شروح وحواشی الکافی (۱۵)

منهج الیقین

(شرح نامهٔ امام صادق علیه السلام به شیعیان)

سید علاء الدین محمد گلستانه

(م ۱۱۱۰ ق)

تحقیق

سید مجتبی صفی - علی صدرایی خویی

مجموعه آثار کنگره بین المللی بزرگداشت ثقة الاسلام کلینی (۲۶)

بسم الله الرحمن الرحیم





پژوهشکدهٔ علوم و معارف حدیث: ۱۸۱

گلستانه، سید علاء الدین محمد، ـ ۱۱۱۰ق.
منهج الیقین (شرح‌نامهٔ امام صادق‌ؑ به شیعیان) / سید علاء الدین محمد گلستانه. تحقیق: سیّد مجتبی صحفی، علی صدرایی خویی. ـ قم: دار الحدیث، ۱۳۸۷.
۵۲۸ص. ـ(پژوهشکدهٔ علوم و معارف حدیث؛ ۱۸۱). (مجموعهٔ آثار کنگرهٔ بین‌المللی بزرگداشت ثقة‌الاسلام کلینی؛ ۲۶).
ISBN : 978 - 964 - 493 - 393 - 6
فهرست‌نویسی پیش از انتشار بر اساس اطلاعات فیپا.
کتاب‌نامه: ص ۵۰۶ ـ ۵۱۶؛ همچنین به صورت زیر نویس.
۱. جعفر بن محمّدؑ، امام ششم، ۸۰ ـ ۱۴۸ق. ـ. ۲. وعظ. الف. صحفی، سیّد مجتبی، ۱۳۴۱ ـ ، محقق. ب. صدرایی خویی، علی، ۱۳۴۱ ـ ، محقق. ج. مؤسسهٔ علمی فرهنگی دار الحدیث. د. عنوان. هـ عنوان: شرح‌نامهٔ امام صادق‌ؑ به شیعیان.
BP ۴۵/۲/۹م۸گ ۱۳۸۷

فهرست‌نویسی پیش از انتشار، توسّط کتاب‌خانهٔ تخصّصی حدیث / قم.

شروح وحواشی الکافی (۱۵)

منهج الیقین

(شرح نامۂ امام صادق (علیہ السلام) به شیعیان)

سید علاء الدین محمد گلستانه
(م ۱۱۱۰ ق)





تحقیق
سید مجتبی صفی - علی صدرایی خویی

مجموعه آثار کنگره بین المللی بزرگداشت ثقة الاسلام کلینی (۲۶)

منهج اليقين

سید علاء الدین محمد گلستانه

تحقیق : سیّد مجتبی صحفی ، علی صدرایی خویی

حروفچینی و صفحه‌آرایی : مهدی خوش‌رفتار

ناشر : سازمان چاپ و نشر دارالحدیث
چاپ : اول / ۱۴۳۰ ق / ۱۳۸۸
چاپخانه : دارالحدیث
شمارگان : ۶۰۰
قیمت : ۶۰۰۰ تومان





دفتر مرکزی : قم، میدان شهدا، خیابان معلم ، نبش کوی ۱۲ پلاک ۱۲۵ تلفن : ۷۷۴۰۵۲۳ ۰۲۵۱ / فاکس : ۷۷۴۰۵۷۱ ۰۲۵۱ / ص.پ ۳۷۱۸۵ / ۴۴۶۸

نمایشگاه و فروشگاه دائمی علوم حدیث (قم ، خیابان معلم) : ۷۷۴۰۵۴۵ ۰۲۵۱ - فروشگاه شماره «۲» (شهر ری ، حرم حضرت عبدالعظیم حسنی علیه‌السلام صحن کاشانی) تلفن : ۵۵۹۵۲۸۶۲

فروشگاه شماره «۳» (مشهد مقدس ، چهارراه شهدا ، ضلع شمالی باغ نادری ، مجتمع فرهنگی تجاری گنجینهٔ کتاب ، طبقهٔ هم‌کف) تلفن : ۳ـ۲۲۴۰۰۶۲ ۰۵۱۱

فروشگاه شماره «۴» (مشهد مقدس ، میدان تختی ، خیابان شهید اسدالله زاده ، نرسیده به چهار راه پل خاکی ، دست چپ ، ساختمان کوثر) تلفن : ۸۴۲۶۳۳۲

http://www.hadith.net

hadith@hadith.net

ISBN : 978 - 964 - 493 - 393 - 6



* کلیه حقوق چاپ و نشر برای ناشر محفوظ است *

یادداشت دبیر علمی کنگره

کتاب شریف **الکافی**، تألیف ثقة الاسلام محمّد بن یعقوب کلینی، مهم‌ترین و برترین اثر مکتوب شیعه به‌شمار می‌رود. این کتاب که حاوی احادیث پیامبر و اهل بیت است در عرصه‌های مختلف دینی است، به جهت ویژگی‌های منحصر به فرد، محور شکل‌گیری و تولید بخش وسیعی از ادبیات مکتوب شیعه بوده و در طول تاریخ، مورد اهتمام عالمان شیعه قرار گرفته و شرح‌ها و تعلیقه‌ها و ترجمه‌های فراوان از آن و برای آن، عرضه شده است.

آستان حضرت عبدالعظیم و مؤسسهٔ علمی ـ فرهنگی دار الحدیث، سومین همایش از طرح «**گرامیداشت بزرگان و عالمان ری**» را به بزرگداشت ثقة الاسلام کلینی اختصاص داد.

اهداف مورد نظر در این بزرگداشت، عبارت‌اند از:

۱. معرفی شخصیت علمی و معنوی ثقةالاسلام کلینی

۲. ترویج معارف حدیثی اهل بیت

۳. تحقیق و پژوهش در میراث کلینی

۴. شناخت جایگاه و تأثیرگذاری کتاب **الکافی**.

کمیتهٔ علمی کنگره، پس از برگزاری کنگرهٔ بزرگداشت ابوالفتوح رازی در پاییز ۱۳۸۴، کار برنامه‌ریزی علمی این کنگره را آغاز کرد و این برنامه‌ها را در دستور کار قرار داد:

۱. تصحیح و تحقیق آثار مخطوط مربوط به **الکافی** (اعم از ترجمه، شرح، تعلیقه و...)

۲. گشودن افق‌های تازهٔ پژوهشی در زمینه **الکافی**

۳. تجزیه و تحلیل نقدها و پرسش‌های مربوط به **الکافی**

۴. به دست دادن نسخهٔ تحقیق شده از کتاب **الکافی**

۵. ساماندهی اطلاعات و آثار مکتوب مرتبط با کلینی و **الکافی** و ارائهٔ آنها در قالب DVD (لوح چند منظورهٔ دیجیتال).

آنچه کمیتهٔ علمی در مدت دو سال و اندی تلاشْ بِدان دست یافت و هم‌زمان با برگزاری کنگره ارائه می‌گردد، از این قرار است:

یک. نسخهٔ تحقیق شدهٔ **الکافی**

دو. شروح و تعلیقه‌های **الکافی**

سه. مجموعه آثار تولیدی کنگره

چهار. ویژه‌نامه‌های مجلّات

پنج. خبرنامهٔ کنگره

شش. DVD (لوح چند منظورهٔ دیجیتال).

اینک نگاهی مختصر به این عناوین ششگانه می‌افکنیم:

یک. الکافی

کتاب **الکافی**، پس از مقابله با نسخ کهن و مورد وثوق و نیز اعراب‌گذاری، به همراه تعلیقه‌هایی در رفع مشکلات برخی از اسناد و برخی توضیحات فقه الحدیثی، در قالب نوینی به زیور طبع، آراسته می‌گردد.

دو. شروح و تعلیقه‌های الکافی

بر کتاب **الکافی**، شروح و تعلیقه‌های بسیاری نوشته شده که تاکنون اندکی از آن به‌چاپ رسیده است. کمیتهٔ علمی تلاش کرد که این شروح و تعلیقه‌ها را شناسایی کرده، و تصحیح و عرضهٔ آنها را در دستور کار خود قرار دهد که برای برپایی کنگره، این موارد، تصحیح شده، به چاپ خواهد رسید:

۱. **الشافي في شرح الكافي**، ملّا خلیل بن غازی قزوینی (م ۱۰۸۹ق)	۲جلد
۲. **صافی [در شرح کافي]**، ملّا خلیل بن غازی قزوینی (م ۱۰۸۹ق)	۲جلد
۳. **الحاشية على أصول الكافي**، ملّا محمد امین استرآبادی (م ۱۰۳۶ق)	۱جلد
۴. **الحاشية على أصول الكافي**، سید احمد علوی عاملی (زنده در ۱۰۵۰ق)	۱جلد
۵. **الحاشية على أصول الكافي**، سید بدرالدین حسینی عاملی (زنده در ۱۰۶۰ق)	۱جلد

۶. **الکشف الوافي في شرح أُصول الکافي**، محمد هادی بن محمد معین الدین آصف شیرازی (م ۱۰۸۱ق) ۱جلد

۷. **الحاشیة علی أُصول الکافي**، میرزا رفیعا (م ۱۰۸۲ق) ۱جلد

۸. **الهدایا لشیعة أئمّة الهدی** (شرح أُصول الکافي)، شرف الدین محمد بن محمدرضا مجذوب تبریزی (قرن ۱۱ق) ۲جلد

۹. **الذریعة إلی حافظ الشریعة** (شرح أُصول الکافي)، رفیع الدین محمد بن محمد مؤمن گیلانی (قرن ۱۱ق) ۲جلد

۱۰ و ۱۱. **الدرّ المنظوم**، شیخ علی‌کبیر (م۱۱۰۴ق) و **الحاشیة علی أُصول الکافي**، شیخ علی صغیر (قرن ۱۲) ۱جلد

۱۲. **تحفة الأولیاء** (ترجمهٔ أُصول الکافی)، محمد علی بن محمد حسن فاضل نحوی اردکانی (زنده در ۱۲۳۷ق) ۴جلد

۱۳. **شرح فروع الکافی**، محمد هادی بن محمدصالح مازندرانی (م ۱۱۲۰ق) ۵جلد

۱۴. **البضاعة المزجاة** (شرح روضة الکافی)، محمد حسین بن قارياغْدی (م۱۰۸۹ق) ۲جلد

۱۵. **منهج الیقین** (شرح وصیت امام صادق علیه السلام به شیعیان)، سید علاء الدین محمد گلستانه (م ۱۱۱۰ق) ۱جلد

۱۶. **مجموعه رسائل در شرح احادیثی از کافی** ۲جلد

سه. مجموعه آثار تولیدی کنگره

منظور از این عنوان، آثار تولیدی کمیتهٔ علمی است. در این حوزه، این آثار عرضه می‌گردد:

۱. **حیاة الشیخ الکلینی**/ثامر العمیدی ۱جلد

۲. **توضیح الاسناد** / سید محمدجواد شبیری ۲ جلد

۳. **العنعنة من صیغ الأداء للحدیث الشریف في الکافي** / سید محمدرضا حسینی جلالی ۱جلد

۴. **نسخه‌شناسی و کتابشناسی الکافی** / علی صدرایی خویی ـ سیّد صادق اشکوری ۱ جلد

۵. **کتابشناسی کلینی و کتاب الکافی** / محمد قنبری ۱ جلد

۶. **شناخت‌نامهٔ کلینی و الکافی** / محمد قنبری ۴ جلد

۷. **کافی پژوهی** (گزارش پایان‌نامه‌های مرتبط باکلینی و **الکافی**) / سید محمدعلی ایازی ۱جلد

۸. مجموعه مقالات همایش / گروهی از پژوهشگران ۷ جلد

۹. مصاحبه‌ها و میزگردها ۱ جلد

چهار. ویژه‌نامه‌های مجلات

مجله‌های **آینهٔ پژوهش**، **سفینه**، **علوم حدیث** و برخی دیگر از نشریات، هم‌زمان با برپایی کنگره، ویژه‌نامه‌هایی منتشر می‌کنند.

پنج. خبرنامه

خبرنامهٔ کنگره که به اطلاع‌رسانی پیش از برپایی کنگره می‌پردازد، تا زمان برگزاری، چهار شماره از آن منتشر خواهد شد.

شش. DVD

نرم‌افزار مجموعهٔ آثار کنگره، همراه با برخی از نسخه‌های خطّی **الکافی**، و نیز دیگر شروح، تعلیقه‌ها و ترجمه‌های چاپ شده **الکافی** در قالب DVD ارائه خواهد شد.

در پایان، از همهٔ فرهیختگان و اندیشه‌مندان، سازمان‌ها و نهادهای علمی ـ پژوهشی که در به ثمر رسیدن این همایش سهم داشته‌اند، سپاس‌گزاری می‌شود. بویژه از: تولیت محترم آستان حضرت عبدالعظیم علیه‌السلام و ریاست محترم مؤسسهٔ علمی ـ فرهنگی دارالحدیث، حضرت آیة الله محمدی ری‌شهری، شورای عالی سیاست‌گذاری، شورای علمی کنگره، کمیتهٔ بین الملل، کمیتهٔ اجرایی، بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی، مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی، مدیران عالی آستان حضرت عبدالعظیم علیه‌السلام، مدیران و محققان پژوهشکدهٔ علوم و معارف حدیث، مسؤلان، اساتید و دانشجویان دانشکدهٔ علوم حدیث، مسؤلان و کارکنان سازمان چاپ و نشر دارالحدیث.

مهدی مهریزی
دبیر کمیتهٔ علمی
بهار ۱۳۸۷

آغاز سخن

کتاب کافی از زمان تدوین و تألیف از حدود یازده قرن پیش تا کنون در کانون توجه همهٔ حدیث پژوهان و دانشمندان شیعه بوده است و تبدیل به مرجعی شده که هیچ فقیه و محدثی و هیچ عالم و دانشوری از مراجعهٔ به آن بی‌نیاز نیست.

کافی نخستین کتابی است که احادیث را در این گستردگی و با سامانی خاص گردآوری نموده، بگونه‌ای که بعد از آن، مراجعه به اصول چهارصدگانهٔ حدیثی از رونق افتاد و خود مصدر اولیهٔ حدیث شیعه شد، و از این جهت است که بزرگان علمای شیعه این کتاب را در حد بسیار عالی ستوده‌اند و شیخ مفید آن را با عبارت «أجلّ کتب الشیعة و أکثرها فائدة» معرفی کرده است.

وجود بیش از بیست شرح و سی حاشیه و هزار و ششصد نسخهٔ خطی و بیست بار چاپ، نشانِ اهمیت این میراث ارزشمند است.

سوگمندانه بیشتر آثارِ مربوط به کافی یا به صورت دست نوشته باقی مانده و یا به شکل مطلوبی به چاپ نرسیده است. واحد احیاء آثار بر آن است که همراه با تصحیح کافی، تمام شروح، حواشی، ترجمه‌ها و تک‌نگاری‌های مربوط به کافی را تحت عنوان «شروح و حواشی الکافی» تصحیح کرده و منتشر سازد که تصحیح منهج الیقین در همین راستا است.

بسیاری از علماء و اندیشمندان شیعه به فراخور علاقه و تخصص خود و یا درپاسخ به درخواست و خواهش جستجوگری، به شرح یک یا چند حدیث از کافی پرداخته و در اطراف آن بسط سخن داده و پرده از ابهام و یا کج فهمی نسبت به آن برداشته‌اند.

سید علاء الدین محمد گلستانه اصفهانی (م ۱۱۰۰ق) که هم خود از عالمان بنام عصر خویش بوده و هم از خاندان علم و دانش است، به شرح و تفسیر نامهٔ امام صادق﵇ به شیعیان که در برخی از مصادر از آن به «وصیت امام صادق﵇» تعبیر شده، پرداخته است. این نامه که حدیث اول روضهٔ کافی است، نامهٔ مفصلی است که حضرت به شیعیان نوشته و در آن به مسائل مختلف دینی و اجتماعی اشاره کرده و تکلیف پیروان خود را مشخص نموده‌اند.

گلستانه در این اثر بر آن بوده که مضامین نامهٔ امام را برای فهم عموم، شرح و توضیح دهد. به همین جهت، او این نامه را به چندین قطعه تقسیم کرده و پس از ذکر هر قطعه، نخست ترجمهٔ روانی از آن ارائه می‌کند و سپس مضمون آن را شرح می‌دهد. او در شرحش به روایات بسیاری استشهاد می‌کند و توضیحات خودِ او نسبت به روایاتی که ذکر نموده، حجم اندکی از کتاب را دربرمی‌گیرد.

او هم‌چنین در ضمن این شرح، به بیان واجبات و محرّمات دینی پرداخته و آداب و شرعیات را نیز متذکر شده است. او دوستدار خاندان اهل بیت﵈ است و به همین دلیل، در جایْ جایِ شرح او، در فضائل اهل بیت﵈ و حقّانیت طریق آنها، مطالبی به چشم می‌خورد. او در این موضوع به منابع اهل سنت نیز استشهاد می‌کند و به اعترافات دانشمندان اهل سنت دربارهٔ حقّانیت اهل بیت﵈ اشاره دارد.

به سامان رسیدن این اثر مرهون تلاش فاضل ارجمند حجة الاسلام سید مجتبی صحفی و محقق پرتلاش حجة الاسلام علی صدرایی خویی و جمعی از همکارانش می‌باشد که بدینوسیله ضمن تشکر و قدردانی از آن عزیزان، مزید توفیق همه را از خداوند متعال خواستاریم.

واحد احیاء آثار

پژوهشکدهٔ علوم و معارف حدیث

محمدحسین درایتی

مقدمهٔ تصحیح

درآمد

اَلْحَمْدُ لله رَبِّ الْعالَمینَ وَ الصَّلٰوةُ وَ السَّلامُ عَلیٰ عَبْدِهِ وَ رَسُولِهِ وَ صَفِیِّهِ وَ حَبیبِهِ محمّد وَ آلِهِ الطَّیِّبینَ الطّاهِرینَ .

ترویج دینداری و دیانت بین مردمان ، همواره اندیشهٔ اصلی عالمان دینی بوده است . آنان برای این مقصود ، از قدرت بیان و قلم خود بهره گرفته‌اند . یکی از عالمان دینی‌ای که در این عرصه ، عمر خود را صرف نموده و آثار ذی قیمتی برای این منظور به وجود آورده ، سیّد علاء الدین محمّد گلستانه است . این عالم سرشناس که در اصفهان ، واعظ مشهوری بوده ، علاوه بر وعظ و خطابه ، در عرصهٔ تألیف نیز به بیان مقاصد دینی پرداخته است . یکی از این آثار ، کتاب منهج الیقین است . گلستانه ، در این کتاب ، نامهٔ امام صادق ﷺ به شیعیان را ـ که کلینی در اوّل روضهٔ الکافی نقل نموده ـ شرح کرده است . اینک این اثر به مناسبت کنگرهٔ ثقة الإسلام کلینی ، به عنوان یکی از شروح احادیث الکافی منتشر می‌گردد .

نام و نسب گلستانه

نگارندهٔ این اثر ، سیّد علاء الدین محمّد گلستانهٔ اصفهانی (م ۱۱۰۰ ق) ، فرزند شاه سیّد ابو تراب محمّد علی قاضی است . نسب شاه ابو تراب محمّد علی ، با چندین واسطه به میر ابو الفضل ، جدّ سادات گلستانه می‌رسد که تفصیل آن چنین است :

شاه سیّد ابو تراب محمّد علی قاضی بن میر ابو المعالی ، ملقّب به میر ابو تراب بن میر مرتضی بن میر غیاث الدین منصور رکن الدین بن میر عبد العزیز بن میر نظام الدین بن میر اسماعیل بن میر شرف الدین حیدر بن میر اسماعیل بن عماد الدین علی بن حسن شرف‌شاه بن عماد الدین بن

ابو الفتوح محمّد بن ابو الفضل حسین، ملقّب به گلستانه.[۱]

نسب حسین گلستانه نیز به امام حسن مجتبی ﷺ می‌رسد، بدین ترتیب: میر سیّد ابو الفضل حسین، ملقّب به گلستانه ابن ابو حسین علی بن حسین بن علی بن حسین رئیس بن علی بن حسین بن حسن البصری بن قاسم الرئیس بن محمّد بطحایی بن قاسم بن الحسن بن زید بن حسن بن علی ﷺ.[۲]

از پدر علاء الدین گلستانه، همین اندازه اطّلاع داریم که شاعری با تلّخص «عصری»، وی را هجو نموده است.[۳]

بزرگان خاندان گلستانه

از خاندان سادات گلستانه، دانشمندان مشهور و صاحب‌نامی به ظهور رسیده‌اند که به چند تن از آنان، اشاره می‌شود:

۱. شرف الدین حیدر بن محمّد بن حیدر گلستانه. نسب وی به شرف‌شاه گلستانه می‌رسد: حیدر بن محمّد بن حیدر بن اسماعیل بن علی بن حسن بن علی بن شرف‌شاه، ملقّب به گلستانه. صاحب عمدة الطالب، او را در اصفهان دیده و گفته که در ربیع اوّل ۷۹۹، در همین شهر، در گذشته است.[۴]

۲. **مجد الدین عباد بن احمد حسنی گلستانه**. نسب وی به شرف‌شاه گلستانه می‌رسد: مجد الدین عباد بن احمد حسنی بن اسماعیل بن عماد الدین علی بن حسن شرف‌شاه گلستانه. او در عصر سلطان محمّد الجایتو، قاضی اصفهان بوده است[۵] و آثاری دارد که از جملهٔ آنها دو کتاب زیر است:

۱. **توضیح الأصول فی «شرح تهذیب الوصول»**، علّامهٔ حلّی. گلستانه، این شرح را به درخواست «بدر الملة و الحق و الدین ابو المحاسن محمود بن محمّد بن علی الطبری نگاشته و در عصر شنبه سیزدهم ربیع اوّل سال ۷۰۷، به پایان رسانده است. نسخه‌ای از این کتاب، در

۱. طبقات أعلام الشیعة، قرن دوازدهم، ص ۴۸۶. ۲. همان، قرن هشتم، ص ۷۱ و قرن دوازدهم، ص ۴۸۶.
۳. الذریعة، ج ۹، ص ۷۲۵.
۴. عمدة الطالب، ص ۶۶؛ طبقات أعلام الشیعة، قرن هشتم، ص ۷۱؛ تذکرهٔ قبور یا دانشمندان و بزرگان اصفهان، ص ۴۳۰.
۵. عمدة الطالب، ص ۶۶؛ طبقات أعلام الشیعة، قرن هشتم، ص ۱۰۶؛ أمل الامل، ج ۲، ص ۱۴۱.

کتاب‌خانهٔ آستان قدس رضوی موجود است که سیّد نظام الدین عرب‌شاه حسینی در مدرسهٔ شرفیهٔ سبزوار، در سال ۸۲۲ ق، آن را تحریر نموده است.[۱]

۲. **کاشف المعانی فی شرح «حرز الأمانی»**، معروف به الشاطبیة. او، تألیف این شرح را به درخواست دوستانش در حِلّه شروع کرده و در بغداد به پایان رسانده است.

شیخ آقا بزرگ تهرانی، نسخه‌ای از این کتاب را در مدرسهٔ بروجردی ملاحظه نموده، که شاگرد گلستانه، محمّد بن محمود کاکیانی خورانی، آن را کتابت نموده و در اوایل جمادی ثانی ۷۲۶، به پایان رسانده و گلستانه در ۷۲۸ ق، به وی اجازهٔ نقل روایت، داده است.

۳. **مجد الدین عباد بن یحیی حسنی گلستانه**. وی، نوهٔ عباد بن احمد گلستانه است. صاحب عمدة الطالب، او را با لقب «السیّد العالم الفاضل مجد الدین عباد بن یحیی»، ستوده است و آورده که بعد از سال ۷۹۰ ق، در گذشته و پسری به نام نظام الدین ابو الفتح، داشته است.[۲]

۴. **تاج الدین گلستانه** (ق ۱۱ ق). وی شاگرد ملّا محمّد تقی مجلسی است و مجلسی، در آخر نسخه‌ای از الاستبصار برای وی در بیع اوّل ۱۰۶۲، اجازهٔ نقل روایتْ نوشته است.[۳]

۵. **سیّد محمود گلستانه**. در کتاب تراجم الرجال، شرح حال وی چنین آمده است:

محمود بن محمود بن علی گلستانه الحسینی، فاضل أدیب منشئ یمیل إلی العرفان و التّصوف و له تبحّر فی العلوم الآلیة و الأدبیة کما یبدو من آثاره. لعلّه من أعلام القرن السابع، و الظاهر أنّه کان یقیم بکاشان. له شعر کثیر بالفارسیة و أبیات بالعربیة.[۴]

از آثار وی، کتاب أنیس الوحدة و جلیس الخلوة است که در بیست باب، در محاضرات و ادب، تألیف نموده است.[۵]

۶. **سیّد محمّد علی گلستانهٔ موسوی اصفهانی (م ۱۳۶۱ ق)**. سیّد محمّد علی، پس از اتمام تحصیلات در اصفهان و نجف به مشهد رفت و در آن جا ساکن گردید و به ترویج احکام و نشر عقاید اسلامی پرداخت و در همان جا در گذشت و در ایوان طلای حرم مطهّر امام رضا ﷺ دفن شد.[۶] از آثار وی، دو کتاب به چاپ رسیده:

۱. الذریعة، ج ۲۶، ص ۲۴۱.
۲. طبقات اعلام الشیعة، قرن هشتم، ص ۱۰۷.
۳. الذریعة، ج ۱۱، ص ۱۶؛ بحار الأنوار، ج ۱۰۲، ص ۱۷۸.
۴. تراجم الرجال، ج ۲، ص ۸۱۲.
۵. الذریعة، ج ۲، ص ۴۶۹.
۶. ر.ک: الزاکوریان، ج ۵، ص ۷۶؛ تذکرة القبور، ص ۱۸۵؛ طبقات أعلام الشیعة، قرن چهاردهم، ص ۱۳۱۲.

۱. تحفة الامامیة، که در سال ۱۳۴۱ ق، به چاپ رسیده است.[۱]

۲. الوسائل فی إثبات الحق و إزهاق الباطل فی إثبات الأئمة الإثنی عشر و ما یتعلّق بالإمام المنتظر، به فارسی، که در سال ۱۳۳۹ ق، در بمبئی در ۲۱۴ صفحه به چاپ رسیده است.[۲]
همچنین محمّدرضا بن ملّا رجبعلی معلّم، به درخواست وی، نسخه‌ای از کتاب روضة العرفاء را در سال ۱۲۸۵ ق، استنساخ نموده است و نسخهٔ یاد شده، در اصفهان در کتاب‌خانهٔ استاد معظّم آیة الله روضاتی ـ دام ظلّه العالی ـ نگهداری می‌شود.

۷. **انتظام السادات ثابت گلستانهٔ کرمانی (م ۱۳۲۷ ش)**. وی از رجال کرمان بوده و در دورهٔ مشروطیت، روزنامهٔ «طوفان» را منتشر می‌کرده است. او شاعر نیز بوده و در اشعارش «ثابت» تخلّص می‌کرده و دیوانش را سیّد محمّد هاشمی کرمانی در تهران، جمع‌آوری نموده که حدد چهار هزار بیت داشته است.[۳]

۸. **ن. گلستانه**. از آثار وی، فرهنگ فرانسه به فارسی است که در تهران در ۷۸۵ صفحه، به چاپ رسیده است.[۴]

۹. **شرف الدین حیدر بن محمّد بن حیدر گلستانه**. نام کامل وی چنین است: سیّد امیر شرف الدین حیدر بن محمّد بن حیدر بن اسماعیل بن علی بن حسن بن علی بن شرف‌شاه، معروف به گلستانه. آثاری چون الأربعین آیةً فی فضائل أمیر المؤمنین ﷺ از وی بر جا مانده است.[۵]

۱۰. **سیّد علی گلستانه**. از آثار وی، کتاب هدایة الإمامیة است، به فارسی، که در امامت نگاشته و در آن، یکصد حدیث از کتاب‌های اهل سنّت دربارهٔ امامان دوازده‌گانه، جمع‌آوری نموده است.[۶]

۱۱. **نزاری گلستانه**. دکتر سیّد علیرضا مجتهدزاده، کتابی در شرح حال وی نوشته و در آن، اشعار باقی مانده از وی را آورده است.[۷]

۱۲. **سیّد ابو القاسم گلستانه (قرن ۱۴ ق)**. از آثار وی، جُنگ اشعاری است که در سال ۱۳۱۶ ق، جمع‌آوری نموده است. نسخه‌ای از آن در کتاب‌خانهٔ آیة الله گلپایگانی، نگهداری می‌شود.[۸]

۱. الذریعة، همان، ج ۳، ص ۴۲۱.
۲. همان، ج ۲۵، ص ۷۱.
۳. همان، ج ۹، ص ۱۸۲.
۴. همان، ج ۱۶، ص ۲۱۲.
۵. همان، ج ۱۷، ص ۲۶۴.
۶. همان، ج ۲۵، ص ۱۷۹.
۷. همان، ج ۲۶، ص ۲۰۴.
۸. فهرست نسخه‌های خطّی کتاب‌خانهٔ آیة الله گلپایگانی، ج ۱، ص ۲۹۲.

۱۳. **سیّد محمّدحسین بن اسماعیل گلستانهٔ اصفهانی**. وی نسخه‌ای از کتاب مهیج الأحزان، تألیف ملّا حسن بن علی یزدی را در سال ۱۲۸۱ ق، تحریر نموده است.[۱]

۱۴. **سیّد علی‌اکبر حسنی خطّاط (۱۲۷۴ ـ ۱۳۱۹ ق)**. وی ملّقب به «احتشام السادات» و نام پدرش میرزا ابراهیم بوده است. او در اصفهان به دنیا آمد و تحصیلات مقدّماتی را در آن شهر، آغاز کرد. وی، خطّ نستعلیق را خوش می‌نوشت و در خطّ شکسته نیز استاد بود. بعضی معتقدند که بعد از درویش عبد المجید، هیچ کس خط را به اسلوب گلستانه ننوشته است. از مقطّعات و خوش‌نویسی‌های وی، قطعاتی در دست است.[۲]

سیّد علاء الدین گلستانه

یکی دیگر از عالمان سرشناس سادات گلستانه، سیّد علاء الدین محمّد، فرزند شاه سیّد ابو تراب محمّد علی قاضی است. از تاریخ تولّد وی، اطّلاعی در دست نیست و از استادانش فقط علّامه محمّدباقر مجلسی را می‌شناسیم که با خاندان گلستانه، وصلت نیز داشته است. از ایّام جوانی و تحصیل وی نیز اطّلاعی در دست نیست؛ ولی در اواخر عمرش از عالمان موجّه و مورد توجّه مردم و حاکمان صفوی در اصفهان به شمار می‌رفته، به طوری که دو بار به وی سمت وزارت پیشنهاد شده؛ ولی وی از شدّت پارسایی و تقوا، از پذیرش آن، خودداری ورزیده است. آن‌چنان که از کتب تاریخ عصر وی به دست می‌آید، وی در اصفهان، مشغول اُمورات شرعی و تبلیغ احکام دین بوده و روزگار خود را با شرح و تفسیر احادیث معصومان ﷺ سپری می‌کرده است. نظر معاصران گلستانه و شرح حال نگاران دربارهٔ وی، در پی می‌آید:

گلستانه، از دیدگاه معاصران و تراجم‌نگاران

شرح حال سیّد علاء الدین، در اغلب کتاب‌های شرح حال‌نگاریِ معاصران او و پس از آن، درج شده. که به برخی اشاره می‌شود:

۱. میرزا محمّد اردبیلی، در جامع الرواة، دربارهٔ وی می‌نویسد:

۱. همان، ج ۲، ص ۱۸۶.

۲. ر.ک: اثرآفرینان، ج ۵، ص ۷۵؛ احوال و آثار خوش‌نویسان، ج ۲، ص ۲۳۷ و ۲۳۸؛ تذکرهٔ خوش‌نویسان معاصر، ص ۶۴ و ۶۵.

علاء الدين محمّد ابن الأمير شاه أبو تراب الحسنى ، من سادات الگلستانه ، جليل القدر عظيم الشأن ، رفيع المنزلة ، ثقة ، ثبت ، عين ، ورع ، زاهد ، أورع أهل زمانه و أزهدهم ، الجامع لجميع الخصال الحسنة ، و العالم بالعلوم العقلية و النقلية ، كلّف مرّتين للصّدارة فلم يقبل لكمال عقله و غاية زهده ـ مدّ الله تعالى ظلّه العالى و صانه و أبقاه ـ له تصانيف منها : حدائق الحقائق فى شرح نهج البلاغة و بهجة الحدائق ، أيضاً فى شرحه و كتاب روضة الشهداء و كتاب منهج اليقين و غيرها .[1]

آية الله خويى ، در معجم رجال الحديث ، در شرح حال گلستانه ، تمام عبارات جامع الرواة را بدون كم و كاستى ، نقل نموده و به همان ، بسنده نموده است .[2]

پس از اتمام تأليف جامع الرواة ، شاه سليمان صفوى ، دستور مى‌دهد كه نسخه‌اى از آن را براى وى كتابت نمايند . پس مؤلّف كتاب ، عدّه‌اى از بزرگان را در حجرهٔ خود جمع نموده ، از آنها درخواست مى‌كند كه خطبهٔ نسخهٔ ياد شده را براى تيمّن و تبرّك ، به خطّ خودشان كتابت نمايند . پس هر كدام از آنها ، كلمه يا كلماتى از خطبه را تحرير نموده‌اند ، بدين ترتيب :

«بسم الله الرحمن الرحيم» ، به خطّ علّامهٔ مجلسى ؛

«الحمد لله» ، به خط آقا جمال خوانسارى ؛

«الّذى» به خطّ سيّد علاء الدين گلستانه ؛

«زيّن قلوبنا» ، به خطّ سيّد ميرزا محمّدرحيم عقيلى ؛

«بمعرفة الثقات» ، به خطّ شيخ جعفر قاضى ؛

«و العدول» ، به خطّ آقا رضى الدين محمّد خوانسارى (برادر آقا جمال خوانسارى) ؛

«و الاثبات و الأعيان» ، به خطّ ملّا محمّد سراب تنكابنى .

پس از آن نيز ، باز هر كدام كلمه‌اى را نوشته‌اند تا دو سطر از آغاز نسخه تمام شده است . پس از آن ، كاتب نسخه ، مرتضى بن محمّد يوسف افشار ، نسخه را تحرير نموده كه تاريخ كتابت آن ، ۱۱۰۰ ق ، است . علّامهٔ مجلسى نيز در پشت برگ اوّل نسخه نوشته كه اين نسخه را شاه سليمان در شعبان سال ۱۱۰۰ ق ، وقف نموده است .[3]

۱ . جامع الرواة ، ج ۱ ، ص ۵۴۴ .

۲ . معجم رجال الحديث ، ج ۱۲ ، ص ۱۹۷ .

۳ . شيخ آقا بزرگ تهرانى ، اين نسخه را در نجف ، مشاهده نموده و گفته كه اين نسخه را حاج آقا ميرزا اصفهانى ، از ←

۲. حزین لاهیجی که سیّد علاء الدین را ملاقات نموده، در تاریخ خود، در فصل «ذکر معدودی از افاضلِ معاصرین» می‌گوید:

دیگر، عمدة السادات میرزا علاء الدین محمّد، معروف به گلستانه است. از افاضل و اتقیا بود و با والدِ مرحوم، اختصاص تمام داشت. به عبادت و افاده به سر می‌برد و بر کتب متداولهٔ شرعیه، تعلیقات دارد و روزگار به آسودگی و عزّت داشت. در همان اوان، او نیز در گذشت و اولادش به مناصب دیوانی آلوده شدند و ایشان را آن عزّت و احترام نمانْد.[۱]

۳. سیّد عبد الحسین حسینی خاتون‌آبادی، در کتاب وقایع السنین و الأعوام، در وقایع سال ۱۱۰۰ ق، در بارهٔ وی، چنین نوشته:

فوت سیّد سند، فاضل زاهد، جامع کمالات دینی و دنیوی، میرزا علاء الدین محمّد، پسر شاه ابو تراب گلستانه، صاحب شرح نهج البلاغة، در بیست و هفتم شهر شوّال هزار و صد، در شصت و نه سالگی.[۲]

۴. علّامه سیّد محمّد حسن زنوزی (م ۱۲۲۳ ق)، در کتاب ریاض الجنة، در احوال وی می‌نویسد:

علاء الدین محمّد بن أبی تراب گلستانه، عالمٌ، فاضلٌ، کاملٌ، محقّقٌ، مدقّقٌ، متکلّمٌ، علّامةٌ، منشئٌ، بلیغٌ، امامیٌ، عدلٌ، ثبتٌ، ماهرٌ، متبحّرٌ، له کتاب شرح نهج البلاغة، المسمّی بحدائق الحقائق، فی شرح کلام الله الناطق و لقد أجاد بما أفاد جدّاً. و قال فی آخر الجزء الأوّل من الشرح: تمّ الجزء الأوّل من کتاب حدائق الحقائق فی شرح کلام الله الناطق علی ید مؤلّفه الفقیر المحتاج إلی رحمة ربّه علاء الدین محمّد بن أبی تراب گلستانه ـ عفی الله عنهما ـ سنة أربع و سبعین بعد الألف من الهجرة و یتلوه الجزء الثانی فی شرح الخطبة المشهورة بالشِّقشقیّة و من استمدّ فی الإفتتاح و الإختتام أنّه ولیّ الفضل و الأنعام.[۳]

↔ اصفهان به نجف اشرف آورده و تا سال ۱۳۱۱ ق، در کتاب‌خانهٔ وی بوده است و پس از آن به کتاب‌خانهٔ محدّث نوری و سپس کتاب‌خانهٔ شیخ الشریعهٔ اصفهانی منتقل شده و در نهایت، جزء کتاب‌های کتاب‌خانهٔ سیّد حسن صدر، در آمده است. ر.ك: الذریعة، ج ۵، ص ۵۵.

۱. تاریخ و سفرنامهٔ حزین لاهیجی (طبع شده در مقدّمهٔ دیوان حزین لاهیجی، به تصحیح: بیژن ترقّی)، ص ۱۲.

۲. وقایع السنین و الأعوام، ص ۵۴۶.

۳. ریاض الجنة، (الروضة الرابعة)، ح ۴، ص ۲۸۱.

۵. آقا احمد بهبهانی (م ۱۲۴۳ ق) در کتاب مرآت احوال جهان‌نما، در ذکر شاگردان علّامهٔ مجلسی می‌گوید:

و فاضل قلیل النظیر میرزا علاء الدین محمّد گلستانه، شارح نهج البلاغة.[۱]

و در ذکر همسران علّامهٔ مجلسی می‌نویسد:

۱. حلیله‌ها: یکی همشیرهٔ فاضل عالی‌شأن و عالمِ با نام و نشان، سیّد رفیع‌مکان میرزا علاء الدین محمّد گلستانه، شارح کتاب نهج البلاغة است.[۲]

پس از آن، فرزندانِ علّامهٔ مجلسی را از خواهر گلستانه، ذکر می‌کند.[۳]

۶. محدّث نوری، در فیض قدسی، سیّد علاء الدین را هفتمین نفر از شاگردان علّامهٔ مجلسی شمرده و می‌نویسد:

السابع: السیّد الجلیل الأمیرزا علاء الدین محمّد گلستانه، شارح النهج الآتی ذکره فی الفصل الرابع صرّح بذلک فی مرآت الأحوال.[۴]

۷. آنچه آمد، عمدهٔ مطالب ذکر شده در مصادر، دربارهٔ علاء الدین گلستانه بود. در مصادر بعدی، این مطالب، تکرار شده و مطلب جدیدی دربارهٔ وی نیامده است. مصادر دیگری که ذکر و یاد گلستانه در آنها آمده، عبارت‌اند از:

۱. آثارآفرینان (زندگی‌نامهٔ نام‌آوران علمی ایران از آغاز تا سال ۱۳۰۰ ش)، زیر نظر عبد الحسین نوایی، ج ۴، ص ۱۸۷؛

۲. أعیان الشیعة، سیّد محسن امین عاملی، ج ۹، ص ۶۱ و ج ۱۰، ص ۴۴؛

۳. امتحان الفضلاء، سنگلاخ خراسانی، ج ۲، ص ۲۹۶؛

۴. تاریخ و سفرنامهٔ حزین، میرزا محمّد علی حزین لاهیجی، ص ۱۲؛

۵. تذکرة القبور و یا دانشمندان و بزرگان اصفهان، ملّا عبد الکریم جزی، ص ۱۳۲ (چاپ قدیم)، ص ۴۲۸ و ۴۲۹ (چاپ جدید)؛

۶. تلامذة العلّامة المجلسی و المجازون منه، سیّد احمد حسینی، ص ۵۷ و ۵۸؛

۷. جامع الرواة، میرزا محمّد علی اردبیلی، ج ۱، ص ۵۴۴؛

۱. مرآت احوال جهان‌نما، ج ۱، ص ۷۹.

۲. همان، ج ۱، ص ۹۴.

۳. همان، ج ۱، ص ۹۵ و ۹۶.

۴. فیض قدسی (طبع شده در ضمن بحار الأنوار، ج ۱۰۲، ص ۸۸)

۸. دائرة المعارف تشیّع، ج ۲، ص ۲۱۲ (آل گلستانه)؛
۹. رجال اصفهان در علم و عرفان و ادب و هنر، سیّد محمّدباقر کتابی، ص ۳۳.
۱۰. ریاض العلماء، میرزا عبد الله افندی، ج ۴، ص ۳۰۷.
۱۱. ریاض الجنّة، سیّد محمّدحسن زنوزی خویی، ج ۴، ص ۲۸۱ (الروضة الرابعة)؛
۱۲. ریحانة الأدب، میرزا محمّد علی مدرّس تبریزی، ج ۳، ص ۱۶۳؛
۱۳. طبقات أعلام الشیعة، شیخ آقا بزرگ تهرانی، قرن یازدهم، ص ۵۳۸ و قرن دوازدهم، ص ۴۸۶ ـ ۴۸۸ (علاء الدین گلستانه) و ص ۶۲۱ (شجرهٔ خاندان گلستانه)؛
۱۴. علّامه مجلسی بزرگ‌مرد دین، علی دوانی، صفحات متعدّد؛
۱۵. فرهنگ بزرگان اسلام و ایران، آذر تفضّلی و مهین فضائلی جوان، ص ۴۷۸؛
۱۶. فوائد رضویه، حاج شیخ عبّاس قمّی، ص ۳۸۲؛
۱۷. فیض قدسی، میرزا حسین محدّث نوری (چاپ شده در ضمن بحار الأنوار، ج ۱۰۲، ص ۸۸)؛
۱۸. کشف الحجب و الأستار عن أحوال الکتب و الأسفار، سیّد اعجاز حسین کنتوری، ص ۱۹۳ و ۵۶۸؛
۱۹. الکنی و الألقاب، حاج شیخ عبّاس قمّی، ج ۲، ص ۴۳۶؛
۲۰. لغت‌نامهٔ دهخدا، علی اکبر دهخدا، ذیل مادّهٔ «گلستانه»؛
۲۱. مرآت احوال جهان‌نما، آقا احمد بن محمّد علی بهبهانی (آل آقا)، ج ۱، ص ۸، ۷۹، ۹۴، ۹۹ و ۴۶۰؛
۲۲. مزارات اصفهان، سیّد مصلح الدین مهدوی، ص ۱۸۲؛
۲۳. مستدرک سفینة البحار، شیخ علی نمازی، ج ۵، ص ۲۵۹؛
۲۴. معجم المؤلّفین، عمر رضا کحّاله، ج ۹، ص ۱۲۵؛
۲۵. معجم رجال الحدیث، سیّد ابو القاسم خویی، ج ۱۲، ص ۱۹۷؛
۲۶. مواد التواریخ، حاج حسین نخجوانی، ص ۲۰۸؛
۲۷. مؤلّفین کتب چاپی فارسی و عربی، خان‌بابا مشار، ج ۵، ص ۲۶۸ و ۲۶۹؛
۲۸. نجوم السماء فی تراجم العلماء، میرزا محمّد علی کشمیری، ص ۱۶۷؛
۲۹. وقایع السنین و الأعوام، سیّد عبد الحسین حسینی خاتون‌آبادی، ۵۴۶؛

۳۰. هدیة الأحباب، حاج شیخ عبّاس قمّی، ص ۲۰۱؛
۳۱. یادنامهٔ علّامه مجلسی، به اهتمام: مهدی مهریزی و هادی ربّانی، ص ۱۸۷ و ۱۸۸.

گلستانه و علّامه مجلسی

میرزا عبد الله افندی، در ریاض العلماء، گلستانه را همدرس علّامهٔ مجلسی و پدر خودش می‌داند و در شرح حال پدر خود، میرزا عیسی صالح اصفهانی می‌نویسد:

و شارکه أکثر دروسه الأُستاد العلّامة و الأُستاد الإستناد و السیّد آمیرزا علاء الدین محمّد گلستانه و المولی محمّدصادق الکرباسی الإصفهانی ثمّ الهمدانی.[۱]

گلستانه، علاوه بر آن شاگرد علّامه محمّدباقر مجلسی بوده و کتاب قواعد الأحکام علّامهٔ حلّی را نیز نزد ایشان، قرائت نموده و مجلسی، در سال ۱۰۹۱ ق، برای وی علامت بلاغ نوشته است.[۲]

علاوه بر آن، علّامهٔ مجلسی، داماد خانوادهٔ آنها نیز بوده است. در مصادر در این باره اختلاف است که آیا علّامهٔ مجلسی با خواهر وی یا با دختر خواهر وی ازدواج نموده است. در فیض قدسی، به نقل از مرآة الأحوال در شرح حال علّامهٔ مجلسی می‌نویسد که علّامه با خواهر وی، ازدواج نموده است. عبارت یاد شده، چنین است:

کان له رحمة الله أربعة ذکور و خمس أناث من حرّتین و أمّ ولد إحدی الحرّتین أُخت العالم الفاضل الأمیرزا علاء الدین محمّد گلستانه.[۳]

ولی بعداً به استناد اجازهٔ سیّد صدر الدین رضوی می‌گوید که علّامهٔ مجلسی، با دخترِ خواهر گلستانه ازدواج نموده است. عبارت وی در این باره، چنین است:

و لکن فی إجازة العالم النحریر الأمیر محمّدحسین للسیّد الجلیل السیّد صدر الدین الرضوی شارح الوافیة هکذا: و شرح النهج و غیرها من مصنّفات السیّد الجلیل السیّد علاء الدین محمّد گلستانه ـ قدّس الله روحه ـ و هو خال جدّتی، فتصیر بنت أُخته.[۴]

در آخر، به نظر می‌رسد که درست آن است که مجلسی با خواهر گلستانه ازدواج کرده و از این ازدواج، صاحب یک پسر و دو دختر شد. پسرش از او میرزا محمّدصادق بوده که مردی فاضل

۱. ریاض العلماء، ج ۴، ص ۳۰۷.
۲. تلامذة المجلسی، ص ۵۵.
۳. بحار الأنوار، ج ۱۰۲، ص ۱۴۳.
۴. همان، ص ۱۴۷.

بوده و علّامهٔ مجلسی، شرح الکافی و شرح التهذیب را به درخواست او نوشت و در زمان حیات پدر، درگذشت. دخترانش نیز یکی همسر میر محمّد صالح خاتون‌آبادی شد و دیگری به ازدواج میرزا محمّدکاظم پسر ملّا عزیز الله مجلسی درآمد.[۱]

منزل مسکونی

منزل مسکونی سیّد علاء الدین گلستانه، در کوچهٔ محلّ سکونت علّامهٔ مجلسی قرار داشته است. آقا سیّد مصلح الدین مهدوی اصفهانی که دربارهٔ منزل مسکونی علّامهٔ مجلسی تحقیق نموده، در این باره چنین می‌نویسد:

> محلّ منزل علّامهٔ مجلسی، به طور قطع و یقین، معلوم نیست؛ لیکن بر حسب قرائن، محلّ آن در کوچهٔ امام جمعه در جنب مسجد جامع، قرار داشته است؛ زیرا بیشتر خاندان او در این حدود، سکونت داشته‌اند. منزل میرزا علاء الدین گلستانه (برادر زن علّامهٔ مجلسی) در آخر این کوچه و خانهٔ میر صالح خاتون‌آبادی، در اواسط این کوچه و منزل سیّد حسنعلی، خواهرزادهٔ علّامهٔ مجلسی، به شرح و صیّت‌نامهٔ او، در جنب مسجد در قسمت شمالی مقبرهٔ علّامهٔ مجلسی بوده است.[۲]

وفات

سیّد عبد الحسین خاتون‌آبادی، در کتاب وقایع السنین و الأعوام، در وقایع سال ۱۱۰۰ ق، چنین می‌نویسد:

> فوت سیّد سند، فاضل زاهد، جامع کمالات دینی و دنیوی، میرزا علاء الدین محمّد پسر شاه ابو تراب گلستانه، صاحب شرح نهج البلاغة در بیست و هفتم شهر شوّال هزار و صد، در شصت نُه سالگی.[۳]

میرزا محسن تأثیر تبریزی[۴] نیز در مادّه‌تاریخ وفات وی، چنین سروده:

۱. علّامهٔ مجلسی، بزرگ‌مرد دین، ص ۵۲۴ (با تلخیص و اندکی تصرّف).
۲. همان، ص ۴۶۵.
۳. وقایع السنین و الأعوام، ص ۵۴۶.
۴. میرزا محسن تأثیر تبریزی، از شاعران عهد صفوی در سدهٔ یازدهم و دوازدهم هجری است (ر.ک: فرهنگ سخنوران، خیّامپور، ص ۱۰۸)

تا زین سرای اَدنی، سوی بهشت اَعلا عالی مقام تقوا، میرزا علاء دین شد
تاریخ رحلتش را از دل سؤال کردم تنها نه دل غمین شد، تاریخ هم «غمین»[1] شد[2]

امّا قول دیگری نیز در وفات وی نقل شده که سال ۱۱۱۰ ق. است که با گزارش حزین لاهیجی، سازگارتر است. حزین، طبق نوشتهٔ خودش در روز دوشنبه ۲۷ ربیع ثانی ۱۱۰۳، دیده به جهان گشوده است. او در تاریخ و سفرنامهٔ خود، افاضلی راکه در اصفهان در صغر سن ملاقات نموده، یاد کرده و می‌نویسد:

اکنون برخی از افاضل و معارف که در صِغر سن به اصفهان، ملاقاتِ ایشان نموده‌ام و هم در آن اوان رحلت کرده‌اند، به قلم آمد. از آن جمله، فاضل مرحوم مولانا محمّدباقر مجلسی اصفهانی در هفتاد و دو سالگی، در ۱۱۱۰ هجری در گذشت. دیگر، عمدة السادات میرزا علاءالدین محمّد، معروف به گلستانه است. در همان اوان او نیز درگذشت.[3]

با توجّه به تاریخ تولّد حزین (سال ۱۱۰۳ ق) و این که گلستانه را ملاقات نموده، قطعاً گلستانه بعد از سال ۱۱۰۳ ق، وفات نموده است و این که درگذشت علّامهٔ مجلسی در سال ۱۱۱۰ ق، بوده و بر اساس نوشتهٔ حزین، گلستانه نیز در همان اوان، در گذشته است، وفات او را در سال ۱۱۱۰ ق، تقویت می‌کند. والله العالم!

مدفن

دربارهٔ محلّ دفن سیّد علاء الدین محمّد گلستانه، اختلاف وجود دارد. مرحوم سیّد مصلح الدین مهدوی، در حواشی تذکرة القبور، به نقل از رسالهٔ نور القدسی، تألیف میر عبد الباقی خاتون‌آبادی، عنوان نموده که در رسالهٔ یاد شده، با تردید، قبر سیّد علاء الدین گلستانه را در مقبرهٔ علّامهٔ مجلسی ذکر نموده است. مرحوم مهدوی، سپس می‌نویسد:

و این مطلب، خالی از اعتبار است؛ زیرا مرحوم میر سیّد محمّدخان مورّخ الاسلام ـ که از فضلای اصفهان بود و در این اواخر، وفات یافت و صاحب تألیف و تصنیف بود و از احفاد میر علاء الدین بود ـ، قبر ایشان را در مقبرهٔ مقابل مسجد

۱. کلمهٔ «غمین» به حساب ابجد (غ = ۱۰۰۰، م = ۴۰، ی = ۱۰، ن = ۵۰) برابر با ۱۱۰۰ می‌شود.
۲. موادّ التواریخ، ص ۲۰۸.
۳. تاریخ و سفرنامهٔ حزین لاهیجی، ص ۱۲.

مصری می‌دانست.[۱]

مرحوم مهدوی، همچنین در کتاب مزارات اصفهان، در توصیف مقبرهٔ خواجه میر حسن می‌نویسد:

در سمت شمال کوچهٔ مسجد مصری، از متفرّعات محلّهٔ طوقچی، آثار قبرستان خرابه‌ای است و در اتاقی نیمه‌خراب، قبری است که به صورت سکّوی بزرگی می‌باشد و نام مدفونِ در آن به نام حسن بن ابی عدنان، از بزرگان دانشمندان و عرفای قرن هشتم بوده و در شب پنج‌شنبه دهم رمضان المبارک سال ۷۸۸ ق، وفات یافته است. برخی از نویسندگان، قبر مرحوم علاء الدین محمّد گلستانه، متوفّا به سال ۱۱۰۰ ق، را نیز در همین محل می‌دانند.[۲]

آثار

گلستانه، بیشتر عمر علمی‌اش را در تفسیر آیات الهی و شرح سخنان لمات معصومان ﷺ صرف نموده و همهٔ آثار وی، در این دو موضوع است. روش وی در نگارش آثار، شیوهٔ خطابی است و تعداد قابل توجّهی از آثارش به فارسی نگاشته شده است تا عموم مردم بتوانند از آنها استفاده نمایند. از میان آثار وی، کتاب منهج الیقین و روضة العرفا و اربعین حدیث، به صورت چاپ سنگی منتشر شده و نسخ خطّی سایر آثارش در کتاب‌خانه‌ها نگهداری می‌شوند. عناوین آثارش ـ که نگارنده به آنها دست یافته و شاید تعداد آنها بیش از این باشد ـ به شرح زیر است:

۱. **حدائق الحقائق فی شرح کلمات کلام الله الناطق (شرح نهج البلاغة)**، به عربی.

مهم‌ترین و مفصّل‌ترین اثر گلستانه. این کتاب است. گلستانه، مدّت مدیدی از عمر خود را صرف تدریس و شرح نهج البلاغة نموده است که حاصل آن، تألیف چهار اثر در بارهٔ نهج البلاغة است که حدائق الحقائق، مفصّل‌ترین آنهاست. او در این شرح، بسیاری از حوادث تاریخی و روایات مربوط به مطالب کتاب را نقل نموده و لغات را شرح کرده و بعضی مشکلات را در حواشی، توضیح داده است. سه جلد از این شرح، تألیف شده است: جلد اوّل به سال ۱۰۷۴ ق، جلد دوم به سال ۱۰۸۰ ق، و جلد سوم ـ که تا خطبهٔ چهاردهم را شامل می‌شود ـ، در روز جمعه ۲۴ رجب ۱۰۸۲، به پایان رسیده است.

۱. رجال اصفهان یا تذکرة القبور، ص ۱۳۲.
۲. مزارات اصفهان، ص ۱۸۲.

مؤلّف، پس از تألیف این سه جلد، به شرح صغیر خود، موسوم به بهجة‌الحدائق، پرداخته است.[۱] این شرح، تاکنون به چاپ نرسیده و سیزده نسخه از آن، شناسایی گردیده است.[۲] سرآغاز این شرح، چنین است: «الحمد لله الّذی رفع لنا أعلام المجد بولاء حامل لواء الحمد».

۲. **بهجة الحدائق (شرح نهج البلاغة)**، به عربی. این اثر، شرح کوتاه گلستانه بر نهج البلاغة است. او این شرح را بعد از حدائق الحقائق، نگاشته و قِسم اوّل آن را ـ که شرح ۱۷۶ خطبه را شامل می‌شود ـ در نوزدهم ربیع اوّل ۱۰۹۲ به پایان برده است.[۳] سرآغاز آن چنین است: «الحمد لله الّذی أبلج نهج البلاغة فی مناهج البلاغ لیکون للمستبصرین علما».

این شرح نیز تاکنون به چاپ نرسیده و هفت نسخه از آن، شناسایی گردیده است.[۴]

مرحوم علی‌اکبر غفّاری، در حواشی جلد هفتاد و چهارم بحار الأنوار، از این شرح، استفاده نموده است.[۵] همچنین در برخی از نسخه‌های چاپی نهج البلاغة، ترجمهٔ لغات، از این شرح نقل شده است.[۶]

۳. **شرح الخطبة الشقشقیة**. گویا بخشی از حدائق الحقائق وی که شرح نهج البلاغة است.[۷]

۴. **شرح خطبهٔ همّام**[۸]. شرح مفصّلی است بر خطبهٔ همّام. مولّف، این شرح را در ضمن کتابش روضة العرفاء فی شرح الأسماء الحسنی، درج نموده است.

۵. **منهج الیقین**. کتاب حاضر، که بعد از این، دربارهٔ آن توضیح خواهیم داد.

۶. **روضة العرفا و دوحة العلماء فی شرح الأسماء الحسنی**،[۹] به عربی. این کتاب با عنوان کاشف الأسماء، با نام مؤلّف دیگری به چاپ رسیده است.[۱۰]

۱. ر.ک: فهرست نسخه‌های خطی کتابخانهٔ سپهسالار، ج ۲، ص ۶۰؛ الذریعة، ج ۳، ص ۱۶۱ و ج ۶، ص ۲۸۴ و ج ۱۴، ص ۱۴۵؛ التراث العربی، ج ۲، ۳۸۱؛ کشف الحجب و الأستار، سیّد اعجاز حسین، ص ۱۹۳.

۲. ر.ک: فهرستگان نسخه‌های خطّی حدیث و علوم حدیث شیعه، ج ۳، ص ۴۵۲.

۳. ر.ک: الذریعه، ج ۳، ص ۱۶۱ و ج ۱۴، ص ۱۴۵؛ التراث العربی، ج ۱، ص ۴۱۰؛ فهرست نسخ خطّی کتابخانهٔ آیة الله مرعشی، ج ۳، ص ۲۶۶؛ فهرست نسخه‌های خطّی کتابخانهٔ مجلس، ج ۳۷، ص ۳۰۱.

۴. فهرستگان نسخه‌های خطّی حدیث و علوم حدیث شیعه، ج ۳، ص ۴۵۲.

۵. بحار الأنوار، ج ۷۴، ص ۴۴۲، پاورقی.

۶. ر.ک: الذریعة، ج ۳، ص ۱۶۱.

۷. همان، ج ۱۳، ص ۲۱۴.

۸. همان، ص ۲۲۵.

۹. فهرستگان نسخه‌های خطّی حدیث و علوم حدیث شیعه، ج ۷، ص ۱۵۰؛ الذریعة، ج ۱۱، ص ۲۹۹ و ج ۱۳، ص ۸۹ و ج ۱۷، ص ۲۳۵.

۱۰. فهرستگان نسخه‌های خطّی حدیث و علوم حدیث شیعه، ج ۷، ص ۱۵۰؛ الذریعة، ج ۱۱، ص ۲۹۹ و ج ۱۳، ص ۸۹ و ج ۱۷، ص ۲۳۵.

سرآغاز این کتاب، چنین است: «الحمد لله الواحد الأحد الصمد المتعظّم بالإلهیّة المتفرّدة بالوحدة». از این کتاب، تاکنون شش نسخه شناسایی شده است.[۱]

۷. **ترتیب مشیخة من لا یحضره الفقیه** (رجال السید علاء الدین گلستانه). این اثر، در ۲۴ ورقه است و مؤلف در دایره‌هایی، اسانید و رجال ذکر شده در مشیخهٔ کتاب من لا یحضره الفقیه شیخ صدوق را مرتّب نموده است.[۲]

۸. **کتابت مثنوی «وامق و عذرا»**. مرحوم سنگلاخ، در امتحان الفضلاء، بیان نموده که نسخه‌ای از مثنوی وامق و عذرای سرودهٔ عنصری را ملاحظه کرده که به خط سید علاء الدین گلستانه، تحریر شده بود[۳].

۹. **أربعون حدیثاً**. شرح و تفسیر چهل حدیث است که به چاپ رسیده و در نسخهٔ چاپی، آن را اشتباهاً به آقا نجفی اصفهانی نسبت داده‌اند.[۴]

۱۰. **روضة الشهداء**.[۵]

۱۱. **فهرست «شرائع الإسلام»**، اثر محقّق حلّی. وی، این کتاب را در ربیع ثانی ۱۰۷۵ نوشته است.[۶]

۱۲. **فهرست چهار کتاب اهل سنّت**. فهرستی است که گلستانه بر کتاب جامع الأُصول ابن اثیر، صحیح البخاری، صحیح مسلم و بخشی از شرح نهج البلاغة ابن ابی الحدید، نگاشته است و نسخهٔ آن در کتاب‌خانهٔ آیة الله گلپایگانی، به شمارهٔ ۲۴ / ۲۶ / ۵۱۴۴، در ۵۱ برگ، نگهداری می‌شود.

فرزندان و بازماندگان

مرحوم گلستانه، فرزندان و بازماندگان بسیاری داشته است. افراد زیر، از جملهٔ آنها هستند که از آنها در آثار برخی مؤلّفان، یاد شده است:

۱. فهرستگان نسخه‌های خطّی حدیث و علوم حدیث شیعه، ج ۷، ص ۱۵۰. نسخهٔ دیگری از این کتاب، در شهر خوی در کتاب‌خانهٔ شخصی مرحوم شیخ جابر فاضلی موجود است.

۲. الذریعة، ج ۴، ص ۶۹ و ج ۱۰، ص ۱۳۱.

۳. امتحان الفضلاء، ج ۲، ص ۲۹۶؛ الذریعة، ج ۹، ص ۷۷۳، و ج ۱۹، ص ۳۳۱.

۴. الذریعة، ج ۱۱، ص ۵۲.

۵. همان، ص ۲۹۵.

۶. همان، ص ۳۸۴.

۱. **سیّد محمّدباقر، فرزند علاء الدین گلستانه**. آقا باقر مازندرانی، در اجازهٔ خود به علّامهٔ بحر العلوم، در هنگام نام بردن مشایخ خود می‌نویسد:

و السیّد الحسیب ذی المناقب و المفاخر الأمیر محمّدباقر ابن السیّد المحقّق الأمیرزا علاء الدین گلستانه.[۱]

میرزا محمّدباقر گلستانه، از شیوخ اجازهٔ شیخ محمّد کاشانی اصفهانی است و به وی، اجازهٔ نقل روایت، داده است.[۲]

در کتاب تلامذة المجلسی، دربارهٔ وی آمده است:

محمّد باقر بن محمّد علاء الدین بن الشاه ابی تراب الحسینی الإصبهانی، المعروف بگلستانه، ذکر بعض تتلمّذه علی العلّامة المجلسی و لم یوجد مستند له. له إجازة الحدیث عن المولی محمّد بن عبد الفتاح السراب التنکابنی و یروی عنه الشیخ محمّد بن محمّد زمان الکاشانی، توفّی بعد سنة ۱۱۲۰.[۳]

وی، پسری به نام امیر محمّد اسماعیل داشت که در نهم ذی قعدهٔ سال ۱۱۵۶، نسخه‌ای از کتاب بشارات الشیعة، تألیف ملّا اسماعیل خواجویی را کتابت نموده است.[۴]

۲. **میر کمال الدین محمّد، فرزند علاء الدین گلستانه**. از شرح حال وی، اطّلاعی در دست نیست. میر کمال الدین، سه پسر داشت: یکی، امیر محمّد تقی گلستانه که در زمان نادر شاه افشار، حاکم کرمانشاه بود و در سال ۱۱۵۴ ق، از جانب وی به سِمت مستوفی الممالک و در سال ۱۱۶۰ ق، به سِمت میرزا باشیِ عراق، منصوب گردید تا این که کریمخان زند، آزاد خان به معارضه با کریمخان برخاست و میر محمّدتقی به آزاد خان پیوست و از جانب وی، مجدّداً به سِمت حاکم کرمانشاه منصوب شد؛ ولی وقتی به کرمانشاه رسید، به دست بعضی اکراد، کشته شد.

یکی از نوادگان میر محمّدتقی، سیّد میرزامهدی گلستانه است. او قرآنی را به خطّ خود در سال ۱۲۸۶ ق، کتابت نموده و در پایان آن، نسبت خود را چنین ذکر نموده است:

۱. بحار الأنوار، ج ۱۰۲، ص ۱۴۷؛ حاشیهٔ مجمع الفائدة و البرهان، وحید بهبهانی، ص ۳۳.

۲. تراجم الرجال، ج ۲، ص ۵۵۶.

۳. برای شرح حال وی، ر.ک: طبقات أعلام الشیعة، قرن دوازدهم، ص ۹۴؛ تلامذة المجلسی، ص ۱۵۷؛ الکواکب المنتشرة، ص ۷۰؛ زندگی‌نامهٔ علّامهٔ مجلسی، ج ۲، ص ۱۹.

۴. ر.ک: طبقات أعلام الشیعة، قرن دوازدهم، ص ۶۵؛ الذریعة، ج ۳، ص ۱۱۲.

محمّد صادق بن میر محمّد کاظم بن محمّد صادق بن میر محمّد جعفر بن امیر محمّد تقی بن میر کمال الدین محمّد بن میر علاء الدین محمّد گلستانه .[۱]

دومین پسر او کمال الدین اسحاق نام دارد که در مرشدآباد هند، در سال ۱۱۷۰ ق، به مرض سِل، در گذشته است.[۲]

محمّدجعفر نیز یکی از فرزندان میر محمّدتقی است که فرزندی به نام سیّد محمّدمهدی داشته است. محمّدمهدی، در ظَهر نسخه‌ای از الرواشح السماویة، نسب خود را چنین برشمرده است:

سید محمّدمهدی بن محمّدجعفر، ابن میرزا محمّدتقی بن میرزا کمال الدین محمّد بن علاء الدین محمّد گلستانه .[۳]

سومین پسر میر کمال الدین، محمّدامین نام داشته است. محمّدامین، دو پسر داشته است: یکی به نام ابو الحسن (مؤلّف مجمل التواریخ،[۴] در سال ۱۱۹۵ ق)،[۵] و دیگری، محمّدخان.

۳. **میر سیّد محمّدخان مورّخ الإسلام اصفهانی (قرن ۱۴ ق)**. وی از نوادگان سیّد علاء الدین گلستانه بوده و مصلح الدین مهدوی، وی را ملاقات کرده و دربارهٔ وی نوشته:

مرحوم میر سیّد محمّد خان مورّخ الإسلام ـ که از فضلای اصفهان بود و در این اواخر، وفات یافت و صاحب تألیف و تصنیف بود و از احفاد میر علاء الدین بود.[۶]

شاگردان

علاء الدین گلستانه، علاوه بر تألیف کتاب، شاگردانی را تربیت نموده و عدّه‌ای اجازهٔ نقل روایت داده که عبارت‌اند از:

۱. **سیّد ربیع اردستانی**. سیّد ربیع بن شرف‌جهان بن ابی الصلاح بن جعفر حسنی اردستانی، از شاگردان گلستانه است. او نسخه‌ای از نهج البلاغة را استنساخ کرده و در شب یک‌شنبه هجدهم جمادی ثانی سال ۱۰۷۴، به پایان رسانده است. او در حواشی این نسخه، مطالب بسیاری را از شرح استادش علاء الدین گلستانه، نقل و تحریر نموده است.[۷]

۱. الذریعة، ج ۲۰، ص ۴۹.
۲. همان.
۳. همان، ج ۱۳، ص ۸۳.
۴. الذریعة، ج ۲۰، ص ۴۹ با عنوان «مجمع التواریخ»؛ فهرستوارهٔ کتاب‌های فارسی، احمد منزوی، ج ۲، ص ۱۰۷۰.
۵. برای شرح حال ابو الحسن گلستانه، ر.ک: دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۵، ص ۳۵۶ ـ ۳۵۸؛ موسوعة مؤلّفی الإمامیة، ج ۲، ص ۹۷.
۶. رجال اصفهان یا تذکرة القبور، ص ۱۳۲.
۷. ر.ک: تراجم الرجال، ج ۱، ص ۲۱۲.

۲. **محمّد هاشم بن ابی طالب حسینی**. او نیز یکی از شاگردان است و نسخه‌ای از رسالهٔ ترتیب مشیخهٔ من لا یحضره الفقیه گلستانه را در سال ۱۰۸۷ ق، تحریر نموده است.[۱]

نامهٔ امام صادق ﷺ به شیعیان

این نامه، نامهٔ نسبتاً مفصّلی است که امام صادق ﷺ به شیعیان نوشته و در آن، تکالیف آنها را در مسائل مختلف دینی و اجتماعی، مشخّص کرده است. به همین دلیل، در برخی مصادر از آن به «وصیّت امام صادق ﷺ» نیز تعبیر شده است. کلینی، این حدیث را به دو طریق، در کتاب الکافی (آغاز بخش روضه)، نقل نموده است:

طریق اوّل، طریق اسماعیل بن جابر: «محمّد بن یعقوب الکلینی، قال: حدّثنی علی بن إبراهیم، عن أبیه، عن ابن فضّال، عن حفص المؤذّن، عن أبی عبد الله ﷺ؛ و عن محمّد بن إسماعیل بن بزیع، عن محمّد بن سنان، عن إسماعیل بن جابر، عن أبی عبد الله ﷺ».[۲]

طریق دوم، طریق قاسم بن ربیع صحّاف: «و حدّثنی الحسن بن محمّد، عن جعفر بن محمّد بن مالک الکوفی، عن القاسم بن الربیع الصحّاف، عن إسماعیل بن مُخلّد السّراج، عن أبی عبد الله ﷺ».[۳]

روایتِ اسماعیل بن جابر، اضافاتی بر روایتِ قاسم بن ربیع داشته که کلینی، پس از پایان روایت قاسم، آن افزوده را درج نموده است.[۴]

بر اساس نقل کلینی، امام ﷺ، این نامه را برای اصحابش نگاشته و دستور داده که آن را بخوانند و بر خواندن آن، مداومت نمایند. شیعیان نیز طبق دستور امام ﷺ در مساجد و خانه‌های خود، آن را نصب نموده، بعد از نماز به آن نظر می‌کردند.

۱. شیخ آقا بزرگ تهرانی، در الذریعة (ج ۱۰، ص ۱۴۹)، این نسخه را به عنوان رجال المولی مراد التفرشی معرّفی نموده است. شایان ذکر است که ملّا مراد تفرشی، کتابی در رجال ندارد و آنچه به نام وی معروف شده، نسخه‌ای از «الرجال شیخ حرّ عاملی است که شاگردش ملّا مراد کشمیری، استنساخ نموده و عدّه‌ای او را به عنوان مؤلّف، قلمداد کرده‌اند و از آن جا وی را با ملّا مراد تفرشی، اشتباه گرفته‌اند. (ر. ک: فهرستگان نسخه‌های خطّی حدیث و علوم حدیث شیعه، ج ۱، ص ۲۹۷؛ مأخذشناسی رجال شیعه، رسول طلانیان، ص ۱۰۳).

۲. الکافی، ج ۸، ص ۲.

۳. همان.

۴. همان، ص ۱۰.

شروح نامهٔ امام صادق ﷺ

تاکنون، دو شرح بر این نامهٔ گران‌قدر، نگاشته شده است:

۱. شرح سیّد علاء الدین گلستانه که به منهج الیقین موسوم است و پس از این، دربارهٔ آن، توضیح داده خواهد شد.

۲. شرح محمّد محسن بن عین علی، از عالمان قرن سیزدهم هجری. شارح، متن نامه را تحریر کرده و در لا به لای سطور، مطالب آن را به فارسی ترجمه نموده و در حاشیه، با امضای «منه» قسمت‌هایی از آن را توضیح داده است.

تنها نسخهٔ موجود این ترجمه و شرح، در کتاب‌خانه آیة الله گلپایگانی، به شمارهٔ ۹۴/۳۰ نگهداری می‌شود و آغاز و انجام چنین است:

آغاز: «الحمد لله ربّ العالمین ... و بعد، به خاطر حقیر ... رسید که رسالهٔ امام به‌حقّ ناطق امام جعفر صادق را که از جهت آداب شیعیان».

انجام: «و من مات عاصیاً لله أخزیه و أکبّه علی وجه فی النّار و الحمد لله ربّ العالمین. و او را دَمَرو به آتش جهنّم افکند. و حمد خداوندی را که پروردگارِ عالمیان است».

این نسخهٔ به خطّ نسخ و نستعلیقِ احمد بن محمّد مؤمن، تحریر شده و در چهارشنبه، هشتم صفر سال ۱۲۱۷، به پایان رسیده است. این نسخه، دارای ۵۴ برگ است و در هر صفحه، ده سطر تحریر شده و اندازهٔ طول و عرض نسخه، پانزده در دوازده سانت است.[۱]

منهج الیقین

چنان که گفته شد، این اثر، ترجمه و شرح مفصّلی بر نامهٔ امام صادق ﷺ به شیعیان است. گلستانه، در این اثر، بر آن بوده که مضامین نامهٔ امام ﷺ را برای فهم عموم مردم و استفادهٔ مسلمانان، شرح و توضیح دهد. به همین منظور، او این نامه را به صورت قطعه قطعه آورده است و پس از هر قطعه از آن، ابتدا ترجمهٔ فارسی و روان آن را آورده است و سپس، مضامین آن را به طور مستوفی، شرح و توضیح داده، که گاهی شرح و توضیح وی از هر قسمت، از ده صفحه هم تجاوز می‌کند. او در شرحش در اغلب موارد به آیات و روایات، استشهاد می‌کند و توضیحات خود وی، نسبت به روایاتی که ذکر نموده، حجم اندکی از کتاب را در بر می‌گیرد.

۱. فهرست نسخه‌های خطّی کتاب‌خانه آیة الله گلپایگانی، ج ۱، ص ۹۵.

ادبیات گلستانه در این شرح، به صورت وعظ و خطابه و برای استفادهٔ عموم مردم است. به همین منظور، او در شرحش از آوردن متن اصلی روایات، خودداری نموده است و اغلب به ترجمهٔ روایات، بسنده نموده است. او سند روایاتی راکه نقل نموده، حذف کرده و در اغلب موارد، به ذکر نام راوی اوّل، اکتفا نموده است؛ ولی معمولاً مصادری راکه روایت را از آنها گرفته، یاد کرده و در موارد متعدّدی هم با ذکر نام مؤلّف مصدر، اکتفا کرده است.

او همچنین در ضمن این شرح، به بیان واجبات و محرّمات دینی پرداخته و آداب و شرعیات را نیز متذکّر شده است. او دوستدار خاندان اهل بیت علیهم‌السلام است و به همین دلیل، در جایِ جایِ شرح او، در فضائل اهل بیت علیهم‌السلام و حقّانیت طریق آنها، مطالبی به چشم می‌خورد. او در این موضوع، به منابع اهل سنّت نیز استشهاد می‌کند و برای این منظور، روایات نقل شده از طرق آنان را از کتاب‌هایشان، نقل می‌کند. همچنین اعترافاتی راکه دانمشندان اهل سنّت در آثارشان در بارهٔ حقّانیت اهل بیت علیهم‌السلام آوردند، ذکر می‌کند.

او مانند عالمان معاصر خود در اصفهان، از استناد به کلام فلاسفه و گفتار عارفان و استدلال‌های فلسفی، و همچنین آوردن شعر، خودداری نموده است و در شرحش در این زمینه‌ها، مطلبی به چشم نمی‌خورد.

عمدهٔ منابع و مصادر وی در این شرح، کتب اربعهٔ روایی شیعه، خصوصاً الکافی، نیز نهج البلاغة، آثار ابن طاووس و کتاب‌های روایی مشهور دیگر شیعه و گاه اهل سنّت است.

نثرِ شرح گلستانه، روان است و با وجود گذشت حدود سیصد و پنجاه سال از زمان تألیف آن، برای فارسی‌زبانان امروز نیز قابل درک و فهم است.

گلستانه، تألیف این شرح را در بیست و پنجم شوّال ۱۰۸۱، به پایان رسانده و تاکنون، بنا به گزارش خان‌بابا مشار، دو بار در هند به چاپ رسیده است.[1] بار اوّل در سال ۱۳۰۲ ق، به سفارش میرزا محمّد ملک الکتاب شیرازی و به اهتمام شاکر تهرانی در هندوستان در شهر بمبئی در ۲۶۶ صفحه، و بار دوم، یک سال بعد، یعنی در سال ۱۳۰۳ ق، در همان شهر و به اهتمام شاکر تهرانی در ۲۶۸ صفحه.

این کتاب، قبل از این در کتاب‌شناسی‌های زیر، معرّفی شده است:

۱. فهرست کتاب‌های چاپی فارسی، ج ۴، ص ۵۴۰.

۱. کشف الحجب و الأستار، سیّد اعجاز حسین کنتوری، ص ۵۶۸؛

۲. فهرست نسخه‌های خطّی کتاب‌خانهٔ آستان قدس رضوی، ج ۵، ص ۱۹۴ (چاپ قدیم) و ص ۳۲۸ (چاپ جدید)؛

۳. مرآت الکتب، ثقة الإسلام تبریزی، جلد چهارم (مخطوط)، به نقل از: فیض قدسی و کشف الحجب و الأستار.

۴. فهرست کتاب‌های چاپی فارسی، خان‌بابا مشار: ج ۴، ص ۵۰۴۰؛

۵. شیخ آقا بزرگ، در الذریعة إلی تصانیف الشیعة، در چهار مورد، از منهج الیقین یاد کرده، بدین ترتیب:

الف) جلد دوم، ص ۴۸۵، در ذیل معرّفی رسالهٔ «الأهوازیة» از امام صادق ﷺ عنوان نموده که «و یأتی شرحها للسیّد علاء الدین گلستانه»، که درست نیست؛ زیرا منهج الیقین، شرح رسالهٔ «الأهوازیة» نیست.

ب) جلد چهاردهم، ص ۱۷۰، ذیل عنوان «شرح وصیّة الإمام الصادق ﷺ»، که به عنوان «منهج الیقین»، حواله داده است.

ج) جلد بیست و سوم، ص ۲۰۰، که ذیل عنوانِ «منهج الیقین»، چنین نوشته:

منهج الیقین، للسیّد علاء الدین محمّد بن أمیر شاه أبو تراب محمّد علی الحسینی گلستانه الإصفهانی، المتوفّی ۲۷ شوّال عشرة و مئة و ألف (۱۱۰۰) فرغ منه فی ۲۵ شوّال ۱۰۸۱. و شرح وصیة الإمام أبی عبد الله جعفر الصادق ﷺ إلی الشیعة مستخرجة من روضة الکافی. طبع فی بمبئی ۱۳۰۳ و بعدها. أوّله: «روایح روح‌افزای حمدی که مشام مقدّسان ملأ اعلی را سرگرم عطسهٔ تسبیح ...». نسخه شایعة منها فی طهران (دانشگاه ۵۹۶) بخطّ محمّد رضا بن محمّد هاشم، فرغ منه ۱۲ صفر ۱۰۸۳ فی ۲۰۳ ورقة، و الرضویة (۹۸۹۵) بخطّ محمّدشفیع اللواسانی کتابتها من القرن الثانی عشر.[۱]

د) جلد بیست و چهارم، ص ۴۲۷، ذیل عنوان «نهج الیقین» که به «منهج الیقین»، حواله داده و گفته که در کتاب فضائل السادات، از آن به نام نهج الیقین یاد شده است.

۶. فهرستگان نسخه‌های خطّی حدیث و علوم حدیث شیعه، ج ۶، ص ۱۷۰.

۱. در ذریعه چنان است که نقل شد ولی ظاهراً اشتباه است. چون نسخهٔ شمارهٔ ۹۸۵۹ بدون نام کاتب و تاریخ کتابت است ولی نسخهٔ مجلس به شمارهٔ ۴۳۵۰ کاتبش محمّد شفیع لواسانی است که در سال ۱۲۳۷ تحریر نموده است.

نسخ خطی منهج الیقین

از شرح گلستانه، تاکنون چندین نسخه شناسایی شده که مشخّصات آنها چنین است:

۱. کتاب‌خانهٔ دانشگاه تهران، نسخهٔ شمارهٔ ۵۹۶، به خطّ نسخ محمّدرضا بن محمّدهاشم، پایان تحریر نسخه: دوازدهم صفر سال ۱۰۸۳ ق، دارای ۲۰۳ برگ.[۱]

۲. کتاب‌خانهٔ مسجد اعظم قم، نسخهٔ شماره ۱۱، به خطّ نستعلیقِ محمّد سلمان بن عبد الباقی گلپایگانی، پایان تحریر نسخه: یازدهم ذی قعدهٔ ۱۰۸۳، رسالهٔ اوّل مجموعه، دارای ۱۶۲ برگ.[۲]

۳. قم، کتاب‌خانهٔ آیة الله مرعشی، نسخهٔ شمارهٔ ۱۰۹۰۲، به خطّ نسخ محمّدصادق بن محمّدشفیع، پایان تحریر نسخه: شنبه، سوم شعبان ۱۱۱۴، دارای ۱۳۸ برگ.[۳]

۴. مشهد، کتاب‌خانهٔ آستان قدس رضوی، نسخهٔ شمارهٔ ۱۳۷۳۴، به خطّ نسخ، بدون نام کاتب، تحریر شده در قرن ۱۲ ق، دارای ۲۴۵ برگ.[۴]

۵. مشهد: کتاب‌خانهٔ آستان قدس رضوی، نسخهٔ شمارهٔ ۹۸۹۵، به خطّ نسخ، بدون نام کاتب، تحریر شده در قرن ۱۲ ق، دارای ۱۸۳ برگ.[۵]

۶. تبریز، کتاب‌خانه مرحوم واعظ چرندابی، نسخهٔ شمارهٔ ۱۲، بدون نام کاتب، تحریر شده در قرن ۱۲ ق.[۶]

۷. تهران، کتاب‌خانهٔ مجلس شورای اسلامی، نسخهٔ شمارهٔ ۴۳۵۰، از آغاز، افتادگی دارد، به خطّ نسخِ محمّدشفیع لواسانی، تحریر شده در سال ۱۲۳۷ ق، دارای ۲۸۶ برگ.[۷]

۸. مشهد، کتاب‌خانهٔ آستان قدس رضوی، نسخه‌های اهدایی مقام معظّم رهبری به کتاب‌خانهٔ آستان قدس رضوی، نسخهٔ شمارهٔ ۱۱۳۴، به خطّ قوام الدین محمّد حسینی بن محمّدباقر

۱. فهرست نسخه‌های خطّی کتاب‌خانهٔ دانشگاه تهران، ج ۵، ص ۱۵۸۴.

۲. فهرست نسخه‌های خطّی کتاب‌خانهٔ مسجد اعظم، رضا استادی، ص ۴۲۸؛ فهرست نسخه‌های خطّی کتاب‌خانهٔ مسجد اعظم، محمّد طیّار مراغی و حسن حسن زاده (منتشر نشده).

۳. فهرست نسخه‌های خطّی کتاب‌خانهٔ آیة الله مرعشی، ج ۲۷، ص ۳۱۹.

۴. فهرست نسخه‌های خطّی کتاب‌خانهٔ آستان قدس، ج ۱۴، ص ۵۸۵.

۵. همان، ص ۵۸۴.

۶. نشریهٔ نسخه‌های خطّی دانشگاه تهران، ج ۴، ص ۳۳۷.

۷. فهرست نسخه‌های خطّی کتاب‌خانهٔ مجلس، ج ۱۲، ص ۶۳.

شهشهانی، تحریر شده در سال ۱۲۹۸ ق.[۱]

۹. تهران، کتاب‌خانهٔ مجلس شورای اسلامی، نسخهٔ شمارهٔ ۵۹۱۰، به خطّ نسخ، بدون نام کاتب، تحریر شده در قرن ۱۳ ق، دارای ۱۵۵ برگ.[۲]

۱۰. قم، کتاب‌خانهٔ آیة الله گلپایگانی، نسخهٔ شمارهٔ ۳۵ / ۲۸ / ۵۶۱۵، از آخر و وسط، افتادگی دارد، به خطّ نسخ، بدون نام کاتب، تحریر شده در قرن ۱۳ ق، دارای ۲۵۳ برگ.[۳]

۱۱. قم، کتاب‌خانهٔ آیة الله مرعشی، نسخهٔ شمارهٔ ۶۴۵۲، به خطّ نسخ قوام الدین بن محمّدباقر حسینی شهشهانی، پایان تحریر نسخه: نوزدهم صفر ۱۳۲۸، دارای ۳۷۷ برگ.[۴]

۱۲. مشهد، کتاب‌خانهٔ آستان قدس رضوی، نسخهٔ شمارهٔ ۶۸۳۰، از آغاز، اندکی افتادگی دارد، به خطّ نسخ، بدون نام کاتب و بدون تاریخ کتابت، دارای ۲۴۲ برگ.[۵]

۱۳. قم، کتاب‌خانهٔ آیة الله گلپایگانی، نسخهٔ شمارهٔ ۶۹ / ۷ / ۱۱۶۸۹، به خطّ نستعلیق، بدون نام کاتب و بدون تاریخ کتابت (در عصر مؤلّف، تحریر شده)، با نسخهٔ اصل، مقابله شده و علامت بلاغ نیز دارد و در حاشیه، تصحیح شده است، دارای ۳۲۰ برگ.[۶]

۱۴. مشهد، کتاب‌خانهٔ مسجد گوهر شاد، نسخهٔ شمارهٔ ۱۴۶، گزیده‌هایی از منهج الیقین است در سی صفحه که در هامش نسخهٔ کتاب من لا یحضره الفقیه، تحریر شده است، گزین‌کننده این اثر، شناخته نشده است.[۷]

نسخه‌های مورد استفاده

برای تصحیح و تحقیق این اثر، ابتدا نسخه‌های خطّی منهج الیقین، بررسی شد و در نهایت، دو نسخهٔ خطّی، همراه با نسخهٔ چاپ سنگی، دارای ویژگی‌هایی قابل توجّه، برای تصحیح،

۱. فهرست هزار و یانصد نسخهٔ خطی اهدایی رهبر معظم انقلاب به کتابخانهٔ آستان قدس، رضا استادی، ص ۲۴۱.

۲. فهرست نسخه‌های خطّی کتاب‌خانهٔ مجلس، ج ۱۷، ص ۲۹۹.

۳. فهرست نسخه‌های خطّی کتاب‌خانهٔ آیة الله گلپایگانی، رضا استادی، ج ۳، ص ۱۲۵؛ فهرست نسخه‌های خطّی کتاب‌خانهٔ آیة الله گلپایگانی، ابو الفضل عرب‌زاده، ص ۷۱۷؛ فهرست نسخه‌های خطّی کتاب‌خانهٔ آیة الله گلپایگانی، علی صدرایی خویی و ابو الفضل حافظیان بابلی (منتشر نشده).

۴. فهرست نسخه‌های خطّی کتاب‌خانهٔ آیة الله مرعشی، ج ۱۷، ص ۵۴.

۵. فهرست نسخه‌های خطّی کتاب‌خانهٔ آستان قدس، ج ۵، ص ۱۹۴.

۶. فهرست نسخه‌های خطّی کتاب‌خانهٔ گلپایگانی، ابو الفضل عرب‌زاده، ص ۷۱۷؛ فهرست نسخه‌های خطّی کتاب‌خانهٔ آیة الله گلپایگانی، علی صدرایی خویی و ابو الفضل حافظیان بابلی (منتشر نشده).

۷. فهرست نسخه‌های خطّی کتاب‌خانهٔ گوهرشاد مشهد، ج ۱، ص ۱۲۲ و ۱۲۳.

تشخیص داده شدند، با این مشخّصات:

۱. نسخهٔ متعلّق به کتاب‌خانهٔ مسجد اعظم قم، به شمارهٔ ۱۱.[۱] این نسخه، کهن‌ترین و به عبارتی صحیح‌ترین نسخهٔ کتاب بوده که محمّدسلمان بن عبد الباقی گلپایگانی به خطّ نستعلیق زیبایی آن را تحریر کرده و در غرهٔ ذی قعدهٔ سال ۱۰۸۳، به پایان رسانده است. این نسخه، دارای ۱۶۲ برگ است و در هر صفحه، ۲۳ سطر، تحریر گردیده است. این نسخه با علامت «الف»، مشخّص نسخه است.

۲. نسخهٔ متعلّق به کتاب‌خانهٔ آیة الله گلپایگانی، به شمارهٔ ۱۱۶۹/۷/۶۹. این نسخه، فاقد نام کاتب و تاریخ کتابت است؛ ولی با نسخهٔ اصل، مقابله و تصحیح گردیده و در آخر نسخه، علامت بلاغ با عبارت «قوبل بأصله من أوّله إلی آخره» دیده می‌شود. تحریر نسخه، به خطّ نستعلیق صورت گرفته و مشتمل بر ۳۲۰ برگ (۶۴۰ صفحه)، و هر صفحه، دارای پانزده سطر است. در اوّل نسخه نیز تملّکی به تاریخ ۱۲۴۵ ق، به چشم می‌خورد. این نسخه، با علامت «ب» مشخّص شده است.

۳. نسخهٔ چاپ سنگی بمبئی، که در سال ۱۳۰۲ ق،[۲] به اهتمام «عالی‌جاه رفیعْ‌جایگاه، آقا میرزا محمّد شیرازی ملک الکُتّاب»، به زیور طبع در آمده است. در بالای صفحهٔ اوّل این چاپ، عبارت «یا إمام جعفر الصادق، أدرکنی!» جلب توجّه می‌کند. این نسخه، به خطّ نستعلیق زیبایی در ۲۶۸ صفحه تحریر شده و در «منتصف شهر الصفر سنة ألف و ثلاث مئة و ثلاث»، خاتمه یافته است. در پایان آن، کاتب، انجامه‌ای در دو صفحه (صفحه‌های ۲۶۷ و ۲۶۸)، در خصوصیات چاپ و ویژگی‌های موجود در کتاب، تحریر نموده است. در این تصحیح، تصویری از نسخهٔ چاپ سنگی به شمارهٔ ۲۸۰۰/۱۸/۱۰ کتاب‌خانهٔ آیة الله گلپایگانی، تهیّه و مورد استفاده قرار گرفته است. این نسخه، با علامت «ج» مشخّص شده است.

روش تحقیق و تصحیح

تصحیح و تحقیق این اثر، بدین ترتیبْ صورت گرفته است:

الف. روش تصحیح. با بررسی نسخه‌های انتخاب شده، مشخّص شد که نسخه‌های موجود

۱. فهرست نسخه‌های خطّی کتاب‌خانهٔ مسجد اعظم قم، ص ۴۲۸.

۲. کتاب‌های چاپی فارسی، ج ۴، ص ۵۰۴۰.

کتاب، هر کدام مزیّت نسبی نسبت به یکدیگر دارند. بنا بر این، هیچ نسخه‌ای اصل قرار داده نشد و برای به دست آوردن متنی صحیح از کتاب، به روش تلفیق نسخه‌ها تصحیح انجام گرفت و موارد اختلاف نسخه‌ها در پاورقی تذکّر داده شد.

ب. **روش تحقیق**. در تحقیق، سعی شد تمامی ارجاعات مؤلّف، بازشناسی شده، نشانی آنها داده شود و با توجّه به این که مؤلّف در اغلب موارد، ترجمهٔ روایات را ذکر نموده بود، گاه پیداکردن اصل روایت، با دشواری بسیاری انجام گرفت. علاوه بر آن، مؤلّف در نقل از یک مصدر، نقل‌های آن مأخذ را به گونه‌ای آورده که خواننده، گمان می‌کند که مؤلّف، خود از آن کتاب‌ها استفاده نموده است، و این، دشواری کار مصدریابی این اثر را دو چندان نمود. البته به هر روی، با مساعدت و همکاری دوستان، تقریباً تمامی مصادر کتاب، با استفاده از نرم‌افزار رایانه‌ای استخراج گردید و به شکل حاضر، در منظر ارباب نظر، قرار گرفته است.

تقدیر و سپاس

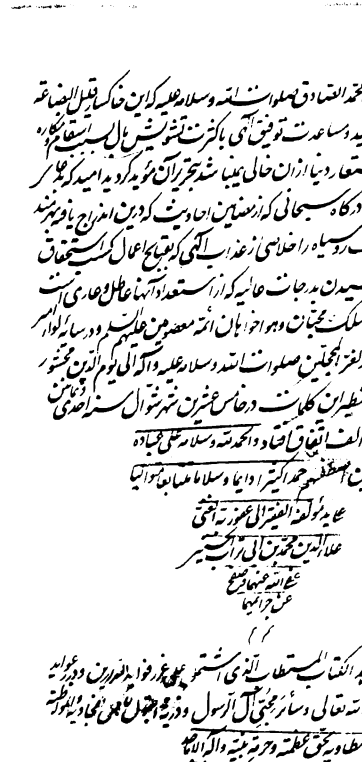
تحقیق و تصحیح و آماده‌سازی این اثر را مرهون تلاش عدّه‌ای از پژوهندگان و همکاران گرامی هستیم. سروران گرامی: حجج اسلام: مهدی مهریزی (دبیر علمی کنگرهٔ شیخ کلینی) و محمّد حسین درایتی (مسئول بخش احیاء تراث) که زمینه سازِ اجرای این طرح و تأمین اعتبارات مالی و معنوی آن بوده‌اند. همچنین آقای مهدی خوش‌رفتار که حروف‌نگاری، صفحه‌آرایی و همچنین استخراج فهارس این اثر را بر عهده گرفتند. آقای سیّد محمّد دلّال موسوی که علاوه بر ویرایش کتاب، مقابلهٔ نهایی نسخ و مصدریابی بخش عمده‌ای از آن را متقبّل شدند. حجة الاسلام شعبان نصرتی که مقابلهٔ نسخ و استخراج بخشی از مصادر کتاب را انجام داده‌اند و همچنین محقق توانمند جناب آقای ابو الفضل عرب‌زاده (مدیر کتاب‌خانهٔ آیة الله گلپایگانی)، که به اعانت ایشان، تصویر دو نسخه از کتاب در اختیار ما قرار گرفت.

همهٔ اینها به تأیید و عنایت حضرت باری تعالی ـ که همگان، مدیون الطاف بی نهایت او هستیم ـ، میسّر و مقدور گردیده است. امید که همه این تلاش‌ها بتواند خوانندگان را به بارگاه کبریایی‌اش نزدیک نماید و به صراط مستقیم، رهنمون گردد. بمنّه و کرمه و إحسانه، إنّه علی کلّ شیء قدیر.

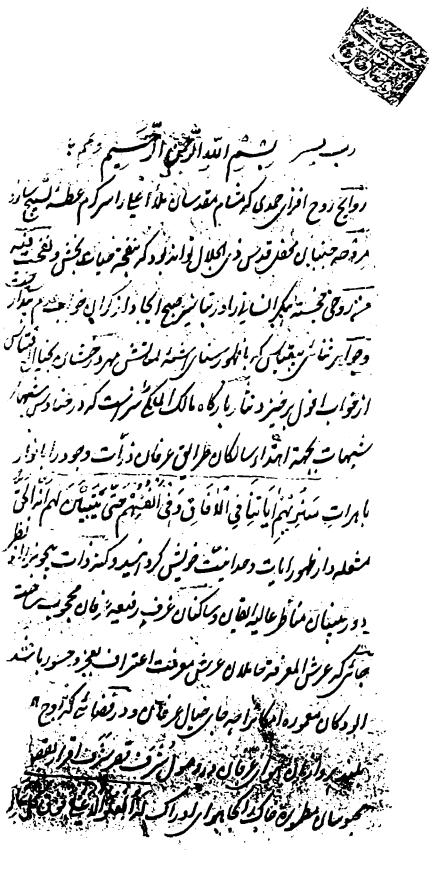
و آخر دعوانا أن الحمد لله ربّ العالمین

علی صدرایی خویی

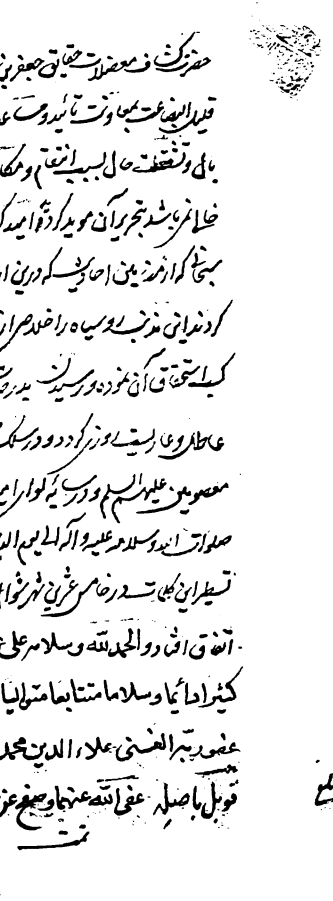
تصویر صفحهٔ اوّل از نسخهٔ خطّی کتاب‌خانهٔ مسجد اعظم (نسخهٔ الف)



تصویر صفحهٔ آخر از نسخهٔ خطّی کتاب‌خانهٔ مسجد اعظم (نسخهٔ الف)



تصویر صفحهٔ اوّل از نسخهٔ خطّی کتاب‌خانهٔ آیة الله گلپایگانی (نسخهٔ ب)



تصویر صفحهٔ آخر از نسخهٔ خطّی کتاب‌خانهٔ آیة الله گلپایگانی (نسخهٔ ب)

بسم الله الرحمن الرحیم

[مقدّمهٔ مؤلّف]

روائح روح‌افزای حمدی که مشام مقدّسان ملأ اعلی را سرگرم عطسهٔ تسبیح سازد، مروحه‌جنبان محفل قدس ذی الجلال تواند بود که به نفحهٔ حیات‌بخش ﴿وَنَفَخْتُ فِيهِ مِن رُّوحِي﴾،[1] خجسته پیکر انسانی را در تباشیر صبح ایجاد از گران‌خواب عدم، بیدار ساخت، و جواهرْ ثنایی[2] بی‌قیاس که با ظهور سَنای اشعّهٔ لَمَعاتش مهر درخشان به خیال اقتباس، از خواب افول برخیزد، نثار بارگاه مالکُ المُلکی را سزاست که در حَنادس[3] شب‌های شُبَهات، به جهت اهتدای سالکان طرایق عرفان، ذرّات وجود را به انوار باهرات ﴿سَنُرِيهِمْ ءَايَـٰتِنَا فِى ٱلْأَفَاقِ وَفِىٓ أَنفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ ٱلْحَقُّ﴾،[4] مشعله‌دار ظهور آیات وحدانیت خویش گردانید و کُنه ذات بی چون را از نظر دوربینان مناظر عالیهٔ ایقان و ساکنان غُرَف رفیعهٔ عرفان، محجوب ساخت. جایی که عرش المعرفهٔ حاملان عرش معرفت[5]، اعتراف به عجز و حسور[6] باشد، آلودگان معمورهٔ امکان را چه جای خیال عرفان؟ و در فضایی که اوج همّت بلندپروازان هوای عرفان در وصول شُرَف قصر شَرَف اقرار به قصور باشد، محبوسان مَطمورهٔ خاک راکجا هوای ادراک: «لَهُ ٱلْعُلُوّ ٱلْأَعلىٰ فَوْقَ كُلِّ عَالٍ والْجَلَالُ الْأَمْجَدُ فَوقَ كُلِّ جلالٍ»؟[7]

و ثواقب[8] صلوات متّصلات و تسلیمات متتالیات که از حیای صفای خلوصشان شاهد عالم‌آرای صبح صادق، مجال جلوهٔ جلال، جز در[9] جِلباب اختفا نیابد، جمرهٔ مجمرهٔ روضهٔ مطهّر

۱. سورهٔ حجر، آیهٔ ۲۹.
۲. ب: «ثنای».
۳. حنادس: جمع حندسه، به معنای ظلمت، تاریکی.
۴. سورهٔ فصّلت، آیهٔ ۵۳.
۵. ب: + «را».
۶. حسور: سستی، ضعف.
۷. اشاره است به صحیفهٔ سجّادیه دعای ۴۶.
۸. الف: «کواکب».
۹. ب: - «در».

و ضریح مقدّسِ برگزیده‌ای را رواست که گم‌گشتگان خیفای[۱] تیهای[۲] ضلالت و شیدایان بَیدای بی منتهای جهالت، به اقتباس آثار شریعتش مَهبط تـجلّیات انـوار طـور سـینای حـقیقت و یـقین گردیده‌اند. طلیعهٔ طلوع آفتاب رسالتش، ید بیضای موسوی و مبشّر مقدم فیروزیْ‌اثرش نـفس جان‌بخش عیسوی. رفیعْ‌قدری که منشور نبوّتش به طُغرای غـرّای ﴿وَمَآ أَرْسَـلْنَـٰكَ إِلَّا رَحْـمَةً لِّلْعَـٰلَمِينَ﴾،[۳] موشّح و مُحلّاست[۴] و بلند مرتبه‌ای که بر قامت عزّتش، خلعت: «لَوْ لاکَ لَما خلقت الأفلاك»،[۵] زیبا و رساست ـ عَلَيهْ وَآلِهِ مِنَ الصَّلَواتِ أعـمّها و أَبْـهاها و مـن التسـليمات[۶] أتـمّها و أسناها ـ.

و شوارق انوار تحیّات منتجبات که ابصار ارباب بصائر را خیره و مبهور سازد. شمع شبستان قدس آل اطهار و عترت اخیار، او تواند بود که نور تولّایشان در قلوب اصحاب یقین کـ«اَلْمِصْبَاحُ فِی زُجَاجَة»،[۷] لامع و درخشان، و ریاحین ایمان در حدائق صـدور ارب‌ـاب عـرفان، بـه نسـیم مودّتشان شکفته و خندان است. آیت علوّ قدرشان ﴿تَنَزَّلُ ٱلْمَلَـٰٓئِكَةُ وَٱلرُّوحُ﴾[۸] و شِراع سـفینهٔ نجات محبّانشان، «مَثَلُ أَهْلِ بَيْتِی كَمَثلِ سَفينَةِ نُوحٍ».[۹] سیّما شهاب ثاقبْ‌سمای ابْهت و بها و مفتاح حصینِ منیع «أَنَا مَدينَةُ الْعِلْمِ وَ عَلیّ بابُها».[۱۰] برق تیغش ظلمت‌زدای وجود تیره‌دلان کفر و جحود، خاک درگهش نور جبههٔ روشن‌ضمیران ﴿سِيمَاهُمْ فِى وُجُوهِهِم مِّنْ أَثَرِ ٱلسُّجُودِ﴾،[۱۱] عـنوان صحیفهٔ کرامتش کریمهٔ ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ ٱللَّهُ﴾[۱۲] و بَرات نجات دوستانش مصدوقهٔ «اَللّـهُمَّ والِ مَـنْ والاهُ»،[۱۳] کاسِر رایات[۱۴] آکاسرهٔ طغیان و غوایت، و هادم قصر رفعت قیاصرهٔ کفر و ضلالت، أعنی أَسَد اللهِ الغالِب وَ شهابهُ[۱۵] الثّاقب علی بن أبی طالب ـ علیه و علیهم صلوات الله ـ ما تلألأ السّماءُ بِالنَّواقِبِ ولعنة اللهِ عَلَى أَعْدائِهِمْ وَ مُبْغِضِيهِمْ ما تباغَضَتِ المَحاسِنُ وَالمثالِبُ.

۱. خیف: وادی.
۲. تیه: روندهٔ حیران و سرگردان.
۳. سورهٔ انبیاء، آیهٔ ۱۰۶.
۴. ب: «مطرّاست».
۵. تأویل الآیات، ج ۱، ص ۴۳۷، ح ۱؛ بحار الأنوار، ج ۱۵، ص ۲۸، ح ۴۸.
۶. ب: ـ «تسلیمات».
۷. اقتباس از: سورهٔ نور، آیهٔ ۳۵.
۸. سورهٔ قدر، آیهٔ ۴.
۹. عیون اخبار الرضا، ج ۱، ص ۳۰، ح ۱۰؛ بحار الأنوار، ج ۲۳، ص ۱۲۴، ح ۵.
۱۰. عیون اخبار الرضا، ج ۱، ص ۷۱ و ۷۲، ح ۲۹۸؛ بحار الأنوار، ج ۱۰، ص ۱۲۰، ح ۱.
۱۱. سورهٔ فتح، آیهٔ ۲۹.
۱۲. سورهٔ فتح، آیهٔ ۲۹.
۱۳. الکافی، ج ۱، ص ۲۹۴ و ۲۹۵، ح ۳.
۱۴. الف: «رایت».
۱۵. ب: «شهاب».

امّا بعد[۱]، چون به موجب تقدیر قدیر خبیر، احیای موات موادّ قابلهٔ افراد انسان، منوط به جریان اَنهار و جداول سلسبیل متابعت سبیل حق و یقین و تسنیم تسلیم و انقیاد پیشوایان و هُدات طرایق دین مبین است و نضارات[۲] ریاض صُدور و طراوت حدائق قلوب اربابِ ایمان و اصحاب عرفان، موقوف به تتابع رَشَحات کلمات آبدار و هُبوب ریاح مبشّرات انفاس عیسویْ انتسابِ خطبای منابر ارشاد و هدایت ـ اَعنی اهل بیت عصمت و طهارت ـ است و از جمله کنوز مشتمله بر صنوف جواهرْ معارف و دُرَرِ آبدار حِکَم که بنا بر قُصور، هم در زوایای کتب اخبار، مخفی و مستور مانده، وصیّتی است که از بحر موّاج علوم و حقایق و کشّاف معضلاتِ اسرار و دقایق، جعفر بن محمّد الصادق ـ صلوات الله و سلامه علیه ما نَطَقَ ناطِقٌ ـ، به جهت اهتدای خواصّ اصحاب و خازنان اسرار و سایر متمسّکان عروة الوثقای متابعت حق و یقین، سِمَتِ ظهور یافته و امر به محافظت و تعاهد آن فرموده، و متتبّعان اوامر و نواهی آن حضرت، نظر و تأمّل در آن را سادسِ فرایض و در مرتبهٔ رواتب می‌شمرده‌اند و بسیاری از سالکان طُرُق سَداد و متعطّشان رَحیق رَشاد، از ادراک حقایق و اطّلاع بر رموز و دقایق آن، بنا بر عدم قدرت بر فهم کلام عرب محرومند، حقیرِ قلیلُ البضاعه، **علاء الدین محمّد بن ابو تراب گلستانه** ـ عفی الله تعالی عن جرائمهما یوم الدین وحشرهما تحت لوْاء الأئمّة الطّاهرین ـ، خواست که جواهرِ اسرار آن را به قدر فهم ناقص و ذهن قاصر، به عبارتی فارسی قریب به اَفهام، در سِلک تحریر، منتظم سازد تا باشد که به برکت هدایت و آبروی جمعی که درگاه بارگاه[۳] جلال سبحانی، راه عرض و قبول حاجات و رتبهٔ اِسعاف مآرِب و مرادات یافته‌اند، نامهٔ اعمال خود را از سیاه‌رویی جرائم آثام و عظائم سیّئات، مصفّا سازد و از اخبار اهل بیت طاهرین، آنچه در هر مقامْ مناسبت تامّ داشته باشد، به جهت تأیید مطالب مندرجه در مطاوی آن و اشتمال بر زواید فواید، ایراد نماید تا فایدهٔ آن، اتم و نفع آن، اعظم باشد. و از آنچه بعضی از مترجمین رعایت می‌نمایند از تطبیق میانهٔ جمیع اجزای کلامین در ترتیب و زیاده و نقصان، در بسیاری از مواضع، عدول نمود تا کلام از حِلیهٔ ارتباط، عاری و عاطل نماند و آن را به منهج الیقین، موسوم ساخت.

امید به کَرَم بی منتهای سبحانی، آن که به تأیید اخلاص نیّت و تصفیهٔ عزیمت از اَغراض باطله در تألیف این مختصر و سایر اعمال، منّت گذارد و به هر حرفی، حسنات مضاعفات در نامهٔ عمل

۱. الف: - «اما بعد».
۲. نضارات: سر سبز.
۳. الف: - «بارگاه».

این حقیر سیاه‌نامه ، ثبت[۱] سازد و این بضاعت مُزجات را شَرَف قبول ، کرامت فرماید . و متوقّع از کرائم اخلاق ناظران در این رساله آن که از جادهٔ عیب‌جویی و مسلک اعتساف ، انحراف نموده ، در اصلاح خلل و سؤال مغفرت خطا و زَلَل کوشند و اعتراف به قصور را عذر تقصیر شمارند . وَ مِنَ اللهِ أرْجُو العِصْمَةَ وَالتَّأْييد ، إنَّهُ هُوَ الوَليُّ الحَميدُ .

[سند حدیث]

روی ثقة الإسلام محمّد بن یعقوب الکلینی ـ قدّس الله روحه ـ فی کتاب الروضة من الکافی قَالَ:

حَدَّثَنِي عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ ابْنِ فَضَّالٍ، عَنْ حَفْصٍ الْمُؤَذِّنِ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ﷺ وَ عَنْ محمّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ بْنِ بَزِيعٍ، عَنْ محمّد بْنِ سِنَانٍ، عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ جَابِرٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ ﷺ أَنَّهُ كَتَبَ بِهَذِهِ الرِّسَالَةِ إِلَى أَصْحَابِهِ وَ أَمَرَهُمْ بِمُدَارَسَتِهَا وَ النَّظَرِ فِيهَا وَ تَعَاهُدِهَا وَ الْعَمَلِ بِهَا، فَكَانُوا يَضَعُونَهَا فِي مَسَاجِدِ بُيُوتِهِمْ، فَإِذَا فَرَغُوا مِنَ الصَّلَاةِ نَظَرُوا فِيهَا. قَالَ: وَ حَدَّثَنِي الْحَسَنُ بْنُ محمّدٍ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ محمّدِ بْنِ مَالِكٍ الْكُوفِيِّ، عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ الرَّبِيعِ الصَّحَّافِ، عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ مَخْلَدٍ السَّرَّاجِ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ﷺ قَالَ: خَرَجَتْ هَذِهِ الرِّسَالَةُ مِنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ ﷺ إِلَى أَصْحَابِهِ.[1]

روایت نموده است معتمدِ اهل اسلام، محمّد بن یعقوب کلینی ـ قدّس الله روحه ـ در کتاب روضهٔ کافی، از حفص مؤذّن و از اسماعیل بن جابر، به دو سند که اوّلاً مذکور شد، از حضرت مبیّن الحقائق و کشّاف الدقائق، جعفر بن محمّد الصادق ـ صلوات الله و سلامُه علیه ـ که آن حضرت نوشت این رساله را به اصحاب خود و فرمود که به یکدیگر تعلیم نمایند و تدبّر و تفکّر در آن بکنند و محافظت نمایند و تجدید عهد، به او بکنند و به مضامین آن، عمل نمایند. پس بنا بر اطاعت امرِ آن حضرت، شیعیان، رساله را می‌گذاشتند در مساجد خانه‌های خود، یعنی در جایی که به جهت ادای نوافل، مهیّا ساخته بودند یا آن که فرائض را ـ در وقتی که به مسجد نتوانند حاضر شد ـ، در آن جا به جا می‌آورند، و چون از نماز فارغ می‌شدند، تفکّر در آن

۱. الکافی، ج ۸ (الروضة)، ص ۲، ح ۱. گفتنی است تمامی متن سفارش‌نامهٔ امام صادق ﷺ به اصحاب خود ـ که موضوع این کتاب است ـ از همین منبع، اخذ شده است. لذا پس از این، در نقل پاره‌های مختلف آن، نشانی تکرار نخواهد شد.

می‌نمودند تا امر آن حضرت به تجدید عهد، بـه عـمل آیـد و آنـچه از مـضامین آن فراموش شده باشد، به خاطر رسد.

و همچنین، روایت نموده است به سند دیگر از اسماعیل بن مخلّد سرّاج که حضرت ابی عبد الله ﷺ نوشت این رساله را به اصحاب خود.

[طلب عافیت و رضا به قضا]

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ. أمّا بعدُ، فَاسْأَلُوا رَبَّكُمُ العَافِيَةَ، وَ عَلَيْكُمْ بِالدَّعَةِ وَ الْوَقَارِ و السَّكِينَةِ.

یعنی[1]: امّا بعد از حمد و ثنای الهی و صلوات بر حضرت رسول و آل اطهار او. پس سؤال کنید از پروردگار خود، عافیت و سلامت از مصائب و بلاهای دنیوی و اُخروی را. بر شما باد به سکون و حِلم و آرام، در هنگام ابتلا به مکاره و اذیّت مخالفان و دشمنان!

بدان که اوّلْ چیزی که در این عهد شریف، امر به آن واقع شده، طلب عافیت است. و عافیت، عبارت است از سلامتی از هر چیزی که موجب ضرری بوده باشد در دنیا یا در آخرت[2]. و بدترین مفاسد و مضرّت‌ها، پیرویِ شیاطین جن و انس و نفس امّاره است که عاقبتش ضلالت و گم‌راهی و محرومی از ثواب الهی و مبتلا شدن به بلاهای نامتناهی دنیوی و اُخروی است. پس در طلب نجات و خلاصی از شرّ نفس و شیاطین، توسّل تام به جناب اقدس الهی باید نمود. بعد از آن، طلب باید نمود عافیت از امراض و عاهات مُزمنه، مثل جُذام و بَرَص و امثال آنها.

چه بسیار باشد که ابتلا به امراض و اسقام، با وجود آن که موجب ثواب و رفع درجات می‌باشد، بنا بر قلّت صبر و بی‌طاقتی بنده، منتهی به کفرانِ نعمت، بلکه به کفر و خسران آخرت گردد. پس هم دنیا از دست رفته باشد، و هم آخرت. ﴿ذٰلِكَ هُوَ ٱلْخُسْرَانُ ٱلْمُبِينُ﴾.[3]

دیگر از جملهٔ آنچه در ضمن عافیت، طلب باید نمود، سلامتی از بلیّهٔ فقر و پریشانی است که اکثر نفوس را طاقتِ تحمّل آن نیست و عاقبتش در بسیاری از نفوس، خِذلان دنیوی و اُخروی است.

دیگر، عافیت از شرّ ظَلَمه و اهل جور و طغیان، و از تعدّی مخالفان و ابتلا به افترا و بهتان است؛ چه صبر بر این امور، غالباً از حوصلهٔ طاقت، بیرون است.

دیگر، عافیت و خلاصی از آتش جهنّم و غضب الهی است که سماوات و ارض را قوّت تحمّل آن نیست و همهٔ مصائب و بلایا در جنب آن، راحت و نعمت است. و در بعضی ادعیهٔ ائمّهٔ طاهرین ـ صلوات الله علیهم أجمعین ـ وارد شده[4] که: خداوندا! از تو سؤال می‌کنم حاجت خود را؛ آن

۱. الف: ـ «یعنی».
۲. ب: «در دنیا و آخرت».
۳. سورهٔ حج، آیهٔ ۱۱.
۴. الف: + «است».

حاجتی که اگر به من عطا کنی، ضرر نمی‌رساند به من هر چیزی از نعمت‌ها که از من، باز گیری، و اگر عطا نکنی، نفع نمی‌دهد مرا هر چیزی[۱] که عطا کنی و آن، خلاصی رَقَبهٔ من است از طوق عذاب جهنّم.[۲]

مجملاً در ضمن سؤال عافیت، خلاصی از جمیع مکاره دنیوی و اُخروی، بلکه خلاصی از نعمت‌ها و عباداتی که به جهت عدم قابلیّت شخص، موجب عُجب و طغیان و تجبّر و کفر و خذلان گردد، طلب باید نمود و از کَرَم حکیمی ـ که به مزاجِ قابلیت بنده، عالِم است از نعمت‌ها و بلاها ـ چیزی را سؤال باید[۳] نمود که منجر به سوء عاقبت و خسران آخرت نگردد.

چنانچه ثقة الإسلام محمّد بن یعقوب کلینی ـ قدّس الله روحه ـ از حضرت امام محمّد باقر ـ صلوات الله و سلامه علیه ـ روایت نموده[۴] که حضرت پیغمبر ﷺ فرموده[۵] که حق تعالی می‌فرماید که: از جملهٔ بندگان مؤمن من، جمعی هستند که امر دین ایشان مُنتظَم نمی‌شود، مگر به توانگری و وسعت روزی و صحّت بدن. پس عطا می‌کنم به ایشان، غنا و توسعه و صحّت بدن را تا در دین ایشان، فساد راه نیابد.

و از جملهٔ بندگان مؤمن من، جمعی هستند که امر دین ایشان، نظام نمی‌یابد، مگر به فقر و پریشانی و بیماری. پس مبتلا می‌سازم ایشان را به فاقه و مسکنت و مرض، تا امر دین ایشان، فاسد نشود، و من داناترم به آن چیزی که مصلحت دین بندگان مؤمن من، در آن است.

و از جملهٔ بندگان مؤمن من، طایفه‌ای هستند که سعی می‌کنند[۶] در بندگی من، و ترک لذّت خواب نموده، از خوابگاه خود به جهت عبادت من برمی‌خیزند و مرتکب تعب می‌شوند و من، مسلّط می‌سازم یک شب و دو شب خواب را بر ایشان[۷] از راه شفقت و مرحمت نسبت به ایشان. پس تا صباح، بیدار نمی‌شود و چون بر می‌خیزد، خود را دشمن می‌دارد و عیب و سرزنش می‌کند خود را به ترک عبادت؛ و اگر او را از عبادت، باز ندارم و خواب را بر او غالب نگردانم، او را البته از عبادت، عُجب به هم می‌رسد و به اعمال خود، مفتون و مغرور می‌شود و از راه عُجب عبادت، عاقبت کارش به هلاکت[۸] منتهی می‌شود و به جهت رضا و خشنودی که از خود به هم رسانیده،

۱. ب: «خیر».
۲. الکافی، ج ۴، ص ۴۶۳، ح ۴؛ تهذیب الأحکام، ج ۵، ص ۱۸۲، ح ۱۵.
۳. ب: «می باید».
۴. ج: «کرده».
۵. ب: «فرموده».
۶. الف: «کسی هست که سعی می‌کند».
۷. الف: «وی».
۸. الف و ج: «هلاک».

گمان می‌کند که بر همهٔ عباد، زیادتی کرده و در بندگی از سرحدّ تقصیر، بیرون آمده. پس از درگاه من، دور شده، و حال آن که گمان می‌کند که به من نزدیک شده و او را قُرب، حاصل شده.

پس باید که اعتماد و تکیه ننمایند عبادت‌کنندگان بر اعمالی که به جهت رسیدن به ثواب می‌کنند؛ چه ایشان، هر چند سعی کنند و در تمام عمر خود، ارتکاب تعب و مشّقت نمایند، از جملهٔ مقصّران در بندگی خواهند بود، و نخواهند رسید به آنچه حقّ عبادت من است[1] و موجب وصول به کرامتی است که از درگاه من طلب می‌کنند و باعث فوز به نعیم بهشت و درجات عالیهٔ[2] مجاورت و قُرب من است.

و باید که وثوق و اعتماد بر رحمت و کَرَم من داشته باشند و به فضل من، خوش‌حال و مسرور بوده باشند و به حُسن ظن و گمان کَرَمی که به من دارند، مطمئن باشند؛ زیراکه چون اعتماد بر کَرَم من نمایند، نه بر عمل خود، رحمت من، تدارکِ حال ایشان خواهد نمود و خشنودی و مغفرت من به ایشان خواهد رسید و عفو من، شامل حال ایشان خواهد شد؛ زیراکه منم خداوند بخشاینده و مهربان به بندگان خود و به این نام، خود را مسمّا ساخته‌ام.[3]

و از این حدیث قُدسی، ظاهر می‌شود که منافات ندارد سؤالِ عافیت، با صبر و راضی شدن به آنچه جناب اَقدس الهی مقدّر ساخته باشد از نَعما و ضَرّا؛ چه، او داناتر است به آنچه خیرِ عافیت و نجات بنده در آن است.

و محمّد بن یعقوب کلینی ﷺ از حضرت امام[4] جعفر صادق ـ صلوات الله علیه ـ روایت نموده که: داناترینِ مردم به خدای ـ عزَّ و جلَّ ـ آن کسی است که به قضای الهی راضی‌تر باشد.[5]

و از آن حضرت، روایت نموده که: عَجَب دارم از حال بندهٔ مسلمِ کامل که مقدّر نمی‌سازد خدای تعالی، چیزی را از جهتِ او که خیر آن بنده در آن نباشد. اگر او را به مقراض‌ها ریزه‌ریزه کنند، خیر او در آن است و اگر پادشاه مشارق و مغاربِ روی زمین شود، خیر او در آن است.[6]

و از آن حضرت، روایت نموده که فرمود که: حضرت امام حسن ﷺ به عبد الله بن جعفر گفت که: چگونه کسی از جملهٔ مؤمنان می‌تواند بود، با آن که راضی به قسمتی که خدای تعالی برای او کرده، نباشد و منزلت و مرتبهٔ خود را پست و حقیر شمارد، و حال آن که حاکم بر او، خدای تعالی

۱. الف: - «است».
۲. ب: + «و».
۳. الکافی، ج ۲، ص ۶۰ و ۶۱، ح ۴.
۴. ب: - «حضرت امام».
۵. همان، ص ۶۰، ح ۲.
۶. همان، ص ۲۴۶، ح ۵.

است. و من، ضامنم کسی را که در خاطر او به غیرِ رضا نگذرد، به[۱] آن که دعای او در درگاه الهی مستجاب شود.[۲]

و از این حدیث شریف، ظاهر[۳] می‌شود که بسیاری از دعاهای بندگان که مستجاب نمی‌شود، سببش عدم رضای ایشان است به قضای الهی.

و از آن حضرت، روایت نموده که فرمود که: هرگز حضرت پیغمبر ﷺ دربارهٔ چیزی که واقع شده و گذشته بود، نمی‌فرمود که: کاش، غیر آن واقع می‌شد![۴]

و از حضرت امام محمّد باقر ؑ روایت نموده که: سزاوارترین خلق خدای ـ عزَّ و جلَّ ـ به آن که راضی شود و در مقام تسلیم قضای الهی باشد، آن کسی است که خدا را شناخته باشد؛ یعنی راضی نبودن، از نشناختن الهی ناشی می‌شود. و کسی که راضی به قضا می‌شود، قضا بر او جاری می‌شود و به اجر عظیم[۵] از کَرَم الهی فائز می‌گردد و آن کس که راضی نمی‌شود هم، قضای الهی از او رفع نمی‌شود و بر او جاری می‌شود[۶] و اجری از درگاه الهی به او نمی‌رسد.[۷]

پس بنده باید که در جمیع احوال، عافیت و نجات از مصائب و مِحَن را به دعا و مسئلت، از کَرَم الهی طلب نماید؛ چون رفاه حال، به حَسَب ظاهر، در آن است و اگر دعا مستجاب نشود، راضی شود به آنچه قلم تقدیر بر صحیفهٔ عمر او نوشته باشد تا بر آن رضا، ثواب عظیم مترتّب شود و بر آن دعا که مستجاب نشده، در آخرت یا در دنیا، ثواب و عوض یابد.

و از دعاهای جلیل القدر در طلب عافیت، دعای صحیفهٔ کامله است.[۸] پس مداومت بر آن را فوز عظیم باید دانست.

و از جمله ادعیهٔ مختصر که در طلب عافیت وارد شده، دعای ابو ذر ؓ است، چنانچه کشّی ؒ از حضرت امام جعفر صادق ؑ روایت کرده که فرمود: روزی ابو ذر به خدمت پیغمبر ﷺ آمد و جبرئیل ؑ پیش[۹] آن حضرت بود. پس جبرئیل ؑ پرسید که: این مرد کیست یا رسول الله؟ حضرت فرمود که: این، ابو ذر است. جبرئیل ؑ گفت: او در آسمان، مشهورتر از زمین است. از او بپرس که کدام است آن کلماتی که در وقت صباح می‌خواند. حضرت پرسید که: ای ابو ذر! کدام

۱. الف: - «به».
۲. همان، ص ۶۲، ح ۱۱.
۳. ب: «معلوم».
۴. همان، ج ۲، ص ۶۳، ح ۱۳.
۵. ب: «به حسنهٔ عظیم».
۶. ب: - «می‌شود».
۷. همان، ص ۶۲، ح ۹.
۸. صحیفهٔ سجّادیه، دعای ۲۳.
۹. ب: «خدمت».

است کلماتی که تو در وقت صباح می‌خوانی؟

گفت[۱]: یا رسول الله! می‌گویم: «اَللّٰهُمَّ إنّی أَسئَلُکَ الْأَمْنَ والْإیمانَ بِکَ وَ التَّصْدیقَ بِنَبِیِّکَ، وَ الْعافِیَةَ مِنْ جَمیعِ البلاءِ، وَ الشُّکْرَ عَلَی الْعافِیَةِ، وَ الْغِنی عَنِ النّاسِ».

و در بعضی نسخه‌ها واقع شده که: «وَ الغِنی عَنْ شِرارِ خَلْقِکَ»؛ یعنی: «خداوندا! از تو سؤال می‌کنم ایمنی و ایمان به تو را، و تصدیق به[۲] پیغمبر تو و عافیت از جمیع بلاها، و شکر بر عافیت، و بی‌نیازی از مردمان یا از مردمِ بد [را]».[۳]

و کلینی و ابن بابویه ـ رضی الله عنهما ـ، این حدیث را به وجهی مبسوط‌تر روایت کرده‌اند و لفظ آخر دعا در [عبارت] کلینی، «وَالْغِنی عَنْ شِرارِ النّاسِ» است.[۴]

[دعوت به شکیبایی، بردباری و آرامش]

دیگر از آنچه در کلام سابق امام اَنام[۵] ـ علیه صلوات الله الملک العلّام ـ، امر به آن واقع شده، ملازمت سُکون و وَقار و سکینه است و مطابق قول اهل لغت، معنی هر یک به ترتیبی است که مذکور شد و ممکن است که مراد به لفظ «دَعَت» که عبارت از سکون است، صبر باشد. و اخبار در فضیلت صبر، بسیار است، چنانچه بعضی از آن ـ إن شاء الله تعالی ـ، مذکور می‌شود.

و بعضی گفته‌اند «دَعَت»، عبارت است از سکون نفس در وقت حرکت شهوت، و مراد از «وَقار»، حلم و بردباری از ظَلَمه و ترک انتقام مکارهی که از خوب و بد به این کس رسد، و مراد به سکینه، آرام و اطمینان نفس به ایمان و عدم تزلزل در یقین به سبب رسیدن مکاره و آلام باشد؛ چه اکثر نفوس را در حال نعمت[۶] و بلا، اختلافی در عقاید عارض می‌شود و جمعی در حال رفاه و امن از بلا [به] طغیان و کفر مبتلا می‌شوند.

و در قرآن مجید، در چند موضع، اشاره به این معنی وارد شده. و جمعی در حال رفاه، فی الجمله، آثار بندگی از ایشان ظاهر می‌شود و در حال ابتلا، علامات اِدبار و ارتداد از حالشان لایح می‌گردد. چنانچه مکرّر دیده می‌شود که چون از کسی به ایشان ستمی واقع می‌شود یا فرزندی یا دوستی از ایشان فوت می‌شود، کلمات کفر بر زبان جاری می‌سازند و خسران دنیا و آخرت،

۱. ب: «عرض کرد».
۲. ج: - «به».
۳. اختیار معرفة الرجال، ج ۱، ص ۱۰۷ و ۱۰۸، ح ۴۹.
۴. الکافی، ج ۲، ص ۵۸۷، ح ۲۵؛ أمالی، صدوق، ص ۳۴۵، مجلس ۵۵، ح ۳.
۵. ج: - «انام».
۶. ب: «نقمت».

تحصیل می‌نمایند، همچنانچه حق تعالی می‌فرماید که: ﴿وَمِنَ ٱلنَّاسِ مَن يَعْبُدُ ٱللَّهَ عَلَىٰ حَرْفٍ فَإِنْ أَصَابَهُ خَيْرٌ ٱطْمَأَنَّ بِهِ وَإِنْ أَصَابَتْهُ فِتْنَةٌ ٱنقَلَبَ عَلَىٰ وَجْهِهِ خَسِرَ ٱلدُّنْيَا وَٱلْآخِرَةَ ذَٰلِكَ هُوَ ٱلْخُسْرَانُ ٱلْمُبِينُ﴾.[۱]

و آن که تفسیر «سکینه»، در بعضی احادیث به ایمان واقع شده،[۲] ظاهراً به این معنی بوده باشد و این معنی عبارت است از: کمال و[۳] قوّت ایمان.

و ظاهر احادیث آن است که ایمان، قابل شدّت و ضعف بوده باشد و چنان نیست که کسی که ایمانش در مرتبهٔ کمال نباشد، از ایمان بیرون رود و مؤمن نباشد.

و ممکن است که مراد به سکون یا سکینه، آرام [بودن] و متزلزل نشدن در بابِ امام عصر باشد در حال غیبت، که [بگوید:] چرا ظهور نمی‌کند با وجودِ کثرت شیعیان یا در حال ظهور، مثل زمان امام جعفر صادق ﷺ که چرا تقیّه می‌کند و خروج نمی‌کند و خلق را به راه حق، دعوت نمی‌نماید، چنانچه به خاطر بسیاری از شیعیان می‌رسیده و می‌رسد.

و کمال ایمان، آن است که مطلقاً این معانی [را] به خاطر راه ندهند و به یقین دانند که امـام، داناتر است به ضمایرِ شیعیان و محبّان خود، در هر زمانی و می‌داند که هر یک تاکجا همراه‌اند و اگر چنانچه دانند که شرایط ظهور و ازالهٔ بِدَع و رفع ظلم از روی زمین مـوجود است، البـته تأخـیر و تکاهل نخواهند فرمود و گاهی قلیلْ تزلزل[۴]، هر چند قدرِ ضعیفی از آن باشد، گاه باشد که در خاطر مؤمنین کامل، راه یابد؛ چه جای دیگران، و قدر ضعیف آن، خلل در ایمان [وارد] نمی‌کند و به قدر قوّت، ضرر زیاد[۵] می‌شود تا آن که ـ عیاذاً بالله ـ به مرتبهٔ کفر و بطلان ایمان رسد.

و در حدیث، از حضرت امام محمّد باقر ـ صلوات الله علیه ـ منقول است که فرمود که: مردم بعد از رسول خدا ﷺ مرتد شدند و از دین برگشتند؛ الّا سه نفر: سلمان و ابو ذر و مقداد. پس راوی سؤال نمود که: چگونه بود حال عمّار یاسر؟ فرمود که: او را میل و لغزش قلیلی عارض شد، باز، رجوع به اطمینان نمود. بعد از آن فرمود که: کسی که هیچ نوع شک و تزلزلی او را عارض نشد، مقداد بود. و سلمان را در خاطر خَلید که حضرت امیر المؤمنین ﷺ اسم اعـظم مـی‌دانـد. چـرا نمی‌خواند تا جمعی که از او انحراف نموده، به زمین فرو روند؟ و در واقع، آن‌چنان بود کـه اگـر

۱. سورهٔ حج، آیهٔ ۱۱.
۲. الکافی، ج ۲، ص ۱۵، ح ۱ ـ ۵.
۳. ب: ـ «و».
۴. ج: «و این نوع تزلزل».
۵. الف: «زیاده».

می‌خواست و می‌خواند، همگی به عذاب خَسْف گرفتار می‌شدند.

پس گریبان سلمان را مخالفان گرفتند و بر گردن او زدند تا گردن او ورم کرده، مثل غدّه در گردنش به هم رسید. پس حضرت امیر المؤمنین ﷺ در آن حال بر او گذشت و فرمود: یا ابا عبد الله! این آزار که کشیدی، از آن معنی است که به خاطرت رسید. بیعت کن با ابو بکر که چاره‌ای دیگر نیست. و مصلحت در مخالفت نیست. پس سلمان، بیعت نمود. و ابو ذر را حضرت امیر المؤمنین ﷺ امر کرد به سکوت و سخن نگفتن در باب ابی بکر و عمر و اتباع ایشان. پس از راه بی‌طاقتی، احتراز ننمود از آنچه دشمنان گویند و بعضی سخنان گفت. پس از این جهت، عثمان بر او تسلّط یافته، ایذا به او رسانید. بعد از آن، جمعی دیگر از مردم، از کردهٔ خود توبه و انابت نموده، به اسلام رجوع کردند.[1]

و از بعضی احادیث، زیادتیِ سلمان در مراتب ایمان بر ابو ذر و مقداد، ظاهر می‌شود[2] و می‌تواند بود که ایمان هر یک، از وجهی کامل‌تر بوده باشد.

و بالجمله، تزلزل و اضطرابِ قلیل، چندان مُضر نیست. و بسیارش، منافیِ ایمان است، چنانچه گذشت. و مناسب کلامی که حضرت بعد از این می‌فرماید، مبالغه در صبر شیعیان بر جفای مخالفان و ترک تزلزل و اضطراب در امر امام ﷺ و به حالِ خود بودن شیعیان و ترک منازعه و قتال با سنّیان به حَسَب اقتضای زمان و امثال این معانی است. و لهذا، کلام را به چند لفظ که به حَسَب معنی نزدیک به یکدیگرند، تأکید فرموده‌اند.

[فضلیت صبر]

و از جمله اخبار که در باب صبر و تحریض بر آن وارد شده، روایت کرده است کلینی ـ قدّس الله روحه ـ از حضرت سیّد الساجدین علی بن الحسین ﷺ که فرمود: صبر و رضای از جناب اقدس الهی، به منزلهٔ سرِ طاعت و بندگی است. و کسی که صبر کند و راضی شود از خدای ـ عزَّ و جلَّ ـ در آنچه برای او مقرّر و مقدّر ساخته از راحت و تعب، البته مقرّر نمی‌سازد و بر او جاری نمی‌کند خدای تعالی از نعمت و بلا، مگر چیزی را که خیر آن بنده در آن باشد.[3]

و از حضرت امام جعفر صادق ﷺ روایت کرده که: صبر نسبت به ایمان، مثل سر است نسبت به

۱. اختیار معرفة معرفة الرجال، ج ۱، ص ۵۲، ح ۲۴؛ بحار الأنوار، ج ۲۲، ص ۴۴۰، ح ۹.
۲. الکافی، ج ۱، ص ۴۰۱، ح ۲.
۳. الکافی، ج ۲، ص ۶۰، ح ۳.

بدن و همچنانچه بدن بی سر، باطل است، ایمانِ بی صبر، نابود و عاطل است.[۱]

و در حدیث طویلی، از آنْ حضرت روایت نموده که: کسی که صبر کند بر ظلم و جور دشمنان و طلب اجر از خدای تعالی کند، بیرون نمی‌رود از دنیا تا آن که خدای تعالی، انتقام او از دشمنان بکِشد و او را خوش‌حال سازد، و در آخرت به او عطا می‌فرماید اجر و ثوابی [را] که از برای او مهیّا فرموده.[۲]

و از حضرت امام محمّد باقر ﷺ روایت کرده که فرمود: بهشت را فروگرفته و احاطه کرده است آلم‌ها و آزارها و صبر. پس کسی که صبر می‌کند بر مکاره و آزارهای دنیا، بهشت، او را روزی می‌شود. و جهنّم را فروگرفته است لذّت‌ها و خواهش‌ها. پس کسی که پیروی نفس می‌کند و از سرِ لذّت‌های دنیا نمی‌گذرد، به جهنّم می‌رود.

و از حضرت امام جعفر صادق ﷺ روایت کرده که: چون بندهٔ مؤمن داخل قبر می‌شود، نماز در طرف راست او می‌ایستد و زکات در طرف چپ، و احسان [و] نیکویی‌ای که در دنیا به مردم کرده باشد، سایه بر سرِ او می‌اندازد و صبر، در گوشه‌ای می‌ایستد. پس چون دو فرشته که از جانب الهی به جهت سؤال قبر مقرّرند، حاضر می‌شوند، صبر، به نماز و زکات و احسان می‌گوید که: نگذارید که به این مؤمن، ضرری و آزاری برسد و اگر شما از عهدهٔ جواب فرشته‌ها بیرون نیایید، من از عهده بیرون می‌آیم.[۳]

و از حضرت امیر المؤمنین ﷺ روایت کرده که فرمود: صبر، دو قِسم می‌باشد: یکی، صبر در وقت رسیدن مصیبت‌ها که بنده، بی‌تابی و کفران نعمت الهی را نکند و این نوع، بسیار خوب است؛ و بهتر از این نوع، صبری است که آدمی در وقت خواهش چیزهای حرام بکند و متابعتِ نفس و شیطان نکند. و ذکر الهی، دو قِسم است: یکی آن که یاد الهی کند به دل یا زبان در وقت مصیبت؛ و بهتر از این قِسم، آن است که یاد الهی کند در وقتی که[۴] می‌خواهد مرتکب فعلِ حرامی شود، یاد خدا، مانع او شود از کردن آن فعل حرام.[۵]

و از حضرت امام جعفر صادق ﷺ روایت کرده، رسول خدا ﷺ فرموده که: زود باشد که زمانی بیاید که سلطنت و پادشاهی میسّر نشود، مگر به کُشتن مردم و ظلم و ستم و تکبّر؛ و توانگری میسّر

۱. همان، ص ۸۷، ح ۲.
۲. همان، ص ۸۸ـ۸۹، ح ۳.
۳. همان، ص ۹۰، ح ۸.
۴. ب و ج: – «می‌خواهد».
۵. همان، ص ۹۰، ح ۱۱.

نشود، مگر به غصب مال مردم و بخیلی؛ و دوستیِ مردم میسّر نشود، مگر به ترک دین و پیروی خواهش‌ها. پس کسی که آن زمان را دریابد و صبر کند بر پریشانی با وجود آن که قدرت داشته باشد بر توانگری و تحصیل مال از ممرّ حرام، و صبر کند بر دشمنی‌ای که مردم به او کنند با آن که تواند ایشان را دوست خود ساخته به همراهی با ایشان در فسوق و محرّمات، و صبر کند بر مذلّت و خواری در میان مردم، با آن که تحصیلِ عزّت تواند نمود از راه‌های باطل. خدای ـ عزَّ و جلَّ ـ چنین کسی را ثواب پنجاه صدّیق می‌دهد از آن صدّیقانی که اذعان به نبوّت من کرده باشند.[۱]

و از حضرت امام محمّد باقر ﷺ روایت نموده که سائلی پرسید که: صبرِ جمیل، کدام است؟ حضرت فرمود که: صبر جمیل، آن است که شکایت مصیبت به مردم نکنند.[۲]

و از حضرت امام جعفر صادق ﷺ روایت کرده که فرمود که: ما صابریم و شیعهٔ ما صابرترند از ما. پس یکی از اصحاب گفت: جعلتُ فداک! چون شده که شیعهٔ شما صابرترند از شما؟[۳] حضرت فرمود: از برای آن که ما صبر می‌کنیم بر چیزی چند[۴] که می‌دانیم خصوصیات عاقبت آنها را، و شیعیان ما با آن که نمی‌دانند، صبر می‌کنند.[۵]

[فضلیت حلم و وقار]

و امّا [وَقار] که عبارت از حِلم است و بردباری، چنانچه گذشت. پس احادیث در فضل آن، بسیار است. از آن جمله، روایت کرده سیّد جلیل القدر سیّد رضی ﷺ در کتاب نهج البلاغة که حضرت امیر المؤمنین ﷺ فرمود که: «اَلْحِلمُ غِطاءٌ ساتِرٌ، وَ الْعَقْلُ حُسامٌ قاطِع، فاسْتُرْ خَلَلَ خُلُقِکَ بِحِلْمِکَ وَ قاتِلْ هَوَاکَ بِعقلِکَ»؛ یعنی: حِلم، پرده‌ای است پوشاننده و عقل، شمشیری است بُرنده. پس بپوشان رخنه و عیبی که در خُلق تو بوده باشد، به حِلم، و قتال کن با خواهش و هواهای نفسانی خود، به عقل.

و محمّد بن یعقوب کلینی ﷺ از حضرت علی بن الحسین ﷺ روایت کرده که حضرت پیغمبر ﷺ فرمود که: از جملهٔ بهترین و دوست‌ترین راه‌ها که بنده را به قرب الهی می‌رساند، آشامیدن دو جرعه است: یکی جرعهٔ خشم و غضب که آن را بیاشامد و حِلم و بردباری را مانع

۱. همان، ص ۹۱، ح ۱۲.
۲. همان، ص ۹۳، ح ۲۳.
۳. ب: «از شما صابرترند».
۴. ب: - «چند».
۵. همان، ح ۲۵.

انتقام سازد؛ و یکی جرعهٔ مصیبت است که آن را بیاشامد و صبر را مانع بی‌تابی و اضطراب در آن مصیبت نماید.[۱]

و از حضرت ابی عبد الله ﷺ روایت نموده که حضرت پیغمبر ﷺ فرموده که: خدای ـ عزَّ و جلَّ ـ هرگز کسی را به سبب جهل و ترک حِلم، عزیز نگردانیده، و هرگز کسی را به سبب حلم و بردباری، خوار و ذلیل نساخته.[۲]

و روایت نموده که حضرت امام جعفر صادق ﷺ یکی از غلامان خود را به خدمتی فرستاد و چون دیر کرد، حضرت از عقبِ او رفت و دید که در جایی خوابیده. پس در پیش سرِ او بنشست و او را باد می‌زد تا بیدار شد. پس فرمود: تو را روا نیست که روز و شب، هر دو را به خواب بگذرانی. شب از برای توست که بخوابی، و روز از برای ماست که به خدمت، قیام نمایی.[۳]

و از آن حضرت، روایت نموده که: هر گاه میانهٔ دو کس منازعه واقع شود، دو فرشته نازل می‌شوند و به آن کسی که خلافِ حِلم از او سر می‌زند، خطاب می‌کنند که: چنین و چنان از کلمات بیهوده به خصم خود گفتی، با آن که خود، لایق و سزاواری به آنچه گفتی، و جزای آنچه گفتی، به زودی خواهی یافت. و به آن کس که حِلم و بردباری به تقدیم می‌رساند، می‌گویند که: صبر کردی و حِلم به جای آوردی. زود باشد که خدای تعالی بیامرزد تو را، اگر حِلمی که ورزیدی، به اتمام رسانی. و اگر بعد از آن، او نیز ترکِ حِلم کند و بیهوده خصم را تلافی نماید، آن دو فرشته، ایشان را گذاشته، به آسمان می‌روند.[۴]

۱. الکافی، ج ۲، ص ۱۱۰، ح ۹.
۲. همان، ص ۱۱۲، ح ۵.
۳. همان، ح ۷.
۴. همان، ص ۱۱۲ و ۱۱۳، ح ۹.

[فضیلت حیا و الگو گرفتن از نیکان]

وَ عَلَيْكُمْ بِالْحَيَاءِ و التَّنَزُّهِ عَمَّا تَنَزَّهَ عَنْهُ الصَّالِحُونَ قَبلَكُمْ.

یعنی: بر شما باد به شرم و حیا و دوری کردن و احتراز نمودن از آنچه صُلَحا و خوبانِ پیش از شما، از آن دوری و اجتناب می‌نموده‌اند.

و در این کلام، تحریص و ترغیب بر[1] دو چیز واقع شده: اوّل، حیا، و آنْ عبارت است از امتناع نمودن نفس از ارتکاب امری قبیح، به سبب احتراز از استحقاق مذمّتی که لازم، ارتکاب آن فعل باشد. پس حیا مخصوص خواهد بود به ترک کارهای بد، نه اعمالی که به حَسَب شرع، قُبحی در ضمن آن نباشد. چنانچه در احادیث، وارد شده که در حق، حیا نمی‌باشد، و آنچه در میان بعضی مردم، شایع و متعارف است و آن را از قِسم حیا می‌شمارند ـ مثل آن که در وقت عقد دختر و یا خواهر خود، در مجلس عقد، حاضر نمی‌شوند یا آن که در مجلس یکی از اکابر دنیا و ظَلَمه، همراهی و اعانت مؤمنی یا دفعِ ظلمی و رفع بدعتی می‌توانند کرد نمی‌کنند[2] و ایشان را از سخن در آن مجلس، شرم از صاحبِ مجلس یا جمعی که در آن جا حاضرند، مانع می‌شود و می‌گویند که این قِسم سخنان، به ما نسبت ندارد ـ، از قِسم حیا نیست؛ بلکه از قبیل جهل و[3] حماقت است؛ زیرا که حماقت را فردی اکمل از آن نیست که از امری که خدا و رسول ﷺ آن را در سِلک قبایح، منتظم نساخته و بد نشمرده باشند یا امر به آن فرموده باشند، احتراز و اجتناب نمایند و این اجتناب را معنیِ خوبی دانند؛ بلکه نهایتِ بی‌حیایی است که رضا و تحسینِ دیگری یا خیال باطلی را که در خاطر خطور کرده باشد، بر رضای الهی مقدّم دارند و توهّم کنند که می‌تواند بود که شارع از قُبحِ امری ساکت شده باشد یا بر خلاف واقع، بیان فرموده باشد؛ و اگر کسی چنین اعتقاد نماید، از جملهٔ کفّار و از زمرهٔ اهل نار خواهد بود.

بلی! اگر خوف ضرر در بعضی از مواردی نسبت به خود یا دیگری داشته باشد، معذور خواهند بود؛ امّا باید که فرق کنند میانهٔ وسواس و خوف و ضرر و مراعات حفظ عزّت خود. و آن که اهل دنیا، ایشان را مردم به حال خود دانند، ترس و تقیّه نام نگذارند و خیال نفعی که اکثر اوقات از قوّه به فعل نمی‌آید، خوف و ضرر نپندارند. و از راه امثال این خیالاتِ فاسد[4] است که نهی از منکرات، از میان مردم برطرف شده، خصوصاً در بعضی از ابنای روزگار که دقّت در حفظ عزّت و تحصیل

۱. ب: «به».
۲. الف و ج: - «نمی‌کنند».
۳. ب: - «جهل و».
۴. ب: «فاسده».

اعتبار ـ با وجود آن که غالب اوقات، از سخنان خیر به ایشان ضرری نمی‌رسد ـ، بیشتر از دیگران، احتراز[۱] می‌نمایند و گاه باشد که بر یک کلمهٔ ایشان، اثری چند مترتّب تواند شد در مثلِ رفع ظلم و بدعت که از دیگری به سعی‌ها به ظهور نیاید.

و بسیاری از اهل دنیا و ارباب اعتبار هستند که به مجرّد دانستن قباحتِ کاری که مرتکب می‌شوند، خصوصاً هر گاه از کسی شنوند که اعتقاد فضل و خوبی به او داشته باشند، ترکِ آن امرِ قبیح می‌نمایند.

و محمّد بن یعقوب کلینی ﷺ به سند مرفوع از حضرت پیغمبر ﷺ روایت کرده که: حیا، دو نوع می‌باشد: یکی حیایی که [از] عقل ناشی می‌شود؛ و یکی [حیایی که] از حماقت. و حیای عقل، علم است و حیای حمق، جهل است.[۲]

و بدان که حیا از شرایف اخلاق کریمه است و همچنانچه مانع از ارتکاب اموری می‌شود که در عرف و عادت، مستلزم عار و خفّت است، مانع از مخالفت الهی، مطلقاً می‌شود؛ چه، اگر کسی خوبْ تأمّل کند در قبحِ مخالفت کسی که از ابتدای خلقت تا وقت مخالفت، از او غیرِ احسان و نیکی نسبت به آن بنده واقع نشده باشد و داند که او بر آنچه بنده ارتکاب نماید از خوب و بد، اطّلاع تام دارد و به صفت حیا موصوف باشد، البته حیا، او را از آن فعل، باز می‌دارد، و اگر حیا مسلوب شود، نفس امّاره و شیطان، همهٔ قبایح را سهل و آسان می‌سازند[۳].

و در کلام حضرت امیر المؤمنین ﷺ یا حدیث نبوی وارد شده که: «إذا لَمْ تَسْتَحی فَاصْنَعْ ما شِئْتَ»؛[۴] یعنی: هر گاه شرم نکنی، هر چه می‌خواهی، بکن.

و این کلام را بر دو وجه تفسیر نموده‌اند: یکی آن که هر گاه ترک حیا کردی و فضیحت و عار بی شرمی را بر خود قرار دادی، از هیچ فعل قبیحی[۵] امتناع نخواهی کرد و ارتکاب هر کار بدی که خواهش نفس به جانب آن مایل شود[۶]، خواهی کرد. پس امر در این کلام، به معنی توبیخ و سرزنش خواهد بود.

دیگر آن که نظر کن، اوّلاً در کاری که اراده کرده‌ای. پس اگر از جمله افعالی است که بعد از کردن آن، از خالق و خلایق شرمندگی نخواهی کشید، بکن آن کار را، هر چه باشد؛ و اگر متضمّن

۱. الف و ج: ـ «احتراز».
۲. الکافی، ج ۲، ص ۱۰۶، ح ۶.
۳. ج: «می‌شمارند».
۴. بحار الأنوار، ج ۶۸، ص ۳۳۳، ح ۸.
۵. ب: ـ «قبیحی».
۶. ب: «میل کند».

نوعی از انواع عار و قباحت باشد، مکن. و بنا بر این، لفظ امر، به معنی خود، مستعمل شده خواهد بود. امّا معنی اوّل، ظاهرتر و مشهورتر است.

و کلینی ﷺ از حضرت امام محمّد باقر ﷺ یا از حضرت امام جعفر صادق ﷺ روایت کرده که: ایمان و حیا، به یکدیگر مقرون و مربوطند. پس هر یکی برود، دیگری از عقبِ او می‌رود.[۱]

و از حضرت امام جعفر صادق ﷺ روایت کرده که فرمود: کسی که حیا ندارد، ایمان ندارد.[۲]

و از آن حضرت، روایت کرده که حضرت پیغمبر ﷺ فرمود که: چهار صفت است که هر گاه کسی موصوف به آنها باشد و از سر تا پای او را معاصی فرو گرفته باشد، خدای تعالی، سیّئات و معاصی او را به حَسَنات، مبدّل می‌سازد: راست گفتن، و حیا، و حُسن خُلق با خلایق، و ادای شکر نعمت‌های الهی.[۳]

و از جمله شعبه‌های حیا، مراعات حقّ نعمت‌های الهی و ادای شکر نعمت است، به قدر مقدور و هر چند ادای شکر نعمت‌های[۴] الهی، کما ینبغی، بیرون از حوصلهٔ بشری است؛ چه نعمت‌های الهی، زیاده از مرتبهٔ شمار و حساب است، چنانچه فرموده: ﴿وَإِن تَعُدُّواْ نِعْمَتَ ٱللَّهِ لَا تُحْصُوهَآ﴾.[۵]

و مع ذلک، توفیق ادای شکر، نعمتی عظیم است. پس کسی که موفّق به ادای شکر نعمتی شود، به ازای این توفیق، شکری دیگر بر او واجب می‌شود، چنانچه حضرت سیّد الساجدین ﷺ می‌فرماید که: «اَللّٰهُمَّ إِنَّ أَحَداً لَا يَبْلُغُ مِنْ شُكْرِكَ غَايَةً إِلَّا حَصَلَ عَلَيْهِ مِن إحسانِكَ ما يُلْزِمُهُ شُكراً»؛ یعنی: خداوندا! به درستی که هیچ کس نمی‌رسد به حدّی از حدود شکر تو، مگر آن که از احسان تو حاصل می‌شود بر او نعمتی که موجب شکری دیگر می‌شود.

و بهترین اقسام شکر، اعتراف تامّ است به تقصیر و عجز از ادای شکر، و تصدیق و اذعان به آن که توفیق شکر، نعمتی است از نعمت‌های الهی.

و کلینی ﷺ از حضرت ابی عبد الله ﷺ روایت کرده که: خدای تعالی، وحی کرد به حضرت موسی ﷺ که: یا موسی! شکر مرا چنانچه باید، اداکن. گفت[۶]: خداوندا! چگونه حق شکر[۷] تو را به

۱. الکافی، ج ۲، ص ۱۰۶، ح ۴.
۲. همان، ح ۵.
۳. همان، ص ۱۰۷، ح ۷.
۴. ب و ج: - «نعمت‌های».
۵. سورهٔ ابراهیم، آیهٔ ۳۴.
۶. ب: «عرض کرد».
۷. الف: - «حقّ شکر».

جا توانم آورد، و حال آن که هر شکری که به جا آورم، نعمتی است که تو به من عطا کرده‌ای؟ خطاب رسید که: یا موسی! الحال که دانستی که این نعمت از جانب من است، شکر مرا به جا آورده‌ای.[۱]

و از آن حضرت، روایت کرده که فرمود: شکر نعمت، اجتناب و پرهیز کردن از کارهای حرام است؛ و تمام شکر، آن است که کسی بگوید: «اَلْحَمْدُ لِلّهِ ربِّ العالَمینَ».[۲]

و از آن حضرت، روایت نموده که: شکر هر نعمتی، هر چند عظیم باشد، آن است که حمد کنی خدا را بر آن نعمت.[۳]

و در حدیثی دیگر، روایت کرده که: اگر در آن نعمت که خدای تعالی عطا کرده، حقّ مالی از حقوق الهی باشد، هرگاه با حمد الهی اداءِ آن حق بکند، شاکر خواهد بود.[۴]

پس، از جمله نعمت‌های عظیمهٔ الهی، آن است که با وجود آن که نعمت‌هایی که عطا فرموده، از حدّ و حصر بیرون است، در ادای شکر به مراتبی که مذکور شد، راضی شده و بنده را تکلیف آنچه منتهای طاقت باشد، نفرموده.

[نسبت حیاء و شکر]

و از جمله چیزهایی که با شکر و حیا منافات دارد، آن است که نعمت الهی را حقیر و سهل شمارند و استخفاف نمایند، هر چند در نظر جمعی که بصیرت ایشان کامل نیست، سهل نماید، یا درخورِ آنچه آدمی توقّع دارد، نبوده باشد. چنانچه شایع است که جمعی که همیشه نعمت الهی شامل حالِ ایشان بوده و اَلَم و فقر و پریشانی نکشیده‌اند، گاه است که در مائدهٔ ایشان، چند قِسم از خوردنی‌ها حاضر است که بعضی از فقرا ـ که در درگاه الهی قدر و مرتبه ایشان، رتبهٔ عالی دارد ـ، آرزوی یکی از آن مطعومات می‌کنند و میسّر شان نمی‌شود، این طایفه، بنا بر غرور و غفلتی که از کثرتِ نعمت و ترادف عطایای الهی به هم رسانیده‌اند، مذمّتِ آن خوردنی می‌کنند و طبّاخ و خدمه [را] توبیخ و تعذیب می‌نمایند، و اگر کسی از روی رغبت، از آن طعام تناول نماید، او را بی‌ذائقه می‌شمارند.

و گاه هست که بر فقیری یا غیرِ فقیری که سرانجام، خوردنی به نحوی که ایشان توقّع دارند، نتوانسته [آماده کند] و نکرده، وارد می‌شوند و به نوعی از آنچه حاضر شده، تناول می‌کنند، هر

۱. الکافی، ج ۲، ص ۹۸، ح ۲۷.
۲. همان، ص ۹۵، ح ۱۰.
۳. همان، ص ۹۶، ح ۱۴.
۴. همان، ص ۹۶، ح ۱۲.

چند صریحاً در مقام مذمّت در نمی‌آیند؛ امّا به نحوی می‌خورند و سلوک می‌نمایند[۱] که صاحب‌خانه، کمال انفعال و شرمندگی می‌کشد، و از طغیان و غفلتی که دارند، به این معنی متفطّن نمی‌شوند که کفران نعمت، مخالف با حیا و مورد سَخَط الهی است، چنانچه فرموده: ﴿لَئِن شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَلَئِن كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ﴾.[۲]

و شکستن دل مؤمن، امری حقیر نیست و ادخال سُرور در قلب مؤمن، مسرور ساختن جناب اقدس الهی است.

و بسیار است که به سبب این نوع کلمات و حرکات سفیهانه، سلبِ نعمت از ایشان می‌شود و آرزوی عُشر عشیرِ آنچه در نظرشان نمی‌آمد، می‌کنند و میسّر نمی‌شود. و این معنی، بسیاری را مشاهد و معاین شده و حضرت امیر المؤمنین ـ علیه الصلاة والسلام ـ همچنانچه شیخ طوسی ﷺ در تهذیب روایت نموده، می‌فرموده که: مرا شرم می‌آید از خدای تعالی که طعامی را که گربه از او خورده باشد، ترک کنم و از آن نخورم.[۳]

و چنانچه در بعضی روایت وارد شده، [که آن حضرت] دوست می‌داشته که نانْخورش زیاده از یک نوع نباشد و در مدّت حیات، سه شب متوالی از نان گندم سیر نشده‌اند.[۴] پس زید و عمرو باید که قدر خود و مرتبهٔ نعمت الهی را از این جا قیاس نمایند و ملاحظه نمایند که اگر ایشان را خدای تعالی، مثل جمعی که در مراتب بندگی، اشرفِ از ایشان‌اند، محتاج کسب و مزدوری ساخته بود، مستحقّ دهْیکِ این نعمت‌ها که بی زحمت میسّر شده، نمی‌شدند. و مِن الله العصمة و التأیید فی جمیع الأحوال!

دویّم از آن جمله که حضرت امام ﷺ اشاره به آن فرموده، اجتناب از چیزهایی است که صالحانِ سابق بر اصحاب آن حضرت، از آن اجتناب می‌فرموده‌اند و مراد از صالحانِ سابقان، مثل سلمان و ابو ذر و مقداد از صحابهٔ رسول ﷺ و از اصحاب امیر المؤمنین ﷺ و از صحابهٔ باقیِ ائمه ﷺ خواهد بود و بنا بر این، پرهیز کردن از اموری که معلوم باشد که طریقه و عادت این طایفه، اجتناب از آنها بود، هر چند دلیلی بر آن ظاهراً قائم نباشد، مأمورٌ بِه خواهد بود؛ إلّا ما أخرجَهُ الدلیل.

۱. الف و ج: - «امّا به نحوی می‌خورند و سلوک می‌نمایند».

۲. سورهٔ ابراهیم، آیهٔ ۷.

۳. تهذیب الأحکام، ج ۱، ص ۲۲۵، ح ۶۵۵.

۴. الأمالی، طوسی، ص ۶۶۳، ح ۲۷؛ شرح أصول الکافی، ج ۸، ص ۳۶۵ و ج ۱۰، ص ۵۰۰.

و آن که مراد، انبیا و ائمّه ﷺ باشد، خالی از بُعدی نیست و ممکن است که مراد، اعم باشد و شاید غرض در مقام موعظه، ترغیب به متابعتِ خوبان باشد؛ یعنی کاری کنید که شبیه به صلحا و خوبان باشید در اجتناب از آنچه در شریعت، اجتناب از آن وارد شده، و تشبّه به فسّاق و جمعی که اهتمام کما ینبغی به امور دین ندارند، مجویید. پس مراد امر به اتّباع قواعد مقرّرهٔ شریعت مقدّسه خواهد بود و مراد به اموری که امر به تنزّه از آنها واقع شده، همهٔ مکروهات و محرّمات است یا مکروهات تنها، چون به لفظ تنزّه، انسب است و لزوم اجتناب از محرّمات، از امور مسلّمه است و بر هر تقدیر، شامل اجتناب از شُبَهات و امثال آن خواهد بود؛ و این معنی عبارت است از وَرَع و تقوا و عفّت. و اخبار در این ابواب، بسیار است و از آن جمله، قلیلی مذکور می‌شود.

[ویژگی‌های نیکان]

[الف. وَرَع]

روایت کرده است محمّد بن یعقوب کلینی ﷺ از حضرت ابی الحسن اوّل ﷺ که فرمود که: بسیار از پدر خود می‌شنیدم که می‌گفت: از شیعیان ما نیست کسی که مخدّرات زمان در خانه‌های خود، حکایت وَرَع آن کس نکنند. و از جملهٔ اولیای ما نیست کسی که در قریه‌ای باشد که در آن جا ده هزار مرد باشند از بندگان الهی و در میان ایشان، اَحَدی وَرَعش زیاده بر آن شخص باشد.[۱]

و از حضرت امام جعفر صادق ﷺ روایت کرده که فرمود: بخوانید مردمان را به راه راست و دین حق، نه به زبان، بلکه به اعمال. باید که از شما ببینند وَرَع و سعیِ بلیغ در اعمال و اقامتِ صلوات و قیام به خیرات؛ زیرا که این اعمال که از شما ببینند، باعث رغبت ایشان می‌شود به متابعتِ حق.[۲]

و از آن حضرت، روایت کرده که: ما کسی را که متابعت و ارادهٔ جمیع فرموده‌های ما نکند، داخل مؤمنین حساب نمی‌کنیم. و به تحقیق که از جملهٔ پیروی و ارادهٔ امر ما وَرَع است. پس خود را زینت دهید به وَرَع تا خدای تعالی بر شما رحمت کند، و فریب دهید دشمنان ما را با محاربه، و غلبه کنید بر ایشان به وَرَع تا خدای تعالی، مرتبهٔ شما را بلند گرداند.[۳]

۱. الکافی، ج ۲، ص ۷۹، ح ۱۵.
۲. همان، ص ۷۸، ح ۱۴.
۳. همان، ح ۱۳.

و از آن حضرت، روایت کرده که فرمود: از ما نیست و خیر و کرامت نیست کسی را که در شهری باشد که در آن جا صد هزار کس یا زیاده باشند ودر آن شهر، یک کس از او وَرَعش بیشتر باشد.[۱]

و از آن حضرت، روایت کرده که فرمود: بر شما باد به تقوای الهی و وَرَع و سعیِ بلیغ در عبادات و راست گفتن و ادای امانت و حُسن خُلق با خلایق و رعایت حال همسایگان! و باعث رغبت مردم شوید به متابعتِ طریقهٔ تشیّع، به اعمالِ خوب، نه به زبان. و زینت ما باشید در آن که شما را از متابعان و شیعیان ما شمارند. و موجب عیب و عار ما مباشید در آن که گویند شیعهٔ ایشان، ارتکابِ قبایح می‌کنند. و بر شما باد که رکوع و سجود را طول بدهید؛ زیرا که هر گاه یکی از شما رکوع و سجود طویل به جا آرد، شیطان از عقبِ سر او فریاد می‌کند که: واویلاه! اطاعت کردند بنی آدم، و من، مخالفت و عصیان کردم؛ و سجده کردند و من، اِبا و امتناع نمودم.[۲]

و از آن حضرت، روایت کرده که ابو الصباح کنانی به آن حضرت گفت که: چه می‌کِشیم ما از مردمان، در باب شما! حضرت فرمود: چه می‌کشید دربارهٔ من؟ گفت: هر گاه میانهٔ ما و کسی گفتگو می‌شود، می‌گوید: فلان کس، از اصحاب جعفر و خبیث و بد است! حضرت فرمود که: مردم، شما را به انتساب به من، سرزنش می‌کنند؟ ابو الصباح گفت: بلی. حضرت فرمود که: والله که بسیار کم است در میان شما کسی که پیروی و متابعتِ جعفر کند! نیست از اصحاب من، مگر کسی که وَرَع او در مرتبهٔ کمال باشد و اعمال را از برای خالق خود به جای آورد و امید ثواب، از خدای تعالی داشته باشد. این جماعت، اصحاب من‌اند، نه دیگران.[۳]

و از حضرت امام محمّد باقر ﷺ روایت کرده که خدای تعالی می‌فرماید که: ای فرزند آدم! اجتناب و احتراز کن از آنچه[۴] بر تو حرام کرده‌ام، تا از جملهٔ اَورعِ مردمان بوده باشی.[۵]

و از حضرت امام جعفر صادق ﷺ روایت کرده که شخصی سؤال کرد از آن حضرت که: صاحب وَرَع کیست؟ فرمود که: کسی که از محرّمات الهی اجتناب نماید.[۶]

و جمع میانهٔ این دو حدیث و بعضی از احادیث سابقه، به اعتبار تفاوت مراتب وَرَع و تشیّع در فضل و کمال می‌شود.

۱. همان، ح ۱۰.
۲. همان، ص ۷۷، ح ۹.
۳. همان، ص ۷۷، ح ۶.
۴. ب: «آن چیزی که».
۵. همان، ص ۷۷، ح ۷.
۶. همان، ح ۸.

و اگر مراد از وَرَع در دو حدیث آخر، اجتناب از جمیع محرّمات باشد، چنانچه ظاهرِ لفظ است، قریب به معنی عصمت می‌شود و از همهٔ مراتب، رفیع‌تر خواهد بود.

و از حضرت امام محمّد باقر ﷺ روایت کرده که: دشوارترینِ عبادات، وَرَع است.[۱]

[ب. تقوا]

و امّا تقوا، و آن، عبارت است از حذر کردن از چیزهایی که موجب سَخط و غضب الهی باشد، با آن که کثرت عبادت و طاعت در معنی تقوا مأخوذ است. و اخبار در این باب، زیاده از حدّ و حصر است و آیهٔ ﴿إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِندَ اللَّهِ أَتْقَىٰكُمْ﴾؛[۲] یعنی: «گرامی‌ترینِ شما در پیش خدای تعالی، آن کسی است که تقوای او زیاده باشد»، دلیلی واضح است بر رفعت شأن تقوا.

و کلینی ﷺ از حضرت امام محمّد باقر ﷺ روایت کرده که خطاب به جابر می‌فرماید که: یا جابر! آیا به همین اکتفا می‌کند کسی که دعوی تشیّع می‌کند که قائل به محبّت ما اهل بیت بوده باشد؟! والله که نیست شیعهٔ ما، مگر کسی که به صفت تقوا و اطاعت الهی موصوف باشد! و شناخته نمی‌شده‌اند شیعیان و دوستان اهل بیت، الّا به تواضع و فروتنی و شکستگی و ادای امانت و بسیاریِ ذکر الهی، و روزه، و نماز، و رعایت حقوق پدر و مادر و احسان به ایشان، و نیکویی و رعایتِ حال همسایگان یا کسی که در خانهٔ ایشان، نزول نماید و پناهی به ایشان آورَد از فقرا و مساکین و قرض‌داران و یتیمان، و راست گفتن، و تلاوت قرآن، و سخن نگفتن دربارهٔ مردمانْ، مگر به سخن خیر، و محلّ امانتِ خویشان و عشایر خود بودن در همهٔ چیزها.

پس جابر گفت: یا بن رسول الله! نمی‌شناسیم امروز کسی [را] که به این صفات که فرمودی، موصوف باشد.

فرمود که: یا جابر! از راه، بیرون مرو. آیا بس است و کافی است کسی را همین که بگوید: «من، علی ﷺ را دوست می‌دارم و صاحب وِلای او هستم» و اعمال خیر از او بسیار به ظهور نیاید؟ یا آن که اگر کسی بگوید که: «من، رسول خدا ﷺ را دوست می‌دارم»، با وجود آن که رسول ﷺ، افضل است از علی ﷺ و آن شخص، پیروی طریقه و متابعت سنّت رسول ﷺ نکند، هیچ نفع به او نخواهد داد این دوستی.

پس خود را به صفت تقوی الهی موصوف سازید و اعمالی که موجب ثواب الهی است، به جا

۱. همان، ح ۵.
۲. سورهٔ حجرات، آیهٔ ۱۳.

آورید که میانهٔ خدای تعالی و هیچ یک از خلایق، قرابت و خویشی نیست و دوست‌ترینِ بندگان پیش خدای تعالی، کسی است که تقوای او زیاده باشد و طاعت الهی بیشتر کند.

یا جابر! والله که نزدیک نمی‌شوند بندگان الهی به جناب اقدس او، مگر به طاعت! و با ما بَراتی به جهت خلاصی از آتش جهنّم نیست و کسی را بر خدای تعالی، حجّتی نیست. هر کس، مطیع و منقاد الهی است، پس او دوست و ولیّ ماست و کسی که عصیان الهی می‌کند، دشمن ماست و نمی‌توان رسید به ولایت و محبّت ما، مگر به اعمال خیر و وَرَع.[۱]

و قریب به این مضمون، حدیثی از حضرت امام محمّد باقر ﷺ روایت نموده و از حضرت ابی عبد الله ﷺ روایت کرده که می‌فرموده: هیچ بنده‌ای را خدای تعالی منتقل نمی‌سازد از مذلّت و خواریِ معصیت به عزّت و شَرَف طاعت، مگر آن‌که او را غنی و بی نیاز می‌گردانَد، بی مالی که به او عطا کند، و عزیز می‌گردانَد، بی آن که عشیره و قبیله داشته باشد، و از وحشت و تنهایی خلاصی می‌دهد، بی آن که او را مونسی باشد.[۲]

و از حضرت ابی عبد الله ﷺ روایت کرده که عمرو بن سعد ثقفی به آن حضرت گفت[۳] که: من به شَرَف خدمت شما نمی‌رسم، مگر در چند سال، یک مرتبه. پس مرا خبر دهید به چیزی که به آن مستمسک باشم. فرمود: وصیّت می‌کنم تو را به تقوای الهی و وَرَع و جدّ و جهد در عبادت. و بدان که نفع نمی‌کند جدّ و جهد عبادت، هر گاه وَرَع و اجتناب از نواهی الهی در ضمن آن نباشد.[۴]

و در کتاب نهج البلاغة از حضرت امیر المؤمنین ﷺ روایت کرده که: کم واقع می‌شد که آن حضرت، منبر را به شَرَف قیام، مشرّف سازد و قبل از خطبه نفرماید که: «أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوْا اللهَ فَما خُلِقَ امْرُؤٌ عَبَثاً فَيَلْهُو»؛[۵] یعنی: ای مردمان! تقوا را شیوهٔ خود سازید؛ زیرا که خدای تعالی، کسی را عبث خلق نکرده است تا مشغول لهو و لَعِب تواند بود.

و در این کلام، اشاره است به قول الهی که فرموده: ﴿أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ﴾؛[۶] یعنی: آیا پنداشته‌اید که شما را به عبث و بی‌فایده آفریده‌ایم و به ما برگردانیده نخواهید شد؟

«وَلاٰ تَرَكَ سُدىً فَيَلْغُوْا»؛ [یعنی:] و کسی را مُهمَل نگذاشته تا به لغو و باطل، اشتغال نماید»؛

۱. الکافی، ج ۲، ص ۷۴ـ۷۵، ح ۳.
۲. همان، ص ۷۶، ح ۸.
۳. ب: «عرض کرد».
۴. همان، ح ۱.
۵. نهج البلاغه، ج ۴، ص ۸۷، حکمت ۸۷.
۶. سورهٔ مؤمنون، آیهٔ ۱۱۵.

بلکه اوامر و نواهی فرموده و از ایشان، چیزی چند خواسته، چنانچه فرموده: ﴿أَيَحْسَبُ الْإِنسَانُ أَن يُتْرَكَ سُدًى﴾؛[۱] یعنی: آیا گمان می‌کند آدمی، مُهمَل واگذاشته شده و مأمور و مُنهی نشده؟

«وَمَا دُنْيَاه الَّتي تَحَسَّنَتْ لَهُ بِخَلْفٍ مِنَ الآخِرَةِ الَّتي قَبَّحها سُوءُ النَّظَرِ عِنْدَهُ»؛[۲] [یعنی:] و دنیایی که در نظر او مزیّن شده، عوض نمی‌تواند بود از آخرتی که در نظر او از راه غلط‌بینی، کریه‌منظر نموده.

«وَ مَا[۳] الْمَغْرُورُ الَّذِي ظَفَرَ مِنَ الدُّنْيا بِأَعْلَى هِمَّتِهِ كَالآخِرِ الَّذِي ظَفَرَ مِنَ الآخِرَةِ بِأَدْنى سُهْمَتِهِ»؛ [یعنی:] و نیست فریفته‌شده و گول‌خورده‌ای که در دنیا، به اَعلی مراتب همّت و آرزوی خود رسیده باشد، مثل دیگری که از آخرت، به اندکْ نصیبی رسیده باشد.

و از آن حضرت، روایت کرده که فرمود: هیچ مالی مثل عقل نیست. و هیچ تنهایی‌ای، موحش‌تر از عُجب و خودبینی نیست. و هیچ عقلی، مثل عاقبت‌اندیشی نیست. و هیچ شرف و کرامتی مثل تقوا و حذر از ارتکاب عقوبات الهی نیست. و هیچ قرین و رفیقی، مثل حُسن خُلق و سلوک نیکو نیست. و هیچ میراثی، مانند ادب و حُسنِ معاشرت نیست. و هیچ قائدی و رهبری، مثل توفیق الهی نیست. و هیچ تجارت و سودایی، مثل کسب عمل صالح نیست. و هیچ سود و نفعی، مثل ثواب الهی نیست. و هیچ وَرَعی، مثل توقّف در جاهایی که محلّ شبهه باشد و طریق حق واضح نباشد، نیست. و هیچ زُهد و تَرْکی، مثل ترک چیزهای حرام نیست[۴]. و هیچ عبادتی، مثل اداکردن و به جا آوردن آنچه خدای تعالی واجب ساخته نیست. و هیچ ایمانی، مثل حیا و صبر نیست؛ زیرا که هر یک از این دو چیز که نباشند، ایمان [نیز] نخواهد بود. و هیچ بزرگی‌ای که به کسب حاصل تواند شد، مثل تواضع و فروتنی نیست. و هیچ شَرَفی، مثل علم نیست. و هیچ مددکاری، محلّ اعتمادتر از مشورت و مصلحت دیدن نیست.[۵]

[ج. عفّت]

و امّا «عفّت»، یعنی اجتناب نمودن از خوردن چیزهای حرام و ارتکابِ فسوقی که شهوت، باعث آنها می‌شود؛ مثل زِنا و غیر آن.

۱. سورهٔ قیامت، آیهٔ ۳۶.
۲. نهج البلاغة، ج ۴، ص ۸۷، حکمت ۳۷۰.
۳. همان جا.
۴. ب: + «و هیچ علم و دانایی‌ای، مثل تفکّر، و عمل نمودن به آنچه به خاطر رسد، نیست».
۵. همان، ج ۴، ص ۲۶، حکمت ۱۱۳.

پس روایت کرده است محمّد بن یعقوب کلینی ﷺ که مردی به حضرت امام محمّد باقر ﷺ گفت که: من، مردی ضعیفم و عبادت و بندگی، چنانچه باید، از من سر نمی‌زند و روزه کم می‌گیرم؛ امّا امید دارم که آنچه می‌خورم، حلال باشد و چیز حرامی نخورم. حضرت فرمود که: کدام سعی و جهد در اعمال خیر، بهتر است از محافظت شکم و فَرْج از محرّمات؟![1]

و از حضرت امام جعفر صادق ـ صلوات الله علیه ـ روایت کرده که فرمود که: رسول خدا ﷺ فرموده که: بیشترْ چیزی که امّت مرا به جهنّم می‌برد، این دو اَجْوَف (یعنی میان‌تهی) است که شکم و فَرْج باشد.[2]

و همچنین از حضرت رسول ﷺ روایت کرده که: سه چیز است که بر امّت خود می‌ترسم از آنها که بعد از من، ارتکاب نمایند: گم‌راهی، بعد از آن که راه حق را دانسته باشند؛ و فتنه‌هایی که موجب ضلالت می‌شود، مثل افتتان به نفس و مال و فرزند و جاه و اعتبار و سایر فِتَن؛ و شهوت و خواهشی که شکم و فَرْج، باعث آنها می‌شود.[3]

و از حضرت امام محمّد باقر ﷺ روایت کرده که: هیچ عبادتی پیشِ خدای تعالی، بهتر نیست از عفّت و محافظت بطن و فَرْج.[4]

و به این مضمون، چند حدیث وارد شده.

۱. الکافی، ج ۲، ص ۷۹، ح ۴.
۲. همان، ح ۵.
۳. همان، ح ۶.
۴. همان، ص ۸۰، ح ۸.

[سفارش شیعیان به تعامل با دیگران]

وَ عَلَيْكُمْ بِمُجامَلَةِ أَهْلِ الْبَاطِلِ ، تَحَمَّلُوا الضَّيْمَ مِنْهُمْ ، وَ إِيَّاكُم وَ مُماظَّتَهُمْ ، دِينُوا فِيمَا بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَهُمْ إِذْ أَنْتُمْ جَالَسْتُمُوهُم وَ خَالَطْتُمُوهُمْ وَ نَازَعْتُمُوهُمُ الكَلامَ : فَإِنَّهُ لا بُدَّ لَكُمْ مِنْ مُجَالَسَتِهِمْ وَ مُخَالَطَتِهِمْ وَ مُنَازَعَتِهِمُ الكَلامَ بِالتَّقِيَّةِ الَّتِي أَمَرَكُمُ اللهُ أَنْ تَأْخُذُوا بِها فِيمَا بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَهُمْ ، فَإِذَا ابْتُلِيتُمْ بِذَلِكَ مِنْهُمْ فَإِنَّهُمْ سَيُؤْذُونَكُمْ وَ تَعْرِفُونَ فِي وُجُوهِهِمُ الْمُنْكَرَ ، وَ لَوْ لَا أَنَّ اللهَ تَعَالَى يَدْفَعُهُمْ عَنْكُمْ لَسَطَوْا بِكُمْ ، وَ مَا فِي صُدُورِهِمْ مِنَ الْعَدَاوَةِ وَ الْبَغْضاءِ أَكْثَرُ مِمَّا يُبْدُونَ لَكُم. مَجَالِسُكُمْ وَ مَجَالِسُهُمْ وَاحِدَةٌ ، وَ أَرْوَاحُكُمْ وَ أَرْوَاحُهُمْ مُخْتَلِفَةٌ لَا تَأْتَلِفُ ، [وَ] لَا تُحِبُّهُمْ أَبَداً وَ لا يُحِبُّونَكُمْ ، غَيْرَ أَنَّ اللهَ تَعَالَى أَكْرَمَكُمْ بِالْحَقِّ وَ بَصَّرَكُمُوهُ وَ لَمْ يَجْعَلْهُمْ مِنْ أَهْلِهِ ، فَتُجامِلُونَهُمْ وَ تَصْبِرُونَ عَلَيْهِمْ وَ هُمْ لَا مُجَامَلَةَ لَهُمْ وَ لَا صَبْرَ لَهُمْ عَلَى شَيءٍ ، وَ حِيَلُهُمْ وَسْوَاسُ بَعْضِهِمْ إِلَى بَعْضٍ ؛ فَإِنَّ أَعْدَاءَ اللهِ إِنِ اسْتَطَاعُوا صَدُّوكُمْ عَنِ الحَقِّ فَيَعْصِمُكُمُ اللهُ مِنْ ذلِكَ ، فَاتَّقُوا اللهَ وَ كُفُّوا أَلْسِنَتَكُمْ إِلَّا مِنْ خَيرٍ .

یعنی : بر شما باد به نیکو سلوک نمودن با اهل باطل (و مراد به اهل باطل ، دشمنان اهل بیت علیهم‌السلام مثل بنی امیّه و بنی عبّاس و غیرِ ایشان‌اند) ! و تحمّل کنید و بکشید بار ظلم و ستمی که بر دوش شما گذارند . و حذر کنید و بپرهیزید از منازعه و مخاصمه و انگیختن شر با ایشان . و چون شما را چاره‌ای و مفرّی نیست از همنشینی با ایشان و اختلاط نمودن و مباحثه کردن به نوعی که به نزاع منتهی نشود ، پس چون با ایشان همنشینی و اختلاط و گفتگو نمایید ، سلوک را به عنوان تقیّه ـ که خدای تعالی ، شما را امر به آن فرموده ـ بکنید و تقیّه را عادت خود سازید در اموری که میانهٔ شما و ایشان ، واقع می‌شود از معامله و مجالسه و مباحثه و غیرِ آن . پس هر گاه مبتلا شوید به این امور ، ایشان در مقام ایذای شما در می‌آیند و شرّ و بدی را در روی ایشان مشاهده می‌نمایید ؛ وگر نه ، خدای ـ عزَّ و جلَّ ـ محافظ شماست و دفع شرّ ایشان از شما کُند . هر آینه ، آنچه در دل‌های ایشان پنهان است از عداوت و دشمنیِ شما ، به عمل خواهند آورد ، یا شما را مقهور خواهند ساخت و کار [را] بر شما تنگ خواهند گرفت ، و آنچه در دل‌های ایشان است از عداوت و دشمنی شما ، زیاده است از آنچه اظهار می‌کنند . و شما هر چند که با ایشان همنشینی و اختلاط می‌کنید و در یک جا جمع می‌شوید ؛ امّا دل‌های شما و ایشان ، نهایتِ اختلاف و دوری [را] دارند و شما هرگز دوست ایشان نمی‌شوید و ایشان ، شما را دوست نخواهند داشت ؛ لیکن خدای تعالی ، شما را گرامی داشته

و عزیز و شریف گردانیده ، به هدایت به حق ـ که عبارت از تشیّع و متابعتِ اهل بیت طاهرین ﷺ است ـ و شما را بینا به حق ساخته و ایشان را از اهل حق و قابل این نعمت ، نساخته و ندانسته . پس شما با ایشان ، مجامله و خوش‌سلوکی یا بردباری می‌کنید و صبر می‌کنید بر ایذایی که از ایشان به شما رسد . و ایشان ، نه سلوک خوش و بردباری دارند ، و نه صبر بر چیزی . و چون مقصد[1] ایشان ، برگردانیدن شما و مانع شدن از متابعتِ حقّ است و قادر بر آن نیستند و صبر و سلوک نیکو ندارند ، حیله و علاجی به غیر از آن ندارند که یکدیگر را در باب ایذا و ضرر رسانیدن به شما ، وسوسه و ترغیب نمایند . و اگر توانند شما را از متابعت حق ، مانع می‌شوند . امید که خدای تعالی ، شما را از ترک متابعت حق ، محافظت نماید . پس تقوای الهی و حذر از غضب او را پیشهٔ خود سازید و زبان خود را نگاه دارید از آن که غیر سخن خیر ، بر زبان شما جاری شود ، و سخنی که باعث فتنه و عداوت ایشان شود ، مگویید .

[تقیّه و آثار و شرایط آن]

[۱ . تعریف تقیّه و اقسام آن]

و غرض از این کلام ، تأکید و مبالغهٔ در باب تقیّه است و تقیّه ـ چنانچه شیخ شهید ﷺ در کتاب قواعد خود تعریف کرده ـ ، عبارت است از عمل نمودن به امری که مخالف حق باشد از راه مدارات با مردم در امری که ایشان ، آن را خوب ندانند از جهتِ خوف ضرر .[2]

و گفته که مداراتی که کسی با ظالمی کند در امری که آن فاسق داند که قبیح است ، از باب مُداهنه است که شرعاً در بعضی موارد ، جایز است و آن را تقیّه نمی‌نامند و تقیّه ، واجب و سنّت و حرام و مکروه و مباح می‌باشد .[3] و تقیّه را در کُشتن کسی ـ هر گاه خوف قتل خود باشد ـ از جملهٔ حرام شمرده و تقیّه در اظهار کلمهٔ کفر را جایز شمرده و گفته : کسی که ترک تقیّه کند ، ارتکاب فعل حرام کرده ، مگر در اظهارِ کلمهٔ کفر و اظهار برائت و بیزاری از ائمه ﷺ ، که کسی که ترک تقیّه در این دو چیز کند و ضرر را بر خود قرار دهد ، گناه‌کار نیست ، بلکه ثواب دارد ، مثل سایر مستحبّات ؛ یا مباح است او را تقیّه کردن و نکردن . و اگر از جملهٔ جماعتی باشد که مردم ، اقتدا به او کنند در افعال و اعتقاد به او داشته باشند ، اُولی ، ترک تقیّه است و کشیدن ضرر .[4]

۱ . الف : «مطلب» .
۲ . القواعد والفوائد ، ج ۲ ، ص ۱۵۵ (قاعدهٔ ۲۰۸) .
۳ . همان ، ص ۱۵۷ و ۱۵۸ .
۴ . همان .

و از شیخ مفید ـ علیه الرحمة[۱] ـ نقل نموده‌اند که تقیّه را به پنج قِسم منقسم ساخته و رجحان تقیّه بر ترک و عکس آن و مساوی بودن طرفین از جهت قوّت و ضرر، و ضعفِ قُبح فعل و عکس آن و تساوی طرفین می‌باشد.[۲]

و جایز بودن تقیّه، امری است متّفقٌ علیه میانهٔ شیعه و سنّی، در صورت خوفِ قتل از کفّار.

و شافعی گفته که هر گاه حال میانهٔ مسلمانان، مثل حالتی باشد که میانهٔ کافر و مسلمان می‌باشد، تقیّه جایز است.[۳]

و فخر رازی در تفسیر [خود] ذکر کرده که تقیّه به جهت حفظ مال، جایز است؛ زیرا که حرمت مال مسلمان، از قبیل حرمت خون اوست و کسی که به جهت حفظ مال خود کشته شود، شهید است. و اکراهی [را] که باعث تقیّه می‌شود، سه قِسم کرده:

یکی، جبری که کسی را کنند بر خوردن شراب؛ مثلاً که اگر قبولِ خوردن نکند، کشته شود. در این صورت، تقیّه و خوردن شراب، واجب است.

دویّم، آن که فعل به سبب او مباح شود، مثل جاری ساختن کلمهٔ کفر بر زبان.

سیّم، جبر کردن بر قتل دیگری، که در آن جا تقیّه حرام است و می‌باید نکُشد، هر چند خود کشته شود.[۴]

و غرض از نقل کلمات عامّه، آن بود که ظاهر شود که آنچه بعضی از ایشان در مقام تشنیع بر شیعیان گفته‌اند که ایشان، در جایی که عاجز می‌شوند، دست به تقیّه می‌زنند، از غایتِ جهل است که مذهب خود را نمی‌دانند یا از قبیل تجاهلی است که از شدّت تعصّب ایشان، ناشی شده. و تفصیل جواب، از کلمات ایشان را در طعنِ فدک، در شرح نهج البلاغة ـ که موسوم به حدائق الحقائق است ـ ذکر کرده‌ایم.

[۲. تقیّهٔ در منابع اهل سنّت]

و غریب‌تر آن که تشنیع کرده‌اند شیعه را در آن که تجویز تقیّه بر ائمهٔ طاهرین کرده‌اند با آن که خود در صحاح خود، تقیّهٔ حضرت پیغمبر را ﷺ را روایت کرده‌اند. از آن جمله در صحیح بخاری ـ که پیش ایشان، نازلْ منزلهٔ وحیِ مُنزَل است ـ، در باب فضل مکّه، به چهار سند، و در صحیح مسلم

۱. ج: + «نیز».
۲. مجمع البیان، ج ۱، ص ۴۳۰؛ اوائل المقالات، ص ۱۳۵.
۳. الأمّ، ج ۳، ص ۲۳۶، و ج ۴، ص ۱۹۳.
۴. تفسیر الفخر الرازی، ج ۸، ص ۱۳.

و السنن ترمذی و نسایی و موطأ مالک و جامع الأصول ابن اثیر، مذکور است که عبد الله بن محمّد بن ابی بکر به عبد الله بن عمر گفت که عایشه روایت نموده که حضرت پیغمبر ﷺ به عایشه خطاب کرده، فرموده که: آیا نمی‌بینی که قوم تو، وقتی که خانهٔ کعبه را تجدید می‌کردند، از قواعدی که حضرت ابراهیم ﷺ بنای خانه را بر آن گذاشته، کمتر کردند؟ پس عایشه گفت یا رسول الله! چرا به نحوی که حضرت ابراهیم بنا فرموده بود، رد نمی‌کنید و مبنای خانه را بر قواعد ابراهیم ﷺ نمی‌گذارید؟ حضرت فرمود که: اگر نه آن بود که قوم تو قریب العهد به کفرند، می‌کردم. پس عبد الله گفت که: ترک کردن حضرت پیغمبر ﷺ اسلامِ دو رُکن را که در پهلوی حجر حضرت اسماعیل است، از این جهت بوده که خانه، موافق بنای حضرت ابراهیم ﷺ نیست.[1]

و در روایت دیگر که مسلم و بخاری روایت کرده‌اند، مذکور است که عایشه پرسید که: دیوار خانه از جملهٔ خانه است؟ حضرت فرمود که: بلی. عایشه گفت که: چرا داخل خانه نکرده‌اند؟ فرمود: خرجی ایشان، کمی کرد. عایشه گفت: چرا درِ خانه از زمین، مرتفع است؟ فرمود که: قوم تو، از برای آن در را مرتفع ساختند که هر کس را خواهند، داخلِ خانه کنند و هر که را نخواهند، نکنند؛ و اگر نه آن بود که قوم تو قریب العهدند به جاهلیت و من می‌ترسم که دل‌های ایشان، انکار نماید داخل ساختن دیوار را در خانه و مساوی ساختن درِ خانه را با زمین، هر آینه، چنین می‌کردم.[2]

و در روایتی دیگر که بخاری ذکر کرده، چنین است که: اگر نه قوم تو قریب العهد به جاهلیت بودند، می‌فرمودم که خانه را منهدم می‌ساختند و داخل می‌ساختم در خانه، آنچه بیرون انداخته‌اند و درِ خانه را به زمین، مُلصق می‌ساختم و دو در از برای خانه مقرّر می‌کردم: یکی شرقی و یکی غربی، و می‌رسانیدم اساس خانه را به اساسی که حضرت ابراهیم قرار داده بود.[3]

و از تتمّهٔ این روایت، ظاهر می‌شود که: از طرف حِجر حضرت اسماعیل ﷺ، به قدرِ شش ذرع از خانهٔ کعبه بیرون افتاده، و آنچه در بعضی احادیث اهل بیت ﷺ وارد شده که حِجر، داخل خانه

۱. صحیح البخاری، ج ۲، ص ۱۷۹ (کتاب الحج) و ج ۴، ص ۱۷۸ (کتاب بدء الخلق، باب الأنبیاء) و ج ۶، ص ۲۴؛ صحیح مسلم، ج ۲، ص ۹۶۹، ح ۳۹۹ (کتاب الحج)؛ السنن الترمذی، ح ۳، ص ۲۲۴ (کتاب الحج: ح ۸۷۵)؛ الموطأ، ج ۱، ص ۳۶۳ (کتاب الحج، ح ۱۱۰۴)؛ سنن النسائی، ج ۵، ص ۲۱۴ (باب بناء الکعبة)؛ جامع الأصول، ج ۹، ص ۲۹۴، ح ۶۹۰۷.

۲. صحیح البخاری، ج ۲، ص ۱۷۹ و ۱۸۰؛ صحیح مسلم، ج ۳، ص ۹۷۳ (باب ۷۰، ح ۴۰۵).

۳. صحیح البخاری، ۲، ص ۱۵۶ و ۱۵۷.

است، مؤیّد این معنی است و از این روایت ایشان، ظاهر می‌شود که حضرت پیغمبر ﷺ از جمعی از قریش که ظاهراً مسلمان بودند، تقیّه می‌فرموده. و لهذا، در وقتی که دوات و قلم طلبید در مرض موت[۱] و فرمود که: «چیزی می‌خواهم بنویسم که بعد از من، گمراه نشوید» و عُمَر یافت که می‌خواهد تجدیدِ عهد غدیر خُم بکند و مردم را به متابعت امیر المؤمنین ﷺ امر فرماید، نگذاشت که دوات و قلم، حاضر سازند و گفت که: این گفتگو از قبیل هذیانی است که بیمار را در وقت مرض، طاری می‌شود(!) و کتاب الهی، یعنی قرآن، ما را کافی است. پس جمعی با او نزاع کردند و گفتند: هذیان بر پیغمبر خدا، کی جایز است؟! و حق تعالی فرمود که: ﴿وَمَا يَنطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ ۞ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ﴾؛[۲] یعنی: رسول ﷺ از رویِ خواهش و میل طبع، سخنی نمی‌گوید و هر چه می‌گوید، وحی است که به او نازل می‌شود.

پس آوازها بلند شد و نزاع، قائم گردید و حضرت پیغمبر ﷺ دید که اگر اصرار نماید در حاضر ساختن دوات و قلم و وصیّت امامت، جمعی که طمعِ مُلک و سلطنت بعد از آن حضرت دارند، چون مرض را شدید یافته‌اند و از منافقین که در مدینه حاضرند، اعوانِ بسیار دارند و کفّارِ بیرون [از مدینه] به حرکت [در] می‌آیند، البتّه فرصت را غنیمت شمرده، فتنه‌ای بر پا خواهند کرد که باعث زوال اسلام، بالکلّیه شود، همگی حضّار را مخاطب ساخته، فرمود که: «بیرون روید که منازعه و مجادله در پیش انبیا جایز نیست!». و صریحاً عمر و جمعی راکه در آن منع با او موافقت کردند، منع یا تعذیبی که مستحق بودند، نفرمود و از نوشتن عهد، گذشت. و این حدیث در صحیح بخاری، در پنج موضع[۳] به اسانید مختلفه[۴] و در صحیح مسلم، در یک موضع،[۵] و همچنین در جامع الأُصول، از ابن عبّاس، منقول است[۶] و در کتاب حدائق الحقائق[۷]، مفصّلاً ذکر کرده‌ایم.

دیگر کسی که صاحب بصیرت باشد، از این روایت، استنباط می‌کند که این جماعت، فی الحقیقه، ایمان نداشته‌اند، به جهت آن که تغییر بنای خانهٔ کعبه، ضرری دنیوی به ایشان نمی‌رسانید و غیر تعصّب جاهلیت، امری باعث انکار قلبی ایشان نبود و ایمانی که در این مرتبه باشد که به محض چنین امری، از کردهٔ پیغمبر، انزجار و انکار در آن ایمان راه یابد، عین نفاق

۱. الف: - «در مرض موت».
۲. سورهٔ نجم، آیهٔ ۳ و ۴.
۳. الف: - «در پنج موضع».
۴. صحیح البخاری، ج ۱، ص ۳۷ و ج ۴، ص ۳۱ و ۶۶ و ج ۵، ص ۱۳۷.
۵. صحیح مسلم، ج ۵، ص ۷۶.
۶. جامع الأصول، ج ۹، ص ۲۹۶، ح ۶۹۰۷ـ۶۹۱۲.
۷. حدائق الحقائق اثر دیگری از مؤلف است که در شرح نهج البلاغه نگاشته، و هنوز به چاپ نرسیده است.

است[۱] و حق تعالی فرموده که: ﴿فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا﴾؛[۲] و ابن ابی الحدید، در جزو دوازدهم شرح نهج البلاغة، از مورّخین نقل نموده.[۳]

و حضرت امیر المؤمنین ﷺ در زمان خلافت ظاهری، بنا بر خوف از[۴] ارتداد مردمان، امر به ردّ مقام به مکان خود نفرمود، چنانچه محمّد بن یعقوب کلینی ﷺ در کتاب روضهٔ کافی روایت کرده که آن حضرت، در یکی از خطبه‌های خود می‌فرماید که: جمعی که پیش از من، والی و حاکم بودند، کاری چند [را] مخالف سنّت رسول الله ﷺ دانسته، به جهت بر هم زدن طریقه و تغییر سنّت او کردند و اگر من، مردم را تکلیف [به] ترک طریقهٔ ایشان کنم و هر یک از آن امور را مطابق سنّت به جا آرم، هر آینه، لشکر من از من متفرّق می‌شوند و با من، کسی نخواهد ماند، مگر اندکی از شیعیان من که به فضل من، عارف‌اند و وجوب اطاعت مرا از کتاب الهی و سنّت رسول الله ﷺ دانسته‌اند، با من بمانند[۵].

بعد از آن فرمود که: اگر بفرمایم که مقام حضرت ابراهیم ﷺ را به موضعی که حضرت پیغمبر ﷺ گذاشته بود، برگردانند و فدک را به ورثهٔ فاطمه ﷺ رد کنم، و صاع حضرت پیغمبر ﷺ را به نحوی که مقرّر فرموده، قرار دهم، و آنچه حضرت به جمعی از مردمان به عنوان اقطاع داده بود و حکّامِ پیش از من، امضای آنها نکرده‌اند، به ایشان عطا کنم، و خانهٔ جعفر طیّار را از مسجد بیرون اندازم و به ورثهٔ او دهم، و حکم‌های باطل که در دعاوی کرده‌اند، بر هم زنم، و زنانی [را] که بر خلاف قانون شریعت مقدّسه در دست[۶] مردان‌اند، به شوهران خودشان دهم، و اولاد و زنان بنی تَغلِب را اسیر کنم (زیراکه در زمان عمر، قبول جزیه ـ با وجود آن که نصارا بودند ـ نکردند و به اسم خراج، از ایشان چیزی می‌گرفت، پس از اهل ذمّه نبودند) و آنچه از زمین خیبر در میان مردم قسمت شده، پس گیرم و دفاتر عطاها [را] که در زمان خلفا مقرّر شده، باطل سازم و به نحوی که در ایّام حضرت پیغمبر ﷺ قسمتِ حقوق مسلمانان میانهٔ ایشان بالسّویّه مقرّر بود، نه آن که مالدارانی که خلفا از بعضی جهات میل به جانب ایشان داشتند، زیاده بگیرند، مقرّر سازم، و مساحتی که عمر ساخته، خراج را موافق آن می‌گرفت، زایل سازم، و در تزویج و نکاح،

۱. ج: «انزجار و انکار نمایند، آن ایمان، عینِ نفاق است».
۲. الفائق في غريب الحديث، ج ۳، ص ۲۵۴.
۳. شرح نهج البلاغة، ج ۱۲، ص ۱۶۰.
۴. الف: - «از».
۵. الف: - «با من بمانند».
۶. ب و ج: + «جمعی».

مسلمانان را کُفو و مثل یکدیگر سازم (نه چنانچه عمر مقرّر کرده بود که عجم از عرب، زن نخواهد و سایر عرب، از قریش نخواهند)، و خمس [را] ـ که حقّ مفروض آل رسول ﷺ است ـ به ایشان دهم، و مسجد رسول خدا ﷺ را به قدری که بود، بسازم و آنچه از خانه‌های مردم به جبر گرفته، داخل مسجد کرده‌اند، بیرون اندازم و درها [یی را] که گشوده‌اند، مسدود کنم و آنچه [را] مسدود ساخته‌اند، مفتوح سازم، و مسح بر موزه را حرام گردانم[1]، و جمعی را که نبیذ می‌خورند، حدّ شرعی بزنم، و حجّ تمتّع و متعه کردن زنان را ـ که عمر حرام کرده ـ حلال گردانم، و تکبیرات نماز جنازه[2] را پنج [تکبیر] مقرّر سازم، نه چهار (چنانچه مشهور میانهٔ عامّه است یا زیاده و کم، چنانچه بعضی از ایشان قائل شده‌اند)، و امر کنم مردم را به آن که «بسم الله الرحمن الرحیم» را بلند بگویند، و بیرون کنم جمعی را که حضرت رسول ﷺ از مسجد خود بیرون کرده بود و ایشان داخل ساختند، و داخل سازم جمعی را که آن حضرت، داخل ساخته و ایشان بیرون کردند، و مردم را بدارم بر حکم یا احکامی که از قرآن، ظاهر می‌شود و بر آن که طلاق را موافق سنّت به جا آورند و طلاق‌هایی [را] که شرایط صحّت نداشته باشد (مثل طلاق در طُهر مواقعه و سه طلاق بی رجعت و غیر آن، که عامّه صحیح می‌شمارند)، باطل گردانم، و صدقات را به اصناف و حدودی که در سنّت مقرّر شده، بگیرم، و وضو و غسل و نماز را بفرمایم که مطابق آداب و در اوقات و مواضعی که خدا و رسول ﷺ مقرّر فرموده‌اند، به جای آورند، و اهل نجران را به جای خود برگردانم، و اسیران فارس و سایر طوایف را به حکم الهی و سنّت رسول ﷺ در قسمت نمودن یا غیر آن، برگردانم، هر آینه، جمعی که ظاهراً اطاعتِ من می‌کنند، از من برخواهند گشت.

والله که امر کردم مردم را که نافلهٔ ماه رمضان را به جماعت نگزارند (چنانچه عمر مقرّر کرده و آن را تراویح نام کرده‌اند) و ایشان را اعلام نمودم که اجتماع در نوافل، بدعت است. پس، از لشکریان من، جمعی که در جنگ‌ها با من می‌بودند و با دشمنان مقاتله می‌نمودند، یکدیگر را ندا کرده، گفتند: یا اهلَ الإسلام! سنّت و طریقهٔ عمر از دست رفت و ما را نهی می‌کند از نماز سنّت در ماه رمضان! و ترسیدم که در طرفی از اطراف لشکر من، فتنه برانگیزند.

بعد از آن فرمود که: چه کشیدم از این امّت در اطاعت نکردن [از] من و پیروی نمودن [از] جمعی که ایشان را به ضلالت می‌انداختند و به آتش جهنّم، دعوت می‌نمودند و ایشان، آنها را

۱. الف، «کنم».

۲. ب: «نماز میت».

امام می‌دانستند![1]

و از این حدیث، تقیّهٔ آن حضرت در بسیاری از امور مبتدعه، ظاهر شد.

و بدان که علمای شیعه ـ رضوان الله علیهم ـ تقیّه را بر امام ﷺ در جایی[2] جایز می‌دانند که رسیدن به راه حق و دانستن مسئله، موقوف نباشد بر ترک تقیّه و راهی به دانستن حق، غیر از آن قول یا فعلی که تقیّه در آن واقع می‌شود، بوده باشد؛ مثل آن که خلافِ تقیّه معلوم باشد در دین شیعه، به وجهی از وجوه، خواه به طریق ضرورت، مثل شستن پا در وضو و دست بستن در نماز؛ زیرا که از تقیّهٔ امام ﷺ هیچ کس از شیعه را شکّی عارض نمی‌شود در آن که شستن پا و دست بستن، جایز نیست و می‌داند که این فعل، از روی تقیّه صادر شده، و خواه آن که طریق حق معلوم شود از دلیلی شرعی مقدّم بر آن تقیّه یا مؤخّر بر آن تا بطلان حکم الهی و افتادن مردم[3] در ضلالت، لازم نیاید.

و همچنین بر حضرت پیغمبر ﷺ در تبلیغ احکام، تقیّه جایز نیست؛ زیرا که باعث اضلالِ مکلّفین می‌شود و نمی‌تواند بود که حق تعالی، امر حتمی به رسانیدن حکمی به بندگان فرموده باشد و نبی، به جهت خوفْ ترک نماید، مادام که در خصوص آن امر، به تقیّه مأمور نباشد، و اگر مأمور به تقیّه باشد، امر تبلیغ، زایل خواهد شد و به حَسَب ظاهر، مانعی نیست از آن که اجرای حکمی از احکام، بنا بر خوف بر اسلام یا بر خود نفرماید (مثل ترک تجدید خانهٔ کعبه موافق بنای حضرت ابراهیم ﷺ)، و ترک چنین امری از آن جهت است که مأمورٌ به نخواهد بود و حق تعالی، به جهت رعایت مصالح عباد، امر به آن نفرموده، خواهد بود.

و غرض آن حضرت از آن که فرماید: «اگر خوف نبود، چنین می‌کردم»، اظهار ضعفِ ایمان و نفاق جمعی است و بیان قُبح آنچه در جاهلیت واقع شده؛ لیکن صحّت آنچه در روایت سابقه است، از اخبار اهل بیت ﷺ معلوم نشده و غرض از ایراد آن، الزام بر عامّه بود و تقیّهٔ ائمّه ﷺ پیش ما، مثل تقیّهٔ پیغمبر ﷺ است بر تقدیر وقوع در آن که ایشان در محلّ تقیّه، به خصوصِ آنچه می‌کنند، مأمورند و اگر در حالی[4] چنین ظاهر شود که ترکِ تقیّه نموده‌اند، مثل آن که حضرت امام حسین ﷺ در صحرای کربلا با وجود خوفِ قتل و آنچه واقع شد، راضی به بیعت یزید نشد، یا بنا بر آن است که می‌دانست که در صورت بیعت، مفسده‌ای اعظم خواهد بود و ممکن بود که بعد از

۱. الکافی، ج ۸، ص ۵۸ـ۶۳، ح ۲۱.
۲. ب: «در حالی».
۳. الف و ب: - «مردم».
۴. ب و ج: «در جایی».

بیعت، جمیعِ اهل بیت به قتل به سیف یا به سَم یا غیر آن، مقتول گردند و باعثِ آن شود که دین حق، بالکلّیه زایل شود و بر اطاعت و بیعت یزید، فایده‌ای مترتّب نشود، به خلافِ قتل به محاربه که چون از ایشان، افعال شنیعه ظاهر شد و از دور و نزدیک، مردم، شروع در لعن و طعن و محاربه و مقاتله نمودند و یزید و اتباع او، اهل بیت علیهم‌السلام را در کمال مقهوری دیدند، معلومِ ایشان شد که حضرت امام زین العابدین علیه‌السلام داعیهٔ خروج و امامت ندارد و با وجود آنچه از اهل کوفه و غیر ایشان دیده، هرگز چنین اراده‌ای نخواهد کرد، دست از او برداشتند و در مقامِ قتل آن حضرت در نیامدند و باعث آن شد که حجّت الهی از میان خلایق، زایل نشود[1] و نسل رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله چنانچه ارادهٔ الهی تعلّق گرفته، تا قیامِ قائم و انتقام از اعادی، باقی مانَد.

و فایدهٔ دیگر در این ضمن، آن بود که بطلان بنی امیّه و شناعت حالِ مخالفان اهل بیت علیهم‌السلام بر اهل عالم، کالشّمس فی رابعة النهار، ظاهر و باهر گردد و حجّت خالق بر گم‌راهان و همهٔ خلایق، تمام باشد. و اگر حضرت امام حسین علیه‌السلام در دفعهٔ اوّل از روی تقیّه بیعت می‌کرد، این نوع ظهور، ممکن نبود و قوّت و شوکت بنی امیّه نیز زیاده می‌شد؛ چه ظاهر است که زوال دولت ایشان، بیشتر به جهت خروج طالبانِ خون آن حضرت و ظهور بطلان ایشان بود، و یا بنای ترکِ تقیّهٔ آن حضرت بر آن بود که با وجود ضرر، مأمور بود به ترک بیعت و تقیّه به امری خاص، از جانب الهی، بنا بر حکمت و مصلحتی که حق تعالی به آن عالم است.

و بر هر تقدیر، ترک تقیّهٔ آن حضرت، متابعتِ امر حتمی الهی است ـ چنانچه از اخبار ائمّهٔ طاهرین علیهم‌السلام این معنی کمالِ ظهور دارد ـ نه آن که برای خود عمل فرموده، مصلحت دنیای خود را در محاربه و مقاتله دیده باشد و گمان غلبه بر آن جماعت می‌فرموده باشد، چنانچه بعضی از مستضعفین را به خاطر می‌گذرد.

و امّا نزد عامّه، چون امام به زعمِ ایشان نمی‌باید که معصوم و منصوصٌ علیه باشد و خطا و غلط [را] چنانچه بر مجتهدین جایز می‌دانند، بر امام نیز جایز می‌دانند و امامت را از جملهٔ اصول مذهب نمی‌دانند؛ بلکه از جملهٔ فروع [می‌دانند] و تعیین امام را منوط به رأی عامّهٔ ناس[2] گمان می‌کنند و امامِ ایشان، مثل سایر ناس است، مگر در این معنی که حکمش جاری است و صاحبِ سلطنت است، پس او در تقیّه و عمل به آن، مثل سایر مردمان است و آنچه دلیل وجوب تقیّه در باب دیگران است، در شأن او نیز دلیل است. نهایتش آن که دیگران به جهت آن که سلطنتی

۱. الف: «نشده».

۲. ب: «مردمان».

ندارند، بسیار در مواضع خوف می‌افتند و محتاج به تقیّه می‌شوند، به خلافِ امام ایشان، که مثل کلاغ، کم به چاه می‌افتد و اگر افتاد، کار دشوار می‌شود. پس به جهت ظهور بطلان ایشان و اثبات طریقهٔ حق، بعضی از ادلّه‌ای که عموماً دلالت بر جواز تقیّه فی الجمله می‌کند، ذکر می‌کنیم.

[۳. ادلّهٔ جواز تقیّه]

[الف. آیات]

از آن جمله، آیهٔ کریمه‌ای است که حق تعالی فرموده: ﴿مَن كَفَرَ بِاللَّهِ مِن بَعْدِ إِيمَانِهِ إِلَّا مَنْ أُكْرِهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ وَلَٰكِن مَّن شَرَحَ بِالْكُفْرِ صَدْرًا فَعَلَيْهِمْ غَضَبٌ مِّنَ اللَّهِ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ﴾.[۱] صاحب استیعاب ـ که از جملهٔ مشاهیر عامّه است ـ، ذکر کرده که اجماع اهل تفسیر، منعقد شده بر آن که این آیه، در شأن عمّار یاسر و پدر و مادر او و چند کس دیگر نازل شده، و اخبار عامّه و خاصّه در این باب، بسیار است.[۲]

و مُجمل آن قصّه آن است که جمعی از اهل مکّه، بعد از آن که مسلمان شده بودند، مرتد شدند و بعضی را کفّار گرفته، اکراه نمودند بر آن که از دین برگردند و کلمهٔ کفر بر زبان جاری سازند. و از آن جمله، عمّار یاسر و پدرش و سُمَیّه مادرش و بلال و صُهَیب و حباب[۳] و سالم بودند. پس سُمَیّه را میان دو شتر بستند و به وجه قبیحی بکُشتند و [به او] گفتند: تو از برای میل به مردان، مسلمان شده‌ای! و[۴] یاسر، پدر عمّار را نیز بکُشتند. و عمّار، چون آنچه ایشان گفتند، بر زبان جاری ساخته، متابعت نمود، دست از او برداشتند و آیه در باب او نازل شد.

و حاصل معنی، چنانچه گفته‌اند، آن است که کسی که بعد از ایمان به خدا کافر شود و اگر چنانچه به جبر و اکراه، کلمهٔ کفر بر زبان رانَد و دلش به ایمان، مطمئن و جازم باشد، بر او حَرَجی نیست و اگر اذعان و اعتقاد کند، پس غضب الهی متوجّه ایشان است و ایشان راست عذابی عظیم.

پس بعضی به حضرت رسول الله ﷺ گفتند که: عمّار، کافر شد. حضرت فرمود که: نه چنین است؛ بلکه عمّار از فرق تا قدم، مملوّ از ایمان است و ایمان، به گوشت و خون او آمیخته است.

و عمّار، چون به خدمت آن حضرت رسید، می‌گریست. پس آن حضرت، چشم او را پاک

۱. سورهٔ نحل، آیهٔ ۱۰۶.

۲. الاستیعاب، ج ۲، ص ۴۷۷ (چاپ شده در حاشیهٔ الإصابة).

۳. خبّاب نیز گفته‌اند (ر.ک: أسد الغابة، ج ۲، ص ۱۰۱).

۴. الف: - «و».

می‌نمود[۱] و می‌گفت: چیست تو را که گریه می‌کنی؟ اگر نوبت دیگر، چنین حالی رو دهد، باز کلمهٔ کفر بگو و خود را خلاص ساز.[۲]

و فخر رازی در تفسیر کبیر ذکر کرده که مُسیلمهٔ کـذّاب، دو کس از اصـحاب پـیغمبر ﷺ را گرفته، یکی را گفت که: شهادت می‌دهی که محمّد، رسول خداست؟ گفت: بلی. گفت: شـهادت می‌دهی که من، رسول خدایم؟ گفت: بلی. و ادّعای مسیلمه، آن بود که حضرت پـیغمبر ﷺ بـر قریش مبعوث شده، پیغمبرِ ایشان است و او پیغمبرِ مبعوث بر بنی حنفیه است.

پس آن مرد را گذاشت و آن دیگری را گفت که: شهادت می‌دهی که محمّد، رسول خداست؟ سه مرتبه گفت: بلی. گفت: شهادت می‌دهی که من، رسول خدایم؟ سه مرتبه گفت: گوش مـن، نمی‌شنود. پس او را بکُشت. و چون خبر ایشان به حضرت رسول ﷺ رسید، فرمود که: آن کـه کُشته شد، به صدق و اخلاص رفت. پس خوشا حال او! و آن دیگری، رخصت الهی را قبول کرده، ضرری به او ندارد تصدیقی که کرده.[۳]

و از آن جمله، قول الهی است که فرموده: ﴿لَّا يَتَّخِذِ ٱلْمُؤْمِنُونَ ٱلْكَـٰفِرِينَ أَوْلِيَآءَ مِن دُونِ ٱلْمُؤْمِنِينَ وَمَن يَفْعَلْ ذَٰلِكَ فَلَيْسَ مِنَ ٱللَّهِ فِى شَىْءٍ إِلَّآ أَن تَتَّقُوا۟ مِنْهُمْ تُقَىٰةً وَيُحَذِّرُكُمُ ٱللَّهُ نَفْسَهُۥ وَإِلَى ٱللَّهِ ٱلْمَصِيرُ﴾[۴].

مفسّران، در سبب نزول این[۵] آیه، اختلاف نموده‌اند. بعضی گفته‌اند که در باب عبد الله ابن اُبَی و اصحاب او نازل شده که با جمعی از یهود، دوستی می‌کردند و اخبار به ایشان می‌رسانیدند و امید می‌داشتند که ایشان بر رسول الله ﷺ غالب شوند. و بعضی دربارهٔ بعضی دیگر ذکـر کـرده‌انـد و حاصل معنی، چنانچه گفته‌اند، آن است که: باید که مؤمنان، دوست خود نگـیرند کـفّار را و بـا ایشان، مودّت ننموده[۶]، ترک دوستی با مؤمنان ننمایند، مگر آن که از ایشان ترسند و تقیّه نمایند که در این صورت، مودّت ظاهری نه باطنی، به ایشان قصور ندارد و خدای تعالی، حذر می‌فرماید شما را از آن که خود را در معرض غضب او در آرید؛ و بازگشت همه به سوی اوست.[۷]

۱. ب و ج: «می‌فرمود».
۲. السنن الکبری، بیهقی، ج ۸، ص ۲۰۸؛ الدّر المنثور، ج ۴، ص ۱۳۲؛ تفسیر القرطبی، ج ۱۰، ص ۱۸۰؛ فتح الباری، ج ۱۲، ص ۲۷۸.
۳. تفسیر الفخر الرازی، ج ۸، ص ۱۳.
۴. سورهٔ آل عمران، آیهٔ ۲۸.
۵. ب و ج: - «این».
۶. الف و ج: «نموده».
۷. تفسیر القمّی، ج ۱، ص ۱۰۰؛ حقائق التأویل، الشریف الرضی، ص ۷۲؛ مجمع البیان، ج ۲، ص ۲۷۳.

و از جملهٔ آیات که دلالت بر جواز تقیّه می‌کند، قول الهی است که می‌فرماید: ﴿وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي ٱلدِّينِ مِنْ حَرَجٍ﴾؛[1] یعنی: خدای تعالی، بر شما تنگی یا مرتبهٔ شدیدی از تنگی در دین، مقرّر نساخته و تکالیف شاقّه نفرموده.

و موافق مضمون آیه است، حدیثی که عامّه و خاصّه روایت کرده‌اند که حضرت پیغمبر ﷺ فرموده که: فرستاده شده‌ام من به سوی شما به دینِ آسان، نه دشوار.[2]

و شک نیست که ترک تقیّه نمودن به جهت مسح پا، مثلاً در وضو، یا امری که کفّار، انکار آن نمایند و نزد ایشان، بد باشد و متحمّل شدن تعذیب شدید که بر ترکِ تقیّه کنند یا قتل، اگر بکُشند، تکلیفی است در غایتِ صعوبت و دشواری.

اگر کسی گوید: که: «خدای تعالی، تکلیف کرده است مسلمانان را به جهاد با کفّار و آن که نگریزند از خصم، هر چند شجاع و دلیر باشند[3] و به حَسَب عدد، دو برابر مسلمانان باشند و این، تکلیفی است شدید و تقیّه در چنین موضعی، جایز نیست»، جواب گوییم که: هر گاه دلیلی بر وجه عموم، دلالت بر حکمی کند تا چیزی نباشد که بعضی از افرادِ، آن عام را بیرون کند آن عام، معتبر و لازم الاتّباع است و اگر بعضی از افراد را دلیلی مخصِّص بیرون کند، در باقیِ افراد، حجّت است. پس جهاد یا چیزی دیگر که دلیل بر آن قائم شود، مستثنا [است] و باقی در تحت عموم، داخل خواهد بود با آن که صعوبت جهاد و کشته شدنی که از روی مردانگی و حمیّت و امید ظفر باشد، مثل آن نیست که کسی را در زیر چوب یا[4] شکنجه بکُشند یا آزاری بلیغ از روی خواری و مغلوبیت رسانند.

و بسیاری از نفوس، به محض آن که بعضی از جهّال، شجاع و دلیر خوانند[5]، در جنگ‌های باطل که نه غرض دینی در ضمنِ آن باشد، و نه دنیوی، از [مواجهه با] خصمی که ظن یا جزم داشته باشند که بر ایشان غالب می‌شود[6]، بر نمی‌گردند و کشته می‌شوند و این معنی را سهل و آسان می‌شمارند؛ چه جای جهاد فی سبیل الله که دانند که در قدم اوّل، از اهل جنّت و مغفرت الهی می‌شوند و هیچ نفسی به آزار سهل یا مقهوریّت و مذلّت، راضی نمی‌شود. و بعضی نفوس، کشته

۱. سورهٔ حج، آیهٔ ۷۸.
۲. الدّر المنثور، ج ۲، ص ۳۱۰ و ج ۴، ص ۳۰۲؛ المعجم الکبیر، ج ۸، ص ۱۷.
۳. الف: «باشد».
۴. ب و ج: «و».
۵. ب و ج: «نامند».
۶. ب: «می‌شوند».

شدن را بر خود قرار می‌دهند و به فروتنیِ تنها راضی نمی‌شوند.

و از آن جمله، قول الهی است که می‌فرماید: ﴿وَلَاتُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ﴾؛[1] یعنی: خود را به دست خود، در امری که محلّ هلاک باشد، میندازید.

و این آیه، بنا بر بعضی از تفاسیر، دلیل می‌شود و همچنین قول الهی که می‌فرماید: ﴿فَمَنِ اضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَلَا عَادٍ فَلَآ إِثْمَ عَلَيْهِ﴾؛[2] چه، بعضی اضطرار را به اکراه یا اعمّ از آن، تفسیر کرده‌اند[3].

[ب. احادیث]

و امّا احادیثی که دلالت بر تقیّه می‌کند، از آن جمله، روایت ایشان [اهل سنّت] بر کفر[4] در باب عمّار و دو کس که مُسَیلمهٔ کذّاب، اکراه ایشان نمود و مذکور شد و امثال آن در احادیث ایشان، موجود است و چندان غرضی به ذکر آنها متعلّق نیست؛ چه ایشان، چنان که گذشت، انکارِ مطلق تقیّه نمی‌کنند و [برای] اثبات خصوصیّات به نحوی که بر ایشان حجّت [تمام] شود، بعضی از احادیث اهل بیت علیهم‌السلام را به جهت تحقیق حق و ادای حقّ در این[5] مقام، ذکر می‌کنیم.

روایت کرده محمّد بن یعقوب رحمه‌الله در کافی و احمد بن محمّد بن خالد برقی[6] رحمه‌الله در کتاب محاسن، از حضرت امام جعفر صادق علیه‌السلام که فرمود: حذر کنید و پرهیز نمایید در باب دین خود، و بپوشانید و مستور سازید آن را به تقیّه؛ زیرا که هر کس که تقیّه نمی‌کند، ایمان ندارد و شما (یعنی شیعیان)، در میان مردم، حکم زنبور عسل [را] دارید که اگر طیور بدانند که در جوف زنبور عسل، چه چیز است، همه را می‌خورند و هلاک می‌کنند. و اگر مردم بدانند که در دلِ شما محبّت اهل بیت علیهم‌السلام است، شما را به زبان می‌خورند و از راه ایذا ـ که در سرّ و علانیه به شما می‌رسانند ـ، از دشنام عِرضی و غیر آن از انواع ضرر، مستأصل می‌کنند، چنانچه کسی زراعتی را درو کند به داس.

پس فرمود که: حق تعالی، رحمت خود را شامل حال بنده‌ای سازد از جملهٔ شما که در محبّت ما ثابت و راسخ باشد.[7]

۱. سورهٔ بقره، آیهٔ ۱۹۵.
۲. سورهٔ بقره، آیهٔ ۱۷۳.
۳. ب و ج: «نموده‌اند».
۴. ب و ج: ـ «ایشان بر کفر».
۵. الف و ب: + «در این».
۶. الف: ـ «برقی».
۷. الکافی، ج ۲، ص ۲۱۸، ح ۵؛ المحاسن، ج ۱، ص ۲۵۷، ح ۳۰۰.

و از آن حضرت، روایت کرده‌اند که در تفسیر قول الهی که می‌فرماید: ﴿أُولَئِكَ يُؤْتَوْنَ أَجْرَهُم مَّرَّتَيْنِ بِمَا صَبَرُواْ وَيَدْرَءُونَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةَ﴾[1]؛ یعنی: «آن جماعت را خدای تعالی، اجر مضاعف عطا می‌کند، به سبب صبری که کرده‌اند و دفع کرده‌اند از خود به خوبی، بدی را»، فرمود که: مراد به صبر، تقیّه است و همچنین مراد به حَسَنه، تقیّه است و مراد به سیّئه، افشا و مخالفت تقیّه است.[2]

و کلینی، از حضرت امام جعفر صادق ﷺ روایت کرده است که: تقیّهٔ هیچ کس به تقیّهٔ اصحاب کهف نمی‌رسد که ایشان، در عیدهای کفّار، حاضر می‌شدند و زُنّار می‌بستند. پس خدای تعالی، اجر ایشان را دو چندان گردانید.[3]

و کلینی ﷺ در کافی و جِمیَری در کتاب قرب الإسناد، از حضرت ابی عبد الله ﷺ روایت کرده‌اند که به آن حضرت گفتند که: مردمان، چنین روایت می‌کنند که حضرت امیر المؤمنین ﷺ بر بالای منبر کوفه فرموده که: «أیّها الناس! به تحقیق که شما را تکلیف خواهند کرد که مرا سَب کنید. پس اطاعت کنید؛ یعنی دشنام بدهید. بعد از آن، تکلیف خواهند نمود که از من، بیزار شوید با وجود آن که من بر دین حضرت پیغمبرم ﷺ»؛ و نفرمود: «اظهار بیزاری از من مکنید».

بعد از آن، سائل گفت[4] که: خبر ده مرا که اگر کسی اختیار کشته شدن کند، نه اظهارِ بیزاری، چون خواهد بود؟ حضرت فرمود که: والله که بر او نیست و جایز نیست او را، مگر آنچه عمّار بن یاسر کرد در وقتی که اهل مکّه، او را اِکراه کردند و دلش به ایمان، مطمئن بود! پس حق تعالی، در شأن او این آیه فرستاد که: ﴿إِلَّا مَنْ أُكْرِهَ وَقَلْبُهُۥ مُطْمَئِنٌّۢ بِالْإِيمَٰنِ﴾.[5] و حضرت پیغمبر ﷺ بعد از نزول این آیه، فرمود که: یا عمّار! اگر نوبت دیگر به چنین واقعه‌ای اُفتی، آنچه کردی، بکن؛ زیرا که خدای ـ عزّ و جلّ ـ عذر تو را فرستاده و فرموده که: اگر دیگر چنین حالتی روی دهد، بکنی آنچه کردی.[6]

و عیّاشی در تفسیر خود، قریب به این مضمون، از حضرت امام محمّد باقر ﷺ روایت کرده و این حدیث، به حَسَب ظاهر، منافی آن خبری است که قبل از این مذکور شد که بعضی از علما

۱. سورهٔ قصص: آیهٔ ۵۴.
۲. الکافی، ج ۲، ص ۲۱۷، ح ۱.
۳. همان، ص ۲۱۸، ح ۸.
۴. ب: «پرسید»؛ الف: «فرمود».
۵. سورهٔ نحل، آیهٔ ۱۰۶.
۶. الکافی، ج ۲، ص ۲۱۹، ح ۱۰؛ قرب الإسناد، ص ۱۲، ح ۳۸.

گفته‌اند که: ترک تقیّه در اظهار برائت از اهل بیت ﷺ مستحب یا مباح است.[۱]

و مؤیّد این مضمون است آن که کلینی ﷺ و عیّاشی از حضرت امام جعفر صادق ﷺ روایت کرده‌اند که فرمود که: چه چیز مانع شد میثم تمّار را از تقیّه؟ والله که می‌دانست که این آیه: ﴿إِلَّا مَنْ أُكْرِهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ﴾، در شأن عمّار و اصحاب او نازل شده![۲]

و از حدیثی طویل که شیخ طبرسی در کتاب احتجاج، از حضرت امیر المؤمنین ﷺ روایت کرده، مستفاد می‌شود که تقیّه کردن در مقام اضطرار به اظهار برائت، بهتر است از ترک، با آن که ترک تقیّه جایز نیست.[۳] والله تعالی یعلم!

و ابن بابویه ﷺ در کتاب خصال، از حضرت امام جعفر صادق ﷺ روایت کرده که: عمل نمودن به تقیّه در جایی که محلّ تقیّه باشد، واجب است و مخالفت، قَسَم و کفّاره لازم نمی‌شود کسی را که از روی تقیّه، قَسَم بخورد و غرضش در آن، دفع ظلم بوده باشد از خود.[۴]

و در کتاب عیون أخبار الرضا ﷺ، از آن حضرت ﷺ قریب به این مضمون، در حدیثی که شرایع دین را به جهت مأمون بیان فرموده، روایت نموده[۵] و در کتاب إکمال الدین، از حضرت امام رضا ﷺ روایت کرده که فرمود که[۶]: کسی که وَرَع ندارد، دین ندارد و کسی که تقیّه ندارد، ایمان ندارد. و به تحقیق که گرامی‌ترین کس از شما پیش خدای تعالی، کسی است که عمل به تقیّه بیشتر می‌کند، پیش از آن که قائم اهل بیت ﷺ ظاهر شود. پس کسی که قبل از خروج قائم ما ترکِ تقیّه کند، از ما نیست.[۷]

و در کتاب معانی الأخبار، از حضرت امام جعفر صادق ﷺ روایت کرده که ابو بصیر سؤال کرد از تفسیر قول الهی که می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا وَصَابِرُوا وَرَابِطُوا﴾.[۸] فرمود که: ﴿اصْبِرُوا﴾ یعنی صبر کنید بر مصیبت‌ها[۹]. ﴿وَصَابِرُوا﴾، یعنی با ایشان به صبر، سلوک کنید در باب تقیّه. و ﴿وَرَابِطُوا﴾، یعنی چنانچه مرابطین حفظ سرحدّ مسلمانان می‌کنند به نگاه داشتن اسب و تهیّهٔ اسباب حَرب، شما محافظتِ آن کس بکنید که اقتدا به او می‌کنید، یعنی

۱. تفسیر العیاشی، ج ۲، ص ۲۷۱، ح ۷۳.
۲. الکافی، ج ۲، ص ۲۲۰، ۱۵؛ تفسیر العیاشی، ص ۲۷۱، ح ۷۲.
۳. الإحتجاج، ج ۱، ص ۳۵۴.
۴. الخصال، ص ۶۰۷.
۵. عیون أخبار الرضا ﷺ، ج ۱، ص ۱۳۲، ح ۱.
۶. ج: - «که».
۷. کمال الدین و تمام النعمة، ص ۳۷۱، ح ۵.
۸. سورهٔ آل عمران، آیهٔ ۲۰۰.
۹. الف: - «بر مصیبت‌ها».

امـام ﷺ . ﴿وَاتَّقُواْ اللَّـهَ لَـعَلَّكُمْ تُـفْلِحُونَ﴾ ؛[۱] و از خـدای تـعالی حـذر کـنید ، تـا شـاید کـه رستگار شوید .[۲]

و برقی در کتاب محاسن ، از حضرت ابی عبد الله ﷺ روایت کرده که فرمود : کسی که افشای چیزی از امر ما کند که در ضمن آن ، ضرر به ما رسد ، مثل کسی است که ما را عمداً کشته باشد ، نه آن که به خطا و ندانسته کشته باشد .[۳]

و از آن حضرت ، روایت نموده در تفسیر قول خدای تعالی : ﴿وَيَقْتُلُونَ الْأَنبِيَاءَ بِغَيْرِ حَقٍّ﴾ ؛[۴] یعنی : «می‌کشند پیغمبران را به ناحق» ، می‌فرمود که : والله که نکشتند انبیا را به شمشیر ؛ و لیکن سرّ ایشان را منتشر کردند و افشا نمودند . پس قاتل ایشان بودند .[۵]

و محمّد بن یعقوب کلینی ﷺ روایت کرده از حضرت امام جعفر صادق ﷺ که می‌فرمود : حذر کنید و پرهیز نمایید از آن که کاری از شما سر زند که باعث سرزنش ما شود ؛ زیرا که فرزندی که بد است ، باعث سرزنش پدر خود می‌شود ، به اعمالی که می‌کند ؛ و زینت آن کسی باشید کـه بـه او متوسّل شده‌اید و عیب و عار او مباشید . صِله و مهربانی کنید قبیله و خویشان خود را ، و عیادت بیمارانِ ایشان ، به جا آرید و در [تشییع] جنازهٔ ایشان ، حاضر شوید ، و باید که در هیچ کاری[۶] از کارهای خیر ، ایشان بر شما سبقت نگیرند ؛ زیرا که چون شما متابع اهل بیتید ، سـزاوارتـرید بـه اعمال خیر از ایشان . و الله که پرستیده نشده است خدای تعالی به چیزی که نزد او دوست‌تر باشد از خبء ! راوی پرسید که : خبء چه چیز است؟ حضرت فرمود که : آن ، تقیّه است .[۷]

و از آن حضرت ، روایت کرده که فرمود : تقیّه ، سپر مؤمن است و تقیّه ، حِرز و نگاه‌دارندهٔ مؤمن است ؛ و ایمان نیست مر کسی را که تقیّه ندارد . به درستی که حدیث ما به دست یکی از بندگان الهی می‌افتد . پس در میان خود و خدا به آن عمل می‌کند و خدا را موافق آن ، عبادت می‌کند . پس آن حدیث ، در دنیا ، عزّت و شرفِ آن بنده است و در روز قیامت ، از برای او نور و روشنی است . و بندهٔ دیگر ، حدیثی از احادیث ما به دست او می‌افتد . پس آن را افشا می‌کند و موجب خواری و مذلّت او می‌شود در دنیا . و خدای تعالی ، آن نور را از او سلب می‌کند .[۸]

۱ . سورهٔ آل عمران ، آیهٔ ۲۰۰ .
۲ . معانی الأخبار ، ص ۳۶۹ ، ح ۱ .
۳ . المحاسن ، ج ۱ ، ص ۲۵۶ ، ح ۲۸۹ .
۴ . سورهٔ آل عمران ، آیهٔ ۱۱۲ .
۵ . الکافی ، ج ۲ ، ص ۳۷۱ ، ح ۷ .
۶ . ج : «امری» .
۷ . الکافی ، ج ۲ ، ص ۲۱۹ ، ح ۱۱ .
۸ . همان ، ص ۲۲۱ ، ح ۲۳ .

و از آن حضرت، روایت کرده که فرمود به معلّی بن خُنَیس که: یا معلّی! امر مـا را پـنهان دار و افشا مکن؛ زیراکه کسی که پنهان سازد امر ما را و افشا نکند، خدای تعالی، او را عزیز می‌گرداند در دنیا و امر ما را نوری می‌گردانَد پیشِ روی او در قیامت که قائد و راهبر او باشد تا بهشت.

یا معلّی! کسی که افشا می‌کند امر ما را و کتمان نمی‌کند، ذلیل می‌سازد خدای تعالی، او را به آن امر، و سلب می‌کند نور را و زایل می‌سازد از برابر او، و آن را ظلمت و تاریکی می‌سازد که ببرد او را به جهنّم.

یا معلّی! به درستی که تقیّه، از جملهٔ دین من و دینِ پدران من است و کسی کـه تـقیّه نـدارد، دین ندارد.

یا معلّی! به درستی که خدای تعالی، دوست می‌دارد که بپرستند او را پوشیده و پنهان، چنانچه دوست می‌دارد که بپرستند او را به ظاهر و علانیه.

یا معلّی! به درستی که کسی که افشا می‌کند امر ما را، مثل کسی است که امر ما را انکار می‌کند.[۱]

و از آن حضرت، روایت کرده که فرمود: نفس کشیدن کسی که به جهتِ ما در غم[۲] و اندوه باشد و از ظلمی که بر ما شده، غمگین باشد، تسبیح الهی است و اندوهش، بندگی خداست و پوشیدنِ او سرّ ما را، جهاد فی سبیل الله است.[۳]

و از حضرت امام محمّد باقر ﷺ روایت کرده که عبد الله بن عطا به آن حضرت گفت که: دو کس از اهل کوفه را گرفتند و به ایشان گفتند: بیزار شوید از علی بن ابی طالب ﷺ. پس یکـی اظـهار برائت کرد و دیگری إبا و امتناع نمود. آن یکی [را] که اظهار [برائت] کرد، رها کردند و آن دیگری را بکُشتند. فرمود: امّا آن که اظهار برائت کرد، در دین خود، فقیه و عالم بوده، و آن که نکـرده، تعجیل در رفتن بهشت کرده.[۴]

و ابن بابویه ﷺ در کتاب معانی الأخبار، از حضرت امام جعفر صادق ﷺ روایت کرده که فرمود به سفیان بن سعید که: یا سفیان! بر تو باد تقیّه؛ زیراکه تقیّه، سنّت ابراهیم خلیل ﷺ است و خدای تعالی به موسی و هارون ﷺ فرمود که: ﴿اذْهَبَآ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ إِنَّهُۥ طَغَىٰ ۞ فَقُولَا لَهُۥ قَوْلًا لَّيِّنًا لَّعَلَّهُۥ يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشَىٰ﴾.[۵] به ایشان فرمود که: او را به کُنیه نام برید (چون کسی را که تعظیم می‌کنند، او

۱. همان، ص ۲۲۳ و ۲۲۴، ح ۸.
۲. ب و ج: - «در غم و اندوه باشد و از ظلمی که بر ما شده».
۳. همان، ص ۲۲۶، ح ۱۲.
۴. همان، ص ۲۲۱، ح ۲۱.
۵. سورهٔ طه، آیهٔ ۴۳ و ۴۴.

را به کُنیه خطاب می‌کنند) و بگویید به او که: «یا اَبا مُصعَب!». و به تحقیق که رسول خدا ﷺ، وقتی که ارادهٔ سفری می‌کرد، به طریق توریه سخن می‌گفت، یعنی به نحوی که ظاهرش مردم را به گمان می‌انداخت که ارادهٔ طرفی فرموده، و معنی غیرِ ظاهر، مراد آن حضرت بود و ارادهٔ طرفی دیگر داشت و می‌فرمود که: پروردگار من، مرا امر کرده که با مردمان به طریق مدارات سلوک کنم، چنانچه مرا امر کرده به آن که فرائض را به جا آورم.

و ادب و طریقهٔ تقیّه را تعلیم او فرموده و گفته که: ﴿اِدْفَعْ بِالَّتِی هِیَ أَحْسَنُ فَإِذَا الَّذِی بَیْنَکَ وَبَیْنَهُ عَدَاوَةٌ کَأَنَّهُ وَلِیٌّ حَمِیمٌ﴾؛[1] یعنی: از خود بگذران و دفع کن به نحوی که بهترینِ روش‌ها باشد که اگر چنین کنی، ناگاه، آن کسی که میانهٔ تو و او دشمنی و عداوت باشد، به منزلهٔ دوستی می‌شود که با تو خویشی داشته باشد. و نمی‌رسند به این طریقه، مگر کسانی که صاحب صبر بوده باشند، و نمی‌رسد به او، مگر کسی که صاحبِ بهره و نصیبی عظیم بوده باشد.

یا سفیان! کسی که تقیّه را در دین الهی کار فرماید، به مرتبهٔ رفیعی از مراتب عزّت رسیده، مثل کسی که بر کوهان شتر، سوار شده باشد. به تحقیق که عزّت مؤمن، در آن است که زبان خود را نگاه دارد و کسی که اختیار زبان خود را نداشته باشد، پشیمان می‌شود.[2]

و کلینی ﷺ از حضرت امام محمّد باقر ﷺ روایت کرده که فرموده که: تقیّه را خدای تعالی حلال کرده در هر چیزی که آدمی در آن، مُضطر شود و چاره‌ای نداشته باشد.[3]

و همچنین[4] از آن حضرت، روایت کرده که فرمود: تقیّه[5] را خدای تعالی، از برای آن مقرّر ساخته که خون، به آن محفوظ بماند و ریخته نشود. پس هر گاه به خون برسد، تقیّه جایز نیست.[6]

و از این اخبار، ظاهر شد که حضرت رسول ﷺ و ائمّهٔ طاهرین ﷺ مُدارات و تقیّه می‌فرموده‌اند.

و از جملهٔ برکات تقیّهٔ ائمّهٔ ما ﷺ آن است که معاندان ایشان در بلاد خود بر منابر، هر گاه اسم شریف یکی از ایشان مذکور شود، به غیر از آن که از روی تعظیم و توقیر [از آنان] یاد نمایند، چاره‌ای ندارند و قادر بر آن نیستند که بگویند ایشان، بر ضلالت و باطل بوده‌اند.

۱. سورهٔ فصّلت، آیهٔ ۳۴.
۲. معانی الأخبار، ص ۳۸۶، ح ۲۰.
۳. الکافی، ج ۲، ص ۲۲۰، ح ۱۸.
۴. ج: «همچنین».
۵. الف و ب: - «تقیّه را خدای تعالی حلال کرده در هر چیزی که آدمی در آن، مُضطر شود و چاره‌ای نداشته باشد. و همچنین از آن حضرت، روایت کرده که فرموده».
۶. همان، ح ۱۶.

[طعنه‌های بی اساس بر شیعه]

و لهذا ملّا سعد الدین تفتازانی در شرح مقاصد و غیر او از علمای عامّه، طعن بر شیعه نموده‌اند، به آن که ایشان، قَدْح در خلافت خلفای ثلاث می‌کنند و مطاعن در باب ایشان نوشته‌اند و این طریقه را به حضرت امام جعفر صادق ﷺ و سایر ائمّهٔ اهل بیت ﷺ نسبت می‌دهند، و حال آن که اهل بیت، تعظیم و توقیرِ خلفای ثلاث می‌کرده‌اند و اسم ایشان را به غیرِ نیکی یاد نمی‌کرده‌اند.

و صاحب مغنی گفته که حضرت امام جعفر صادق ﷺ هر گاه که به زیارت حضرت رسول ﷺ می‌آمد، بر شیخین، سلام می‌کرد.

و شارح مقاصد گفته که حضرت علی بن موسی الرضا ﷺ در وقتی که مأمون می‌خواست که آن حضرت را ولی‌عهد خود کند و در آن باب چیزی نوشته بود، آن حضرت، در تحت هر فقره از فقرات مأمون، کلمه‌ای از روی تعظیم و توقیر نوشته بود که جَفْر و جامعه، دلالت بر آن می‌کند که امر ولایت عهد، انعقاد نپذیرد و ذکر کرده که عمر بن الخطّاب به جهت آل بنی کاکُله، هر سال دویست دینار طلا مقرّر کرده بودند و حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب ﷺ در زمان خلافت خود، امضای نوشته‌ای که عمر به جهت ایشان نوشته بود، فرمود و به خطّ خود نوشت که: «من، اوّلِ آن کسانی‌ام که اطاعتِ طریقهٔ عمر بن الخطّاب می‌کنند و از برای آل بنی کاکُله، هر سال، دویست دینار طلا مقرّر ساختم» و [شارح مقاصد] گفته که این نوشته به خطّ ایشان در عراق، موجود است.

[پاسخ طعنه‌های بی اساس]

این است وجوهی که در باب ابطال انتساب شیعه به اهل بیت ﷺ به آنها متمسّک شده‌اند و کسی که حق تعالی، دیدهٔ بصیرت او را به نور هدایت خود روشن ساخته باشد، می‌داند که این دعوی ایشان، فی الحقیقه، اعترافی است که به بطلان مذهب خود می‌کنند؛ زیرا که انکار کردن اهل بیت، خلفای ثلاث را نزد شیعیان، امری است روشن‌تر از آفتاب تابان، و کدام سخیفُ العقل، تصدیق می‌نماید که طایفه‌ای که در سرّ و علانیه از محبّان و دوستان اهل بیت ﷺ بوده باشند و عمر خود را صرفِ تتبّع کلام ایشان و روایت اخبار و اطوار ایشان نموده باشند، عقیده و مذهب ایشان را ندانند و[1] دوستِ ایشان را دشمن، و دشمنِ ایشان را دوست، پنداشته باشند؟

۱. ب: - «و».

مگر جمعی که مکرّر بر سبیل ندرت، اسم اهل بیت ﷺ بر گوش ایشان خورده باشد و از موالیان و محبّان جمعی باشند که از روی غلبه و تظاهر بر جای موروثی ایشان، نشسته باشند و ظاهرِ حال، آن باشد که حال خود را از این جماعت، مخفی دارند. به ما فِی الضمیر، ایشان از خواصّ و نزدیکان، اعرف و داناتر باشند و بعینه، این دعوی، از آن قبیل است که حنفی گوید که: «شافعی، صاحب مذهب نبود و مقلّد ابو حنیفه بود» و مالکی گوید: «ابو حنفیه، تابعِ مالک بود» و شیعه گوید: «ابو بکر و عمر، هرگز دعوی خلافت نمی‌کردند» و علی هذا القیاس.

و کسی که فی الجمله، اطّلاعی بر کلمات حضرت امیر المومنین ﷺ در باب شکایت و تظلّم از خلفا، و [نیز] بر احادیثی که از ائمّه اهل بیت ﷺ به طُرُق متکثّره روایت شده، داشته باشد و از حیا، نصیبی بُرده باشد، در مقام چنین دعاوی باطل در نمی‌آید.

و از کلمات تظلّم آن حضرت به روایت عامّه و خاصّه، در مقدّمهٔ شرح خطبهٔ «شقشقیه»، از احادیث اهل بیت ﷺ، از کتاب حدائق الحقائق، به قدری که امثال این خیالات باطله را مجالی نماند، ذکر کرده‌ایم.

و امّا آن که گفته‌اند که حضرت امام جعفر صادق ﷺ بر شیخین سلام می‌کرد، استبعادی ندارد و دلالت بر محبّت نمی‌کند، چنانچه جمیع شیعیان، با آن که طریقه و دَأب ایشان معلوم است، در سلامِ ظاهری، مضایقه نمی‌کنند و خدا داند که چه قصد می‌کنند و به لفظِ سلام، که را مخاطب می‌سازند و مبالغهٔ ایشان در باب تقیّه، زیاده از آن است که این امور، مستبعد نماید؛ اگر چه نقل سلام ایشان را هم به طریقی غیر از آنچه مدّعیان ذکر کرده‌اند، ندیده‌ایم.

و حکایت عهد مأمون، به دستور، افادهٔ مطلبی نمی‌کند و ظاهر است که ائمّه ﷺ توقیر پادشاهان جور، از روی تقیّه می‌فرموده‌اند و این معنی، فایده‌ای به حال ابو بکر و عمر نمی‌کند، و قصّهٔ آل بنی کاکُله که ذکر کرده، عجیب‌ترینِ مستندهاست و از بعضی مسموع شده که آل بنی کاکُله، در مشارق و مغارب ارض نمی‌باشند! و صاحب قاموس با آن که قبایل جنّ و انس، بلکه معدومات ثابته را ذکر می‌کند، از ذکر این قبیله، غافل شده و مادّهٔ این کلمه را هیچ کس از اهل لغت، ذکر نکرده و بر تقدیر وجود «آل بنی کاکُله» مهمل است و نوشته امری است معهود که مجرّد دعوی را اعتباری نمی‌باشد. و از آن که آل بنی کاکله، به جهت آن که هر سال، مبلغی خواهند بگیرند، نوشته‌ای به خطّ کوفی، مثل دستاویزِ گدایان، ظاهر سازند، مطلبی ثابت نمی‌شود و به چنین ریسمان پوسیده‌ای به چاه ویل رفتن، از مردی که معتقدان، او را محقّق نامند، خوش

نمی‌نماید و در هیچ یک از کتب حدیث عامّه و تواریخ، ذکر این عطیّه به نظر نرسیده، و بی سند نقل کردن، و به آن متمسّک شدن که آن نوشته در عراق موجود است، دلالت بر کیفیتِ حال روایت می‌کند و حق تعالیٰ، دیدهٔ بصیرتِ معاندان اهل بیت علیهم السلام را پوشیده و بر زبان ایشان، چنین کلماتی جاری ساخته تا حق، در پردهٔ خفا نمانَد و نام برگزیدگان خلایق و مقرّبان بارگاه خالق، بر زبان دشمنان هم به جز خوبی نگذرد، و این از فواید تقیّه است، چنانچه مذکور شد.

[۴. کیفیت تقیّه]

و بدان که بعضی از علما گفته‌اند که در مقام تقیّه، تا ممکن باشد، توریه در کلام می‌باید کرد و دروغ نمی‌باید گفت؛ و توریه آن است که کلام را به نحوی ادا کند که احتمال معنی حق داشته باشد و قصد آن معنی کند، هر چند مخالفان، به معنی باطل، منتقل شوند. چنانچه از مردی پرسیدند که: بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله علی بن ابی طالب، افضل است یا ابو بکر؟ جواب گفت که: «مَنْ بِنْتُهُ فِی بَیْتِهِ»؛ یعنی: کسی که دخترش در خانهٔ اوست. ایشان، چنان فهمیدند که ابو بکر را افضل می‌داند؛ زیرا که دختر او ـ که عایشه است ـ، در خانهٔ آن حضرت صلی الله علیه و آله بود.

ظاهراً رعایت توریه در جایی خوب باشد که خوف انتقالِ ایشان به معنی مقصود و بیم ضرر نباشد، والّا ارتکاب کذب صریح، اُولی خواهد بود. و اگر چه امر به توریه از احادیث، صریحاً ظاهر نمی‌شود؛ امّا توریه کردن ائمّه علیهم السلام در بسیاری از مواضع، منقول است و جمعِ میان احادیث تقیّه و اخباری که در باب اجتناب از دروغْ مطلقاً، وارد شده، این [را] اقتضا می‌کند. و از بعضی احادیث سابقه، صریحاً[1] ظاهر شد که تقیّه، در کشتن کسی به غیرِ حق، جاری نمی‌شود، چنانچه علمای ما ـ رضوان الله علیهم ـ ذکر کرده‌اند؛ و در باب تقیّه در جراحت، محلّ خلاف است و از احادیث سابقه، صریحاً ظاهر نمی‌شود. والله یعلم!

۱. الف: ـ «صریحاً».

[لزوم کنترل زبان ازگفتارهای ناروا]

وَإِيّاكُمْ أَنْ تُزْلِقُوا أَلْسِنَتَكُمْ بِقَوْلِ الزُّورِ وَ الْبُهْتانِ وَالإِثْمِ وَالْعُدْوانِ ؛ فَإِنَّكُمْ إِنْ كَفَفْتُمْ أَلْسِنَتَكُمْ عَمَّا يَكْرَهُهُ اللهُ مِمَّا نَهاكُمْ عَنْهُ كانَ خَيْراً لَكُمْ عِنْدَ رَبِّكُمْ مِنْ أَنْ تُزْلِقوا أَلْسِنَتَكُمْ بِهِ؛ فَإِنَّ زَلَقَ اللِّسانِ فِيمَا يَكْرَهُ اللهُ وَ مَا يَنْهَى عَنْهُ مَرْدَاةٌ لِلْعَبْدِ عِنْدَ اللهِ وَ مَقْتٌ مِنَ اللهِ ، وَ صُمٌّ وَ عُمْيٌ وَ بُكْمٌ يُورِثُهُ اللهُ إِيّاهُ يَوْمَ الْقِيامَةِ ، فَتَصِيرُوا كَمَا قَالَ اللهُ :﴿صُمٌّ بُكْمٌ عُمْيٌ فَهُمْ لَا يَرْجِعُونَ﴾[1] يَعْنِي لا يَنْطِقُونَ ، وَ لاٰ يُؤْذَنُ لَهُمْ فَيَعْتَذِرُونَ .

و حذر کنید از آن که زبان خود را تند سازید به گفتن دروغ و افترای بر مردم و سخن گفتنی که متضمّن معصیتی یا ظلم بر اَحَدی بوده باشد (و در بعضی [نسخه‌ها] «تزلقوا» به زای هَوَّز است؛ یعنی: حذر کنید از لغزانیدن زبان و «زور» به معنی باطل می‌باشد و تفسیر قول الهی که: ﴿وَاجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ﴾[2]، در حدیث، به نهی از غنا، یعنی خوانندگی واقع شده، چنانچه إن شاء الله تعالی، مذکور می‌شود)؛ زیرا که اگر چنانچه زبان خود را نگاه دارید از آنچه خدا را خوش نمی‌آید و شما را از آنها نهی فرموده، بهتر است از برای شما در پیش خدای تعالی، از آن که زبان خود را تند سازید و طلاقت دهید یا بلغزانید به گفتن آن نوع چیزها؛ زیرا که این معنی، محل یا موجب هلاک بنده است در پیش خدای -عزَّ و جلَّ- و باعث دشمن داشتن خدای تعالی است مر بنده را، و موجب آن است که خدای تعالی، آن بنده را کَر و کور و گُنگ سازد در روز قیامت. پس آنچنان خواهید شد که خدای تعالی در کلام مجید، در وصف جمعی فرمود که: ﴿ایشان، کَران و گُنگان و کوران‌اند. پس ایشان، سخن نمی‌توانند گفت﴾ و رَجْعِ قول، جواب گفتن است یا مراد، آن است که بعد از گُنگی، رجوع به سخن گفتن نمی‌کنند.

و در بعضی از نسخ، «لا یعقلون» به جای «لا یرجعون» است و آیه به هر دو نحو، در سورهٔ البقره [آمده] است، و معنی، آن خواهد بود که از دهشت و حیرت، نمی‌فهمند و نمی‌دانند که چه بگویند و ایشان را رخصت نمی‌دهند که عذر از اعمال بدِ خود بخواهند، و غرض از این کلام، نهی و تحذیر از جمیع انواع سخن‌های بد است و اوّلِ آنها دروغ گفتن است، چنانچه ظاهر لفظ است.

۱. سورهٔ بقره، آیهٔ ۱۸.
۲. سورهٔ حج، آیهٔ ۳۰.

[پرهیز از دروغ]

و اخبار در باب مدح راستی و مذمّت کذب، بسیار است. از آن جمله، روایت کرده است محمّد بن یعقوب ﷺ از عمرو بن ابی المقدام که می‌گفت: اوّل مرتبه که به خدمت حضرت امام محمّد باقر ﷺ مشرّف شدم. فرمود: یاد گیرید راست گفتن را پیش از آن که حدیثْ یاد گیرید.

و از ابی کهمش روایت کرده که: گفتم به حضرت امام جعفر صادق ﷺ که: عبد الله بن یعفور، شما را سلام می‌رساند. حضرت فرمود: وقتی که پیش او روی، او را سلام برسان و بگو که جعفر بن محمّد می‌گوید که: ببین که علی بن ابی طالب ﷺ به چه چیز در پیش حضرت پیغمبر ﷺ به مرتبهٔ کمالی که رسیده بود، رسید؟ آن چیز را از دست مگذار. به تحقیق که رسید به مرتبه‌ای که رسید، از راه راست گفتن و ادا کردن امانت.[۱]

و از آن حضرت، روایت کرده که فرمود: گول و فریب مردم را مخورید از راه نماز و روزه؛ زیرا که بسا باشد که کسی از راه عادت، حریص شود بر نماز و روزه، چنانچه اگر ترک کند، او را وحشتی عارض شود. امتحان کنید ایشان را به راست گفتن و ادای امانت.[۲]

و از آن حضرت، روایت کرده که فرمود: کسی که زبان او به راستی می‌گردد، عملش در درگاه الهی، مرتبهٔ کمال می‌یابد، و کسی که نیّت او خوب است، روزی او زیاده می‌شود، و کسی که نیکی به اهل خانهٔ خود می‌کند، عمر او دراز می‌شود.[۳]

و از آن حضرت، روایت کرده که مردی پرسید از حال شخصی که از جملهٔ شیعیان باشد؛ امّا وقتی که حکایت کند، دروغ گوید و اگر وعده‌ای کند، خُلف نماید و اگر امانتی به او سپارند، خیانت کند. فرمود که: این، نزدیک‌ترین منزل‌های کفر است؛ امّا کافر نیست.[۴]

و از آن حضرت، روایت کرده که حضرت پیغمبر ﷺ فرمود که: سه خصلت است که اگر کسی صاحب آنها باشد، منافق است، هر چند روزه بگیرد و نماز کند و گُمان کند که مسلمان است: کسی که [در] امانتی که به او سپارند، خیانت کند؛ و [کسی که در] حکایتی که کند، دروغ گوید؛ و [کسی که در] وعده‌ای که کند، خُلف نماید. به درستی که حق تعالی در کتاب خود می‌فرماید که: ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْخَائِنِينَ﴾؛[۵] یعنی خدای تعالی، دوست نمی‌دارد خیانت کنندگان را. و فرموده:

۱. الکافی، ج ۲، ص ۱۰۴، ح ۵.
۲. همان، ص ۱۰۵، ح ۱۲.
۳. همان، ح ۱۱.
۴. همان، ص ۲۹۵، ح ۵.
۵. سورهٔ انفال، آیهٔ ۵۸.

﴿أَنَّ لَعْنَتَ اَللَّهِ عَلَيْهِ إِن كَانَ مِنَ اَلْكَـٰذِبِينَ﴾[۱]؛ یعنی: لعنت خدای بر او باد، اگر از جملهٔ دروغگویان باشد! و فرموده که: ﴿وَاذْكُرْ فِي اَلْكِتَـٰبِ إِسْمَـٰعِيلَ إِنَّهُۥ كَانَ صَادِقَ اَلْوَعْدِ﴾[۲]؛ یعنی: ذکر کن در کتاب، اسماعیل را. به درستی که او به وعده، وفا می‌کرد و رسول و نبی بود.[۳]

و از آن حضرت، روایت کرده که فرمود: حضرت اسماعیل، مسمّا به «صادق الوعد»، از آن جهت شد که با شخصی در جایی وعده کرده بود و یک سال در آن مکان، انتظار آن شخص کشید. پس خدای تعالی، او را «صادق الوعد» نامید و بعد از یک سال که آن مرد آمد، به او گفت: من در این مدّت، انتظار تو [را] می‌کشیدم.[۴]

و از حضرت امام محمّد باقر ﷺ روایت کرده که فرمود که: خدای تعالی، از برای شرّ و بدی، قفلی چند قرار داده و شراب خوردن را کلید آن قفل‌ها ساخته و دروغ گفتن، بدتر است از شراب خوردن.[۵]

و از آن حضرت، روایت کرده که فرمود: دروغ گفتن، خراب کنندهٔ ایمان است.[۶]

و از آن حضرت، روایت کرده که حضرت علی بن الحسین ﷺ می‌فرمود که: حذر کنید از دروغ، خواه کوچک و خواه بزرگ، خواه از بابِ جِد گویید و خواه از باب هزل؛ زیرا کسی که در چیز سهلی دروغ گفت، جرئت به هم می‌رساند در دروغِ بزرگ. آیا نمی‌دانید که رسول خدا ﷺ فرموده که: «بنده، بر راستْ مداومت می‌نماید تا به حدّی که خدای تعالی، او را صدّیق می‌نویسد»، و مداومت بر دروغ می‌کند تا به حدّی که او را کذّاب می‌نویسد؟[۷]

و از حضرت امام جعفر صادق ﷺ روایت کرده که فرمود که: علامت کذّاب، آن است که از آسمان و زمین، و مشرق و مغرب، خبر می‌دهد و وقتی که از حلال و حرام الهی از او چیزی می‌پرسی، خبری ندارد.[۸]

و از حضرت امیر المؤمنین ﷺ روایت کرده که فرمود: هیچ بنده‌ای طعم ایمان را نمی‌یابد تا وقتی که ترک کند دروغ گفتن را، خواه به جِد گوید، و خواه به طریق هزل.[۹]

۱. سورهٔ نور، آیهٔ ۷.
۲. سورهٔ مریم، آیهٔ ۵۴.
۳. الکافی، ج ۲، ص ۲۹۰ و ۲۹۱، ح ۸.
۴. همان، ص ۱۰۵، ح ۷.
۵. همان، ص ۳۳۹، ح ۳.
۶. همان، ح ۴.
۷. همان، ص ۳۳۸، ح ۲.
۸. همان، ص ۳۳۹، ح ۸.
۹. همان، ص ۳۴، ح ۱۱.

و از آن حضرت، روایت کرده: سزاوار آن است که کسی که مسلمان باشد، اجتناب و پرهیز نماید از برادری کردن با کذّاب؛ زیراکه دروغ گفتن، باعث آن می‌شود که سخن راست را از او قبول نتوان کرد.[۱]

و از حضرت امام جعفر صادق ﷺ روایت کرده که فرمود: از جملهٔ چیزهایی که خدای تعالی بر دروغگویان مسلّط ساخته، نسیان و فراموشی است.[۲]

و از آن حضرت، روایت کرده که فرمود که: کذّاب، هلاک می‌شود به بیّنات، و اتباعِ او هلاک می‌شود به شبهات.[۳] زیراکه کذّاب می‌داند که آنچه گفته، باطل است و این معنی بر ایشان، ظاهر نیست.

و ابن بابویه ﷺ در کتاب علل الشرائع، از حضرت امام جعفر صادق ﷺ روایت نقل کرده که فرموده که: آدمی، یک دروغ می‌گوید و به سبب آن، توفیقِ نماز شب نمی‌یابد و از نماز شب که محروم شد، از روزی محروم می‌شود.[۴]

و کلینی ﷺ از عبد الرّحمان بن الحجّاج روایت کرده که: گفتم به حضرت امام جعفر صادق ﷺ که: کذّاب، آن است که در یک چیزی دروغ بگوید؟ حضرت فرمود که: نه. هیچ کس نیست که از او، دروغ سر نزند و کذّاب، آن است که عادت به دروغ کرده باشد.[۵]

و از آن حضرت، روایت کرده که: سخن، سه قِسم می‌باشد: راست و دروغ و [برای] اصلاح میانهٔ مردم. شخصی گفت: جعلت فداک! اصلاح میانهٔ مردم، کدام است؟ فرمود: آن است که از کسی در باب شخصی، سخنی شنیده باشی و به آن شخص رسیده باشد و او را بد آمده باشد، و چون تو به آن شخص برخوری، بگویی: از فلان کس شنیدم که دربارهٔ تو، چنین و چنین، سخنان خوب می‌گفت.[۶]

و از حسن صیقل، روایت کرده که: گفتم به حضرت ابی عبدالله ﷺ که از حضرت امام محمّد باقر ﷺ روایتی به ما رسیده که در باب قول حضرت یوسف ﷺ که: ﴿أَيَّتُهَا الْعِيرُ إِنَّكُمْ لَسَارِقُونَ﴾[۷]؛ یعنی: «ای کاروانیان! به درستی که شما دزدانید»، فرموده که: والله که ایشان،

۱. همان، ص ۳۴۱، ح ۱۴.
۲. همان، ح ۱۵.
۳. همان، ص ۳۳۹، ح ۷.
۴. علل الشرائع، ج ۲، ص ۳۶۲، ح ۲.
۵. الکافی، ج ۲، ص ۳۴۰ و ۳۴۱، ح ۱۲.
۶. همان، ص ۳۴۱، ح ۱۶.
۷. سورهٔ یوسف، آیهٔ ۷۰.

دزدی نکرده بودند و حضرت یوسف، دروغ نگفته بود! و در [دربارهٔ] قول حضرت ابراهیم ﷺ در وقتی که بت‌ها را شکسته بود و کفّار پرسیدند که: «آیا تو با خدایان ما چنین کرده‌ای؟»، گفته که: ﴿بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ هَـٰذَا فَسْـَٔلُوهُمْ إِن كَانُوا يَنطِقُونَ﴾؛[1] یعنی: «بلکه بزرگ ایشان، چنین کرده. پس از ایشان بپرسید، اگر ایشان، سخن می‌گویند»، حضرت فرموده که: والله که ایشان، [چنان] نکرده بودند و حضرت ابراهیم، دروغ نگفته!

پس حضرت امام جعفر صادق ﷺ فرمود که: یا صیقل! شما این کلام را چه نوع می‌فهمید؟ من گفتم: در این باب، به غیر از تسلیم و انقیاد، چیزی نزد ما نیست. حضرت فرمود که: خدای تعالی، دو چیز را دوست می‌دارد و دو چیز را دشمن می‌دارد: خرامیدن از روی کِبر و تحقیر مردم را دوست می‌دارد در وقتی که در میان دو صفِ جنگ، کسی راه رود، و دوست می‌دارد دروغ گفتن را در مقامِ اصلاح؛ و دشمن می‌دارد آن نوع راه رفتن را در شوارع، و دشمن می‌دارد دروغ گفتن را در غیرِ مقام اصلاح. به درستی که حضرت ابراهیم ﷺ در آن وقتی که می‌گفت: «بلکه بزرگِ ایشان کرده»، ارادهٔ اصلاح و راه‌نمایی کفّار [را] داشت، به آن که ایشان چیزی نمی‌فهمند، و حضرت یوسف ﷺ [نیز] قصد اصلاح داشت.[2]

و بدان که بدترین اقسام دروغ، کذب بر خدا و رسول ﷺ و ائمّه ﷺ است و در سِلک کبائر، مذکور می‌شود، إن شاء الله تعالی!

و از جملهٔ دروغ‌ها که مذّمت و تحذیر از آن، در حدیثْ واقع شده، دعوی خوف و رجاست که کسی گوید: «من از خدا می‌ترسم» یا گوید: «امید به کَرَم الهی دارم» و آثار خوف و ترس، و علامات رجا و امید، از افعال و اعمالش ظاهر نباشد. چنانچه محمّد بن یعقوب ﷺ روایت کرده که حضرت امیر المؤمنین ﷺ می‌فرمود: حذر کنید از دروغ گفتن؛ زیرا که هر کس که امیدی دارد، طالبِ آن چیز می‌باشد و هر کس از چیزی می‌ترسد، از آن، گریزان می‌باشد.[3]

و این معنی را مفصّلاً در بعضی از خطبه‌ها که در کتاب نهج البلاغة مسطور است، چنین بیان فرموده در وصف کسی که مدّعی خوف و رجاست با عدم ظهور آثار که ادّعا می‌کند، به قول بعید از صواب آن که امید دارد به کَرَم خدای تعالی و دروغ می‌گوید، به حقّ خداوند عظیم، چه شده است او را که ظاهر و مُبیَّن نمی‌شود امیدش از عملش؟ پس آیا هر کس که از او امیدی داشته باشد،

۱. سورهٔ انبیاء، آیهٔ ۶۳.
۲. الکافی، ج ۲، ص ۳۴۱ و ۳۴۲، ح ۱۷.
۳. همان، ص ۶۸، ح ۵.

معلوم می‌شود امیدش از اعمالش به غیر امید از خدای تعالی کـه مـعیوب است و اثـرش ظـاهر نمی‌شود و هر ترسی که از کسی داشته باشد، محقَّق و ثابت است و علامات ترس، ظاهر است به غیر ترس از خدای تعالی که بازیچه است و اثری بر او مترتّب نیست. آیا امید [به] چیزهای عظیم از خدای تعالی دارد و امیدهای سهل و حقیر از بنده‌های الهی و با وجود این، در باب خدای ـ عزَّ و جلَّ ـ به جا نمی‌آورد آنچه در باب بندگان به جا می‌آورد؟ آیا می‌ترسد که امیدی که به خدای تعالی دارد، دروغ باشد یا آن که خدای تعالی را قابل امید نمی‌داند؟ و همچنین، اگر از یکی از بندگان الهی ترسد، از آن ترس، اثری چند ظاهر می‌شود و کاری چند می‌کند در باب آن بنده که در باب خدای نمی‌کند ـ عزَّ و جلَّ ـ د؟ پس ترسی که از بندگان دارد، نقد قرار داده و ترسی را که از خدای تـعالی دارد، نسیه و وعده شمرده. و همچنین، کسی که دنیا در نظر او عظیم می‌باشد و در دلش وَقْع[1] و قدر بسیار دارد، دنیا را اختیار می‌کند و برمی‌گزیند[2] بر خدای تعالی، پس کمال میل و توسّل به دنیا به هم می‌رساند و بندهٔ دنیا می‌شود.[3]

بعد از آن، حضرت، کلمه‌ای چند در مذمّت دنیا و امر به مـتابعت انـبیا در بـاب تـرک دنـیا می‌فرماید که إن شاء الله، بعد از این، مذکور می‌شود.

و از جملهٔ دروغ‌های مذموم، آن است که کسی وعده‌ای بکند و مخالفت نماید، چنانچه محمّد بن یعقوب ﷺ از حضرت امام جعفر صادق ﷺ روایت کرده که فرمود: وعده کردن کسی با یکی از برادران مؤمن[4]، نذری است که کفّاره ندارد. پس کسی که خُلف وعده می‌کند، مخالفتِ امر الهی می‌کند و خود را در معرض غضب الهی در آورده. و این، معنی کلام الهـی است کـه مـی‌فرماید: ﴿يَـٰٓأَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُواْ لِمَ تَقُولُونَ مَا لَاتَفْعَلُونَ * كَبُرَ مَقْتًا عِندَ ٱللَّهِ أَن تَقُولُواْ مَـا لَاتَـفْعَلُونَ﴾.[5] ترجمه‌اش آن است که: ای جماعت مؤمنان! چرا می‌گویید چیزی را که به جا نمی‌آورید؟ بسـیار دشمن می‌دارد خدای تعالی آن که بگویید چیزی را که نکنید.

و از آن حضرت، روایت کرده که فرمود که: حضرت پیغمبر ﷺ فرموده که: کسی که ایمان به خدای تعالی و روز قیامت داشته باشد، می‌باید که هر وعده‌ای که کند، به وعدهٔ خود وفا کند.[6]

و قبل از این مذکور شد که حضرت اسماعیل ﷺ به جهت وفای به وعده که با کسی کرده بود،

۱. وَقْع: ارزش و منزلت.
۲. الف: «گزیند».
۳. نهج البلاغة، ج ۲، ص ۵۶، خطبهٔ ۱۶۰.
۴. الف: - «مؤمن».
۵. سورهٔ صف، آیهٔ ۱ و ۲.
۶. الکافی، ج ۲، ص ۳۶۲، ح ۱.

یک سال انتظار کشید و خدای تعالی، از این جهت، او را در قرآن مجید، «صادق الوعد» یاد فرموده.

[مذمت بهتان]

دویّم از جملهٔ سخنان بد که حضرت از آن نهی فرموده، بهتان است. و از جملهٔ آنچه در ذمّ بهتان و افترا وارد شده، روایتی است که کلینی ﷺ از حضرت امام جعفر صادق ﷺ روایت کند که فرمود: کسی که بهتان زند مرد مؤمنی یا زن مؤمنه‌ای را و بگوید در باب او چیزی [را] که در او نباشد، خدای تعالی، او را مبعوث می‌سازد روز قیامت در طینت خِبال، تا وقتی که از عهدهٔ آنچه گفته، بیرون آید.

عبد الله ابن یعفور ـ که راوی حدیث است ـ، می‌گوید که پرسیدم که: طینت خِبال، چه چیز است؟ حضرت فرمود که: چرک و ریمی است که از فَرْج‌های زنان زناکار، بیرون می‌آید.[1]

و از آن حضرت، روایت کرده که فرمود: کسی که در باب مؤمنی حکایتی نقل کند که غرضش در آن، نقلِ عیب آن مؤمن و انداختن او از نظر مردم باشد، خدای تعالی، او را از ولایت خود، بیرون می‌کند و در ولایت شیطان، داخل می‌سازد و بعد از آن، شیطان هم او را قبول نمی‌کند.[2]

و این حدیث، هم شامل بهتان است، و هم شامل حکایت بدی شخصی که در او موجود باشد که عبارت از غیبت است، و احادیثی که در باب مذمّت دروغ و عِقاب آن مذکور شد هم، شامل بهتان است.

[مذمت سخنان گناه آلود]

سیّم از آنها، سخنی است که متضمّن معصیتی باشد، و اگر چه این قِسم به حَسَب ظاهر، شامل همهٔ اقسام هست، امّا به قرینهٔ مقابله، مراد از این قِسم، غیر آن اقسام مذکوره خواهد بود؛ مثل غیبت و دشنام و لعن و إسناد کفر، و کلامی که متضمّن شماتت بوده باشد. و کلامی که مخالف خیرخواهی باشد در جایی که کسی به کسی مشورت کند یا مطلقاً، و سرزنش کردن کسی و ایذای مسلمانی کردن به غیرِ دشنام، و حقیر شمردن او و گفتن سخنی چند که باعث رنجش و عداوت میان مردم شود، یا متضمّن ضرر مؤمنی باشد و غیر اینها.

۱. همان، ص ۳۵۷ و ۳۵۸، ح ۵.
۲. همان، ص ۳۵۸، ح ۱.

امّا غیبت، پس إن شاء الله تعالی، در سِلک کبائر، مذکور می‌شود.

و امّا دشنام، پس اگر کسی نسبتِ زنا یا لواط به کسی دهد، آن را قَذْف می‌گویند و از جملهٔ کبائر و موجب حدّ شرعی است، چنانچه إن شاء الله تعالی مذکور می‌شود. و اگر چنانچه إسناد لواط یا زنا صریح نباشد، بلکه سخنی باشد که کنایت چنین معنی‌ای از او فهمیده شود یا آن که از قِسم دشنام‌های دیگر باشد (مثل آن که کسی را سگ یا خوک یا فاسق یا امثال آنها نامند)، از جملهٔ معاصی و گناهان بد خواهد بود و اگرچه موجب حد، یعنی هشتاد تازیانه نمی‌شود، امّا حاکم شرع به قدری که مناسب داند، دشنام دهنده را به تازیانه تأدیب می‌فرماید.

و همچنین، **هجو کردن مؤمنان**، موجب تعزیر (یعنی تأدیب به تازیانه) می‌شود، چنانچه از اخبار ظاهر می‌شود و احادیث در باب مذمّت دشنام و فحش گفتن (یعنی سخنان بسیار قبیح)، بسیار وارد شده.

از آن جمله، روایت کرده محمّد بن یعقوب کلینی ﷺ از حضرت امام جعفر صادق ﷺ که فرمود: از جمله علامت‌های آن که شیطان، بی شک و شبهه شریک شده در آن شخص، آن است که فحّاش باشد و پروا نکند از سخنان بد که در بابِ مردم گوید و از آنچه مردم، در باب او گویند.[۱]

و از حضرت امیر المؤمنین ﷺ روایت کرده که از پیغمبر ﷺ روایت فرموده که: خدای تعالی، بهشت را حرام گردانیده بر هر کسی که فحش، بسیار گوید و حیای او کم باشد و پروا نکند از آنچه به مردم گوید و مردم به او گویند؛ زیراکه اگر تفتیش و تفحّص احوال چنین کسی بکنی، یا ولد الزّنا خواهد بود یا آن که به شراکت شیطان، حاصل شده خواهد بود. پس سؤال کردند که: یا رسول الله! آیا شیطان، در بنی آدم شریک می‌شود؟ فرمود که: مگر نخوانده‌ای قول خدای ـ عزَّ و جلَّ ـ راکه شیطان را مخاطب ساخته، می‌فرماید: ﴿وَشَارِكْهُمْ فِي ٱلْأَمْوَٰلِ وَٱلْأَوْلَٰدِ[۲]﴾[۳].

و فرمود که مردی از عالمی سؤال کرد که: آیا در میان مردم، کسی باشد که پروا نکند از آنچه مردم در باب او گویند؟ جواب گفت که: کسی که متعرّض مردم می‌شود و دشنام به ایشان می‌دهد، با آن که می‌داند که تلافی خواهند کرد، پس پروا ندارد از آنچه گوید و از آنچه در باب او گویند.[۴]

و ابن بابویه ﷺ در خصال، روایت کرده از حضرت ابی الحسن اوّل ﷺ که از پیغمبر ﷺ روایت فرموده که: چهار چیز است که دل را فاسد می‌سازد و نفاق را در دل می‌رویانَد، مثل آب که درخت

۱. همان، ص ۳۲۳، ح ۱.
۲. سورهٔ اسراء، آیهٔ ۶۴.
۳. الکافی، ج ۲، ص ۳۲۳ و ۳۲۴، ح ۳.
۴. همان.

را برویانَد: گوش انداختن به لهو، و فحش گفتن، و رفتن به درِ خانه صاحبان سلطنت، و از پیِ شکار گشتن.[۱]

و عیّاشی ﷺ در تفسیر خود، از حضرت امام جعفر صادق ﷺ روایت کرده که فرمود: سه کس‌اند که خدای تعالی در روز قیامت، نظر مرحمت به ایشان نمی‌کند و اعمال ایشان را مُزکّی نمی‌سازد و ایشان را معذّب می‌سازد به عذاب سخت: مردی که دیّوث باشد، و کسی که فحش گوید و شنود، و کسی که از مردم چیزی طلبد و در دستش آن قدر باشد که محتاج نباشد.[۲]

و شیخ طوسی ﷺ در تهذیب، از حضرت امام جعفر ﷺ روایت کرده که فرمود که: حضرت امیر المؤمنین ﷺ حکم کرد در باب مردی که کسی را «ابن المجنون»، یعنی پسرِ دیوانه خواند. پس آن دیگری گفت که: تو، پسر دیوانه‌ای. پس حضرت، اوّلین را امر فرمود که آن یک را بیست تازیانه بزند، و به او گفت: بدان که تو هم مثل این، بیست تازیانه خواهی خورد. بعد از آن که تمام شد، تازیانه را به دیگری داد تا هر دو به عقوبت رسیده باشند.[۳]

و از حضرت امام محمّد باقر ﷺ روایت کرده که حضرت امیر المؤمنین ﷺ در باب هجو، حکم به تعزیر فرمود: یعنی تأدیبی که حاکم شرع، مناسب داند.[۴]

و حِمیَری، در کتاب قرب الإسناد، از حضرت امام جعفر صادق ﷺ روایت کرده که از پدر خود ﷺ روایت می‌فرمود در باب مردی که به کسی گوید: «ای شرابخوار، ای خورندهٔ گوشت خوک!»، که آن حضرت فرمود: حد، یعنی هشتاد تازیانه بر او لازم نمی‌شود؛ امّا چند تازیانه می‌زنند او را.[۵]

و امّا اسناد نمودن کفر به کسی یا لعنت کردن. پس روایت کرده است کلینی ﷺ از حضرت امام محمّد باقر ﷺ که فرمود: شهادت نمی‌دهد هیچ کس به کفر کسی، مگر آن که آن کفر به یکی از آن دو کس بر می‌گردد. اگر چنانچه شهادت بر کافری داده باشد، راست خواهد بود و اگر شهادت بر مؤمنی داده باشد، کفر به خودش بر می‌گردد. پس حذر و پرهیز نمایید از طعن کردن بر مؤمنان.[۶]

و از آن حضرت، روایت کرده که فرمود: لعنت، وقتی که از دهن لعنت‌کننده بیرون می‌آید، متردّد می‌شود. پس اگر جایی پیدا کرد که مستحقّ لعنت باشد، قرار می‌گیرد و اگر پیدا نکرد، به

۱. الخصال، ص ۲۲۵، ح ۶۳.
۲. تفسیر العیّاشی، ج ۱، ص ۱۷۸ و ۱۷۹، ح ۶۷.
۳. تهذیب الأحکام، ج ۱، ص ۸۱، ح ۸۵.
۴. همان، ح ۸۶.
۵. قرب الإسناد، ص ۱۵۲ و ۱۵۳، ح ۵۵۷.
۶. الکافی، ص ۳۶۰، ح ۵.

صاحب خودش بر می‌گردد.[۱]

و از آن حضرت، روایت کرده که فرمود: هیچ کس نیست که مؤمنی را رو به رو طعن نماید، مگر آن که خواهد مُرد، به بدترین مُردنی، و چنین کسی، سزاوار است به آن که عاقبتِ او به خیر نباشد.[۲]

پس باید که در تکفیر یا لعن کردن جمعی که ظاهراً به صفت ایمان، موصوف باشند، کمالِ ملاحظه و احتیاط [را] نمایند و مادام که شرعاً ثابت نشود فسادِ حال ایشان به آن که انکارِ یکی از ضروریات دین نمایند (مثل آن که قائل باشند به قِدَم عالم یا اعتقاد به جبر داشته باشند یا انکارِ معاد جسمانی یا مثل آن نمایند)، تکفیرِ ایشان نکنند. و مادام که چنین اعتقادی فاسد نداشته باشند یا آن که بدعتی را طریقهٔ خود نساخته، باعث اِضلال مردم نشوند، دست از لعن ایشان بدارند، و بعد از این، در باب «شرک» مذکور می‌شود که کسی که راهی مخالفِ گفتهٔ خدا و رسول ﷺ داشته باشد، هر چند در چیزهای سهل باشد، مثل آن که سنگ‌ریزه را بگوید که هستهٔ خرماست و دوست دارد کسی را که تابعِ او باشد و دشمن دارد کسی را که مخالفت او کند، از جملهٔ مشرکان است و چنین جماعت را طعن نمودن و بطلانِ ایشان را ظاهر ساختن تا مردم، متابعتِ ایشان نکنند، از جملهٔ عبادات است. و چون در هر دو طرف خطر هست، باید احتیاط را مرعی داشت؛ و من الله العصمة والتأیید!

وامّا شماتت نمودن بر کسی، خواه به زبان، مثل آن که گوید: «چه خوب شد که فلان کس به چنین بلایی گرفتار شد» یا به افعال، مثل آن که کاری کند که سرور و خوش‌حالی او از مبتلا شدن مؤمنی ظاهر شود. پس روایت نموده است محمّد بن یعقوب ﷺ از حضرت امام جعفر صادق ﷺ که فرمود: چنان مکن که از تو ظاهر شود خوش حال شدن به مصیبت برادر مؤمنت؛ زیراکه خدای تعالی، او را می‌آمرزد و مصیبت را بر تو می‌گردانَد.[۳]

و فرمود که: کسی که شماتت کند بر مصیبتی که به برادر مؤمنش نازل شود، از دنیا بیرون نمی‌رود تا وقتی که به آن مصیبت، گرفتار شود.[۴]

و امّا ترک خیرخواهی در جایی که کسی به او مشورت کند و خواه غیر آن: پس روایت نموده از حضرت امام جعفر صادق ﷺ که فرمود: هر کسی از اصحاب ما (یعنی شیعیان) که در کاری، یکی

۱. همان، ص ۳۶۰، ح ۶ و ۷.
۲. همان، ص ۳۶۱، ح ۹.
۳. الکافی، ج ۲، ص ۳۵۹، ح ۱.
۴. همان.

از برادران مؤمن او طلبِ مددکاری از او کند و او به قدری که مقدور و ممکنش باشد، سعی نکند در کار او، پس خیانت کرده است به خدا و رسول ﷺ و با مؤمنین.

ابو بصیر ـ که روای حدیث است ـ، می‌گوید که گفتم به آن حضرت که: مراد شما از مؤمنین، کدام است؟ فرمود که: از حضرت امیر المؤمنین ﷺ گرفته تا آخر.[۱]

و از آن حضرت، به سه سند روایت نموده که: کسی که متوجّه کارسازی برادرِ مؤمن خود شود و آنچه لازمهٔ خیرخواهی او بوده باشد، به جا نیاورد، پس با خدا و رسول ﷺ خیانت کرده است[۲] و در روایت دیگر، از آن حضرت، روایت کرده که خدای تعالی، خصم او خواهد بود.[۳]

و از آن حضرت، روایت کرده که: کسی که مشورت کند با او برادر مؤمنش و آنچه محض خیرخواهی باشد به عقل خودش، به او نگوید، خدای تعالی، رأی و عقلی که به او داده باشد، از او باز می‌گیرد.[۴]

و از آن حضرت، روایت کرده که از حضرت پیغمبر ﷺ روایت فرمود که: عظیم‌ترینِ مردم از حیثیت قرب و منزلت در پیش خدای تعالی، روز قیامت، کسی خواهد بود که در خیرخواهیِ خلق خدا، در روی زمین از دیگران، کامل‌تر و در پیش باشد.[۵]

و امّا تعییر و سرزنش مؤمنین، به عیبی یا خطایی که از ایشان سر زده باشد. پس روایت کرده است کلینی ﷺ از حضرت امام جعفر صادق ﷺ که فرمود: کسی که سرزنش کند مؤمنی را، خدای تعالی، او را سرزنش می‌کند در دنیا و آخرت.[۶]

و از آن حضرت، روایت کرده که از حضرت پیغمبر ﷺ روایت کرده که فرمود: کسی که امر قبیحی [را] که از کسی صادر شده باشد، افشا می‌کند، مثل آن کسی است که آن بدی از او صادر شده، و کسی که سرزنش کند مؤمنی را به چیزی، نمی‌میرد تا وقتی که خود، مرتکب آن قبیح شود.[۷]

و از حضرت امام محمّد باقر و حضرت امام جعفر صادق ﷺ روایت کرده که فرمودند که: نزدیک‌ترین منزلی که بنده را به کفر می‌باشد، آن است که با مردی برادری کند از راه دین، و لغزش

۱. همان، ص ۳۶۲ و ۳۶۳، ح ۳.
۲. همان، ح ۲.
۳. همان، ص ۳۶۳، ح ۴.
۴. همان، ح ۵.
۵. همان، ص ۲۰، ح ۵.
۶. همان، ص ۳۵۶، ح ۱.
۷. همان، ح ۲.

و خطایی که از او صادر شود، بشمارد و ضبط کند از برای آن که روزی از روزها، او را سرزنش کند به آن لغزش‌ها.[۱]

و از حضرت امام جعفر صادق ﷺ روایت کرده که: حضرت رسول ﷺ فرموده که: از پی لغزش‌های مؤمنین مگردید؛ زیرا که کسی که تتبّع لغزش‌های برادر مؤمن خود کند، خدای تعالی، تتبّع لغزش‌های او می‌کند و رسوا می‌کندش، اگر چه در اندرون خانه‌اش باشد.[۲]

و امّا ایذا و حقیر شمردن مؤمن. پس روایت کرده است محمّد بن یعقوب کلینی ﷺ از حضرت امام جعفر صادق ﷺ که حق تعالی فرموده که: در مقام حرب من است کسی که ایذا می‌کند بندهٔ مؤمن مرا، و ایمن باشد از غضب من، کسی که إکرام کند بندهٔ مؤمن مرا. و اگر از آفریده‌های من در روی زمین، از مشرق تا مغرب، به غیرِ یک مؤمن نباشد با امامی عادل، هر آینه، بی‌نیاز خواهم بود به عبادت همین دو کس از جمیع آنهایی که در روی زمین خلق کرده‌ام، و بر پا خواهد بود هفت آسمان و زمین، به این دو کس، و ایمانِ ایشان را انیس ایشان خواهم کرد، چنانچه محتاج به انیسی دیگر نباشند.[۳]

و از آن حضرت، روایت کرده که فرمود: وقتی که قیامت قائم می‌شود، ندا می‌کند منادی‌ای که: کجایند آن جماعتی که ایذا می‌کردند دوستان مرا؟ پس جمعی بر می‌خیزند که بر روی ایشان، هیچ گوشت نخواهد بود. پس می‌گویند که: این جماعت‌اند که ایذا می‌کردند مؤمنین را و دشمنی و عناد با ایشان می‌کردند و توبیخ و سرزنشِ ایشان، در باب دینِ ایشان می‌کردند. بعد از آن، امر می‌شود که ایشان را به جهنّم برند.[۴]

و از آن حضرت، روایت کرده که فرمود که: خدای ـ عزَّ و جلَّ ـ می‌فرماید که: کسی که یکی از دوستان مرا خوار می‌کند، مهیّای جنگ و محاربهٔ با من شده و من، زودتر از همه چیز، مدد می‌کنم دوستان خود را.[۵]

و از آن حضرت، روایت کرده که فرمود: کسی که تحقیر کند مؤمنی را، خواه مسکین و خواه غیر مسکین، همیشه خدای تعالی، او را حقیر می‌سازد و دشمن می‌دارد تا وقتی که رجوع کند از آن کاری که کرده.[۶]

۱. همان، ص ۳۵۴، ح ۱.
۲. همان، ص ۳۵۲، ح ۲.
۳. همان، ص ۳۵۰، ح ۱.
۴. همان، ص ۳۵۱، ح ۲.
۵. همان، ح ۳.
۶. همان، ح ۴.

و از آن حضرت، روایت کرده که فرمود که: هر که در مقام ذلیل کردن و حقیر شمردن مؤمنی باشد از برای پریشانی و فقر آن مؤمن، خدای تعالی، او را در روز قیامت، در حضور همهٔ خلایق، رسوا می‌کند.[۱]

و از آن حضرت، روایت کرده در حدیث دیگر که فرمود که: حضرت پیغمبر ﷺ سؤال کرد که: خداوندا! کیستند آن کسانی که هر گاه کسی ایشان را ذلیل کند، مهیّای جنگ و محاربهٔ با تو شده‌اند؟ فرمود که: آن کسانی که من، عهد و پیمان از ایشان گرفته‌ام، از برای تو و وصیّ تو و ذرّیت تو به ولایت.

و امّا سخنانی که موجب رنجش مؤمنین از یکدیگر شود که **نمیمه و سخن‌چینی**، عبارت از آن است. پس روایت کرده ابن بابویه ﷺ در کتاب خصال، از حضرت امام جعفر صادق ﷺ که از پدران خود ﷺ روایت کرده که حضرت پیغمبر ﷺ فرموده که: خدای ـ عزَّ و جلَّ ـ بهشت را از دو نوعْ خشت آفریده: یکی طلا و یکی نقره، و دیوارهای بهشت را از یاقوت ساخته، و سقفش را از زبَرجد، و سنگ‌ریزه‌هایش را از مروارید، و خاکش را از زعفران و مُشک اَذفَر. پس خطاب فرمود به بهشت که: سخن بگو. پس گفت: «لاَ إِلٰهَ إِلاّ أَنْتَ الْحَیُّ القَیُّوم». به تحقیق که سعادت یافته کسی که داخل من شود. پس خدای ـ عزَّ و جلَّ ـ فرمود: به عزّت و بزرگی و جلال و بلندی مرتبهٔ خودم قَسَم که داخل جنّت نمی‌شود کسی که مداومت بر خوردن شراب کند، و کسی که همیشه مست باشد، و کسی که کارش نمیمه و سخن‌چینی باشد، و کسی که دیّوث باشد، و کسی که شُرطی باشد و (شُرطی، عبارت از جمعی از اعوان سلاطین است که علامتی خاص می‌دارند)، و کسی که خُنَثیٰ باشد[۲]، و کسی که قبرها را شکافد، و کسی که عَشّاری[۳] کند، و کسی که قطع رَحِم کند، و کسی که قَدَری باشد، یعنی به جبر قائل باشد.[۴] و به همین مضمون، حدیثی دیگر روایت نموده.

و کلینی ﷺ روایت کرده است از حضرت امام جعفر صادق ﷺ که حضرت پیغمبر ﷺ فرمود که: آیا خبر ندهم به جماعتی که بدترین شمایند؟ گفتند: خبر ده ما را یا رسول الله! فرمود که: آن جماعت‌اند که در میان مردم، به سخنی‌چینی قدم می‌زنند و دوستان را از یکدیگر جدا می‌سازند و از برای جماعتی که عیبی ندارند، عیب می‌جویند.[۵]

۱. همان، ص ۳۵۳، ح ۹.
۲. خُنثی: مرد زن صفت.
۳. ده یک بگیرد یا ده یک بدهد.
۴. الخصال، ص ۴۳۶، ح ۲۲.
۵. الکافی، ج ۲، ص ۳۶۹، ح ۱.

و به همین مضمون، از حضرت امیر المؤمنین ﷺ روایت کرده و از حضرت امام محمّد باقر ﷺ روایت کرده که فرمود: بهشت، حرام است بر سخن‌چینان که در میان مردم، به نمیمه تردّد می‌نمایند.[۱]

و امّا ضرر رسانیدن به مؤمنی به سخنی که در باب او گویند. پس روایت کرده است کلینی ﷺ از حضرت امام جعفر صادق ﷺ که فرمود: کسی که ضرر رسانَد به مؤمنی، هر چند به نصف کلمه یا پارهٔ کلمه باشد، در روز قیامت که ملاقات می‌کند خدای ـ عزَّ و جلَّ ـ را، در میان هر دو چشم او نوشته خواهد بود که: «آیِسٌ مِنْ رَحْمَتی»؛ یعنی: ناامید است از رحمت من.[۲]

[پرهیز از سخنی که متضمن ظلم بر کسی باشد]

چهارم از آنچه در این کلام، نهی و تحذیر از آن واقع شده، سخنی است که متضمّن ظلم بر کسی باشد، و ظلم، عبارت است از تجاوز نمودن از حد، خواه در گرفتنِ مال مسلمانان، و خواه غیر آن. و بغی و عدوان، به همین معنی است.

و احادیث در نهی و عِقاب ظلم، بسیار است. از آن جمله در یکی از خطبه‌های حضرت امیر المؤمنین ﷺ ـ که در کتاب نهج البلاغة مذکور است ـ، وارد شده که: ظلم، سه قِسم است: یکی، ظلمی که آمرزیده نمی‌شود؛ و یکی، ظلمی که دست از او برداشته نمی‌شود و البته عقوبت و تدارک می‌شود؛ و یکی، ظلمی است که آمرزیده می‌شود و طلبِ آن نمی‌کند. امّا ظلمی که آمرزیده نمی‌شود، آن است که کسی، شریک از برای خدای تعالی قرار دهد یا کافر شود به خدای تعالی، چنانچه فرمود که: ﴿إِنَّ اَللَّهَ لاٰ یَغْفِرُ أَن یُشْرَکَ بِهِ﴾[۳]. و امّا ظلمی که آمرزیده می‌شود، ظلمی است که آدمی بر خود کند در بعضی از چیزهای سهل، یعنی گناه صغیره‌ای از آدمی سر زند، چنانچه فرموده که: ﴿إِن تَجْتَنِبُواْ کَبَآئِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ نُکَفِّرْ عَنکُمْ سَیِّئَاتِکُمْ﴾.[۴] و امّا ظلمی که دست از آن بر نمی‌دارند، ظلمی است که بندگان بر یکدیگر کنند که قصاص آن، شدید است و قصاصش، جراحت به کارد نیست و زدن به تازیانه نیست؛ بلکه چیزی است که اینها در پیشِ او سهل و حقیر است.[۵]

۱. همان، ح ۲.
۲. همان، ص ۳۶۸، ح ۳.
۳. سورهٔ نساء، آیهٔ ۴۸.
۴. سورهٔ نساء، آیهٔ ۳۱.
۵. نهج البلاغة، خطبهٔ ۱۷۶، ج ۲، ص ۹۰.

و در روایتی که کلینی از آن حضرت روایت کرده، وارد شده که: گناهی که آمرزیده می‌شود، گناهی است که خدای تعالی، صاحبش را به سبب آن گناه، در دنیا عِـقاب کـرده بـاشد. پس او حلیم‌تر و کریم‌تر از آن است که بندهٔ خود را دو مرتبه عِقاب کند. و گناهی که بخشیده نمی‌شود، ظلمی است که بندگان بر یکدیگر کرده باشند؛ زیراکه خدای تعالی، در روزی که محاکمه‌اش ظاهر می‌شود بر خلایق، قسم یاد می‌نماید که به عزّت و جلال خودم قسم، که از من نمی‌گذرد ظلمِ هیچ ظالمی، اگر چه دستی که کسی بر کسی زده یا گذاشته باشد به جهت منع از چیزی یا غیر آن، و اگر چه شاخ زدنی باشد که شاخداری بر بی‌شاخی زده باشد. پس خدای تعالی، عوض مـی‌گیرد از ظالم به جهت مظلوم، تا آن که هیچ کس را از کسی‌طلبی نمانَد. بعد از آن، خلایق را در مـعرضِ حساب می‌آورد.

و قِسم دیگر از گناه، آن است که خدای تعالی، بر بندهٔ خود پوشانیده و توبهٔ از آن گـناه [را] روزی او کرده. پس آن مرد از گناه خود، ترسان است و امید به کَرَم الهی دارد و ما نیز از برای او، چنانیم که خودش هست. امید مرحمت از برای او داریم و می‌ترسیم که معاقب شود.[۱]

و از حضرت امام جعفر صادق ﷺ روایت کرده که فرمود: شیطان، به لشکـر خـود مـی‌گوید که: در میان بنی آدم بیندازید حسد و بغی را؛ زیرا که حسد و بغی، در پیش خدای تـعالی، مـثل شرک و کفرند.[۲]

و از مردی از بنی نخع روایت کرده که: گفتم به حضرت امام محمّد باقر ﷺ که: من از زمـان حجّاج تا حال، والی و حاکمم. آیا مرا توبه هست؟ حضرت، جواب نفرمود. پس مرتبهٔ دیگر سؤال کردم. فرمود که: توبه نیست تو را تا وقتی که هر کس، حقّی از تو دارد، به او رسانی.[۳]

و از حضرت امام محمّد باقر ﷺ روایت کرده که فرمود: وقتی که حضرت علی بن الحسین ﷺ از دنیا رحلت فرمود، مرا در بغل گرفت و فرمود که: یا بُنَیّ! وصیّت می‌کنم تو را به چیزی که پدرم حضرت امام حسین ﷺ در وقت وصیّت فرمود و آن وصیّت، آن بود که: یا بُنَیّ! حذر کن از ظلم کردن بر کسی که به غیر از خدای تعالی کسی نداشته باشد، که مدد او و تلافی او از تو بکُند.[۴]

و از حضرت امام جعفر صادق ﷺ روایت کرده که فرمود بی آن که کسی سؤال کند که: کسی که ظلمی بر کسی کند، مسلّط می‌سازد خدای تعالی بر او ظالمی را، یا مسلّط می‌سازد بر فرزندان او یا

۱. الکافی، ج ۲، ص ۴۴۳، ح ۱.
۲. همان، ۳۲۷، ح ۲.
۳. همان، ص ۳۳۱، ح ۳
۴. همان، ح ۵.

فرزندانِ فرزندان او.

عبد الأعلی ـ که راوی حدیث است ـ، می‌گوید که گفتم که: ظلم را آن مرد می‌کند و خدای تعالی، ظالمی را بر فرزندان و فرزندانِ فرزندان او مسلّط می‌سازد؟! فرمود که: خدای تعالی می‌فرماید که: ﴿وَلْيَخْشَ الَّذِينَ لَوْ تَرَكُوا مِنْ خَلْفِهِمْ ذُرِّيَّةً ضِعَافًا خَافُوا عَلَيْهِمْ فَلْيَتَّقُوا اللَّهَ وَلْيَقُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا﴾[1]؛ یعنی: باید که بترسند جماعتی که غمِ فرزندان ناتوان که از ایشان بماند، می‌خورند و نمی‌خواهند که بعد از ایشان، بر ایشان، ستمی واقع شود. پس، از خدای تعالی بترسند و موافق حق، سخن بگویند و واقع شدن ظلم بر فرزندان ظالم، عقوبتی است آن ظالم را، هرگاه که مطّلع شود بر حال فرزندان خود بعد از موت، و موجب ترک ظلم است در دنیا، هرگاه داند که ثمرهٔ ظلم، مظلوم شدن اولاد است. و بسیاری از مردم، از این معنی، پیش از عذاب الهی ملاحظه می‌نمایند. و فرزندان، اگر به سبب معصیتی مستحقّ ظلم شده‌اند، مکافات عمل به ایشان رسیده و عمل پدر، دخیل بوده در آن که مکافات، به این طریق واقع شود. و اگر مستحق نشده‌اند، در آخرتْ ثواب می‌یابند، مثل سایر مظلومان.[2]

و از آن حضرت، روایت کرده که حضرت پیغمبر ﷺ فرمود که: کسی که صبح کند و قصد ظلم بر کسی نداشته باشد، خدای تعالی، گناهان او را می‌آمرزد.[3]

و از آن حضرت، روایت کرده که فرمود: خدای ـ عزَّ و جلَّ ـ وحی کرد به پیغمبری از پیغمبران که در مملکتِ پادشاهی جبّاری می‌بود که: برو به پیش این جبّار و به او بگو که: من، تو را حاکم نساخته‌ام که خون مردم بریزی و مال مردم بگیری. تو را گذاشته‌ام که پادشاه باشی از برای آن که آواز و فریاد مظلومین را نگذاری که در درگاه من برآید، و من وا نمی‌گذارم ستمی را که بر بندگان من شود، اگر چه کافر باشند.[4]

و از آن حضرت، روایت کرده که فرمود: کسی که ظلمی می‌کند، و کسی که معاونتِ ظالم می‌کند، و کسی که به ظلم او راضی می‌شود، هر سه با یکدیگر شریک‌اند.[5]

و از این حدیث، ظاهر می‌شود که راضی بودن به ظلم، نوعی است از ظلم و بسیاری از مردم، راضی به ظلم ظَلَمه می‌باشند، بنا بر آن که در بودن او، نفعی تصوّر می‌کنند، اگر چه اعتباری باشد

۱. سورهٔ نساء، آیهٔ ۹.
۲. الکافی، ج ۲، ص ۳۳۲، ح ۱۳.
۳. همان، ص ۳۳۲، ح ۸.
۴. همان، ص ۳۳۳، ح ۱۴.
۵. همان، ص ۳۳۳، ح ۱۶.

که در میان مردم، به سبب انتساب به آن حاکم یا ظالم، داشته باشند.

و در کلمات حضرت امیر المؤمنین ﷺ واقع شده که: هر کس به فعلِ کسی راضی باشد، مثل کسی است که با او در آن ظلم، داخل باشد.[۱]

و کشّی ﷺ در کتاب رجال [خود]، از صفوان بن مهران الجمّال روایت کرده که: به خدمت حضرت امام موسی [کاظم] ﷺ رفتم. فرمود که: یا صفوان! همه چیزِ تو خوب و نیکوست، به غیر از یک چیز. گفتم: فدای تو شوم! آن، کدام است؟ فرمود که: این معنی که شتر خود را به این مرد، کرایه می‌دهی (و مراد آن حضرت، هارون الرشید بود). من گفتم که: من، شتر را به او کرایه نمی‌دهم از برای فَرَح زیاد یا طغیان یا از برای شکار یا از برای کاری لهو؛ بلکه کرایه می‌دهم از برای راه مکّه. و خود، شترداری او نمی‌کنم، بلکه غلامانِ خود را با او همراه می‌کنم. فرمود که: یا صفوان! آیا کرایهٔ تو پیش ایشان می‌مانَد؟ گفتم: بلی، فدای تو شوم! فرمود که: می‌خواهی که ایشان بمانند، این قدر که کرایهٔ خود را از ایشان بگیری؟ گفتم: بلی. فرمود که: هر کس بقای ایشان را می‌خواهد، از جملهٔ ایشان است، و هر کس از جملهٔ ایشان است، به جهنّم می‌رود.

صفوان می‌گوید که: رفتم و شترهای خود را به تمامی فروختم. هارون، چون شنید که شتران خود را فروخته‌ام، مرا طلبید و گفت: به من خبر رسیده که شتران خود را فروخته‌ای. گفتم: بلی. گفت: چرا فروختی؟ گفتم: مردی پیر شده‌ام و غلامان من، چنانچه باید، قیام به این امر نمی‌نمایند. گفت: هیهات! من می‌دانم که کی تو را فرموده که چنین کنی. موسی بن جعفر، تو را چنین فرموده. گفتم: مرا با موسی بن جعفر، چه کار است؟ گفت: بگذار این سخن را، که اگر نه حُسن سلوکِ تو نمی‌بود، البتّه تو را می‌کُشتم.[۲]

و کلینی ﷺ از حضرت امام جعفر صادق ﷺ روایت کرده که: دو کس در باب [نزاع راجع به] معامله‌ای که با یکدیگر داشتند، به خدمت آن حضرت آمدند. بعد از آن که سخن ایشان را با یکدیگر شنید، فرمود که: هیچ چیز به آدمی نمی‌رسد که مثل ظلم باشد. به درستی که مظلوم می‌گیرد از این شخصی که بر او ظلم کرده است، زیاده از آن قدری که آن ظالم از مال مظلوم می‌گیرد. بعد از آن، فرمود که: کسی که با مردم، بد می‌کند، باید که او را بد نیاید از آن که مردم به او بدی کنند. به درستی که درو می‌کند آدمی، آن چیزی را که می‌کارد، و کسی که چیز تلخ کِشته

۱. نهج البلاغة، ج ۴، ص ۴۰، حکمت ۱۵۴.
۲. رجال الکشّی، ج ۳، ص ۷۴، ش ۸۲۸.

باشد، چیز شیرین درو نخواهد کرد، و از شیرین، تلخ درو نمی‌کند. پس آن دو مرد، قبل از آن که از آن جا برخیزند، با یکدیگر صلح کردند.[۱]

و از آن حضرت، روایت کرده که در تفسیر این آیه که: ﴿إِنَّ رَبَّكَ لَبِالْمِرْصَادِ﴾[۲] فرمود که: پلی است بر صراط که بنده‌ای که ظلمی کرده باشد یا مَظْلمه‌ای، از آن پل نمی‌گذرد.[۳] و «مِرصاد»، به حسب لغت، جایی است که آن جا کسی انتظار کسی کِشد.

و بدان که توبهٔ از ظلم، آن است که حقّ مظلوم را به او رسانند و توبه و انابت به درگاه الهی نمایند؛ زیرا که ظلم، مرکّب است از: حقّ الله و حقّ النّاس. و اگر چنانچه آن مظلوم، فوت شده باشد و حق از جنس مال و حقوقی باشد که به میراث، منتقل شود، به ورثه باید رسانید.

و اگر چنین حقّی نباشد، مثل آن که او را دشنامی داده باشد یا اهانتی رسانیده یا وارث نداشته باشد یا آن که در جایی باشد که دستِ ظالم به او نرسد تا تدارکِ ظلم نماید، باید که از برای او طلب آمرزش کند، چنانچه کلینی ﷺ از حضرت امام جعفر صادق ﷺ روایت کرده که حضرت پیغمبر ﷺ فرموده که: کسی که بر کسی ظلم کند و آن شخص را نیابد، باید که استغفار از برای او کند؛ زیرا که استغفار، کفّارهٔ ظلم اوست.[۴]

۱. الکافی، ج ۲، ص ۳۳۴، ح ۲۲.
۲. سورهٔ فجر، آیهٔ ۱۴.
۳. همان، ص ۳۳۱، ح ۲.
۴. الکافی، ج ۲، ص ۳۳۴، ح ۲۰.

[گناهان کبیره و صغیره]

و إيَّاكُمْ وَ مَا نَهَاكُمْ عَنْهُ أنْ تَرْكَبُوهُ.

یعنی: حذر و پرهیز نمایید از ارتکاب چیزهایی که خدای تعالی، شما را از آنها نهی فرموده.

و مراد از آن چیزهایی که خدای تعالی نهی فرموده، می‌تواند بود که اعمّ از صغائر و کبائر باشد؛ زیرا که نهی رسول و ائمّه ـ صلوات الله علیهم ـ، نهی الهی است، و می‌تواند بود که مخصوصِ کبائر باشد.

و در منقسم شدن گناه به صغیره و کبیره، و همچنین در تفسیر این دو قِسم، میانهٔ علما اختلاف واقع شده. جمعی بر آن رفته‌اند که همه گناهی، کبیره است، به جهت آن که همه در معنیِ مخالفت الهی شریک‌اند و مخالفت، بزرگ و کوچک نمی‌باشد. و گفته‌اند که اطلاق کبیره و صغیره بر گناهان، امری است اضافی؛ یعنی گناهی را که با دیگری بسنجیم، می‌تواند که نسبت به او کبیره باشد و نسبت به گناهی دیگر، صغیره. مثلاً بوسیدن زن نامحرم نسبت به زنا کردن، صغیره است و نسبت به نظر کردن از روی شهوت، کبیره است. و همچنین، غصب کردن یک درهم، نسبت به غصب نصفِ درهم، کبیره است و نظر به غصب مالِ بسیار، صغیره است.

و شیخ طبرسی ﷺ در تفسیر مجمع البیان، این قول را به جمیع علمای شیعه، نسبت داده. و از عامّه، جمعی به این قول، قائل شده‌اند، مثل ابن عبّاس و جمعی از مفسّرین. و این مذهب، به حَسَب ظاهر، دلیلی ندارد؛ بلکه ظاهرِ آیه و احادیث، آن است که گناه بر دو قِسم باشد و اگر کسی از کبائر اجتناب نماید، صغائر را خدای تعالی، به فضل عمیم خود ببخشد، چنانچه فرموده: ﴿إن تَجْتَنِبُواْ كَبَآئِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ نُكَفِّرْ عَنكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَنُدْخِلْكُم مُّدْخَلاً كَرِيمًا﴾.[1] و اگر چه مخالفتِ [خدای] بزرگ، بزرگ است؛ امّا معصیت بندهٔ حقیر، در جنب کَرَم او حقیر است و اگر مخالفت، مقتضای حکمت نمی‌بود، همه را می‌بخشید و از برای بخشیدن بسیاری از کبائر، مثل اسباب توبه و شفاعت و اعمال خیر، اسباب مقرّر فرموده.

و گمان این حقیر، آن است که نسبت دادن این مذهب به علمای شیعه، از راه اشتباهی است که شیخ طبرسی ﷺ در فهمیدن عبارت تبیان شیخ طوسی ـ قدّس الله روحه ـ نموده؛ زیرا کسی که در

۱. سورهٔ نساء، آیهٔ ۳۱.

این دو کتاب تأمّل می‌کند، می‌داند که سخنان شیخ طبرسی، در اکثر مواضع، [از شیخ طوسی] مأخوذ است و کلام شیخ طوسی در این مقام، خالی از اجمال و ابهام و خلافِ مقصود نیست.

و جمعی کثیر از علما (مثل محقّق و اکثر متأخّرین)، قائل‌اند به آن که گناه، دو قِسم می‌باشد، چنانچه ظاهر آیه و احادیث است و تفصیل ادلّه و بحث و جواب، در کتاب حدائق الحقائق، در شرح خطبهٔ اوّل، مذکور است. و جمعی که به این قول قائل‌اند، اختلاف نموده‌اند در آن که معنی کبیره، کدام است. بعضی گفته‌اند که کبیره، معصیتی است که خدای تعالی، وعید به عذاب جهنّم در آن مصیبت، فرموده باشد، و از بعضی احادیث، این معنی ظاهر می‌شود.[1]

و بعضی گفته‌اند که کبیره، گناهی است که وعید شدید در کتاب یا سنّت بر آن واقع شده باشد و حدیث عبد العظیم بن عبد الله الحسنی که کلینی ﷺ در کافی[2] و ابن بابویه ﷺ در چند کتاب خود روایت نموده،[3] بر این معنی، خالی از دلالتی نیست. و بعضی گفته‌اند که گناهی است که بخصوصه وعید بر او در شرع وارد شده باشد. و از حدیث مذکور، بر این معنی استدلال می‌توان کرد.

و بعضی گفته‌اند که معصیتی است که موجب حد شود. و بعضی گفته‌اند که معصیتی است که شارع، حد بر او مترتّب ساخته باشد یا تصریح به وعید، فرموده باشد. و بعضی گفته‌اند که گناهی است که مُشعر باشد به کمیِ اعتنای فاعل آن به دین. و بعضی گفته‌اند که گناهی است که حرمتش به دلیل قطعی، معلوم شده باشد.

و بعضی از این اقوال، وجهی ندارد؛ بلکه ظاهر بعضی اخبار[4]، منافی آنهاست.

و اقوال در عدد کبائر، مختلف است، به حَسَب اختلاف تفاسیر، و احادیث هم به حَسَب ظاهر در تفسیر کبیره و عدد، اختلافی دارند. و جمع بین الأخبار، به این نحو ممکن است؛ والله یعلم که مراد «بما أوعد الله علیه النار» و مثل آن، اعم باشد از آن که نهی و وعید، در کلام مجید، وارد شده باشد یا در احادیث اصحاب عصمت ـ صلوات الله علیهم أجمعین ـ؛ زیرا که نهی و وعید ایشان، نهی و وعید الهی است و آنچه ظاهراً دلالت بر اخصّ از این معنی کند، حمل می‌توان کرد بر بیان معنی‌ای که مخصوص بعضی از افراد آن کلّی است، نه آن که مراد، تحدید امر کلّی باشد و تخصیص پنج یا هفت و مثل آن، در بعضی از احادیث. از برای آن باشد که نسبت به باقی، اکبر و أقبح باشند یا

۱. الکافی، ج ۲، ص ۲۷۶، ح ۱ و ۲.
۲. همان، ج ۲، ص ۲۸۵ ـ ۲۸۷، ح ۲۴.
۳. کتاب من لا یحضره الفقیه، ج ۳، ص ۵۶۳، ح ۴۹۳۲؛ علل الشرائع، ج ۲، ص ۳۹۱، باب ۱۳۱، ح ۱.
۴. الف و ج: ـ «اخباره».

آن که مناسب حال سائل یا سامعین، اقتصار بر آنها باشد یا بنا بر غرضی دیگر که ایشان به آن عالم‌اند و وعید به نار و مثل آن، شامل ذمّ شدید بوده باشد و بنا بر این، دایرهٔ کبیره، واسع و میدان عدالت، تنگ می‌شود؛ و الله ولیّ التوفیق!

و در این مقام، آنچه از معاصی به اتّفاق، کبیره است یا حدیثی صریح، دلالت بر آن می‌کنند، ذکر می‌کنیم. إن شاء الله تعالی.

[گناهان کبیره]

[اول. شرک]

بدان که اوّل و اکبرِ کبائر ـ چنانچه از احادیث ظاهر می‌شود ـ، شرک به خداست[1] و شرک، بنا بر بعضی اخبار، شامل انواع کفر است و منحصر نیست در شریک قرار دادن از برای خدای تعالی. و ترک نماز، بی علّتی، از جملهٔ شرک است، چنانچه از حضرت پیغمبر ﷺ به طریق متعدّده وارد شده که: کسی که ترکِ نماز می‌کند، دانسته، کافر است و از ذمّه خدا و رسول ﷺ بری و بیزار شده. و همچنین، انکار ضروریات دین، مثل روزه و زکات و حج و جهاد و غیر آنها از جملهٔ اقسام شرک و کفر است.[2]

و کلینی ﷺ از حضرت امام جعفر صادق ﷺ روایت کرده که پرسیدند که: ادنایِ آنچه آدمی به سبب آن مشرک می‌شود، کدام است؟ فرمود: کسی که رأیی ابتداع می‌کند و کسی که موافقتِ او می‌کند، دوست می‌دارد و کسی که مخالفت او می‌کند، دشمن می‌دارد، مشرک است.[3]

و از آن حضرت، در جواب همین سؤال روایت کرده که فرمود: کسی که هستهٔ خرمایی را بگوید که سنگ‌ریزه است یا سنگ‌ریزه را بگوید که هستهٔ خرماست و این معنی را دین قرار دهد، مشرک است.[4]

و از این جا ظاهر می‌شود که جمعی که بدعتی در دین کنند و طریقه‌ای قرار دهند که به یک وجهی مخالفت با شرع داشته باشد، هر چند در چیزهای سهل باشد و امری را عبادت دانند که در شرع عبادت نباشد، از جملهٔ مشرکان خواهند بود.

۱. همان، ص ۲۸۵، ح ۲۴.
۲. همان‌جا.
۳. همان، ص ۳۹۷، ح ۲.
۴. همان، ص ۳۹۷، ح ۱.

و از آن حضرت، روایت کرده که فرمود: اگر جماعتی بندگیِ خدای تعالی بکنند و دانند که شریک ندارد، و نماز به جای آورند و زکات دهند و حج کنند و روزهٔ ماه رمضان بگیرند و بعد از اینها چیزی را که خدای تعالی یا حضرت پیغمبر ﷺ فرموده باشند، گویند که: «کاش، غیر از این فرموده بودند!» یا این معنی را در دل خود یابند، از جملهٔ مشرکین خواهند بود. بعد از آن، این آیه را تلاوت فرمود که: ﴿فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا﴾؛[1] یعنی: به خدای تو قسم که به صفت ایمان، موصوف نمی‌شوند تا وقتی که تو را حاکم سازند در امری که در آن، نزاع داشته باشند در میانهٔ خود، و بعد از آن که حکم کنی میانهٔ ایشان، از آن حکم، هیچ نوع دل‌تنگی در نفس خود نیابند و تسلیم کنند و راضی شوند به امر تو از روی انقیاد و تسلیم تام. پس حضرت فرمود که: بر شما باد به تسلیم![2]

و از آن حضرت، روایت کرده که فرمود: مردمان، مأمورند به شناختن ما و رجوع در احکام به سوی ما و تسلیم و انقیاد، مر امر ما را. بعد از آن فرمود که: اگر روزه بدارند و نماز بگزارند و گواهی دهند که «لَا إِلٰهَ إِلَّا اللهُ» و در نفس خود قرار دهند که رجوع به سوی ما نکنند، به سبب این، از جملهٔ مشرکین خواهند بود.[3]

و دلالت می‌کند بر آن که شرک، از جملهٔ کبائر است، قول الهی که فرموده: ﴿إِنَّهُ مَن يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ وَمَأْوَاهُ النَّارُ وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنصَارٍ﴾؛[4] یعنی: به تحقیق که کسی که شرک به خدای ـ عزَّ و جلَّ ـ می‌آورد، خدای تعالی، بهشت را البتّه بر او حرام کرده و مسکن او، آتش جهنّم خواهد بود؛ و ظالمان را مددکاری نیست.

[ریا]

و از جملهٔ انواع شرک، چنانچه از احادیث ظاهر می‌شود، ریاست و ریا، دو قِسم است: یکی آن که کسی عبادتی را به جا آورد از برای آن که مردم ببینند و بشنوند و رضای الهی، مطلقاً منظور نباشد؛ و دیگر، رضای الهی و دیدن مردم، هر دو منظور باشد.

و محمّد بن یعقوب کلینی ﷺ از حضرت امام جعفر صادق ﷺ روایت کرده که فرمود: خدای ـ عزَّ و جلَّ ـ می‌فرماید که: من، از همه شریکی بهترم. کسی که دیگری را در عمل خود با

۱. سورهٔ نساء، آیهٔ ۶۵.
۲. همان، ص ۳۹۸، ح ۶.
۳. همان، ح ۵.
۴. سورهٔ مائده، آیهٔ ۷۲.

من شریک می‌کند ، من آن عمل را به آن شریک ، می‌گذارم و قبول نمی‌کنم ، مگر عملی را کـه از برای من خالص باشد .[۱]

و از آن حضرت ، روایت کرده که فرمود : هر نوع از ریا ، شرک به خدای تعالی است . به درستی که کسی که عملی را از برای مردم می‌کند ، ثوابش بر مردم است و کسی که کاری را از برای خدای تعالی می‌کند ، ثوابش بر خدای تعالی است .[۲]

و از آن حضرت ، روایت کرده که در تفسیر قول الهی که : ﴿فَمَن كَانَ يَرْجُواْ لِقَآءَ رَبِّهِۦ فَلْيَعْمَلْ عَمَلاً صَـٰلِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِۦٓ أَحَدًۢا﴾ ،[۳] فرمود که : مردی که عمل خیری به جا آورد و غرضش تحصیل رضای الهی نباشد ، بلکه مطلبش آن باشد که مردم ، او را به خوبی وصف کنند و به مردم بتنوانَد ، پس چنین کسی در عبادت الهی ، دیگری را شریک ساخته .

بعد از آن فرمود که : هر کسی که خوبی را پنهان کند ، مدّت بسیاری نمی‌گذرد که خدای تعالی ، خوبیِ او را ظاهر می‌سازد ، و هر کس که بدی را پنهان می‌کند ، مدّت بسیاری نمی‌گذرد که خدای تعالی ، بدیِ او را ظاهر می‌کند .[۴]

یعنی هر گاه نیّت و باطن کسی بد باشد و اعمال خیر را از برای مردم و اغراض باطله به جا آورد و غرضش بندگی الهی نباشد ، خدای تعالی ، او را رسوا می‌کند . و ظاهر این است که مراد ، امر به اظهار سیّئه و مجاهره به فسق نیست ؛ زیرا که در اخبار وارد گشته که سیّئهٔ مخفی را خدای تعالی می‌آمرزد و صاحب سیّئهٔ علانیه را مخذول می‌سازد . و ممکن است که مـراد ، آن بـاشد کـه هـر گاه کسی فعل قبیحی را بسیار مکرّر کند و پشیمان نباشد و اصرار بر آن نماید ، خدای تعالی ، او را رسوا می‌کند .

و از آن حضرت ، روایت کرده که فرمود : کسی که عمل قلیلی بکند و مطلبش رضـای الهـی باشد ، خدای تعالی ، زیاده از آنچه او کرده ، بر مردم ظاهر می‌سازد و کسی که عمل خیر بسیار را از برای مردم بکند و بدن خود را تَعَب دهد و بی‌خوابی بکشد ، خدای تعالی ، او را در نظر مردمی که می‌شنوند ، قلیل و حقیر می‌کند .[۵]

و از حضرت امام محمّد باقر ﷺ روایت کرده که فـرمود : مـحافظت و بـاقی داشـتنِ عـمل ،

۱ . الکافی ، ج ۲ ، ص ۲۹۵ ، ح ۹ .
۲ . همان ، ح ۳ .
۳ . سورهٔ کهف ، آیهٔ ۱۱۰ .
۴ . الکافی ، ج ۲ ، ص ۲۹۳ ، ح ۴ .
۵ . همان ، ص ۲۹۶ ، ح ۱۳ .

دشوارتر است از اصلِ عمل. شخصی پرسید که: باقی داشتن عمل، کدام است؟ فرمود که: مردی عطایی می‌کند و چیزی از برای محضِ رضای الهی صرف می‌کند و آن را در نامهٔ عملش، حَسَنهٔ مخفی می‌نویسند و بعد از آن که به کسی نقل می‌کند، حسنهٔ علانیه می‌نویسند و بار دیگر که نقل می‌کند، آن را عمل ریا می‌نویسند.[۱]

و از حضرت امام جعفر صادق ﷺ روایت کرده که پیغمبر ﷺ فرمود: زود باشد که زمانی بیاید که باطن‌های مردم در آن زمان، بد باشد و ظاهرهای ایشان، خوب باشد و غرضشان در اظهار خوبی، طمعِ در دنیا باشد و به اعمال خیر، قصد تحصیل رضای الهی نداشته باشند و دین ایشان، ریا باشد و خوف الهی به ایشان آمیخته نباشد. پس خدای تعالی، همهٔ ایشان را به عِقاب، مبتلا سازد و بعد از آن، خدای تعالی را بخوانند (چنانچه کسی در حال غرق شدن بخواند) و دعای ایشان را مستجاب نسازد.[۲]

و از آن حضرت، روایت کرده که به عبّاد بصری خطاب فرمود که: ویلک، ای عبّاد! از ریا بپرهیز؛ زیراکه کسی که کاری از برای غیر خدای تعالی می‌کند، خدای تعالی، او را به آن کس که به جهت او آن کار را به جای آورده، باز می‌گذارد.[۳]

[دوم. ناامید شدن از رحمت الهی]

دویّم از جملهٔ کبائر، یأس از روح الله است؛ یعنی ناامیدی از رحمت بی‌منتهای الهی. و «رَوح»، در اصلِ لغت، نسیمی را می‌گویند که آدمی را از آن، لذّت و راحت حاصل شود. و یأس از رحمت الهی، فی الحقیقه، انکار کَرَم و قدرت بر مغفرت است. و در کلام مجید فرموده که: ﴿إِنَّهُۥ لَا يَاْيْـَٔسُ مِن رَّوْحِ ٱللَّهِ إِلَّا ٱلْقَوْمُ ٱلْكَـٰفِرُونَ﴾؛[۴] یعنی: به درستی که ناامید از رحمت الهی نمی‌شود کسی، مگر کفّار.

[سوم. امن از مکر الهی]

سیّم اَمن از مکر الله، یعنی ایمنی، و ترسان نبودن از غضب الهی است، و چون بسیاری از غضب‌های الهی در وقتی متوجّه بدان می‌شود که مستغرق انواع نعمت‌های الهی باشند (مثل صحّت و سلامت و

۱. همان، ح ۱۶.
۲. همان، ص ۳۹۶، ح ۱۴.
۳. همان، ص ۲۹۳، ح ۲.
۴. سورهٔ یوسف، آیهٔ ۸۷.

وفور مال و كثرت اولاد و تسلّط بر مردمان و نفاذ حكم)، پس غضب كردن در چنين حالتى، شبيه است به آن كه كسى با كسى در مقام حيله باشد و خلاف آنچه در خاطر دارد، ظاهر سازد. لهذا اطلاق لفظ مكر، بر غضب واقع مى‌شود و گاه هست كه جزاى مكر و مكافات آن را «مكر» مى‌نامند. و بر اين وجه، حمل نموده‌اند قول الهى را كه فرموده: ﴿وَيَمْكُرُونَ وَيَمْكُرُ اَللّٰهُ وَاَللّٰهُ خَيْرُ اَلْمٰكِرِينَ﴾؛[1] يعنى: ايشان، مكر مى‌كنند و خداى تعالى، مكر مى‌كند؛ و خدا، بهترين مكركنندگان است.

و اوّل، از راه مشابهت و دويّم، از قبيل مشاكله است و خداى تعالى، در كلام مجيد فرموده كه: ﴿فَلَا يَأْمَنُ مَكْرَ اَللّٰهِ إِلَّا اَلْقَوْمُ اَلْخٰسِرُونَ﴾؛[2] يعنى: ايمن از مكر الهى نمى‌شوند، مگر طايفهٔ زيان‌كاران.

و ايمنى از غضب الهى، فى الحقيقه، انكار معصيت خود و قهر الهى و قدرت بر عِقاب است و منافى خوف و ترس از خداى تعالى است، همچنانچه يأس از رحمت الهى، منافى رجا و اميدوارى به كَرَم الهى است و چنان نيست كه خوف، هر چند در نهايت مرتبهٔ كمال باشد، منافات با رجا داشته باشد، يا آن كه به مرتبهٔ يأس و نااميدى از رحمت الهى منتهى شود، يا آن كه اميد، وقتى كه در مرتبه كمال باشد، به معنى امن از مكر و غضب الهى راجع شود؛ زيراكه در تقصير در بندگى الهى، دو جهت هست، هر دو در مرتبهٔ خود، در مرتبهٔ كمال: يكى، معصيت بنده كه با وجود نهايتِ حقارت و بى‌قدرى و تربيت يافتن از ابتداى فطرت تا وقت معصيت به انواع نعمت‌هاى الهى، جرئت بر مخالفت و تمكين نكردن امر و سهل شمردن اطّلاع جناب اقدس او بر فعلِ بدِ خود كه كرده است و باعث خوف و ترس، اين معنى است. و شك نيست كه ملاحظه و تأمّل در اين معنى، مستلزم اشدّ مراتب خوف است كسى را كه بصيرتى بوده باشد.

و جهت ديگر، كَرَم و بزرگى الهى است كه اگر جميع نعمت‌ها كه آفريده، به يكى از بندگان خود عطا كند، نقصى به خزانهٔ او نمى‌رسد و به هر يكديگر، اضعافِ مضاعفهٔ آن مى‌تواند بخشيد. و اگر همهٔ خلايق، منكر خدايى و پادشاهى او شوند، در بزرگى او نقصى به هم نمى‌رسد و ضررى به او عايد نمى‌شود و قادر است بر آن كه ايشان را فانيِ مطلق و به اكراه، مطيع و منقاد سازد. و ملاحظهٔ اين معنى، موجب رجا و كمال اميد است و در همهٔ احوال، بنده از تقصير، و خداوند از كَرَم، خالى نمى‌باشد.

۱. سورهٔ انفال، آيهٔ ۳۰.
۲. سورهٔ اعراف، آيهٔ ۹۹.

پس خوف و رجا، در همه حال باید که موجود باشد و ملاحظهٔ بدی خود، باعث یأس و قنوط نشود، و نظر به کَرَم الهی، باعث ایمنی و اغترار نگردد. و به این معنی، حضرت سیّد السّاجدین، در مقام طلب عفو و رحمت در بعضی ادعیهٔ صحیفهٔ کامله، اشاره فرموده به لفظی که حاصل معنایش این است که: خداوندا! اگر مرا در معرضِ عفو خود در آوری و از عذاب[1] خود، نجات بخشی، این کَرَم را نسبت به کسی فرموده خواهی بود که انکار نمی‌نماید استحقاقِ عقوبت تو را و خود را از مستوجب عذاب بودن، مبرّا نمی‌داند. و این فضل و کَرَم را دربارهٔ کسی خواهد بود که ترسش از تو، بیشتر است از طمعی که در بابِ بندگی تو دارد، و ناامیدی‌اش از نجات یافتن، زیاده از امید خلاصی است، نه آن که یأسش از قبیل قنوط و ناامیدی از کَرَم تو باشد یا آن که طَمَعی که از کَرَم تو دارد، از قبیل اغترار و امیدش به عمل خود باشد؛ بلکه یأسش از این جهت است که نظر به اعمال خود که می‌کند، حَسَنات خود را نسبت به سیّئات، قلیل و بی قدر می‌بیند و عذر و حجّت خود را در باب تقصیراتی که کرده، سست و ضعیف می‌یابد. امّا چون نظر به کَرَم و بزرگی تو می‌کند، می‌داند که تو سزاوار آنی که به تو مغرور بشوند صدّیقان، با وجود عباداتی که کرده‌اند، و ناامید از کَرَم تو نباشند گناه‌کاران، با وجود معاصی که از ایشان صادر شده؛ زیرا که تو، آن خداوند بزرگ‌مرتبه‌ای که فضل و کَرَم خود را از کسی باز نمی‌گیری و حقّ خود را به تمامی از کسی بازیافت نمی‌نمایی.[2]

و از این کلام شریف، ظاهر می‌شود که منشأ خوف بنده، ملاحظهٔ اعمال قبیحه است، و منشأ امید و رجا، نظر به کَرَم و رحمت بی‌منتهای سبحانی. و ظاهر می‌شود که خوف، ممدوح است و قنوط، مذموم. و همچنین، رجا خوب است و اغترار، خوب نیست.

[فرق میان خوف از خدا و یاس از رحمت الهی]

و فرق میانهٔ خوف و قنوط، و همچنین میانهٔ رجا و اغترار، چند احتمال دارد: یکی موافق ظاهر سیاقِ این کلام شریف که: اگر ترس آدمی از راه ملاحظهٔ عمل خود و اطّلاع بر قبح و شناعت مخالفت الهی باشد، خوب و مسمّا به خوف باشد، و اگر از ندانستن مرتبهٔ کَرَم الهی و احتمال نقص و کوتاهی در طرفِ رحمتِ نامتناهی باشد، خوب نیست و مسمّا به قنوط باشد. و همچنین، منشأ امید، اگر نظر کردن به بلندی مرتبهٔ کَرَم و رحمت باشد، ممدوح و موسوم به رجا باشد، و اگر از توهّم خوبیِ اعمال و کثرت عبادات باشد، مذموم و مسمّا به اغترار و گول خوردن باشد.

۱. ب و ج: «غضب».

۲. صحیفهٔ سجّادیه، دعای ۳۹.

و احتمال دیگر ـ چنانچه از بعضی احادیث ظاهر می‌شود ـ، آن است که خوف و رجا، عبارت از امید و ترسِ صادق است و قنوط و اغترار، به معنی امید و ترسِ کاذب است؛ یعنی اگر از ترس آثار و علاماتْ ظاهر شود و موجب اجتناب از قبایح شود، صاحبش در دعوی خوف، صادق خواهد بود و معنی خوف در حال او محقَّق خواهد، و اگر چنین نباشد، دعوی‌اش دروغ و خوفش بی اصل خواهد بود. چنانچه اگر کسی دعوی کند که: «من از شیر می‌ترسم» یا «از خودن زهر قاتل، اندیشه دارم» و بعد آن که شیر یا کاسهٔ زهر حاضر شود، بی‌باکانه با شیر بازی کند و بر او سوار شود و بی‌تابانه از شربتِ زهر، نوش نماید، همهٔ عقلا حکم می‌کنند به آن که در دعوی خوف، کاذب است و اصلاً از این دو چیز نمی‌ترسد. و اگر وقتی که نظرش بر شیر افتد، گریزد و اگر او را به تکلیف خواهند به او نزدیک سازند، اِبا و امتناع نماید و بعد از دیدن کاسهٔ زهر، آثار تنفّرِ طبیعت از او ظاهر و هویدا باشد، تصدیقش می‌نمایند و خائفش می‌نامند.

و در باب امید، اگر کسی دعوی‌اش مقارن شواهد و آثار باشد[1]، مثل آن که گوید: «از پادشاه، امید جایزه و عطا دارم» و «از مزروع خود، امید حاصل» یا «از تجارت [خود]، توقّع نفع دارم»، و به مراسم خدمت پادشاه، چنانچه دَأب چاکران و طالبانِ قرب و عطاست، قیام نماید و لوازمِ تربیت مزروع را از آب دادن به وقت و حفظ از مخرّب و سایر مفسدات و آنچه معهود میانهٔ زارعان است، به جا آورد، و در تجارت، به قانون تجّار عمل نماید، صاحب امید و صادقش می‌دانند و اگر چنین نباشد، دروغ‌گو و مأیوسش می‌خوانند. پس کسی که دعویِ خوف از عذاب الیم و امید به فضل عمیم نماید، چگونه با ارتکاب مناهی و قبایح، و اِعراض از لوازم بندگی و ترک عبادات، صادق تواند بود و عاقلی، اطلاق لفظ «راجی» و «خائف» بر او خواهد نمود؟! و این معنی از کلام حضرت امیر المؤمنین علی ﷺ که در باب دروغ مذکور شد، ظاهر بود.

و کلینی ﷺ از حضرت امام جعفر صادق ﷺ روایت کرده که به آن حضرت گفتند که: جمعی از شیعیان شما، مرتکب معاصی می‌شوند و می‌گویند که: ما امید داریم. فرمود که: دروغ می‌گویند. این جماعت، شیعهٔ ما نیستند. این طایفه، تابع آرزوهای خودند. کسی که امید چیزی می‌دارد، در تحصیل آن سعی می‌کند، و کسی که از چیزی می‌ترسد، از آن می‌گریزد.[2] و قریب به این مضمون، حدیثی دیگر روایت کرده.

۱. الف: ـ «تصدیقش می‌نمایند و خائفش می‌نامند. و در باب امید، اگر کسی دعوی‌اش مقارن شواهد و آثار باشد».

۲. الکافی. ج ۲، ص ۶۸ و ۶۹، ح ۶.

و از آن حضرت، روایت کرده که فرمود: مؤمن، به مرتبهٔ ایمان نمی‌رسد تا صاحب خوف و رجا نباشد، و صاحب خوف و رجا نمی‌شود تا سعی و عمل در بابِ آنچه امید و خوف دارد، به جا نیاورد.[۱]

و احتمال دیگر، آن است که خوف و رجا، اگر به سرحدّ افراط و غلبهٔ بر ضدّ خود رسند، مذموم باشند. و اوّل، مسمّا شود به قنوط و یأس مِن روح الله. و دویّم، موسوم باشد به اغترار و اَمنِ مِن مکر الله.

[لزوم تساوی خوف و رجا]

و احادیث در باب تساوی خوف و رجا، بسیار است. از آن جمله، کلینی ﷺ از حضرت امام جعفر صادق ﷺ روایت کرده که فرمود: در وصیّت حضرت لقمان ﷺ چیزهای عجیبی هست و عجیب‌ترین آنها آن است که به پسر خود گفته که: از خدای تعالی، می‌باید در آن مرتبه خائف باشی که با وجود آن که صاحب عبادات جنّ و اِنس باشی، گویی که مرا عذاب می‌کند، و به مرتبه‌ای امیدوار باشی که با آن که گناهان جنّ و اِنس، از تو صادر شده باشد، گویی که مرا به رحمت خود می‌آمرزد[۲].

بعد از آن که فرمود که: پدرم ﷺ می‌فرمود که: هیچ بندهٔ مؤمنی نیست که در دل او دو نور نباشد: یکی نور خوف، و یکی نور رجا؛ و اگر این را به آن سنجند، زیادتی نکند، و اگر آن را به این سنجند، بیشتر نباشد.

و در حدیث دیگر، وارد شده که: خوف و رجا در مؤمن، مثل دو بال مرغ است که در هر یک که نقصی پیدا شود، از پرواز، باز می‌مانَد.[۳]

و از حدیث اوّل، به غیر از تساوی خوف و رجا، دو چیز ظاهر می‌شود: یکی آن که رجا نمی‌یابد که از راه حُسنِ عمل آمده باشد؛ بلکه از ملاحظهٔ کَرَم الهی ناشی شده باشد و لهذا، با عبادت جنّ و اِنس، می‌باید که خود را مُعذَّب قرار دهد و خوف، باید که از احتمال نقص کَرَم نباشد و لهذا، با گناهان جنّ و اِنس، باید که خود را در معرضِ رحمت داند، و به این معنی در احتمال

۱. همان، ص ۷۱، ح ۱۱.
۲. ب: آمرزد.
۳. این روایت در مصادر یافت نشد. ولی ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغة (ج ۱۱، ص ۱۹۲) از ابو علی رودباری نقل نموده که وی گفته: «الرجاء و الخوف کجناحی الطائر اذا استویا استوی الطائر و تمّ طیرانه و اذا نقص أحدهما نقص فیه النقص و اذا ذهبا صار الطائر فی حد الموت».

سابق، اشاره شد.

و دیگر آن که محض تساوی خوف و رجا، کافی نیست؛ زیراکه تساوی با وجود قوّت و ضعف و توسّط حال هر دو متحقّق می‌شود؛ بلکه امری دیگر هم در کار است که آن، عبارت از قوّتِ خوف و قوّتِ رجاست. یعنی هر دو در مرتبهٔ کمال، باید که بر دیگری رجحان و زیادتی نداشته باشند و حالِ مؤمن در میان خوف و رجا، باید که مثل حلقه‌ای باشد که دو ریسمان بر او بسته، دو صاحب قوّت، آن را کِشند و آن حلقه در میان ایشان، سکون و استقرار تمام داشته باشد و اگر بالفرض، یکی دست بردارد، به سرعت تمام، به طرف دیگر رود. پس اگر به جانب اعمالی که از طرف خوف می‌کِشد، نظر کند، غیر عذاب، چیزی نبیند و خود را چنان بیند که گویا در جهنم، معذّب است، و اگر ملاحظهٔ کَرَم نماید که از جانب رجا جاذب است، خود را در بهشت و نعیمِ مخلّد بیند و با ملاحظهٔ طرفین، میل به هیچ طرف نداشته باشد. و میل به طرف خوف، عبارت از یأس و ناامیدی از رحمت الهی است ـ که از جملهٔ کبائر است ـ و میل به طرف امید، ایمنی از غضب الهی است که آن نیز در سِلک کبائر است.

و ابن بابویه ﷺ در کتاب أمالی، از حضرت امام جعفر صادق ﷺ روایت کرده که فرمود: امید به خدای تعالی، به حدّی داشته باش که باعث جرئت بر معاصی الهی نشود، و خوف به مرتبه‌ای داشته باش که تو را از رحمت او ناامید نسازد.[1]

و بدان که احتمالاتی که در باب فرق میانهٔ خوف و یأس، و رجا و اغترار مذکور شد، با یکدیگر منافات ندارند و می‌تواند بود که هر یک از امور سابقه، جزء معنی خوف و رجا باشند، و می‌شود که در کمال ایشان، مأخوذ باشند، و می‌تواند بود که بعضی از مقوّمات و بعضی از متمّمات باشند. و الله تعالی یعلم!

[خوف از خدا]

و از جملهٔ اموری که باعث رجا و محلّ نزول رحمت الهی است، یکی خوف است. و احادیث در باب جمعی که به سبب خوف، از غضب و عذاب نجات یافته‌اند، بسیار است. از آن جمله، ابن بابویه ﷺ در کتاب أمالی، از حضرت علی بن الحسین ﷺ روایت کرده که: در بنی‌اسرائیل، مردی نبّاش بود که کار او شکافتن قبر و کفن‌دزدی بود. یکی از همسایگانِ او بیمار شد و ترسید که بعد

۱. الأمالی، صدوق، ص ۶۵، ح ۵.

از موت، کفن او را نبّاش بدزدد. پس او را طلبید و گفت: من در بابِ همسایگی با تو چون بودم؟ نبّاش گفت: همسایه‌ای نیکو بودی. گفت: به تو حاجتی دارم. گفت: هر حاجتی داشته باشی، بر آورده می‌شود. پس دو کفن بیرون آورده، پیش او گذاشت و گفت: هر کدام را که خواهی، بردار و بعد از دفن من، دست از کفنِ من بدار. پس نبّاش، اِبا و امتناع نمود و بیمار، مبالغه و اِلحاح کرد تا یکی را که خواست، برداشت.

و چون آن مرد بمُرد، او را دفن کردند. نبّاش با خود گفت که: این مرد بعد از موت، چه می‌داند که من، کفن او را برداشته یا دزدیده‌ام. البتّه کفنش را بر می‌دارم. پس چون بر سرِ قبر آمد و قبر را شکافت، آوازی شنید که کسی بانگ بر او زد که: مکن! نبّاش، بترسید و او را با کفن گذاشته، برگشت و به فرزندان خود گفت که: من، چگونه پدری بودم از برای شما؟ گفتند: پدرِ خوبی بودی. گفت: به شما حاجتی دارم. گفتند: بگو هر چه می‌خواهی که إن شاء الله به جا می‌آوریم. گفت: می‌خواهم که بعد از موت، مرا بسوزانید و چون خاکستر شوم، بکوبید و وقتی که بادی تند آید، نصفِ خاکستر مرا در صحرا و نصفی را در دریا به باد دهید. گفتند: چنین می‌کنیم.

و چون بمُرد، به وصیّت او عمل نمودند و چون خاکستر او را به باد دادند، حق تعالی به صحرا خطاب فرمود که: آنچه از خاکستر او در تو پراکنده شده، جمع کن. و به دریا نیز چنین امر فرمود. و چون او را زنده ساخته، بر پا داشته، فرمود که: چه باعث بود تو را بر این وصیّتی که به فرزندان خود کردی؟ گفت: به عزّت تو قسم که ترس تو، مرا بر این داشت! پس خدای فرمود که: من، دشمنان تو را به زودی راضی می‌سازم و خوف را به ایمنی مبدّل ساختم و گناهان تو را آمرزیدم.[1]

و ابن بابویه در کتاب أمالی، از حضرت پیغمبر ﷺ روایت کرده که: در روزی در نهایتِ گرمی، در سایه درختی نشسته بودند. ناگاه، مردی آمد و جامه‌های خود کَنْده، در زمین بسیار تفتیده، می‌غلطید و پشت و شکم و پیشانی خود را به آن خاکِ گرم می‌سوزانید و می‌گفت: ای نفس! این حرارت را بچش که عذاب الهی، از این عظیم‌تر است. و آن حضرت به او نظر می‌فرمود، و چون جامه‌های خود را پوشیده، به راه افتاد، حضرت به دست مبارک اشاره فرموده، او را طلبید و گفت: ای بندهٔ خدا! کاری از تو مشاهده نمودم که از کسی ندیده‌ام. چه باعث بود تو را بر آنچه کردی؟ گفت: ترس الهی، مرا بر این داشت و به نفس خود گفتم که: ای نفس! بچش این تعب را که عذاب الهی، عظیم‌تر است از آنچه من با تو کردم. پس حضرت پیغمبر ﷺ فرمود: به تحقیق

۱. همان، ص ۴۰۶، ح ۳.

که از خدای ـ عزَّ و جلَّ ـ ترسیده‌ای، چنانچه شرط ترسیدن است. و به درستی که خدای تعالی، به تو مباهات می‌فرماید به اهل سماوات. بعد از آن به اصحاب خود فرمود که: ای جماعتی که در این مقام حاضرید! به نزدیک این مرد روید تا برای شما دعا کند. پس نزدیک او رفتند و از برای ایشان، دعا کرد و گفت: خداوندا! امر ما را بر هدایت، جمع فرما و تقوا را توشهٔ ماگردان و بهشت را مسکن ماگردان.[۱]

و در این باب، قصّه‌های طویل در کتب اخبار، موجود است.

[نکوهش بدگمانی به خدا]

و چنانچه خوف الهی، از اسباب مغفرت است، بدگمانی به خدای تعالی، موجب غضب و سَخَط است.

و از جملهٔ آنچه در این باب وارد شده، حدیثی است که کلینی ﷺ از حضرت امام محمّد باقر ﷺ روایت کرده است که: در کتاب علی بن ابی طالب ﷺ یافتیم که حضرت پیغمبر ﷺ بر بالای منبر خود فرمود که: به حقّ آن کسی که خدایی به غیر او نیست که خیرِ دنیا و آخرت به هیچ مؤمنی عطا نمی‌شود، مگر به حسن ظن به خدای ـ عزَّ و جلَّ ـ و امید که به او داشته باشد و خود را از غیبت مؤمنین، باز دارد. به حقّ آن کسی که به غیر از او خدایی نیست که هیچ مؤمنی را خدای تعالی، بعد از توبه و استغفار، عذاب نمی‌کند، مگر آن که به خدای، بدگُمان باشد و در امیدش نقصی باشد و کج‌خُلق باشد و غیبت مؤمنین کند. به حقّ آن کسی که به غیر از او خدایی نیست که هیچ مؤمنی گمان خوب به خدای تعالی نمی‌دارد، مگر آن که خدای تعالی، مناسبِ گمان او با او سلوک می‌فرماید؛ زیرا که خدای تعالی، کریم است و خیرات و احسان‌ها به دستِ اوست و شرم می‌آید او را از آن که بندهٔ مؤمن او، گمان خوبی به او داشته و امید و گمان او را به جا نیاورد. پس گمان خود را به خدای تعالی، خوب کنید و توقّع احسان از او داشته باشید.[۲]

و از حضرت امام رضا ﷺ روایت کرده که فرموده: ظنّ خود را به خدای تعالی، نیکو ساز؛ زیرا که خدای ـ عزَّ و جلَّ ـ می‌فرماید که: من با بندهٔ خود، در آن مرتبه‌ام که به من گمان دارد. اگر گمان خوب دارد، احسان می‌بیند و اگر گمان بد دارد، عقوبت می‌کشد.[۳]

۱. همان، ص ۴۲۰، ح ۲۶.
۲. الکافی، ج ۲، ص ۷۱، ح ۲.
۳. همان، ح ۳۶.

و از حضرت امام جعفر صادق ﷺ روایت کرده که فرمود که: حُسن ظن به خدای تعالی، آن است که از غیر خدا، امید نداشته باشی و به غیر از گناه و معصیت خود، از چیزی نترسی.[۱]

و این حدیث، مؤیّد آن است که سابقاً مذکور شد که رجا، فرد یا کاملش آن است که از ملاحظهٔ کَرَم الهی ناشی شود و خوف، از ملاحظهٔ معصیت. و اگر، نه چنین باشد، اوّل از قبیل اغترار و امن مِن مکر الله، و دویّم، از مقولهٔ قنوط و یأس مِن روح الله خواهد بود.

[لزوم اعتدال در خوف و رجا]

و بدان که اعتدالِ خوف و رجا، امری است عزیز الوجود و بسیاری از مردم، به ملاحظهٔ یک طرف، از جانب دیگر دور می‌افتند و در زمرهٔ قانطین و مغرورین، داخل می‌شوند و پناه و ملجأی به غیر توسّل به جناب اقدس الهی نیست و در این مقام، مثل باقی امور، امید به کَرَم او باید داشت و از وساوس نفس و شیطان، خائف باید بود و تمسّک به عُروة الوثقای متابعت ائمّهٔ اطهار ـ سلام الله علیهم ـ مادام اللّیل والنّهار، باید نمود و بر آنچه از کلام ایشان ظاهر شود، اعتماد کرد، نه بر معانی‌ای که در نظر عقل خود، مُستَحسَن باشد یا از کلام جمعی که خود را محقّق می‌نامند، ظاهر شود. ﴿وَاللَّهُ يَهْدِي مَن يَشَاءُ إِلَىٰ صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ﴾.[۲]

[چهارم: قتل مؤمن]

چهارم از کبائر، قتل مؤمن است به غیرِ حق، چنانچه حق تعالی فرموده که: ﴿مَن يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُّتَعَمِّدًا فَجَزَآؤُهُۥ جَهَنَّمُ خَـٰلِدًا فِيهَا وَغَضِبَ ٱللَّهُ عَلَيْهِ وَلَعَنَهُۥ وَأَعَدَّ لَهُۥ عَذَابًا عَظِيمًا﴾؛[۳] یعنی: کسی که بکُشد مؤمنی را دانسته، پس جزای او جهنّم است که همیشه در آن جا باشد و خدای تعالی، غضب می‌کند بر او و او را از رحمت خود، دور می‌گرداند و مهیّا می‌سازد از برای او عذابی عظیم.

و ظاهر لفظ آیه، اعمّ از آن است که مؤمن را از برای ایمان بکُشد، یعنی برای عداوت دینی؛ مثل آن که سنّی، شیعه‌ای را از برای تشیّع [او] بکُشد یا آن که به سبب نزاع و خصومتی مالی یا غیر آن بکُشد. و حدیث ابی السّفایح که ابن بابویه ﷺ در کتاب من لا یحضره الفقیه روایت نموده است، مُشعر است بر این معنی؛ امّا سندش مجهول است و محدّثین ثلاثه ـ رضوان الله علیهم ـ به طریق موثّق، از حضرت امام جعفر صادق ﷺ روایت کرده‌اند که: کسی که مؤمنی را از برای دین بکُشد،

۱. همان، ح ۴.
۲. سورهٔ نور، آیهٔ ۴۶.
۳. سورهٔ نساء، آیهٔ ۹۳.

او معتمدی است که خدای تعالی فرموده که از برای او عذاب عظیم، مهیّا ساخته. و کسی که میانهٔ او و دیگری چیزی باشد و او را بکُشد، چنین شخصی، آن متعمدی نیست که خدای تعالی فرموده. و شک نیست که کسی که مؤمنی را از برای ایمان می‌کُشد، کافر و مخلّد در نار است.[۱]

و ابن بابویه و شیخ طوسی ﷺ به سند صحیح، از آن حضرت، روایت کرده‌اند که شخصی پرسید که: اگر مؤمنی، مؤمنی را عمداً بکُشد، آیا او را توبه هست؟ حضرت فرمود که: اگر او را از برای ایمان می‌کُشد، توبه ندارد، و اگر چنانچه از برای غضب یا سببی از اسباب دنیوی بکُشد، توبه‌اش آن است که از او قصاص کنند، و اگر چنانچه صاحبان خون ندانند، باید که قاتل پیشِ ایشان رود و اقرار کند به آن که آن قتل، از او صادر شده. پس اگر راضی شوند به آن که او را در عوض نکُشند، دیت به ایشان بدهد و کفّارهٔ عصیان الهی که از او سر زده، آن است که بنده‌ای آزاد کند و دو ماه پی در پی، روزه بدارد و شصت مسکین را طعام دهد.[۲]

و از آن حضرت، روایت نموده که فرموده: مؤمن، همیشه امر دین بر او وسیع است و کار بر او تنگ نمی‌شود، مادام که ارتکاب [به ریختن] خون حرامی ننماید.[۳]

و فرمود که: کسی که مؤمنی را دانسته بکُشد، توفیق توبه نمی‌یابد.[۴]

و مراد از قاتلِ مؤمن، که در این حدیثْ واقع شده که توفیق توبه نمی‌یابد، می‌تواند بود که کسی باشد که مؤمن را از برای ایمان بکُشد، و می‌تواند بود که اعم باشد. امّا اوّل، ظاهرتر است و آنچه در حدیث سابق، در مقام سؤال واقع شده بود که: «اگر مؤمنی، مؤمنی را بکُشد» و حضرت در جواب فرمود که: «اگر از برای ایمان بکُشد، توبه ندارد»، به حَسَب ظاهر، خالی از اشکالی نیست، از جهت منافات با عموم توبه و تضادّ میانهٔ ایمان و قتل از برای ایمان.

و بنا بر عدم قبول توبهٔ مرتدّ فطری، به حَسَب ظاهر و واقع، و اطلاق مؤمن بر اعم از سابق الایمان، جوابی ظاهر می‌شود. و شاید که مراد، عدم قبول توبه به حَسَب ظاهر باشد و ممکن است که جواب حضرت، اعمّ از سؤال باشد و شامل قاتلی باشد که مؤمن نباشد تا بیان هر دو شِق، فرموده باشند، هر چند سؤال، مخصوصِ یک شقّ است و در جواب، قید آن که «قاتل از اهل ایمان است»، نیست و ممکن است که مؤمن در کلام سائل، به معنی مُظهر شهادتین باشد، نه به معنی شیعهٔ اثنا عشری، و جواب بر نهج سؤال، وارد شده باشد و با وجود وجوه مذکوره، مندفع شدن اشکال،

۱. کتاب من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص ۹۶، ح ۵۱۶۳.
۲. کتاب من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص ۹۶، ح ۵۱۶۴؛ تهذیب الأحکام، ج ۱۰، ص ۱۶۳، ح ۶۵۲.
۳. مجمع البحرین، ج ۳، ص ۴۰۰.
۴. التبیان، ج ۳، ص ۲۹۵.

محلّ کلام است. و الله تعالی یعلم!

و میانهٔ علما به حَسَب ظاهر، خلافی نیست در آن که قتل مؤمن، مطلقاً از جملهٔ کبائر است. و ابن بابویه رحمه الله در کتاب من لا یحضره الفقیه و کلینی رحمه الله در کافی، از حضرت امام محمّد باقر علیه السلام روایت کرده‌اند که: اوّلْ حکمی که خدای تعالی در روز قیامت می‌فرماید، حکم خون است. پس دو فرزند آدم را ـ که قابیل و هابیل باشند ـ بر پا می‌دارند و میانهٔ ایشان، حکم می‌فرماید. بعد از آن، صاحبان خون که بعد از ایشان باشند، تا وقتی که هیچ کس نمانَد. و مقتول، قاتل خود را می‌آورد و روی او را به خون، آلوده می‌کند. پس خدای تعالی می‌فرماید که: تو، او را کشته‌ای؟ و او نمی‌تواند که از خدای تعالی، چیزی را پنهان سازد.[۱]

و از حضرت علی بن الحسین علیه السلام روایت کرده‌اند که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که: گول مخورید به آن که قادر بر کُشتن کسی باشید؛ زیرا که آن مقتول را در پیش خدا، کُشنده و تلافی‌کننده‌ای هست که نمی‌میرد. گفتند: کدام است آن قاتلی که نمی‌میرد؟ فرمود که: آتش جهنّم.[۲]

و ابن بابویه رحمه الله از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که: روز قیامت، مردی، دیگری را به خونْ آلوده می‌سازد، در وقتی که مردم، مشغول حساب‌اند. پس آن مرد می‌گوید که: ای بندهٔ خدا! مرا با تو چه کار است؟ آن دیگری می‌گوید که: تو کلمه‌ای چنین در باب من، فلان روز گفتی و باعث آن شد که من، کُشته شدم.[۳]

و از آن حضرت، روایت کرده که فرمود: کسی که در باب مؤمنی، نصفْ یا کلمه یا پاره‌ای کلمه بگوید که از آن گفتن، ضرری به آن مؤمن رسد، روز قیامت که حاضر می‌شود، در میان هر دو چشم او نوشته خواهد بود که: «ناامید است از رحمت من».[۴]

و کلینی رحمه الله از حضرت امام محمّد باقر علیه السلام روایت کرده که: روز قیامت، مردی می‌آید و با او به قدر مَحجَمه‌ای[۵] خون خواهد بود. پس می‌گوید که: والله که من، کسی را نکُشته‌ام و شریک در خون کسی نشده‌ام! پس خدای تعالی می‌فرماید که: نه چنین است. سخن در باب فلان بندهٔ من گفتی و آن سخن، ترقّی کرد و به جایی رسید که باعث کشته شدن آن بنده شد و این مَحجَمه از خون او به تو می‌رسد.[۶]

۱. همان، ج ۷، ص ۲۷۱ و ۲۷۲، ح ۲.
۲. همان، ص ۲۷۲، ح ۴.
۳. همان، ج ۲، ص ۳۶۸، ح ۳.
۴. همان، ص ۳۷۰ و ۳۷۱، ح ۵.
۵. خونی که از حجامت گرفته شود.
۶. الکافی، ج ۷، ص ۲۷۳، ح ۱۰.

و از آن حضرت، روایت کرده که فرمود: هر کس که کشته شود، خواه از خوبان باشد و خواه از بدان، روز قیامت که محشور می‌شود، به دست راست به کُشندهٔ خود، چسبیده خواهد بود و به دست چپ، سرِ خود را خواهد داشت و از رگ‌های او خون روان خواهد بود و خواهد گفت: خداوندا! بپرس از این شخص که مرا از برای چه می‌کُشت؟ پس اگر آن قاتل به فرمودهٔ خدا او را کشته باشد، قاتل را به بهشت می‌برند و مقتول را به جهنّم؛ و اگر می‌گوید او را به فرمان فلان کس کشته‌ام، می‌فرماید به آن مقتول که: تو هم بکُش او را، همچنانچه او تو را کُشته. بعد از آن، خدای تعالی آنچه خواهد، دربارهٔ ایشان می‌کند.[۱]

و از حضرت امام جعفر صادق ﷺ روایت کرده که حضرت پیغمبر ﷺ فرموده که: طاغی‌ترینِ مردم در درگاه الهی، کسی است که بکُشد کسی را که نکُشد او را، یا بزند کسی را که نزند او را.[۲]

و ابن بابویه ﷺ در کتاب من لا یحضره الفقیه، از حضرت امام جعفر صادق ﷺ روایت کرده که فرمود: هر که خود را بکُشد دانسته، همیشه در آتش جهنّم خواهد بود.[۳] پس پرسیدند: اگر وصیّتی بکند و در همان ساعت، خود را بکُشد، آیا آن وصیّت، صحیح خواهد بود؟ فرمود که: اگر وصیّت را پیش از آن کند که جراحتی به خود رسانیده باشد یا کاری کرده باشد که شاید بمیرد، آن وصیّت در ثلثِ مالش صحیح خواهد، و اگر بعد از آن باشد، صحیح نیست.[۴]

[پنجم: عاقّ والدین]

پنجم از جملهٔ کبائر، عقوق والدین است. و «عقوق»، در اصل لغت، به معنی قطع کردن و شکافتن چیزی است. و عقوق والدین، آزار کردن ایشان و سخن نشنیدن و رعایت ننمودن حقوق ایشان است.

و از جملهٔ تأکیدات عظیمه که در باب رعایت حقّ پدر و مادر وارد شده، کلام الهی است که فرموده: ﴿وَوَصَّيْنَا ٱلْإِنسَـٰنَ بِوَٰلِدَيْهِ حَمَلَتْهُ أُمُّهُۥ وَهْنًا عَلَىٰ وَهْنٍ وَفِصَـٰلُهُۥ فِى عَامَيْنِ أَنِ ٱشْكُرْ لِى وَلِوَٰلِدَيْكَ إِلَىَّ ٱلْمَصِيرُ * وَإِن جَـٰهَدَاكَ عَلَىٰٓ أَن تُشْرِكَ بِى مَا لَيْسَ لَكَ بِهِۦ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا وَصَاحِبْهُمَا فِى ٱلدُّنْيَا مَعْرُوفًا﴾؛[۵] و ترجمه‌اش آن است که: وصیّت نمودیم آدمی را در بابِ پدر و

۱. الکافی، ج ۷، ص ۲۷۲، ح ۳.
۲. همان، ص ۲۷۴، ح ۲.
۳. کتاب من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص ۹۵، ح ۵۱۶۳.
۴. همان، ح ۵۱۶۴.
۵. سورهٔ لقمان، آیهٔ ۱۴ و ۱۵.

مادر که بارِ او راکشیده ، با سستی‌ای که بر سرِ یکدیگر آمده و بعد از دو سال ، او را از شیر گرفته ، به آن که : شکر کن مرا و پدر و مادرت راکه بازگشت تو و همهٔ خلایق ، به سوی من است . و اگر با تو جنگ کنند و گویند که قرار دهی از برای من شریکی که چون وجود ندارد ، تو علم به آن نداری ، پس ایشان را در امر شرک ، اطاعت مکن و در دنیا با ایشان ، از روی نیکی و خوبی سلوک کن .

و در این کلام ، از دو جهت ، بزرگی پدر و مادر ، و لزوم احسان به ایشان ، از دو وجـه ظـاهر می‌شود : یکی آن که خدای تعالی ، شکر ایشان را تالی و قرین شکر نعمت‌های بـی‌منتهای خـود ساخته و در باب امر و مبالغه ، مرتبه‌ای بالاتر از این نیست .

[وجه] دیگر آن‌که با وجود آن‌که کافر باشند و فرزند را تکلیف به کفر و شرک نمایند ، به حُسن مصاحبت و کمال مدارات به ایشان ، امر فرموده .

و حضرت امام جعفر صادق ﷺ در حدیث عبد العظیم بن عبد الله الحسنی ، استدلال فرموده بر آن که : عقوق والدین ، از جملهٔ کبائر است ، به [سبب] آن که خدای تعالی ، عاق را جبّار و شـقی نامیده ، در آن جا که در حکایت کلام عیسی ﷺ می‌فرماید که : ﴿وَبَرًّا بِوَٰلِدَتِى وَلَمْ يَجْعَلْنِى جَبَّارًا شَقِيًّا﴾ ؛[1] یعنی : مرا صاحب احسان به مادر خود گردانیده و جبّار و شقی ، نگردانیده‌ای .[2]

و محمّد بن یعقوب کلینی ﷺ از ابی ولّاد حنّاط روایت کرده که گفت : سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق ﷺ از تفسیر کلام الهی که فرموده : ﴿وَبِالْوَٰلِدَيْنِ إِحْسَانًا﴾[3] که این احسان ، کدام است؟ حضرت فرمود که : احسان ، حُسن سلوک با ایشان است و آن که نوعی نکنی که ایشان را ضرور شود که از تو ، چیزی از مایحتاج خود بطلبند ، هر چند صاحب چیز باشند . خدای تعالی می‌فرماید که : ﴿لَن تَنَالُواْ ٱلْبِرَّ حَتَّىٰ تُنفِقُواْ مِمَّا تُحِبُّونَ﴾[4] ؛ یعنی : به احسان و نیکی نمی‌رسید تا وقتی که صرف کنید از آنچه دوست می‌دارید .

بعد از آن ، حضرت فرمود که : و امّا قول الهی که فرموده : ﴿يَبْلُغَنَّ عِندَكَ ٱلْكِبَرَ أَحَدُهُمَآ أَوْ كِلَاهُمَا فَلَا تَقُل لَّهُمَآ أُفٍّ وَلَا تَنْهَرْهُمَا﴾ ؛[5] معنی‌اش آن است که : اگر تو را دل‌تنگ و دلگیر سازند ، اُف به ایشان نگویی ، و اگر تو را بزنند ، منع و زجر نکنی و بگویی که «غفر الله لکما !» ؛ یعنی : «خدا ، شما را بیامرزد!» ، که بعد از زدن ، گفتن این سخن ، قول کریمی[6] است که خدای تعالی فرموده که :

۱ . سورهٔ مریم ، آیهٔ ۳۲.
۲ . الکافی ، ج ۲ ، ص ۲۸۵ و ۲۸۶ ، ح ۲۴ .
۳ . سورهٔ بقره ، آیهٔ ۸۳ .
۴ . سورهٔ آل عمران ، آیهٔ ۹۲.
۵ . سوره اسراء ، آیهٔ ۲۳.
۶ . ب : «کریم».

﴿وَقُل لَّهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا﴾[1] و در [بارهٔ] قول الهی که: ﴿وَاخْفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ الذُّلِّ مِنَ الرَّحْمَةِ﴾[2] فرمود که: می‌باید چشم خود را پُر نسازی از نگاه به ایشان، مگر از روی مرحمت و نرمی؛ یعنی به ایشان، خیره نگاه نکنی و آواز خود را بالای آوازِ ایشان، و دست خود را بالای دستِ ایشان، بلند نکنی و پیشِ روی ایشان، راه نروی.[3]

و از زکریا بن آدم[4] روایت کرده که گفت: من، نصرانی بودم و مسلمان شدم و حج کردم. پس به خدمت حضرت امام جعفر صادق علیه السلام رسیدم و گفتم که: من از جملهٔ نصارا بودم و مسلمان شده‌ام. فرمود که: در اسلام، چه چیز دیده‌ای؟ گفتم: کلام الهی را که می‌فرماید: ﴿مَا كُنتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ وَلَٰكِن جَعَلْنَاهُ نُورًا نَّهْدِي بِهِ مَن نَّشَاءُ﴾؛[5] یعنی: تو نمی‌دانستی که کتاب، چه چیز است و ایمان، کدام است؛ لیکن گردانیده‌ایم ما ایمان را نوری که راه‌نمایی می‌کنیم به آن نور، هر کس را می‌خواهیم.

پس فرمود که: خدای تعالی، تو را هدایت کرده. بعد از آن، سه مرتبه دعا کرد که: «اللّهمَّ اهْدِهِ!»؛ یعنی: خداوندا! او را راه بنما. بعد از آن فرمود: هر چه خواهی، بپرس، ای فرزند! گفتم: مادر و پدر من، بر دین نصارا باقی‌اند و همچنین، اهل خانهٔ من نصرانی‌اند و مادر من، چشم ندارد. پس من با ایشان باشم و در ظرفِ ایشان چیزی بخورم؟ حضرت فرمود که: ایشان، گوشتِ خوک می‌خورند؟ گفتم: نمی‌خورند و دست به گوشت خوک نمی‌گذارند. فرمود که: باکی نیست. پس ملاحظهٔ حال مادرت را بکن و با او نیکویی بکن [تا] وقتی که بمیرد، و خود، متکفّل کار او بشو و کار او را به دیگری [وا] مگذار و به کسی مگو که پیش من آمده بوده‌ای تا وقتی که در مِنا مرا ببینی، إن شاء الله!

پس من در مِنا به خدمت آن حضرت آمدم. دیدم که مردم بر دور او جمع شده‌اند و مثل اطفال که از معلّم خود سؤال کنند، هر کس از او مسئله‌ای می‌پرسد. و بعد از آن که به کوفه آمدم، با مادر خود مهربانی می‌کردم و چیزی به خوردِ او می‌دادم و شپشِ سر و رخت او را پاک می‌کردم و خدمت او به جای می‌آوردم. مادر [م] به من گفت: ای پسر! در وقتی که دین داشتی و با من در دین شریک

۱. سورهٔ اسراء، آیهٔ ۲۳.
۲. سورهٔ اسراء، آیهٔ ۲۴.
۳. الکافی، ج ۲، ص ۱۵۷، ح ۱.
۴. در نسخهٔ الکافی، تصحیح مرحوم علی اکبر غفّاری، «زکریّا بن ابراهیم» آمده است.
۵. سورهٔ شوری، آیه ۵۲.

بودی، این نوع سلوک با من نمی‌کردی. چون شد که تا مسلمان شدی و به سفر رفتی، سلوک خود را تغییر دادی؟ گفتم: شخصی از اولاد پیغمبر ﷺ مرا فرموده که به این روش، سلوک کنم. فرمود: این شخص، پیغمبر است؟ گفتم: نه؛ بلکه فرزند پیغمبر است. گفت: ای پسر! این شخص، پیغمبر خواهد بود؛ زیراکه آنچه فرموده، وصیّت پیغمبران است. گفتم: بعد از پیغمبر ما ﷺ پیغمبری دیگر نمی‌باشد؛ امّا او فرزند پیغمبر است. گفت: ای پسر! دین تو بهترینِ دین‌هاست. آن را تعلیمِ من کن. من، طریقهٔ اسلام، تعلیم او کردم. پس او مسلمان شد و نماز به یادِ او دادم. نماز ظهر و عصر، و نماز شام و خفتن به جا آورد و در آن شب، او را آزاری عارض شد. مرا طلبید و گفت: آنچه تعلیمِ من کردی، بار دیگر بگو. مرتبهٔ دیگر گفتم. به اسلام، اقرار نمود و در آن شب بمُرد. پس روز شد. مسلمانان، او را غسل دادند و من، نماز بر او کردم و او را خود، در قبر گذاشتم.[۱]

و از عمّار بن حیّان روایت کرده که گفت: خبر دادم حضرت امام صادق ﷺ را به آن که اسماعیل، پسرم، با من احسان می‌کند. حضرت فرمود که: به تحقیق که من، او را دوست می‌داشتم و الحال، محبّت من به او زیاده شد. به درستی که رسول خدا ﷺ خواهر [ی] رضاعی داشت. به خدمت آن حضرت آمد. چون او را بدید، خوش‌حال شد و جامه‌ای که بردوش می‌گرفت، پهن کرد و او را بر بالای آن جامه نشانید و با او شروع در گفتگو کرد و بر رویِ او می‌خندید. بعد از آن که او از خدمت حضرت، بیرون رفت، برادر او آمد. آن حضرت، به نوعی که با آن خواهر ملاطفت می‌فرمود، با برادر به جای نیاورد. پس کسی پرسید که: یا رسول الله! آن نوع سلوک که با خواهر کردید با برادر نکردید، با وجود آن که مرد است؟! فرمود: از برای آن که خواهر [م] با پدر و مادر [خود]، بهتر سلوک می‌کند.[۲]

و از امام محمّد باقر ﷺ روایت کرده که: سه چیز است که خدای تعالی، برای هیچ کس در آنها رخصتی قرار نداده: یکی ادای امانت، خواه نسبت به خوبان و خواه نسبت به بدان؛ دیگر، وفا کردن به عهد، خواه با خوب و خواه با بد؛ دیگر، نیکی و احسان به پدر و مادر، خواه خوب باشند و خواه بد.[۳]

و از آن حضرت، روایت کرده که فرمود: بسا باشد که فرزندی موصوف به صفتِ احسان به پدر و مادر باشد در ایّام حیات ایشان، و بعد از آن که بمیرند، قرضِ ایشان را پس ندهد و طلب آمرزش

۱. الکافی، ج ۲، ص ۱۶۰ ـ ۱۶۱، ح ۱۱.
۲. همان، ص ۱۶۲، ح ۱۲.
۳. همان، ص ۱۶۲، ح ۱۵.

از برای ایشان نکند. پس خدای تعالی، او را عاقّ پدر و مادر بنویسد. و گاه باشد که کسی در ایّام حیات ایشان، عاق و بدْسلوک باشد و بعد از آن که بمیرند، قرضِ ایشان را ادا کند و برای ایشان، استغفار کند. پس خدای تعالی، او را بارّ و نیکوکار بنویسد.[۱]

و از حضرت امام جعفر صادق ﷺ روایت کرده که فرمود: چه چیز مانع می‌شود شما را از نیکی کردن با پدر و مادر، خواه در حیات، و خواه بعد از وفات، به آن که نماز از برای ایشان بکنید و تصدّق و حج و روزه از برای ایشان به جا آورید تا خدای تعالی، ثواب آن عبادات را به ایشان رسانَد و مثل آن ثواب، به آن شخص که عبادت به جای آورده، بدهد، پس به سبب احسان و صِلهای که نسبت به ایشان کرده، خیرِ بسیار به او رسانَد؟[۲]

و از آن حضرت، روایت کرده که فرمود: مردی به خدمت حضرت پیغمبر ﷺ آمده، گفت: نشاط و رغبت به جهاد، در طبع من جای دارد. حضرت فرمود که: برو به جهاد فی سبیل الله، که اگر کشته شوی، در پیش خدای تعالی، زنده خواهی بود و روزی به تو خواهد داد، و اگر بمیری، اجر تو بر خدای ـ عزَّ و جلَّ ـ خواهد بود، و اگر برگردی، بیرون می‌آیی از گناه، مثل روزی که از مادر متولّد شده‌ای. گفت: یا رسول الله! پدر و مادری پیر دارم و می‌گویند: «ما را به تو اُنسی هست» و راضی نمی‌شوند به آن که من از پیشِ ایشان، بیرون روم. حضرت فرمود که: با پدر و مادر خود باش که به حقّ آن کسی که جان من به دست اوست که اُنس تو به ایشان، یک شبانه روز، بهتر است از جهاد یک‌ساله.[۳]

و از آن حضرت، روایت کرده که فرمود: مردی به خدمت حضرت پیغمبر ﷺ آمد و گفت: یا رسول الله! احسان و نیکویی با که بکنم؟ فرمود: با مادرت. گفت: دیگر با کی؟ فرمود: با مادرت. گفت: دیگر با کی؟ فرمود: با مادرت. گفت: دیگر با کی؟ فرمود: با پدرت.[۴]

و بدان که علما گفته‌اند که: هر چیز که حرام باشد که کسی نسبت به بیگانه به جای آرد، از اهانت و سخنان [بد] و غیر اینها، البتّه نسبت به پدر و مادر هم حرام است، و هر چه برای دیگران واجب است، برای ایشان نیز واجب است.

و چند چیز هست که مخصوص ایشان است و شیخ شهید ﷺ در قواعد ذکر کرده که از آن جمله، یکی آن است که سفر مباح، بی رخصت ایشان، جایز نیست و همچنین سفر سنّت. و بعضی گفته‌اند

۱. همان، ص ۱۶۳، ح ۲۱.
۲. همان، ص ۱۵۹، ح ۷.
۳. همان، ص ۱۶۰، ح ۱۰.
۴. همان، ص ۱۵۹ و ۱۶۰، ح ۹.

که سفر از برای تجارت و تحصیل علم، هر گاه در بَلَد خود ممکن نباشد، بی رخصت ایشان، جایز است. و بعضی گفته‌اند که: در فعلی که در آن شبهه باشد (مثل آن که او را امر کنند به خوردن لقمهٔ شبهه‌ناک)، اطاعتِ ایشان می‌باید کرد؛ زیرا که ترک شبهه، مستحبّ است و اطاعت ایشان، واجب. دیگر، آن که اگر او را کاری فرمایند و وقت نماز، داخل شده باشد، می‌باید نماز را تأخیر کند و آن کار را به جای آورد.

دیگر آن که آیا می‌توانند او را منع کرد از نماز جماعت؟ و گفته که ظاهر[1] آن است که نتوانند[2]، مگر در جایی که خوفی یا مثل آن باشد؛ مثل آن که در شب‌های تاریک به نماز صبح و عشا، حاضر شود و ایشان ترسند که مبادا در راه، آسیبی به او رسد.

دیگر آن که او را منع می‌توانند کرد از جهاد، در صورتی که بر او واجب عینی نشده باشد، از برای آن که ثابت شده که مردی با حضرت پیغمبر ﷺ بیعت می‌کرد به آن که در خدمت حضرت، هجرت نماید و جهاد کند. حضرت فرمود: پدر و مادر تو، هیچ کدام در حیات هستند؟ گفت: بلی؛ هر دو در حیات‌اند. فرمود که: آیا می‌خواهی که به ثواب الهی برسی؟ گفت: بلی. فرمود که: برگرد به پیش پدر و مادرت و سلوک نیکو با ایشان به جا بیاور.

دیگر آن که در واجبات کفایی، ظاهرتر آن است که ایشان، او را منع توانند نمود، هر گاه علم یا ظن داشته باشد به آن که دیگری به آن واجب، قیام می‌نماید، از برای آن که آن هم مثل جهادی خواهد بود که حضرت پیغمبر ﷺ نهی فرموده.

دیگر آن که بعضی از علما گفته‌اند که: اگر پدر و مادر، او را بطلبند و او مشغول نماز سنّت بوده باشد، می‌باید که نماز را قطع کند؛ زیرا که ثابت شده که زنی، پسر خود را آواز کرد و پسر، در جایْ نماز خود بود. آن زن گفت: یا جُرَیح! پسر گفت: خداوندا! مادرم آواز می‌کند و مشغولِ نمازم. مرتبهٔ دیگر گفت: یا جُرَیح! گفت: خداوندا! مادرم آواز می‌کند و مشغولِ نمازم. مادر گفت: نمیری تا وقتی که نظر در روی زنان فاحشه کنی! و در بعضی روایات، چنین است که حضرت پیغمبر ﷺ فرمود که: اگر جُرَیح فقیه می‌بود، می‌دانست که جواب دادن مادر، افضل است از نمازی که می‌کرد[3]. و این حدیث، دلالت می‌کند بر آن که نماز نافله را از برای ایشان، قطع می‌باید کرد.

و به طریق اُولی دلالت می‌کند بر آن که سفر، بی رخصت ایشان، حرام است؛ زیرا که غایب

۱. ب: «ظاهر».
۲. ب: - «نتوانند».
۳. عوالی اللآلی، ج ۱، ص ۴۴۲، ح ۱۶۳.

شدن از نظر ایشان در سفر، عظیم‌تر است و مادر، در این مقام، طلب می‌کرد نظر کردن به سوی او و اقبال نمودن به جانب او را.

دیگر آن که ایذا به ایشان نرسانَد، هر چند قلیل باشد، و نگذارد به قدرِ مقدور که دیگری هم آزار به ایشان رساند.

و دیگر آن که روزهٔ سنّت، بی اذن پدر نگیرد؛ و در باب مادر، حدیثی صریح ندیده‌ام.

دیگر، آن که بی اذن پدر، قسم نخورد و عهد نکند، مگر در کردن امری واجب یا ترکِ فعلی حرام.

و در باب نذر، نصّی بخصوص ندیده‌ام، مگر آن که کسی گوید که: نذر، از اقسام یمین است و نهیی که از یمین واقع شده، شامل اوست.[۱]

تا این جا کلام شیخ شهید ـ رضوانٌ علیه ـ است و آن که گفته که: «واجبات کفایی، مطلقاً حکم جهاد دارد، در آن که بی رخصت ایشان، صحیح نیست»، محلّ تأمّل است؛ زیرا که در جهاد، خوف قتل است و سایر واجبات کفائیّه، چنین نیستند.

دیگر، غایب شدن از نظر ایشان در جهاد، زیاده از اکثر واجبات کفائیّه است، غالباً، و بعضی از واجبات کفائیّه بر جهت، سفر و غیبت را لازم ندارد. پس نهیی که از جهاد واقع شده باشد، دلالت بر حرمت آنها نمی‌کند، بر تقدیری که حکم امثال جهاد، از آن جا ظاهر شود و ظاهراً نصّی در مطلقِ واجبات کفائیّه موجود نباشد. و الله أعلم!

و در امور حرام مطلقاً، گفته‌اند: اطاعتِ ایشان نمی‌باید کرد؛ زیرا که حضرت پیغمبر ﷺ فرموده که: «لا طاعة لِمَخْلُوقٍ فِی مَعصِیَتِهِ الْخالِق»؛[۲] یعنی: اطاعت مخلوقی در معصیت خالق نمی‌باشد.[۳]

و از جمله حقوق پدر و مادر که متعلّق است به اعتقاد، آن است که حضرت سیّد السّاجدین ﷺ در حدیث حقوق که ابن بابویه ﷺ در کتاب من لا یحضره الفقیه روایت نموده، اشاره فرموده که: حقّ مادرت آن است که بدانی که بارِ تو را کشیده، به نحوی که کسی، بار کسی را نکِشد؛ و از ثمرهٔ دل خود به تو عطا کرده، آنچه اَحَدی به کسی ندهد؛ و تو را به همهٔ اعضا و جوارح خود، محافظت نموده و پروا نکرده از آن که خود، گرسنه باشد، هر گاه تو را سیر کرده باشد؛ و از آن که خود، تشنه

۱. القواعد والفوائد، ج ۲، ص ۴۷.

۲. کتاب من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۶۲۱، ح؛ کنز العمّال، ج ۳، ح ۳۰۶۶.

۳. القواعد والفوائد، ج ۲، ص ۴۹.

باشد، هر گاه تو را سیراب کرده باشد؛ و از آن که خود، برهنه باشد، هر گاه بدن تو را پوشیده باشد؛ و از آن که خود، در آفتاب باشد، هر گاه تو را از حرارت آفتاب، محافظت نموده باشد؛ و خواب را از برای تو ترک کرده و تو را از سرما و گرما محافظت نموده، از برای آن که به کار او بیایی. پس به تحقیق که تو طاقتِ شُکر او [را] نداری، مگر به عون و توفیق الهی.

و حقّ پدرت آن است که بدانی که اصل تو اوست و اگر او نمی‌بود، تو نخواهستی بود. پس هر گاه در خود، چیز خوبی ببینی، بدان که اصل آن نعمت که به تو عطا شده، پدر است. پس خدای ـ عزَّ و جلَّ ـ را حمد کن و شکر پدر به قدر آن نعمت، با شکر الهی به جا بیار. و لا قوّة إلّا بالله!

و کلینی ﷺ از حضرت امام جعفر صادق ﷺ روایت کرده که آن حضرت، از جملهٔ کبائر برشمرد آن که هر گاه پدر، پسر را بطلبد، پسر، او را لعنت کند و آن که هر گاه پسر جواب دهد، پدر او را بزند.[1]

[ششم: خوردن مال یتیم]

ششم از جملهٔ کبائر، خوردن مال یتیم است به غیرِ حق؛ یعنی بی آن که کاری کرده باشد که به سبب آن، مستحقّ گرفتن چیزی از مال یتیم شده باشد.

و ابن بابویه ﷺ در کتاب ثواب الأعمال، از حضرت امام جعفر صادق ﷺ روایت کرده که در کتاب علی بن ابی طالب ﷺ مذکور است که: کسی که مال یتیم را از روی ظلم بخورد، البته عاقبت بدِ آن عمل، به زودی در دنیا، به فرزندان او می‌رسد و عِقاب آن در آخرت، به او خواهد رسید. امّا در دنیا، از برای آن که حق تعالی فرموده: ﴿وَلْيَخْشَ الَّذِينَ لَوْ تَرَكُوا مِنْ خَلْفِهِمْ ذُرِّيَّةً ضِعَافًا خَافُوا عَلَيْهِمْ فَلْيَتَّقُوا اللَّهَ وَلْيَقُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا﴾؛[2] یعنی: باید که بترسند جماعتی که غمِ فرزندان ناتوان خود که از ایشان بمانَد، می‌خورند و نمی‌خواهند که بعد از ایشان، بر آنها ستمی واقع شود. پس، از خدای تعالی بترسند و موافقِ حق، سخن بگویند.

و امّا در آخرت، زیرا که حق تعالی می‌فرماید: ﴿إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَىٰ ظُلْمًا إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا وَسَيَصْلَوْنَ سَعِيرًا﴾؛[3] یعنی: به تحقیق که آنهایی که مال‌های یتیم را به

۱. الکافی، ج ۲، ص ۲۸۱، ح ۱۵.
۲. سورهٔ نساء، آیهٔ ۹.
۳. سورهٔ نساء، آیهٔ ۱۰.

ناحق[۱] می‌خورند، به غیر این نیست که آتش جهنّم را در شکم‌های خود در آورده‌اند؛ زیرا که چیزی خورده‌اند که عِقابش جهنّم است یا آن که به سبب خوردن آن مال، شکم خود را از آتش جهنّم، مملو ساخته[اند] و[۲] زود باشد که به شعلهٔ جهنّم، بریان شوند.

و در باب ظلم، قبل از این مذکور شد که سرایت نمودن این ظلم به اولاد، از برای عقوبت ظالم است، به اطّلاع بعد از موت. و اولاد، اگر به عمل خود، مستوجب عقوبتی شده باشند، مکافات آن به فعل می‌آید، والّا در آخرت، ثواب می‌یابند؛ مثل سایر مکاره که در دنیا به ایشان رسد.

و علی بن ابراهیم ﷺ در تفسیر خود گفته که: اگر پدرْ صالح باشد، خدای تعالی، اولاد او را محافظت می‌کند به صلاح او، چنانچه فرموده: ﴿وَأَمَّا ٱلْجِدَارُ فَكَانَ لِغُلَٰمَيْنِ يَتِيمَيْنِ فِى ٱلْمَدِينَةِ وَكَانَ تَحْتَهُۥ كَنزٌ لَّهُمَا وَكَانَ أَبُوهُمَا صَٰلِحًا فَأَرَادَ رَبُّكَ أَن يَبْلُغَآ أَشُدَّهُمَا وَيَسْتَخْرِجَا كَنزَهُمَا رَحْمَةً مِّن رَّبِّكَ﴾[۳]؛ یعنی: و امّا آن دیوار که حضرت خضر ﷺ مشغول تعمیر او شد، پس آن، از دو پسرِ یتیم بود از اهل آن شهر، و زیر آن دیوار، گنجی از ایشان بود. پس خداوند تو خواست که ایشان به مرتبهٔ بلوغ و عقل برسند و گنج خود را بیرون آرند. و این معنی، تفضّلی است از خداوند تو.

پس سیاق این کلام، دلالت می‌کند بر آن که صلاحِ پدر، باعث تفضّل بر اولاد می‌شود و اگر پدر، مرتکب اَکلِ مال یتیم شود، خدای تعالی، نسبت به اولاد، تفضّل در باب حفظ ایشان نمی‌فرماید و ایشان را وا می‌گذارد.[۴]

و از حضرت امام جعفر صادق ﷺ روایت کرده که حضرت پیغمبر ﷺ فرموده که: وقتی که مرا در شب معراج به آسمان بردند، جمعی را دیدم که آتش در شکم‌های ایشان، انداخته بودند و از دُبُر ایشان، بیرون می‌آمد. پس به جبرئیل ﷺ گفتم که: اینها چه جماعت‌اند؟ گفت: اینها آن طایفه‌اند که اموال یتیم را به ناحق می‌خورند.[۵]

و حِمیَری ﷺ در کتاب قرب الإسناد، از حضرت امام جعفر صادق ﷺ روایت کرده که آن حضرت، از پدرش روایت می‌فرمود که حضرت پیغمبر ﷺ فرموده که: از خدا بترسید در باب دو ضعیف و ناتوان: یکی یتیم و یکی زن؛ زیرا که بهترینِ شما، کسی است که با اهل خود، بهتر

۱. الف و ب: - «به ناحق».
۲. ب: - «و».
۳. سورهٔ کهف، آیهٔ ۸۲.
۴. تفسیر القمّی، ج ۱، ص ۱۳۲.
۵. همان.

سلوک کند.[۱]

و صاحب کنز العرفان، از حضرت امام رضا ﷺ روایت کرده که از آن حضرت، سؤال کردند که: کمترین مرتبه از خوردن مال یتیم که آدمی به سبب آن به جهنّم رود، کدام است؟ فرمود که: اندک و بسیارش در این معنی شریک‌اند، هر گاه قصدش آن باشد که به ایشان پس ندهد.

[هفتم: متهم کردن زنان و مردان پاکدامن]

هفتم از جملهٔ کبائر، قَذْف مُحصنه است و قَذْف پیش فقها، نسبت زنا یا لواط است به کسی، صریحاً. و مُحصنه، زنی را گویند که زِنا به حَسَب شرع، بر او ثابت نشده باشد یا متظاهر به زنا نباشد، به حیثیّتی که اگر او را به زانیه خطاب کنند، ایا و استنکاف نماید. و قَذْف موجب حدّ شرعی است؛ یعنی حاکم شرع، شخصی را که دشنام زِنا یا لواط به کسی دهد، هشتاد تازیانه می‌زند. و حق تعالی فرموده: ﴿وَٱلَّذِينَ يَرْمُونَ ٱلْمُحْصَنَٰتِ ثُمَّ لَمْ يَأْتُوا۟ بِأَرْبَعَةِ شُهَدَآءَ فَٱجْلِدُوهُمْ ثَمَٰنِينَ جَلْدَةً وَلَا تَقْبَلُوا۟ لَهُمْ شَهَٰدَةً أَبَدًا وَأُو۟لَٰٓئِكَ هُمُ ٱلْفَٰسِقُونَ * إِلَّا ٱلَّذِينَ تَابُوا۟ مِنۢ بَعْدِ ذَٰلِكَ وَأَصْلَحُوا۟ فَإِنَّ ٱللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ﴾؛[۲] یعنی: آنهایی که نسبت زنا به زنان محصنه می‌دهند و چهار گواه، موافقِ دعوی خود نمی‌آورند، ایشان را هشتاد تازیانه بزنید و هرگز، هیچ گواهیِ ایشان را قبول مکنید. و ایشان، جماعت فاسقان‌اند، مگر آن جماعتی که بعد از این فعل، توبه کنند و اصلاحِ عمل خود بکنند. پس به درستی که خدای تعالی، آمرزنده‌ای رحیم است.

و فرموده که: ﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ يَرْمُونَ ٱلْمُحْصَنَٰتِ ٱلْغَٰفِلَٰتِ ٱلْمُؤْمِنَٰتِ لُعِنُوا۟ فِى ٱلدُّنْيَا وَٱلْءَاخِرَةِ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ * يَوْمَ تَشْهَدُ عَلَيْهِمْ أَلْسِنَتُهُمْ وَأَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُم بِمَا كَانُوا۟ يَعْمَلُونَ﴾[۳]؛ یعنی: به درستی که آن جماعتی که نسبت زِنا می‌دهند به زنان مُحصنه که دل‌های ایشان، از خباثت نفسانی پاک باشد یا از عمل‌های رسوا، غافل باشند و از اهل ایمان باشند، این‌چنین جماعتی، دورند از رحمت الهی در دنیا و آخرت، و از برای ایشان، مهیّاست عذابی عظیم در آن روزی که گواهی می‌دهند زبان‌ها و دست‌ها و پای‌های ایشان به آن کارهایی که از ایشان، صادر شده.

و بدان که علما اتّفاق نموده‌اند بر آن که در واجب شدن حد، فرقی نیست میان آن که زنی را قَذْف کنند یا مردی را. و اگر کسی دیده باشد که شخصی زِنا می‌کند و گواهی بدهد، اگر سه گواه

۱. قرب الإسناد، ص ۹۲، ح ۳۰۶.
۲. سورهٔ نور، آیهٔ ۴ و ۵.
۳. سورهٔ نور، آیهٔ ۲۳ و ۲۴.

دیگر با او باشند که همگی به چشم خود، «کَالمیل فِی المُکْحلَة» دیده باشند، نه آن که از حرکات و خصوصیّات احوال، دانسته باشند که آن مرد، مشغول آن فعل بوده، شهادت آن شخص را قبول می‌کنند و مرد و زن را به حدّ شرعی، تعذیب می‌نمایند. و اگر چهار گواه به این نحو، یکی کم باشد، گواهان را هر یک، هشتاد تازیانه می‌زنند و اگر در واقعْ راست هم گفته باشند، حکم دروغ‌گویان [را] دارند و داخل فسّاق‌اند. و اگر کسی به طریق کنایه، کسی را منسوب به زِنا یا لواط سازد، حاکم شرع، او را به قدری که مناسب داند، تعزیر و تأدیب می‌کند، چنانچه قبل از این گذشت.

و جایز نیست اِسناد زِنا، نه صریحاً و نه کنایتاً به کفّار یا بنده‌ای که پدر و مادرش کافر بوده باشند، مادام که شرعاً ثابت نشود که موافق مذهب خود هم، زانی بوده‌اند، چنانچه محمّد بن یعقوب کلینی ﷺ از عمرو بن نعمان جُعفی روایت کرده که حضرت امام جعفر صادق ﷺ دوستی داشت که به هر جا که می‌رفت، از او جدا نمی‌شد. روزی آن حضرت، با او راه می‌رفت و او غلامی داشت از اهل سِند که در عقبِ ایشان می‌آمد. پس آن مرد، سه مرتبه نگاه کرد به عقبِ خود و غلام را به جهت کاری می‌خواست. غلام، پیدا نبود. مرتبهٔ چهارم نگاه کرد، او را دید. گفت: یابن الفاعله! کجا بودی؟ یعنی: مادرت زِناکار بوده.

آن حضرت ـ صلوات الله علیه ـ دست بر پیشانی مبارک خود زد و گفت: سبحان الله! مادرش را قَذْف می‌کنی؟ من گمان کردم که تو صاحب وَرَعی و ظاهر شد که هیچ وَرَع با تو نیست. آن شخص گفت: فدای تو شوم! مادر این غلام، از اهل سِند است و ایشان، کافر می‌باشند. حضرت فرمود که: نمی‌دانی که هر طایفه‌ای، عقد و نکاحی می‌دارند؟ دور شو از من!

عمرو بن نعمان ـ که راوی حدیث است ـ می‌گوید که: دیگر ندیدم که حضرت با او رفیق باشد تا وقت رحلت از دنیا.[1]

و ابن بابویه ﷺ در کتاب علل الشرائع، از ابی الحسن حَذّاء روایت کرده که گفت: نزد حضرت امام جعفر صادق ﷺ بودم. مردی از من پرسید که: یا ابی الحسن! غَریم تو، یعنی قرض‌خواه یا قرض‌دار تو چه شد؟ گفتم که: آن ابن فاعله را می‌گویی؟ پس حضرت، از روی تندی نظر به سوی من کرد. من گفتم: فدای تو شوم! آن مرد، مجوسی است و مادر و خواهر خود را وَطْی می‌کند. فرمود که: نه! وَطی مادر و خواهر، در دین ایشان، نکاح صحیح است.[2]

۱. الکافی، ج ۲، ص ۳۲۴، ح ۵.
۲. علل الشرائع، ج ۲، ص ۵۴، ح ۱۲.

و در کتاب من لا یحضره الفقیه، از آن حضرت روایت کرده که فرمود: مردی که قَذْف کرده باشد بنده‌ای را به زِنا و آن بنده، مسلمان باشد و از او به غیر خوبی چیزی ندانیم، چنین مردی را اگر پیش من آرند، او را یک تازیانه از حدّی که به جهت قَذْف آزاد می‌زنند، کمتر خواهم زد.[۱]

و امّا دشنام دادن به نوکر و ملازم، چنانچه عادت جمعی است که خدای تعالی، ایشان را جاهی و مالی عطا کرده، مثل دشنام به سایر مؤمنین است و اگر حکومت ظاهر با یکی از ائمهٔ طاهرین ﷺ باشد، حدّ شرعی بر ایشان اقامت خواهند فرمود. و این فسق با کمال شناعت، نهایتِ شیوع میانهٔ عوام دارد و اکثر ایشان، گفتن و شنیدن فحش را از جملهٔ ستم ظریفی حساب می‌نمایند. امید که همگی را خدای ـ عزَّ و جلَّ ـ به راه راست، هدایت نماید!

[هشتم: رباخواری]

هشتم از جملهٔ کبائر، خوردن رِباست، یعنی سود. و ربا، عبارت است از فروختن چیزی به جنس خود از چیزهایی که به ترازو کِشند یا پیمانه کنند با زیادتیِ یکی از دو چیز؛ خواه زیادتی حقیقی، مثل [آن که] یک مَن بدهد و یک مَن و نیم بگیرد، یا حکمی مثل آن که همان قدر بگیرد، امّا شرط نموده باشد که به جهت او کاری یا خدمتی بکند، و این، رِبا در بیع است.

و رِبا در سایر معاوضات، مثل صلح و غیر آن، محلّ خلاف است.

و رِبا در قرض هم می‌باشد؛ یعنی چیزی را به قرض دهند و از همان جنس، بازیافت نمایند با زیادتی حقیقی یا حکمی؛ خواه آن جنسی که به قرض داده، به کِیل و وزن در آید، و خواه در نیاید. و اکثر علما گفته‌اند که رِبا میانهٔ پدر و فرزند، و زن و شوهر، و آقا و بنده، و مسلمان و کافر حربی نمی‌باشد، به شرط آن که زیاده را مسلمان بگیرد، نه کافر.

[آیات و روایات در نهی از ربا]

و از جملهٔ آیات که در باب ربا وارد شده، قول الهی است که فرموده: ﴿يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱتَّقُواْ ٱللَّهَ وَذَرُواْ مَا بَقِىَ مِنَ ٱلرِّبَوٰٓاْ إِن كُنتُم مُّؤْمِنِينَ * فَإِن لَّمْ تَفْعَلُواْ فَأْذَنُواْ بِحَرْبٍ مِّنَ ٱللَّهِ وَرَسُولِهِۦ وَإِن تُبْتُمْ فَلَكُمْ رُءُوسُ أَمْوَٰلِكُمْ لَا تَظْلِمُونَ وَلَا تُظْلَمُونَ﴾؛[۲] یعنی: ای جماعتی که ایمان آورده‌اید! از خدای تعالی، حذر کنید و وا گذارید آنچه از رِبا پیش مردم مانده باشد، اگر چنانچه شما اهل ایمانید. پس اگر چنین نکنید، بدانید یا خبر کنید به آن که شما در مقام محاربهٔ با خدا و رسول

۱. کتاب من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص ۵۲، ح ۵۰۸۰. ۲. سورهٔ بقره، آیهٔ ۲۷۸ و ۲۷۹.

او ﷺ هستید، و اگر توبه کنید، رأس مال شما از شما خواهد بود. نه شما بر کسی ستم کرده باشید، و نه کسی بر شما.

و در بعضی روایات دیگر، نهی و وعید به عذاب جهنّم در باب رِبا وارد شده.

و ابن بابویه ﷺ در کتاب من لا یحضره الفقیه، از حضرت امام جعفر صادق ﷺ روایت کرده که فرمود: یک درهم رِبا پیش خدای تعالی، بدتر است از هفتاد زِنا که همه با زنی باشد که مَحرم او باشند.[۱] و در حدیث دیگر از آن حضرت، روایت کرده که: بدتر است از سی زِنا که با مَحارم خود، مثل عمّه و خاله بکند.[۲]

و از حضرت پیغمبر ﷺ روایت کرده که فرمود: آن کسی که رِبا می‌خورد و آن که می‌خوراند و آن کس که می‌نویسند و دو کس که گواه می‌شوند، همه در گناه، مساوی‌اند؛ یعنی در اصل گناه، یا قدر گناه، و شاید که دویّم، ظاهرتر باشد.[۳]

و از حضرت امیر المؤمنین ﷺ روایت کرده که حضرت پیغمبر ﷺ لعنت کرده رِبا را و آن کسی [را] که رِبا می‌خورد و آن که می‌خرد و آن که می‌فروشد و آن که می‌نویسد و آن دو کس که گواه می‌شوند.[۴]

و در کنز العرفان، از حضرت امام جعفر صادق ﷺ روایت کرده که فرمود: خدای تعالی، حرمت رِبا را از برای آن شدید کرده که مردم، امتناع ننمایند از نیکی و احسان کردن به یکدیگر، در قرض و عطا.[۵]

[نهم: گریختن از میدان جنگ]

نهم از جملهٔ کبائر، فرار از زَحْف است؛ یعنی گریختن از معرکهٔ جهاد شرعی در جایی که دشمن، زیاده از دو برابر نباشد. و از جملهٔ آنچه در نهی و وعید از آن وارد شده، قول الهی است که فرموده: ﴿يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ إِذَا لَقِيتُمُ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ زَحْفًا فَلَا تُوَلُّوهُمُ ٱلْأَدْبَارَ * وَمَن يُوَلِّهِمْ يَوْمَئِذٍ دُبُرَهُۥٓ إِلَّا مُتَحَرِّفًا لِّقِتَالٍ أَوْ مُتَحَيِّزًا إِلَىٰ فِئَةٍ فَقَدْ بَآءَ بِغَضَبٍ مِّنَ ٱللَّهِ وَمَأْوَىٰهُ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ ٱلْمَصِيرُ﴾؛[۶] یعنی: ای جماعتی که ایمان آورده‌اید! هرگاه برسید به کفّار، در حالت اجتماع یا در

۱. کتاب من لا یحضره الفقیه، ج ۳، ص ۲۷۴، ح ۳۹۹۲. ۲. همان، ح ۳۹۹۱.
۳. همان، ح ۳۹۹۳. ۴. همان، ح ۳۹۹۴.
۵. کنز العرفان، ج ۲، ص ۴۶. ۶. سورهٔ انفال، آیهٔ ۱۵ و ۱۶.

حالت کثرت یا آن که اندکْ اندک ، شما یا ایشان پیش آیید تا به یکدیگر رسید ، پس پشت مگردانید به جانب ایشان ، و هر کس که در آن روز ، پشت به ایشان کند ، به غیرِ آن که میل به طرفی کند از برای مصلحتِ جنگ (مثل : درست نمودن سلاح) یا میل کند به جایی که جمعی از مددکاران در آن جا باشند ، پس به تحقیق که لازمِ او می‌شود و بر می‌گردد به غضبی عظیم از جانب الهی ، و مسکن او جهنّم خواهد بود ؛ و بد محلّ بازگشتی است جهنّم .

[دهم : بازگشت به عقائد جاهلیت بعد از مسلمان شدن]

دهم ، اعرابی شدن[1] بعد از هجرت است ، و هجرت ، بعد از زمان حضرت پیغمبر ﷺ آن بود که اعراب از بادیه به خدمت آن حضرت می‌آمدند و احکام اسلام [را] یاد گرفته ، به لوازم آنها قیام می‌نمودند . و مذهب شیعه و جمعی از عامّه [بر] آن است که تا کفر ، باقی است ، هجرت ، باقی است . و از حضرت پیغمبر ﷺ روایت کرده‌اند که فرموده : هجرت ، منقطع نمی‌شود ، تا وقتی که توبه ، منقطع شود ، و توبه منقطع نمی‌شود تا وقتی که آفتاب ، از مغربْ طلوع کند .[2]

و حضرت امیر المؤمنین ﷺ در بعضی از خطبه‌ها که در کتاب نهج البلاغة مذکور است ، فرموده که : هجرت ، باقی است به همان نحو که در اوّلِ اسلام بود ، مادام که حکمِ تکلیف بر اهل زمین ، جاری است ؛ خواه آنهایی که عقاید خود را پنهان می‌دارند ، و خواه آنها که ظاهر می‌کنند و اسم هجرت ، صادق نمی‌آید بر هیچ کس ، مگر به آن که بشناسد آن کسی را که بر روی زمین ، حجّت است بر خلایق . پس کسی که او را می‌شناسد و اقرار به او می‌کند ، او مهاجر است .[3]

و از این کلام ، ظاهر می‌شود که هجرت ، در زمان ائمّه ﷺ باقی بوده به جهت معرفت ایشان . و در زمان غیبت ، ظاهر آن است که هجرت ، آمدن به بلادی باشد که معرفت ایشان یا معرفت شرایع دین و عمل به قواعد شرع ، میّسر باشد . و علما گفته‌اند که : واجب است بیرون آمدن از بلاد شرک بر کسی که نتواند شعائر دین را در آن جا اظهار نمود ؛ مثل اذان و اقامهٔ نماز و روزه و غیر آنها .[4]

[یازدهم : زِنا]

یازدهم از جملهٔ کبائر ، زِناست ، خواه با [زن] شوهردار ، و خواه ، [با] غیر آن . و حدّ زنا در غیر مُحصن ، صد تازیانه است . و مرد غیر محصن ، هر گاه آزاد باشد ، با صد تازیانه ، سرش را

۱ . خلق و خوی اعراب جاهلی پیدا کردن و مایل به آنها شدن.

۲ . مسند ابن حنبل ، ج ۱ ، ص ۱۹۲ ؛ کنز العمّال ، ج ۱۶ ، ص ۶۵۷ ، ح ۴۶۲۶۲ .

۳ . نهج البلاغة ، ج ۲ ، ص ۱۲۹ ، خطبهٔ ۱۸۹ .

۴ . بحار الأنوار ، ج ۶۶ ، ص ۲۳۰ ، ذیل ۱۹ .

می‌تراشند و او را یک سال از شهرش بیرون می‌کنند، و بعضی گفته‌اند که از شهر بیرون کردن، مخصوص کسی است که زنی را به عقدِ دوام، خواسته باشد و دخول نکرده باشد. و در مُحصن، خواه مرد و خواه زن، هر گاه با بالغِ عاقل، زنا کند، رَجْم است (یعنی سنگسار کردن) با صد تازیانه، به قول جمعی از علما، و سنگسار کردنِ تنها، به قول جمعی، اگر جوان باشد و اگر مرد پیر، زنا کند با غیر زن پیر، هم سنگسار کردن است و هم صد تازیانه زدن.

و معنی مُحصن، در مرد و زن، آن است که زنی، شوهری [داشته باشد] یا شوهری، زنی داشته باشد، که هر صبح و شام به او نزدیکی ممکنش باشد و اگر کنیز داشته باشد، محلّ خلاف است.

و حضرت امام جعفر صادق ﷺ در حدیث عبد العظیم بن عبد الله الحسنی بر آن که زنا، کبیره است، استدلال فرموده به قول الهی که در وصف بندگان خاصّ خود می‌فرماید: ﴿وَلَا يَزْنُونَ وَمَن يَفْعَلْ ذَٰلِكَ يَلْقَ أَثَامًا * يُضَـٰعَفْ لَهُ ٱلْعَذَابُ يَوْمَ ٱلْقِيَـٰمَةِ وَيَخْلُدْ فِيهِۦ مُهَانًا﴾؛[1] یعنی: بندگان الهی، آنهایند که با صفاتی که مذکور شده، زِنا نمی‌کنند و کسی که این کار [را] کند، می‌رسد به گناه، یعنی [به] جزای گناه [و] مضاعف می‌شود از برای او، عذاب در روز قیامت و همیشه می‌مانَد در آن عذاب، با خواری.[2]

و ابن بابویه ﷺ در کتاب من لا یحضره الفقیه، از حضرت پیغمبر ﷺ روایت کرده که فرمود: هیچ کاری نمی‌کند فرزندم آدم که در پیش خدای تعالی، عظیم‌تر باشد از مردی که پیغمبری را بکُشد، یا خانهٔ کعبه را ـ که خدای تعالی، قبلهٔ بندگان خود کرده ـ، خراب کند یا آن که آب خود را در زنی، به حرامی بریزد.[3]

و از آن حضرت، روایت کرده که فرمود: زِنا، باعث فقر می‌شود و خانه‌ها را خراب می‌کند.[4]

و از آن حضرت، روایت کرده که فرمود که: زمین، ناله نمی‌کند به خدای تعالی به آواز بلند، مثل ناله‌ای که از سه چیز می‌کند: یکی از خونی که به ناحق بر زمین، ریخته شود؛ دیگر، غسلی که کسی از زِنا بکند؛ یا خوابی که کسی بر زمین کند پیش از طلوع آفتاب، تا وقتی که نزدیک به طلوع آفتاب باشد.[5]

و از حضرت امام محمّد باقر ﷺ روایت کرده که در میان وحی‌های الهی به حضرت موسی ﷺ

۱. سورهٔ فرقان، آیات ۶۸ ـ ۶۹.
۲. الکافی، ج ۲، ص ۲۸۵ و ۲۸۶، ح ۲۴.
۳. کتاب من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص ۲۰، ح ۴۹۷۷. ۴. همان، ح ۴۹۷۸.
۵. همان، ح ۴۹۷۹.

بوده که: ای موسی بن عمران! کسی که زِنا می‌کند، زِنا به او واقع می‌شود، اگر چه در فرزندان او باشد.[۱]

و از حضرت امام جعفر صادق ﷺ روایت کرده که فرمود: با پدران، برّ و احسان کنید تا فرزندان، با شما احسان کنند. و دست از زنانِ مردم بِدارید تا مردم، دست از زنانِ شما بِدارند.[۲]

و ابن بابویه گفته که در روایت ابراهیم بن ابی البلاد، چنین است که: زنی در زمان حضرت داوود ﷺ بود، و مردی می‌آمد و می‌خواست که با او، به زور، زِنا کند. خدای تعالی، در دل او انداخت تا به آن مرد گفت که: هر گاه تو پیش من می‌آیی، مردی پیشِ زن تو می‌رود. بعد از آن که آن مرد به خانهٔ خود رفت، دید که مردی در پیشِ زن اوست. پس آن مرد راگرفته، پیش[۳] حضرت داوود ﷺ برد و گفت[۴]: چیزی بر سرِ من آمده که بر سرِ هیچ کس نیامده. حضرت داوود ﷺ فرمود که: کدام است؟ گفت: این مرد را پیشِ زن خود یافتم. خدای تعالی، وحی به آن حضرت فرستاد که به این مرد بگو که: هر چه می‌کنی، می‌یابی.[۵]

و از حضرت امام جعفر صادق ﷺ روایت کرده که: سه کس‌اند که خدای تعالی، روز قیامت، با ایشانْ سخن نمی‌گوید و نظر مرحمت به ایشان نمی‌کند و ایشان را تزکیه نمی‌کند و مر ایشان راست عذابی شدید: یکی، مرد پیری که زنا کند؛ و دیگر، مردی که دیّوث باشد؛ دیگر، زنی که بیگانه به رختخوابِ شوهرش آورد.[۶]

[دوازدهم: لواط]

دوازدهم از جملهٔ کبائر ـ چنانچه در حدیث اعمش از حضرت صادق ﷺ وارد شده ـ، لواط است. و محمّد بن یعقوب ﷺ در کافی و شیخ طوسی ﷺ در تهذیب، از حضرت صادق ﷺ روایت کرده‌اند که حمّاد بن عثمان پرسید که: هر گاه مردی با مردی، عملی شنیع کند [، حکمش چیست]؟ حضرت فرمود که: اگر مُحصن است، می‌کُشندش، و اگر غیر محصن است، حدّش می‌زنند. پرسید که: آن دیگری چه حکم دارد؟ فرمود که: او را می‌کُشند بر هر تقدیر، خواه مُحصن باشد و خواه غیر مُحصن.[۷] و معنی مُحصن قبل از این، در زِنا مذکور شد.

و از آن حضرت، روایت کرده‌اند که فرمود: مردی را با مردی، در زمان حکومت عمر بن

۱. همان، ص ۲۱، ح ۴۹۸۱.
۲. همان، ح ۴۹۸۵.
۳. ب: «خدمت».
۴. ب: «عرض کرد».
۵. همان، ص ۲۱ و ۲۲، ح ۴۹۸۶.
۶. همان، ص ۲۱، ح ۴۹۸۳.
۷. الکافی، ج ۷، ص ۱۹۸، ح ۲؛ تهذیب الأحکام، ج ۱۰، ص ۵۵، ح ۱۰.

الخطّاب یافتند. یکی گریخت و دیگری را گرفته، پیش عمر آوردند. عمر به مردم گفت که: در باب این مرد، چه رأی دارید؟ یکی گفت: «چنین می‌باید کرد» و دیگری گفت: «چنان می‌باید». پس عمر به حضرت امیر المؤمنین ﷺ گفت که: چه می‌گویی، یا ابا الحسن؟ حضرت فرمود که: گردنش را بزن. پس گردنش را زدند. عمر، خواست که او را بردارد. حضرت فرمود: بگذار، که حدّی دیگر، هنوز مانده. عمر گفت: چه چیز مانده است؟ فرمود: بگو که تا هیمه حاضر سازند. گفت تا هیمه آوردند. حضرت فرمودند تا او را به آن هیمه سوختند.[1]

و از آن حضرت، روایت کرده‌اند که فرمود: حضرت امیر المؤمنین ﷺ روزی در میان جماعتِ اصحاب بود. ناگاه مردی آمد و گفت: یا امیر المؤمنین! با پسری چنین کرده‌ام. مرا از گناه، پاک کن. گفت: برو به خانهٔ خود. شاید سودایی در طبیعت، حرکت کرده باشد. روز دیگر آن مرد به خدمت حضرت آمده، گفت: یا امیر المؤمنین! چنین کاری کرده‌ام. مرا پاک کن. فرمود: برو به منزل خود. شاید سودایی در طبیعت، حرکت کرده باشد. تا آن که سه مرتبه بعد از مرتبهٔ اوّل، باز گشته، اقرار نمود. در نوبت چهارم، حضرت فرمود که: حضرت پیغمبر ﷺ در چنین واقعه‌ای، سه حکم فرموده. هر کدام را می‌خواهی، اختیار کن. گفت: کدام است آن سه حکم، یا امیر المؤمنین؟ فرمود: یکی، ضربتی به شمشیر که بر گردنت زنند، به هر جا که برسد؛ و یکی، دست‌ها و پاهایت [را] ببندند و از کوه بیندازند؛ دیگر آن که به آتش بسوزانندت.

گفت: یا امیر المؤمنین! کدام یک از اینها بر من، دشوارتر و آزارش بیشتر است؟ فرمود که: سوزانیدن به آتش. گفت: من، آن را اختیار کردم، یا امیر المؤمنین! فرمود که تهیّهٔ کار خود بکن. گفت: چنین باشد. پس برخاست و دو رکعت نماز به جای آورد و نشست. در وقت تشهّد گفت: خداوندا! به درستی که گناهی از من صادر شده که تو به آن، دانایی و من، از گناه خود ترسیدم. پس به پیش وصیّ رسول تو و ابن عمّ نبیّ تو ﷺ آمدم و از او سؤال کردم که مرا از گناه، پاک کند. پس مرا صاحبْ‌اختیار ساخت میانهٔ سه نوع از عقوبت. خداوندا! من، اختیار کردم آن یکی را که سخت‌تر بود. خداوندا! پس، از تو سؤال می‌کنم که این عقوبت را کفّارهٔ گناهان من گردانی و مرا به آتش خود در آخرت، نسوزانی. بعد از آن، برخاست گریان، و نشست در جایی که حضرت امیر المؤمنین، آن را گود کرده بود و می‌دید که آتش، در دور او شعله می‌کشد.

حضرت صادق ﷺ فرمود که: پس، حضرت امیر المؤمنین ﷺ بگریست و اصحاب او،

۱. الکافی، ج ۷، ص ۱۹۹، ح ۶؛ تهذیب الأحکام، ج ۱۰، ص ۵۳، ح ۷.

همگی، به گریه در آمدند. بعد از آن فرمود که: برخیز ـ ای مرد ـ که به گریه آوردی ملائکهٔ آسمان و ملائکهٔ زمین را. و به تحقیق که خدای ـ عزَّ و جلَّ ـ توبهٔ تو را قبول فرمود. پس برخیز و بار دیگر، چنین کاری مکن.[۱]

[سیزدهم: خیانت در غنیمت]

سیزدهم از جملهٔ کبائر ـ چنانچه در حدیث عبد العظیم وارد شده ـ، غَلول است؛[۲] یعنی خیانت در مالی که مسلمانان، از کفّار گرفته باشند. و حق تعالی، در باب غَلول فرموده که: ﴿وَمَن يَغْلُلْ يَأْتِ بِمَا غَلَّ يَوْمَ ٱلْقِيَـٰمَةِ﴾؛[۳] یعنی: کسی که در مال غنیمت، دزدی و خیانت کند، آنچه برده، در روز قیامتْ می‌آورد.

و در بعضی روایات، وارد شده که: آنچه دزدیده باشد، روز قیامت، در گردنش بار کرده، در محشر، حاضر می‌کنند.[۴] و در حدیث اعمش، مطلق دزدی واقع شده و ممکن است که مراد به غلول، مطلقِ دزدی باشد، چنانچه از کلام بعضی از اهل لغت، ظاهر می‌شود.

و در کتاب من لا یحضره الفقیه، از حضرت امام رضا ﷺ روایت کرده که: کسی که آن قدر بدزدد که مساوی دیتِ دستش بشود، در آن وقت، خدا تعالی، او را رسوا می‌کند.[۵]

و از حضرت امام جعفر صادق ﷺ روایت کرده که فرمود: حضرت امیر المؤمنین ﷺ کسی را که مرتبهٔ اوّل دزدی می‌کرد، دست راستش را می‌بُرید و مرتبهٔ دویّم، پای چپش را و مرتبهٔ سیّم، به زندانش می‌فرستاد که تا زنده باشد، در زندان باشد و خرج او را از بیت المال می‌داد.[۶] و در حدیث دیگر، روایت کرده که اگر در زندان دزدی بکند، کشته می‌شود.[۷]

و از حضرت امیر المؤمنین ﷺ روایت کرده که دست کفن‌دزد را قطع می‌فرمود[۸] و در حدیث دیگر، روایت کرده که کفن‌دزدی را به خدمت آن حضرت آوردند. پس موی او را گرفته، او را به زمین زد و فرمود که: ای بندگان خدا! لگدمال کنید او را. پس لگد بر او زدند تا مُرد.[۹]

و بعضی از علما گفته‌اند که کشتن، در صورتی است که این فعل، مکرّر از او سر زده باشد.

۱. الکافی، ج ۷، ص ۲۰۱ و ۲۰۲، ح ۱.
۲. الکافی، ج ۲، ص ۱۸۵ و ۱۸۶، ح ۲۴.
۳. سورهٔ آل عمران، آیهٔ ۱۶۱.
۴. بحار الأنوار، ج ۷۶، ص ۱۸۱.
۵. کتاب من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص ۶۰، ح ۵۰۹۸.
۶. همان، ح ۵۱۱۱.
۷. همان، ح ۵۱۱۲.
۸. همان، ص ۶۷، ح ۵۱۱۸.
۹. همان، ح ۵۱۲۰.

[چهاردهم : سِحر]

چهاردهم از جملهٔ کبائر ، سِحر است و در حدیث عبد العظیم ، استدلال بر کبیره بودن سِحر به قول الهی واقع شده که فرموده : ﴿وَلَقَدْ عَلِمُواْ لَمَنِ ٱشْتَرَىٰهُ مَا لَهُۥ فِى ٱلْأَخِرَةِ مِنْ خَلَـٰقٍ﴾ ؛[1] یعنی : به تحقیق ، می‌دانستند آن جماعتی که سِحر یاد می گرفتند که کسی که خریدار سِحر می‌شود ، در آخرت ، بهره و نصیبی ندارد .[2]

و سِحر ، چنانچه شیخ زین الدّین ﷺ در تصانیف خود ذکر کرده ، نوشتن یا خواندن هر چیزی است که به سبب او ضرری به کسی رسد ؛ خواه ضرر بدنی و خواه نقصانی که به عقل رسد . و از جملهٔ اقسام سِحر ، بستن مرد است از زن و عداوت میانهٔ ایشان انداختن .

و گفته که از این جمله است استخدام ملائکه و جن و توسّل به شیاطین در ظاهر ساختن امری پنهان و علاجِ مصیبت و استحضار ایشان و در آمدن ایشان به بدنِ طفلی یا زنی و به زبان او اظهار امری نمودن . و ظاهر آن است که سِحر ، منحصر نیست در آنچه او ذکر کرده ؛ بلکه بسیاری از نفع رسانیدن‌ها هم داخل سِحر و حرام است . و از حدیثی مُرسل ، تجویز گشودن به سِحر ، ظاهر می‌شود و دلالت بر جواز هر نوع نفع رسانیدنی نمی‌کند . و باز ، منحصر در نوشته و کلام نیست ؛ بلکه اقسام دیگر می‌دارد ، مثل ترکیب چیزها با یکدیگر و گِرِه‌ها زدن و چند چیز را به وضعی خاص ، در جاها دفن کردن و چیزها به آتش ، سوزانیدن .

و از بعضی احادیث ، ظاهر می‌شود که بعضی از اقسام سِحر به کارهای اطبّا شبیه است و بعضی ، تخیّلات و اعمالی است که به سرعت حرکت و جَلددستی چیزی می‌نمایند که اصلی ندارد . بنا بر این ، شعبده و اعمال سیمیا ، چنانچه معرکه گیران می‌کنند ، از جملهٔ سِحر است .

و اعمال اعدادیان هم از جملهٔ سحِر است ، و آنچه نسبت به حضرت امیر المؤمنین ﷺ می‌دهند که شکلی در برابر عَلَم کاویانی ساخت و باعث هزیمت لشکر عجم شد ، اِفترای بر آن حضرت است .

و یاد گرفتن و یاد دادن اقسام سِحر ـ چنانچه از احادیثْ ظاهر می‌شود ـ ، حرام است و آنچه بعضی از علما ذکر کرده‌اند که یاد گرفتن سِحر ، از برای دفع سحر جایز است ، وجهی ظاهر ندارد . و کسی که دعوی پیغمبری به سِحر کند ، خدای تعالی نمی‌گذارد که بر دست او خارقِ عادتی ظاهر

۱ . سورهٔ بقره ، آیهٔ ۱۰۲ .

۲ . الکافی ، ج ۲ ، ص ۲۸۵ و ۲۸۶ ، ح ۲۴ .

شود و اگر کاری کند که سَحَرهٔ دیگر هم کنند، باعث شبهه نمی‌شود و دفع سِحر به توسّل به جناب اقدس الهی و خواندن قرآن و دعاها می‌باید کرد. و در جماعتی که توسّل تام به خدای تعالی دارند و عقل ایشان، قوّتی دارد، تأثیری نمی‌کند و اثری که کند، در مِثل زنان و صاحبان نفوس ضعیفه ـ که از هر چیزی متأثّر شوند ـ، می‌کند و معتقدان سِحر، بیشتر، زنان و ابلهان می‌باشند. و به سبب سِحر، حال کسی در دنیا هم خوب نمی‌شود و اکثر سَحَره را به فلاکت و نکبت، می‌توان شناخت و کسی که مرتکب سِحر می‌شود، یا تتبّع سَحَره و استعانت از ایشان می‌کند، اگر چنانچه دو روزی در دنیا، بعضی امور، موافق خواهش ایشان از باب استدراج و غضب الهی شود، عاقبة الأمر، به خِزی و خواری دنیا ـ که سرباریِ عذاب آخرت است ـ، گرفتار شود، و اکثری آن است که جمعی که از ایشان، این اعمالْ بسیار سر می‌زند، نحوست و بدی آنها در اولاد ایشان هم تأثیر می‌کند و به زودی، منقرض می‌شوند.

و احادیث در باب نهی از سحر و قتل و ساحر، بسیار وارد شده و از آن جمله، شیخ طوسی ﷺ در تهذیب، از حضرت امام جعفر صادق ﷺ روایت کرده که از پدر خود ﷺ روایت می‌فرمود که حضرت امیر المؤمنین ـ صلوات الله علیه ـ می‌فرمود که: کسی که چیزی از سِحر یاد می‌گیرد، آخرین عهدش به خدای تعالی، همان است؛ یعنی دیگر نصیبی از رحمت الهی ندارد. و فرموده که: حدّ سِحر، کُشتن است، مگر آن که توبه کند.[۱]

و از حضرت امیرالمؤمنین ﷺ روایت کرده که فرمود که: از حضرت پیغمبر ﷺ پرسیدند از حکم ساحر. فرمود که: هر گاه دو گواه عادل بر او شهادت دهند، خونش حلال است.[۲]

و محمّد بن یعقوب ﷺ در کافی و شیخ طوسی ﷺ در تهذیب، از حضرت امام جعفر صادق ﷺ روایت کرده‌اند که حضرت پیغمبر ﷺ فرموده که: ساحرِ مسلمانان را می‌کُشند و ساحرِ کفّار را نمی‌کُشند. کسی گفت: یا رسول الله! چرا ساحر کفّار را نمی‌کُشند. فرمود که: از برای آن که کفر، عظیم‌تر از سِحر است، و از برای آن که سِحر و شرک، با هم می‌باشند.[۳]

و از آن حضرت روایت کرده‌اند که: ساحر را یک ضربت شمشیر بر سرش می‌زنند.[۴]

۱. تهذیب الأحکام، ج ۱۰، ۱۴۸، ح ۸۶۵.
۲. همان، ص ۱۴۷، ح ۵۸۶.
۳. الکافی، ج ۷۰، ص ۲۶۰، ح ۱.
۴. تهذیب الأحکام، ج ۱۰، ص ۱۴۷، ح ۵۸۴.

[پانزدهم: قسم دروغ خوردن]

پانزدهم از جملهٔ کبائر، چنانچه از چند حدیث ظاهر می‌شود ـ، یمین غموس است و مشهور میانهٔ فقها و اهل لغت، آن است که یمین غموس، قَسَم دروغی است که دانسته، بر چیزی کـه گـذشته باشد، بخورند؛ مثل آن که گوید با لفظ قَسَم که: «چنین کرده‌ام» و نکرده بـاشد یـا بـرعکس. و غموس، به جهت آن می‌گویند که صاحبش را در گناه یا در آتش جهنّم، غَمْس می‌کند؛ یعنی فرو می‌برد. و در حدیث مذکور، بر کبیره بودن یمین غموس، استدلال به کلام الهی فرموده که: ﴿اَلَّذِینَ یَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اَللَّهِ وَأَیْمَـٰنِهِمْ ثَمَنًا قَلِیلاً أُولَـٰئِكَ لاَ خَلَـٰقَ لَهُمْ فِی اَلْأَخِرَةِ﴾؛[1] یعنی: آن جـماعتی که در عوضِ عهد الهی و قسم‌های خـود، قـیمتی انـدک مـی‌گیرند، آن جـماعت را بـهره‌ای در آخرت نیست.

و از بعضی اخبار، ظاهر می‌شود که یمین غموس، قَسمِ دروغ در باب دعوی است، چنانچه در کتاب من لا یحضره الفقیه، از حضرت امام جعفر صادق ﷺ روایت کـرده کـه: یـمین، دو قِسـم می‌باشد: یکی آن که قَسَم خورد بر چیزی که لازم نباشد بر او، کردنِ آن کار یا بر چیزی که کردنش لازم باشد و بعد از قَسَم، آن کار را نکند. پس بر او در این دو صورت، کفّاره لازم می‌شود. و نوع دیگر از قَسَم، سه وجه می‌باشد: یکی آن که هر گاه آن قَسَم را به دروغ خورد، ثواب دارد؛ و یکی آن که کفّاره ندارد و ثواب هم[2] ندارد؛ و یکی آن که کفّاره بر مخالفت آن، لازم نمی‌شود و عقوبتش رفتن به جهنّم است.

امّا آن قَسَم که در آن ثواب دارد، هر گاه قسم دروغ بخورد و کفّاره لازم نمی‌شود، قسمی است که کسی یاد نماید در بابِ خلاصی مسلمانی یا حفظ مال خود از کسی که به ظلم خواهد مال او را بگیرد، خواه دزد و خواه غیر دزد.

و امّا آن قسم که کفّاره به جهت مخالفتش لازم نمی‌شود و اجر هم ندارد، آن است که کسی قسم یاد نموده باشد بر آن که کاری را بعد از آن بکند و کاری بهتر از آنچه قسم خورده که به جا آرد، ظاهر شود. پس ترک کند آنچه قسم خورده باشد و کار بهتر را به جا آورد.

و آن قسمی که عقوبتش رفتن به جهنّم است، آن است که کسی قسم خورد به جهتِ ضایع کردن حقّ مسلمانی، یا قسم دروغ خورد در باب دعوی‌ای که کند. پس این‌چنین قسمی، یمین غموس

۱. آل عمران، آیهٔ ۷۷.

۲. الف و ب: - «هم».

است و باعث دخولِ آتش جهنّم می‌شود و کفّاره در دنیا ندارد.[۱]

و از حضرت امام جعفر صادق ﷺ روایت نموده که: قسم دروغ، خانه‌ها را خراب مـی‌کند و اهالی خانه را بر می‌اندازد.[۲]

و از آن حضرت، روایت کرده که فرمود: قسم به خدای تعالی مخورید، نه قسـم راست و نـه دروغ؛ زیرا که خدای ـ عزَّ و جلَّ ـ از آن نهی فرموده به قول خود که: ﴿لَاتَـجْعَلُواْ ٱللَّـهَ عُـرْضَةً لِأَيْمَـنِكُمْ﴾.[۳] و «عُرْضَةً» را به معنی چیز مبتذل و علّت مانعه و حجّت و قوّت، تفسیر کرده‌اند ـ.

و شیخ طوسی ـ قدّس الله روحه ـ در تهذیب، از آن حضرت، روایت کرده که به سَدیر می‌گفت: یا سَدیر! کسی که قسم دروغ به خدای تعالی می‌خورد، کافر است و کسی که قسم راست به خدای تعالی می‌خورد، گناه‌کار است؛ زیرا که خدای تعالی مـی‌فرماید کـه: ﴿لَاتَـجْعَلُواْ ٱللَّـهَ عُـرْضَةً لِأَيْمَـنِكُمْ﴾.[۵]

و از جملهٔ قسم‌های بسیار بد، قسم خوردن به بیزاری از دین یا از پیغمبر ﷺ یا از ائمّه ﷺ است و از احادیث ظاهر می‌شود که کسی که چنین قسمی خورَد، از ایشان بیزار می‌شود و از این قسم، در میان عوام، شایع است. و جمعی از علما گفته‌اند که در چنین قسمی، کفّاره لازم می‌شود و از لازم ساختن چیزها بر خود به طریق قسم، مطلقاً نهی واقع شده و چنانچه قسم دروغ، بد است، راضی نشدن بر چیزی که کسی قسم خورد هم بد است و با وجود آن که قسم دروغ خورده باشد، می‌باید ساکت و راضی شد و او را به خدای تعالی گذاشت تا او را به عمل خودش جزا دهد.

[شانزدهم: دروغ]

شانزدهم از جملهٔ کبائر ـ چنانچه از حدیث اعمش که ابن بابویه ﷺ در خصال از حضرت امام جعفر صادق ﷺ و از حدیث «شرایع دین» که در عیون أخبار الرضا ﷺ از حضرت امام رضا ﷺ روایت کرده، ظاهر می‌شود ـ، دروغ گفتن است.[۶] و احادیث در باب مذمّت دروغ گفتن، قـبل از ایـن مذکور شد و بدترین دروغ‌ها، دروغ بر خدا و رسول و ائمّه ﷺ است و در خصوص آن، وارد شده که از جملهٔ کبائر است، چنانچه ابن بابویه، در کتاب من لایحضره الفقیه و کتاب ثواب الأعمال، از

۱. کتاب من لایحضره الفقیه، ج ۳، ص ۳۶۶، ح ۴۲۹۷. ۲. همان، ص ۳۶۷، ح ۴۲۹۸.
۳. سورهٔ بقره، آیهٔ ۲۲۴. ۴. الکافی، ج ۷، ص ۴۳۴، ح ۱.
۵. تهذیب الأحکام، ج ۸ ص ۲۸۲، ح ۱۰۳۴.
۶. الخصال، ص ۶۱۰، ح ۹؛ عیون أخبار الرضا ﷺ، ج ۱، ص ۱۳۴، ح ۱.

حضرت امام جعفر صادق ﷺ روایت کرده که: دروغ بر خدای ـ عزّ و جلّ ـ و بر حضرت پیغمبر ﷺ و بر اوصیا ﷺ از جملهٔ کبائر است.[۱]

و کلینی ﷺ از آن حضرت، روایت کرده که فرمود: دروغ بر رسول خدا ﷺ، از جملهٔ کبائر است[۲] و از آن حضرت، روایت کرده که فرمود که در پیش آن حضرت، مذکور شد که حایک (یعنی جولاه[۳]) ملعون است. فرمود که: حایکی که ملعون است، کسی است که دروغ بر خدا و رسول ﷺ می‌بافد.[۴]

و از ابو بصیر روایت کرده که گفت: شنیدم از حضرت امام جعفر صادق ﷺ که فرمود: دروغ، روزه را باطل می‌کند. گفتم: کدام‌یک از ما هست که از او دروغ، سر نزند؟ فرمود که: چنان نیست که تو فهمیدی. دروغی که مُبطل روزه است، دروغ بر خدا و رسول و ائمه ﷺ است.[۵]

و از جملهٔ دروغ‌های بسیار بد، گواهی دروغ و کتمان شهادت است. و ابن بابویه ﷺ در فقیه، از حضرت پیغمبر ﷺ روایت کرده که فرمود: تمام نمی‌شود سخن گواهی که به دروغ، پیش حاکم شهادت می‌دهد تا وقتی که جای خود را در جهنّم، مهیّا ساخته باشد و همچنین کسی که گواهی خود را پنهان کند.[۶]

و از حضرت امام محمّد باقر ﷺ روایت کرده که: هیچ مردی نیست که گواهی بر مردی مسلمان بدهد از برای مالی که از او گرفته شود، مگر آن که خدای تعالی، در همان جا یا در عوض این گواهی که داده، نوشته‌ای بنویسد برای او که به جهنّمش برند.[۷]

و از حضرت امام جعفر صادق ﷺ روایت کرده که فرمود که: گواهان دروغ را تازیانه می‌زنند و قدر مقرّری ندارد و اختیار تعیین قدر، با امام است و ایشان را در میان مردم می‌گردانند.[۸]

و از حضرت امام محمّد باقر ﷺ روایت کرده که حضرت پیغمبر ﷺ فرمود که: کسی که گواهی ای را پنهان کند یا گواهی ای بدهد از برای آن که خون مسلمانی ضایع شود یا نقصان مالی به مسلمانی برسد، در روز قیامت که حاضر می‌شود، تاریکی در روی او خواهد بود، آن قدر که چشم، کار کند؛ یعنی در نهایتِ تاریکی خواهد بود یا آن که تاریکی و ظلمت او به قدر چشم کار

۱. کتاب من لا یحضره الفقیه، ج ۳، ص ۵۶۸، ح ۴۹۴۲؛ ثواب الأعمال، ص ۲۶۸.
۲. الکافی، ج ۲، ص ۳۳۹، ح ۵.
۳. جولاه: یعنی بافنده و کسی که شغل او بافندگی است.
۴. الکافی، ج ۲، ص ۳۴۰، ح ۱۰.
۵. همان، ح ۹.
۶. کتاب من لا یحضره الفقیه، ج ۳، ص ۶۰، ح ۳۳۳۷.
۷. همان، ص ۶۱، ح ۳۳۳۸.
۸. همان، ص ۵۹، ح ۳۳۳۲.

کردن، جاها را تاریک می‌کند.

و [نیز] فرمود که: در روی او خراشی خواهد بود و مردم، او را خواهند شناخت به نام و نسبش، و کسی که شهادت حقّی بدهد از برای آن که مال مسلمانی را زنده کند، در روز قیامت که حاضر می‌شود، رویش نورانی خواهد بود، به قدر آن که چشم، کار کند و خلایق، او را به نام و نسب، خواهند شناخت.

بعد از آن، حضرت امام محمّد باقر ﷺ فرمود که: نمی‌بینی که خدای تعالی می‌فرماید که: ﴿وَأَقِيمُواْ ٱلشَّهَـٰدَةَ﴾[1][2] یعنی «ادای شهادت را از برای خدا بکنید»؟

و فرمود در تفسیر قول الهی که فرموده: ﴿وَمَن يَكْتُمْهَا فَإِنَّهُۥٓ ءَاثِمٌ قَلْبُهُۥ﴾،[3] که مراد، آن است که کسی که شهادت را کتمان می‌کند، دلش کافر است.[4]

و در حدیث مناهی نبی ﷺ روایت کرده که فرمود: کسی که گواهی دروغ در باب یکی از مردمان بدهد، او را به زبانش می‌آویزند با منافقین در دَرَک اَسفَل، یعنی طبقهٔ پایین جهنّم.[5]

و بدان که کتمان شهادت، به حَسَب ظاهر، دو نوع می‌تواند بود: یکی آن که گواهی از کسی بطلبند، و داند و انکار کند و بگوید: من بر این معنی، شاهد نیستم. و دیگر آن که صاحب حق، محتاج به گواهی او باشد و نداند که آن شخص در آن مطلب، شاهد است و او داند که ایشان، گواه می‌خواهند به جهتِ احیای حق، و اظهار نکند که: «من، گواهی دارم».

و قِسم اوّل، داخل دروغ است و قِسم دوم، اگرچه داخل دروغ نیست؛ زیراکه سخنی نگفته که راست یا دروغ باشد؛ امّا نهی و وعیدی که در باب کتمان شهادت وارد شده، شامل آن هست و کتمان شهادت، وقتی بد است که باعث ظلم و ضرر مؤمنی شود. و همچنان که ادای شهادت، واجب است، متحمّل شدن شهادت، یعنی گواه شدن در جایی که او را گواه گیرند، واجب است، موافق آنچه از چند حدیث، ظاهر می‌شود. و میانهٔ علما در وجوب تحمّل شهادت، خلاف است و تفسیر قول الهی که فرموده: ﴿وَلَا يَأْبَ ٱلشُّهَدَآءُ إِذَا مَا دُعُواْ﴾،[6] در حدیث، بر این وجه واقع شده که باید که امتناع و اِبا ننمایند کسانی که مردم خواهند ایشان را گواه گیرند، از گواه شدن.[7]

۱. سورهٔ طلاق، آیهٔ ۲.
۲. همان، ص ۵۸، ح ۳۳۲۹.
۳. سورهٔ بقره، آیهٔ ۲۸۳.
۴. همان، ح ۳۳۳۰.
۵. همان، ج ۴، ص ۱۵.
۶. سورهٔ بقره، آیهٔ ۲۸۲.
۷. تفسیر الامام العسکری، ص ۶۷۸، ح ۳۷۸ و ۳۷۹؛ تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۱۵۵، ح ۵۲۳ و ۵۲۴.

[هفدهم : ترک زکات]

هفدهم از جملهٔ کبائر ، ندادن زکات واجب است و حضرت امام جعفر صادق ﷺ در حدیث عبد العظیم بن عبد الله الحسنی بر آن که منع زکات ، کبیره است ، استدلال فرموده به قول الهی که : ﴿اَلَّذِینَ یَکْنِزُونَ اَلذَّهَبَ وَاَلْفِضَّةَ وَلَایُنفِقُونَهَا فِی سَبِیلِ اَللَّهِ فَبَشِّرْهُم بِعَذَابٍ أَلِیمٍ* یَوْمَ یُحْمَیٰ عَلَیْهَا فِی نَارِ جَهَنَّمَ فَتُکْوَیٰ بِهَا جِبَاهُهُمْ وَجُنُوبُهُمْ وَظُهُورُهُمْ هَـٰذَا مَا کَنَزْتُمْ لِأَنفُسِکُمْ فَذُوقُواْ مَا کُنتُمْ تَکْنِزُونَ﴾ ؛[1] یعنی : آن جماعتی که گنج می‌گذارند طلا و نقره را ، یعنی نگاه می‌دارند و در راه خدای تعالی ، به نحوی که فرموده ، خرج نمی‌کنند ، ایشان را بشارت ده به عذابی سخت در آن روزی که آن مال را به آتش جهنّم ، بسیار گرم کرده باشند و داغ کنند به آن ، پیشانی‌ها و پهلوها و پشت‌های ایشان را ، و به ایشان گویند : این است آنچه گنج و ذخیره از برای خود گذاشته بودید . پس بچشید آن چیزهایی راکه گنج می‌گذاشتید .[2]

و محمّد بن یعقوب ﷺ در کافی و ابن بابویه در فقیه ، از حضرت امام جعفر صادق ﷺ روایت کرده‌اند که فرمود که : هیچ صاحب مالِ طلا یا نقره نیست که زکات مال خود را ندهد ، مگر آن که خدای تعالی ، او را نگاه می‌دارد و محبوس می‌سازد در بیابانی که گیاه در آن جا نروییده باشد ، و مسلّط می‌سازد بر او ماری یا مار نری راکه از بسیاری زَهر که در سرِ او جمع شده باشد ، مو در سر او نباشد و آن مار ، قصد او کند و او گریزان باشد ، و چون بیند که از او خلاصی نمی‌تواند یافت ، تن در دهد و خود را به دست او دهد . پس او را به دندان بخاید ، به نوعی که آواز آن ، ظاهر شود ، مثل آن که کسی تُرب را بخاید ، یا مثل آن که شتر نر ، چیزی را به دندان بشکند و بعد از آن در گردن او به طریق طوق بپیچد ؛ و این ، معنی کلام الهی است که فرموده : ﴿سَیُطَوَّقُونَ مَا بَخِلُواْ بِهِ یَوْمَ اَلْقِیَـٰمَةِ﴾ .[3] یعنی : زود باشد که در گردن ایشان ، طوق کنند آن چیزی راکه به او بخل می‌کرده‌اند در روز قیامت .

و هیچ صاحب مال ، شتر یا گوسفند یا گاوی نیست که زکات مال خود را ندهد ، مگر آن که خدای تعالی ، او را حبس کند در صحرای بی‌گیاهی تا هر حیوان سُم شکافته ، بر روی او راه رود و هر حیوان نیشداری ، او را بگزَد . و هیچ صاحب مال مو یا درخت خرما یا زراعتی نیست که زکات مال خود ندهد ، مگر آن که خدای تعالی ، آن زمین را تا هفت طبقه ، در گردن او طوق

۱ . سورهٔ توبه ، آیهٔ ۳۴ و ۳۵.

۲ . الکافی ، ج ۲ ، ص ۲۸۷ ، ح ۲۴.

۳ . سورهٔ آل عمران ، آیهٔ ۱۸۰ .

سازد تا روز قیامت[۱].

و از آن حضرت، روایت کرده‌اند که فرمود: کسی که زکات نمی‌دهد، طوق می‌کنند در گردن او ماری را که از بسیاریِ زَهر، مو بر سر او نمی‌روید تا از مغزِ سر او بخورد؛ و این، معنی قول الهی است که فرمود: ﴿سَيُطَوَّقُونَ مَا بَخِلُواْ بِهِ يَوْمَ ٱلْقِيَـٰمَةِ[۲]﴾.[۳]

و از حضرت امام محمّد باقر ﷺ روایت کرده‌اند که: هیچ بنده‌ای نیست که زکات مال خود را ندهد، مگر آن که خدای تعالی، آن مال یا آن عمل را اژدهایی می‌کند از آتش که بر گردن او طوق می‌شود و از گوشت او می‌کَنَد تا وقتی که از حساب، فارغ شود؛ و این، فرمودهٔ الهی است که: ﴿سَيُطَوَّقُونَ مَا بَخِلُواْ بِهِ يَوْمَ ٱلْقِيَـٰمَةِ﴾؛[۴] یعنی: آن چیزی را که بخل به آن می‌کنند از زکات، طوق گردن ایشان می‌کنند در روز قیامت.

و از حضرت امام جعفر صادق ﷺ روایت کرده‌اند که فرمود: دو خون است که در اسلام، خدای تعالی، حلال کرده و کسی حکم به آنها نمی‌کند تا وقتی که قائم ما اهل بیت، ظاهر شود: یکی زناکار مُحصن که او را سنگسار می‌کند، و یکی مانعِ زکات که گردنش [را] می‌زند؛ یعنی به علم خود، عمل می‌فرماید، بی‌گواه یا بعد از آن که ثابت شود.[۴]

و از آن حضرت، روایت کرده‌اند که فرمود: کسی که یک قیراط از زکات [خود را] ندهد، نه مؤمن است و نه مسلمان. و حکایت حالِ چنین کسی است قول الهی که می‌فرماید: ﴿حَتَّىٰٓ إِذَا جَآءَ أَحَدَهُمُ ٱلْمَوْتُ قَالَ رَبِّ ٱرْجِعُونِ * لَعَلِّيٓ أَعْمَلُ صَـٰلِحًا فِيمَا تَرَكْتُ﴾[۵].

یعنی: تا آن که اَجَل یکی از ایشان می‌رسد، می‌گوید که: خداوندا! مرا برگردان. شاید عمل صالحی به جا آرم در آن چیزها که گذاشته‌ام.[۶]

و در روایتی دیگر، چنین [آمده] است که: نماز او هم قبول نمی‌شود.[۷]

۱. الکافی، ج ۳، ص ۵۰۵، ح ۱۹؛ کتاب من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۱۰، ح ۱۵۸۳.
۲. سوره آل عمران، آیه ۱۸۰.
۳. الکافی، ج ۳، ص ۵۰۵، ح ۱۶؛ کتاب من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۱۰، ح ۱۵۸۵.
۴. الکافی، ج ۳، ص ۵۰۴، ح ۱۰؛ من لا یحضره الفقیه، ص ۲، ص ۱۰ و ۱۱، ح ۱۵۸۷.
۴. الکافی، ج ۳، ص ۵۰۳، ح ۵۰؛ کتاب من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۱۱، ح ۱۵۸۹.
۵. سوره مؤمنون، آیهٔ ۹۹ و ۱۰۰.
۶. الکافی، ج ۳، ص ۵۰۳، ح ۳؛ کتاب من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۱۱ و ۱۲، ح ۱۵۹۱ و ۱۵۹۳.
۷. همان.

و از حضرت امام محمّد باقر ﷺ روایت کرده که فرمود: روزی حضرت پیغمبر ﷺ در مسجد خود، پنج کس را به اسم[۱] خطاب فرموده، گفت: برخیز، ای فلان! و برخیز، ای فلان! و هر پنج کس را فرمود که: بیرون روید از مسجد و نماز در این جا مکنید؛ چون شما زکات نمی‌دهید.[۲]

و از حضرت امام جعفر صادق ﷺ روایت کرده‌اند که فرمود: هیچ مالی تلف نمی‌شود در خشکی یا در دریا، مگر به سبب ندادن زکات، و شکار نمی‌شود هیچ مرغی، مگر به سبب آن که تسبیح خود را ترک می‌کند.[۳]

و کلینی ﷺ از حضرت امام محمّد باقر ﷺ روایت کرده که فرمود: در کتاب امیر المؤمنین ﷺ یافتم که: حضرت پیغمبر ﷺ فرموده که: هر گاه مردم زکات ندهند، زمین، برکات و منافع خود را از ایشان، باز می‌گیرد.[۴]

و از حضرت امام موسی [کاظم] ﷺ روایت کرده که فرمود: کسی که زکات مال خود را تمام در مصرف خود، صرف نماید، از او سؤال نمی‌کنند که مالش را از کجا به هم رسانیده.[۵]

و از حضرت امام جعفر صادق ﷺ روایت کرده که: کسی که یک قیراط از زکات مال خود ندهد، خواهد یهودی بمیرد و خواهد نصرانی.[۶]

و از آن حضرت، روایت کرده که: کسی که حقّی از حقوق الهی را ندهد، البته دو مثل آن از مال او در مصرف باطلی صرف می‌شود.[۷]

[مقدار و نصاب زکات]

و بدان که مقدار زکات در طلا و نقرهٔ سکّه‌دار، بعد از آن که به نصاب رسیده باشد و یک سال نگاه داشته باشند، از قرار چهلْ یکِ مال است و نصاب اوّل طلا، بیست مثقال شرعی است که بیست اشرفیِ متعارف باشد و زکاتش نیم مثقال است.

و زکات نقره، از دویست درهم که نصابِ اوّل نقره است، پنج درهم است و [هر] درهمی هفتْ عشرِ مثقال است که ده درهم، هفت مثقال باشد.

۱. الف: - «به اسم».

۲. الکافی، ج ۳، ص ۵۰۳، ح ۲؛ کتاب من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۱۲، ح ۱۵۹۲.

۳. الکافی، ج ۳، ص ۵۰۵، ح ۱۵؛ کتاب من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۱۲، ح ۱۵۹۵.

۴. الکافی، ج ۳، ص ۵۰۵، ح ۱۷.

۵. همان، ص ۵۰۴، ح ۹.

۶. همان، ص ۵۰۵، ح ۱۴.

۷. همان، ص ۵۰۶، ح ۲۱.

و زکات گندم و جو و انگور و خرما، بعد از آن که به سر حدّ نصاب رسیده باشد، دهْیک است، اگر به آب روان و دِیم و مثل اینها حاصل شده باشد، و اگر به آب کشیدن به گاو یا شتر و مثل آن حاصل شده باشد، بیستْیک، و نصاب این اجناس، سیصد صاع است و [هر] صاعی، ششصد و سی مثقال است که مقدار نصاب به وزن تبریز ـ که ششصد مثقال باشد ـ، سیصد و پانزده مَن می‌شود و به وزن شاه، یکصد و پنجاه و هفت من و نیم می‌شود.

و زکات گاو و گوسفند و شتر، تفصیلش طولی دارد و در کتب فقه مذکور است و با آن که زکات، مقدار زیادی ندارد که ادای آن بر مردم دشوار باشد، در اکثر بلاد اسلامی، قلیلی از مردم به این امر واجب، با آن همه تأکیدات و مواعید عقوبات که در شرع وارد شده، قیام می‌نمایند و ممکن است که به جمعی از خویشان و نزدیکان که واجب النفقهٔ ایشان نباشند، هرگاه مستحق باشند، بدهند و ضرور نیست که به کسی که زکات دهند، بگویند که زکات است تا گرفتن بر او شاق باشد با آن که کسی که استحقاق داشته باشد، نگرفتنش خوب نیست.

و در کتاب من لا یحضره الفقیه، از حضرت امام جعفر صادق ﷺ روایت کرده که: کسی که زکات نگیرد با آن که از برای او واجب شده باشد، مثل کسی است که زکات ندهد.[1]

[هجدهم: سبُک شمردن حج]

هجدهم از جملهٔ کبائر، استخفاف به حجّ است ـ چنانچه در حدیث اعمش[2] و حدیث «شرایع دین» که ابن بابویه در عیون از حضرت امام رضا ﷺ روایت کرده،[3] وارد شده ـ، و ظاهر آن است که مراد به استخفاف، اهتمام نکردن و تأخیر کردن حج به جهت کارهای دنیا یا از راه کاهلی باشد؛ زیرا که تأخیر نمودن و ترک کردن فریضه‌ای از فرایض الهی که در آن باب، تأکیدات واقع[4] شده باشد به جهت امور دنیوی یا غیر آن، البته استخفاف و ترک احترامِ امر الهی است و در حدیث عبد العظیم، واقع شده که ترک هر یک از فرایض الهی، از جملهٔ کبائر است.[5] و ظاهر، آن است که مراد به فرایض، چیزهایی باشد که وجوب آنها از قرآن، ظاهر شود و شیخ زین الدین ﷺ نقل اجماع علما کرده بر آن که تأخیر کردن حج با وجود شرایط وجوب، کبیره است و حق تعالی از ترک حج، به

۱. کتاب من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۱۳، ح ۱۵۹۶. ۲. الخصال، ص ۶۱۰، ح ۹.
۳. عیون أخبار الرضا ﷺ، ج ۱، ص ۱۳۴، ح ۱. ۴. ج: «وارده».
۵. الکافی، ج ۲، ص ۲۸۵ و ۲۸۶، ح ۲۴.

لفظ «کفر» تعبیر کرده، در آن‌جا که فرموده: ﴿وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلاً وَمَن كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ﴾؛[1] یعنی: حقّ ثابت الهی است بر مردمان، حجّ خانهٔ کعبه، هر که را مقدور باشد یافتن راهی به رفتن حج، و کسی که کافر شود، پس به درستی که خدای تعالی، بی‌نیاز است از عالمیان.

و کلینی ﷺ از حضرت امام جعفر صادق ﷺ روایت کرده که: کسی که بمیرد و حَجّة الإسلام به جا نیاورده باشد با آن که احتیاج و پریشانی بر او مسلّط نشده باشد یا بیماری‌ای که به آن، قدرت بر رفتن نداشته باشد، او را عارض نشده باشد یا صاحبْ‌سلطنتی، او را مانع نشده باشد از رفتن به حج، پس خواهد یهودی بمیرد و خواهد نصرانی.[2]

و از ابو بصیر روایت کرده که گفت پرسیدم از حضرت امام جعفر صادق ﷺ تفسیر کلام الهی که فرموده ﴿وَمَن كَانَ فِي هَـٰذِهِ أَعْمَىٰ فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَىٰ وَأَضَلُّ سَبِيلاً﴾؛[3] یعنی: هر کس که در این دنیا کور باشد، در آخرت، کور و گم‌راه‌تر خواهد بود. فرمود که: این، آن کسی است که حج را تأخیر می‌کند و با خود می‌گوید که: «به حج خواهم رفت»، تا وقتی که اَجَلش برسد.[4]

و از حضرت امام جعفر صادق ﷺ روایت کرده که: کسی که بمیرد، در حالتی که صحیح باشد، یعنی بیماری‌ای نداشته باشد که مانع از رفتن حج باشد، و مالدار باشد، پس او از جملهٔ آنهایی است که خدای تعالی فرموده که: ﴿وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَىٰ﴾؛[5] یعنی: او را کور، حشر می‌کنیم در روز قیامت. و فرمود: بلی! خدای تعالی، چنین کسی را از دیدن راه حق، نابینا ساخته.[6]

و از حضرت امیر المؤمنین ﷺ روایت کرده که: به فرزندان خود می‌فرمود: ملاحظه کنید خانهٔ خداوند خود را که از شما خالی نماند و اگر خالی گذارید، دیگر مهلت نمی‌یابید.[7]

و ابن بابویه ﷺ در فقیه، از حضرت امام محمّد باقر ﷺ روایت کرده که: حرف خانهٔ کعبه نزد آن حضرت، مذکور شد. فرمود که: اگر مردم، یک سال ترک خانهٔ کعبه کنند، مهلت نمی‌یابند[8] و در حدیث دیگر، روایت کرده که: البتّه، عذاب الهی بر ایشان، نازل می‌شود.[9]

۱. سورهٔ آل عمران، آیهٔ ۹۷.
۲. الکافی، ج ۴، ص ۲۶۸، ح ۱.
۳. اسراء، آیهٔ ۷۲.
۴. الکافی، ج ۴، ص ۲۶۹، ح ۲.
۵. طه، آیهٔ ۱۲۴.
۶. الکافی، ج ۴، ص ۲۶۹، ح ۶.
۷. همان، ص ۲۷۰، ح ۳.
۸. کتاب من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۴۱۹، ح ۲۸۶۰.
۹. همان.

و از حضرت امام جعفر صادق ﷺ روایت کرده که: اگر مردم ترک حج کنند، بر حاکم لازم است که ایشان را جبر کند که به حج روند و در آن جا بمانند و اگر ترک زیارت حضرت پیغمبر ﷺ کنند، ایشان را جبر کند که[1] به زیارت روند و در مدینه بمانند و اگر خرجی نداشته باشند، از بیت المال مسلمانان، به ایشان چیزی بدهد.[2] و ظاهر این حدیث، آن است که توطّن جمعی در مکّه و مدینه، به جهتِ معموری این دو بَلَدهٔ طیّبه و همچنین، رفتن جمعی از مردم به زیارت حضرت پیغمبر ﷺ یا هر که مستطیع باشد، واجب باشد.

و ابن بابویه ﷺ در باب زیارت ائمّه ﷺ از حضرت امام رضا ﷺ روایت کرده که فرمود: هر امامی را عهدی و پیمانی در گردنِ دوستان و شیعیان او هست، و از جملهٔ تمام نمودن وفا به آن عهد، زیارت قبور ایشان است. پس کسی که ایشان را از روی رغبت و تصدیق به آنچه در باب زیارت فرموده‌اند، زیارت کند، ائمّه، شفیع او خواهند بود در روز قیامت.[3]

و در چند حدیث، وارد شده که کسی که صاحب مال باشد و از جهت پیری یا بیماری یا مانعی دیگر به حج نتواند رفت، می‌باید که کسی را به نیابت خود به حج فرستد[4] و در بعضی احادیث، چنین است که: شخصِ پریشانی[5] را بفرستد که حج نکرده باشد.[6]

و کلینی ﷺ از اسحاق بن عمّار روایت کرده که گفت: به خدمت حضرت امام جعفر صادق ﷺ عرض نمودم که: مردی در باب رفتن به حج، با من مشورت کرد و او مردی ضعیف الحال، یعنی صاحب مال یا قوت بسیار نبود. پس من به او گفتم که: به حج مرو. حضرت فرمود که: چه بسیار سزاواری تو به آن که یک سال بیماری بکشی! بعد از آن، یک سال بیمار بودم.[7]

و در احادیث، وارد شده که: کسی که حج را از برای مطلبی از مطالب دنیا تأخیر می‌کند، حاج برمی‌گردند و کار او ساخته نشده. و وارد شده که: گناه آدمی، مانع می‌شود از توفیق رفتن به حج.

[نوزدهم: انکار حقّ اهل بیت ﷺ]

نوزدهم از جملهٔ کبائر ـ چنانچه در حدیث عبد الرحمان بن کثیر وارد شده ـ، انکار حقّ اهل البیت ﷺ است[8] و شک نیست که معرفتِ حقّ ایشان، از اصول ایمان و انکارش کفر است و در

۱. الف: ـ «به حج روند و در آن جا بمانند و اگر ترک زیارت حضرت پیغمبر ﷺ کنند، ایشان را جبر کند که».
۲. همان، ص ۴۲۰، ح ۲۸۶۱.
۳. همان، ص ۵۷۷، ح ۳۱۶۰.
۴. همان، ح ۲۸۶۵.
۵. منظور از شخص پریشان، در این جا، فردِ نیازمند است.
۶. همان، ح ۲۸۶۴.
۷. الکافی، ج ۴، ص ۲۷۱، ح ۱.
۸. الکافی، ج ۱، ص ۱۸۵، ح ۱۴.

حدیث اعمش و حدیث «شرایع دین»، محاربهٔ اولیاء الله واقع شده[1] و مراد به «اولیاء الله»، ممکن است که ائمّه ﷺ باشند و محارب ایشان، ناصبی است و ناصبی، بدتر از یهودی و نصرانی است (احادیث در باب معرفت حقّ ائمّه و عداوت با ایشان، در آخر شرح وصیّت، مذکور می‌شود، إن شاء الله تعالی!)، و ممکن است که مراد، مطلق دوستان الهی باشند و قبل از این، بعضی احادیث در باب ایذای مؤمنان و اولیاء الله، مذکور شد.

[بیستم: تکبّر]

بیستم از جملهٔ کبائر ـ چنانچه در حدیث اعمش و حدیث «شرایع» وارد شده ـ تکبّر است و چون در این وصیّت، نهی از تکبّر و تجبّر بخصوص وارد شده، تفصیل بعضی از اخبار، در شرح کلام آینده، مذکور می‌شود، إن شاء الله تعالی!

[بیست و یکم: شُربِ خَمر]

بیست و یکم از جملهٔ کبائر ـ چنانچه از حدیث عبد العظیم و حدیث «شرایع دین» و احادیث دیگر (که بعضی از آنها مذکور می‌شود، إن شاءالله تعالی)، ظاهر می‌شود ـ، شراب خوردن است، و حق تعالی، در کلام مجید فرموده ﴿يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ إِنَّمَا ٱلْخَمْرُ وَٱلْمَيْسِرُ وَٱلْأَنصَابُ وَٱلْأَزْلَـٰمُ رِجْسٌ مِّنْ عَمَلِ ٱلشَّيْطَـٰنِ فَاجْتَنِبُوهُ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ * إِنَّمَا يُرِيدُ ٱلشَّيْطَـٰنُ أَن يُوقِعَ بَيْنَكُمُ ٱلْعَدَٰوَةَ وَٱلْبَغْضَآءَ فِى ٱلْخَمْرِ وَٱلْمَيْسِرِ وَيَصُدَّكُمْ عَن ذِكْرِ ٱللَّهِ وَعَنِ ٱلصَّلَوٰةِ فَهَلْ أَنتُم مُّنتَهُونَ * وَأَطِيعُواْ ٱللَّهَ وَأَطِيعُواْ ٱلرَّسُولَ وَٱحْذَرُواْ فَإِن تَوَلَّيْتُمْ فَاعْلَمُوٓاْ أَنَّمَا عَلَىٰ رَسُولِنَا ٱلْبَلَـٰغُ ٱلْمُبِينُ﴾؛[2] یعنی: ای جماعتی که ایمان آورده‌اید! به درستی که نیست شراب و قمار و بت‌ها ـ که کفّار می‌پرستند ـ، و أزْلام ـ که عبارت است از تیرها که به نوعی خاص از آن، فال می‌گرفته یا قمار می‌باخته‌اند ـ، مگر چیزی نجس از کار شیطان. پس، از او دوری کنید تا شاید، رستگار باشید. به درستی که نمی‌خواهد شیطان، مگر انداختن عداوت و دشمنیِ شدید در میان شما در وقت خوردن شراب و باختن قمار یا به سبب این دو فعل، و آن که منع کند شما را از ذکر الهی به دل یا زبان یا هر دو و از نماز گزاردن. پس آیا شما ترک خواهید کرد این دو فعل را، و فرمان‌بُرداری می‌کنید خدا و رسول را؟ و بپرهیزید و ترسان باشید از مخالفت، و اگر رو بگردانید و اطاعت

۱. الخصال، ص ۶۰۳ ـ ۶۱۰، ح ۹.
۲. مائده، آیهٔ ۹۰ ـ ۹۲.

نکنید، پس بدانید که نیست بر پیغمبرِ ما، غیر از رسانیدن آنچه فرمایم؛ رسانیدنی ظاهر یا ظاهرکننده.

و در این آیات[۱]، چند نوع تأکید و مبالغه در نهی از خوردن شراب و باختنِ قمار هست. از آن جمله، تأکید به کلمهٔ «إنّما» که دلالت بر حصر می‌کند. دیگر آن که شراب و قمار را با پرستیدن بت، قرین ساخته. دیگر آن که امور مذکوره را به نام «رِجْس» مسمّا ساخته. دیگر آن که از عمل کسی شمرده که از او به غیر شر، سر نمی‌زند. دیگر آن که از همهٔ انواع نزدیکی به آنها به ظاهر لفظ اجتناب، نهی فرموده. دیگر، دوری از آنها را سبب رستگاری ساخته تا ظاهر شود که نزدیک شدن به آنها، موجب زیان‌کاری و عقوبت است. دیگر آن که بیان مفسدهٔ شراب و قمار فرموده که آن، عداوت و دشمنی و منع از ذکر الهی است که اعظمِ مفاسد است. دیگر، تهدید فرموده به لفظ استفهام که: آیا ترک این فعلِ شنیع، خواهید کرد؟

و احادیث در باب عِقاب و اظهار شناعت و قُبح شُرب خَمر، بسیار است. از آن جمله، محمّد ابن یعقوب ﷺ در کافی و شیخ طوسی ﷺ در تهذیب، از حضرت پیغمبر ﷺ روایت کرده‌اند که لعنت فرموده خمر را و آن کس که [آن را] می‌فِشارد یا دیگری برای او می‌فِشارد یا کسی که [آن را] می‌کُوبد و آن که آب از او می‌گیرد و آن کس که [آن را] می‌فروشد و آن کس که [آن را] می‌خرد و آن که ساقی [آن] می‌شود و آن که قیمتش را می‌خورَد و آن کس که شراب می‌خورد و هر چه شراب را بارِ او کنند و آن که بار را به جهتِ او برَند.[۲]

و ابن بابویه ﷺ در خصال، از حضرت امام محمّد باقر ﷺ روایت کرده که فرمود: حضرت پیغمبر ﷺ در شراب، ده کس را لعنت کرده: آن کسی که درختش را می‌نشانَد، و آن که [آن را] نگهداری می‌کند، و آن که [آن را] می‌فشارد، و آن که [آن را] می‌خورَد، و آن که ساقی [آن] می‌شود، و آن که بارش می‌کنند، و آن که بار را به جهتِ او می‌برند، و آن که می‌فروشد، و آن که [آن را] می‌خرَد، و آن که قیمتش را می‌خورَد.[۳] و در ثواب الأعمال و حدیث مناهی، به همین طریق، روایت کرده.[۴] و کلینی ﷺ در کافی، به این مضمون نیز روایت کرده[۵].

۱. الف: «باب».

۲. الکافی، ج ۶، ص ۴۰۳، ح ۱۰؛ تهذیب الأحکام، ج ۹، ص ۱۰۴، ح ۱۸۷.

۳. الخصال، ص ۴۴۴ و ۴۴۵، ح ۴۱.

۴. ثواب الأعمال، ص ۲۴۴.

۵. الکافی، ج ۶، ص ۳۹۸، ح ۱۰.

و شیخ طوسی و کلینی ـ رضی الله عنهما ـ در چندین حدیث، روایت کرده‌اند که: کسی که مُدمِن خمر باشد، مثل کسی است که بت پرستد و روز قیامت، کافر محشور خواهد شد[۱] و در تفسیر مُدمِن خَمر فرموده‌اند که: آن، کسی است که هر گاه شراب به دستش آید، بخورَد.[۲]

و از حضرت امام جعفر صادق ﷺ روایت کرده‌اند که فرمود: مدمن خمر، آن کسی نیست که هر روز شراب خورَد؛ بلکه آن کسی است که با خود قرار داده که هر وقت شراب به دستش آمد، بخورد.[۳]

و از محمّد بن داوذیه روایت کرده‌اند که گفت: سؤال کردم در عریضه‌ای که به خدمت حضرت ابی الحسن ﷺ نوشته بودم از حال کسی که شُرب مُسکر کند. در جواب نوشته بودند که: شارب الخمر، کافر است.[۴]

و از حضرت امام محمّد باقر ﷺ روایت کرده‌اند که فرمود: کسی که مُسکری، یعنی چیزی مست‌کننده بیاشامد، خدای تعالی، چهل روز نمازِ او را قبول نمی‌کند و اگر بار دیگر بخورد، خدای تعالی، از طینت خِبال به خوردِ او می‌دهد. راوی پرسید که: طینت خِبال، کدام است؟ فرمود که: آنچه از فَرْج زناکاران، بیرون می‌آید.[۵]

و از حضرت امام جعفر صادق ﷺ روایت کرده‌اند: که کسی که مُسکری بیاشامد، چهل روز، نماز او مقبول نیست و اگر در عرض چهل روز بمیرد، «میتة جاهلیة» خواهد بود؛ یعنی مثل آن جماعت خواهد بود که در زمان جاهلیت، کافر مُرده‌اند و اگر توبه کند، خدای تعالی، توبه‌اش را قبول می‌کند.[۶] و به مضمون این دو حدیث، چندین حدیث روایت کرده‌اند.

و ابن بابویه ﷺ در کتاب خصال و ثواب الأعمال، از حضرت امام محمّد باقر ﷺ روایت کرده که فرمود: کسی که شراب خورَد، نماز او تا چهل روز، مقبول نیست و اگر نماز را در آن چهل روز، ترک کند، عذاب او مضاعف می‌شود از برای آن که ترکِ نماز کرده.[۷]

۱. تهذیب الأحکام، ج ۹، ص ۱۰۸، ح ۴۷۰ـ۴۷۳؛ الکافی، ج ۶، ص ۴۰۵، ح ۲ـ۷.
۲. تهذیب الأحکام، ج ۹، ص ۱۰۹، ح ۴۷۶.
۳. تهذیب الأحکام، ج ۹، ص ۱۰۹ و ۱۱۰، ح ۴۷۷؛ الکافی، ج ۶، ص ۴۰۵، ح ۲.
۴. تهذیب الأحکام، ج ۹، ص ۱۰۸، ح ۴۶۹؛ الکافی، ج ۶، ص ۴۰۵، ح ۹.
۵. تهذیب الأحکام، ج ۹، ص ۱۰۶، ح ۴۶۱؛ الکافی، ج ۶، ص ۴۰۰، ح ۳.
۶. تهذیب الأحکام، ج ۹، ص ۱۰۷، ح ۴۶۳؛ الکافی، ج ۶، ص ۴۰۰، ح ۱.
۷. الخصال، ص ۵۴۳، ح ۱؛ ثواب الأعمال، ص ۲۴۳.

و در خصال، در حدیث دیگر، روایت کرده که: نمازِ شاربِ خمر را در میان آسمان و زمین، نگاه می‌دارند. پس اگر توبه کند، به او برمی‌گردد.[۱]

و ظاهر آن است که مراد از برگشتن، آن است که در نامهٔ عملش ثبت می‌شود و قبول می‌شود. و از این جا ظاهر می‌شود که نماز کردن او در مدّت چهل روز، دو فایده دارد: یکی آن که عذاب ترک نماز بالکلّیه بر او لازم نشود، و دوم آن که اگر توفیق توبه بیابد، قبول شود.

و کلینی در کافی و شیخ طوسی در تهذیب و ابن بابویه در علل شرائع، از حسین بن خالد روایت کرده‌اند که گفت: به حضرت امام رضا ﷺ گفتم که: حدیثی از حضرت پیغمبر ﷺ به ما رسیده که: کسی که شراب بخورد، تا چهل روز، نماز او قبول نمی‌شود. فرمود که: راست گفته‌اند. گفتم که: چرا چهل روز، قبول نمی‌شود، نه زیاده و نه کم؟ فرمود که: خدای تعالی، آفریدن آدمی را چنین مقدّر و مقرّر فرموده که چهل روز، نطفه باشد. بعد از آن، از آن حالت می‌گردانَد و چهل روز عَلَقه می‌باشد، یعنی خون بسته. بعد از آن، تغییر می‌دهد و چهل روز، مُضغه می‌باشد، یعنی پارهٔ گوشت. پس هر گاه شراب می‌خورد، چهل روز ـ که مدّت گردیدن اوست از حالی به حالی ـ، در طبع او می‌ماند. و همچنین، هر غذایی که آدمی می‌خورد، چهل روز در طبعش باقی می‌ماند.[۲]

و در کتاب کافی و علل الشرائع، از حضرت امام جعفر صادق ﷺ روایت کرده‌اند که: شخصی از آن حضرت پرسید که: شراب خوردن، بدتر است یا نماز نکردن؟ فرمود: شراب خوردن. بعد از آن فرمود که: می‌دانی چرا شراب خوردن، بدتر است؟ گفت: نه. فرمود: از برای آن که به حالتی می‌رود که خدای خود را نمی‌شناسد.[۳]

و کلینی و شیخ طوسی ـ رضی الله عنهما ـ از یونس بن ظبیان روایت کرده‌اند که گفت: حضرت امام جعفر صادق ﷺ به من فرمود که: یا یونس بن ظبیان! از جانب من به عطیّه بگو که: کسی که یک جرعه شراب می‌خورد، لعنت می‌کند او را خدای تعالی و ملائکهٔ او و پیغمبران او و مؤمنان. پس اگر آن قدر بخورد که مست شود، روحِ ایمان، از بدن او مفارقت می‌کند و در او جا مـی‌کند روحی بدِ ملعون. پس نماز را ترک می‌کند. و اگر ترکِ نماز کند، سرزنش می‌کنند او را ملائکه، و خدای ـ عزَّ و جلَّ ـ به او خطاب می‌کند که: ای بندهٔ من! کافر شدی و مـلائکه، تـو را سـرزنش

۱. الخصال، ص ۵۳۴، ح ۱.

۲. الکافی، ج ۶، ص ۴۰۲، ح ۱۲؛ تهذیب الأحکام، ج ۹، ص ۱۰۸، ح ۴۶۸؛ علل الشرائع، ج ۲، ص ۳۴۵، باب ۵۲، ح ۱.

۳. الکافی، ج ۶، ص ۴۰۲، ح ۱؛ علل الشرائع، ج ۲، ص ۴۷۶، ح ۱.

کردند. بدا به حال تو، ای بندهٔ من!

بعد از آن، حضرت فرمود: بدا [به] حالش، چنانچه نهایت مرتبهٔ بدی باشد! والله که توبیخ و سرزنش خداوند جلیل ـ جلّ اسمُه ـ یک ساعت، سخت‌تر است از عذاب هزار سال!

بعد از آن، حضرت فرمود که: ﴿مَّلْعُونِينَ أَيْنَمَا ثُقِفُوٓاْ أُخِذُواْ وَقُتِّلُواْ تَقْتِيلاً﴾[1]؛ یعنی: جماعتی ملعون[اند] که هر کجا دست بر ایشان یابند و [آنها را] ببینند، بگیرند و بکُشند، کُشتنی سخت یا بسیار. بعد از آن فرمود که: یا یونس! ملعون است کسی که امر الهی را ترک می‌کند. اگر به صحرا می‌رود، صحرا هلاکش می‌کند و اگر به دریا می‌رود، غرقش می‌کند. پس او مغضوب است به غضب خداوند بزرگ مرتبه[2]. و آن که بعضی از اهل معاصی، مهلتی می‌یابند، یا ترحّمی است از جانب الهی یا توفیق توبه بیابند یا از باب استدراج و غضب است ـ اگر از اهل توبه نیستند ـ تا کسب معصیت، بیشتر کنند و مستوجب عذاب الیم شوند و حجّت الهی در آن مهلت یافتن، بر ایشانْ تمام‌تر باشد.

و از حضرت امام محمّد باقر ﷺ روایت کرده‌اند که فرمود: روز قیامت، شارب الخمر می‌آید با رویِ سیاه و زبانی از دهنْ بیرون آمده، و آب دهنش بر سینه‌اش سَیَلان می‌کند و بر خدای تعالی، لازم است که به او بیاشامانَد از طینت خِبال، یا فرمود که: از چاه خِبال. راوی می‌گوید که گفتم: چاه خِبال، کدام است؟ فرمود که: چاهی است که چرکِ زناکاران، به آن جا می‌ریزد.[3]

و از حضرت امام جعفر صادق ﷺ روایت کرده‌اند که حضرت پیغمبر ﷺ فرموده که: کسی که شراب می‌خورد بعد از آن که خدای تعالی بر زبان من حرام کرده، پس لایق نیست به آن که هر گاه زنی از جماعتی خواهد، به او دهند، و هر گاه شفاعتی و التماسی کند، باید که قبول نکنند، و اگر حکایتی کند، تصدیقش نکنند و امانتی به او نسپارند. پس کسی که بر او اعتماد کند و امانتی به او بسپارد، با وجود آن که حالِ او را داند، آن کسی را که امانت به او سپرده، بر خدای ـ عزَّ و جلَّ ـ ضمانی نیست و اجری نخواهد داشت و عوضی از برای او در دنیا نخواهد بود.[4]

و کلینی ﷺ از آن حضرت، روایت کرده که خدای تعالی فرموده که: کسی که چیزی مست‌کننده بیاشامد یا به طفلی که نفهمد، بیاشامانَد، از آب حَمیم جهنّم به خوردِ او خواهم داد، خواه آمرزیده

۱. سورهٔ احزاب، آیهٔ ۶۱.
۲. الکافی، ج ۶، ص ۳۹۹، ح ۱۶.
۳. الکافی، ج ۶، ص ۳۹۶، ح ۳؛ تهذیب الأحکام، ج ۹، ص ۱۰۳، ح ۱۸۳.
۴. الکافی، ج ۶، ص ۳۹۶، ح ۲؛ تهذیب الأحکام، ج ۹، ص ۱۰۳، ح ۱۸۲.

شود و خواه از اهل عذاب باشد. و کسی که ترک چیزهای مست‌کننده از برای طلب رضای من کند، به او می‌دهم از رَحیق مختوم، یعنی شراب صافی خالصِ بهشت که ظرفش سر به مُهر باشد و با او از کرامت‌های خود می‌کنم آنچه نسبت به دوستانِ خود کنم.[۱]

و از آن حضرت، روایت کرده که فرمود: شارب الخمر، روز قیامتْ حاضر می‌شود با رویی سیاه و کُنج لبْ کَج شده و زبانْ بیرونِ افتاده، و فریاد می‌کند که: العطش، العطش![۲]

و ابن بابویه ﷺ از حضرت امام جعفر صادق ﷺ روایت کرده که فرمود: شارب الخمر، اگر بیمار شود، عیادتش مکنید، و اگر بمیرد، در [تشییع] جنازه‌اش حاضر مشوید و اگر گواهی داد، قبول مکنید و اگر زنی از شما خواهد، به او مدهید؛ زیرا که کسی که دختر خود را به شرابخوار می‌دهد، چنان است که او را به زنا [دهد] یا به آتش کشیده باشد، و کسی که دختر خود را به مردی مخالف مذهب دهد، البتّه قطع رَحِم او کرده، و کسی که شارب الخمر را محلّ امانت کند، او را بر خدای تعالی، ضَمانی نخواهد بود؛ یعنی حفظ مالش نمی‌کند.[۳]

و کلینی و شیخ طوسی ـ رحمهما الله ـ، از حضرت امام جعفر صادق ﷺ روایت کرده‌اند که شخصی به آن حضرت گفت که: فرزندی که از ما متولّد می‌شود، خمر به او می‌دهیم. فرمود که: کسی که خمر یا مست‌کننده‌ای به فرزندی که تولّد کند، بدهد، خدای تعالی، از حَمیم جهنّم به خوردِ او می‌دهد، هر چند او را بیامرزد.[۴]

و کلینی ﷺ در کافی و ابن بابویه در ثواب الأعمال، از آن حضرت، روایت کرده‌اند که فرمود: آن جماعتی که از چیزی مست‌کننده، سیراب می‌شوند، تشنه می‌میرند و تشنه محشور می‌شوند و تشنه داخل جهنّم می‌شوند.[۵]

و از آن حضرت، روایت کرده که حضرت پیغمبر ﷺ فرمود که: شفاعت من نمی‌رسد به کسی که نمازش را سبُک گیرد و در سرِ حوض، بر من وارد نمی‌شود. لا والله! یعنی به خدا قسم که [وارد] نمی‌شود! شفاعت من نمی‌رسد به کسی که چیز مست‌کننده‌ای بخورد و در سرِ حوض، بر من وارد نمی‌شود. لا والله[۶]! و همین حدیث را ابن بابویه ﷺ در کتاب علل الشرائع، روایت کرده.[۷]

۱. الکافی، ج ۶، ص ۳۹۷، ح ۷.
۲. همان، ح ۸.
۳. کتاب من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص ۵۸، ح ۵۰۹۱.
۴. الکافی، ج ۶، ص ۳۹۷، ح ۶؛ تهذیب الأحکام، ج ۹، ص ۱۰۳، ح ۱۸۴.
۵. الکافی، ج ۶، ص ۴۰۰، ح ۱۷؛ ثواب الأعمال، ص ۲۴۳.
۶. الف: - «و شفاعت من نمی‌رسد به کسی که چیز مست‌کننده‌ای بخورد و در سر حوض، بر من وارد نمی‌شود لا والله!».
۷. علل الشرائع، ج ۲، ص ۳۵۶، ح ۱.

و در ثواب الأعمال و کافی، از حضرت امام محمّد باقر ﷺ و حضرت امام جعفر صادق ﷺ روایت کرده‌اند که: خدای تعالی، از برای معصیت، خانه‌ای قرار داده و از برای آن خانه، دری و از برای آن در، قفلی و از برای آن قفل، کلیدی، و کلید معصیت، شراب است.[۱]

و در ثواب الأعمال، از حضرت امام جعفر صادق ﷺ روایت کرده که فرمود: خوانندگی، آشیانهٔ مرغ نفاق است و خوردن شراب، کلید همهٔ بدی‌هاست و شراب خورنده، تکذیب می‌کند کتاب خدای ـعزَّ و جلَّـ را، و اگر تصدیق می‌کرد، حرام خدا را حرام می‌دانست.[۲]

و از آن حضرت، روایت کرده که پرسیدند که: کسی که مُسکری می‌خورد، چه حال دارد؟ فرمود که: نماز او چهل روز، قبول نمی‌شود و چهل روز، توبه ندارد و اگر در [آن] چهل روز بمیرد، به جهنّم می‌رود.[۳]

و از حضرت امام محمّد باقر ﷺ روایت کرده که آن حضرت به مسجد الحرام آمد. جمعی از قریش گفتند که: این پسر رسول، خدای اهل عراق است که او را می‌پرستند! پس بعضی از ایشان گفتند که: کاش کسی را می‌فرستادید تا از او چیزی می‌پرسید. پس جوانی از جملهٔ ایشان، به نزد آن حضرت آمد و گفت: یا عمّ! اکبرِ کبائر کدام است؟ فرمود: خوردن شراب. پس باز گشته، به ایشان گفت. گفتند: باز گرد و مرتبهٔ دیگر، سؤال کن. چون مرتبهٔ دیگر پرسید، فرمود: به تو نگفتم ـای پسر برادر ـکه شُرب خَمر است؟ به تحقیق که شُرب خَمر، صاحبش را می‌اندازد به زِنا و دزدی و کشتن کسی که خدای تعالی حرام کرده، مگر به حق؛ و می‌اندازد صاحبش را در شرک به خدا و کارهای شراب، زیادتی می‌کند و بالا می‌رود بر هر گناهی، همچنان که درختش بر بالای همهٔ درخت‌ها می‌رود.[۴]

و بدان که همچنان که خمر، حرام است، نبیذ و هر چیزی که مست‌کننده باشد (مثل نبک و بوزه و غیر آنها)، حرام است و نبیذ، آبی است که خرما در آن می‌نداخته‌اند تا به مرتبه‌ای متغیّر می‌شده که مست می‌کرده. و بر حرمت نبک، علما نقل اجماع کرده‌اند و هر چه از دواها و پنج‌ها که متعارف شده که داخل معاجین می‌کنند، اگر مست‌کننده باشد، حرام است و آنچه بسیارش مست کند، اندکش هم حرام است، هر چند آن قدر اندک [باشد که] باعث مستی، مطلقاً نشود.

۱. ثواب الأعمال، ص ۲۴۴؛ الکافی، ج ۶، ص ۴۰۳، ح ۶.
۲. ثواب الأعمال، ص ۲۴۴.
۳. همان، ص ۲۴۵.
۴. همان، ص ۲۴۵.

[حرام بودن درمان بیماریها با خمر]

و مداوا نمودن به خمر و جمیع مُسکرات ـ چنانچه از احادیث بسیار ظاهر می‌شود و نزدیک به آن که به مرتبهٔ تواتُر رسد ـ، حرام است.

و شیخ طوسی در خلاف، نقلِ اجماع کرده بر آن که مداوا نمودن به شراب و هیچ مُسکری، جایز نیست[1] و احادیث، دلالت می‌کنند بر آن که حرام، دوا [قرار داده] نمی‌شود.

و محقّق و اکثر علما تصریح نموده‌اند به آن که مداوا به مُسکرات، حرام است و آیه‌ای که در باب استثنای مُضطر واقع شده، مخصوص خوردن میته و خون و گوشت خوک و امثال آنهاست و دلالت بر جوازِ خوردن شراب در حال اضطرار ندارند. و لهذا، علما در باب کسی که از جهت تشنگی یا گرسنگی، مضطر شود به خوردن شراب، چنانچه اگر نخورد، بمیرد، خلاف کرده‌اند و جمعی که تجویز ننموده‌اند، متمسّک به آن شده‌اند که آیه، مخصوص میته و دَم و لَحم خِنزیر است، و جمعی، تجویز خوردن شراب در صورت اضطرار (مثل مُردن از تشنگی) به قدرِ سدّ رَمَق کرده‌اند و دلیل ایشان، آن است که اتلاف نفس، حرام است و حرمتش عظیم‌تر از حرمت شراب است. پس به قدر سدّ رمق و محافظت از هلاک، جایز باشد.

و حدیث محمّد بن عبد الله، دلالت می‌کند بر آن که خمر هم در صورت اضطرار، حکم میته و دَم و لحم خِنزیر دارد؛ امّا [این حدیث] هم مُرسل و هم سندش مجهول است و آن که حرمت اتلاف نفس، مطلقاً عظیم‌تر از خوردن خمر باشد، محلّ تأمّل است.

و در باب مداوا، إشکال، هم از راه دلیل، و هم از جهت قول علما بیشتر است. امّا از جهت دلیل؛ زیراکه احادیث حرمت مداوا نزدیک به مرتبهٔ تواتر است و معارضی صریح به نظر این حقیر نرسیده، سوای یک حدیث که از آن جا تجویزِ به چشم کشیدن دوایی که به شراب، خمیر کرده باشند، ظاهر می‌شود، در صورت اضطرار، و دلالت بر جواز خوردن، مطلقاً نمی‌کند و با وجود احادیثی که دلالت می‌کنند بر آن که خدای تعالی، در چیز حرام شفا قرار نداده، به قول طبیب یا تجربه‌هایی که مفید علم قطعی نباشد، گفتن که: «حرام، خصوصاً مسکر، دوا می‌شود»، کمال جرئت است و حدیث سابق، با وجود ارسال و جهالت سند، صریح در ضرورت از جهت دوا و شفا نیست، و بر تقدیر که صلاحیت معارضه داشته باشد، می‌توان اضطرار را حمل بر ضرورت مخمصه

۱. الخلاف، ج ۵، ص ۴۹۷.

و گرسنگی کرد، و شاید ظاهرِ اضطرارِ مطلق هم این معنی باشد. و یک جا در کلام مجید، در مقام رخصت اَکل میته و دَم و لَحم خنزیر و امثال آنها ﴿فَمَنِ اُضْطُرَّ فِی مَخْمَصَةٍ﴾[1] واقع شده و مطلق را بر این میته، حمل می‌توان کرد و آن که کسی گوید که چیزی که آدمی، مضطر به خوردن آن شود، از راه مداوا حلال می‌شود، پس داخل حرامی که در احادیثْ واقع شده که دوا نمی‌شود، نخواهد بود، از احادیث آینده بعید است و غرض ائمّه ﷺ اگر چنین معنی‌ای می‌بود، می‌فرمودند که: خوردن اشیای محرّمه، در غیر صورت اضطرار، جایز نیست.

و امّا از حیثیت قول علما؛ زیرا که متقدّمینِ علما، اجماع نموده‌اند، چنانچه مذکور شد یا در میان ایشان، از جهت شهرت، قریب به مرتبهٔ اجماع است که: مداوا به مُسکر، مطلقاً جایز نیست. و قول به جواز مداوای به مُسکر، از ابن برّاج و علّامه و جمعی از متأخّرین، منقول است و ظاهر استدلال ایشان، آن است که: تا کسی خوف هلاک نداشته باشد، جایز نمی‌دانند تناول مُسکر را. و ظاهر آن است که هلاک، بنا بر قول کسی که تجویز می‌کند، باید که مظنون باشد و محض احتمال، کافی نیست.

مجملاً مداوایی که در ترکش خوف هلاک نباشد، ظاهراً دغدغه در حرمتش نیست و اگر خوف هلاک باشد، محلّ اشکال است و ظاهر احادیث، اجتناب است. والله تعالی یعلم!

و اینها همه در صورتی است که دوا، منحصر در حرام باشد و اگر [یافتن] دوایی حلال، ممکن باشد، هر چند در قوّت به مرتبهٔ دوای حرام ـ به اعتقاد جمعی که حرام را دوا دانند ـ نرسد، البتّه حرام خواهد بود و آن که جمعی به جهت تقویت مزاج یا دفع امراضی که خوف هلاک در آنها نیست یا در مرض مُهلک، بی آن که ظاهر شود که دوا، منحصر در حرام است، معاجین مشتمله بر اجزای حرام، مثل تریاق فاروقی که شراب و جند و گوشت افعی داشته باشد و مشروذ و دواء المسک حار می‌خورند به وقوف خود یا گفتهٔ طبیبی که وقوفش معلوم نباشد، از عدم تقیّد به شرع است. و کسی که از خدا ترسد، در چنین امور، کمال احتیاط می‌کند و در این مقام، بعضی احادیث که دلالت بر امور مذکوره می‌کند، ذکر می‌کنیم.

[حرام بودن نوشیدن تمام مست کننده‌ها]

امّا آنچه دلالت می‌کند بر آن که هر مست‌کننده‌ای حرام است و اندکِ مُسکر، حکم بسیارش [را]

۱. سورهٔ مائده، آیهٔ ۳.

دارد. پس روایت کرده علی بن ابراهیم در تفسیر [خود] از حضرت امام محمّد باقر که فرمود: هر مست‌کننده‌ای از چیزهایی که آشامند، هر گاه که عقل را زایل سازد و یا بویش متغیّر شود، تغیّری خاص، پس آن، خمر است و هر چیزی که بسیارش مست کند، اندکش حرام است.[۱] و در سبب نزول آیهٔ ﴿إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ﴾[۲] فرموده که: قبل از آن که شراب حرام شود، ابو بکر، شراب خورده و مست شده بود. پس شعر می‌گفت و بر کفّاری که در جنگ بدر کشته شده بودند، نوحه می‌کرد، و چون حضرت پیغمبر ﷺ شنید، گفت: خداوندا! ببند زبانش را. پس زبانش بسته شد و دیگر، سخن نگفت تا وقتی که مستی‌اش زایل شد و بعد از آن، آیهٔ تحریم نازل شد، و شرابی که در مدینه در آن روز بود، شراب خرما بود که خرمای رسیده و نیم‌رس را می‌انداختند تا شراب می‌شد. و بعد از آن که آیهٔ تحریم نازل شد، حضرت پیغمبر ﷺ بیرون آمد و در مسجد نشست و فرمود تا ظرف‌هایی که خرما در آن می‌انداختند، حاضر ساختند. پس جمیع را سرنگون کرد و فرمود که: اینها همه خَمر است و خدای تعالی، حرام کرده. و در آن روز، آنچه از شراب‌ها ریختند، فضیخ بود که آن، خرمایی بود که انداخته بودند و نمی‌دانم که در آن روز، از شراب انگور، چیزی ریخته باشند، به غیرِ یک ظرف که در آن جا مویز و خرما با هم انداخته بودند و شراب انگور، در آن روز در مدینه هیچ نبود و خدای تعالی، حرام کرده شراب را، خواه اندک و خواه بسیار، و فروختن و خریدن و انتفاع یافتن به شراب را. و حضرت پیغمبر ﷺ فرموده که: کسی که شراب خورد، حدّش بزنید و اگر باز خورد، حد بزنید و اگر باز خورد، حد بزنید و اگر باز در مرتبهٔ چهارم بخورد، [او را] بکُشید.[۳]

و فرمود که: کسی که شراب خورد، بر خدای تعالی لازم است که به خوردِ او دهد از آنچه از فَرْج زنانِ زناکار، بیرون می‌آید، و از فروج ایشان، صدید بیرون می‌آید؛ و آن، چرک و خونی است غلیظ که به هم ممزوج شده و از حرارت و تعفّن آن، اهل جهنّم، متأذّی می‌شوند.

و حضرت پیغمبر ﷺ فرموده که: کسی که شراب بخورد، تا چهل روز، نماز او مقبول نیست و اگر مرتبهٔ دیگر بخورد، تا چهل روز از آن روزی که خورده. و اگر در آن چهل روز بمیرد، بی‌توبه، خدای تعالی از طینت خِبال به خوردِ او می‌دهد (و تفسیر طینت خِبال، قبل از این مذکور شد).

و فرمود که: مسجدی که حضرت پیغمبر ﷺ در آن جا نشسته بود، روزی که شراب‌ها را

۱. تفسیر القمّی، ج ۱، ص ۱۸۰.
۲. سورهٔ مائده، آیهٔ ۹۰.
۳. تفسیر القمّی، ج ۱، ص ۱۸۰ (بدون ذکر نام ابوبکر).

می‌ریختند، مسجد فضیخ نامیدند.[۱]

و کلینی ﷺ در کافی و شیخ طوسی ﷺ در تهذیب، از حضرت امام موسی [کاظم] ﷺ روایت کرده‌اند که فرمود: به تحقیق که خدای ـ عزَّ و جلَّ ـ شُرب خَمر را از جهت نامش حرام نکرده؛ بلکه از برای عاقبتش حرام کرده. پس هر چیزی که کار خمر کند، آن، خمر است.[۲]

و به این مضمون، در کافی چند حدیث روایت کرده و در هر دو کتاب، از معاویة بن وهب روایت شده که گفت: به حضرت امام جعفر صادق ﷺ گفتم که: مردی از پسران عمّ من ـ که از جملهٔ صلحایِ دوستان توست ـ به من گفته که از خدمت شما سؤال کنم از حکم نبیذ و از برای شما، وصف نبیذ را بیان کنم که چه نوع چیزی است؟ حضرت فرمود که: من، نبیذ را برای تو وصف می‌کنم. حضرت پیغمبر ﷺ فرموده که: هر مُسکری حرام است و هر چه بسیارش مست‌کننده باشد، اندکش حرام است. من پرسیدم: اندکی از چیز حرام را اگر آب بسیار را داخل [آن] کنند، حلال می‌شود؟ پس دو مرتبه به دست خود، ردّ سخن من کرد که: «لا، لا!».[۳]

و از حضرت امام جعفر صادق ﷺ روایت کرده‌اند که حضرت پیغمبر ﷺ در خطبهٔ خود فرمود که: هر مُسکری حرام است.[۴]

و کلینی، در حدیث دیگر روایت کرده که فرمود: هر چه بسیارش مست می‌کند، اندکش حرام است[۵] و به این مضمون، احادیث دیگر وارد شده.

و امّا مداوا و معالجه نمودن به مُسکر یا شراب، پس روایت کرده‌اند کلینی و شیخ طوسی ـ رحمهما الله ـ از ابو بصیر که گفت: امّ خالد عبدیّه، به خدمت حضرت امام جعفر صادق ﷺ آمد و من، در خدمت آن حضرت بودم. گفت: فدای تو شوم! قراقری در شکم من به هم می‌رسد و اطبّا فرموده‌اند که نبیذ را با آردِ بو داده بخورم و من می‌دانم که تو به آن، راضی نیستی. خواستم که این معنی را از تو سؤال کنم. حضرت فرمود که: چه چیز مانع تو شده از خوردن آن؟ گفت: من، دین خود را به گردن تو انداختم و در وقتی که خدای تعالی را ملاقات کنم، خواهم گفت که: جعفر

۱. تفسیر القمّی، ج ۱، ص ۱۸۰ و ۱۸۱.
۲. الکافی، ج ۶، ص ۴۱۲، ح ۲؛ تهذیب الأحکام، ج ۹، ص ۱۱۲، ح ۲۲۱.
۳. الکافی، ج ۶، ص ۴۰۸، ح ۴؛ تهذیب الأحکام، ج ۹، ص ۱۱۱، ح ۲۱۶.
۴. الکافی، ج ۶، ص ۴۰۸، ح ۶؛ تهذیب الأحکام، ج ۹، ص ۱۱۱، ح ۲۱۶.
۵. الکافی، ج ۶، ص ۴۰۸، ح ۸.

بن محمّد ﷺ مرا امر و نهی فرمود. پس آن حضرت به من خطاب کرده، فرمود که: یا ابا محمّد! نمی‌شنوی این سؤال‌ها را؟ بعد از آن، به آن زن گفت که: یک قطرهٔ آن را مچش؛ زیرا که، وقتی پشیمان خواهی شد که جانت به این جا رسیده باشد، و به دست، اشاره به گلوی مبارک خود فرمود، و این کلام را سه نوبت، اعاده فرموده، گفت: فهمیدی؟! آن زن گفت: بلی. بعد از آن فرمود که: [خمر] به قدر آن که میلی را تَر کند، یک خُم آب را نجس می‌کند. و این کلام را سه مرتبه فرمود.[۱]

و از عمر بن اُذَینَه روایت کرده‌اند که گفت: نوشتم به خدمت حضرت امام جعفر صادق ﷺ در باب مردی که دوایی به او فرمایند از جهت بادِ بواسیر که از آن، به قدر سِکَرجه‌ای[۲] از نبیذ که بسته شده باشد، بخورد و قصد آن مرد از خوردن آن نبیذ، لذّت نیست؛ بلکه مطلبش معالجهٔ مرض است. حضرت در جواب فرمود که: نخورد آن دوا را، و اگر چه به قدر یک جرعه باشد. و فرمود که: خدای ـ عزَّ و جلَّ ـ در هیچ یک از چیزها که حرام کرده، دوا و شفا قرار نداده.[۳]

و از علی بن اسباط، روایت کرده‌اند که گفت: پدر من خبر داد مرا که نزد حضرت امام جعفر صادق ﷺ بودم که مردی به آن حضرت گفت که: من، آزارِ بواسیر دارم و به مزاج من، چیزی به غیر از نبیذ، موافق نیست. حضرت فرمود که: تو را چه کار است با چیزی که خدا و رسول ﷺ حرام کرده‌اند؟ و این کلام را سه مرتبه فرمود. بعد از آن فرمود: از این خیسانیده یا مالیده، بخور که شب بخیسانی و صبح بخوری، یا صبح بخیسانی و شب بخوری. آن مرد گفت که: این، باعث نفخِ شکم می‌شود. فرمود که: من بهتر از این، چیزی به تو نشان دهم. بر تو باد به دعا، که دعا از همه دردی شفاست! راوی می‌گوید که گفتیم: اندک و بسیارِ آن حرام است؟ فرمود: بلی. اندک و بسیارش حرام است.[۴]

و از حلبی روایت کرده‌اند که گفت: پرسیدم از حضرت امام جعفر صادق ﷺ از حال دوایی که به شراب، خمیر کرده باشند. فرمود که: نه. والله دوست نمی‌دارم که نگاه به آن کنم! پس چگونه مداوا به آن کنم؟! به تحقیق که آن، از بابت پیه خوک یا گوشت خوک است و جمعی از مردم، مداوا

۱. الکافی، ج ۶، ص ۴۱۳، ح ۱؛ تهذیب الأحکام، ج ۹، ص ۱۱۲، ح ۲۲۲.

۲. السُّکُرُجَة: ظرف کوچکی است که غذای اندک در آن خورده می‌شود و اصل آن فارسی است که معرب شده است. «لسان العرب، ج ۴، ص ۳۷۶».

۳. الکافی، ج ۶، ص ۴۱۳، ح ۲؛ تهذیب الأحکام، ج ۹، ص ۱۱۳، ح ۲۲۴.

۴. الکافی، ج ۶، ص ۴۱۳، ح ۳.

به آن می‌کنند.[۱]

و از معاویة بن عمّار، روایت کرده‌اند که گفت: مردی از حضرت امام جعفر صادق ﷺ سؤال کرد از کشیدن شراب به چشم. فرمود که: خدای تعالی، در چیزی از آنها که حرام کرده، شفا قرار نداده.[۲]

و از مروک بن عبید روایت کرده‌اند که او از مردی روایت کرده که حضرت امام جعفر صادق ﷺ فرمود که: کسی که میلی از چیزی مست‌کننده به چشم کشد، خدای تعالی، میلی از آتش جهنّم به چشم او می‌کشد.[۳]

و کلینی ﷺ از حلبی روایت کرده که: پرسیدند از حضرت امام جعفر صادق ﷺ از حال دوایی که به شراب، خمیر کنند. حضرت فرمود که: دوست نمی‌دارم که نگاه به او کنم و نه آن که بو کنم آن را.[۴] و در باب آن که استشفا به دوا و سرمه‌ای که به نبیذ خمیر کرده باشند، خوب نیست، سه حدیث دیگر روایت کرده.[۵]

و عیّاشی، در تفسیر خود، از حضرت امام جعفر صادق ﷺ روایت کرده که: مردی پیر، از آن حضرت پرسید که: من دردی دارم که از برای آن، نبیذ می‌خورم و وصف کرد نبیذ را که چه نوع می‌سازند. فرمود که: چرا از آب نمی‌خوری که خدای تعالی، هر صاحبْ‌حیاتی را از آن آفریده؟ گفت: به مزاجم موافق نیست. فرمود که: چرا عسل نمی‌خوری که خدای تعالی فرموده که در آن، شفاست از برای مردمان؟ گفت: به دستم نمی‌آید. فرمود که: چرا شیر نمی‌خوری که گوشتت، از آن روییده و استخوانت، از آن سخت شده؟ گفت: موافق مزاجم نیست. فرمود که: آیا تو می‌خواهی که من، تو را امر به خوردن شراب کنم؟ لا والله! نمی‌کنم.[۶]

و در طب الأئمّة، از حلبی روایت کرده که گفت: پرسیدم از حضرت امام جعفر صادق ﷺ از حال دوایی که به شراب، خمیر می‌کنند و نمی‌توان به چیز دیگر، خمیر کرد و چنین موضعی محلّ اضطرار است. حضرت فرمود که: لا والله! حلال نیست هیچ مسلمانی را که نگاه به او کند. پس

۱. الکافی، ج ۶، ص ۴۱۴، ح ۴؛ تهذیب الأحکام، ج ۹، ص ۱۱۳، ح ۲۲۵.
۲. الکافی، ج ۶، ص ۴۱۳، ح ۶؛ تهذیب الأحکام، ج ۹، ص ۱۱۴، ح ۲۲۶.
۳. الکافی، ج ۶، ص ۴۱۴، ح ۷؛ تهذیب الأحکام، ج ۹، ص ۱۱۲، ح ۲۲۷.
۴. الکافی، ج ۶، ص ۴۱۴، ح ۴.
۵. همان، ح ۶، ۷ و ۹.
۶. تفسیر العیّاشی، ج ۲، ص ۲۶۴، ح ۴۵.

چگونه مداوا به او تواند کرد؟ و او به منزلهٔ پیه خوک است که جزء دوایی می‌شود که آن دوایی او تمام نمی‌شود. پس شفا ندهد خدای تعالی، هر کسی را که شفای او در شراب و پیه خوک باشد.[۱]

و ابن بابویه ﷺ در عیون أخبار الرضا، در حدیث «شرایع دین» که آن حضرت ﷺ از برای مأمون نوشته، روایت کرده که از جملهٔ آنها، حرام کردن شراب است و حرام کردن هر مست‌کننده‌ای، و آنچه بسیارش مست کند، اندکش حرام است و کسی که مضطر باشد، می‌باید که شراب نخورد؛ زیرا که شراب، او را می‌کُشد.[۲]

و در کتاب علل الشرائع، از حضرت امام جعفر صادق ﷺ روایت کرده که فرمود که: مضطر، شراب نمی‌تواند خورد؛ زیرا که شراب، غیر شر، چیزی بر او نمی‌افزاید، و از برای آن که اگر شراب بخورد، او را می‌کُشد. پس می‌باید که یک قطره از او نخورد. و گفته که بعضی چنین روایت کرده‌اند که: غیر تشنگی، چیزی بر او نمی‌افزاید.[۳]

و این احادیث ـ چنانچه قبل از این اشاره به آن شده ـ، دلالت می‌کنند بر آن که در حال اضطرار هم خوردن شراب، جایز نیست.

و امّا آنچه دلالت بر جواز می‌کند، یکی حدیثی است که شیخ طوسی ﷺ در تهذیب، روایت کرده از حضرت امام جعفر صادق ﷺ که فرمود در باب مردی که کوفتِ چشم دارد و به او سرمه‌ای فرموده‌اند که به شراب، خمیر می‌کنند، فرمود که: خبیث است، مثل میته. پس اگر مضطر باشد، از آن به چشم بکِشد.[۴]

و این حدیث، معارض دو حدیث سابق نیست؛ زیرا که آنها دلالت بر حرمت خوردن شراب می‌کند در حال اضطرار. و این حدیث، دلالت بر جواز [به] چشم کشیدن سرمه می‌کند که به شراب، خمیر شده باشد و میانهٔ این دو حکم، تعارضی نیست؛ امّا منافات با احادیثی دارد که دلالت می‌کند بر آن که کسی که یک میل از او به چشم کِشد، میلی از آتش به چشمش می‌کِشند. و می‌توان احادیث منع را حمل کرد بر صورت عدم اضطرار و عدم انحصار دوا یا بر ضررِ ضعیف، امّا بعید است. و احادیثی که دلالت می‌کند بر آن که حرام، دوا نمی‌شود، مقوّی احادیث منع است و بر هر تقدیر، از این حدیث، حکم جواز خوردن مُسکر در حال ضرورت، ظاهر نمی‌شود.

و دیگر، حدیثی است که شیخ طوسی ﷺ در تهذیب از محمّد بن عبد الله روایت کرده که او از بعضی از اصحاب خود روایت کرده که گفت: سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق ﷺ که: چرا

۱. طب الأئمه، ص ۶۲.
۲. عیون أخبار الرضا ﷺ، ج ۱، ص ۱۳۴، ح ۱.
۳. علل الشرائع، ج ۲، ص ۴۷۸، باب ۲۲۷، ح ۱.
۴. تهذیب الأحکام، ج ۳، ص ۱۱۴، ح ۲۲۸.

خدای تعالی، شراب و میته و خون و گوشت خوک را حرام کرده؟ فرمود که: خدای تعالی، حرام نکرده است این چیزها را بر بندگان خود، و حلال کرده چیزهای دیگر را از برای رغبتی که داشته باشد در چیزهایی که حلال کرده و از برای عدم رغبتی که او را در چیزهایی باشد که حرام کرده؛ بلکه خلایق را آفریده و می‌داند که بدن‌های ایشان، به چه چیز برپا می‌مانَد و به کارِ ایشان می‌آید. پس آن را برایشان حلال کرده و مباح ساخته، از راه تفضّلی که بر ایشان فرموده از برای مصلحت ایشان، و می‌داند که چه چیز به ایشان، ضرر می‌رسانَد. پس ایشان را از آن، نهی کرده و بر ایشان، حرام کرده. بعد از آن، از برای مضطر، مباح کرده و در آن وقتی که بدن او بی‌آن برپا نمی‌مانَد، او را امر کرده که به قدری که حیات باقی مانَد، از آن اخذ نماید، بعد از آن که فرمود که: [در] خوردن میته، کسی به آن نزدیک نمی‌شود و از میته نمی‌خورد، مگر آن که بدن او ضعیف می‌شود و جسمش می‌گدازد و قوّتش می‌رود و نسلش منقطع می‌شود؛ و کسی که خورندهٔ میته باشد، نمی‌میرد، مگر به موت فُجأة.

و امّا خون، پس خوردن آن، باعث تولّد زرداب در آن شخص می‌شود و دهنش، بدبو می‌شود و بدنش را متعفّن می‌کند و آدمی را بدخُلق می‌کند و دل را سخت می‌کند و مهربانی و مرحمت را کم می‌کند تا به حدّی که ایمن نمی‌باشد از آن که فرزند خود را و پدر خود را بکُشد و ضرر به خویشان و مصاحبان خود رساند.

و امّا گوشت خوک، پس خدای تعالی، جماعتی را مسخ کرده به صورت‌های مختلف، مثل خوک و میمون و خرس و باقی مسوخات، و بعد از آن، نهی فرموده از خوردن حیواناتی که به آنها شباهت داشته باشد، از برای آن که مردم از آنها انتفاع نجویند و عقوبت الهی را سبُک نگیرند.

و امّا خمر، پس خدای تعالی، او را حرام کرده از جهت فعلِ بدی که از شراب می‌آید و فسادی که باعث آن می‌شود و فرموده که: کسی که مُدمنِ شراب باشد، یعنی معتاد ـ چنانچه گذشت ـ، مثل کسی است که بت پرستد و باعث رعشه و لرزیدن بدنش می‌شود و نور را از او زایل می‌سازد و مروّتش را باطل می‌کند و بر آن می‌دارد او را که جرئت بر کارهای حرام کند از ریختن خون‌ها و مرتکب شدن زِنا. و اعتماد بر او نیست وقتی که مست شد و می‌شود که بجَهَد بر یکی از زنانی که مَحرم او باشند و نفهمد که چه می‌کند؛ و شراب، نمی‌افزاید بر صاحبش، مگر هر قِسم از اقسام بدی را.[1]

۱. تهذیب الأحکام، ج ۹، ص ۱۲۸، ح ۲۸۸.

و این حدیث، به حَسَب ظاهر، دلالت می‌کند بر آن که در وقت ضرورت، هر گاه بدنْ بی‌خوردن شراب بر پا نمانَد، جایز باشد خوردن به قدر ضرورت. و از احادیث سابقه، خلاف این معنی ظاهر می‌شود و این حدیث، سندش مجهول است و مُرسل است و احادیث سابقه، اکثر و اقوی است. امّا این حدیث، چون مخصوص وقت ضرورت است و خاصّ است و آنها عام و خاص، اگر در قوّت مثل عام باشد، مقدّم است بر عام. و با وجود ضعفِ سند احادیثی که قبل از این گذشت که مضطر، شراب نمی‌تواند خورد هم، معارض این حدیث است و از آیه ظاهر نمی‌شود که مضطر، شراب تواند خورد. و جمع میانهٔ این حدیث و احادیث نهی از مداوا بر تقدیری که در یک مرتبه باشند، می‌توان کرد به آن که دلیل جواز را تخصیص دهند به صورت خوف هلاک یا علمِ نفع دادن و انحصار علاج یا حمل بر ضرورت از راه غذا، نه دوا. و احادیث نهی را بر خلاف این صورت‌ها حمل کنند. و با احادیث نهی از خوردن شراب در حال اضطرار هم به بعضی از این وجوه، جمع می‌شود و آنها، محمول بر غالب اوقات خواهند بود.

و دیگر، حدیثی است که شیخ طوسی﵀ از عمّار ساباطی روایت کرده که از حضرت امام جعفر صادق﵇ پرسیدند که: مردی از تشنگی به حدّی می‌رسد که خوف هلاک دارد و شرابی به دستش می‌افتد. فرمود که: به قدر رفعِ عطش، از آن می‌خورد.

و این حدیث، به حَسَب سند، اقوی از حدیث سابق است؛ امّا مخصوص ضرورت تشنگی است و دلالت بر جواز مداوا ندارد. وجه جمع از آنچه گذشت، معلوم شد.

مجملاً این مسئله در کمالِ اشکال است. امید که خدای تعالی[1] نگذارد که کسی به چنین ورطه‌ای، گرفتار شود و در مداوایی که خوف هلاک و فساد عضوی نباشد یا آن که انحصار دوا، معلوم و مظنون به ظنّ قوی نباشد، شکّی نیست در آن که مداوا به مُسکر، خصوصاً خمر، بلکه به هر چیز حرامی، حرام است و فرقی که هست، آن است که مداوای به طریق مالیدن و سرمه کشیدن و امثال آنها (نه به عنوان خوردن)، در بعضی از چیزهای حرام دیگر غیر مُسکر، شاید قصوری نداشته باشد و در مُسکر، همه حرام است، و جایی که هلاک یا انحصار دوا مظنون باشد و معلوم به علم عادی نباشد هم محلّ اشکال است. والله تعالی یعلم!

۱. ب: «خداوند تبارک و تعالی».

[نکوهش نشستن بر سرِ سفره‌ای که شراب در آن خورند]

و بدان که همچنان که خوردن شراب و مُسکرات، حرام است، نشستن بر سرِ سفره‌ای که در آن جا شراب [است و] دیگری بخورد و خوردن چیزهای دیگر هم حرام است و بر این معنی، احادیث دلالت می‌کند.

از آن جمله، کلینی و شیخ طوسی ـ رضی الله عنهما ـ روایت کرده‌اند از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده که: کسی که ایمان به خدای تعالی و روز قیامت داشته باشد، باید که چیزی نخورد بر مائده‌ای که در آن‌جا شراب خورند![1]

و از هارون بن الجهم روایت کرده‌اند که با حضرت امام جعفر صادق علیه السلام همراه بودیم در حیره، وقتی که پیش منصور دوانیقی آمده بود و یکی از لشکریان منصور، پسر خود را ختنه می‌کرد و طعامی مهیّا کرده و مردم را طلبیده بود و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام را طلبیده بود و در اثنای آن که آن حضرت بر سرِ سفره نشسته، چیزی می‌خورد، یکی از جملهٔ اهل مجلس، آب طلبید. پس قدحی شراب به او دادند و چون او قدح را به دست گرفت، آن حضرت از سرِ سفره برخاست. پرسیدند که: سبب برخاستن شما چه بود؟ فرمود که: حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده که: ملعون است کسی که بنشیند بر مائده‌ای که در آن جا شراب خورند.[2]

و از عمّار ساباطی روایت کرده‌اند که گفت: از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام پرسیدند از حال مائده‌ای که بر آن جا شراب مست‌کننده خورند. فرمود که: آن مائده، حرام است.[3]

و ابن بابویه رحمه الله در خصال، از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در حدیثی که مشتمل بر چهار حکم است، روایت کرده که فرمود: چیزی میاشامید بر مائده‌ای که در آن، شراب خورند؛ زیرا که بنده نمی‌داند که کِی گرفتار می‌شود.[4] یعنی گاه باشد که لعنت الهی و عذاب، بر اهل مجلس نازل شود و او را نیز فروگیرد.

و در بعضی روایات، وارد شده که: همنشینی با شرابخور مکن؛ زیرا که لعنت الهی، وقتی که نازل می‌شود، همهٔ اهل مجلس را فرو می‌گیرد.[5]

۱. الکافی، ج ۶، ص ۲۶۸، ح ۲.
۲. الکافی، ج ۶، ص ۲۶۸، ح ۱؛ تهذیب الأحکام، ج ۹، ص ۹۷، ح ۱۵۷.
۳. تهذیب الأحکام، ج ۹، ص ۱۱۶، ح ۲۳۷.
۴. الخصال، ص ۶۱۹، ح ۱۰.
۵. فقه الرضا علیه السلام، ص ۲۸۱؛ مستدرک الوسائل، ج ۱۷، ص ۵۲، ح ۲۰۷۱۳.

و وارد شده که: کسی که همنشینی با شارب خمر می‌کند، روز قیامت، کور محشور می‌شود و او را حجّتی نخواهد بود.[۱]

و علّامه و بعضی از متأخّرین گفته‌اند که: بر هر مائده‌ای که فعلِ حرامی کنند، آنچه می‌خورند، حرام است و واجب است برخاستن، حتّی آن‌که بر مائده‌ای که غیبت مؤمنی کنند، چنانچه متعارف است که گوشت برادران مؤمن را بر سرِ سفره‌ها می‌خورند، چیزی خوردن، حرام است و برخاستن، واجب.[۲]

و شکّی نیست در آن‌که اگر برخاستن آن شخص باعث آن شود که ایشان، ترکِ آن فعل حرام کنند و خوف ضرری از ایشان نباشد، نشستن، جایز نیست؛ زیرا که نهی از منکر با وجود شرایط، واجب است.

[فُقّاع]

و بدان که در احادیث، وارد شده که فُقّاع، خمر است.[۳] و فُقّاع، چندان معلوم نیست که چه چیز است و بعضی از علما گفته‌اند که فُقّاع را از شیرهٔ جو[۴] یا مویز می‌سازند و اگر مست‌کننده نباشد، هر گاه معلوم شود که اسم فُقّاع بر آن صادق است، حرام است. و نقلِ اجماع کرده‌اند بر آن که شیرهٔ انگور، هر گاه جوشید، پیش از آن که دو ثلثش برود، حرام است. و بعضی گفته‌اند که بعد از جوشیدن و قوام به هم رسانیدن، حرام می‌شود و در نجاستش خلاف است و مَیْ پخت که از شیرهٔ انگور سازند، پیش از آن که دو ثلثش برود، حرام است، و اگر بعد از دوشاب شدن[۵] سازند، حلال است و آنچه مسموع شده، آن است که اکثر آنچه می‌سازند، پیش از رفتنِ دو ثلث می‌باشد.

و در بعضی احادیث، وارد شده که می‌پختِ حرام، خمر است.

و حدّ شرعی در هر چیزی که مست‌کننده باشد، هشتاد تازیانه است و بعد از تکرّر حد و ترک ننمودن، واجب القتل می‌شود. و خلاف است در آن که در مرتبهٔ سوم می‌کُشند یا در مرتبهٔ چهارم؛ والله تعالی یعلم!

۱. جامع الأخبار، ص ۱۷۸؛ مستدرک الوسائل، ج ۱۷، ص ۵۲، ح ۲۰۷۱۸.
۲. قواعد الاحکام، ج ۳، ص ۵۳۳۷.
۳. الکافی، ج ۶، ص ۴۲۲، ح ۲.
۴. ب: «خرما».
۵. دوشاب شدن: شیرهٔ انگور و خرما که جوشانده شده باشد.

[بیست و دوم : خوردن خوراکی‌های حرام]

بیست و دوم از جملهٔ کبائر ـ چنانچه در حدیث اعمش و حدیث «شرایع دین» واقع شده ـ ، خوردن متیه و خون و گوشت خوک است و هر چیزی که از برای غیر خدای تعالی ، ذبح کرده باشند و اسم خدای تعالی در وقت ذبح آن ، مذکور نشده باشد ، مثل آنچه کفّار از برای بت‌های خود ، ذبح می‌کردند و نام بت‌ها را در ذبح ، ذکر می‌کردند . و کسی که مضطر باشد و چیزی دیگر به دستش نیاید ، از اینها می‌تواند بخورد ، به شرط آن که باغی یا عادی نباشد ، که ایشان را جایز نیست خوردن از اینها در حالِ اضطرار ؛ بلکه می‌باید نخورند تا از گرسنگی بمیرند . و باغی ، کسی است که بر امام زمان ، خروج کرده باشد یا کسی که از روی لهو و لعب ، از پیِ شکار گردد و مطلبش از شکار ، انتفاعِ عیالش نبوده باشد . و عادی ، قاطع طریق ، یعنی راهزن یا دزد است . و بعضی ، باغی و عادی را به وجه دیگر ، تفسیر کرده‌اند .

و آنچه مذکور شد ، از بعضی احادیث ، ظاهر می‌شود و چون قُبح و شناعت این امور ، در کمال ظهور است ، احتیاج به ذکر آنچه در این ابواب مذکور شده ، نیست و لهذا ، این چهار نوع را در یک قِسم ، ذکر کردیم .

[بیست و سوم : قمار]

بیست و سوم از جملهٔ کبائر ، مِیسَر است ، یعنی قمار باختن ـ چنانچه از دو حدیث مذکور ، معلوم می‌شود ـ ، و هر چه بُرد و باخت به آن کنند ، داخلِ قمار است و علما گفته‌اند اگر مطلب از بازی کردن با آلات قمار ، بُردن چیزی نباشد ، بلکه غرض ، قوّت فکر و حذاقتِ طبع باشد ، چنانچه بعضی دانستن شطرنج را کمال می‌دانند هم حرام است .

و آیهٔ تحریم مِیسَر ، قبل از این در تحریم شراب ، مذکور شد و احادیث در این باب ، بسیار است . از آن جمله ، روایت کرده‌اند کلینی و شیخ طوسی ـ رضی الله عنهما ـ از حضرت امام محمّد باقر ﷺ که : چون خدای ـ عزَّ و جلَّ ـ به حضرت پیغمبر ﷺ این آیه را فرستاد که : ﴿إِنَّمَا ٱلْخَمْرُ وَٱلْمَيْسِرُ وَٱلْأَنصَابُ وَٱلْأَزْلَـٰمُ رِجْسٌ مِّنْ عَمَلِ ٱلشَّيْطَـٰنِ فَاجْتَنِبُوهُ﴾ ،[1] پرسیدند که : یا رسول الله ! مِیسَر ، کدام است؟ حضرت فرمود که: هر چیز [که در آن بر]بُرد و باخت بازی می‌کنند ، حتّی

۱ . مائده ، آیهٔ ۹۰ .

قاب و گردو. پرسیدند که: «انصاب»، کدام است؟[۱] فرمود که: آنچه از برای بتان خود، ذبح کنند. گفتند: اَزلام، کدام است؟ فرمود که: تیرهایی است که ذبیحه را به آن، قسمت می‌کردند تا به آن، قسمت خود را معلوم می‌کردند.[۲]

و در تفسیر اَزلام، اختلاف کرده‌اند. بعضی گفته‌اند که اَزلام، ده تیر بوده، بی پر که هر کدام، نامی داشته، به این ترتیب: فَذّ و تَوأم و رَقیب و جِلس و نافس و مُسْبِل و مُعَلّی، و اوّلین، یک حِصّه داشته و دومین، دو حِصّه و همچنین تا معلّی، که هفتمین و صاحب هفت حِصّه است و سه تیر دیگر که منیح و سفیح و وغد باشد، حِصّه نداشته و میان عرب، شایع بوده که شتری می‌خریده‌اند و این تیرها را که هر کدام از هفت اوّل مقدار حِصّه نوشته شده بوده، به ترتیب، و سه تیر آخر که بر آنها چیزی ننوشته بوده‌اند، همه را در کیسه می‌کرده و بر هم می‌زده‌اند و به شخصی می‌داده‌اند که یک‌یک از آنها را بیرون آرد و هر کدام را به یکی از جملهٔ ده کس که همه این بازی می‌کرده‌اند، بدهد و بعد از آن که قسمت می‌شده، آن جماعت که تیرهای آخر ـ که مذکور شد که نصیب نداشته ـ به ایشان افتاده، چیزی از آن شتر به ایشان نمی‌داده‌اند و قیمت شتر را از ایشان می‌گرفته‌اند؛ و آن هفت کس که هفت تیرِ اوّل به دست ایشان می‌آمده، شتر را میان خود، به قدر حِصّهٔ تیرها قسمت می‌کرده‌اند. پس کسی که تیر اوّل که فَذّ نام دارد، به او می‌رسیده، یک حصّه می‌برده و صاحب توأم، دو حصّه و صاحب رقیب، سه حصّه و همچنین تا صاحب معلّی که هفت حصّه می‌برده. و کسی که چیزی عظیم نصیب او می‌شده، می‌گفته‌اند: «فَازَ بِالْقِدْحِ الْمُعَلّی»؛ یعنی: آن تیر به دستش آمد که نصیبش از همه بیشتر است.

و اَزْلام به این معنی، نوعی از قمار است و آن را علی‌حده ذکر کردن می‌تواند بود که از جهت آن باشد که شیوعش در میان عرب، زیاده از باقیِ انواع قمار بوده و با وجود آن که از قِسم قمار است، شتری را که می‌کُشته‌اند، به غیر وجه مشروع، ذبح می‌شده و ذبح بر آن وجه، منهی عنه و مخالف رضای الهی است. و بعضی گفته‌اند که اَزْلام، سه تیر بوده که بر یکی نوشته بوده که: «أَمَرَنی رَبّی»، یعنی: خدای من، مرا امر فرموده. و بر یکی نوشته بوده که: «نَهَانی رَبّی»، یعنی: خداوند من، مرا نهی فرموده. و بر یکی چیزی ننوشته بوده‌اند و چون ارادهٔ کاری داشته‌اند، تیرها را در کیسه کرده،

۱. الف: ـ «حضرت فرمود که: هر چیز [که در آن بر] بُرد و باخت بازی می‌کنند، حتّی قاب و گردو. پرسیدند که: انصاب، کدام است؟».

۲. الکافی، ج ۵، ص ۱۲۳، ح ۲؛ تهذیب الأحکام، ج ۶، ص ۳۷۱، ح ۱۹۶.

بر هم می‌زده و یکی را بیرون می‌آورده‌اند. اگر اوّلین بیرون می‌آمده، می‌کرده‌اند و اگر دومین بیرون می‌آمده، ترک می‌نموده‌اند و اگر سومین بیرون می‌آمده، مرتبهٔ دیگر اعاده می‌کرده‌اند. و اَزْلام به این معنی، از قبیل استخاره است به غیر وجه مشروع، و پیش ایشان، این امر و نهی، از قبیل وحی بوده و تخلّف از آن [را] جایز نمی‌دانسته‌اند، چنانچه بعضی از عوام، به استخاره‌هایی که در شرع وارد نشده و تفأّلاتی که وضع نموده‌اند، اعتقاد عظیم می‌دارند.

و معنی اوّل، از ائمّه علیهم السلام منقول است و به لفظ استقسام، مناسب‌تر است.[۱]

و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده‌اند که: اسحاق بن عمّار، از آن حضرت سؤال کرد که: اطفال، بازیِ تخم مرغ و گردو می‌کنند و قمار به آن می‌بازند. فرمود که: از آن مخور، که حرام است.[۲]

و از آن حضرت، روایت کرده‌اند که نهی می‌فرمود از آن که کسی بخورد از گردویی که اطفال، از قمار ببازند. و می‌فرمود که: آن، سُحْت است.[۳] و سُحْت به معنی حرام است.

[حکم شطرنج و نَرْد]

و کلینی رحمه الله از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که در تفسیر قول الهی: ﴿فَاجْتَنِبُواْ اَلرِّجْسَ مِنَ اَلْأَوْثَنِ وَاجْتَنِبُواْ قَوْلَ اَلزُّورِ﴾[۴] فرمود که: نجس از بت‌ها که خدای تعالی، امر به اجتناب از آن کرده، شطرنج است و قول باطل، خوانندگی است.[۵]

و از آن حضرت، روایت کرده که فرمود: خدای تعالی، در هر شبی از شب‌های ماه مبارک رمضان، جمعی را از آتش جهنّم خلاص می‌کند، مگر کسی که افطار به چیزی مست‌کننده کرده باشد یا صاحب عداوت یا بدعت یا صاحب دوشاه باشد. کسی پرسید که: صاحب دوشاه، کدام است؟ فرمود: شطرنج.[۶]

و از آن حضرت، روایت کرده که سؤال کردند از حال شطرنج. فرمود که: بازی مجوسان را به اهلش بگذارید که خدای تعالی، آن بازی را لعنت کناد یا لعنت کرده.[۷]

و از حضرت امام موسی [کاظم] علیه السلام روایت کرده که: مردی از اهل بصره به آن حضرت گفت

۱. الکافی، ج ۵، ص ۱۲۳، ح ۲.
۲. الکافی، ج ۶، ص ۱۲۴، ح ۱۰.
۳. همان، ج ۵، ص ۱۲۳، ح ۶.
۴. سورهٔ حج، آیهٔ ۳۰.
۵. الکافی، ج ۶، ص ۴۳۶، ح ۷.
۶. همان، ص ۴۳۵ و ۴۳۶، ح ۵.
۷. همان، ص ۴۳۷، ح ۱۳.

که: فدای تو شوم! من با جمعی می‌نشینم که شطرنج بازی می‌کنند و من، بازی نمی‌کنم؛ امّا نگاه می‌کنم. فرمود: چه کاری است تو را با مجلسی که خدای تعالی، نظر به اهل آن نمی‌کند؟[۱]

و از حضرت امام رضا ﷺ روایت کرده که فرمود: کسی که نگاه به شطرنج می‌کند، مثل کسی است که به آتش جهنّم، نگاه کند.[۲]

و از حضرت امام جعفر صادق ﷺ روایت کرده که حضرت پیغمبر ﷺ نهی فرمود از نَرْد و از شطرنج.[۳]

و عیاشی در تفسیر [خود] از حضرت امام جعفر صادق ﷺ روایت کرده که فرمود: فروختن شطرنج، حرام است و خوردن قیمش سُحْت است و نگاه داشتن آن، کفر است و بازی کردن به آن، شرک است و سلام کردن بر کسی که شطرنج بازی کند، معصیت و کبیرهٔ هلاک کننده است. و کسی که دست در شطرنج می‌کند، مثل آن کسی است که دست در گوشت خوک، فرو برده باشد و نماز صبح او صحیح نیست تا وقتی که دست خود را بشوید، همچنان که از دست گذاشتن به گوشت خوک می‌شوید. و کسی که نگاه به شطرنج می‌کند، مثل کسی است که نگاه به فَرْج مادرش کند. و کسی که بازی می‌کند و کسی که نگاه به شطرنج می‌کند در وقتی که دیگری بازی می‌کند. و کسی که سلام می‌کند بر بازی کننده در وقت بازی، همه در گناه، مساوی هستند. و کسی که بنشیند به بازی شطرنج، پس باید که جای خود را در جهنّم، مهیّا سازد و آن زندگی، حسرت او خواهد بود در روز قیامت. و حذر کن از همنشینیِ بازی کننده‌ای که به بازی خود، فریفته شده باشد؛ زیرا که از جملهٔ مجالسی است که اهلش محلّ غضب الهی شده‌اند و هر ساعت، منتظر غضب‌اند و چون نازل شود، تو را با ایشان، فرو خواهد گرفت.[۴]

و ابن بابویه ﷺ اکثر مضامین این حدیث را در من لایحضره الفقیه، ذکر کرده و گفته که: نَرْد، بدتر است از شطرنج، و جایز نیست بازی کردن به انگشتر و چهارده خانه که نوعی است از قمار.[۵] حتی این که بازی کردن اطفال به گردو، قمار است. و این مضامین در صحیفة الرضا هم مذکور است.

۱. همان، ص ۴۳۷، ح ۱۲.
۲. همان، ح ۱۶.
۳. همان، ح ۱۷.
۴. این روایت، در تفسیر العیّاشی یافت نشد ولی ابن ادریس در سرائر (ح ۳، ص ۵۷۷) به نقل از جامع برنطی، آن را نقل نموده است.
۵. کتاب من لایحضره الفقیه، ج ۴، ص ۵۸ و ۵۹، ح ۵۰۹۳.

و در کتاب جامع الأخبار، از حضرت امام رضا ﷺ روایت کرده که فرمود: چون سرِ حضرت امام حسین ﷺ را به شام بردند، یزید ـ لعنهُ الله ـ امر کرد تا سر را گذاشتند و بر آن، سفره کشیدند و خود و اهل مجلس، چیزی خوردند و فُقّاع، شُرب کردند. و بعد از آن که فارغ شدند، امر کرد تا سر مبارک آن حضرت را در طشتی گذاشتند و پارچه‌ای که نقش شطرنج بر آن کشیده بودند، بر آن طشت، پهن کردند و نشست به بازیِ شطرنج و حرف از آن حضرت و پدر و جدّ او ـ صلوات الله علیهم ـ می‌گفت و استهزا می‌کرد، و هر وقت که از همبازی خود می‌برد، فُقّاع برمی‌داشت و می‌خورد تا سه مرتبه، و آنچه زیاد می‌آمد، نزدیک طشت، بر زمین می‌ریخت. پس هر کس از شیعیان ما باشد، باید که پرهیز کند از شرب فقّاع و بازی کردن شطرنج، و باید که یاد حضرت امام حسین ﷺ بکند یا نام آن حضرت را به زبان آورد و صلوات بر آن حضرت فرستد و لعنت کند یزید و آل یزید را تا خدای تعالی، به سبب آن، گناهان او را از نامهٔ عملش محو کند، هر چند به عدد ستاره‌های آسمان باشد.[1]

و از آنچه گذشت، ظاهر شد که هر قِسم بازی که بُرد و باخت به آن کنند، قمار و حرام است، حتّی بازی تخم مرغ که اطفال می‌کنند. و از جملهٔ چیزهای قبیح که در بلاد عجم هست، شیوع قمار است و علانیه بر سر بازارها بازی کردن، خصوصاً در ماه مبارک رمضان ـ که شریف‌ترینِ اوقات است ـ و گرفتن مال از قماربازان؛ و عجیب‌تر آن است که بعضی از اقسام قمار که از آن جا مالی هم نمی‌گیرند، مثل تخم بازی، نهایتِ شیوع دارد و در عید، دکان‌ها آراسته می‌کنند و بعضی از حکّام که گاهی در صدد رفع بعضی نامشروعات می‌شوند، منع نمی‌کنند با آن که همه عقلی، این معنی را می‌یابد که قطعِ نظر از آن که شیوع چنین فسقی در بلاد اسلام، کمال شناعت دارد، باعث ضایع شدن اطفال مسلمانان و اسراف بسیار و مفاسد دیگر می‌شود، بی‌آن که منفعتی به کسی عاید شود؛ و این، نهایت بی‌پروایی و اهتمام نداشتن به احکام شرع است. ﴿وَٱللَّهُ يَهْدِي مَن يَشَآءُ إِلَىٰ صِرَٰطٍ مُّسْتَقِيمٍ﴾.[2]

[بیست و چهارم: مَلاهی]

بیست و چهارم از جملهٔ کبائر ـ چنانچه در حدیث «شرایع دین» واقع شده ـ، اشتغال به مَلاهی است. و مَلاهی، در لغت، آلات بازی را می‌گویند. و لهو، به معنی بازی است و مراد از مشغول شدن

۱. در جامع الأخبار، یافت نشد؛ کتاب من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص ۴۱۹، ح ۵۹۱۵.

۲. سورهٔ بقره، آیهٔ ۲۱۳.

به ملاهی، یا مطلق بازی‌هاست، چنانچه ظاهرِ لفظ است به حَسَب لغت، یا نواختن و شنیدن سازهاست، یا شامل خوانندگی هم هست؛ چون در این حدیث، غنا، علی حده مذکور نشده. و ادلّهٔ آن که غنا از جملهٔ کبائر است إن شاء الله تعالی، مذکور می‌شود.

و در حدیث اعمش، در مقام شمردن کبائر، فرموده که: ملاهی‌ای که آدمی را مانع می‌شود از ذکر الهی، مکروه است، مثل غنا و زدن چیزهایی که تارها داشته باشد. و مراد از مکروه در این مقام، معنی‌ای نیست که اصطلاح فقهاست؛ بلکه به معنی حرام است و اطلاق مکروه بر حرام، در احادیثْ بسیار است. و معنی مکروه، چیزی است که خدای تعالی، به آن راضی نیست.

و در آن که سازها همه مطلقاً حرام است، خلافی میانهٔ علمای شیعه نیست، مگر در دف بی‌صَنج که بعضی از علما در نکاح و ختنه، تجویز کرده‌اند و علّامه و ابن ادریس، آن را هم حرام می‌دانند.[۱]

و احادیث در باب حرمت سازها بسیار است. از آن جمله، محمّد بن یعقوب کلینی ﷺ از حضرت امام جعفر صادق ﷺ روایت کرده که فرمود: وقتی که حضرت آدم ﷺ را وفات رسید، شیطان و قابیل، شماتت و خوش‌حالی به موت حضرت آدم کردند و در زمین، با یکدیگر یک جا جمع شدند و معازف و ملاهی، یعنی سازها و بازی‌ها یا خصوصِ سازها را از برای شماتت به آن حضرت، وضع کردند. پس هرچه در زمین از این چیزهاست که مردم از آن لذّت می‌برند، از آن جمله است.

و از آن حضرت، روایت کرده که حضرت پیغمبر ﷺ فرمود که: شما را نهی می‌کنم از زَفْن، یعنی رقص کردن یا بازی کردن، و از مِزمار ـ که آن، نای است ـ، و از کوبات، یعنی طبل یا بَربَط یا نَرد یا شطرنج، و از کَبَرات، یعنی طبل دوسر یا یک‌سر.[۲]

و از آن حضرت، روایت کرده که فرمود: کسی که خدای تعالی، نعمتی به او بدهد و در وقت آن نعمت، نای حاضر کند، کفران آن نعمت کرده، و کسی که مصیبی به او رسد و در آن مصیبت، زن نایحه، یعنی مویه‌گر بیارد، کفرانِ آن مصیبت کرده، یعنی راضی به قضای الهی نشده.[۳]

و از آن حضرت، روایت کرده که فرمود: شیطانی هست که نام او قَفَنْدَر است و هر گاه در خانهٔ کسی چهل روز بَربَط نوازند و مردان، پیش او آیند، آن شیطان، هر عضوی از اعضای خود را بر

۱. الکافی، ج ۶، ص ۴۳۱، ح ۳.
۲. همان، ص ۴۳۲، ح ۷.
۳. همان، ص ۴۳۲ و ۴۳۳، ح ۱۱.

همان عضو می‌گذارد و بادی در او می‌دَمَد، پس غیرت از آن مرد برطرف می‌شود تا به حدّی که با زنانش، اگر فعلِ قبیحی کنند، بدش نمی‌آید.[۱]

و از آن حضرت، روایت کرده که: زدن عود یا آواز عود، نفاق را در دل می‌رویانَد، همچنانچه آب، سبزه را می‌رویانَد.[۲]

و ابن بابویه﵀ در کتاب امالی، از حضرت امام جعفر صادق﵇ روایت کرده که حضرت پیغمبر ﷺ فرمود که: خدای تعالی، مرا از برای رحمت بر عالمیان فرستاد، و از برای آن که برطرف و باطل سازم سازها و نای‌ها و آنچه عادت اهل جاهلیت است و بت‌های ایشان و آزلام ایشان را.[۳]

و در خصال، از آن حضرتْ روایت کرده که پرسیدند که: سِفله کدام است؟ فرمود: کسی که شراب خورد و طنبور نوازد.[۴]

و از حضرت امیرالمؤمنین﵇ روایت کرده که فرمود: شش کس‌اند که سزاوار نیست سلام کردن بر ایشان: یهود، و نصارا، و اصحاب نَرد و شطرنج و شراب، و بَربَط و طنبور[۵]، و جمعی که متلذّذ می‌شوند از دشنام به مادران، و جماعت شاعران.[۶]

و در عیون و علل الشرائع، از آن حضرتْ روایت کرده که شامی‌ای پرسید که: کبوتر راعِبی در خوانندگی خود، چه می‌گوید؟ فرمود که: نفرین می‌کند بر اهل سازها و کنیزانِ خواننده و نای‌ها و عودها.[۷]

و صاحب جامع الأخبار، روایت کرده که حضرت پیغمبر ﷺ فرمود که: صاحب طنبور را در روز قیامت، محشور می‌کنند. طنبوری از آتش به دست گرفته، با روی سیاه و هفتاد هزار فرشته بر بالای سرش، به دست هر یک، گُرزی و بر سر و روی او می‌زنند.[۸]

و در خصال، از حضرت امام موسی[کاظم]﵇ روایت کرده که حضرت پیغمبر ﷺ فرمود که: چهار چیز است که دل را فاسد می‌کند و نفاق را در دل می‌رویانَد، همچنان که آب، درخت را می‌رویانَد: گوش انداختن به لهو، و فحش، و رفتن به درِ خانهٔ سلاطین، و از پیِ شکار گشتن.[۹]

۱. همان، ص ۴۳۳، ح ۱۴.
۲. همان، ص ۴۳۴، ح ۲۰.
۳. الأمالی، صدوق ص ۵۰۲، ح ۶۸۸.
۴. الخصال، ص ۶۲، ح ۸۹.
۵. الف: - «طنبور».
۶. همان، ص ۳۳۰ و ۳۳۱، ح ۲۹.
۷. عیون أخبار الرضا﵇، ج ۲، ص ۲۲۲، ح ۱؛ علل الشرائع، ج ۲، ص ۵۹۶، ح ۴۴.
۸. جامع الأخبار، ص ۱۸۰؛ مستدرک الوسائل، ج ۱۳، ص ۲۱۹، ح ۱۵۱۷۶.
۹. الخصال، ص ۲۲۷، ح ۶۳.

و مراد از لهو در این حدیث، یا ساز است یا مطلق چیزهای باطل که آدمی را از ذکر خدای تعالی، غافل سازد، مثل خوانندگی و حکایت‌های باطل و سازها و بر هر تقدیر، شامل ساز هست.

و در نهج البلاغة از نَوف بِکالی روایت کرده که گفت: دیدم حضرت امیر المؤمنین ﷺ را شبی از شب‌ها که از خوابگاه خود برخاسته بود و نگاه کرد به ستاره‌ها. پس گفت: یا نَوف! در خوابی یا بیدار؟ گفتم: بیدارم، یا امیر المؤمنین! فرمود: یا نوف! خوشا حال جماعتی که میل به دنیا ندارند و رغبت به آخرت دارند! ایشان، قومی‌اند که زمین را بساط خود قرار داده‌اند، و خاکش را خوابگاه خود، و آبش را بویِ خوش، و قرآن را پیراهن زیرین، و دعا را جامه‌ای که بر بالای جامه‌ها پوشند یعنی قرآن را از بس تلاوت می‌کنند و تأمّل در معانی و متابعت احکامش می‌نمایند، به منزلهٔ پیراهن زیرین خود کرده‌اند که از ایشان، جدا نمی‌شود، و دعا را ـ چون با او، خود را محافظت از بلاها و مکاره و عذاب الهی می‌کنند ـ، مثل جامه‌ای کرده‌اند که خود را به آن، از سرما و گرما و غیر آن، حفظ می‌کنند.

بعد از آن فرمود که: پس ایشان، دنیا را قطع نموده‌اند به طریقهٔ حضرت مسیح ﷺ. یا نوف! به درستی که حضرت داوود ﷺ در چنین ساعتی از شب، برخاست و گفت: این، ساعتی است که در این ساعت، هیچ بنده از خدای خود، چیزی سؤال نمی‌کند که مستجاب نشود، مگر آنکه عشّار باشد (یعنی آن کسی که دهْیک از اموال تجّار و متردّدین می‌گیرد)، یا عریف باشد (یعنی رئیس یا نقیب، که پایین‌تر از رئیس است)، یا شُرطی (و ایشان، جمعی از اعوانِ سلاطین‌اند که علامتی خاص می‌دارند)، یا صاحب عُرطُبه یا کوبه باشد (و عرطبه، طنبور است و کُوبه، طبل است)، و بعضی بر عکس گفته‌اند.[1]

و ابن بابویه ﷺ در کتاب من لا یحضره الفقیه ذکر کرده ـ و عادت او آن است که مضمون احادیث را ذکر کند ـ که بپرهیز از زدن صنج؛ زیرا که شیطان، وقت صنج زدن، پای خود را همراه تو می‌جنبانَد و ملائکه، از تو می‌گریزند و کسی که در خانهٔ او چهل روز طنبور بمانَد، مغضوب خدای ـ عزَّ و جلَّ ـ می‌شود.[2]

۱. نهج البلاغة، ج ۴، ص ۲۴، خطبهٔ ۱۰۴.

۲. کتاب من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص ۵۹، ح ۵۰۹۳.

[بیست و پنجم : غنا]

بیست و پنجم از جملهٔ کبائر ـ چنانچه از احادیث بسیار ظاهر می‌شود ـ ، غناست ، یعنی خوانندگی . و در حرمت غنا ، میانهٔ علمای شیعه ، خلافی نیست و بعضی از انواع غنا را بعضی از ایشان ، استثنا نموده‌اند ـ چنانچه إن شاءالله تعالی مذکور می‌شود ـ ، و اگر چه وضع این مختصر از برای استدلال و تحقیق مسائل نیست ؛ امّا چون بسیاری از طبایع به شنیدن غنا ، رغبت تمام دارند و شبهه‌ای چند در این باب ، جمعی را عارض شده و نزدیک به آن رسیده که حرمتش منسوخ شود ، بلکه بعضی آن را عبادت می‌دانند ، بنا بر این ، چند مقدّمه‌ای که اثبات حرمت و قبح این فعل ، موقوف بر آنهاست ، مذکور می‌شود .

مقدّمهٔ اوّل ، در تفسیر غنا و بیان معنی آن

[الف . معنای لغوی]

بدان که بعضی از از اهل لغت ، مثل صاحب صحاح و غیر او ، بنا بر آن که تفسیر چیزهای شایع و متعارف را حواله به عرف می‌کنند ، غنا را تفسیر ننموده‌اند و بعضی از اهل لغت و فقهای شیعه ـ رضوان الله علیهم ـ ، معنی غنا را بیان نموده‌اند و اگرچه کلام ایشان ، خالی از اختلافی نیست ؛ امّا از جمیع تفاسیر ، ظاهر می‌شود که آنچه شایع شده که از آن احتراز نمی‌کنند ، غناست و کلام هر یک را ذکر می‌کنیم تا این معنی ظاهر شود .

امّا تفاسیری که اهل لغت کرده‌اند ، از آن جمله صاحب نهایه گفته که : «کُلُّ مَنْ رَفَعَ صَوْتَهُ وَ وَالاه فَهُوَ عِنْدَ الْعَرَبِ غِنَاءٌ[1]» ، یعنی : هر کس که آواز خود را بلند کند و پی در پی کند ، آن نزد عرب ، غناست . و بنا بر این ، تفسیر هر قِسم خوانندگی‌ای ، خواه باعث طرب و تغیّری در سامعان شود و خواه نشود ، و خواه خوب باشد و خواه بد ، همه غنا خواهد بود .

و ظاهر آن است که در معنی غنا ، به حَسَب لغت ، خوبیِ آواز ، دخل نداشته باشد ؛ زیرا که همچنانچه در عرف عجم ، خوانندگی خوب و بد می‌باشد ، در عرف عجم هم غنا دو قِسم می‌باشد و خوانندگیِ بد هم خوانندگی است ؛ امّا چون بد است ، کسی گوش نمی‌کند و احتیاج به حرام کردن ندارد و اگر خواننده از راه جهالت ، از آواز خود لذّتی برد ، بنا بر آن که طرب در معنی غنا داخل باشد ، نسبت به او به قول همه حرام خواهد بود ، و اگر در معنی طرب که جمعی اعتبار[2] کرده‌اند ،

۱ . النهایة فی غریب الحدیث ، ج ۳ ، ص ۳۹۱ .

۲ . ج : «احتمال» .

این معنی در کار باشد که عرفا گویند باعث طرب می‌شود و جمعی از شنیدن او متلذّذ شوند، چنین خوانندگی‌ای شاید حرام نباشد و بنا بر اعتبار اوّل که نظر به اشخاص مختلف شود، بر او حرام و بر دیگران که لذّت نبرند، حلال خواهد بود و معنی پی در پی کردن آواز که صاحب نهایه گفته، ظاهر آن است که ترجیع باشد (و معنی ترجیع، مذکور می‌شود) و صاحب قاموس گفته: «الغِنَاءُ کَکِسَاءٍ مِنَ الصَّوْتِ مَا طُرِّبَ بِهِ»؛[۱] یعنی: «غناء» بر وزن «کساء»، از جملهٔ آوازها چیزی است که طرب به او حاصل شود.

و کلام زمخشری هم به این معنی إشعار دارد و بنا بر این، هر آوازی که باعث طرب شود، غنا خودهد بود، خواه ترجیع داشته باشد و خواه نه. و از کلام ابو عبید که صاحب نهایه نقل کرده، ظاهر می‌شود که ترجیع را غنا می‌داند. پس، از مجموع سخنان ایشان ظاهر شد که آنچه ترجیع و طرب، هر دو [را] داشته باشد، البته غناست. و بنا بر گفتهٔ بعضی، آوازی که طرب آورد، اگرچه ترجیع نداشته باشد هم غناست. و به قول بعضی، آواز با ترجیع، اگرچه طرب نیاورد هم غناست، و هر گاه هر دو جمع شود، به اتّفاق غناست.

و امّا معنی ترجیع، پس صاحب صحاح گفته که: «تَرجِیعُ: الصَّوْتِ تَرْدِیدُهُ فِی الْحَلْقِ کَقِرَاءَةِ أَصْحَابِ الأَلْحَانِ»؛[۲] یعنی: ترجیع، آواز، گردانیدن آواز است در حلق، مثل خواندن صاحبان لحن‌ها. و لحن را همهٔ اهل لغت، قریب به معنی غنا، مثل طرب آوردن و ترجیع و خوب خواندن، تفسیر کرده‌اند. و صاحب قاموس گفته: «التَّرْجِیعُ تَرْدِیدُ الصَّوْتِ فِی الْحَلْقِ»؛[۳] یعنی: ترجیع، گردانیدنِ آواز است در حلق. و صاحب نهایه گفته: «التَّرْجِیعُ تَرْدِیدُ القِرَاءَةِ»[۴] و ترجیع را تصویر نموده به آن که بگوید: «آآآآآ» و غیر ایشان از اهل لغت هم قریب به این الفاظ، ذکر کرده‌اند.

و امّا طرب، پس در صحاح گفته: «الطَّرَبُ خِفَّةٌ یصیبُ الإنسانَ لِشِدَّةِ حُزنٍ أو سُرُورٍ»؛[۵] یعنی: طَرَب، سُبکی‌ای است که به آدمی می‌رسد از برای بسیاری اندوه یا خوش‌حالی. و صاحب مجمل اللّغة نیز چنین گفته.[۶] و زمخشری در اساس گفته: «هو خِفَّةٌ مِنْ سُرُورٍ أوْ هَمٍّ»؛[۷] یعنی: طرب، سبُکی از خوش‌حالی یا دلگیری است. و در قاموس گفته: «الطَّرَبُ مُحرّکةً: الفَرَحُ والْحُزْنُ»؛[۸]

۱. القاموس المحیط، ج ۴، ص ۳۷۲.
۲. صحاح اللّغة، ج ۲، ص ۱۲۱۸.
۳. القاموس المحیط، ج ۳، ص ۲۸.
۴. النهایة فی غریب الحدیث، ج ۲، ص ۲۰۲.
۵. صحاح اللّغة، ج ۱، ص ۱۷۱.
۶. در مجمل اللغه باب طرب وجود ندارد.
۷. أساس البلاغة، ص ۲۷۷.
۸. قاموس، ج ۱، ص ۹۷.

یعنی: طَرَب، به فتح طاء و راء، به معنی خوش‌حالی و اندوه است. و در نهایه، طرب را تفسیر ننموده و از کلام اهل لغت، ظاهر می‌شود که لفظ تغنّی و تطریب و ترجیع و لحن و تغرید و ترنّم، هر یک را به جای دیگری استعمال می‌کنند و بعضی را به بعضی تفسیر می‌کنند و هیچ یک از ایشان، در معنی غنا، غیر ترجیع و طرب، امری اعتبار نکرده‌اند. پس به اتّفاق همهٔ آوازی که مشتمل بر ترجیع و طرب هر دو باشد، غنا خواهد بود. و ترجیع، همان است که به اصطلاح خواننده‌ها تحریر می‌گویند. و طرب، حرکتی است که در طبع به هم می‌رسد از سرور و اندوهی که به سبب شنیدن سازها و آوازهای خوش، حاصل می‌شود.

[ب: معنای اصطلاحی]

و امّا آنچه فقها ـ رضوان الله علیهم ـ در تفسیر غنا و حکم آن ذکر کرده‌اند، از آن جمله، محقّق در شرائع گفته که: «مَدُّ الصَّوْتِ المُشْتَمِل عَلَى التَّرْجِيعِ الْمُطْرِبِ يُفَسَّقُ فَاعِلُهُ وَ تُرَدُّ شَهَادَتُهُ سَوَاءٌ كَانَ فِي شِعْرٍ أَوْ قُرآنٍ وَ لا بأسَ بِالْحُدَاءِ»؛[1] یعنی: کشیدن آوازی که مشتمل باشد بر ترجیعی که باعث طرب شود. آن کسی که چنین کاری کند، حکم به فسقش می‌کنند و گواهی‌اش را رد می‌کنند، خواه در شعر باشد، و خواه در قرآن، و باکی نیست خواندن حُدا.

و علّامه، در تحریر گفته که: «الغِنَاءُ حَرَامٌ وَ هُوَ مَدُّ الصَّوْتِ المُشْتَمِلِ عَلَى التَّرْجِيعِ المُطْرِبِ يُفَسَّقُ فَاعِلُهُ وَ تُرَدُّ شَهَادَتُهُ سَوَاء كَانَ فِي شِعْرٌ أَوْ قُرآنٍ وَكَذَا مُسْتَمِعُهُ سَوَاء اعْتَقَدَ إبَاحَتَهُ أَوْ تَحْرِيمَهُ وَ لا بَأْسَ بِالْحُدَاءِ وَ هُوَ الإنْشَادُ الَّذِي يُسَاقُ بِهِ الإبِلُ يَجُوزُ فِعْلُهُ وَ اسْتِمَاعُهُ وَكَذَا نَشِيدُ الاعْرابِ وَ سَائِرُ أنواعِ الإنْشَادِ مَا لَمْ يَخْرُجْ إلَى حَدِّ الغِنَاءِ»؛[2] یعنی: غنا، حرام است و آن، کشیدن آوازی است که مشتمل باشد بر ترجیعِ طرب‌آورنده و کسی که کند، حکم به فسقش می‌کنند و گواهی‌اش را نمی‌شنوند، خواه آن که غنا در شعر باشد یا [در] قرآن. و همچنین، کسی که گوش به آن اندازد، خواه اعتقادش آن باشد که مباح است، و خواه حرام داند. و حُدا، باکی نیست و آن، خواندنی است که به آن، شتر را می‌رانند و جایز است خواندن و گوش کردنش. و همچنین، خواندن اعراب و سایر انواع خواندن، مادام که به سرحدّ غنا نرسد.

و شیخ شهید، در دروس گفته در سِلک آنهایی که حکم به فسقشان می‌کنند که: «وَالمُغَنِّي بِمَدِّ صَوْتِهِ الْمُطْرِبِ الْمُرَجِّعِ وَ سَامِعُهُ وَ إنْ كَانَ فِي الْقُرآنِ أوِ اعْتَقَدَ إبَاحَتَهُ وَ يَجُوزُ الْحُدَاءُ لِلإبِلِ»؛[3] یعنی:

۱. شرائع الإسلام، ج ۴، ص ۹۱۳.
۲. تحریر الأحکام، ج ۲، ص ۲۰۹.
۳. الدروس، ج ۲، ص ۱۲۶.

حکم می‌کنند به فسق کسی که غنا کند به آن که آوازش خود را کشد با وصف طرب و ترجیع، و اگرچه در قرآن باشد یا اعتقادش آن باشد که مباح است. و جایز است خُدا از برای ستر.

و علّامه ﷺ در ارشاد گفته: «وَ تُرَدُّ شَهَادَةُ اللَّاعِبِ بِآلاتِ الْقِمَارِ وَ سَامِعِ الْغِنَاءِ وَ هُوَ مَدُّ الصَّوْتِ الْمُشْتَمِلِ عَلَى التَّرْجِيعِ الْمُطْرِبِ وَ إِنْ كَانَ فِي قُرْآنٍ وَ فَاعِلِه»؛ یعنی: رد می‌کنند شهادت کسی را که قماربازی کند و غنا شنود و آن، کشیدن آوازی است که مشتمل باشد بر ترجیع طرب‌آورنده، اگرچه در خواندنِ قرآن باشد، و همچنین، آن کسی که غنا می‌کند.

و شیخ علی ﷺ در شرح قواعد، بعد از آن که تعریف شیخ شهید را ـ که مذکور شد ـ نقل کرده بر وجهی که ظاهر می‌شود که آن تعریف را پسندیده، گفته:[1] «وَ لَيْسَ مُطْلَقُ مَدِّ الصَّوْتِ مُحَرَّماً وَإِنْ مَالَتْ إِلَيْهِ الْقُلُوبُ مَا لَمْ ينته إِلَى حَيْثُ يَكُونُ مُطْرِباً بِسَبَبِ اشْتِمَالِهِ عَلَى التَّرْجِيعِ الْمُقْتَضِي لِذَلِكَ»؛[2] یعنی: هر کشیدن آوازی حرام نیست، اگرچه طبع‌ها به آن میل کند، مادام که منتهی نشود به حدّی که باعث شود از جهت آن که مشتمل باشد بر ترجیعی که باعث آن طرب شود.

و ابن ادریس ﷺ در سرائر گفته: «فَأَمَّا الْمَحْظُورُ عَلَى كُلِّ حَالٍ فَهُوَ مُحَرَّمٌ؛ یعنی: آن چیزی که ممنوع است فعل آن در هر حالی، پس آن، حرام است.

بعد از آن گفته که: «وَجَمِيعُ مَا يُطْرِبُ مِنَ الْأَصْوَاتِ وَالْأَغَانِي»؛[3] یعنی: از جملهٔ چیزهای محرم، هر چیزی است که باعث طرب شود از آوازها و سازها. و بنا بر این تعریف، هر خوانندگی‌ای که باعث طرب شود، حرام است، خواه ترجیع داشته باشد و خواه نه.

و علّامه ﷺ در قواعد گفته که: «وَالْغِنَاءُ حَرَامٌ يُفَسَّقُ فَاعِلُهُ وهُوَ تَرْجِيعُ الصَّوْتِ وَمَدُّهُ وَكَذَا يُفَسَّقُ سَامِعُهُ قَصْداً سِوَاء كَانَ فِي شِعْرٍ أَوْ قُرْآنٍ وَ يَجُوزُ الْحُدَاءُ»؛[4] یعنی: غنا، حرام است و کسی که کند، حکم به فسقش می‌کنند و آن، ترجیعِ آواز است و کشیدن آن. و همچنین، حکم می‌کنند به فسق شنونده‌اش، هرگاه دانسته بشنود، خواه آن غنا در قرآن باشد، و خواه در شعر، و جایز است خُدا.

بنا بر این تعریف، هر خوانندگی‌ای که مشتمل باشد بر ترجیع، خواه باعث طرب شود و خواه نشود، غنا خواهد بود. و از تعریفاتی که مذکور شد، ظاهر می‌شود که آنچه مشتمل باشد بر ترجیع و طرب، هر دو باشد به اتّفاق، غناست و ظاهر آن است که چون غالب اوقات، صوتِ با ترجیع، خالی از وصف طرب آوردن، و همچنین صوتِ مطرب، بی‌ترجیع نمی‌باشد، بعضی از این طایفه به

۱. ج: - «که».
۲. جامع المقاصد، ج ۴، ص ۳۳.
۳. السرائر، ج ۲، ص ۲۱۵.
۴. قواعد الأحکام، ج ۳، ص ۴۹۵.

ذکر ترجیع، و بعضی به ذکر اِطراب، اکتفا نموده‌اند. و در عرف عرب، خوانندگی‌های متعارف که بر وصف ترجیع و اطراب اشتمال دارد، همه را غنا می‌نامند؛ بلکه خوانندگیِ شخصی که حُسن صوتی نداشته باشد، آن را نیز غنا می‌نامند؛ امّا غنایِ بد. و در معنی غنا، اگر اطرابْ مأخوذ باشد، چنین خوانندگی‌ای که خوش نیاید، حرام نخواهد بود و اگر مأخوذ نباشد، حرامی خواهد بود بی‌لذّت.

و حاصل کلام آن که خوانندگی‌های متعارف، خواه آنچه با سازها باشد، و خواه غیر آن، و خواندن قرآن به تحریر و نغمه با حُسنِ صوت و آنچه مؤذّنان، بعد از اذان و در وقت سحر می‌خوانند و مناجاتش نام می‌کنند[1]، همگی غناست و در زمان حضرت پیغمبر ﷺ و ائمّهٔ معصومین ـ صلوات الله علیهم أجمعین ـ، غیر اذان در اوقات صلوات، چیزی نبوده. و حضرت پیغمبر ﷺ دو مؤذّن داشته: یکی بلال و یکی [عبد الله] ابن امّ مکتوم. و در ماه مبارک رمضان، حضرت می‌فرموده که: تا اذان دوم را نشنوید، چیزی می‌توانید خورد. و مناجات اوّل و دومی نبوده و اینها، از جمله بدعت‌هایی است که به تدریج، پیدا شده و خالی از غرابتی نیست که مناجات ـ که نامِ سرگوشی و سخنِ پنهان گفتن است ـ، اسم، نعره و فریاد گذاشته‌اند و گمان می‌کنند که در آن سحر چیزی که به جهت این شغل می‌کنند و اکثری آن است که نماز شب نمی‌کنند، ثواب بسیار دارد، با آن که اصل این فعل، بدعت است و متضمّن شعر خواندن است در مساجد.

و در حدیث صحیح، وارد شده که حضرت پیغمبر ﷺ فرمود که: هرگاه که بشنوید که کسی در مسجد، شعر می‌خواند، بگویید: «فَضَّ الله فاک!»؛ یعنی: خدای تعالی، دهنت را بشکند! مساجد را از برای قرآن، مقرّر ساخته‌اند.[2]

و آنچه در شب می‌خوانند، از جهت دیگر هم بد است؛ زیراکه شعر خواندن در شب، منهی عنه است، حتّی آن که در خواندن مدح اهل بیت [باشد]، با آن که عبادت است، در خصوصِ شب، نهی واقع شده.

و آنچه در روز جمعه و شب جمعه می‌خوانند، مکروهی دیگر است و اشعاری راکه به طریق مصنّفان در وقت چاشتِ جمعه می‌خوانند و صلوات نامش کرده‌اند، از جملهٔ بدعت است و از ذکر خدای تعالی به آواز بلند و فریاد، نهی وارد شده. و ذکرهایی که در مساجد می‌کنند و عبادتش می‌دانند، همه از جملهٔ غنا و مشتمل بر بدی‌هاست که مذکور شد. و گاه هست که بعد از نمازهای

۱. الف: - «و مناجاتش نام می‌کنند».

۲. الکافی، ج ۳، ص ۳۶۹، ح ۵.

جماعت، اشعار می‌خوانند به نغمه و کسی منع نمی‌کند. و کاش جمعی که مرتکب این مناهی می‌شوند، اعتقاد نداشته باشند که اینها عبادت است؛ زیرا که در آن صورت، آنچه کنند، همین فسق خواهد بود و در صورت اعتقاد [به] عبادت [بودن آن]، موافق آنچه از احادیث سابق که در باب شرک مذکور شد، ظاهر می‌شود، در مرتبهٔ شرک است. و جمعی از فسّاق که غنا و ساز گوش می‌کنند، چنان نیست که آن را عبادت و موجب قرب خدای تعالی دانند، و کسی که از برای خدای مرتکب آنها نشود، با او دشمن شوند. پس، از این جهت، قباحتِ فعل آنها مثل جمعی نخواهد بود که بدعت را مُستحسن شمارند و با هر که موافقت نماید، با ایشان دوست شوند و با دیگران، دشمن. و اگر چه امثال این سخنان به گوش جمعی که عادت به متابعتِ هواهای نفسانی کرده‌اند، بد می‌آید؛ امّا مطلب، اظهار حقّ است و کسی که نخواهد، گوش نکند.

مجملاً در معنی غنا، فرقی میانهٔ شعر خواندن و قرآن خواندن و ذکر کردن نیست، چنانچه علما و اهل لغت، تصریح نموده‌اند، و در هر جا که معنی غنا تحقّق یافت، حکم حرمت، جاری است. و آن که جمعی می‌گویند که ما نمی‌دانیم که: «معنی غنا کدام است؟» و «تا حرمت آنچه می‌شنویم، ظاهر نشود، بنا بر آن که اصل در اشیا، اِباحت است، جایز است گوش کردن»، کلامی است باطل؛ زیرا که دانستن چیزهایی که در شرع، امر به آن شده باشد یا از آن، نهی فرموده باشند، طریقی دارد و چنان نیست که خدای تعالی، بندگان خود را در حیرت گذاشته باشد.

و طریق دانستنِ معنی لفظی که مأمور بِه یا منهیٌ عنه باشد، آن است که رجوع کنند به آیات و احادیث. اگر از آن جا معلوم شود که آن لفظ، چه معنی‌ای دارد، متابعت باید نمود و اگر ظاهر نشود، اوّلاً رجوع به عرف باید کرد یا به لغت عرب، بنا بر خلافی که در این باب کرده‌اند، و هر گاه معلوم شود، به مقتضای آن عمل باید نمود و کسی که خود نتواند از عرف و لغت، معنی لفظ را معلوم کرد، می‌باید که رجوع کند به قول جمعی که محلّ اعتماد باشند و معانی الفاظ را دانند. و طریقهٔ اکثر علما آن است که اعتماد می‌نمایند بر قول هل لغت، هر چند مخالف مذهب باشند و در جایی که صاحب صحاح یا مثل او، معنی لغتی را بیان کرده باشند، اعتبار می‌نمایند، و اگر همه متفّق باشند، کسی را شکّی نمی‌ماند.

و در بیان معنی غنا ـ چنانچه قبل از این مذکور شد ـ، اهل لغت اتّفاق دارند که مدّ صوت با ترجیع و اَطراب، غناست و فقها، چنانچه دانستی، با وجود آن که در اکثر جاها دَأب ایشان نیست که الفاظ را تفسیر کنند، لفظ غنا را تفسیر کرده‌اند و کسی که اعتقاد به دین داشته باشد، نگفته که

کلام ایشان، با وجود اتّصاف به علم و وَرَع و درستیِ اعتقاد، محلّ اعتماد نیست، خصوصاً هرگاه اهل لغت هم با ایشان، موافق باشند، و اگر ردّ سخن ایشان در چنین جایی ممکن باشد، اکثر احکام شریعت را انکار می‌توان کرد و این ردّ و انکار، عاقبت به الحاد منتهی می‌شود. و این مسئله، چنان نیست که مسئلهٔ اجتهادی باشد تا آن که کسی گوید که: «شاید ایشان در این مسئله، اجتهاد[1] کرده باشند و در اجتهاد، خطا می‌رود» و قول مجتهد میّت، چنانچه مشهور است، اعتباری ندارد؛ زیرا که این مسئله، مسئلهٔ لغوی است، نه مسئلهٔ اجتهادی و سخن ما، الحال[2]، در بیان معنی غناست، نه حرمت غنا. و اجتهاد در تفسیر لغت، دخلی ندارد با آن که حرمت غنا، محلّ اتّفاق است، نه اجتهاد، چنان که مذکور می‌شود.

و بعد از آن که ثابت شد معنی غنا کدام است، گفتن که: «ما نمی‌دانیم غنا چه معنی دارد»، معنی ندارد و اگر کسی خواهد که روز قیامت، عذری داشته باشد، به چنین عذرها خود را گول نمی‌زند، و اگر نخواهد، امثال این جواب‌ها بسیار می‌تواند گفت و بعضی از شبهه‌ها که در معنی غنا کنند، إن شاء الله تعالی، بعد از اینْ مذکور می‌شود.

مقدّمهٔ دوم، در بیان حرمت غنا و آن که غنا از جملهٔ کبائر است و ذکر احادیثی است که در عقوبت غنا وارد شده.

بدان که حرمت غنا ـ چنانچه قبل از این مذکور شد ـ، محلّ خلاف میانهٔ علمای شیعه ـ رضوان الله علیهم ـ نیست و شیخ طوسی﵀ در خلاف، نقل اجماع بر آن نموده.[3] و همچنین علّامه و ابن ادریس ـ رحمهما الله ـ و غیرِ ایشان، نقل کرده‌اند؛[4] بلکه از جملهٔ ضروریات مذهب شیعه است و [در] بعضی از افراد آن، مثل حُدا ـ که جمعی استثنا نموده‌اند ـ، محلّ خلاف است و اگرچه در آیات قرآنی، لفظ غنا موجود نیست، امّا تفسیر بعضی آیات، در احادیث به غنا واقع شده و آن احادیث، دلیل است بر آن که غنا از جملهٔ کبائر است.

و از جملهٔ آنچه در این معنی وارد شده، آن است که محمّد بن یعقوب کلینی﵀ از حضرت امام محمّد باقر﵇ روایت کرده که فرمود: غنا، از جملهٔ چیزهایی است که خدای ـ عزَّ و جلَّ ـ وعیدِ

۱. ب: «اجتهادی».
۲. ب: ـ «الحال».
۳. ر.ک: الخلاف، ج ۶، ص ۳۰۵ـ۳۰۷.
۴. ر.ک: مختلف الشیعة، ج ۵، ص ۱۸؛ السرائر، ج ۲، ص ۲۲۲ و ۲۲۴.

نار بر آن فرموده . و این آیه را تلاوت فرمود که : ﴿وَمِنَ ٱلنَّاسِ مَن يَشْتَرِى لَهْوَ ٱلْحَدِيثِ لِيُضِلَّ عَن سَبِيلِ ٱللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَيَتَّخِذَهَا هُزُوًا أُوْلَـٰٓئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ﴾ ؛[۱] یعنی : از جملهٔ مردمان ، کسی است که می خَرَد کلام باطل یا غافل‌کننده از ذکر الهی را از برای آن که گمراه سازد مردم را از راه خدای تعالی از روی نادانی ، و راه الهی را محلّ استهزا قرار دهد . ایشان‌اند آن جماعت که از برای ایشان ، عذابی خوار کننده ، مقرّر است .[۲]

و از حضرت امام جعفر صادق ﷺ روایت کرده که فرمود : غنا ، از جملهٔ آن چیزی است که خدای تعالی فرموده : ﴿وَمِنَ ٱلنَّاسِ مَن يَشْتَرِى لَهْوَ ٱلْحَدِيثِ لِيُضِلَّ عَن سَبِيلِ ٱللَّهِ﴾ .[۳]

و از حضرت امام رضا ﷺ روایت کرده که فرمود : از حضرت امام جعفر صادق ﷺ پرسیدند از حال غنا . فرمود که : آن ، قول الهی است که فرموده : ﴿وَمِنَ ٱلنَّاسِ مَن يَشْتَرِى لَهْوَ ٱلْحَدِيثِ لِيُضِلَّ عَن سَبِيلِ ٱللَّهِ﴾ .[۴]

و از حضرت امام جعفر صادق ﷺ روایت کرده که فرمود : مجلس غنا ، مجلسی است که خدای تعالی ، نظر به اهل آن مجلس نمی‌کند و غنا ، از جملهٔ آن چیزی است که خدای تعالی فرموده : که ﴿وَمِنَ ٱلنَّاسِ مَن يَشْتَرِى لَهْوَ ٱلْحَدِيثِ لِيُضِلَّ عَن سَبِيلِ ٱللَّهِ﴾ .[۵]

و از ابو بصیر روایت کرده که گفت : سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق ﷺ از قول الهی که : ﴿فَاجْتَنِبُوا۟ ٱلرِّجْسَ مِنَ ٱلْأَوْثَـٰنِ وَٱجْتَنِبُوا۟ قَوْلَ ٱلزُّورِ﴾ ؛[۶] یعنی : بپرهیزید از نجس[۷] ، از جمله بتان . و اجتناب کنید از قول باطل . فرمود که : غناست.[۸]

و در حدیث دیگر ، روایت کرده که : «رجس از اَوثان» شطرنج است و «قول زور» ، غناست .[۹]

و شیخ طوسی ﷺ در کتاب امالی ، از حضرت امام علی نقی ﷺ چنین روایت کرده[۱۰] و کلینی ﷺ ازحضرت صادق ﷺ روایت کرده که فرمود در تفسیر قول الهی که فرموده[۱۱] : ﴿وَٱلَّذِينَ لَا يَشْهَدُونَ ٱلزُّورَ﴾،[۱۲] یعنی: «آن جماعتی که از برای باطل، حاضر نمی‌شوند»، فرمود که: آن باطل، غناست.[۱۳]

۱ . سورهٔ لقمان ، آیهٔ ۶.
۲ . الکافی ، ج ۶، ص ۴۳۱ ، ح ۴.
۳ . همان ، ح ۵.
۴ . همان ، ص ۴۳۲ ، ح ۸.
۵ . همان ، ص ۴۳۳ ، ح ۱۶.
۶ . سورهٔ حج ، آیهٔ ۳۰.
۷ . ب : «رجس».
۸ . همان ، ص ۴۳۱ ، ح ۲.
۹ . همان ، ص ۴۳۵ ، ح ۲ و ص ۴۳۶ ، ح ۷.
۱۰ . الأمالی ، طوسی ، ص ۲۹۴ ، ح ۵۷۵.
۱۱ . الف : - «در تفسیر قول الهی که فرموده».
۱۲ . سورهٔ فرقان ، آیهٔ ۷۲.
۱۳ . الکافی ، ج ۶، ص ۴۳۱ ، ح ۶ و ص ۴۳۳ ، ح ۱۳.

و در تفسیر علی ابن ابراهیم﵀ مذکور است و ظاهر، آن است که قول حضرت صادق ﵇ باشد که مراد از «لغو» در قول الهی که فرموده: ﴿وَٱلَّذِينَ هُمْ عَنِ ٱللَّغْوِ مُعْرِضُونَ﴾،[۱] غـنا و مَـلاهی است و آیه، در وصف مؤمنانْ واقع شده؛ یعنی ایشان، آن جماعت‌اند که از لغو، اِعراض می‌کنند.[۲]

و در حدیث مُضمَر، روایت کرده در تفسیر قول الهی که: ﴿وَٱلَّذِينَ لَا يَشْهَدُونَ ٱلزُّورَ﴾،[۳] که زور، غنا و مجالس لهو است.[۴]

ودر تفسیر ﴿وَإِذَا سَمِعُواْ ٱللَّغْوَ أَعْرَضُواْ عَنْهُ﴾[۵]، روایت کـرده کـه «لغـو»، دروغ گـفتن ولهو و[۶] غناست.[۷]

و در تفسیر ﴿وَمِنَ ٱلنَّاسِ مَن يَشْتَرِى لَهْوَ ٱلْحَدِيثِ لِيُضِلَّ عَن سَبِيلِ ٱللَّهِ﴾[۸]، روایت کرده که «لهو»، حدیث غنا و شُرب خَمر و جمیع مَلاهی است.[۹]

و ظاهر، آن است که اطلاق لهو الحدیث بر شُرب خَمر و ملاهی، از قبیل اطلاق کلام بر ما یتَکلّم بِه است و شاید که نسبت به غنا هم از این قبیل باشد تا جمع میانهٔ حقیقت و مَجاز، لازم نیاید.

و از جملهٔ اخباری که در ذمّ غنا و عقوبتی که بر آن مترتّب می‌شود، وارد شده، آن است کـه کلینی﵀ از حضرت امام جعفر صادق ﵇ روایت کرده که فرمود: غنا، آشیانهٔ مرغِ نفاق است.[۱۰]

و از آن حضرت، روایت کرده که فرمود: در خانهٔ غنا، ایمن نمی‌توان بود از مصیبت، و دعا در آن جا مستجاب نمی‌شود و فرشته، داخل آن خانه نمی‌شود.[۱۱]

و روایت کرده که از آن حضرت، سؤال کردند از حال غنا. فرمود که: داخل خانه‌هایی مشوید که غنا در او می‌شود؛ زیرا که خدای تعالی از اهل آنها اِعراض فرموده.[۱۲] و مراد به اِعراض الهی، نظر ننمودن به مرحمت و غضب نمودن بر اهل آن خانه است.

و کلینی و شیخ طوسی ـرضی الله عنهما ـاز آن حضرت، روایت نموده‌اند که مردی سؤال کرد از فروختن کنیزان مغنّیه، یعنی خواننده. فرمود: خریدن و فروختن ایشان، حـرام است و تـعلیم

۱. سورهٔ مؤمنون، آیهٔ ۳.
۲. تفسیر القمّی، ج ۲، ص ۸۸.
۳. سورهٔ فرقان، آیهٔ ۷۲.
۴. تفسیر القمّی، ج ۲، ص ۱۱۷.
۵. سورهٔ قصص، آیهٔ ۵۵.
۶. ج و ب: ـ«و».
۷. تفسیر القمّی، ج ۲، ص ۱۴۲.
۸. سورهٔ لقمان، آیه ۶.
۹. همان، ص ۱۶۱.
۱۰. الکافی، ج ۶، ص ۴۳۱، ح ۱.
۱۱. همان، ص ۴۳۳، ح ۱۵.
۱۲. همان، ص ۴۳۴، ح ۱۸.

کردن ایشان، کفر است و گوش کردنِ آواز ایشان، نفاق است.[۱]

و از حضرت امام رضا ﷺ روایت کرده‌اند که شخصی سؤال کرد از خریدن کنیز مغنّیه. فرمود: گاه می‌باشد مرد را کنیزکی که او را به لهو می‌دارد و قیمت آن نیست، مگر مثل قیمت سگ، و قیمت سگ، سُحْت است و سُحْت، در آتش جهنّم است.[۲]

و سُحْت در احادیث، به معنی حرام اطلاق می‌شود.

و از حضرت امام جعفر صادق ﷺ روایت کرده‌اند که فرمود: کنیزک مغنّیه، ملعون است و کسی که از کسبِ او می‌خورد، ملعون است.[۳]

و از ابراهیم بن ابی البلاد، روایت کرده‌اند که گفت: وصیّت کرد اسحاق بن عمر در وقت وفات به آن که کنیزان مغنّیه که داشت، بفروشند و قیمت آنها را به خدمت حضرت ابی الحسن ﷺ بَرَند. پس من، کنیزان او را فروختم به سیصد هزار درهم و قیمت آنها را به خدمت آن حضرت بردم و گفتم[۴]: یکی از دوستان شما که نام او اسحاق بن عمر است، در وقت وفات، وصیّت کرده که کنیزان خوانندهٔ او را بفروشند و قیمت آنها را به خدمتِ شما آورند، و من، آنها را فروخته‌ام و این سیصد هزار درهم، قیمت آنهاست. فرمود که: مرا حاجتی در آن نیست. به درستی که این زر، سُحْت است و تعلیم کردن ایشان[۵]، کفر است و شنیدن از ایشان، نفاق است و قیمتِ ایشان، حرام است.[۶]

و کلینی در کافی و شیخ طوسی در تهذیب و ابن بابویه در فقیه، روایت کرده‌اند که مردی به خدمت امام جعفر صادق ﷺ گفت که: پدر و مادرم فدای تو باد! داخل بیت الخَلا می‌شوم و همسایه‌ای چند دارم که ایشان، کنیزان دارند و آنها، غنا می‌کنند و عود می‌نوازند و بسا باشد که من، نشستن را طول دهم از برای گوش کردن آنها. حضرت فرمود: چنین مکن. آن شخص گفت: والله که من به پای خود، پیش ایشان نمی‌روم و به غیرِ آوازی نیست که به گوش می‌شنوم! فرمود: «لِلّهِ أَنْتَ!». این کلمه را در مقام تعجّب، و گاه در معرض مدح، استعمال می‌کنند. یا فرمود: «تَاللهِ[۷] تُبْ!»؛ یعنی: به خدا که توبه کن! آیا نشنیده‌ای که خدای تعالی می‌فرماید: ﴿إِنَّ ٱلسَّمْعَ وَٱلْبَصَرَ

۱. همان، ج ۵، ص ۱۲۰، ح ۵؛ تهذیب الأحکام، ج ۶، ص ۳۵۶، ح ۱۰۱۸.
۲. الکافی، ج ۵، ص ۱۲۰، ح ۴؛ تهذیب الأحکام، ج ۶، ص ۳۵۷، ح ۱۰۱۹.
۳. الکافی، ج ۵، ص ۱۲۰، ح ۶؛ تهذیب الأحکام، ج ۶، ص ۳۵۷، ح ۱۰۲۰.
۴. ب: «عرض کردم».
۵. ب: «آنها».
۶. الکافی، ج ۵، ص ۱۲۰، ح ۷؛ تهذیب الأحکام، ج ۶، ص ۳۵۷، ح ۱۰۲۱.
۷. ب: «بالله».

﴿ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَـٰئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا ﴾[۱] یعنی: به درستی که گوش و چشم و دل، از همهٔ ایشان، سؤال می‌کنند از آنچه کرده باشند. پس آن مرد گفت: گویا که من نشنیده بودم این آیهٔ کتاب الهی را، نه از عرب و نه از عجم، و لابد، چون دانستم، ترک کردم آنچه می‌کردم و از خدای تعالی، طلبِ آمرزش می‌کنم.

پس حضرت امام جعفر صادق ﷺ به او گفت[۲] که: برخیز و غسل بکن و هر قدر نماز که به خاطرت رسد، بکن؛ زیرا که مداومت بر گناه عظیمی می‌کرده‌ای. چه بسیار بد بود حال تو، اگر به این عمل می‌مُردی[۳]! استغفار کن به درگاه الهی و سؤال کن که توفیقِ توبه به تو بدهد یا قبولِ توبه کند از هر چه به آن راضی نیست؛ زیراکه هر چه خدا به آن راضی نیست، غیرِ بد نمی‌باشد و کار بد را به اهلش بگذار؛ زیراکه هر چیز را اهلی می‌باشد.[۴]

و کلینی ﷺ از آن حضرت، روایت کرده که فرمود: گوش کردن غنا و لهو، نفاق را می‌رویانَد، همچنان که آب، زرع را می‌رویانَد.[۵]

و کلینی ﷺ از حضرت امام رضا ﷺ روایت کرده که فرمود: کسی که خود را منزّه مـی‌دارد از غنا، در بهشت، درختی هست که خدای تعالی، بادها را می‌فرماید که آن درخت را حرکت دهند. پس آن شخص، آوازی از آن درخت می‌شنود که هرگز مثل آن نشنیده، و کسی که خود را از غنا منزّه ندارد، نمی‌شنود.[۶]

و علی ابن ابراهیم ﷺ در تفسیر [خود]، از عاصم بن حمید روایت کرده که گفت: به حضرت امام جعفر صادق ﷺ گفتم که: فدای تو شوم! می‌خواهم چیزی از شما بپرسم و مرا شرم می‌آید. آیا در بهشت، غنا می‌باشد؟ فرمود: در بهشت، درختی هست که خدای تعالی امر می‌فرماید بادهای بهشت را که بر آن درخت بوَزَند و از آن درخت، آوازی بـرمی‌خیزد کـه خـلایق، بـه آن خـوبی آواز[ی] نشنیده باشند. بعد از آن فرمود که: این، عوضی است که خدای تعالی، مقرّر ساخته از برای کسی که ترک شنیدن غنا، از ترس خدای تعالی در دنیا کرده باشد.[۷]

۱. سورهٔ اسراء، آیهٔ ۳۶.
۲. ب: «فرمود».
۳. ب: «با این عمل از دنیا می‌رفتی».
۴. الکافی، ج ۶، ص ۴۳۲، ح ۱۰؛ تهذیب الأحکام، ج ۱، ص ۱۱۶، ح ۳۰۴؛ کتاب من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۸، ح ۱۷۷.
۵. الکافی، ج ۶، ص ۴۳۴، ح ۲۰.
۶. همان، ح ۱۹.
۷. تفسیر القمّی، ج ۲، ص ۱۷۰-۱۷۱.

و ابن بابویه ﷺ در خصال، از حضرت امام جعفر صادق ﷺ روایت کرده که فرمود: غنا، مورث نفاق است و فقر را در عقب دارد.[۱]

و از آن حضرت، روایت کرده که شخصی سؤال کرد از حال نَرْد و شطرنج. فرمود که: نزدیک آنها مشو. کسی دیگر پرسید که: غنا، چون است؟ فرمود که: خیر در آن نیست، مکنید.[۲]

و از آن حضرت، روایت کرده که: منجّم، ملعون است و کاهن، ملعون است و ساحر، ملعون است و زن مغنیّه، ملعون است و کسی که او را جا می‌دهد و از کسب او می‌خورد، ملعون است.[۳] و کاهن، کسی است که کاری کند که جن، اطاعت او کنند یا خبرها به او دهند، و کِهانت را، بعضی از اقسام سِحر و بعضی، قریب سِحر می‌دانند.

و از حضرت امیر المؤمنین ﷺ[۴] روایت کرده که فرمود: بسیار گوش انداختن به غنا، باعث فقر می‌شود.[۵]

و در حدیث چهارصد حِکَم، از آن حضرتْ روایت کرده که: غنا، نوحه‌ای است که شیطان بر بهشت کرد.[۶]

و در عیون الأخبار، از محمّد بن ابی عمار روایت کرده که گفت: از حضرت امام رضا ﷺ سؤال کردم از سماع. فرمود که: اهل حجاز، در آن باب، رأیی دارند و آن، از قبیل باطل و لهو است. آیا نشنیده‌ای که خدای تعالی فرمود که: ﴿وَإِذَا مَرُّواْ بِاللَّغْوِ مَرُّواْ كِرَامًا﴾[۷]؟ یعنی: بندگاه خدا، آن جماعت‌اند که با صفاتی که قبل از این مذکور شده، وقتی که می‌گذرند به لغو، خود را مکرّم و منزّه می‌دارند از آلوده شدن به آن لغو؟[۸]

و شیخ طوسی ﷺ در کتاب امالی، از حضرت پیغمبر ﷺ روایت کرده که فرمود: در امّت من، خَسْف و قَذْف و مَسْخ خواهد بود. و گفتند: یا رسول الله! چه چیز، سبب آنها می‌شود؟ فرمود: از جهت نگاه داشتن کنیزانِ خواننده یا زنانِ خواننده و شراب خوردن.[۹]

و خَسْف، فرورفتن به زمین است. و قَذْف، سنگ‌باران. و مَسْخ، تبدیل[۱۰] صورت به

۱. الخصال، ص ۲۴، ح ۸۴.
۲. همان، ص ۲۵۱، ح ۱۱۹.
۳. همان، ص ۲۹۷، ح ۶۷.
۴. ب: + «به همین نحو، روایت کرده و در کتاب معانی الأخبار، از حضرت صادق ﷺ».
۵. همان، ص ۵۰۵، ح ۲.
۶. همان، ص ۶۳۱، ح ۱۰.
۷. سورهٔ فرقان، آیهٔ ۷۲.
۸. عیون أخبار الرضا ﷺ، ج ۱، ص ۱۳۵، ح ۵.
۹. الأمالی، طوسی، ص ۳۹۷، ح ۸۸۲.
۱۰. ب و ج: «تغییر».

صورتی قبیح است.

و ابن بابویه ﷺ در علل الشرائع، از حضرت امام محمّد باقر یا حضرت امام جعفر صادق ﷺ روایت کرده که فرمودند: غنا، آشیانهٔ مرغِ نفاق است و شراب خوردن، کلید همهٔ بدی‌هاست و کسی که معتاد به شراب است، مانند بت‌پرست است و تکذیب‌کنندهٔ کتاب خداست و اگر کتاب خدا را تصدیق می‌کرد، حرام خدا را حرام می‌دانست.[۱]

و در کتاب ثواب الأعمال، از حضرت امام جعفر صادق ﷺ روایت کرده که پرسیدند که: قول زور که در قرآن آمده[۲]، کدام است؟ فرمود که: از آن جمله است آن که کسی به خواننده‌ای بگوید: خوب خواندی.[۳]

و برقی ﷺ در کتاب محاسن، از آن حضرت، روایت کرده که فرمود: آیا شرم نمی‌آید شما را که بر بالای چاروای[۴] خود، خوانندگی کنید و آنها[۵] مشغول تسبیح الهی باشند؟[۶]

و عیّاشی، در تفسیر خود، از حضرت پیغمبر ﷺ روایت کرده که فرمود: اوّلْ کسی که نوحه کرد، و اوّلْ کسی که غنا کرد، و اوّلْ کسی که خُدا خواند، شیطان بود. و فرمود که: وقتی که آدم از شجره خورد، شیطان، خوانندگی کرد و وقتی که در زمین قرار گرفت، نوحه کرد و به خاطرِ او آورد بهشت را.[۷]

و از حضرت پیغمبر ﷺ روایت کرده‌اند که فرمود: هیچ کس، آواز خود را به غنا بلند نمی‌کند، مگر آن که خدای تعالی، دو شیطان را می‌فرستد که بر دوش‌های او سوار می‌شوند و پاشنه‌های پای خود را بر سینهٔ او می‌زنند تا وقتی که خوانندگی را تمام کند.[۸]

[مواردی که غنا جایز است]

و امّا آنچه از جمله[۹] افراد غنا [که] بعضی از علما استثنا نموده‌اند و در بعضی روایاتْ وارد شده، یکی خوانندگیِ زنان است در عروسی‌ها، و چند حدیث در کافی و تهذیب در این باب، مذکور

۱. علل الشرائع، ج ۲، ص ۴۷۶، ح ۳.
۲. الف: - «که در قرآن آمده».
۳. معانی الأخبار، ص ۳۴۹، ح ۲.
۴. چاروا: چارپا. ب: «چارپایان».
۵. ج و الف: «آنها».
۶. المحاسن، ح ۲، ص ۶۳۳، ح ۱۱۷.
۷. تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۴۰، ح ۲۳.
۸. جامع الأخبار، ص ۱۸۰؛ مستدرک الوسائل، ج ۱۳، ص ۲۱۴، ح ۱۵۱۵۵.
۹. الف: - «جمله».

است، یکی صحیح و یکی موثّق و یکی مجهول.

و بعضی از علما گفته‌اند که: خوانندگی زنان در عروسی، به سه شرط، جایز است: یکی آن که چیزهای باطل نخوانند؛ و دیگر آن که مردان، آواز ایشان را نشنوند؛ و دیگر آن که ساز ننوازند. و بعضی از علما، آن را نیز حرام می‌دانند.

و دیگر از جملهٔ آنچه استثنا نموده‌اند، خواندن حُداست در سفر، از برای راندنِ شتر، چنانچه از کلام علما که قبل از این نقل شد، ظاهر شد. و اصل حُدا ـ چنانچه در قاموس نقل کرده ـ آن است که: اعرابی‌ای در اثنای راه، غلام خود را زد و انگشتان او را به دندان گرفت. آن غلام، بر دست خود چسبیده، می‌گفت: «دَیْ، دَیْ!» و می‌خواست بگوید «یا یَدَیَّ!»، چنانچه کسی در فارسی بگوید: «دستم، دستم!». شتران، به این نغمه، رفتن را تند کردند. آن مرد، غلام را خلعت داد و گفت: این نغمه را از دست مده.[1]

و در باب جواز حُدا، به غیر دو حدیث به نظر این حقیر نرسیده. یکی آن که ابن بابویه ﷺ در من لایحضره الفقیه، از سکونی روایت کرده که او به اِسناد خود از حضرت پیغمبر ﷺ روایت کرده که فرمود: توشهٔ مسافر، حُداست و شعر، آنچه مشتمل بر فحش نباشد.[2]

و دیگر، حدیثی است که سنیّان روایت کرده‌اند که حضرت پیغمبر ﷺ به عبد الله بن رواحه گفت: «حَرِّکْ بِالْقَوْمِ!»؛ یعنی: مردم را به حرکت در آور! پس او شروع به خواندن رَجَز کرد و حُدا را خوب می‌خواند و او همراه مردان بود و اَنجَشه[3] ـ که از جملهٔ موالی آن حضرت بود ـ، همراه زنان بود. چون شنید، متابعتِ او نمود. پس حضرت فرمود: «رِفْقاً بِالْقَواریرِ»، یعنی: با زنان، به همواری سُلوک کن؛ زیرا که ایشان، مثل شیشه‌اند و تاب این نوع راه رفتن ندارند.[4]

و به وجهی دیگر نیز تفسیر کرده‌اند و راوی حدیث اوّل، سکونی است و او از جملهٔ [روات] عامّه است و توثیق ندارد و از جملهٔ صحابه نیست و معلوم نیست که از کی[5] روایت کرده و واسطهٔ تا حضرت پیغمبر ﷺ چه کسانی هستند[6]. و در طریق ابن بابویه به سکونی، حسین بن یزید نوفلی داخل است و او نیز توثیق ندارد و قمیّین گفته‌اند که او در اواخر عمر، غالی شد.

۱. القاموس المحیط، ج ۴، ص ۳۳۰.
۲. کتاب من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۲۸۰، ح ۲۴۴۷.
۳. ب: «آن حبشی».
۴. الشرح الکبیر، ابن قدامه، ج ۱۲، ص ۵۲؛ المجموع، ج ۲، ص ۲۳۰؛ مسالک الأفهام، شهید ثانی، ج ۱۴، ص ۱۸۱.
۵. ج: «که».
۶. ب و ج: «چه کسان‌اند».

مجملاً، این حدیث، ضعیف است و حدیث دوم، از احادیث شیعه نیست و این دو حدیث، اگرچه خاصّ‌اند؛ امّا از جهت ضعف و موافقتِ مذهب عامّه، معارضه با احادیثی که مذکور شد، نمی‌توانند کرد. و احادیث سابقه، اگرچه مِن حیث السند، صحیح نیست؛ امّا صحیح و معتبر در میان آنها بسیار است و کثرتشان در مرتبهٔ تواتر است و مخالفت با مذهب عامّه دارند و آن نیز از وجوه ترجیح است ـ چنانچه إن شاء الله تعالی مذکور می‌شود ـ. و لهذا جمعی از علما، حُدا را نیز تجویز نکرده‌اند.

و دیگر از جملهٔ افراد غنا، مرثیهٔ حضرت امام حسین ﷺ را شیخ علی ﷺ استثنا نموده و مستند[1] صریح در این باب، به نظر نرسیده و شاید مفهوم بعضی اخبار، فی الجمله، دلالتی بر این معنی داشته باشد و به غیرِ او از علما، قائلی ظاهراً ندارد.

[اخباری که در جواز غنا وارد شده]

[الف: روایات دالّ بر جواز غنا در قرائت قرآن]

و امّا اخباری که به حَسب ظاهر، معارض احادیث حرمت غناست، از آن جمله، بعضی مخصوص قرائت قرآن است و بعضی، مطلق است.

امّا آنچه مخصوص به قرائت قرآن است، یکی حدیثی است که کلینی ﷺ روایت کرده از ابو بصیر که گفت: به حضرت امام محمّد باقر ﷺ گفتم که: هر گاه قرآن می‌خوانم و آواز خود را بلند می‌کنم، شیطان، نزد من می‌آید و می‌گوید که: تو خودنمایی می‌کنی به قرائت قرآن پیشِ اهلت و پیش مردم. حضرت فرمود که: یا ابا محمّد! قرآن بخوان، خواندنی میانهٔ دو خواندن. به اهلت بشنوان و ترجیع کن به قرآن، آواز خود را؛ زیراکه خدای تعالی، دوست می‌دارد آواز خوب راکه ترجیع کنند در آن، ترجیع کردنی.[2]

و این حدیث از حیثیت دلالت، اقوی از باقیِ اخباری است که غناشنوندگان، به آنها مستند می‌شوند و جمعی از ایشان می‌گویند که: ما طریقهٔ اخباریین داریم و به این حدیث و آنچه مؤیّد این باشد، ما را جایز است عمل کردن؛ زیراکه در بعضی روایات، وارد شده که: هر گاه دو حدیث متعارض به شما رسد، به هر کدام که خواهید، از باب تسلیم، عمل می‌توانید کرد.[3] و می‌گویند که

۱. ب و ج: «مستندی».
۲. الکافی، ج ۲، ص ۶۱۶، ح ۱۳.
۳. همان، ج ۱، ص ۶۶، ح ۷.

ملاحظهٔ سند احادیث چهار کتاب[۱] نمی‌باید کرد؛ زیرا که آنچه در آنها هست، همگی به تحقیق، قولِ معصوم است، هر چند بعضی از باب تقیّه وارد شده باشد. و چون این مختصر، گنجایش تحقیق این مسئله [را] کما ینبغی ندارد، در صحّت و فساد این طریقه، سخن نمی‌گوییم و بیانِ حرمت غنا، بنا بر این مسلک و طریقهٔ مشهور میانهٔ علما می‌کنیم تا کسی را شبهه‌ای باقی نماند.

امّا جواب از این حدیث و غیر آن، بنا بر مسلک مشهور، پس می‌گوییم به لفظ «الصَّوت الحسن» که در این حدیث واقع شده که خدای تعالی دوست می‌دارد که در آن، ترجیع متحقّق شود یا مطلقِ آواز خوش خواهد بود، چون ظاهر لفظ، عموم است، خواه قرآن تلاوت کنند، و خواه شعر و غیر آن خوانند، یا مخصوص قرائت قرآن است به قرینهٔ آن که سؤال از خصوص قرائت قرآن شده و بر هر تقدیر، ترجیعی که رخصت یا امر به آن واقع شده، مطلقِ ترجیع است، خواه با اَطراب جمع شود و به سر حدّ غنا رسد، و خواه نرسد، یا مخصوص به ترجیع ضعیفی است که به این سرحد نرسد، چنانچه ظاهر تنوین «وَ یَرجِّعُ فِیهِ تَرجِیعاً» و امر به «قرأت ما بین القرأتین» است، نه هر نوع ترجیعی و هر قِسم رفعِ صوت و قرائتی. اگر مراد، قسم اوّل باشد که هر نوع خواندن به آواز خوش با هر قِسمی از ترجیع محبوب الهی باشد، یعنی واجب یا سنّت باشد، پس غنا مطلقاً مأمورٌ به خواهد بود و ترکش، مکروه یا حرام، و این، مخالف اجماع علما، بلکه مخالفِ ضرورت است و قطع نظر از اجماع، مخالف احادیثی است که از حیثیت سند، از این قوی‌تر و در کثرت، در مرتبهٔ تواتر است و معهذا، مخالفت با مذهب عامّه دارند و این حدیث، موافق مذهب جمعی از ایشان است. پس احتمال تقیّه در آنها، مفقود و در این حدیث، موجود است و به چنین حدیثی عمل [کردن]، جایز نیست.

و اگر مراد، قِسم دوم باشد، یعنی مطلقِ آواز خوش، خواه در قرآن و خواه غیر قرآن، امّا ترجیعش به سر حدّ غنا نرسد، پس دلالت بر جواز غِنا نخواهد داشت، موافق آنچه ظاهرتر است در معنی غنا، چنانچه مذکور شد. بلی! منافات دارد به حَسَب ظاهر با قول کسی که هر ترجیعی را غنا داند، خواه با اطراب جمع شود، و خواه نشود. و چنین کسی، اگر در مقام تعریف غنا، اکتفا به ذکر ترجیع. بنا بر آن کرده که غالباً ترجیع و اطراب با یکدیگر می‌باشند و غرض، تحدید حقیقی نیست ـ چنانچه قبل از این مذکور شد ـ، جواب او مثل جواب سابق خواهد بود، و اگر مرادش

۱. منظور از «چهار کتاب»، کتب اربعهٔ شیعه است.

ظاهرِ کلام است، حدیث را بنا بر آن که صلاحیت معارضه ندارد و چنانچه گذشت، طرح خواهد نمود.

و اگر مراد، قِسم سوم باشد، یعنی هر نوع از ترجیع. امّا در خصوصِ قرائت قرآن، پس با وجود مخالفت اجماع، مخالفت با عمومات احادیث سابقه دارد و مخصّص آن احادیث از جهت سند، نمی‌تواند شد، بلکه مخالفت با ظاهرِ قرآن دارد؛ زیراکه با احادیث سابقه که در تفسیر آیات وارد شده و صحیح و معتبر در میان آنها بسیار است، ثابت شد که در چند موضع، نهی از غنا، عموماً واقع شده و تخصیص قرآن به خبرِ واحد بر تقدیری که جایز باشد به چنین حدیثی با وجود مخالفت عمومات و مخالفت دو حدیث خاص ـ چنانچه مذکور می‌شود ـ، و مخالفت اجماع، جایز نیست.

و اگر مراد، قِسم چهارم باشد، جواب، مثل قِسم دویّم خواهد بود.

و در حدیث مخصوص به قرائت قرآن که ذکر کردیم، آن است که کلینی ﷺ از حضرت امام جعفر صادق ﷺ روایت کرده که حضرت پیغمبر ﷺ فرمود: بخوانید قرآن را به اَلحان عرب و آوازهای ایشان، و پرهیز نمایید از لحن‌های اهل فسق و اهل کبائر؛ زیراکه بعد از من، جماعتی خواهند آمد که ترجیع می‌کنند قرآن را از بابتِ ترجیع نوحه و رَهبانیت، و قرائت ایشان از چنبر گردن ایشان نمی‌گذرد و دل‌های ایشان، مقلوب و برگردانده است و همچنین، دل‌های جمعی که حال این جماعت، ایشان را خوش می‌آید.

و عامّه نیز مضمون این حدیث را از حُذَیفه روایت نموده‌اند که او از حضرت پیغمبر ﷺ روایت کرده و علی بن ابراهیم ﷺ در تفسیر [خود]، از ابن عبّاس روایت کرده که گفت: با حضرت پیغمبر ﷺ در سال حجّة الوداع[1]، حج کردیم. پس آن حضرت، حلقهٔ در خانه را گرفت و رو به ما کرد و فرمود که: آیا خبر ندهم شما را به علاماتی که قبل از قیامت، ظاهر می‌شود؟ و نزدیک‌ترینِ مردمان در آن وقت به آن حضرت، سلمان بود. گفت: بلی، یا رسول الله! پس فرمود که: به درستی که از جملهٔ اشراط قیامت[2]، ضایع کردن نمازهاست و پیروی کردنِ شهوت‌ها و میل کردن به هواها و خواهش‌ها، و چیزهای دیگر ذکر فرمود.

بعد از آن فرمود که: در آن وقت، جماعتی خواهند بود که قرآن را نه از برای رضای الهی یاد می‌گیرند و قرآن را مَزامیر قرار می‌دهند. و مزمار، نای را می‌گویند.

۱. الف: «حجّ الوداع».

۲. ب و ج: «ساعت».

و فرمود که: جماعتی خواهند بود که علم از برای غیر خدا یاد مـی‌گیرند و اولاد زِنـا بسـیار خواهد شد و قرآن را به غنا خواهند خواند.[۱]

و این دو حدیث، اگر چه جمیع رواتشان ثقه و صحیح المذهب نیستند، امّا حدیث مذکور نیز چنین است؛ زیراکه ابوبصیر ـ که راوی این حدیث است ـ، ظاهر آن است که یحیی بن ابی القاسم، است به قرینهٔ علی بن ابی حمزه که از او روایت کرده، و یحیی، اگر چه ثوثیق دارد، امّا مذمّت به تخلیط هم دارد و واقفی است. و علی بن ابی حمزه، با فساد مذهب، مذمّت بسیار دارد. و از علی بن الحسن بن فضّال، روایت کرده‌اند که گفت: علی بن ابی حمزه، کذّاب و متّهم است. و گفت: او کذّاب و ملعون است و من، از او احادیثِ بسیار شنیده و اخذ کرده‌ام[۲]، امّا جایز نمی‌دانم که یک حدیث از او روایت کنم.[۳]

و از حضرت امام رضا ﷺ روایت کرده‌اند که فرمود: بعد از موت علی بن ابی حمزه، در قبر از او سؤال کردند. چون به نام من رسید، توقّف کرد. پس ضربتی بر سرش زدند کـه قـبرش پُـر از آتش شد.[۴]

و از حضرت امام موسی[کاظم] ﷺ روایت کرده‌اند که بـه عـلی بـن ابـی حـمزه گـفت: تـو و اصحابت، مثل خرهایید.[۵]

و از حضرت امام رضا ﷺ روایت کرده‌اند که فرمود: آیا دروغ‌گویی او بر شما ظاهر نشده؟ و نه او روایت کرده که: «سرِ مهدی را به پیش عیسی بن موسی عبّاسی[۶] خواهـند بـرد و او صـاحب سفیانی است»؟[۷]

و روایت کرده‌اند که: او از همه کس، عداوتش نسبت به حضرت امام رضا ﷺ زیاده بود و سبب آن که واقفی شد، آن بود که سی هزار دینار از مال حضرت امام موسی[کاظم] ﷺ پیش او بود و از برای طمع در آن مال، انکار موتِ آن حضرت و امامت حضرت امام رضا ﷺ کرد.[۸]

پس به حدیثی که راوی‌اش چنین مردی باشد و از احادیث که عموماً دلالت بر حرمت غنا کند

۱. تفسیر القمّی، ج ۲، ص ۳۰۳ و ۳۰۴.
۲. الف: «نموده‌ام».
۳. اختیار معرفة الرجال، ج ۲، ص ۷۰۵، ش ۷۵۵ و ۷۵۶.
۴. همان و ص ۷۴۲، ش ۸۳۳.
۵. همان، ص ۷۰۵، ش ۷۵۴ و ۷۵۷.
۶. ب: ـ «عبّاسی».
۷. همان، ص ۷۰۷، ش ۷۶۰.
۸. همان، ص ۷۰۶، ش ۷۵۹.

و دو حدیث مخصوص به حرمت غنا، در قرآنْ آن همه معارضات داشته باشد و مخالف قرآن و اجماع بوده باشد، بنا بر ظاهرش، چنانچه تجویزکنندگان غنا فهمیده‌اند، عملْ جایز نخواهد بود. پس چاره به غیرِ طرح یا تأویل در چنین حدیثی نخواهد بود.

دیگر از جمله احادیثی که به آن مستند می‌شوند در اباحت غنا، آن است که کلینی ﷺ از حضرت ابی الحسن ﷺ روایت کرده که فرمود: علی بن الحسین ﷺ قرآن می‌خواند و بسیار بود که کسی از پیش آن حضرت می‌گذشت و از خوبیِ آواز او، بیهوش می‌شد و اگر امام از حُسن صوت خود، قدری ظاهر سازد، مردم، تاب آن نمی‌آرند. راوی می‌گوید که من گفتم که: حضرت پیغمبر ﷺ آیا نماز با مردمان نمی‌کرد و آواز خود را به قرآن، بلند نمی‌ساخت؟ فرمود که: حضرت پیغمبر ﷺ از اخلاق خود، به قدری بر دوش مردم می‌گذاشت که طاقت آن، داشته باشند.[1]

و بعضی، لفظ حدیث را شاید به وجهی دیگر فهمند؛ امّا آنچه مذکور شد، ظاهرتر است. و کلینی ﷺ از حضرت امام جعفر صادق ﷺ روایت کرده که حضرت پیغمبر ﷺ فرموده: هر چیز، زیوری دارد و زیور قرآن، آوازِ خوب است.[2]

و از آن حضرت، روایت کرده که فرمود: حضرت علی بن الحسین ﷺ آوازش بهترینِ آوازها بود در قرائت قرآن، و سقّایان که می‌گذشتند، بر درِ خانه آن حضرت می‌ایستادند و قرائت او را گوش می‌کردند. و حضرت امام محمّد باقر ﷺ خوش‌آوازترینِ مردم بود.[3]

و این سه حدیث ـ چنانچه ظاهر است ـ، مخصوص قرائت قرآن است و دلالتِ صریح بر غنا ندارد؛ زیرا که خوبیِ آواز، چنانچه از راه ترجیع می‌باشد، از راه جوهر آواز و نسق خاص در قرائت می‌باشد، و بسیار است که آواز خوب بی‌ترجیع که قرآن خوانند، بسیار خوش‌تر می‌آید از آوازهای مشتمل بر ترجیع. و بُعدی ندارد که حضرت پیغمبر ﷺ و حضرات ائمّهٔ معصومین ﷺ توانند قرآن را از راه اعجاز، به نحوی قرائت می‌کرده‌اند که با آن که بر ترجیع نباشد، بسیار خوش آید، بلکه کسی تابِ شنیدن نداشته باشد.

و بر تقدیری که این وجه بعید باشد از برای دفع تناقض و رفع تعارض میانهٔ اخبار، بر این وجه حمل می‌باید کرد؛ زیرا که احادیث سابقه، موافق قرآن و موافق اجماع و مخالف تقیّه، و اکثر و اقوی، مِن حیث السند است و این احادیث، با عدم صراحت، مخصّص آنها نمی‌تواند بود. و بر

۱. الکافی، ج ۲، ص ۶۱۵، ح ۴.
۲. همان، ح ۸.
۳. همان، ص ۶۱۶، ح ۱۱.

تقدیر آن که قابلیت تخصیص داشته باشد، نفعی به حال غناشنوندگان در شنیدن اشعار و اذکار که به انواع نغمات، می‌خوانند و می‌شنوند، نمی‌کند، با آن که حدیث اوّل و سوم از این سه حدیث، راوی هر دو، سهل بن زیاد است و ضعفِ حال او مشهور است و علمای رجال ذکر کرده‌اند که او، فاسد المذهب و فاسد الروایه و در نهایتِ ضعف بود و احمد بن محمّد بن عیسی، او را از قم، اخراج فرمود و شهادت می‌داد به آن که او دروغ‌گو و غالی است و اظهارِ بیزاری از او می‌کرد و مردم را نهی می‌کرد از شنیدن حدیث از او و روایت کردن احادیثِ او. و ذکر کرده‌اند که او بر مجاهیل، اعتماد می‌نمود و مراسیل، روایت می‌کرد.[۱]

و حدیث اوّل را سهل بن زیاد، از محمّد بن الحسن بن شمّون، روایت کرده و علمای رجال، ذکر کرده‌اند که او، ضعیف بود و فاسد المذهب و غالی و واقفی، و احادیثی که روایت کرده و کتبی که تصنیف کرده، نگاه به آنها نمی‌باید کرد.[۲]

و محمّد بن الحسن بن شمّون، از علی بن محمّد نوفلی روایت کرده، و او مجهول است.

و حدیث سوم، با وجود آن که به سهل بن زیاد ضعیف است، مرسل هم هست.

و حدیث دوم، یکی از رواتش علی بن معبد است ـ و او مجهول است ـ، و دیگری، عبد الله بن القاسم است و او، کذّاب و غالی و متروک الحدیث است و بعضی، دو شخص موسوم به عبد الله بن القاسم ذکر کرده‌اند، هر دو کذّاب و غالی و ضعیف.[۳] و احادیثی که رواتش چنین مردم باشند، با وجود مخالفت قرآن و اجماع و موافقت مذهب عامّه، ظاهراً که بر نقیض مطلب، دلالتشان بیش از مدّعاست.

[ب: روایات دالّ بر جواز غنا و توجیه آنها]

و از جملهٔ آنچه به آن مستند می‌شوند، احادیثی است که خصوصیت به قرائت قرآن ندارد، چنانچه کلینی ﷺ از حضرت امام جعفر صادق ﷺ روایت کرده‌اند که حضرت پیغمبر ﷺ فرمود که: خدای به امّت من، کمتر از سه چیز نداده: صوت خوب و آواز خوب و قوّهٔ حافظه.[۴]

و از آن حضرت، روایت کرده که حضرت پیغمبر ﷺ فرمود که: از جملهٔ بهترین جمال‌ها، موی

۱. خلاصة الأقوال، ص ۳۵۷.
۲. همان، ص ۳۹۶.
۳. رجال النجاشی، ص ۲۶۶، ش ۵۹۳ و ۵۹۴؛ خلاصة الأقوال، ص ۳۷۲ و ۳۷۳.
۴. الکافی، ج ۲، ص ۶۱۵، ح ۷.

خوب است و نغمهٔ آواز خوب.[۱]

و از آن حضرت، روایت کرده کـه فـرمود: هـیچ پـیغمبری را خـدای تـعالی نـفرستاده کـه خوش‌آواز نباشد.[۲]

و ابن بابویه﵀ در فقیه، روایت کرده که مردی از حضرت علی بن الحسین ﵇ سؤال کـرد از خریدن کنیزکی[۳] که آوازی داشته باشد. فرمود که: چیست برتو (یا: باکی نیست) اگر بخری او را و بهشت را به یاد تو آورد.[۴]

و این احادیث نیز هیچ یک، صریحِ در غنا نیست؛ زیراکه آواز خوب، اعمّ از غناست، چنانچه مذکور شد. پس صریح در مدّعا نیست و بر تقدیر آن که مدحِ آواز خوب و اخبار به آن که خدای تعالی، آواز خوب به انبیا یا غیرِ ایشان داده، دلالت بر جواز غنا کند یا آن است که این احادیث را مطلق خواهند گذاشت و از اینها استدلال بر جواز، بلکه بر فضل غنا، اعم از وجوب و استحباب، خواهند کرد یا احادیث سابقه را مـخصّص[۵] ایـنها سـاخته، حـمل بـر غـنا در خـصوص قـرآن خواهند نمود.

بنا بر شقّ اول، مخالف اجماع، بلکه مخالفِ ضرورت مذهب شیعه خواهد بود و مخالف قرآن؛ زیراکه تفسیر «قول زور» و «لهو حدیث» به غنا، از اخبار صحیحه و معتبره ـ که قبل از این مذکور شد ـ، به ثبوت رسیده. و همچنین، مخالف جمیع احادیثی خواهد بود که در تحریم غنا وارد شده و حدیث چهارم که ابن بابویه﵀ روایت کرده، مخالف احادیثی خواهد بود که[۶] باب کنیزان مغنّیه وارد شده، چنانچه گذشت. پس این احادیث را تأویل باید کرد به غیرِ غنا.

و حدیث چهارم را ممکن است حمل کردن بر غنای در عروسی، بنا بـر جـواز آن ـ مـوافـق احادیثی که مذکور شد ـ. و شاید که شنیدن مولی[۷] در عروسی، حکم شنیدن زنان داشته باشد. و ممکن است که حمل کنند بر آن که دیدن چنین کنیزی ـ هرگاه کسی داند که خوش‌آواز است ـ، بهشت را به خاطر می‌آورد و این وجه‌ها، اگرچه بعید باشد، در مقام جمع بین الأخـبار، مـفسده

۱. همان، ص ۶۱۵، ح ۸.
۲. همان، ص ۶۱۶، ح ۱۰.
۳. ب و ج: «کنیزی».
۴. کتاب من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص ۶۰، ح ۵۰۹۷.
۵. ب: «مختص».
۶. الف: ـ «تحریم غنا وارد شده و حدیث چهارم که ابن بابویه﵀ روایت کرده، مخالف احادیثی خواهد بود که».
۷. مولی: نوعی شعر عامیانه که غالباً با نوای نی می‌خوانند.

ندارد و این حدیث، فی الجمله، تنافی با آن حدیث دارد که قبل از این، مذکور شد و دلالت می‌کرد بر آن که در عوضِ غنای دنیا، درختی در بهشتْ خدای تعالی خلق کرده که آوازهای خوب، از آن می‌آید و اگر کنیزان مغنّیه در بهشت می‌بودند، در جواب سائلی که می‌پرسید که: «آیا در بهشت، غنا می‌باشد؟»، حضرت می‌فرمود که: بلی. کنیزان مغنّیه، در بهشت هست.

و اگر مفسدهٔ حمل این حدیث بر معنیِ ظاهر، منحصر در این می‌بود، می‌توانست بر ظاهرش حمل کردن و دفع کردن منافات به وجهی بعید؛ امّا چنانچه دانستی، منحصر در این معنی نیست.

پس، از جهت آن که مخالفت ضرورت و قرآن و غیر آن لازم نیاید، به وجهی تأویل باید کرد یا همهٔ این اخبار را بر تقیّه حمل کرد، خصوصاً حدیث کنیزک مغنّیه [را]؛ زیرا که خلفای بنی امیّه و بنی العبّاس، همگی کنیزان[1] مغنیّه می‌داشته‌اند و غنا گوش می‌کرده‌اند. پس می‌تواند بود که جهت دفع ضرر از خود، ائمّهٔ معصومین ﷺ کلامی فرمایند که ظاهرش، جواز غنا باشد و احتمال غیر آن داشته باشد.

و بنا بر شقّ دوم ـ که مخصوص به غنا در قرآن باشد ـ، جواب به نحوی خواهد بود که معلوم باشد و دلالت بر جواز غنا در اشعار واذکار، نخواهد داشت.

و امّا سند این احادیث؛ پس در سند حدیث اوّل، علی بن معبد، مجهول و عبد الله بن القاسم ـ که مذکور شد که غالی و کذّاب و متروک الحدیث است ـ، داخل هستند و حدیث دوم نیز علی بن معبد در سندش داخل است و حدیث سوم، یکی از رواتش سهل بن زیاد است، که مذکور شد که کذّاب و فاسد المذهب و فاسد الروایه است. و دیگر، علی بن اسماعیل میثمی[2] و موسی بن عمر صیقل است و هیچ کدام، توثیق صریح ندارند. و دیگر سکونی است، که قبل از این مذکور شد در حدیث حُدا که از جملهٔ عامّه است و توثیق ندارد، و با وجود اینها، مُرسل است.

و حدیثی که ابن بابویه روایت نموده نیز مُرسل است و هیچ‌یک از رواتش معلوم نیست و چنین احادیث، با وجود معارضات و موافقت مذهب[3] عامّه و جهاتی که مذکور شد، احتمالی بـه غـیر طرح و حمل بر تقیّه یا تأویل ندارد.

[ج: احادیث دیگری که در جواز غنا وارد شده]

و از جملهٔ آنچه به آن مستند می‌شوند، حدیثی است که عامّه در کتاب‌های خود روایت کرده‌اند که حضرت پیغمبر ﷺ فرموده که: کسی که تغنّی به قرآن نکند، از ما نیست.[4]

۱. الف: «کنیزک».
۲. الف: «میثمی».
۳. ب و ج: «مذهب».
۴. کنز العمّال، ج ۱، ص ۶۰۵، ح ۲۷۶۹.

و با آن که این حدیث، از احادیث سنّیان است و استدلال به آن، صحیح نیست، اگر مراد از تغنّی، خواندن به طریق غنا باشد، می‌باید که غنا در قرآن، واجب باشد و افضل و اَوجب افراد قرآن، خواندن قرائت در نماز است. پس می‌باید که همه کس حمد و سوره که در نماز خوانند، واجب باشد که به غنا بخوانند و ظاهر این معنی، مخالف ضرورت دین اسلام باشد؛ زیرا که از ابتدای اسلام تا حال، همیشه مردم، حمد و سوره را بی‌غنا تلاوت می‌نموده‌اند و اگر بالفرض، کسی به تحریر و خوانندگی می‌خوانده، در نظرها قبیح می‌نموده و آنهایی که غنا را مباح دانند، خواه از سنّیان، و خواه جمعی که متابعت ایشان کنند، قرائت نماز را بی‌غنا به عمل می‌آورند و این معنی را مستلزم ترک واجب نمی‌دانند. و اگر تغنّی به قرآن واجب باشد، می‌باید که یاد گرفتن خوانندگی و قواعد غنا، بر همه کس واجب عینی باشد، چنانچه یاد گرفتن قرآن واجب است؛ زیرا که قرآن خواندن در نماز، واجب است.

و از این حدیث، ظاهر می‌شود که کسی که قرآن را بی‌غنا بخواند، از آن حضرت نباشد[1]. پس یاد گرفتن غنا، واجب خواهد بود و می‌بایست که ائمّه و علما، در هر زمانی، مردم را امر کنند به تعلّم غنا و نغمات، و خود هر کدام ندانند، یاد گیرند و بر تقدیر آن که این حدیث را بر وجوبْ حمل نکنند، چاره‌ای از حمل بر استحباب نیست. پس این واجب یا مستحبّی که هر کس ترک کند، از آن حضرت نباشد، همیشه از خوبان ترک شده باشد و از آن حضرت نباشد. و غریب‌تر آن که جمعی از آنها که می‌خواهند که غنا را مباح سازند، می‌گویند که غنا، عبارت است از خوانندگی‌ای که با نای یا ساز[2] باشد و خوانندگی‌ای که با نای یا ساز نباشد، غنا نیست.

پس بنا بر این حدیث و این تفسیر، باید که همه کس در تلاوت نماز، و غیر نماز، نای یا ساز بنوازند یا آن که سازنده، پیش خود حاضر سازند، و جمعی از سنّیان، با آن که غنا را جایز می‌دانند، لفظ «تغنّی» که در این حدیث واقع شده، بر معنی غنا حمل نکرده‌اند. از آن جمله، ابن اثیر در نهایه گفته که: «"مَنْ لَمْ يَتَغَنَّ بِالْقُرآنِ فَلَيْسَ مِنَّا" أَيْ مَنْ لَمْ يَسْتَغْنِ بِهِ عَنْ غَيْرِهِ»؛ یعنی: کسی که به قرآن، از غیر آن مستغنی نشود، از ما نیست. و گفته که: «تَغَنَّيْتُ» وَ «تَغانَيْتُ» وَ «اسْتَغْنَيْتُ»، هر سه به یک معنی مستعمل می‌شوند. و گفته که بعضی گفته‌اند که مراد، جَهْر به قرائت است.

و حدیثی دیگر را شاهد آورده‌اند و از شافعی نقل کرده‌اند خوب کردن قرائت و رقیق

۱. ج: «نباشند».
۲. ج: - «یا ساز».

خواندن است.[۱]

و سیّد مرتضی ﷺ در غُرَر و دُرَر از ابو عبیده نقل کرده که: مراد، آن است که کسی که به قرآن از غیر مستغنی نشود، از ما نیست و بعضی شواهد بر این معنی، ذکر کرده و بعد از آن گفته که: اگر مراد، ترجیع باشد، محنت عظیم لازم می‌آید؛ زیرا که می‌باید که کسی که ترجیع به قرآن نکند، از آن حضرت نباشد.[۲]

و ابن اثیر، از ابن اعرابی نقل کرده که متعارف عرب، آن بود که در وقت سواری و وقتی که در عرصه‌ای می‌نشستند و در اکثرِ احوال، به طریق «رُکْبانِی» ـ که نوعی است از غنا ـ، خوانندگی می‌کردند و چون قرآن نازل شد، حضرت پیغمبر ﷺ خواست که ایشان، عادت به قرآن به جای خوانندگی به طریق رُکبانی کنند.[۳]

و از آنچه مذکور شد، جواب شبهه‌های دیگر که در باب اباحت غنا، مطلقاً، یا در خصوص قرآن به آنها مستند شوند، ظاهر می‌شود.

[ردّ احادیث جواز غنا به روش اخباریان]

و امّا جواب از استدلال بر اباحت غنا به احادیثی که سابقاً مذکور شد، بنا بر طریقهٔ جمعی که به اخبارْ عمل می‌کنند و به اقوال علما و سند احادیث، کار ندارند، پس می‌گوییم: اگر مدّعا، اِباحت مطلق غنا باشد، پس شکّی در آن نیست که مخالف ضرورت دین شیعه است و این چنین دعوی‌ای، موافق احادیث و اتّفاق علما، موجب خروج از دین و ایمان است.

و اگر مراد ایشان، اباحت نوعی از انواع غنا باشد، سوای آنچه مذکور شد، پس منعها و وجوه ضعف دلالت احادیث سابقه بنا بر این طریقه نیز متوجّه است و در آنچه به حَسَب متن احادیث وارد بود، فرقی نیست و تفاوتی که هست، به اعتبار سند است که اصحاب این مسلک، همهٔ این احادیث را صحیح می‌دانند. پس همه، قول معصوم ـ سلام الله علیهم ـ است.

[جمع میان اخبار]

پس قطع نظر از وجوه سابقه که در ضعف دلالتْ مذکور شد، طریق جمع میانهٔ اخبار [ی] که به حَسَب ظاهر متعارض باشند، از ائمّهٔ معصومین ﷺ وارد شده، چنانچه کلینی و ابن بابویه و شیخ

۱. النهایة، ج ۳، ص ۳۹۱.
۲. الأمالی، سیّد مرتضی، ص ۲۴.
۳. النهایة فی غریب الحدیث، ج ۳، ص ۳۹۱.

طبرسی ـ رحمهم الله ـ در کافی و فقیه و احتجاج، و غیر ایشان در کتب خود، روایت نموده‌اند و معمولٌ به علمای متقدّمین و متأخّرین است، خواه اخباریّن، و خواه غیر ایشان، و چنان نیست که هر جا دو حدیث متعارض فی الظاهر یافت شود، به هر کدام که خواهند، عمل توان کرد؛ بلکه این معنی بعد از آن است که وجوه ترجیح ـ که در احادیثْ وارد شده ـ، مفقود باشد. پس هر کدام را که خواهند از باب تسلیم و انقیاد امر، اختیار خواهند کرد.

و از جملهٔ وجوه ترجیح، یکی ملاحظه نمودن رُوات است که کدام، اَعدَل و اَفقه و اَصدق و اَورع‌اند. پس روات چنین حدیثی را مقدّم باید داشت و آن حدیث را اختیار باید نمود و دیگری را ترک [باید] کرد و [اگر در] این معنی، مساوی باشند، ملاحظه باید نمود. که کدام مجمعٌ علیه میانهٔ اصحاب است، یعنی مشهور به حَسَب روایت یا[1] فتوا است، و کدام شاذّ است، و مشهور را اعتبار باید نمود و شاذ را [باید] ترک کرد.

دیگر از وجوه ترجیح، عرض بر کتاب الهی و سنّت نبوی ﷺ است. پس هر کدام موافق باشد، اختیار باید نمود و مخالف را طرح باید کرد.

دیگر اعتبار موافقت و مخالفت، قول عامّه است. پس هر کدام که موافق قول ایشان باشد، طرح باید کرد و اگر ایشان به هر دو قائل باشند، باید ملاحظه نمود که قضات و حکّام عامّه، به کدام مایل‌ترند. پس آن را طرح باید کرد و دیگری را اعتبار باید نمود.

و از حدیث عمر بن حنظله، چنین ظاهر می‌شود که بعد از آن که در این معنی هم فرق نباشد، باید توقّف نمود و خود را در شبهه و هلاکت نینداخت.

و در این مسئله که بحث در آن داریم، جمیع وجوه ترجیح، با احادیث حرمت غناست. **امّا اعتبار حال روات**؛ زیرا که اگر مراد از روات، جمعی باشند که اصحابِ کتب از ایشان روایت کرده‌اند. پس ضعف حال روات احادیثی که توهّم إباحت غنا از آنها می‌شود، سابقاً به وضوح پیوست و احتیاج به اعادهٔ آنها نیست. و اگر مراد، طبقهٔ متأخّر از ایشان باشد، پس احادیث حرمت، چون در کتب اصحاب، اَشهَر و اکثر است و احادیث موهم اباحت، در بعضی دونِ بعضی متفرّق یافت می‌شوند ـ چنانچه بر متتبّعین ظاهر است ـ. پس احادیث حرمت، راجح، و مخالف آنها، مرجوح و مطروح خواهد بود.

۱. ب: «یا».

و امّا اعتبار شهرت بین الأصحاب، پس، از آن ظاهرتر است که احتیاج به بیان داشته باشد.

و امّا عرض بر کتاب و سنّت، پس، از آنچه گذشت، ظاهر شد که آیات قرآنی، چنانچه احادیث در تفسیر آنها وارد شده، بر حرمت غنا دلالت می‌کرد و هیچ آیه‌ای در اباحت غنا، به موجب حدیثی یا غیر آن وارد نشده. و اگر قول مفسّرین در تفسیر آیات مخالف احادیث باشد، داخل تفسیر به رأی و مطروح خواهد بود، با آن که جمعی از مفسّرین به خصوص غنا و معنی اعم از غنا، بعضی از آیات را تفسیر نموده‌اند.

و از سنّت نبوی ظاهر است که آن حضرت ﷺ خوانندگی نمی‌فرموده و مطربی نداشته و از شنیدن آواز خوش، هرگز تغییر در احوال آن حضرت، راه نیافته. و اگر چنان می‌بود که شنیدن خوانندگی‌ها، باعث ربط به جناب اقدس الهی می‌شد ـ چنانچه جمعی از مستمعین غنا ادّعا می‌نمایند ـ، می‌بایست که آن حضرت، از این فضیلت، عاری نباشد. و ایشان را گمان آن است که هر قِسم رقّتی که در قلب حاصل می‌شود، باعث قرب الهی می‌شود و نمی‌دانند که جلال الهی، از آن اقدس است که کسی را به او ربط حاصل شود و کمالی که بنده را می‌باشد که از آن به «قرب» تعبیر می‌کنند، عبارت از بندگی و اطاعت است و در هر کس بندگی بیشتر است، قرب او زیاده است و چنان نیست که رتبهٔ اعمال عباد در درگاه الهی، موافق گمانی باشد که آدمی در عمل خود داشته باشد، و بسا باشد که زبون‌ترین اعمال در نظر آدمی، بهترین اعمالش باشد، نزد جناب اقدس الهی، و پسندیده‌ترین اعمالش زبون‌ترینِ آنها باشد. و چنان نیست که هر رقّتی خوب و هر قساوتی بد باشد. مثلاً قساوت و ترحّم ننمودن بر کسی که کمال عجز و شکستگی نماید و رضای الهی در قتل او باشد، در کمالِ خوبی است و ترحّم بر چنین کسی که از رقّت قلب، به سبب عجز او، ناشی شده باشد، ناپسندیده [است] و تغیّر[1] حالی که جمعی را در وقت شنیدن آواز خوش به هم می‌رسد، چنانچه بیخود می‌شوند یا خود را به بیخودی می‌اندازند و آن معنی را کمال می‌دانند، بسیار باشد که در شنیدن سازهای خوش، مثل آن حالتی عارض شود و هیچ کس، آن را ربطِ به خدا نام نمی‌کند.

و کلینی ﷺ در دو حدیث از حضرت امام محمّد باقر ﷺ روایت کرده که به آن حضرت گفتند که: جمعی هستند که هرگاه از قرآن، چیزی ذکر می‌کنند یا کسی برای ایشان می‌خواند، فریاد می‌کنند

۱. ب و ج: «تغییر».

و چنان ظاهر می‌شود که اگر دست‌ها یا پای‌های ایشان را ببُرند، خبردار نمی‌شوند. حضرت فرمود که: سبحان الله! این، از جانب شیطان است و این معنی نعت و خوبیِ ایشان نمی‌شود یا آن که ایشان را برای این نفرستاده‌اند. آنچه خوب است، نرمی و رقّت و اشک چشم و ترس است.[1] و هر گاه عارض شدن چنین حالتی در تلاوت قرآنْ خوب نباشد، در غیر آن، به طریق اُولی، خوب نخواهد بود.

[نظر اهل سنّت دربارهٔ غنا]

و امّا موافقت قول عامّه، پس احادیث اباحت غنا، موافق مذهب عامّه است و احادیث حرمت ـ چنانچه قبل از این اشاره کردیم ـ، مخالف قول عامّه است و اوّلْ کسی که تجویز غنا نمود، عمر بن الخطّاب بود، چنانچه ابن اثیر در نهایه، در ترجمهٔ لفظ «غنا» ذکر کرده، امّا همهٔ انواع غنا را تجویز نکرده؛ بلکه غنا اعراب راکه صوتی است از قبیل حُدا، تجویز نموده. و اوّل کسی که قرآن را به الحان خواند، عبید الله بن ابی بکر بود و عبید الله بن عمر، از او اخذ نمود[2] و لهذا، این نوع قرائت را «قرائت عُمَری» می‌گفتند، چنانچه ابن اثیر در همین موضع، ذکر کرده و بعد از آن، سعید علّاف اباضی، از عبید الله بن عمر، اخذ نمود و شارح وجیز شافعی بر اباحت غنا استدلال نموده به آن که عبد الله[3] بن عمر بن الخطّاب، شب‌ها، و سحرها[4] و اوقاتی که تنها می‌بود، خوانندگی می‌کرد.

و از جملهٔ آنچه بعضی سنّیان به آن مستند شده‌اند، فعل جماعتی است که مقتدای ایشان‌اند، مثل عایشه و معاویه و عبد الله زبیر و مغیرة بن شعبه و ابو مروان[5] قاضی و عطا و جنید و ذی النّون و سَریّ سَقَطی. و ابو طالب مکّی، از جملهٔ علمای عامّه، در کتاب قوت القلوب، استدلال کرده به آن که حجازیّون، همیشه در مکّه غنا گوش می‌کرده‌اند در روزهایی که افضلِ ایّام است (و آن، ایّامِ معدوداتی است که خدای تعالی، بندگان خود را به ذکر خود در آن ایّام، امر فرموده). و گفته که: عطا، دو کنیزک داشت که از برای دوستان او خوانندگی می‌کردند و اهل مدینه، در این معنی با اهل حجاز، موافقت می‌کردند[6] و گفته که: ما ابو مروان قاضی را دریافته‌ایم و او کنیزان داشت که نغمات به مردم می‌شنوانیدند و آنها را از برای متصوّفین، مهیّا ساخته بود.

و غزّالی، در کتاب إحیاء العلوم، استدلال کرده به آن که: غنا، آواز خوشی است موزون که

۱. الکافی، ج ۲، ص ۶۱۶ و ۶۱۷، ح ۱.
۲. النهایه، ج ۳، ص ۳۹۱.
۳. الف: «عبید الله».
۴. الف: «در».
۵. الف: «ابی مروان».
۶. ب و ج: «می‌نمودند».

معنی از او فهمیده می‌شود و دل را به حرکت در می‌آورد و هیچ‌یک از این صفات، به تنهایی باعث حرمت نمی‌شوند؛ زیرا که آواز بلبل و قُمری، خوش‌آینده و موزون است؛ یعنی مبدأ و مقطعش با یکدیگر مناسبت دارد و کسی نگفته که شنیدنش حرام است و همچنین، فهمانیدن معنی و دل را به حرکت آوردن، باعث حرمت نمی‌شود. پس مجموع مرکّب از این صفات هم موجب حرمت نمی‌شوند.[۱]

و ابو حامد اسفراینی نقل کرده که فقهای شافعیه، اجماع بر اباحت غنا کرده‌اند و بعضی از مالک نقل کرده‌اند که او، غنا را مباح دانسته و از ابن مجاهد نقل کرده که او گفته که: دعایی که در او غنا نباشد، مستجاب نمی‌شود.

مجملاً شهرت اباحت غنا در میان سنّیان، در کمالِ وضوح است و ابتدای تجویز ـ چنانچه دانستی ـ، از عمر بن الخطّاب شده؛ امّا در نوعی خاصّ. و غنا در قرآن، از فرعِ این شجرهٔ خبیثه، شایع شده و بعد از ایشان، به تدریج بر این طنبور، نغمات افزوده‌اند و همهٔ انواع غنا را در همه چیز، خواه قرآن، و خواه ذکر، و خواه شعر، مباح ساخته‌اند. و جمعی از این مرتبه ترقّی کرده، از جملهٔ عبادتش دانسته‌اند[۲] و خالی از غرابتی نیست که ابن ابی الحدید، با وجود تسنّن، در شرح نهج البلاغة، غنا را باعث قدح در معاویه ساخته و گفته که شراب خوردن که به معاویه نسبت داده‌اند، ثابت نیست؛ زیرا که ارباب تواریخ، در آنْ خلاف کرده‌اند؛ امّا شکی در آن نیست که غنا گوش می‌کرد.[۳]

و جمعی از شیعیان، با وجود آن که حرمت غنا، ضروریِ مذهب شیعه است و احادیث که مذکور شداز ائمّهٔ طاهرین ﷺ در حرمت آن وارده شده، آن را باعث ربط به خدای تعالی می‌دانند.

[ردّ نسبت دادن اباحهٔ غنا به پیامبر ﷺ یا ائمّه ﷺ]

و از جملهٔ احادیثی که در باب تکذیب جمعی که اباحت غنا را به حضرت پیغمبر یا ائمّه ـ علیهم الصلاة والسلام ـ نسبت می‌داده‌اند، وارد شده، آن است که ابن بابویه ﷺ در کتاب عیون أخبار الرضا به سند صحیح، روایت کرده از ریّان بن الصلت که گفت: از حضرت امام رضا ﷺ در خراسان سؤال کردم و گفتم: یا سیّدی! به درستی که هشام بن ابراهیم عبّاسی از شما نقل می‌کند که

۱. إحیا علوم الدین (بیروت، دارالهادی، ۶ ج، ۱۴۱۲ ق)، ج ۲، ص ۳۹۱.

۲. الف: ـ «و جمعی از این مرتبه ترقّی کرده، از جملهٔ عباداتش دانسته‌اند».

۳. شرح نهج البلاغة، ج ۱۶، ص ۱۶۱.

او را در شنیدن غنا، رخصت داده‌اید. فرمود که: دروغ گفته آن زندیق. به غیر این نبود که از من سؤال کرد که: غنا، چون است؟ گفتم: مردی از حضرت امام محمّد باقر ﷺ این را سؤال کرد. آن حضرت فرمود که: وقتی که خدای تعالی، حقّ و باطل را از یکدیگر جدا سازد، غنا در کجا خواهد بود؟ آن مرد گفت: با باطل خواهد بود. پس آن حضرت ﷺ فرمود که: تو خود، حکم کردی.[۱]

و کلینی ﷺ همین مضمون را به روایت یونس از آن حضرت، روایت کرده،[۲] و حِمیَری در کتاب قرب الإسناد و کشّی در رجال، موافق ابن بابویه از ریّان بن الصلت روایت کرده‌اند.[۳]

و کلینی ﷺ از عبد الأعلی روایت کرده که گفت: از حضرت ابی عبد الله ﷺ سؤال کردم از غنا و گفتم: ایشان می‌گویند که حضرت پیغمبر ﷺ رخصت داده که بگویند: «جِئْناکُمْ جِئْناکُم حیونا حیونا نحیکم». فرمود: دروغ می‌گویند. به درستی که خدای ـ عزَّ و جلَّ ـ می‌فرماید: ﴿وَمَا خَلَقْنَا ٱلسَّمَآءَ وَٱلْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا لَـٰعِبِينَ * لَوْ أَرَدْنَآ أَن نَّتَّخِذَ لَهْوًا لَّٱتَّخَذْنَـٰهُ مِن لَّدُنَّآ إِن كُنَّا فَـٰعِلِينَ * بَلْ نَقْذِفُ بِٱلْحَقِّ عَلَى ٱلْبَـٰطِلِ فَيَدْمَغُهُۥ فَإِذَا هُوَ زَاهِقٌ وَلَكُمُ ٱلْوَيْلُ مِمَّا تَصِفُونَ﴾؛[۴] یعنی: ما آسمان‌ها و زمین را از روی بازی نیافریده‌ایم و اگر ارادهٔ لهو می‌کردیم، هر آینه، نزد خود خواستیم کرد (یعنی چنان می‌کردیم که خلایق، اطّلاع نیابند)؛ زیرا که قادر بر اخفای عیب[۵] هستیم یا آن که اگر زوجه و ولد می‌خواستیم، از ملائکه اختیار می‌کردیم و لهو را به فعلِ باطل و زوجه و ولد، تفسیر کرده‌اند)؛ بلکه ما می‌زنیم حق را بر باطل، (چنانچه سنگی بر سر کسی زنند که سرِ او را به نوعی بشکند که اثر آن، به مغزِ سر برسد و زنده نماند. یعنی به حُجَج و دلایل، شُبهات را باطل می‌کنیم تا اثر از آنها نماند) و «وَیْل»، از برای شماست، به سبب آنچه وصف می‌کنید (و «وَیل»، کلمهٔ عذاب است یا وادی یا چاهی است در جهنّم یا به معنی هلاک [شدن] و افتادن در مشقّت و عذاب است).

بعد از آن، حضرت فرمود که: وَیل از برای فلان، مهیّاست یا وای بر او از آنچه وصف می‌کند! او مردی است که در مجلس، حاضر نبوده؛ یعنی بی‌اطّلاع، سخن می‌گوید.[۶]

و مراد از لفظ «فلان»، مردی است که نسبت تجویز غنا به حضرت پیغمبر ﷺ داده. و از این دو حدیث، ظاهر می‌شود که جمعی که به سبب متابعت هوا، راغب به استماع غنا می‌بوده‌اند، دروغ بر

۱. عیون أخبار الرضا ﷺ، ج ۱، ص ۱۷، ح ۳۲.
۲. الکافی، ج ۶، ص ۴۳۵، ح ۲۵.
۳. قرب الإسناد، ص ۳۴۲، ح ۱۲۴۹؛ رجال الکشّی، ج ۲، ص ۷۹۱، ش ۹۵۷.
۴. انبیا، آیهٔ ۱۶ ـ ۱۸.
۵. ب: «غیب».
۶. الکافی، ج ۶، ص ۴۳۳، ح ۱۲.

حضرت پیغمبر ﷺ و ائمّه ﷺ می‌بسته‌اند و در این زمان‌ها شایع است که بعد از عجز از اقامت دلیل و اتمام حجّت، مستند می‌شوند به آن که فلان و فلان ـ که به صفت علم و صلاح، اشتهار دارند ـ، استماعِ غنا نموده‌اند، و از این معنی غافل‌اند که فعلِ کسی که معصوم نباشد، حجّت شرعی نمی‌شود. بسیاری از معروفینِ به فضل و صلاح را دیده‌ایم که هرگاه به مقتضای میل طبع و متابعت شیطان مایل باشند، به یکی از فسوق که در حرمت آن، کسی را شک نباشد (مثل غیبت مؤمنین و اظهار عیوب یکدیگر و امثال آن)، محافظتِ خود نمی‌کنند. و ظاهر است که این معنی، باعث اباحتِ آن فسوق نمی‌شود.

و غرض از تطویل در این مقام، آن بُوَد که جمعی که غرض ایشان، تحصیل رضا و اجتناب از مساخط الهی بوده باشد، بر دلایل این مطلب و سخن طرفین، اطّلاع یابند تا بعد از آن، بدانچه در نظر بصیرت ایشان، مطابق حق و صواب بوده باشد، عمل نمایند و به این سبب، در سِلک اصحاب هدایت و ارباب عقل، انتظام یابند، چنانچه حق تعالی می‌فرماید: ﴿اَلَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ ٱلْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُۥ أُو۟لَٰٓئِكَ ٱلَّذِينَ هَدَىٰهُمُ ٱللَّهُ وَأُو۟لَٰٓئِكَ هُمْ أُو۟لُوا۟ ٱلْأَلْبَٰبِ﴾؛[1] یعنی: آن جماعتی که گوش به سخن می‌اندازند و بعد از آن، آنچه بهتر باشد از سخنان، آن را متابعت و پیروی می‌نمایند، آنها طایفه‌ای‌اند که خدای تعالی، ایشان را هدایت فرموده، و ایشان، صاحبان عقل‌اند.

[بیست و ششم: پیمان شکنی]

بیست و ششم از جملهٔ کبائر ـ چنانچه از حدیث عبد العظیم بن عبد الله الحسنی ظاهر می‌شود ـ، نقضِ عهد است و حضرت امام جعفر صادق ﷺ در حدیث مذکور، به این آیه استدلال فرموده که: ﴿وَٱلَّذِينَ يَنقُضُونَ عَهْدَ ٱللَّهِ مِنۢ بَعْدِ مِيثَٰقِهِۦ وَيَقْطَعُونَ مَآ أَمَرَ ٱللَّهُ بِهِۦٓ أَن يُوصَلَ وَيُفْسِدُونَ فِى ٱلْأَرْضِ أُو۟لَٰٓئِكَ لَهُمُ ٱللَّعْنَةُ وَلَهُمْ سُوٓءُ ٱلدَّارِ﴾؛[2] یعنی: آنهایی که می‌شکنند عهد الهی را بعد از بستن پیمان او، و قطع می‌کنند آن چیزی را که خدای تعالی، امر فرموده که وصل کنند، و در روی زمینْ فساد می‌کنند، آن جماعت، از برای ایشانْ لعنت، یعنی دوری از رحمت، مهیّاست و از برای ایشان است بدیِ جایگاه، یعنی جهنّم که بدترین خانه‌هاست.

و مراد از عهد در حدیث، یا عهدی است که کسی با خدای تعالی بسته باشد به لفظ: «عَاهَدْتُ اللهَ»، یا شامل نذر و یمین هم هست یا مراد، بیعت با امام حقّ است یا هر عهدی که کسی با دیگری

۱. زمر، آیهٔ ۱۸.
۲. رعد، آیهٔ ۲۵.

بسته باشد یا اعمّ از همه یا از بعضی، و ظاهر لفظ ﴿عَهْدَ اَللَّهِ﴾ که در آیه واقع شده، عهد با خدای تعالی است.

و مفسّران، عهد الهی را به چند وجه تفسیر کرده‌اند و عهد امام هم، فی الحقیقه، عهد الهی است و ممکن است که مطلقِ عهد را به نوعی از تجوّز، عهد الهی نامند.

[کفّارهٔ شکستن پیمان و نذر و قَسَم]

و در مخالفت عهد، کفّاره لازم می‌شود و کفّاره‌اش ـ چنانچه از دو حدیث بی‌معارض، ظاهر می‌شود ـ، بنده آزاد کردن یا دو ماه پی در پی روزه گرفتن یا شصت مسکین را طعام دادن است. و همچنین در مخالفت نذر و قَسَم نیز کفّاره لازم می‌شود. و کفّارهٔ خُلفِ نذر، موافق قول جمعی از علما، مثل کفّارهٔ عهد است ـ که مذکور شد ـ و کفّارهٔ مخالفت یمین، یعنی قَسَمی که یاد نماید بر آن که کاری که مشروع باشد، بعد از این به جای آورد و مخالفت یمین نموده، آن کار را نکند، ده مسکین را طعام دادن یا پوشانیدن یا آزاد کردن بنده است، و اگر از این هر دو عاجز شود، سه روزْ روزه گرفتن است. و در کفّارهٔ یمین، خلافی نیست و در نذر و عهد، خلاف شده، چنانچه در کتب فقه مذکور است.

[پیمان شکنی با امام]

و امّا مخالفت عهد امام و نقض بیعت، پس آن، عبارت از نَکثْ است و موجب خروج از ایمان می‌شود. و حضرت پیغمبر ﷺ حضرت امیر المؤمنین ﷺ را خبر داده که: بعد از من، مقاتله‌خواهی کرد با ناکثین و قاسطین و مارقین.[1] ناکثین، آنها بودند که متابعتِ عایشه و طلحه و زبیر در نقضِ بیعت آن حضرت کردند و حرب جَمَل، با ایشان بود و ایشان را «اصحاب جمل» به جهت آن می‌گفتند که تا شتر عایشه نیفتاد، ایشان نگریختند و حضرت امیر المؤمنین ﷺ ایشان را مخاطب ساخته، می‌فرمود: «كُنْتُمْ جُنْدَ الْمَرْأَةِ وَأَتْبَاعَ الْبَهِيمَةِ رَغَا فَأَجَبْتُمْ وَعُقِرَ فَهَرَبْتُمْ»؛ یعنی: شما لشکرِ زن و اتباعِ حیوانی بی‌زبان بودید. چون فریاد کرد، اجابتش کردید، و چون دست و پایش را به شمشیر زدند، گریختید.

و قاسطین، معاویه و اصحاب او بودند و «قسط»، به معنی جور آمده، چنانچه به معنی عدل آمده، و «قاسط» به معنی جائر و ظالم است، و «مُقْسِط»، به معنی عادل.

۱. ج: + «و».

و مارقین، خوارج نهروان هستند که از دین بیرون رفتند، چنانچه تیر از نشانه بیرون جَهَد، و «مروق»، عبارت از آن است.

و این حدیث را عامّه و خاصّه، همگی روایت نموده‌اند و کلینی ﷺ از حضرت امام جعفر صادق ﷺ روایت کرده که حضرت پیغمبر ﷺ فرمود که: هر کسی که با امامی غَدْر کند، روز قیامتْ حاضر می‌شود و کُنجِ لب او کج شده خواهد بود تا به جهنّم رود، و هر کس که بیعت امامی را نَکْث کند، با جُذام مبعوث شده، به جهنّم خواهد رفت.[۱]

[شکستن پیمان دیگران]

و امّا نقضِ عهدی که کسی با کسی بسته باشد و آن، معنی غَدْر است، پس کلینی ﷺ روایت کرده که حضرت امیر المؤمنین ﷺ در اثنای خطبه‌ای فرمود که: یا ایّها الناس! اگر نه آن بود که غَدْر بد می‌بود، هر آینه، من از جملهٔ جماعتی بودم که به حیله و تدبیر، کارها را بهتر از دیگران به راه می‌برند؛ ولیکن هر غدر و بی‌وفایی‌ای را فجوری لازم است، و هر فجوری را کفری یا کفرانی لازم است، و به تحقیق که غَدر و فجور و خیانت، در آتش جهنّم‌اند.[۲]

و سیّد رضی ـ رضی الله عنه ـ، این کلام را در کتاب نهج البلاغة، ذکر کرده و روایت او بر این زیاده اشتمال دارد که: هر صاحب غَدری را لَوایی، یعنی عَلَمی هست که در روز قیامت، او را به آن علامت، مردم خواهند شناخت.[۳]

[بیست و هفتم: قطع رحم]

بیست و هفتم از جملهٔ کبائر ـ چنان که از حدیث حضرت عبد العظیم ظاهر می‌شود ـ، قطعِ رَحِم است و حضرت امام جعفر صادق ﷺ به آیه‌ای که در باب نقضِ عهد مذکور شد، استدلال فرموده بر آن که قطعِ رحِم، از جملهٔ کبائر است و از آن استدلال، ظاهر می‌شود که مراد از ﴿مَآ أَمَرَ ٱللَّهُ بِهِۦٓ أَن يُوصَلَ﴾[۴] که در آیه واقع شده، صِلهٔ رحِم است یا امری که اعمّ از صِلهٔ رحِم باشد. و بر این معنی دلالت می‌کند آنچه کلینی ﷺ از حضرت امام جعفر صادق ﷺ روایت کرده که از پدر خود روایت فرمود که: حضرت علی بن الحسین ﷺ به من وصیّت فرمود که: یا بُنَیَّ! ملاحظه کن پنج کس را که با ایشان، مصاحبت نکنی و با ایشان، سخن نگویی و در هیچ راهی با ایشان، همراه نباشی. گفتم:

۱. الکافی، ج ۲، ص ۳۳۷، ح ۲.
۲. همان، ص ۳۳۸، ح ۶.
۳. نهج البلاغة، ج ۲، ص ۱۸۰، خطبهٔ ۲۰۰.
۴. بقره، آیهٔ ۲۷.

ای پدر! کدام‌اند آن پنج کس؟ فرمود که: احتراز کن از مصاحبت کذّاب؛ زیراکه او به منزلهٔ سراب است. نزدیک می‌کند از برای تو دور را، و دور می‌کند نزدیک را (و سراب، سفیدی‌ای است که قبل از زوال و بعد از زوال[1]، در بیابان‌ها مرئی می‌شود که تشنه، متوجّه آن می‌شود و گمانش آن است که بر سرِ آب می‌رود).

بعد از آن فرمود که: پرهیز کن از مصاحبت فاسق؛ زیراکه تو را به یک لقمه یا کمتر می‌فروشد. و پرهیز کن از مصاحبت بخیل؛ زیراکه تو را مدد نمی‌کند به مالش، در وقتی که احتیاجت بـه او بیشتر از همهٔ احوال باشد. و بپرهیز از مصاحبت احمق؛ زیراکه اراده می‌کند که به تو نفعی برساند و ضرر می‌رساند. و بپرهیز از مصاحبت کسی که قطعِ رحِم خود می‌کند؛ زیراکه من، او را در کتاب الهی ملعون یافته‌ام در سه موضع.[2]

حق تعالی فرموده: ﴿فَهَلْ عَسَيْتُمْ إِن تَوَلَّيْتُمْ أَن تُفْسِدُواْ فِـى ٱلْأَرْضِ وَتُقَطِّعُوٓاْ أَرْحَامَكُمْ أُوْلَـٰٓئِكَ ٱلَّذِينَ لَعَنَهُمُ ٱللَّهُ فَأَصَمَّهُمْ وَأَعْمَىٰٓ أَبْصَـٰرَهُمْ﴾[3]؛ یعنی: آیا نزدیک هستید شما و متوقّع از شما این معنی هست که اگر والی و حاکم بر مردم شوید، فساد در روی زمین بکنید و قطعِ رحِم‌های خود بکنید. این‌چنین جماعت، آنهایند که خدای تعالی، ایشان را لعنت کـرده؛ یـعنی از رحـمت خود، دور کرده. پس ایشان را کَر ساخته و چشم‌های ایشان را کور ساخته.

و فرموده که ﴿وَٱلَّذِينَ يَنقُضُونَ عَهْدَ ٱللَّهِ مِن بَعْدِ مِيثَـٰقِهِۦ وَيَقْطَعُونَ مَآ أَمَـرَ ٱللَّهُ بِـهِۦٓ أَن يُوصَلَ وَيُفْسِدُونَ فِى ٱلْأَرْضِ أُوْلَـٰٓئِكَ لَهُمُ ٱللَّعْنَةُ وَلَهُمْ سُـوٓءُ ٱلدَّارِ﴾[4]. و ترجمهٔ این آیه مذکور شد. و در سورهٔ بقره فرمود که[5]: ﴿ٱلَّذِينَ يَنقُضُونَ عَهْدَ ٱللَّهِ مِنۢ بَعْدِ مِيثَـٰقِهِۦ وَيَقْطَعُونَ مَآ أَمَرَ ٱللَّهُ بِهِۦٓ أَن يُوصَلَ وَيُفْسِدُونَ فِى ٱلْأَرْضِ أُوْلَـٰٓئِكَ هُمُ ٱلْخَـٰسِرُونَ﴾.[6]

واز جمله احادیثی که در باب قطعِ رحِم وارد شده، آن است که کلینی ﷺ از حضرت امام جعفر صادق ﷺ روایت کرده که فرمود: حذر کنید از خصلتی که باعث استیصال می‌شود؛ زیراکه آن، خصلت مردان را می‌میرانَد. راوی سؤال کرد که: آن، کدام است؟ فرمود که: آن، قطعِ رحِم است.[7]

۱. ب: - «بعد از زوال».
۲. تاریخ مدینة دمشق، ج ۴۱، ص ۴۰۹.
۳. سورهٔ محمّد، آیهٔ ۲۲ و ۲۳.
۴. سورهٔ رعد، آیهٔ ۲۵.
۵. الف و ب: - «﴿وَٱلَّذِينَ يَنقُضُونَ عَهْدَ ٱللَّهِ مِنۢ بَعْدِ مِيثَـٰقِهِۦ وَيَقْطَعُونَ مَآ أَمَرَ ٱللَّهُ بِهِۦٓ أَن يُوصَلَ وَيُفْسِدُونَ فِى ٱلْأَرْضِ أُوْلَـٰٓئِكَ لَهُمُ ٱللَّعْنَةُ وَلَهُمْ سُوٓءُ ٱلدَّارِ﴾»، و ترجمهٔ این آیه مذکور شد. و در سورهٔ بقره فرمود که».
۶. سورهٔ بقره، آیهٔ ۲۷.
۷. الکافی، ج ۲، ص ۳۴۶، ح ۲.

و از بعضی از اصحاب آن حضرتْ روایت کرده که گفت: به آن حضرت گفتم که: برادران و[1] بنی عمّ من، خانه را بر من تنگ کرده‌اند و مرا ملجأ ساخته‌اند به یک یورت[2] از آن خانه، واگر من سخن بگویم، آنچه در دست ایشان است، از ایشان می‌گیرم. حضرت فرمود که: صبر کن، که خدای تعالی، به زودی از برای تو، راه گشادی می‌سازد. پس من برگشتم و مرگی در سال صد و سی و یک، واقع شد. والله که ایشان، همه مُردند و یک کس از ایشان نماندْ! بعد از آن، من بیرون آمدم و چون به خدمت آن حضرت رسیدم، پرسید که: حال اهل بیتِ تو چون شد؟ گفتم: والله که همه مُردند و یک کس از ایشان، زنده نماندْ! فرمود که: این، به سبب سلوکی بود که با تو کردند و چون با تو عقوق ورزیدند و قطعِ رحِم کردند، مستأصل شدند یا قطع شدند. آیا تو می‌خواهی که ایشان، زنده باشند و بر تو تنگ گیرند؟ گفتم: آری. والله که می‌خواهم![3]

و از حضرت امام محمّد باقر ﷺ روایت کرده که: سه خصلت است که صاحب آنها نمی‌میرد تا وقتی که وَبال آنها را ببیند: ظلم و زیادتی بر مردم، و قطع کردن رحِم، و قَسَم دروغ که کسی با خدای تعالی، مبارزت به آن نماید. و از طاعات، چیزی که ثوابش زودتر به صاحبش می‌رسد، صِلهٔ رحِم است و به درستی که جمعی فاجر که با یکدیگر تواصل می‌کنند، اموال ایشان، زیاد می‌شود و صاحب ثروت می‌شوند. و به درستی که قَسَم دروغ و قطعِ رحِم، خانه‌ها را بی‌صاحب می‌کند و نقل می‌کند رحِم را، و نقل رحِم، موجب انقطاع نسل است.[4]

و از حضرت امیر المؤمنین ﷺ روایت کرده که در بعضی از خطبه‌های خود[5] فرمود که: پناه می‌گیرم به خدای تعالی از گناهانی که زود، فانی می‌سازد! پس عبد الله بن الکوّاء یَشکُری برخاست و گفت: یا امیر المؤمنین! آیا گناهانی می‌باشد که زود، فانی سازد؟ فرمود که: آری؛ و آن، قطعِ رحِم است. به درستی که اهل بیتی که اجتماع کنند و با یکدیگر مواسات کنند[6]، هر چند از جملهٔ فجّار باشند، خدای تعالی، ایشان را روزی می‌دهد. و اهل بیتی که از یکدیگر، جدایی کنند و با یکدیگر صِله ننمایند، خدای تعالی، ایشان را محروم می‌سازد، با آن که از جملهٔ اتقیا باشند.[7]

۱. ب: - «و».
۲. یورت یا یورد: یعنی منزل و در اینجا به معنی اطاق.
۳. همان، ص ۳۴۶ و ۳۴۷، ح ۳.
۴. همان، ص ۳۴۷، ح ۴.
۵. ب و ج: - «خود».
۶. ب: + «و».
۷. همان، ص ۳۴۷ و ۳۴۸، ح ۷.

و از حضرت امام جعفر صادق ﷺ روایت کرده که: مردی به خدمت آن حضرت، شکایت کرد از خویشان خود. فرمود که: خشم خود را فرو خور و چنین کن. گفت که: ایشان، چنین و چنین می‌کنند. فرمود که: تو می‌خواهی که مثل ایشان باشی وخدای تعالی، به هیچ یک از شما نظر نکند؟[۱]

و از آن حضرت، روایت کرده که حضرت پیغمبر ﷺ فرمود: قطع مکن رحِم خود را، هر چند که ایشان، تو را قطع کنند.[۲]

و از حضرت امام محمّد باقر ﷺ روایت کرده که حضرت پیغمبر ﷺ فرموده که: احتراز کنید از عقوق والدین؛ زیرا که بوی بهشت را می‌توان شنید از هزار ساله راه؛ و نمی‌شنود آن را کسی که عاقّ والدین باشد، و کسی که قطعِ رحِم خود کند، و مرد پیری که زِنا کند، و کسی که اِزار خود را از روی تکبّر بر زمین کشد. به درستی که کبریایی، مخصوص خداوند عالمیان است.[۳]

[معنا و مصادیق صله و قطع رحِم]

و از جملهٔ انواع قطعِ رحِم، انکار کردن و تبرّی نمودن از نسب اَقارب است. و کلینی ﷺ از حضرت امام جعفر صادق ﷺ روایت کرده که فرمود: کافر است به خدای تعالی، کسی که بیزاری می‌کند از نسب، هر چند دقیق باشد، یعنی نسب دوری باشد.[۴]

و مشهور میانهٔ علمای شیعه، آن است که رحِم که امر به صِلهٔ آن واقع شده، هر کسی را که نسبتش به آن شخصْ معروف باشد، شامل است، هرچند نسبت دور باشد، خواه ذکور، و خواه اُناث، و تأکید در صِلهٔ بعضی بیشتر است از بعضی. و آنچه بعضی از عامّه گفته‌اند که: «رحِم، عبارت است از کسانی که نکاح و تزویج ایشان جایز نباشد، اگر یکی از ذکور و دیگری از اُناث بوده باشد و اگر هر دو از یک قبیل باشند، یکی را از صنف دیگر فرض می‌باید کرد. پس اگر تناکح میان ایشان جایزْ نیست، داخل رحِم است؛ والّا فلا»، دلیلی ندارد و مخالف عرف و لغت و ظاهر اخبار است.

و علی بن ابراهیم ﷺ در تفسیر آیهٔ ﴿فَهَلْ عَسَيْتُمْ إِن تَوَلَّيْتُمْ أَن تُفْسِدُواْ فِى ٱلْأَرْضِ وَتُقَطِّعُوٓاْ أَرْحَامَكُمْ﴾،[۵] از حضرت امیر المؤمنین ﷺ روایت کرده که: در باب بنی امیّه نازل شده.[۶] و این، دلالت بر بطلان قول ایشان می‌کند.

۱. همان، ص ۳۴۷، ح ۵.
۲. همان، ح ۶.
۳. همان، ص ۳۴۹، ح ۶.
۴. همان، ص ۳۵۰، ح ۱.
۵. سورهٔ محمّد، آیهٔ ۲۲.
۶. تفسیر القمّی، ج ۲، ص ۳۰۸.

[صلهٔ رحم و مراتب آن]

و معنی صِله که امر به آن شده، آن چیزی است که در عرف و عادت، آن را صِله نامند؛ زیرا که حقیقت شرعی و لغوی از برای این لفظ، ثابت نیست و ظاهر آن است که معنی صِله به حَسَب اختلاف عادات و اوضاع، و دوری و نزدیکی منازل و امثال آن، مختلف شود. و از افراد صِله ـ چنانچه بعضی از علما ذکر کرده‌اند ـ، بعضی واجب است و بعضی مستحب. و از جملهٔ واجب، نفقه دادن به پدر و مادر است، هر گاه پریشان باشند، و اگر غنی باشند، هدیه فرستادن از برای ایشان در اوقاتی که عادتْ مقتضی آن باشد، سنّت خواهد بود و باقیِ اقارب غیر واجب النفقه، اگر فقیر باشند، نفقه دادن به ایشان، سنّت است و تأکید در وارث، بیشتر است و با غنا هدیهٔ ایشان نیز سنّت است.

و از جملهٔ صِلهٔ رحِم، دفع ضرر از ایشان است به قدرِ مقدور. دیگر، رسانیدن نفع به هر نوعی که ممکن باشد. دیگر، مهربانی مالی و غیر مالی به جمعی که باعث سُرور ایشان شود و نفقه دادن به واجب النّفقهٔ ایشان، مثل نفقه دادن به زنِ پدر و مملوک اقارب و مثل آنها. و دیگر، ابتدا نمودن به سلام و دعا کردن غایبانه و کتاب [نامه] نوشتن، اگر حاضر نباشند، و هر قدری از صِله که ترکش موجب قطعِ رحِم باشد، واجب است و هر چه زاید بر آن باشد، مستحب است.

و از جملهٔ افرد قطعِ رحِم که شایع و از اقبحِ افراد است، آن است که بعضی از اقارب که صاحب ثروت و مُکنت یا اعتباری دنیوی می‌باشند، ترکِ دیدن و پرسیدنِ دیگران می‌نمایند، وگاه باشد که بعضی از ایشان را وقتی که ببینند، نشناسند و اسم ایشان را ندانند و فرزندان ایشان را ندیده باشند، و هر کدام از اقارب را که به حَسَب دنیا معتبر باشند، کمال ملازمت کنند و غرض باطنی در آن مهربانی، تحصیل اعتبار و جلب نفع باشد و به صِلهٔ رحِمش موسوم سازند. و این نوع قطعِ رحِم، مرکّب است از دو معصیت: یکی قطعِ رحِم، و دیگری تکبّر با وجود تساوی در اصل و نسب. و این نوع تکبّر، قبیح‌تر از تکبّر شیطان است که به سبب آن، مستحقّ لعن ابدی شد؛ زیرا که شیطان در تکبّر خود، شبهه داشت که: «اصل من، از آتش است و آتش، بهتر از خاک است»، و در این مقام، شبهه‌ای موجود نیست و ثروت و اعتبار دنیا را مناط این نوع امتیاز قرار دادن، دلیل دنائت نفس است.

و از بعضی احادیث، ظاهر می‌شود که اقارب، هر چند فاسق یا مخالف مذهب باشند، صِلهٔ ایشان لازم است و چیزی باعث جواز قطعِ رحِم نمی‌شود، چنان که کلینی ﷺ از جَهْم بن حمید

روایت کرده که گفت: از حضرت امام جعفر صادق ﷺ سؤال کردم که: بعضی از اقربای من، بر غیر امر من هستند (یعنی شیعه نیستند). آیا ایشان را حقّ رحِم بر من هست؟ فرمود که: بلی. حقّ رحِم را هیچ چیز، رفع نمی‌کند و اگر ایشان بر امر تو باشند، دو حق خواهند داشت: یکی حقّ اسلام، و یکی حقّ رحِم.[۱]

و مؤیّد این معنی است آن که بعضی از اقاربِ یکی از ائمّهٔ معصومین ـ صلوات الله علیهم أجمعین ـ، هر گاه معارضه و مجادله با ایشان می‌کرده‌اند، با وجود آن که این معنی در مرتبهٔ کفر است، ترک دیدن و مهربانی نمی‌فرموده‌اند، چنانچه کلینی ﷺ از صفوان جمّال روایت کرده که گفت: میانهٔ حضرت امام جعفر صادق ﷺ و عبد الله بن الحسن، گفتگویی واقع شد تا به حدّی که آوازهای ایشان، بلند شد و مردم، جمع شدند وایشان به آزردگی در آن، آخر روز از یکدیگر جدا شدند و من، صباحی از پیِ کاری بیرون آمدم. دیدم که حضرت امام جعفر صادق ﷺ بر درِ خانهٔ عبد الله بن الحسن ایستاده و به کنیز او می‌فرمود که: ابی محمّد را خبر کن. پس دیدم که عبد الله ابن الحسن، بیرون آمد و به آن حضرت گفت که: چه چیز، باعث آمدن در این صباح بود؟ فرمود که: آیه‌ای را از کتاب خدای ـ عزّ و جلّ ـ دیشب تلاوت نمودم و مرا مضطرب ساخت. گفت: کدام است آن آیه؟ فرمود: قول خدای تعالی که می‌فرماید: ﴿اَلَّذِينَ يَصِلُونَ مَآ أَمَرَ ٱللَّهُ بِهِۦٓ أَن يُوصَلَ وَيَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ وَيَخَافُونَ سُوٓءَ ٱلْحِسَابِ﴾؛[۲] یعنی: آنهایی که صِله می‌نمایند آن چیز را که خدای تعالی به صِلهٔ آن، امر فرموده و از پروردگار خود می‌ترسند و خائف‌اند از بدیِ حساب روز قیامت. پس عبد الله بن الحسن گفت: راست می‌گویی و گویا من، این آیه را از کتاب الهی، هرگز نخوانده بودم. پس دست در گردن یکدیگر کردند و گریستند.[۳]

[آثار صِله رحِم و قطع رحِم]

و از احادیث بسیار، ظاهر می‌شود که صِلهٔ رحِم، موجب زیادتیِ عمر و زیادتیِ روزی می‌شود و قطعِ رحِم، قاطع عمر و باعث فقر است، چنانچه که از بعضی احادیث گذشته، ظاهر شد. و همچنین، کلینی ﷺ از حضرت امام رضا ﷺ روایت کرده که فرمود: گاه باشد که از عمر مردی سه سال مانده باشد و خدای تعالی، از برای صِلهٔ رحِم که به جای آورَد، عمر او را سی سال کند، و خدا آنچه می‌خواهد، می‌کند.[۴]

۱. الکافی، ج ۲، ص ۱۵۷، ح ۳۰.
۲. سورهٔ رعد، آیهٔ ۲۱.
۳. الکافی، ج ۲، ص ۱۵۵، ح ۲۳.
۴. همان، ص ۱۵۰، ح ۳.

و از حضرت امام جعفر صادق ﷺ روایت کرده که فرمود: چیزی را موجب زیادتیِ عمر نمی‌دانیم، مگر صِلهٔ رحِم، حتّی آن که مردی که مدّت حیاتش سه سال باشد و صِلهٔ رحِم به جای آورد؛ یعنی خدای تعالی داند که آن مرد اگر بماند، صِلهٔ رحِم به جای می‌آورد، خدای تعالی، سی سال بر عمر او می‌افزاید و آن را سی و سه سال می‌کند، و مردی که مدّت عمرش سی و سه سال باشد و قاطعِ رحِم باشد، خدای تعالی، سی‌سال از عمر او کم می‌کند و اَجَل او را سه سال، قرار می‌دهد.[۱]

و از حضرت امام رضا ﷺ به همین مضمون، روایت کرده.[۲]

و از حضرت امام محمّد باقر ﷺ روایت کرده که فرمود: صِلهٔ ارحام، اعمال را مزکّی می‌سازد و اموال را زیاد می‌کند و بلا را دفع می‌کند و حساب را آسان می‌کند و اَجَل را تأخیر می‌کند.[۳] و در باب ازدیاد عمر و روزی به سبب صِلهٔ رحِم، احادیث بسیار وارد شده.

و از آن حضرت، روایت کرده که حضرت پیغمبر ﷺ فرمود: وصیّت می‌کنم جماعتی را که حاضرند از امّت من و جماعتی را که غایب‌اند و آنهایی را که در پشتِ پدران و شکم مادران‌اند تا روز قیامت که صِله کنند رحِم خود را، هر چند که یک‌ساله راه از ایشان دور باشد؛ زیرا که این معنی از جملهٔ دین است.[۴]

و از حضرت امام جعفر صادق ﷺ روایت کرده که فرمود: اوّلْ چیزی از جوارح که روز قیامت، سخن می‌گوید، رحِم است. می‌گوید که: خداوندا! هر کس که مرا صِله نموده، امروز او را به عطایای خود، صِله کن و هر کس مرا در دنیا قطع کرده، امروز، عطای خود را از او قطع کن![۵] و به این مضمون، چند حدیثْ وارد شده.

و از حضرت امام رضا ﷺ روایت کرده که فرمود که: قرابت حضرت پیغمبر ﷺ که ـ ائمّهٔ معصومین ﷺ باشند ـ، به عرش الهی می‌آویزد و می‌گوید: خداوندا! صِله کن هر کس که مرا صِله کرده، و قطع کن هر کس که مرا قطع کرده! و بعد از آن، این معنی جاری می‌شود در ارحام مؤمنین. و این آیه را تلاوت فرمود که: ﴿وَاتَّقُواْ اللَّهَ الَّذِی تَسَآءَلُونَ بِهِۦ وَالْأَرْحَامَ﴾؛[۶] یعنی: بپرهیزید از

۱. همان، ص ۱۵۲ و ۱۵۳، ح ۱۷.
۲. همان‌جا.
۳. همان، ص ۱۵۰، ح ۴.
۴. همان، ص ۱۵۱، ح ۵.
۵. همان، ص ۱۵۱، ح ۸.
۶. سورهٔ نساء، آیهٔ ۱.

خداوند که به ذکر او از یکدیگر، مطالب سؤال می‌کنید و طلب عطوفت می‌نمایید، و بپرهیزید از رحِم و او را قطع مکنید![1] و آیه را به بعضی وجوه دیگر نیز تفسیر کرده‌اند.

و از حضرت علی بن الحسین ﷺ روایت کرده که فرمود که: حضرت پیغمبر ﷺ فرمود که: کسی که مسرور شود از آن که خدای تعالی، عمر او را دراز کند و روزیِ او را فراخ کند، پس باید که صِله کند رحِم خود را؛ زیرا که رحِم را روز قیامت، زبانِ[2] تندی خواهد بود و خواهد گفت: خداوندا! صله کن کسی را که صِلهٔ من به جای آورده، و قطع کن کسی را که مرا قطع کرده! و گاه باشد که شخصی، علامات خوبی از او ظاهر باشد و ناگاه، رحِمی که او را قطع کرده، بیاید و او را بیندازد به پایین‌ترین جایی از قعر جهنّم.[3]

و از حضرت امام محمّد باقر ﷺ روایت کرده: که ابو ذر ـ رضی الله عنه ـ می‌گفت: از رسول خدا ﷺ شنیدم که می‌فرمود که: روز قیامت، رحِم و امانت، در دو طرف صراط خواهند بود. پس هرگاه بگذرد مردی که صِلهٔ رحِم به جای آورنده و اداکنندهٔ امانت باشد، به سلامت گذشته، به بهشت خواهد رفت، و هر گاه مردی خائنِ امانت و قاطعِ رحِم، خواهد بگذرد، نفع نمی‌کند او را با این دو معصیت، هیچ عملی و صراط، حرکت نموده، او را به میان آتش خواهد انداخت.[4]

و از حضرت امام جعفر صادق ﷺ روایت کرده که فرمود: صِله کن رحِم خود را، اگرچه به شربت آبی باشد. و افضل افراد صِلهٔ رحِم، باز داشتن اذیّت است از ایشان، و صِلهٔ رحِم، موجب تأخیر اَجَل و [موجب] محبّت اهل است.[5]

و از آن حضرت، روایت کرده که فرمود: صِلهٔ رحِم و حُسن جوار، یعنی رعایت همسایه یا محافظت کسی که پناه آورده، خانه‌ها را آبادان می‌کند و عمرها را زیاد می‌کند.[6]

و از آن حضرت، روایت کرده که فرمود: مردی به خدمت حضرت پیغمبر ﷺ آمده، گفت: یا رسول الله! اهل بیت من، به غیر از آزار و دشنام و جدایی از من، کاری نمی‌کنند. پس آیا من ترک کنم ایشان را؟ فرمود که: هرگاه چنین کنی، خدای تعالی، شما همه را ترک خواهد کرد. گفت: پس چه کار کنم؟ فرمود: صِله کن هر کس را که تو را قطع کند، و عفو کن از هر کس که بر تو ظلم کند؛

۱. الکافی، ج ۲، ص ۱۵۶، ح ۲۶.
۲. ج: «زبانی».
۳. همان، ص ۱۵۷، ح ۲۹.
۴. همان، ص ۱۵۲، ح ۱۱.
۵. همان، ص ۱۵۱، ح ۹.
۶. همان، ص ۶۶۷، ح ۸.

زیرا که اگر چنین کنی، از جانب خدای تعالی، تو را مددکاری بر ایشان خواهد بود.[۱]

و ابن بابویه ﷺ در فقیه روایت کرده که حضرت پیغمبر ﷺ فرمود در وصایا که به حضرت امیر المؤمنین ﷺ فرموده که: یا علی! دو سال راه برو از برای نیکی به والدین، و یک‌ساله[۲] راه برو از برای صِلهٔ رحِم، و یک میل ـ که ثلثِ فرسخ باشد ـ برو از برای عیادت بیمار، و دو میل برو از برای تشییع جنازه، و سه میل برو از برای اجابتِ دعوت، و چهار میل برو از برای زیارت برادر مؤمن، و پنج میل برو از برای اجابت مُضطر، و شش میل برو از برای یاری کردن مظلوم.[۳]

و از آن حضرت، روایت کرده که فرمود: تصدّق را یکیْ دَه، خدای تعالی ثواب می‌دهد و قرض را، یکیْ هجده، و صِلهٔ برادران را یکیْ بیست، و صِلهٔ رحِم را یکیْ بیست و چهار.[۴]

و از آن حضرت، روایت کرده که پرسیدند که: کدام تصدّق، افضل است؟ فرمود که: تصدّقی که به ذی رحِمی بکنند که دشمن باشد.[۵]

و از آن حضرت، روایت کرده که فرموده[۶]: تصدّق نیست در وقتی که یکی از اَقارب، محتاج باشد.[۷]

و احادیث در باب صِلهٔ رحِم، بسیار است و در این مقام به آنچه مذکور شد، اکتفا می‌شود.

[بیست و هشتم: خوردن مالِ حرام]

بیست و هشتم از جملهٔ کبائر ـ چنانچه از حدیث اعمش و حدیث «شرایع دین»، ظاهر می‌شود ـ، اکلِ سُحْت، یعنی خوردن مال حرام است. و مال حرام را سُحْت به جهت آن می‌گویند که برکت را زایل می‌گرداند[۸] و ظاهر، لفظ سُحت، جمیع اقسام مال حرام را شامل است، اگرچه معصیت در بعضی از آنها زیاده از بعضی است و در بعضی از احادیث، تصریح به عموم واقع شده ـ چنانچه مذکور می‌شود ـ، و آن که در بعضی اخبار، تفسیر سُحت به رشوه واقع شده، می‌تواند بود که از راه انحصار نباشد؛ بلکه از جهت آن باشد که از بعضی دیگر، قبیح‌تر است. و بر این معنی دلالت می‌کند آنچه کلینی ﷺ از حضرت امام محمّد باقر ﷺ روایت کرده که فرمود: هر خیانتی که کسی از امام بکند، سُحت است و خوردن مال یتیم و مانند آن، سُحت است.

۱. همان، ص ۱۵۰، ح ۲.
۲. ب: «یک‌سال».
۳. کتاب من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص ۳۶۱، ح ۵۷۶۲.
۴. همان، ج ۲، ص ۶۷، ح ۱۷۳۸.
۵. همان، ص ۶۸، ح ۱۷۳۹.
۶. الف: - «فرموده».
۷. همان، ح ۱۷۴۰.
۸. ب و ج: «می‌سازد».

و سُحْت، انواع بسیار دارد و از آن جمله، اجرت زنان فاجره است، و قیمت شراب و نبیذی که مست‌کننده باشد. و رِبا، یعنی سود خوردن بعد از آن که حرمتش از شرع، ظاهر شده. و امّا رشوه در حکم، پس آن کفر به خدایی است که اسم او جلیل است و به رسول خدا ﷺ.[۱]

و از حضرت امام جعفر صادق ﷺ روایت کرده که فرمود: سُحْت را انواع بسیار است. از آن جمله، اجرت حَجّام است، هرگاه با او شرط کرده باشند، واجرت زن زناکننده، و قیمت خمر. و امّا رشوه در حکم، پس آن، کفر به خداوند عظیم است.[۲]

و از آن حضرت، روایت کرده که فرمود: سُحْت، قیمت میته است، و قیمت سگ و قیمت خمر و اجرت زانیه و رشوهٔ در حکم و اجرت کاهن.[۳]

و کِهانت، عملی است که باعث آن شود که بعضی از جن، اطاعت آن شخص کنند در آوردنِ اخبار یا بعضی کارها. و قیمت سگ که در این[۴] حدیث واقع شده، محمول است بر غیرِ سگ شکاری و مثل آن، و در جواز بیعِ سگ شکاری، حدیث صریحْ وارد شده.[۵] و رشوه ـ چنان که تفسیر نموده‌اند ـ، عبارت از مالی است که از یکی از خصمین بگیرند یا از غیرِ ایشان، از برای حکم یا راه‌نمایی به طریق دعوی، خواه حکم از برای آن کس کنند که رشوه داده یا از برای غیر او، و خواه حکم به حق کنند یا به باطل، و خواه پیش از حکم بگیرند و خواه بعد از حکم.

و در حدیثِ علامات ساعت، وارد شده که: زمانی خواهد آمد که رشوه را به هدیه، حلال خواهند ساخت؛ یعنی رشوه خواهند گرفت[۶] و هدیه نامش خواهند کرد.

و بدان که رشوه، مخصوص به حکم شرعی نیست؛ بلکه هر چه از جهت حکم گیرند، خواه حکم شرعی و خواه عرفی، از قبیل رشوه است و آنچه حکّام و عمّال از مردم به جهت حکم نگیرند، رشوه نخواهد بود. امّا آنچه از احادیث ظاهر می‌شود، آن است که گرفتن از کسی جایز است که هدیه و عطای او، از جهت حکومتِ آن حاکم نباشد، یعنی اگر او حاکم نباشد هم آن هدیه به فعل آید، و اگر چنین نباشد، آنچه گیرند و حکمی در آن منظور نباشد، حرام خواهد بود، هر چند اسم رشوه بر آن، صادق نباشد. و اگر بالفعل، حکمی و دعوی‌ای در میان نباشد و آن کس که چیزی به حاکم می‌دهد، منظورش مایل ساختن حاکم به جانب خود باشد تا اگر وقتی او را

۱. الکافی، ج ۵، ص ۱۲۶، ح ۱.
۲. همان، ص ۱۲۷، ح ۳.
۳. همان، ص ۱۲۶ و ۱۲۷، ح ۲.
۴. الف: - «این».
۵. همانجا، ح ۵.
۶. الف: - «گرفت».

دعوی‌ای با کسی افتد، حکم به جهتِ او کند و حاکم، رعایت عطای او نماید، شاید که چنین عطایی نیز از قبیل رشوه باشد.

و چنان که[۱] رشوه گرفتن حرام است، رشوه دادن و واسطه بودن در رشوه نیز حرام است. و بعضی از علما گفته‌اند که اگر بازیافت نمودن حق، بی‌رشوه ممکن نباشد، دادن رشوه، جایز است و گرفتن بر هر تقدیر، حرام.

[بیست و نهم: حکم ناحق نمودن]

بیست و نهم از جملهٔ کبائر، حکم به غیر حقّ است، یعنی میانهٔ دو کس که با یکدیگر منازعهٔ مالی یا غیرمالی داشته باشند، به خلافِ حکم الهی حکم کردن، و در کلام مجید واقع شده که: ﴿وَمَن لَّمْ يَحْكُم بِمَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ فَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلْكَٰفِرُونَ﴾؛[۲] یعنی: کسانی که حکم نکنند به آنچه خدای ـ عزَّ و جلَّ ـ فرستاده، ایشان کافران‌اند.

و ابن بابویه ﷺ در فقیه و شیخ طوسی ﷺ در تهذیب، از حضرت امام جعفر صادق ﷺ روایت کرده‌اند که فرمود: کسی که در باب دو درهم، به غیرِ حکمی که خدای ـ عزَّ و جلَّ ـ فرستاده، حکم کند، کافر است به خداوند عظیم.[۳]

و ظاهر، آن است که حکم عرفی باطل نیز در حکم، به غیرِ ما أنزل الله، داخل است و اختصاص به حکم جمعی ندارد که خود را از اهل شرع قرار دهند یا اهلیّت حکم میانهٔ مردم [را] داشته باشند.

[سی‌ام: یاری کردن ظالمان]

سی‌ام از جملهٔ کبائر ـ چنانچه از حدیث «شرایع دین» ظاهر می‌شود ـ، معاونت نمودن و میل کردن به جانب ظالمین است، و حق تعالی، در کلام مجید فرموده که: ﴿وَلَا تَرْكَنُوٓاْ إِلَى ٱلَّذِينَ ظَلَمُواْ فَتَمَسَّكُمُ ٱلنَّارُ﴾؛[۴] یعنی: میل مکنید به جانب آن کسانی که ظلم می‌کنند، که اگر چنین کنید، آتش به شما خواهد رسید.

و کلینی ﷺ از حضرت امام جعفر صادق ﷺ روایت کرده که در تفسیر این آیه فرموده که: میل به ظَلَمه، آن است که کسی پیش سلطنت رود و خواهد که آن قدر باقی بماند که دست به اندرون کیسه

۱. الف: «چنانچه».
۲. سورهٔ مائده، آیهٔ ۴۴.
۳. کتاب من لا یحضره الفقیه، ج ۳، ص ۵، ح ۳۲۲۱؛ تهذیب الأحکام، ج ۶، ص ۲۲۱، ح ۵۲۳.
۴. سورهٔ هود، آیهٔ ۱۱۳.

کند و به او چیزی بدهد.[۱]

و از آن حضرت، روایت کرده که مردی از اصحاب به آن حضرت گفت که: بعضی از ما راگاه هست که تنگی یا شدّتی می‌رسد. پس او را می‌طلبند به آن که بنایی از برایِ ایشان بگذارد یا نهری بکَنَد یا کار زراعت بکند. پس در این باب، چه می‌فرمایید؟ حضرت فرمود که: دوست نمی‌دارم که یک گِره از برای ایشان بزنم یا سرِ خیک یا[۲] کیسه‌ای از برای ایشان ببندم و اگرچه مدینه را و آنچه در آن هست، به من دهند. و دوست نمی‌دارم که به یک مدّ قلم، مددِ ایشان کنم. بـه درسـتی کـه مددکارانِ ظالمان، روز قیامت، در سراپرده‌ای از آتش خواهند بود تا وقتی که خدای تعالی، میانهٔ بندگان خود، حکم کند.[۳]

و از محمّد بن عذافر روایت کرده از حضرت امام جعفر صادق ﷺ که به [پدرش] عذافر فرمود که: یا عذافر! به من خبر رسیده که تو معامله می‌کنی با ابو ایّوب و ربیع. پس حال تو چون خواهد بود در آن وقتی که اعوان ظَلَمه را ندا کنند؟ پس پدرم محزون و مغموم شد. پس آن حضرت، چون دید تألّم او را، فرمود که: ای عذافر! به درستی که نترسانیدم تو را، مگر به آنچه خدای ـ عزَّ و جلَّ ـ مرا ترسانیده. پس پدرم همیشه مغموم و محزوم بود تا وقتی که مُرد.[۴]

و از این دو حدیث، ظاهر می‌شود که به جهت ظَلَمه کار کردن و معامله با ایشـان نـمودن، از جملهٔ معاونت ظَلَمه است.

و شیخ طوسی ﷺ از یونس بن یعقوب روایت کرده که گفت: حضرت امام صادق ﷺ بـه مـن فرمود که: اعانت مکن ایشان را در ساختن مسجد.[۵]

و آنچه بعضی از فقها ذکر کرده‌اند که حرمت اعانت ظَلَمه، مخصوص به کارهای حرام است، به حَسَب ظاهر، وجهی ندارد و حدیث یونس بن یعقوب، اگرچه ممکن است که مخصوص بنی امیّه و امثال ایشان باشد؛ امّا احادیث سابقه و غیر آنها همهٔ ظَلَمه را شامل است. و اخـبار در مـذمّت مطلق میل به ظَلَمه و انتفاع از ایشان و فروتنی نمودن از جهت طمعْ پیش ایشان و بودن در میان ایشان، بسیار وارد شده. و از آن جمله، کلینی ﷺ از حضرت امام جعفر صادق ﷺ روایت کرده که فرمود: بر خدای ـ عزَّ و جلَّ ـ لازم است که شما را با آن جماعتی محشور سازد که از دنیای ایشان،

۱. الکافی، ج ۵، ص ۱۰۸ و ۱۰۹، ح ۱۲.
۲. ب: + «سر».
۳. همان، ص ۱۰۷، ح ۷.
۴. همان، ص ۱۰۵، ح ۱.
۵. تهذیب الأحکام، ج ۶، ص ۳۳۸، ح ۹۴۱.

نفع می‌برده‌اید.[۱]

و از آن حضرت، روایت کرده که فرمود: جمعی از آنها که به حضرت موسی ﷺ ایمان آورده بودند، با خود گفتند که: به لشکر فرعون می‌رویم و در آن جا می‌باشیم و از دنیای او انتفاع می‌بریم و بعد از آن که حضرت موسی ﷺ بر فرعون غالب شود، چنانچه ما امید داریم[۲]، به طرف او می‌آییم. پس چون حضرت موسی ﷺ و جمعی که با آن حضرت بودند، از فرعون گریختند، آن جماعتْ سوار شده، به تعجیل روانه شدند از برای آن که به حضرت موسی ملحق شوند و در لشکر او باشند. پس خدای ـ عزَّ و جلَّ ـ فرشته‌ای فرستاد تا بر روی چهارپایان ایشان زده، ایشان را به لشکر فرعون برگردانید و از جملهٔ آن جماعتی بودند که با فرعون، غرق شدند.[۳]

و کلینی و شیخ طوسی ـ رضی الله عنهما ـ از حضرت امام جعفر صادق ﷺ روایت نموده‌اند که فرمود: از خدای تعالی بپرهیزید و بمیرانید نفس خود را یا محافظت کنید دین خود را به وَرَع و پرهیزگاری، و دین خود را تقویت کنید به تقیّه و بی‌نیازی به فضل الهی از آن که طلب حوائج از صاحبْ‌سلطنتی کنید. به درستی که کسی که فروتنی کند پیش صاحبْ‌سلطنتی یا پیش مخالفِ مذهبی از برای طلب چیزی که در دست او باشد، خدای تعالی، او را پست و گمنام می‌سازد و دشمن می‌دارد و او را به خودش وا می‌گذارد. پس اگر چیزی دنیوی از آن شخص به او رسد، خدای تعالی، برکت را از آن سلب می‌کند و او را ثواب نمی‌دهد بر آنچه در حج و بنده آزاد کردن و وجوه بِرّ صرف نماید.[۴]

و از علی ابن حمزه روایت کرده‌اند که گفت: مرا دوستی بود از نویسندگان بنی امیّه. به من گفت که از حضرت امام جعفر صادق ﷺ رخصت بگیر تا من به خدمت آن حضرت آیم. من، رخصت گرفتم. پس چون به خدمت آن حضرت آمد، سلام کرد و نشست و گفت: فدای تو شوم! سخنی می‌خواهم بگویم. به درستی که من در دیوان این جماعت (یعنی بنی امیّه) بودم و از دنیای ایشان، مال بسیاری به دست من آمده و در راه تحصیل آن اموال، اغماض کرده، ملاحظهٔ حلال و حرام نکرده‌ام. حضرت فرمود که: اگر بنی امیّه، جمعی را نمی‌داشتند که به جهت ایشان، نویسندگی کنند و غنیمت جمع کنند و با دشمنان ایشان، جنگ کنند و به جماعت ایشان، حاضر شوند، هر آینه نمی‌توانستند که حقّ ما را غصب کنند، و اگر مردم، ایشان را به آنچه داشتند، باز می‌گذاشتند، به

۱. الکافی، ج ۵، ص ۱۰۹، ح ۱۳.
۲. الف: «امیدواریم».
۳. همان، ص ۱۰۹، ح ۱۳.
۴. همان، ص ۱۰۵ و ۱۰۶، ح ۳.

غیر آنچه داشتند، چیزی دیگر به دست ایشان نمی‌آمد. پس آن مرد گفت: فدای تو شوم! آیا مرا از آنچه کرده‌ام، راه خلاصی هست؟ حضرت فرمود که: اگر از برای تو بگویم، عمل می‌کنی؟ گفت: می‌کنم. فرمود که: بگذر از جمیعِ آنچه در دیوان ایشان به دست آورده‌ای. پس هر کس از صاحبان حق را که بشناسی، حقّ ایشان را به ایشان، باز ده و هر کدام را[1] نشناسی، آنچه گرفته‌ای، تصدّق کن تا من ضامن شوم که خدای تعالی، تو را به بهشت برَد.

علی بن حمزه می‌گوید که: آن جوان، مدّتی سر به زیر انداخت و بعد از آن گفت: فدای تو شوم! می‌کنم آنچه فرمودی. پس همراه ما به کوفه آمد و هر چه داشت، به نوعی که آن حضرت فرموده بود، به صاحبان[2] داد و تصدّق نمود، حتّی رخت‌ها[یی را] که پوشیده بود. پس من از اصحاب خود، به جهت او چیزی گرفتم و رختِ پوشیدنی به جهت او خریدیم و خرجی از برای او فرستادیم. و چون چند ماهی بر این گذشت، بیمار شد و در اثنای بیماری، عیادت او می‌کردیم. روزی به عیادت او رفتم. دیدم که در حالت نَزْع است. پس چشم باز کرد و گفت: ای علی بن ابی حمزه! والله که صاحب تو وفا کرد از برای من به آنچه شرط کرده بود! و بعد از آن، وفات یافت.

پس او را تجهیز و تکفین کردیم و بعد از آن، از کوفه بیرون آمدم و به خدمت آن حضرت آمدم و چون مرا دید، فرمود که: ای علی! والله که وفا کردیم به شرطی که با صاحب[3] تو کرده بودیم. گفتم: فدای تو شوم! راست می‌گویی. او در وقت مُردن، به من چنین گفت.[4]

و بدان که علما ذکر کرده‌اند که هر گاه ظَلَمه و عُمّال [آنها]، چیزی به کسی دهند و خصوص، آن مال را ندانند که از کسی غصب کرده‌اند، گرفتن آن جایز است، و این معنی از احادیث، ظاهر می‌شود؛ لیکن از این جا لازم نمی‌آید که میل به ایشان و فروتنی پیش ایشان از برای طمع، جایز باشد؛ بلکه از بعضی احادیث ظاهر می‌شود که فروتنی پیش اغنیا، مطلقاً، خواه از جملهٔ ظَلَمه باشند و خواه نباشند، بد است. و سیّد رضی ﷺ در کتاب نهج البلاغة، از حضرت امیر المؤمنین ﷺ روایت کرده که فرمود: کسی که پیش مردی غنی آید و از برای توانگریِ او، تواضع و فروتنی نماید، دو ثلثِ دین او می‌رود.[5]

و بدترین افرادِ معاونتِ ظَلَمه، معاونت ایشان در ظلم است، خصوصاً هر گاه آن ظالم از

۱. الف و ج: - «را».
۲. ب: «صاحبانش».
۳. صاحب: دوست.
۴. الکافی، ج ۵، ص ۱۰۶، ح ۴.
۵. نهج البلاغة، ج ۴، ص ۵۰، حکمت ۲۲۸.

مخالفین بوده باشد، و آن که بعضی از شیعیان، به جهتِ تحصیل دنیا به بلاد مخالف رفته، اختیار ملازمت پادشاهان سنّی می‌نمایند، از این قبیل است و ملازمان ایشان، خصوصاً جمعی که از لشکریان باشند، چون موجب رونق و کثرتِ سواد ایشان می‌شوند، در تخریب دین شریک‌اند، هر چند که با شیعیان، مقاتله ننمایند. و کسی که به چنین بلیّه‌ای مبتلا شود یا در ارتکاب ملازمت و عمل ایشان، مجبور باشد، می‌باید که با شیعیان، مثل سنّیان سلوک ننماید و رعایت حالِ شیعیان به قدر مقدور، از او فوت نشود، چنانچه در بعضی احادیث، صریحاً وارد شده.

و کلینی و شیخ طوسی ـ رحمهما الله ـ، از حسن بن حسین انباری روایت کرده[اند] که گفت: چهارده سال به خدمت حضرت امام رضا ﷺ می‌نوشتم و از آن حضرت، رخصت می‌طلبیدم در باب ارتکاب شغل و عمل سلطان، و در مرتبهٔ آخر که به آن حضرت چیزی نوشتم، این معنی را ذکر کردم که: من بر رگِ گردن خود می‌ترسم و سلطان می‌گوید که تو رافضیی و ترک عمل سلطان، از برای رَفض می‌کنی. حضرت در جواب نوشت که: نوشتهٔ تو را فهمیدم و آنچه ذکر کرده‌ای که: «از کشته شدن خود می‌ترسم[1]»، دانستم. پس اگر می‌دانی که هرگاه والی شوی، عمل می‌کنی به آنچه حضرت پیغمبر ﷺ فرموده و بعد از آن، اعوان و نویسندگان خود را از اهل ملّت خود، مقرّر سازی و آنچه به دستت آید، با فقرای مؤمنین صرف کنی به این نحو که خود، مثل یکی از آن فقرا باشی، این در عوضِ آن خواهد بود؛ والّا فلا.[2]

[سی و یکم: یاری نکردن مظلوم]

سی و یکم از جملهٔ کبائر ـ چنانچه از حدیث اعمش ظاهر می‌شود ـ، مدد نکردن مظلومان است و احادیث در ذمّ این معنی و فضیلت اعانت مؤمن، بسیار وارد شده.

[عِقاب ترک یاری مؤمن]

از آن جمله، ابن بابویه ﷺ در امالی و برقی در کتاب محاسن، از حضرت امام جعفر صادق ﷺ نقل[3] کرده‌اند که فرمود: هیچ مؤمنی نیست که مددکاریِ برادر مؤمن خود را ترک کند و قادر باشد بر آن که یاری او کند، مگر آن که خدای تعالی، او را مخذول می‌کند در دنیا و آخرت.[4]

۱. ج: «می‌ترسی».
۲. الکافی، ج ۵، ص ۱۱۱، ح ۴.
۳. ب: «روایت».
۴. الأمالی، صدوق: ص ۵۷۴، ح ۷۸۵؛ المحاسن، ج ۱، ص ۹۹، ح ۶۶.

و در ثواب الأعمال و علل الشرائع، از آن حضرتْ روایت کرده که فرمود: مردی از اخیار را در قبر نشانیدند و به او گفتند که: ما تو را صد تازیانه از عذاب الهی می‌زنیم. گفت: من، طاقت صد تازیانه ندارم. پس، از آن مرتبه تخفیف دادند تا وقتی که به یک تازیانه رسید. گفتند که: از یک تازیانه، چاره‌ای نیست. گفت: این تازیانه را به چه سبب می‌زنید؟ گفتند: از این جهت که یک روز، بی‌وضو نماز کردی و بر مرد ناتوانی گذشتی و یاریِ او نکردی. پس یک تازیانه از عذاب الهی بر او زدند که قبرش پُر از آتش شد.[۱]

و در کتاب عیون و معانی الأخبار، از آن حضرت روایت کرده که فرمود: خدای تعالی، به حضرت داوود وحی کرد که: بنده‌ای از بندگان، با یک حسنه نزد من می‌آید و من، او را به بهشت می‌برم. گفت: خداوندا! آن حسنه کدام است؟ فرمود که: آن حسنه، آن است که دفع کند از مؤمنی، غمّی یا بلیّه‌ای را، اگرچه به یک خرما باشد. حضرت داوود گفت[۲]: خداوندا! سزاوار است کسی را که تو را شناخته باشد، آن که قطع امید از تو نکند.[۳]

و شیخ طوسی ﷺ در امالی و حِمیَری ﷺ در قرب الإسناد، با این مضمون، روایت کرده‌اند.[۴]

[ثواب نیکی به مؤمن]

و در ثواب الأعمال، از آن حضرتْ روایت کرده که فرمود: هر مؤمنی که دفع غمی و سختی‌ای از مؤمنی کند، خدای تعالی، هفتاد غم از غم‌های دنیا و غم‌های روز قیامت، از او دفع کند، و کسی که اعانت کند مؤمنی را در حال پریشانی، خدای تعالی، میسّر می‌سازد مطالب او را در دنیا و آخرت، و کسی که بپوشانَد عیب مؤمنی را که از ظاهر شدن آن ترسد، خدای تعالی، هفتاد عیبِ او را که از ظاهر شدن آنها ترسد، بپوشانَد در دنیا و آخرت. و فرمود که: خدای تعالی، در مقامِ مدد مؤمن است، مادام که او در مقام مدد برادر مؤمن خود، بوده[۵] باشد. پس موعظه را قبول کنید و رغبت کنید در کارهای خیر.[۶]

از حضرت پیغمبر ﷺ روایت کرده که فرمود: کسی که فریادرسیِ برادر مؤمن خود کند به آن

۱. ثواب الأعمال، ص ۲۲۴؛ علل الشرائع، ج ۱، ص ۳۰۹، ح ۱.
۲. ب: «عرض کرد».
۳. عیون أخبار الرضاﷺ، ج ۲، ص ۲۷۹، ح ۸۴؛ معانی الأخبار، ص ۳۷۴، ح ۱.
۴. الأمالی، صدوق، ص ۷۰۱، ح ۹۵۵.
۵. ب: - «خود بوده».
۶. ثواب الأعمال، ص ۱۳۵.

که او را از همّی و غمّی شدید و ورطه‌ای بیرون آرد، خدای تعالی، از برای او ده حَسَنه می‌نویسد و ده درجه، بلند می‌کند و عطا می‌کند به او، ثوابِ آزاد کردن ده بنده، و دفع می‌کند از او، ده عذاب، و مهیّا می‌سازد از برای او، ده شفاعت.[۱]

و از حضرت امام جعفر صادق ﷺ روایت کرده که فرمود: هر مؤمنی که اعانت کند مؤمن مظلومی را، عمل او افضل است از یک ماه روزه گرفتن و اعتکاف داشتن در مسجد الحرام. و هیچ مؤمنی نیست که یاری کند برادر خود را در حالتی که قادر بوده باشد بر یاری او، مگر آن که خدای تعالی، او را یاری کند در دنیا و آخرت. و هیچ مؤمنی نیست که ترک یاریِ برادر خود کند و قادر بوده باشد بر یاری او، مگر آن که خدای تعالی، او را مخذول کند[۲] و یاری نکند او را در دنیا و آخرت.[۳]

و از آن حضرت، روایت کرده که فرمود: کسی که فریادرسیِ برادر مؤمن مظلوم خود کند در وقت سختی، و دفعِ غم و سختی از او بکند و او را مدد کند در برآمدن حاجت او، هفتاد و دو رحمتْ خدای تعالی[۴] برای او مقرّر می‌سازد و یکی از آنها [را] پیش می‌اندازد برای اصلاح معاش او در دنیا، و ذخیره می‌سازد هفتاد و یک رحمت را از برای هول‌های روز قیامت.[۵]

[سی و دوم: اسراف و تبذیر]

سی و دوم از جملهٔ کبائر ـ چنانچه حدیث اعمش و حدیث «شرایع دین» دلالت می‌کند ـ، اسراف و تبذیر است و حق تعالی، در کلام مجید فرموده که: ﴿كُلُواْ وَٱشْرَبُواْ وَلَا تُسْرِفُوٓاْ إِنَّهُۥ لَا يُحِبُّ ٱلْمُسْرِفِينَ﴾؛[۶] یعنی: بخورید و بیاشامید و اسراف مکنید. به درستی که خدای تعالی، دوست نمی‌دارد اسراف‌کنندگان را. و فرموده که: ﴿وَلَا تُبَذِّرْ تَبْذِيرًا إِنَّ ٱلْمُبَذِّرِينَ كَانُوٓاْ إِخْوَٰنَ ٱلشَّيَٰطِينِ وَكَانَ ٱلشَّيْطَٰنُ لِرَبِّهِۦ كَفُورًا﴾؛[۷] یعنی: در صرف نمودن مال، تبذیر مکن؛ زیرا که تبذیرکنندگان، برادر شیاطین‌اند و شیطان، کفران‌کنندهٔ نعمت‌های پروردگار خود است.

و اسراف و تبذیر، به قول جمعی از علما، صرف کردن مال است در مصارفی که غالباً مقصود عقلا نمی‌باشد، مثل ضایع کردن مال و خریدن چیزی به قیمت بسیار گران و صرف کردن در

۱. همان، ص ۱۴۸.
۲. ب: «سازد».
۳. همان، ص ۱۴۷ و ۱۴۸.
۴. ب: «عزّ و جل».
۵. همان، ص ۱۴۹.
۶. سورهٔ اعراف، آیهٔ ۳۱.
۷. سورهٔ اسراء، آیهٔ ۲۶ و ۲۷.

مصرف‌های حرام و در خورش‌های بسیار نفیس که به حیثِ وقت و بلاد و اوضاع آن شخص[۱]، مناسبِ او نباشد و خریدن جامه‌های بسیار نفیس که مناسب او نباشد[۲] و ساختن خانه‌های رفیع که مناسبت به او نداشته باشد؛ و همچنین در سایر مصارف، مثل اسب‌سواری و غلام و خدمتکار و فروش و ظروف و غیر آنها.

[حد و اندازهٔ اقدام به امور خیریه]

و امّا صرف نمودن مال بسیار در مصارف خیر، مثل بنای مسجد و رَباط[۳] و ساختن پل‌ها و ضیافت مؤمنین و تصدّقات، پس اگر به حدّی نرسد که از مرتبهٔ مناسب حال او، عرفاً، بیرون رود و باعث پریشانی و احتیاج خود و عیال شود، شکّی در آن نیست که خوب است و اسراف نیست. و اگر از آن مرتبه به در رود، جمعی از علما آن را نیز داخل اسراف می‌دانند، و جمعی می‌گویند که در خیر، اسراف نمی‌باشد، همچنان که خیر در اسراف نیست. و حدیثی که عیّاشی در تفسیر [خود] از عبد الرحمان بن الحجّاج روایت کرده که گفت: از حضرت امام جعفر صادق ﷺ سؤال کردم از تفسیر قول الهی که فرموده: ﴿وَلَا تُبَذِّرْ تَبْذِيرًا﴾[۴]، فرمود: «کسی که در غیرِ طاعت الهی خرج می‌کند، مُبذِر است و کسی که در راه خیر صرف می‌کند، میانه‌رو است»،[۵] مؤیّد این معنی است؛ ولیکن ظاهر کلام الهی که فرموده: ﴿وَلَا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً إِلَىٰ عُنُقِكَ وَلَا تَبْسُطْهَا كُلَّ ٱلْبَسْطِ فَتَقْعُدَ مَلُومًا مَّحْسُورًا﴾،[۶] آن است که در خیرات هم از حد، تجاوز نباید نمود.[۷] و ترجمهٔ لفظ آیه آن است که: در عطا کردن، امساک بسیار[۸] مکن، مثل کسی که دستش به گردنش بسته باشد، و هر چه داری، به مردم مده، مثل کسی که دست خود را بگشاید، گشادنی کامل که هیچ در دستش نمانَد تا به سبب امساک بسیار، نزد عقلا مستحقّ لَوْم[۹] و مذمّت باشی و به سبب جود زیاد، مغموم و متحیّر بمانی و به جهت مایحتاجٌ اِلیه خود، چاره‌ای نتوانی کرد.

و ظاهرتر در وجه جمع، آن است که حدیث مذکور را حمل کنیم بر[۱۰] صورتی که انفاق در راه

۱. الف و ب: - «به حیث وقت و بلاد و اوضاع آن شخص».
۲. الف و ب: - «و خریدن جامه‌های بسیار نفیس که مناسب او نباشد».
۳. رَباط: کاروان‌سرا.
۴. سورهٔ اسراء، آیهٔ ۲۶.
۵. تفسیر العیّاشی، ج ۲، ص ۲۸۸، ح ۵۳.
۶. سورهٔ اسراء، آیهٔ ۲۹.
۷. ب: «نباید تجاوز نمود».
۸. ب: + «زیاده».
۹. لَوْم: سرزنش، نکوهش.
۱۰. الف و ب: «در».

خیر، باعث پریشانی عطاکننده نباشد تا موافقِ ظاهر آیه باشد. وکلینی ﷺ در تفسیر آیهٔ مذکوره، از حضرت امام جعفر صادق ﷺ روایت کرده که فرمود: إحسار، عبارت از پریشانی است.[۱]

و از عِجلان روایت کرده که گفت: نزد آن حضرت ﷺ بودم که سائلی سؤال کرد. آن حضرت برخاست و از زنبیلی که خرما داشت، دست خود را پُر کرده، به او داد. پس دیگری سؤال کرد. برخاست و به او نیز داد. همچنین تا سه کس سؤال کردند. پس دیگری سؤال کرد. فرمود که: خدای تعالی، روزی دهد ما و تو را! یا [فرمود:] روزی دهندهٔ ما و توست. بعد از آن فرمود که: کسی چیزی از حضرت پیغمبر ﷺ سؤال نمی‌کرد از چیزهای دنیا که به او عطا ننماید. روزی زنی، پسر خود را گفت: برو به پیش آن حضرت و از او چیزی بطلب، و اگر بگوید: «ندارم»، بگو: پیراهن خود را به من ده. آن پسر، چنان کرد. پس آن حضرت، پیراهن خود را به او داد. پس خدای تعالی، آن حضرت را به میانه‌روی امر کرد و فرمود: ﴿وَلَاتَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً إِلَىٰ عُنُقِكَ وَلَاتَبْسُطْهَا كُلَّ ٱلْبَسْطِ فَتَقْعُدَ مَلُومًا مَّحْسُورًا﴾.[۲]

و از آن حضرت، روایت کرده که مردی سؤال کرد از تفسیر قول الهی که فرموده: ﴿وَءَاتُوا۟ حَقَّهُۥ يَوْمَ حَصَادِهِۦ وَلَاتُسْرِفُوٓا۟ إِنَّهُۥ لَايُحِبُّ ٱلْمُسْرِفِينَ﴾؛[۳] یعنی: بدهید حقّ زرع و نخل را (و آنچه در آیه مذکور شده) در روزِ چیدنِ ثمر آنها، و اسراف مکنید؛ زیراکه خدای تعالی، دوست نمی‌دارد اسراف‌کنندگان را. حضرت فرمود که: فلان مرد از انصار، زراعتی داشت و وقتی که حاصل آن را برمی‌داشت، همه را تصدّق می‌کرد و خود و عیال، بی‌چیز می‌ماندند. پس خدای تعالی، آن را داخل اسراف گردانید.[۴]

و از آن حضرت، روایت کرده که این آیه را تلاوت فرمود که: ﴿وَٱلَّذِينَ إِذَآ أَنفَقُوا۟ لَمْ يُسْرِفُوا۟ وَلَمْ يَقْتُرُوا۟ وَكَانَ بَيْنَ ذَٰلِكَ قَوَامًا﴾؛[۵] یعنی: آن جماعتی که هر گاه خرج کنند، اسراف نمی‌کنند و اِقتار نمی‌کنند و انفاق ایشان، عدل و میانه است، نه زیاده و نه کم. بعد از آن، مُشتی سنگ‌ریزه برداشت و در دست، نگاه داشت، چنانچه هیچ نریخت و فرمود که: این، اِقتاری است که خدای تعالی در کتاب خود ذکر کرده. پس مُشتی دیگر برداشت و دست را سُست کرد تا همه ریخت و فرمود که: این، اسراف است. و مشتی دیگر برداشت و بعضی را نگاه داشت و بعضی را ریخت

۱. الکافی، ج ۴، ص ۵۵، ح ۶.
۲. همان، ص ۵۵ و ۵۶، ح ۷.
۳. سورهٔ اعراف، آیهٔ ۳۱.
۴. همان، ص ۵۵، ح ۵.
۵. سورهٔ فرقان، آیهٔ ۶۷.

و فرمود که: این، قوام، یعنی عدل و میانه‌روی است.[۱]

و از آن حضرت، روایت کرده که فرمود: اگر کسی آنچه داشته باشد، در راه خدا صرف کند، خوب نکرده و توفیق نیافته. آیا حق تعالی نفرموده که: ﴿وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ وَأَحْسِنُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ﴾؟[۲]؛ یعنی: خود را به دست خود، به هلاک میندازید[۳] و احسان کنید؛ زیرا که خدای تعالی، احسان‌کنندگان را دوست می‌دارد. پس فرمود: مراد از «محسنین»، عدل‌کنندگان و میانه‌روان‌اند.[۴]

و از این احادیث، ظاهر شد که اسراف در صرف نمودن مال در راه‌های خیر نیز جاری می‌شود و هر گاه خیرات و تصدّقات به حدّی رسد که موجب پریشانی شود، اسراف خواهد بود.

[انواع اسراف]

و بدان که از احادیث، ظاهر می‌شود که اسراف، بر چند نوع است: **یکی، تجاوز نمودن از حد در انفاق**، اگر چه در راه‌های خیر باشد، چنانچه گذشت.

دیگر، ضایع کردن مال و بی‌فایده تلف نمودن، هر چند آن مال، اندکی بوده باشد، مثل ریختن آبی که در ظرف، بعد از خوردن بمانَد و پاشیدن هسته خرما و امثال آن، چنانچه محمّد بن یعقوب کلینی ﷺ از حضرت امام جعفر صادق ﷺ روایت کرده که فرمود: میانه‌روی، چیزی است که خدای تعالی آن را دوست می‌دارد؛ و اسراف، امری است که خدای تعالی آن را دشمن می‌دارد و حتّی انداختن هسته خرما، به جهت آن که به کاری می‌آید، و حتّی ریختن زیادتیِ آبی که بیاشامی.[۵]

و از آن حضرت، روایت کرده که شخصی پرسید که: اَدنای مراتب اسراف، کدام است؟ فرمود: بسیار پوشیدن و مبتذل ساختن جامهٔ نگه‌داشتنیِ خودت، و آن که بریزی آنچه [را] در ظرف زیاد آید، و آن که خرما را بخوری وهستهٔ آن را این طرف و آن طرف بیندازی.[۶]

و عیّاشی ﷺ در تفسیر [خود]، از بشر بن مروان روایت کرده که گفت: [نزد] حضرت امام جعفر صادق ﷺ رفتم. حضرت، رُطبی طلبید. پس یکی از آنها که حاضر بودند، هستهٔ خرما را [دور] می‌انداخت. آن حضرت، دست او را گرفت و فرمود: این، از جملهٔ تبذیر است و خدای تعالی،

۱. الکافی، ج ۴، ص ۵۴ و ۵۵، ح ۱.
۲. بقره، آیهٔ ۱۹۵.
۳. ب: «نیندازید».
۴. الکافی، ج ۴، ص ۵۳، ح ۷.
۵. همان، ص ۵۲، ح ۲.
۶. همان، ص ۵۶، ح ۱۰.

فساد و ضایع کردن را دوست نمی‌دارد.[۱]

دیگر از جملهٔ انواع اسراف، صرف مال در مصرف‌های حرام است، مثل خریدن شراب و آلات قمار، و چیزی دادن به فواحش و سازنده و خواننده و معرکه‌گیران که اعمال سیمیا و امثال آن می‌کنند، و قمار باختن، و رشوه دادن به حکّام، و صرف نمودن در چیزی که متضمّن ظلمی یا ضرر [رساندن] به مؤمنی باشد. و در چنین افعال، معصیت و مخالفت الهی از دو جهت خواهد بود: یکی از جهت آن که آن فعل، فی نفسه، مخالف شرع است؛ و دیگر از جهت آن که صرف کردن مال در آن مصرف، از قبیل اسراف است، و بر این نوع، حدیث عبد الرحمان بن الحجّاج ـ که قبل از این به روایتِ عیّاشی مذکور شد ـ، دلالت می‌کند.

دیگر از جملهٔ اسراف، صرف مال است در چیزی که به بدن آدمی ضرر رساند، چنانچه کلینی ﷺ روایت کرده که شخصی از اصحاب حضرت امام جعفر صادق ﷺ از آن حضرت پرسید که: در راه مکّه، گاه هست که می‌خواهیم که احرام ببندیم و نوره می‌گذاریم و سبوس آرد، همراه نداریم که بعد از نوره بر بدن مالیم و به عوض سبوس، بدن را به آرد، پاکیزه می‌کنیم و از این معنی، آن قدر متألّم[۲] می‌شوم که خدا بهتر می‌داند. آن حضرت فرمود که: آیا از ترس اسراف، متألّم می‌شوی؟ گفتم: بلی. فرمود که: در چیزی که باعث اصلاح بدن باشد، اسراف نمی‌باشد. بسیار است که می‌فرمایم تا آرد پخته را با روغن زیت، ممزوج می‌کنند و بر بدن می‌مالم. به درستی که اسراف نمی‌باشد، مگر در چیزی که باعث تلف مال شود و به بدن، ضرر رساند. گفتم: اِقتار ـ که ضدّ اسراف است ـ، کدام است؟ فرمود که: آن که نان را با نمک بخوری و قدرت بر خوردن چیزی دیگر داشته باشی. گفتم: میانه‌روی کدام است؟ فرمود: آن که نان و گوشت و شیر و سرکه و روغن بخوری، گاهی از این و گاهی از آن.[۳]

و از این حدیث، ظاهر می‌شود که صرف مال، مطلقاً در چیزی که ضرر به بدن داشته باشد، اسراف است؛ زیرا که اگر به مرتبهٔ افراط و تجاوز از حد رسد، در غیر صورت ضرر هم از مقولهٔ اسراف است. و حصری که از این حدیثْ فهمیده می‌شود، مأوّل است به اسراف کامل یا آن که حصر، نسبت به صرف مالی است که نفع نرساند تا مخالف اخبار بسیار و اتّفاق علما نباشد.

۱. تفسیر العیّاشی، ج ۲، ص ۲۸۸، ح ۵۸.
۲. متألّم: ناراحت.
۳. الکافی، ج ۴، ص ۵۳ و ۵۴ و ح ۱۰.

[اسراف در خوراک و پوشاک و مسکن]

دیگر از این حدیث، ظاهر می‌شود که جمع کردن میانهٔ الوان بسیار در خوردنی‌ها، مخالف اقتصاد و میانه‌روی باشد و مکتوبی که حضرت امیر المؤمنین ﷺ به عثمان بن حنیف انصاری نوشته و غیر آن از روایات هم، إشعار به این معنی دارد و بنا بر این، آنچه میانهٔ جمعی از اهل دنیا و صاحبان ثروت شایع است که در سفره‌ها الوان بسیارْ حاضر می‌سازند، ظاهر آن است که از قبیل اسراف است و بباید دانست که اسراف، به احوال مردم، مختلف می‌باشد و صرف نمودن قدری از مال که نسبت به حال مردی غنی از قبیل اسراف نباشد، بلکه داخل إقتار باشد، می‌تواند بود که نسبت به حال مردی فقیر، اسراف باشد. و کلینی ﷺ از حضرت امام جعفر صادق ﷺ روایت کرده که فرمود: بسا فقیری که او اسراف کننده‌تر از غنی است. به درستی که غنی، خرج می‌کند از آنچه خدای تعالی به او داده، و فقیر، خرج می‌کند، بی‌آن که به او عطا شده باشد.[1]

و از احادیث مذکوره، ظاهر شد که بسیاری از تکلّفات که در خورش‌ها و پوشش‌ها میانهٔ اهل روزگارْ شایع است، اسراف است و اکثری آن است که به سبب این امور به قرض و پریشانی مبتلا می‌شوند و با وجود پریشانی، ترکِ اسراف نمی‌کنند و می‌گویند: مناسب زیّ امثال و أقران ما نیست بر خود تنگ گرفتن! و همیشه نظر به حال جمعی می‌کنند که از جهت دنیا بر ایشان، زیادتی دارند و می‌خواهند از آنها کمتر نباشند، و هرگز از تعب و آزار، خلاص نمی‌شوند. و اگر نظر به حال جمعی کنند که به حَسَب دنیا، احوال ایشان زبون‌تر است، بسیاری از دشواری‌ها آسان می‌شود. و جمعی، ملاحظهٔ صرفه در پوشش‌ها و غیر آن، کمتر می‌کنند و گمان می‌کنند که رعایت صرفه کردن، از جملهٔ عیوب و داخل بخل و امساک است و کسی راکه جامهٔ بی‌ثبات نپوشد و به طور ایشان سلوک نکند، خسیس الطبع می‌شمارند، و این، معنی[2] محضِ سفاهت و تضییع مال است بی‌فایده.

و جمعی، مضایقه نکردن در خریدن چیزهای گران را داخلِ همّت حساب می‌کنند، و این، نوع دیگر است از سفاهت. و ابن بابویه ﷺ در من لایحضره الفقیه، روایت کرده که حضرت امام جعفر صادق ﷺ فرمود که: با مشتری، مضایقه و گفتگو بکن، هرچند قیمت بسیار دهد؛ زیراکه کسی که مغبون می‌شود در خریدن یا فروختن، نه محمود است و نه مأجور.[3] یعنی، نه مستحقّ تحسین می‌شود در دنیا، و نه مستوجب ثواب می‌شود در آخرت.

۱. همان، ص ۵۵، ح ۴.
۲. الف: - «معنی».
۳. کتاب من لا یحضره الفقیه، ج ۳، ص ۱۹۷، ح ۳۷۴۲.

و از حضرت امام زین العابدین ﷺ روایت کرده که به خادم خود می‌فرمود که: هرگاه[۱] برای من چیزی از اسباب سفر حج می‌خری، در قیمتش مضایقه مکن.[۲]

و آن که جمعی خانه‌های بسیار رفیع می‌سازند به جهت زیادتی بر امثال و اقرانِ خود، ظاهر آن است که از قبیل صرف مال در مصرف حرام است. و ابن بابویه ﷺ در فقیه روایت نموده از حضرت پیغمبر ﷺ در حدیث مناهی که: کسی که بنایی بگذارد از برای ریا و سُمعه، یعنی برای دیدن و شنیدن مردم، خدای تعالی در روز قیامت، آن بنا را تا طبقهٔ هفتم بر او بار می‌کند و آن، آتشی افروخته خواهد بود و بعد از آن، طوقی می‌سازند آن بنا را در گردن او و می‌اندازند او را در جهنّم. پس تا قعر جهنّم، هیچ چیز او را نگاه نمی‌دارد، مگر آن که توبه کند، یعنی در دنیا، تا به آن عذاب، گرفتار نشود. پس کسی پرسید که: یا رسول الله! چگونه است بنا کردن برای ریا و سُمعه؟ فرمود که: آن، بنایی است که زیاده بر قدر احتیاج، کسی بسازد از برای ترفُّع و زیادتی بر همسایگان خود و از برای مباهات بر برادران مؤمن خود.[۳]

و از بلند ساختن بنا در احادیث، نهی واقع شده و همچنین از تصویر نمودن، و وارد شده که ملائکه، داخل بیوتی[۴] که در آن صورت حیوانی باشد، نمی‌شوند[۵] و از نماز کردن در چنین جایی نهی شده، هرگاه صورت در برابر او[۶] باشد.[۷] و اکثر ارباب حکومت را ساختن خانه، چنانچه می‌سازند [که] بی‌خراب کردن خانهٔ چندین بندهٔ خدا صورت نمی‌یابد، و اگر چنانچه ترکِ اسراف در این امور کنند، شاید که در ظلم هم چندان اسراف واقع نشود.

و سیّد رضی ﷺ در نهج البلاغة و ابن بابویه ﷺ از حضرت امیر المؤمنین ﷺ روایت کرده‌اند که: شُرَیح بن الحارث، در زمان خلافت آن حضرت، خانه‌ای به هشتاد دینار خرید (و هشتاد دینار[۸]، موافق قیمتی که در این زمان‌ها دارد، تخمیناً دوازده تومان یا کمتر می‌شود). پس چون آن حضرت اطّلاع یافت، او را طلبید و فرمود که: به من رسیده که تو خانه‌ای به هشتاد دینار خریده‌ای و قباله‌ای نوشته‌ای و گواهان گرفته‌ای. گفت: چنین است یا امیر المؤمنین! پس، از روی غضب، نظر به جانب او کرده، فرمود که: یا شُرَیح! بدان که در این زودی، کسی پیش تو خواهد آمد که نگاه

۱. ب: + «از».
۲. همان، ح ۳۷۴۳.
۳. همان، ج ۴، ص ۱۱ و ۱۲، ح ۴۹۶۸.
۴. الف: «یورتی».
۵. الکافی، ج ۳، ص ۳۹۳، ح ۲۷؛ تهذیب الأحکام، ج ۲، ص ۳۷۷، ح ۱۵۷۰.
۶. ج: - «او».
۷. ر.ک: بحار الأنوار، ج ۸۰، ص ۲۸۰ ـ ۲۹۰.
۸. ب: - «هشتاد دینار».

به سند و نوشتهٔ تو نکند و نپرسد که گواهان تو کیستند تا وقتی که تو را از آن خانه، چشمْ باز مانده یا بر دوش حاملان جنازه بار کرده، بیرون کند و تو را به قبرت، مجرّد از مال و آنچه در دنیا دل به آن بسته‌ای، تسلیم نماید. پس با خود فکر کن و ببین که مبادا این خانه را از غیر صاحبش خریده باشی یا زرش را از ممرّ حرامی تحصیل کرده باشی، که اگر چنین باشد، خسران دارَین و زیان‌کاری دنیا و آخرت، تو را حاصل شده خواهد بود.

و اگر چنانچه در وقت خریدن خانه نزد من می‌آمدی، از برای تو سندی می‌نوشتم به نحوی که مذکور می‌شود تا تو رغبت در خریدن این خانه به یک درهم و زیاده از آن [هم] نمی‌کردی، و صورت آن نوشته، این است که: این خانه، چیزی است که ابتیاع نموده آن را بنده‌ای ذلیل از مردی مُشرف بر موت و رحیل، که مضطرب ساخته او را رحلت از دنیا. خریده این مشتری از آن بایع، خانه‌ای از سرای غرور و فریفتگی از جانبی که مسکن جمعی است که عاقبتِ حالشان، فناست و از محلّه‌ای یا قافله گاه[1] طایفه‌ای که آخر کارشان موت و هلاک است. و احاطه نموده است به این خانه، چهار حد: حدّ اوّل، منتهی می‌شود به اسباب آفت‌ها و بیماری‌ها؛ و حدّ دوم، منتهی می‌شود به اسباب بلاها و مصیبت‌ها؛ و حدّ سوم، منتهی می‌شود به خواهش‌های کُشنده و هلاک‌کننده؛ و حدّ چهارم، منتهی می‌شود به شیطانی گم‌راه سازنده، و درِ این خانه از آن سمتْ گشوده می‌شود. خریده است این مردی که به آرزوهای خود گول خورده، از آن مردی که اجل، او را به حرکت آورده و مضطرب ساخته این خانه را که وصف و حدودش مذکور شد، به قیمتی که آن، عبارت است از: بیرون آمدن از عزّتِ قناعت و داخل شدن در خواریِ طلب و مذلّت خضوع.

پس آنچه برسد به این مشتری از عیب یا نقصان، ضامن آن، کسی است که کهنه یا مضطرب می‌سازد ابدانِ پادشاهان را، و به جبر و قهر می‌گیرد جان‌های جبّاران را، و زایل و باطل می‌سازد سلطنت و پادشاهی فراعنه را، مثل کسرا، که پادشاه عجم است، و قیصر، که سلطان[2] روم است، و تُبَّع، که پادشاه یمن است، و حَمْیَر، که پادشاه طایفه‌ای است از عرب، و آن کسی که جمع کرده اموال را بر سرِ یکدیگر تا صاحب مال بسیار شده، و آن کسی که بنایی گذاشته و اساس آن را محکم[3] کرده و بطنان آن بنا را زینت داده و به فرش‌های الوان و بالش‌ها آراسته گردانیده یا آن که بنا را مرتفع و عالی ساخته و ذخیره‌ها گذاشته و به اعتقاد خود، از برای فرزندان، فکر و

۱. ب: «محلّه تا قافله گاه».
۲. ب: «پادشاه».
۳. ب و ج: «مستحکم».

عاقبت‌اندیشی کرده، همگی این جماعت، از مسکن‌های خود بیرون کرده، در موقف عرض بر خداوند جبّار و محلّ محاسبهٔ اعمال و موضع ثواب و عِقاب، جمع خواهند شد در آن وقتی که امر الهی جاری شود به فصل قضا و قطع احکام، خاسر و زیان‌کار شوند یا: می‌شوند آنهایی که بنای کار ایشان بر بطلان است. و شاهد بر این معامله عقل است، به شرط آن که از بند هوا و خواهش، خلاص شده باشد و از علایق و عوایق دنیا، سالم مانده باشد.[۱]

تا این جاست روایت سیّد رضی؛ و در روایت ابن بابویه، این چند فقره موجود است: و ندا کند یا ندا می‌کند منادی ترک دنیا در عرصه‌های دنیا به ترک دنیا، به این ندا که: به تحقیق، روشن و ظاهر است صبح از برای کسی که دو چشم بینا داشته باشد. و چنانچه صبحْ ظاهر است، این معنی نیز ظاهر است که آدمی، همچنان که روزی به دنیا آمده، روزی هم از دنیا رحلت می‌کند. پس، از اعمال صالحه، توشه‌ای به جهت آخرت خود بردارید و طول اَمَل و آرزوهای دور و دراز را به فکر اَجَل و خوف موت، نزدیک و کوتاه سازید.[۲]

[حکم کشیدن تنباکو]

و از جملهٔ مصارفی که اسراف در آن جاری می‌شود و در این زمان، شیوع تمام دارد، کشیدن تنباکوست و علمای این زمان، در آن باب، از طرف افراط و تفریط، سخنان می‌گویند و بعضی در انکارْ مبالغه نموده، مطلقاً حکم به حرمت آن می‌کنند، و جمعی که بسیار راغب‌اند، مطلقاً حلال می‌دانند. و گمان این حقیر آن است که نسبت به اَمزَجه و اشخاص، مختلف است و اگر کسی از او متضرّر نشود و نفعی بدنی یابد، مثل دفعِ زُکام و نُزله و رطوبات معده، ظاهر آن است که از قبیل صرف مال در دوایی باشد که به بدن، نفع رساند و اسراف در چنین چیزی جاری نیست؛ و اگر به مزاجی نفع ندهد و[۳] ضرر رساند، مثل آن که باعث یبوست دِماغ یا ضعفِ قلب یا نوعی دیگر از انواع ضرر شود، شکّی در آن نخواهد بود که از قبیل اسراف و حرام است؛ و نسبت به کسی که نه نفع بدنی داشته باشد و نه ضرر، یا آن که از جهتی نافع باشد و از جهتی مُضر و جهتین بر یکدیگر راجح نباشند، ظاهر آن است که نسبت به چنین شخصی نیز حرام است؛ زیراکه متضمّن صرف مال است، بی‌فایدهٔ معتدّ بِه. و اگر میل طبع از راه عادت به آن یا قطع نظر از آن به سرحدّ افراط رسیده باشد و ترک آن، باعث بی‌دِماغی بسیار شود و بر طبع، شاق باشد و نفع، منحصر در التذاذ و دفع

۱. نهج البلاغة، ج ۳، ص ۴ـ۵، نامهٔ ۳.
۲. الأمالی، الصدوق، ص ۳۸۹، ح ۵۰۱.
۳. ب: - «نفع ندهد و».

این نوع ضرر باشد، چنین صورتی محلّ تأمّل است[۱] و شاید که حرمت، ظاهرتر باشد و اُولی آن است که چندروزه بی‌دماغی را تحمّل کنند و ترک نمایند.

و فواید ترک، چند چیز است: یکی، احتراز از اتلاف مال، و اگر کسی تأمّل نماید، آنچه صرف آن می‌شود از جهت قیمت خود و اسباب و ادوات و سوختن و ضایع شدن فروش و مثل آن و مقرّریِ خدمه‌ای که به جهت تهیّه و ترتیب آن، ضرور است، خصوصاً جمعی راکه میهمان بر ایشانْ بسیار وارد می‌شود، قدری مُعتدّ به می‌شود، و بر فقرا[۲] و جمعی که به زحمت و مشقّت، قلیلی کسب می‌نمایند، خرجی است عظیم.

دیگر، احتراز از تضییع اوقات و باز ماندن از عبادات و امور ضروری؛ زیراکه بسیاری از مردم را خادمی که تهیّهٔ اسباب کند، نمی‌باشد، سیّما طلبهٔ علم را؛ و از این جهت، از شغل خود و عبادت، باز می‌مانند. و جمعی، روزه داشتنِ سنّت را از جهت رغبت تام که به آن دارند، ترک می‌نمایند. و از لوازم اعتیاد و رغبت تام به هر امری، آن است که اگر میسّر و مهیّا باشد، آدمی مشغول به آن باشد واگر حاضرنباشد، تشویشِ خاطر که از جهت او آدمی می‌باشد، مانع از شغل‌های دیگر می‌شود.

دیگر، اجتناب از معصیت الهی؛ زیراکه بسیاری از اوقات، ترتیب اسباب آن به نحوی که آدمی خواهد و طبیعتْ التذاذ تام یابد، حاصل نمی‌شود و بسیاری از مردم[۳]، از این جهت، خدمه را ایذا می‌کنند و دشنام می‌دهند و بعضی فحش می‌گویند و تعذیب می‌نمایند، و گاه باشد که رتبهٔ خادم در درگاه الهی، زیاده از مخدوم باشد. و کسی که معتاد به چنین چیزی نباشد، از ارتکابِ این معصیت و مشقّت جواب و بازخواستِ آخرت، خلاص است.

دیگر، مستغنی بودن از خلق در بابِ فرمودن خدمت از آن جهت که اکثر مردم را قیام به تهیّهٔ جمیع اسباب این امر، به تنهایی، میّسر نیست و مخالف زیّ و عادت ایشان است و اگر بالفرض، خودْ متکفّل جمیع لوازم آن شوند، از اکثر کارهای دنیا و آخرت، باز می‌مانند و بسیاری از مردم، معتادند به آن که در جمیع اوقاتِ فرصت، به آن مشغول باشند[۴]. و شکّی نیست در آن که استغنای از مردم به قدر مقدور، از جملهٔ مغتنمات است.

و کلینی ﷺ از حضرت امام جعفر صادق ﷺ روایت کرده که فرمود: جمعی از انصار به خدمت

۱. الف: «باشد».
۲. الف: - «قدری معتدّ به می‌شود و بر فقرا».
۳. ب: - «از مردم».
۴. ب: «شوند».

حضرت پیغمبر ﷺ آمده، سلام کردند. حضرت، ردّ سلام بر ایشان فرمود. گفتند[۱]: یا رسول الله! ما را به تو[۲] حاجتی هست. فرمود: حاجت خود را بگویید. گفتند: حاجتی عظیم است. فرمود: بگویید که آن کدام است؟ گفتند: حاجت ما آن است که ضامن شوی که خدای تعالی[۳]، ما را به بهشت بَرَد. حضرت، سر به زیر انداخت و چنانچه عادت متفکّران است، چیزی بر زمین می‌زد. بعد از آن، سر برداشت و فرمود: ضامن می‌شوم، به شرط آن که از هیچ کس، چیزی سؤال نکنید. بعد از آن، طریقهٔ آن جماعت، آن بود که هر گاه یکی از ایشان در سفری بود و تازیانه از دستش می‌افتاد، راضی نمی‌شد که به کسی بگوید: «تازیانه را به من ده»، از برای آن که سؤال نکرده باشد، و خود پایین می‌آمد و بر می‌داشت. و بر سرِ سفره، هرگاه نشسته بودند و یکی از همنشینان به آب نزدیک‌تر بودند، به او نمی‌گفت که: «کوزهٔ آب را به من ده»، و خود برمی‌خاست و آب می‌خورد.[۴]

مجملاً، نسبت به حال اکثر مردم، ظاهراً ترکْ لازم یا راجح باشد. والله تعالی یعلم!

[مذمّت بخل]

همچنانچه افراط در خرج، قبیح و مذموم است، امساک و بخل، تیرِ مذموم است و از احادیث سابقه که متضمّن میانه‌روی بود، این معنی ظاهر شد. و احادیث در فضل جود و اِطعام و صِلهٔ اخوان و فقرا و مذمّت بخل، بسیار است، و از آن جمله، قلیلی مذکور می‌شود:

روایت نموده است محمّد بن یعقوب کلینی ﷺ از حضرت امام جعفر صادق ﷺ که در تفسیر قول الهی: ﴿كَذَٰلِكَ يُرِيهِمُ ٱللَّهُ أَعْمَـٰلَهُمْ حَسَرَٰتٍ عَلَيْهِمْ﴾؛[۵] یعنی: «همچنین می‌نماید خدای تعالی، اعمال آن جماعت را حسرتی چند بر ایشان»، فرمود که: آن حسرت، آن است که مردی مال خود را نگاه دارد و از جهت بخل، در راه طاعت الهی صرف نکند، و بعد از آن بمیرد و آن را بگذارد از برای کسی که آن را در طاعت الهی یا در معصیت الهی صرف نماید. پس اگر در طاعت الهی صرف کند، آن را در میزان، عمل دیگری خواهد دید و موجب حسرت او خواهد بود؛ زیراکه آن مال، در تصرّف او بود و می‌توانست که در مصرف طاعتْ صرف کند و نکرد، و اگر آن شخص، آن مال را در معصیتْ صرف کرده باشد، گذاشتن مال از برای او، باعث قوّت او شده خواهد بود در

۱. ب: «عرض کردند».
۲. ب: «شما».
۳. ب: «خداوند عالم».
۴. الکافی، ج ۴، ص ۲۱، ح ۵.
۵. سورهٔ بقره، آیهٔ ۱۶۷.

معصیت. پس از این جهت، موجب حسرت او خواهد بود.[۱]

و از حضرت امام محمّد باقر ﷺ روایت کرده که فرمود: مال خود را در طاعت الهی صرف کن و یقین دان که خدای تعالی، عوض می‌دهد؛ زیراکه هیچ بنده‌ای از بندگان الهی ـ خواه مرد و خواه زن ـ بخل نمی‌ورزد در صرف نمودن چیزی در مصرفی که رضای الهی در آن باشد، مگر آن که چندین برابر او را در مصرفی صرف کند که موجب غضب الهی باشد.[۲]

و از حضرت امام جعفر صادق ﷺ روایت کرده که فرمود: کیست که ضامن شود چهار چیز را تا در عوض، چهار خانه در بهشت بگیرد؟ بعد از آن فرمود: مال را در طاعت الهی صرف کن و از پریشانی مترس و با مردم، به انصافْ سلوک کن و بر همه کس، سلام کن، و ترک کن مجادله و نزاع را، هرچند حق با تو باشد.[۳]

و از آن حضرت، روایت کرده که از پدران خود ﷺ روایت فرمود که: حضرت امیر المؤمنین ﷺ شنید که مردی می‌گوید که: شحیح، یعنی بخیلِ بسیار بخیل[۴]، معذورتر است از کسی که ظلم بر مردم کند. پس فرمود که: دروغ می‌گوید. به درستی که ظالم، گاه هست که توبه می‌کند و استغفار می‌کند و حقّ مردم را به ایشان، پس می‌دهد، و کسی که بخل شدید می‌ورزد، زکات نمی‌دهد و تصدّق نمی‌کند و صِلهٔ رحِم به جا نمی‌آورد و حقّ میهمان را رعایت نمی‌کند و انفاق فی سبیل الله و مصارف خیر، به جا نمی‌آورد، و حرام است بر بهشت که شحیح، داخل او شود.[۵]

و از آن حضرت، روایت کرده که از پدر خود ﷺ روایت فرمود که حضرت پیغمبر ﷺ فرموده که: هیچ چیز، اسلام را باطل و زایل نمی‌سازد، مثل بخل شدید. به درستی که آن را حرکتی پنهانی هست، مثل حرکت مورچه، و شعبه‌ای چند هست، مثل شعبه‌های شرک.[۶]

و از آن حضرت، روایت کرده که فرمود: جوانی سخی که آلوده به گناهان باشد، بهتر است از مرد پیرِ عابد که بخیل باشد.[۷]

و از بعضی از اصحاب آن حضرت، روایت کرده که گفت: سؤال کردم که: حدّ سخا، کدام است؟ فرمود که: حقّی که خدای تعالی در مال تو قرار داده، از مال خود بیرون کنی و آن را در

۱. الکافی، ج ۴، ص ۴۲ و ۴۳، ح ۲.
۲. همان، ص ۴۳، ح ۶.
۳. همان، ص ۴۴، ح ۱۰.
۴. ب: «بخل».
۵. همان، ص ۴۴، ح ۱.
۶. همان، ح ۵.
۷. همان، ص ۴۱، ح ۱۴.

مصرفش صرف کنی.[۱]

و در چند حدیث وارد شده که هر روز به سه سائل، چیزی می‌باید داد و اگر زیاده از سه را خواهند، عطا کنند و اگر نخواهند، نکنند. و سائلی را که چیزی[۲] ندهند، می‌باید به زبان خوش برگردانند، نه به درشتی. و آن کس را که عطایی[۳] کنند، منّت نمی‌باید[۴] گذاشت، چنانچه حق تعالی در کلام مجید فرموده که: ﴿یَـٰٓأَیُّهَا ٱلَّذِینَ ءَامَنُواْ لَاتُبْطِلُواْ صَدَقَـٰتِکُم بِالْمَنِّ وَٱلْأَذَىٰ﴾؛[۵] یعنی: ای جماعتی که ایمان آورده‌اید! باطل مکنید تصدّقات خود را به منّت گذاشتن و ایذا کردن.[۶] و وارد شده که سائلی [را] که مرد باشد، در شب رد نمی‌باید کرد؛ زیرا که ملائکه به جهت امتحان، به صورت بنی آدم می‌آیند و سؤال می‌کنند. و سائل می‌باید که هر چه به او دهند، قبول کند و شکر کند.

و محمّد بن یعقوب کلینی، روایت کرده از مَسمَع بن عبد الملک که گفت: در خدمت حضرت امام جعفر صادق ﷺ بودیم در مِنا و پیش ما انگوری بود و از آن می‌خوردیم. سائلی سؤال کرد. حضرت فرمود که خوشهٔ انگوری به او دادند. آن سائل گفت: خوشهٔ انگور به کار من نمی‌آید. اگر درهمی می‌بود، خوب بود. حضرت فرمود: خدای تعالی به تو احسان کند! پس برفت و بعد از آن، برگشت و گفت: خوشهٔ انگور را بدهید. حضرت فرمود: خدای تعالی به تو احسان کند![۷] و چیزی به او نداد.

بعد از آن، سائلی دیگر آمد. حضرت، سه دانه انگور برداشت و به او داد. آن سائل، از دست آن حضرت گرفت و گفت: «الحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعالَمِینَ الَّذِی رَزَقَنِی!»؛ یعنی: حمد، مر خداوند عالمیان؟ را؛ آنچنان خداوندی که مرا روزی داد! حضرت فرمود که: در جای خود باش! و هر دو دست خود را از انگور پُر کرده، به او داد. سائل، از دست آن حضرت گرفت و گفت: «الحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعالَمِینَ!». فرمود که: بر جای خود باش! و به غلام خود گفت که: از دراهم، چه چیز همراه داری؟ او تخمیناً بیست درهم داشت. آن را به او[۸] داد. پس سائل بگرفت و گفت: «الحَمْدُ لِلّٰهِ! هٰذَا مِنْكَ

۱. همان، ص ۳۹، ح ۲.
۲. ب: + «بخواهند».
۳. ب: «عطاء».
۴. ب: «نباید».
۵. سورهٔ بقره، آیهٔ ۲۶۴.
۶. ر.ك: الکافی، ج ۴، ص ۱۶ باب «قدر ما یعطی السائل».
۷. الف: - «پس برفت و بعد از آن، برگشت و گفت: خوشهٔ انگور را بدهید. حضرت فرمودند: خدای تعالی به تو احسان کند!».
۸. ب: «به سائل».

وَحْدَکَ لاَ شَرِيكَ لَکَ» ؛ يعنى : حمد ، مر خداى را ! اين نعمت ، از توست ، به[۱] تنهايى. تو را شريكى نيست در انعام . يا : حمد ، مر تو راست تنهايى و تو را شريكى نيست[۲] . پس حضرت فرمود كه : بر جاى خود باش ! و پيراهن خود را كَنْد و فرمود كه : بپوش اين پيراهن را ! پس بپوشيد و گفت : «الحَمْدُ لِلّهِ الَّذِى كَسانِى وَ سَتَرَنِى يا أبا عَبْدِ اللهِ ! » ؛ يعنى : حمد ، مر خداوندى را كه مرا كسوه داد و پوشانيد يا أبا عَبْدِ اللهِ ! آن كه گفت : «جَزَاکَ اللهُ خَيْراً ! » ؛ يعنى : خداى تعالى ، تو را جزاى خير بدهد ! و از براى آن حضرت ، به غير از اين ، دعايى نكرد و بعد از آن رفت. پس گمان ما آن شد كه اگر دعايى از براى او نمى‌كرد ، ديگر به او چيزى مى‌داد ؛ زيراكه بعد از چيزى دادن ، هر بار كه حمد خداى تعالى مى‌كرد ، به او عطايى مى‌فرمود .[۳]

و بدان كه از قصّهٔ نزول سورهٔ «هل أتىٰ» چنان[۴] ظاهر مى‌شود كه چيزى دادن به سائل ، با وجود غايت احتياج خود وعيال ، ممدوح است و بنا بر اين ، صرف نمودن مال در مصرف خير ، مطلقاً ، يا در خصوص سائل با وجود آن كه باعث فقر و پريشانى خود نشود ، خوب خواهد بود ؛ زيراكه سورهٔ مذكوره ، چنانچه عامّه و خاصّه روايت كرده‌اند ، در شأن حضرت امير المؤمنين عليه السلام و اهل بيت آن حضرت ـ صلوات الله عليهم ـ نازل شد در وقتى كه با شدّت گرسنگى ، طعام خود را به مسكين و يتيم و اسير ، در يک شب يا در سه شب دادند و افطار نكردند و روزه را نذر فرموده بودند .[۵] و در بعضى از روايات ، وارد شده كه فضّه ، كنيز ايشان ، از جملهٔ روزه‌داران بود .[۶]

و كلام الهى كه در مدح انصار مى‌فرمايد : ﴿وَيُؤْثِرُونَ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ﴾ ؛[۷] يعنى : «اختيار مى‌كنند ديگران را بر خود ، هر چند خود ، صاحب فقر و احتياج بوده باشند» ، مؤيّد اين معنى است .

و همچنين ، حديثى كه ابن بابويه رحمه الله در كتاب امالى روايت كرده كه : حضرت امير المؤمنين عليه السلام داخل مكّه شد. پس اعرابى‌اى را ديد كه به جامهٔ كعبه چسبيده و مى‌گويد : «يا صاحِبَ البَيْتِ ! البَيْتُ

۱ . ب : - «به» .

۲ . الف : - «در انعام . يا : حمد ، مر تو راست . تنهايى و تو را شريكى نيست» .

۳ . همان ، ص ۴۹ ، ح ۱۲ . ۴ . ب : - «چنان» .

۵ . ر.ک : تفسير القمّى ، ج ۲ ، ص ۳۹۸ ـ ۳۹۹ ؛ مجمع البيان ، ج ۱ ، ص ۲۱۰ ؛ شواهد التنزيل ، ج ۲ ، ص ۳۹۴ ـ ۳۹۷ ، ح ۱۰۴۲ ؛ تفسير القرطبى ، ج ۱۹ ، ص ۱۲۹ ـ ۱۳۱ .

۶ . مناقب أمير المؤمنين ، ج ۱ ، ص ۱۷۸ ؛ ح ۱۰۳ ؛ وسائل الشيعة (اسلاميه) ، ج ۱۶ ، ص ۱۹۰ ، ح ۵ .

۷ . سورهٔ حشر ، آية ۹ .

بَيْتُكَ وَالضَّيْفُ ضَيْفُكَ وَلِكُلِّ ضَيْفٍ مِنْ مُضِيفِهِ قِرىً، فَاجْعَلْ قِرَايَ مِنْكَ الْمَغْفِرَةَ!»؛ یعنی: ای صاحب خانه! خانه، خانهٔ توست و مهمان، مهمان توست و هر مهمانی را از مهماندار، ضیافتی می‌باشد. پس مهمانی مرا از کَرَم خود، آمرزش مقرّر ساز. پس حضرت امیر المؤمنین ﷺ به اصحاب خود گفت[1]: آیا می‌شنوید سخن اعرابی را؟ گفتند: بلی. فرمود: خدای تعالی، کریم‌تر از آن است که مهمان خود را رد کند.

پس شب دوم، اعرابی را دید که به همان رُکن چسبیده و می‌گوید: «يَا عَزِيزاً فِي عِزِّكَ فَلَا أَعَزَّ مِنْكَ فِي عِزِّكَ! أَعِزَّنِي بِعِزِّ عِزِّكَ فِي عِزٍّ لَا يَعْلَمُ أَحَدٌ كَيْفَ هُوَ، أَتَوَجَّهُ إِلَيْكَ وَ أَتَوَسَّلُ إِلَيْكَ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ عَلَيْكَ أَعْطِنِي مَا لَا يُعْطِينِي غَيْرُكَ وَاصْرِفْ عَنِّي مَا لَا يَصْرِفُهُ أَحَدٌ غَيْرُكَ»؛ یعنی: ای آن کسی که در مرتبهٔ عزّتی که لایق به توست، عزیزی، پس کسی عزیزتر از تو نیست در مرتبهٔ عزّت تو! عزیز گردان مرا به عزّتِ عزّت خودت، به[2] نوعی از عزّت که کسی کیفیت آن را نداند. رو به جناب اقدس تو می‌کنم و وسیلهٔ خود می‌سازم آن حقّی را که حضرت محمّد و آل او را ـ صلوات الله علیهم ـ بر تو هست. عطا کن به من، آن چیزی را که دیگری به من عطا نمی‌کند، و بگردان از من، مکارهی چند را که دیگری از من نمی‌گرداند. پس حضرت امیر المؤمنین، به اصحاب خود گفت[3]: والله که آنچه گفت، اسم اکبر خدای تعالی است به زبان سریانی که حبیب من، رسول خدا ﷺ، مرا به آن خبر داده! سؤال نمود اعرابی، بهشت را از خدای تعالی، پس به او عطا فرمود. و سؤال کرد خلاصیِ از جهنّم را، و خدای تعالی، دفع کرد از او عذاب جهنّم را.

و چون شب سوم شد، اعرابی را دید که به همان رُکن، دست زده و می‌گوید: «يَا مَنْ لَا يَحْوِيهِ مَكَانٌ وَ لَا يَخْلُوا مِنْهُ مَكَانٌ بِلَا[4] كَيْفِيَّةٍ! كَانَ ارْزُقِ الْأَعْرَابِيَّ أَرْبَعَةَ آلَافِ دِرْهَمٍ»؛ یعنی: ای آن که احاطه نمی‌کند به او مکانی؛ زیرا که او را مکان نمی‌باشد، و خالی نیست از او هیچ مکانی؛ زیرا که علم و قدرت او به همه جا و همه چیز، احاطه کرده، و موجود است، بی‌آن که او را چگونگی و کیفیتی باشد! عطا کن اعرابی را چهارهزار درهم.

پس حضرت امیر المؤمنین ﷺ پیش او آمد و گفت: ای اعرابی! از خدای تعالی سؤال کردی که تو را به مغفرت خود، مهمانی کند، تو را ضیافت کرد، و بهشت [را] از او سؤال کردی، عطا فرمود، و سؤال کردی که تو را از عذاب جهنّم، خلاصی دهد، آتش جهنّم را از تو صرف نمود، و در این

۱. ب: «فرمود».
۲. ب و ج: + «یک».
۳. ب: «فرمود».
۴. ب: «و لا».

شب، از خدای تعالی، چهارهزار درهم می‌طلبی؟! اعرابی پرسید که: تو کیستی؟ فرمود: من، علی ابن ابی‌طالبم. اعرابی گفت: والله که آنچه من طلب کرده‌ام، تویی و حاجت خود را از تو می‌خواهم! فرمود: سؤال کن مطلب خود را، ای اعرابی؟ گفت[1]: هزار درهم به جهت مهر زن می‌خواهم، و هزار درهم می‌خواهم که قرض خود را پس دهم، و هزار درهم می‌خواهم که خانه‌ای بخرم، و هزار درهم به جهت خرجی می‌خواهم. فرمود که: آنچه خواستی، از روی انصاف خواستی. پس وقتی که از مکّه بیرون آیی و به مدینه آیی، خانهٔ مرا بپرس و پیش من بیا.

اعرابی، یک هفته در مکّه توقف کرد و بعد از آن، به طلب آن حضرت به مدینه آمد و در شهر مدینه ندا می‌کرد که: کی مرا راه‌نمایی می‌کند به خانهٔ علی بن ابی‌طالب ﷺ؟ حضرت امام حسین ﷺ در میان چند طفل شنید که اعرابی، تفحّص خانهٔ آن حضرت می‌کند. فرمود که: من، تو را به خانهٔ آن حضرت، راه‌نمایی می‌کنم و من، فرزند او هستم، حسین بن علی. اعرابی گفت: پدر تو کیست؟ فرمود: امیر المؤمنین، علی بن ابی طالب. گفت[2]: مادر تو کیست؟ فرمود: فاطمهٔ زهرا، سیّدهٔ زنان عالمیان. گفت: جدّ تو کیست؟ فرمود: رسول خدا، محمّد بن عبد الله بن عبد المطّلب ﷺ. گفت: جدّهٔ تو کیست؟ فرمود: خدیجهٔ بنت خُوَیلِد. گفت: برادر تو کیست؟ فرمود: ابو محمّد حسن بن علی بن ابی طالب. گفت: تمام دنیا را تو گرفتی! برو نزدیک[3] امیر المؤمنین ﷺ و به او بگو که: اعرابی‌ای که شما تعهّدِ کارسازی او در مکّه کرده‌اید، بر درِ خانه ایستاده.

حضرت امام حسین ﷺ نزد آن حضرت رفته و گفت: ای پدر! اعرابی‌ای بر درِ خانه ایستاده و می‌گوید که شما، متعهّد کارسازی او در مکّه شده‌اید. حضرت امیر المؤمنین ﷺ از حضرت فاطمه ـ صلوات الله علیها ـ پرسید که: هیچ چیزی داری که اعرابی بخورَد؟ حضرت فاطمه ﷺ گفت: خداوندا! تو می‌دانی که چیزی حاضر نیست. پس حضرت، رَخت[4] خود را پوشیده، بیرون آمد و گفت[5]: ابا عبد الله سلمان فارسی را از برای من، طلب کنید. پس سلمان به خدمت آن حضرت آمد. فرمود[6] که: یا ابا عبد الله! باغی که حضرت پیغمبر ﷺ درخت‌های آن را به دست خود نشانیده، ببین که چه کسی ارادهٔ خریدن آن می‌کند و از برای من بفروش.

۱. ب: «عرض کرد».
۲. الف: - «پدر تو کیست؟ فرمود: امیر المؤمنین، علی بن ابی طالب. گفت:».
۳. ب: «به نزد».
۴. ب: «لباس».
۵. ب: «آمدند و فرمود».
۶. ب: «حضرت فرمود».

سلمان به بازار آمد و مشتری‌ای پیدا کرده، باغ را به دوازده هزار درهم فروخت و قیمتش را پیش آن حضرت آورد. پس اعرابی را طلبیده، چهارهزار درهم به او داد و چهل درهمِ دیگر [هم] به جهت خرجی راه، عطا نمود.

خبر به سائلان مدینه رسید و جمع شدند. یکی از انصار، خبر به حضرت فاطمه ـ صلوات الله علیها ـ داد. فرمود که: خدای تعالی، تو را اجر راهی که آمدی، عطا کند! پس حضرت امیر المؤمنین ﷺ نشست و زر در پیش آن حضرت، ریخته بود و مردم، بر سر آن حضرت، جمع شدند و به هر کس، مُنتی از آن می‌داد تا آن که یک درهم [نیز] نماند.

پس چون به خانه آمد، حضرت فاطمه ﷺ گفت: یابن عم! باغی که پدرم از برای تو درخت نشانیده بود، فروختی؟ فرمود: بلی! فروختم به چیزی که از آن، بهتر بود در دنیا و آخرت. پرسید که: قیمتش را چه کردی؟ فرمود: دادم به چشمی چند که شرم می‌آمد مرا پیش از آن که از من سؤال کنند، از آن که ایشان را به خواریِ سؤال، ذلیل سازم. حضرت فاطمه ﷺ فرمود که: من، گرسنه‌ام و دو پسر من، گرسنه‌اند و شکّی ندارم در آن که تو[1] هم مثل ما گرسنه هستی. آیا از آن جا یک درهم به ما نمی‌رسید؟ پس کنار جامهٔ آن حضرت را گرفت. فرمود: مرا بگذار! حضرت فاطمه ﷺ گفت: پدرم می‌باید میانهٔ من و تو در این قصّه حکم کند. پس جبرئیل ﷺ بر حضرت پیغمبر ﷺ نازل شد و گفت: یا محمّد! به درستی که خدای تعالی، تو را سلام می‌رساند و می‌فرماید: علی بن ابی طالب را از من، سلام برسان و به فاطمه بگو که: تو را نیست که دست بر دست‌های او زنی.

چون حضرت پیغمبر ﷺ به خانهٔ حضرت امیر المؤمنین ﷺ آمد و دید که حضرت فاطمه، جامهٔ آن حضرت را گرفته، از سبب آن سؤال فرمود. حضرت فاطمه ﷺ فرمود: ای پدر! باغی [را] که شما به دست خود درخت‌های آن را نشانیده بودید، به دوازده هزار درهم فروخت و از آن، یک درهم نگاه نداشت که چیزی خوردنی بخریم. حضرت پیغمبر ﷺ فرمود که: جبرئیل ﷺ مرا از جانب خداوند عالمیان، سلام رسانید و گفت: علی بن ابی طالب را از جانب خدای تعالی، سلام برسان، و به من فرموده که به تو بگویم که: نیست تو را که دست بر دست‌های او زنی. حضرت فاطمه ﷺ گفت[2]: من، طلب آمرزش از خدای ـ عزّ و جلّ ـ می‌کنم و دیگر، هرگز چنین نخواهم کرد.

۱. ب: «شما».
۲. ب: + «که».

بعد از آن، حضرت فاطمه ﷺ گفت که: پدرم ﷺ از طرفی بیرون رفت و امیر المؤمنین ﷺ از طرفی، و زمانی نگذشت که پدرم باز گشت و هفت درهم از درهم‌های سیاه هَجَری آورد و فرمود که: ای فاطمه! پسر عمّ من کجاست؟ گفتم: بیرون رفت. فرمود: این درهم‌ها را بگیر و وقتی که بیاید، بگو که از برای شما خوردنی بخرد.

چون اندک زمانی گذشت، حضرت امیر المؤمنین ﷺ باز گشت و فرمود که: ابن عمّم باز گشته؛ زیرا که بوی خوش می‌یابم. گفتم: بلی! باز گشت و به من چیزی داد که به جهت ما خوردنی بخری. فرمود که[1]: به من ده. پس هفت درهم هَجَری را به او دادم. فرمود: «بِسْمِ اللهِ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ كَثِيراً طَيِّباً وَ هَذَا مِنْ رِزْقِ اللهِ». بعد از آن، به حضرت امام حسن ﷺ فرمود: برخیز و همراه من بیا. پس به بازار آمدند در راه، مردی ایستاده بود و می‌گفت: «مَنْ يُقْرِضُ الْمَلِيَّ الْوَفِيَّ؟»؛ یعنی: کیست که قرض دهد به مالدارِ وفاکننده؟ پس حضرت امیر المؤمنین ﷺ به حضرت امام حسن ﷺ گفت: یا بُنَيَّ! دراهم را به این سائل بدهیم؟ حضرت امام حسن ﷺ گفت: آری، والله! پس دراهم را به سائل داد. حضرت امام حسن ﷺ گفت: ای پدر! همهٔ درهم‌ها را دادی؟ فرمود: بلی. به درستی که آن کسی که اندک را می‌دهد، قادر است بر آن که بسیار هم[2] بدهد.

پس حضرت امیر المؤمنین ﷺ به درِ خانهٔ مردی رفت که از او قرض کند. در راه اعرابی‌ای را دید که شتری دارد. گفت: یا علی! این شتر را از من بخر. فرمود که: قیمتش را ندارم. اعرابی گفت: من صبر می‌کنم تا وقتی که به هم رسانی. فرمود که: به چند می‌فروشی، ای اعرابی؟ گفت: به صد درهم. پس به حضرت امام حسن ﷺ فرمود که: بگیر این شتر را. آن حضرت، شتر را گرفته، روانه[3] شدند. اعرابی‌ای دیگر به ایشان برخورد که به آن اعرابی اوّل، شبیه بود و جامه‌های ایشان به یکدیگر شبیه نبود. پرسید که: یا علی! این شتر را می‌فروشی؟ فرمود که: تو شتر را از برای چه چیز می‌خواهی؟ گفت: از برای آن که اوّلْ جنگی که ابن عمّ تو در راه خدا کند، سوار شوم و جهاد کنم. فرمود که: اگر قبول می‌کنی، شتر را بگیر و قیمتْ در کار نیست. گفت: من قیمتش را همراه دارم و به قیمت می‌خرم. پس تو آن را به چند خریده‌ای؟ فرمود: به صد درهم خریده‌ام. اعرابی گفت: به صد و هفتاد درهم می‌خرم. پس به حضرت امام حسن ﷺ فرمود که: زر را بگیر و شتر را به او بده و صد درهم را بده به اعرابی اوّل که شتر را[4] به ما فروخت و هفتاد درهم را نگاه دار تا

۱. ب: - «که».
۲. الف: - «هم».
۳. ب: «گرفت و روانه».
۴. الف: - «را».

چیزی بخریم. حضرت امام حسن ﷺ زر را گرفته، شتر را تسلیم نمود.

حضرت فرمود که: بطلب اعرابی‌ای را که شتر [را] از او خریده بودم. روانه شدم تا قیمت شتر را به او دهم، دیدم که حضرت پیغمبر ﷺ در کنار راه، در جایی نشسته بود که پیش از آن ندیده بودم که در آن جا نشسته باشد و بعد از آن هم[1] ندیدم که آن جا بنشیند. چون مرا دید، خندان شد، چنان که دندان های آسیا آن حضرت پیدا شد. گفتم: خدای تعالی، تو را خندان سازد و روز تو را به بشارت بدارد! فرمود: یا ابا الحسن! اعرابی‌ای را طلب می‌کنی که شتر به تو فروخته، از برای آن که زر او را بدهی؟ گفتم: آری، والله! مادر و بدرم فدای تو باد! فرمود که: یا ابا الحسن! آن کس که شتر به تو فروخت، جبرئیل ﷺ بود و آن دیگری که از تو خرید، میکائیل ﷺ بود و شتر، از ناقه‌های بهشت بود و دراهم، از پیشِ خداوند عالمیان آمده بود. پس آن را در راه خیر، صرف کن و از تنگی مترس.[2]

و محمّد بن یعقوب کلینی ﷺ از سماعه روایت کرده که گفت: از حضرت امام جعفر صادق ﷺ پرسیدم که: مردی که زیاده از قوت یک روز نداشته باشد، آیا می‌باید که چیزی بدهد به کسی که هیچ نداشته باشد؟ و کسی که قوت یک‌ماهه داشته باشد، می‌باید چیزی بدهد به کسی که کمتر از او داشته باشد[3]؟ و کسی که قوت یک‌ساله داشته باشد، همچنین به کسی که کمتر داشته باشد؟ یا اینها همه از جملهٔ کفاف است که هرگاه از آن جا چیزی ندهد، او را ملامت نتوان کرد؟ فرمود که: در این جا دو چیز هست: یکی آن که افضل و بهترِ شما، کسی است که حریص‌تر و راغب‌تر به احسان و برگزیدن خود بر مردم باشد؛ زیرا که خدای تعالی می‌فرماید که: ﴿وَيُؤْثِرُونَ عَلَىٰٓ أَنفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ﴾؛[4] یعنی: اختیار می‌کند دیگران را بر خود، هر چند خود، صاحب فقر و احتیاج بوده باشند. و دیگری آن است که کسی را بر نگاه داشتن قدر کفاف، ملامت نمی‌توان کرد و دستِ بالا بهتر است از دستِ پایین؛ یعنی دستی که عطا می‌کند، بهتر است از دستی که سؤال می‌کند و چیزی می‌گیرد، یا بهتر است از دستی که چیزی نمی‌دهد؛ و ابتدا کن در چیزی دادن به عیال خود.

و از حضرت امام محمّد باقر یا امام جعفر صادق ﷺ روایت می‌کند که شخصی پرسید که: کدام تصدّق، افضل است؟ فرمود: آن که مردی که چیزی کم داشته باشد، به مشقّتْ تصدّقی[5] بکند. آیا

۱. الف و ج: - «هم».
۲. الأمالی، صدوق، ص ۵۵۳ـ۵۵۷، ح ۷۴۲.
۳. ب: - «و کسی که قوت یک ماهه داشته باشد، می‌باید چیزی بدهد به کسی که کمتر از او داشته باشد».
۴. سورهٔ حشر، آیهٔ ۹.
۵. ب: «تصدّق».

نشنیده‌ای که خدای تعالی می‌فرماید: ﴿وَيُؤْثِرُونَ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ﴾؟[1]

و ابن بابویه ﷺ در فقیه، روایت کرده است از حضرت امام جعفر صادق ﷺ که حضرت پیغمبر ﷺ فرمود که: هیچ خرج کردن، دوست‌تر نیست پیش خدای تعالی، از خرج کردنی که نه زیاد باشد و نه کم، و خدای تعالی دشمن می‌دارد اسراف را، مگر در حجّ و عمره. پس رحمت کند خدای تعالی، مؤمنی را که از ممّر حلال، کسب کند و به طریق اقتصاد و میانه‌روی، خرج کند و زیادتی که داشته باشد، به جهت آخرت خود، پیش فرستد.[2]

[سخنان امام صادق ﷺ به صوفیان]

و ظاهرِ اکثر احادیث مذکوره، معارض اخباری است که قبل از این، مذکور شد و دلالت بر آن می‌کرد که انفاق زیاد، اگرچه در مصرف خیر باشد، اسراف است و آن که تصدّق و خیرات، به قدری می‌باید که موجب پریشانی و اضطرار[3] خود و عیال نشود. و چون حدیث طویلی که کلینی ﷺ در باب آمدن جمعی از صوفیه به خدمت حضرت امام جعفر صادق ﷺ و اعتراض نمودن ایشانْ ذکر کرده، مشتمل است بر تفصیل این مطلب و فواید دیگر، اوّلاً حدیث را ذکر می‌کنیم و بعد از آن، وجه جمعی [را] که به خاطرِ فاتر رسید، بیان می‌کنیم.

روایت کرده از مسعدة بن صدقه که سفیان ثوری به خدمت آن حضرت آمد[4]، دید که آن حضرت، جامه‌هایی در غایت سفیدی و نزاکت، مثل پرده‌ای که در زیر پوست تخم مرغ می‌باشد، پوشیده. پس گفت که: این جامه، مناسب تو نیست که بپوشی. حضرت فرمود که: بشنو آنچه می‌گویم و یاد گیر؛ زیرا که خیر دنیا و آخرت تو در آن است که بر سنّت حضرت پیغمبر ﷺ و دین حق بمیری و بر بدعت نمیری. بدان که حضرت پیغمبر ﷺ در زمانی بود که تنگی و بی‌چیزی در میان مردم، بسیار بود. پس از این جهت، به تنگی معاش می‌کردند. و امّا هر گاه دنیا رو کند و در احوال، وسعتی باشد، سزاوارترین مردم به صرف کردن نعمت الهی، مردم خوب می‌باشند، نه مردم فاجر و بد، و مؤمنان می‌باشند، نه منافقان، و مسلمانان می‌باشند، نه کفّار. پس چه انکار و مذمّت می‌کنی با آن که آنچه از[5] لباس من در نظر تو محلّ انکار و اعتراض است. ای ثوری! والله که با این لباس و سلوکی که تو از من می‌بینی، هیچ صبح و شامی بر من نگذشته از روزی که خود را

۱. همان، ص ۱۸ و ۱۹، ح ۳.
۲. کتاب من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۲۷۹، ح ۲۴۴۶.
۳. الف: - «و اضطرار».
۴. ب و ج: «آمده».
۵. ب: - «از».

شناخته‌ام که حقّی از حقوق الهی در مال من، مانده باشد و در مصرفش صرف نکرده باشم.

چون سفیان ثوری جواب شنیده، رفت، جمعی دیگر از آنها که اظهارِ ترک دنیا می‌کردند و مردم را دعوت می‌نمودند به آن که موافق طریقه‌ای که ایشان داشتند، از پوشیدن جامه‌های درشت و تنگ گذرانیدن معیشت، سلوک کنند، نزد آن حضرت آمدند و گفتند: سفیان ثوری، از جواب تو عاجز شده و از دلایلی که بر مطلب خود داشت، غافل شده. حضرت فرمود: شما حجّت‌های خود را بیان کنید. ایشان گفتند: حجّت‌های ما از کتاب خدای تعالی است. حضرت فرمود که: بگویید؛ زیرا که کتاب الهی، سزاوارترینِ چیزهاست به آن که مردم، متابعت و پیروی نمایند. ایشان گفتند: خدای تعالی می‌فرماید در جایی که خبر می‌دهد از حال جمعی از اصحاب حضرت پیغمبر ﷺ که: ﴿وَيُؤْثِرُونَ عَلَىٰٓ أَنفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ وَمَن يُوقَ شُحَّ نَفْسِهِۦ فَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلْمُفْلِحُونَ﴾؛[1] یعنی: اختیار می‌کنند جماعتی را بر خود، هر چند خود، پریشانی و احتیاج داشته باشند، و کسی را که نگاه داشته شده باشد؛ یعنی خود را منع کند از بخل شدید نفس خود. پس آن جماعت، رستگاران‌اند.

و گفتند که: خدای تعالی، آن جماعت را به این معنی مدح فرموده و در جای دیگر فرموده که: ﴿وَيُطْعِمُونَ ٱلطَّعَامَ عَلَىٰ حُبِّهِۦ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا﴾؛[2] یعنی: طعام خود را می‌خورانند از جهت محبّت الهی، یا با وجود آن که خود، کمال میل به آن طعام دارند، می‌خورانند به مسکین و یتیم و اسیری که در جنگ، گرفتار شده.

و گفتند: ما اکتفا به همین حجّت می‌کنیم. پس مردی از آن جماعت که نشسته بودند، گفت که: ما می‌بینیم که شما زهد می‌ورزید در طعام‌های خوب و با این، مردم را امر می‌کنید به آن که دست از مال‌های خود بدارند تا نفع به شما برسد.

حضرت به آن مرد فرمود که: بگذارید سخنی چند را که فایده از برای شما ندارد. و بعد از آن، به آن جماعت خطاب فرمود که: ای گروه! آیا شما عالمید به ناسخ و منسوخ، و محکم و متشابه قرآن که هر که از این امّت، گمراه شده و هلاک شده، از این سبب شده؟ گفتند: ما بعضی از ناسخ و منسوخ، و محکم و متشابه قرآن را می دانیم؛ امّا همه را نمی‌دانیم. فرمود: از این جا به ضلالت افتاده‌اید. و همچنین، احادیث حضرت پیغمبر ﷺ ناسخ و منسوخ، و محکم و متشابه می‌دارد؛ یعنی بعضی از آیات و احادیث، حکمش[3] برطرف شده و آن، منسوخ است به آیه و

۱. سورهٔ حشر، آیهٔ ۹.
۲. سورهٔ انسان، آیهٔ ۸.
۳. ب: - «حکمش».

حدیثی که ناسخ و برطرف کنندهٔ اوست، و بعضی احتمال چند معنی ندارد و آن، محکم است، و بعضی دارد و آن، متشابه است.

بعد از آن فرمود که: آنچه شما گفتید که خدای تعالی، ما را خبر داده در کتاب خود از حال جمعی که ایشان را به خوبی یاد فرموده، پس به تحقیق که آنچه ایشان کردند، در آن وقتْ جایز بوده و خدای تعالی، ایشان را نهی نفرموده بود و ایشان را ثواب می‌دهد بر آنچه کردند و بعد از آن که خدای تعالی، امر فرمود به خلافِ آنچه ایشان کردند، امر الهی، ناسخ فعل ایشان[1] شد و آن نهی که خدای تعالی فرمود، ترحّمی بود بر مؤمنان، و شفقتی بود به ایشان از برای آن که ضرر به خود و عیال خود نرسانند، و در میان ایشان، اطفال ناتوان و فرزندان کوچک و مردان بسیار پیر و زنان پیر هستند که بر گرسنگی، صبر نمی‌کنند. پس اگر من نانی که داشته باشم و تصدّق کنم و دیگر نانی نداشته باشم، ایشانْ تلف خواهند شد و از گرسنگی خواهند مُرد. و از این جهت، حضرت پیغمبر ﷺ فرمود که: کسی که پنج خرما یا پنج نان یا پنج دینار یا پنج درهم داشته باشد و خواهد که آن را صرف کند، افضل و بهترِ آنها آن است که صرفِ پدر و مادر خود کند، و دومین را صرف خود و عیال خود کند، و سیّم را صرف خویشان خود، و چهارم را صرف همسایگان پریشان، و پنجم را در راه خدای تعالی؛ و این پنجم، ثوابش کمتر از آنهاست.

و حضرت پیغمبر ﷺ در باب مردی از انصار که در وقت مُردن خود، پنج یا شش کس از بنده‌های خود را آزاد کرده بود و به غیر از آنها چیزی نداشت و فرزندان کوچک داشت، فرمود که: اگر مرا خبر می‌کردید که او چه کرده، نمی‌گذاشتم که او را در قبرستان[2] مسلمانان دفن کنید. آیا اطفالِ صغار خود را می‌گذاشت که از مردم، گدایی و سؤال به کف کنند؟!

بعد از آن فرمود که: پدرم روایت می‌فرمود که حضرت پیغمبر ﷺ فرموده که: ابتدا کن به عیال خود، اوّل آن که از همه نزدیک‌تر باشد و بعد از او، آن که از باقی نزدیک‌تر باشد.

بعد از آن فرمود که: این است آنچه کتاب الهی به آن، ناطق و گویاست، و رد می‌کند آنچه شما گفتید و نهی می‌کند از آنچه شما، امر به آن می‌کنید؛ نهی مفروض و واجب از جانب خداوند عزیز حکیم که فرمود: ﴿وَٱلَّذِينَ إِذَآ أَنفَقُواْ لَمْ يُسْرِفُواْ وَلَمْ يَقْتُرُواْ وَكَانَ بَيْنَ ذَٰلِكَ قَوَامًا﴾؛[3] یعنی: آن جماعتی که وقتی که انفاق کنند، اسراف نمی‌کنند و إقتار نمی‌کنند[4] و در میان حالت افراط

۱. الف: «الهی».
۲. الف: «مقبره».
۳. فرقان، آیهٔ ۶۷.
۴. ب: - «و إقتار نمی‌کنند».

و تفریط، وسط و[1] عدل را رعایت می‌کنند.

آیا نمی‌بینید که خدای تعالی در این آیه، امر فرموده به خلافِ آنچه شما مردم را به آن دعوت می‌کنید، از آن که دیگران را بر خود اختیار کنید، و آنچه شما می‌گویید، آن را اسراف نامیده و در چند آیه از آیات کلام مجید فرموده که: ﴿إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ﴾؛[2] یعنی: «به درستی که دوست نمی‌دارد خدای تعالی، اسراف‌کنندگان را»؟

پس خدای تعالی از اسراف و تقتیر، هر دو، نهی فرموده و به میانه‌روی امر فرموده. و نباید که آدمی، جمیع آنچه دارد، بدهد و بعد از آن، از خدای تعالی طلب روزی نماید. و خدای تعالی، دعای او را مستجاب نکند، موافق حدیثی که از حضرت پیغمبر ﷺ وارد شده که: چند صنف از امّت من هستند که دعای ایشان، مستجاب نمی‌شود: یکی مردی که مادر و پدر خود را نفرین کند. دیگر، مردی که نفرین کند کسی را که از او قرضی کرده و مال او را برده باشد و آن مرد، وقتی که قرض می‌داده، نوشته و گواه نگرفته باشد. دیگر، مردی که زن خود را نفرین کند با آن که خدای تعالی، اختیار طلاق زن را به دست او داده. دیگر، مردی که در خانهٔ خود نشسته باشد و دعا کند که: «خداوندا! مرا روزی ده» و از خانه بیرون نیاید و طلب روزی نکند. پس خدای تعالی می‌فرماید که: ای بندهٔ من! آیا من از برای تو، راهی به جهت تحصیل روزی و حرکت کردن در روی زمین به اعضا و جوارحِ صحیحه، مقرّر نساخته‌ام؟ پس بایست که متابعتِ امر من می‌کردی تا میانهٔ من و خود، عذری می‌داشتی و بار بر دوش اهل خود نمی‌بودی. بعد از آن، اگر من می‌خواستم، موافق مصلحت، تو را وسعتِ روزی می‌دادم، و اگر می‌خواستم، روزی را بر تو تنگ می‌کردم و تو را عذری نزد من می‌بود. دیگر، مردی که خدای تعالی، مال بسیاری به او داده باشد و آن را خرج کند. بعد از آن، مشغول دعا شود و گوید: خداوندا! مرا روزی ده. پس خدای تعالی می‌فرماید: آیا من، روزی واسع به تو ندادم؟ پس چرا میانه‌روی نمی‌کردی، چنانچه من فرموده بودم؟ و چرا اسراف می‌کردی با آن که تو را از اسراف، نهی کرده‌ام؟ دیگر، مردی که نفرین بر اقاربِ خود کند و قطعِ رحِم را از خدای تعالی طلب کند.

بعد از آن فرمود که: خدای ـ عزَّ و جلَّ ـ تعلیم پیغمبرِ خود ﷺ فرمود که خرج را چگونه کند، و آن، چنان بود که روزی آن حضرت، مقدار یک اوقیّه از طلا ـ که تخمیناً چهل مثقال باشد ـ، داشت و نمی‌خواست که شب در پیش او بماند. آن[3] را تصدّق کرد. پس چون صبح شد، هیچ نداشت.

۱. ب: ـ «وسط و».
۲. سورهٔ انعام، آیهٔ ۱۴۱.
۳. ج: «او».

سائلی از آن حضرت، چیزی سؤال نمود و چون چیزی نداشت که به او دهد، سائل، آن حضرت را ملامت کرد. و از آن که چیزی نداشت، غمناک شد و آن حضرت ﷺ بسیار رقیق القلب و رحیم بود. پس خدای تعالی، آن حضرت را تعلیمِ طریق انفاق نمود به امر خود و فرمود که: ﴿وَلَاتَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً إِلَىٰ عُنُقِكَ وَلَاتَبْسُطْهَا كُلَّ ٱلْبَسْطِ فَتَقْعُدَ مَلُومًا مَّحْسُورًا﴾[1]؛ یعنی: دست خود را به گردن خود مبند به آن که هیچ چیز عطا نکنی، و مگشا دست خود را، گشودنِ تمام به آن که هر چه داشته باشی، به مردم دهی. پس [این که] بنشینی، ملامت کرده شده و بازمانده یا برهنه.

بعد از آن فرمود که: خدای تعالی می‌فرماید که: مردم، گاه هست که از تو چیزی طلب می‌کنند و عذر نمی‌شنوند، و هر گاه جمیعِ آنچه داشته باشی، به مردم دادی[2]، از مالْ عاری یا بُریده می‌شوی. پس قرآن تصدیق می‌کند این احادیث حضرت پیغمبر ﷺ را، و آن جماعتی که اهل قرآن‌اند از مؤمنین، تصدیقِ قرآن می‌کنند.

بعد از آن، آن حضرت به جهت الزام ایشان، چون از مُتابعان ابو بکر بودند، فرمود که: ابو بکر، در وقت مُردن کسی به او گفت که: وصیّت کن. گفت: وصیّت می‌کنم پنجْیکِ مال خود را و پنجْیک، بسیار است؛ زیرا که خدای تعالی به خمس، راضی شده. و وصیّت پنجْیکِ مال کرد با آن که خدای تعالی، اختیار سهْیکِ مال در وقت مُردن به او داده بود و اگر می‌دانست که سهْیک، بهتر است، به آن وصیّت می‌کرد. بعد از آن، کسی که شما فضل و زهد او را اعتقاد دارید، سلمان ﷺ و ابو ذر ﷺ است. امّا سلمان، چنین بود که وقتی که عطای مقرّر به او می‌رسید، قوت یک‌سالهٔ خود را جدا می‌کرد تا وقتی که عطای سال آینده به او برسد. پس به او گفتند که: یا ابا عبد الله! تو با وجود زهد و عدم رغبت به دنیا، چنین می‌کنی، و حال آن که نمی‌دانی که وقت مُردنت، کِی خواهد بود. شاید که امروز یا فردا بمیری. پس جواب او آن بود که گفت: چرا شما امید زیستن از برای من ندارید، همچنان که از مُردن من می‌ترسید؟ آیا نمی‌دانید ـ ای نادانان! ـ که نفس آدمی، گاه هست که راضی نمی‌شود و مضطرب می‌شود هر گاه مایه‌ای از برای تعیّش و زندگی نداشته باشد که بر آن، اعتماد کند و بعد از آن که وجه معیشت خود را ضبط کرد، قرار می‌گیرد و مطمئن می‌شود؟

و امّا ابو ذر ﷺ شترک‌ها و گوسفندک‌ها داشت که آنها را می‌دوشید و بعضی از آنها را ذبح می‌کرد، وقتی که عیالش گوشت می‌خواستند یا مهمانی پیش او فرود می‌آمد یا [وقتی] می‌دید که جمعی که با او همراه بر سرِ یک آب بودند، پریشان‌اند، از برای ایشانْ شتر می‌کُشت یا از

۱. سورهٔ اسراء، آیهٔ ۲۹.
۲. ب: «دهی».

گوسفندان، به قدری که خواهش گوشت ایشانْ زایل شود، ذبح می‌نمود و خود هم به قدری که به یکی از ایشان می‌داد، بر می‌داشت و زیاده برنمی‌داشت. و کیست که از ایشان، زاهدتر باشد؟ و در باب ایشان، حضرت پیغمبر ﷺ فرموده، آنچه فرموده و کار این دو کس به آن جا نرسیده بود که البته مالک هیچ چیز نباشند، همچنان که شما مردم را امر می‌کنید که ترک امتعه و چیزهای خود بکنند و مردمان را بر خود و عیال خود، اختیار نمایند.

بعد از آن فرمود که: بد مذهبی اختیار کرده‌اید و مردم را به آن دعوت می‌کنید، از آن که کتاب خدای تعالی و سنّت پیغمبر ﷺ را نمی‌دانید، و نمی‌دانید احادیثی را که قرآن، تصدیقِ آنها می‌کند و رد می‌کنید آن احادیث را به جهل و نادانی، و نظر و تأمّل نمی‌کنید در غرایب قرآن، از تفسیر منسوخ به ناسخ، و محکم و متشابه، و امر و نهی.

و خبر دهید شما مرا از آن که حضرت سلیمان بن داوود ﷺ از خدای تعالی سؤال می‌کرد پادشاهی‌ای را که سزاوارِ دیگری نباشد و خدای تعالی به او عطا فرمود. حضرت سلیمان، آنچه می‌گفت، حق بود و عمل به حق می‌کرد، و ندیدیم که خدای ـ عزَّ و جلَّ ـ عیب کرده باشد حضرت سلیمان را بر این سؤالی که کرد و همچنین، کسی از مؤمنین، آن را عیب نشمرده. و حضرت داوود ﷺ پیش از او، صاحب مُلک و سلطنتی عظیم بود. و حضرت یوسف ﷺ به پادشاه مصر می‌گفت که: ﴿اَجْعَلْنِی عَلَیٰ خَزَآئِنِ اَلْأَرْضِ إِنِّی حَفِیظٌ عَلِیمٌ﴾؛[1] یعنی: مرا صاحب‌اختیار خزانه‌های زمین گردان؛ زیرا که من، نگاه‌دارنده و دانایم. و پادشاه، او را صاحب‌اختیار مصر تا یمن ساخت و مردم، قوت از او می‌گرفتند در وقتی که به قحط، مبتلا شده بودند و کار حضرت یوسف، گفتن حق و عمل کردن به حق بود؛ و نیافتیم که کسی این معنی را عیب حضرت یوسف، شمرده باشد.

دیگر، ذو القرنین، بنده‌ای بود که خدای تعالی را دوست می‌داشت. پس خدای تعالی، او را دوست داشت و اسباب را از برای او مهیّا ساخت و مشارق و مغارب زمین را در تصرّف او در آورد و قائل به حق و عامل به حق بود؛ و نیافتیم که کسی او را از این جهت، عیب کرده باشد. پس یاد گیرید ـ ای جماعت! ـ و عمل کنید به آدابی که خدای تعالی از برای مؤمنین، مقرّر ساخته، و اکتفا کنید به امر و نهی الهی، و بگذارید آن چیزی را که بر شما مشتبه باشد و علم به آن نداشته باشید،

۱. سورهٔ یوسف، آیهٔ ۵۵.

و علم آن را به اهلش باز گذارید تا خدای تعالی، شما را مأجور و معذور دارد، و طالب آن باشید که ناسخ قرآن را از منسوخ بشناسید و محکم را از متشابه فرق کنید و حلال را از حرام بشناسید؛ زیرا که شما را به خدای تعالی، نزدیک می‌کند و از جهل، دور می‌سازد، و جهالت را بگذارید به اهلش؛ زیرا که اهل جهل، بسیار و اهل علم، قلیل‌اند، و خدای تعالی فرموده که: ﴿وَفَوْقَ كُلِّ ذِي عِلْمٍ عَلِيمٌ﴾؛[1] یعنی: بالاتر از هر دانایی، عالمی هست.[2]

[جمع بین روایات]

و ظاهر این حدیث، آن است که اختیار نمودن دیگران بر خود و عیال و تصدّق نمودن به جمیع آنچه داشته باشند، منسوخ است به آیات و احادیثی که متضمّن امر به میانه‌روی و ترک اسراف است، و در وقتی که حضرت امیر المؤمنین ﷺ قوت خود و عیال را به مسکین و یتیم و اسیر داده، گرسنه ماندند، استحباب این امر، منسوخ نشده بود و نکته در منسوخ شدن این حکم بعد از فعل آن حضرت، ممکن است که اختصاص این فضل به آن حضرت باشد، چنانچه در آیهٔ نجوا، خدای ـ عزَّ و جلَّ ـ امر فرموده که: هر کس خواهد که با حضرت پیغمبر ﷺ سخنی پنهانی بگوید، تصدّقی بکند و بعد از آنْ سخن بگوید، و هیچ کس از صحابه پیش از نجوا، تصدّق نکرد، الّا علی بن ابی‌طالب ـ صلوات الله علیه ـ، و بعد از تصدّق و نجوای آن حضرت، آن حکم منسوخ شد و این فضل، مخصوص به آن حضرت شد.

و از حدیث علی بن ابراهیم که در باب نزول سورهٔ «هل أتی» روایت کرده، ظاهر می‌شود که این حکم در هر مؤمنی که آن نوع تصدّق به جهت رضای الهی کرده باشد، جاری است.[3]

و ممکن است که مراد، جاری بودن حکم، قبل از نزول ناسخ باشد. پس منافات با حدیث سابق، نخواهد داشت. و ممکن است که مراد از نسخ در حدیث سابق، نسخ عموم این حکم باشد؛ یعنی اگر کسی اعتماد تام بر صبر خود و عیال داشته باشد و داند که از ایشان و از خود، امری مخالف رضا به قضای الهی سر نمی‌زند، تصدّق نمودنی چنین، مُستحسَن باشد، و اگر از بی‌صبری ترسد، خوب نباشد.

و ممکن است که استحباب این نوع تصدّق، مخصوص کسی باشد که داند که به زودی، قدرِ کفاف خود و عیال به دست می‌آید و کسی که نداند، او را مستحب نباشد.

و ممکن است که مخصوص کسی باشد که داند که از آن عطا، نفع به شخصی که به او عطا

۱. سورهٔ یوسف، آیهٔ ۷۶.
۲. الکافی، ج ۵، ص ۶۵ ـ ۷۰، ح ۱.
۳. تفسیر القمّی، ج ۱، ص ۳۱.

می‌کند، زیاده می‌رسد از ضرری که به خودش عاید می‌شود، و اگر به عکسِ این صورت باشد، خوب نباشد.

و کلینی ﷺ در کافی و ابن بابویه ﷺ در فقیه، روایت نموده‌اند از حضرت امام جعفر صادق ﷺ که فرمود: از برای برادر مؤمن خود، داخل مشو در امری که ضرر آن بر تو عظیم‌تر باشد از منفعتی که به او می‌رسد.[۱]

و کلینی ﷺ این مضمون را به دو طریق دیگر روایت کرده.[۲] و آنچه در چند حدیث وارد شده که: وقتی که پریشان شوید، با خدای تعالی معامله کنید به تصدّق؛ و آنچه قریب به این مضمون است، محمول است بر آن که تصدّق به قدری باشد که ضررش به خود و عیال، عظیم نباشد و قدر قلیلی که تصدّق کنند بر هر یک، چندان نمی‌نماید و موجب فتحِ باب روزی می‌شود و بعید نیست که در حالت فقر، تصدّق به قدری قلیل، به جهت ازدیاد رزقْ خوب باشد. و با وجود غنا، صرف مال در مصارف خیر بر وجهی که منجر به فقر شود، خوب نباشد، چنانچه از بعضی از احادیث سابقه ظاهر شد؛ زیراکه انتقال از غنا به پریشانی، بر اکثر نفوس دشوارتر است از انتقال از بعضی مراتب فقر به مرتبهٔ شدیدتر.

و آنچه در بعضی احادیث سابقه گذشت که در حج و عمره، اسراف نمی‌باشد، محمول ست بر آن که صرف مال در این مصرف، مثل سایر مصارف نیست و بسیاری از زیادتی‌ها در این مصرف، اسراف نیست، به خلافِ بعضی از مصارف دیگر. و از حدیث حضرت ابی عبد الله ﷺ در جواب سفیان ثوری و اَشباه او ظاهر شد که انفاق بر پدر و مادر و بعد از ایشان بر باقی عیال، مقدّم است بر جمیع مصارف.

و کلینی ﷺ ازحضرت ابی الحسن ﷺ روایت کرده که این آیه را تلاوت فرمود که: ﴿وَيُطْعِمُونَ ٱلطَّعَامَ عَلَىٰ حُبِّهِۦ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا﴾،[۳] و فرمود که: عیال هر کس، اسیر اویند.[۴]

و در چند حدیث، وارد شده که: هر گاه خدای تعالی بر شما توسعه کند، شما نیز در انفاق، توسعه کنید و وقتی که روزی را بر شما تنگ گیرد، شما نیز تنگ گیرید[۵] و با خدای تعالی، جود مَوَرزید.[۶]

۱. الکافی، ج ۴، ص ۳۲، ح ۱؛ کتاب من لا یحضره الفقیه، ج ۳، ص ۱۶۸، ح ۳۶۳۳. با اندکی اختلاف.
۲. الکافی، ج ۴، ص ۳۲ و ۳۳، ح ۲ و ۳.
۳. سورهٔ انسان، آیهٔ ۸.
۴. الکافی، ج ۴، ص ۱۱، ح ۳.
۵. ب: - «شما نیز تنگ گیرید».
۶. همان، ص ۱۲ و ۱۳، ح ۱۲ و ۱۴.

[سی و سوم : غیبت]

سی و سوم از جملهٔ کبائر ـ چنانچه ظاهر حدیث ابو ذر و بعضی اخبار است ـ ، غیبت کردن مؤمن است ، و حق تعالی ، در کلام مجید فرموده : ﴿يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱجْتَنِبُواْ كَثِيرًا مِّنَ ٱلظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ ٱلظَّنِّ إِثْمٌ وَلَا تَجَسَّسُواْ وَلَا يَغْتَب بَّعْضُكُم بَعْضًا أَيُحِبُّ أَحَدُكُمْ أَن يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا فَكَرِهْتُمُوهُ وَٱتَّقُواْ ٱللَّهَ إِنَّ ٱللَّهَ تَوَّابٌ رَّحِيمٌ﴾ [۱] یعنی : ای جماعتی که ایمان آورده‌اید ! اجتناب نمایید و دوری کنید از بسیاری از گمان‌ها. به درستی که بعضی از گمان‌ها گناه است. و تجسّس و تفحّص مکنید و باید که بعضی از شما ، غیبت دیگری نکند [۲]. آیا دوست می‌دارد یکی از شما که گوشت برادر خود را در حالتی که مُرده باشد ، بخورد؟ پس البته از آن ، کراهت دارید. و بترسید و حذر نمایید از عقوبات الهی. به درستی که خدای تعالی ، بسیار قبول‌کننده است توبهٔ بندگان خود را و مهربان است به ایشان .

شیخ طبرسی ﷺ در جامع الجوامع ، روایت کرده که آیهٔ غیبت ، وقتی نازل شد که ابو بکر و عمر ، سلمان را پیش حضرت پیغمبر ﷺ فرستادند که به جهت ایشان ، خوردنی بگیرد. حضرت ، او را پیش اُسامه ـ که خازن و ضابط مال آن حضرت بود ـ ، فرستاد که اگر چیزی پیش او باشد ، به جهت ایشان بفرستد. اسامه گفت : چیزی نزد من ، حاضر نیست. چون سلمان باز گشت ، ایشان گفتند : «اسامه ، بخل ورزید» و «سلمان را اگر به چاه سُمَیْحَه بفرستند ، آبش خشک خواهد شد» .

بعد از آن ، ابو بکر و عمر ، پیش آن حضرت آمدند. فرمود : چیست مراکه رنگ گوشت در دهن‌های شما می‌بینم؟ ! گفتند : یا رسول الله ! ما امروز ، گوشت نخورده‌ایم. فرمود که : امروز ، گوشتِ اسامه و سلمان می‌خوردید .[۳]

و کلینی ﷺ از حضرت امام جعفر صادق ﷺ روایت کرده که فرمود : کسی که در باب مؤمنی بگوید چیزی را که چشم‌های او دیده و گوش‌های او شنیده باشد ، از اهل این آیه است که خدای تعالی فرموده : ﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ يُحِبُّونَ أَن تَشِيعَ ٱلْفَـٰحِشَةُ فِى ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾ ؛ [۴] یعنی : به درستی که آنهایی که دوست می‌دارند که پهن و منتشر شود عیب‌ها و رسوایی‌ها در میان جماعتی که ایمان آورده‌اند ، ایشان راست عذابی آزار رساننده .[۵]

۱ . سورهٔ حجرات ، آیهٔ ۱۲.
۲ . ج : «نکنید» .
۳ . جامع الجوامع ، ص ۴۵۹ (به نقل از : مستدرک الوسائل ، ج ۹ ، ص ۱۲۳ ، ح ۱۰۴۲۸) .
۴ . سورهٔ نور ، آیهٔ ۱۹.
۵ . الکافی ، ج ۲ ، ص ۳۵۷ ، ح ۲ .

و در حدیث وصیّت حضرت پیغمبر ﷺ به ابو ذر غِفاری ﷺ وارد شده که فرمود: ای ابو ذر! احتراز و پرهیز کن از غیبت؛ زیرا که غیبت، بدتر است از زنا کردن. ابو ذر می‌گوید که گفتم: یا رسول الله! چرا چنین است، پدر و مادرم فدای تو باد؟! فرمود: از جهت آن که مردی زنا می‌کند و بعد از آن، توبه می‌کند، خدای تعالی، توبهٔ او را قبول می‌کند، و کسی که غیبت می‌کند، آمرزیده نمی‌شود تا وقتی که آن شخصی که او را غیبت کرده، از او عفو کند. ای ابو ذر! دشنام دادن مسلمان، فسق است و قتال کردن با مسلمان، کفر است و خوردن گوشت مسلمان، از جملهٔ معاصی الهی است و حرمت مال مسلمان، مثل حرمت خونش است. گفتم: یا رسول الله! غیبت، کدام است؟ فرمود: آن که برادر مؤمنِ خود را یاد کنی به چیزی که او را خوش نیاید. گفتم: یا رسول الله! اگر چنانچه در او باشد آنچه برای او گفته شده، چون است؟ فرمود: بدان که هرگاه او را یاد کنی به چیزی که در او باشد، غیبت کرده خواهی بود او را، و هرگاه او را یاد کنی به چیزی که در او نباشد، بهتان زده خواهی بود او را[1]. ای ابو ذر! کسی که پیش او برادر مؤمنی[2] را غیبت کنند و دفع کند آن غیبت را از او، سزاوار یا لازم است بر خدای ـ عزَّ و جلَّ ـ که او را از آتش جهنّم، نجات دهد. ای ابو ذر! کسی که برادر مسلمان او را نزد او غیبت کنند و او تواند که یاری کند آن برادر را و یاری بکند، خدای تعالی، یاری می‌کند او را در دنیا و آخرت؛ و اگر او را مدد نکند و دفعِ غیبت از او نکند، خدای تعالی، ترک می‌کند یاری او را در دنیا و آخرت.[3]

و ظاهر قول حضرت پیغمبر ﷺ که در این حدیث فرموده: «غیبت، بدتر است از زنا»، آن است که غیبت، از کبائر باشد. و در بعضی احادیث، وارد شده که غیبت‌کننده، مُخلّد در نار است.[4]

[معنای غیبت]

و معنی غیبت ـ چنانچه از این حدیث ظاهر شد ـ، عبارت است از یاد کردن مؤمنی در وقتی که حاضر نباشد، به نحوی که اگر بشنود، او رابد آید و آن صفت در او موجود باشد، و اگر در او نباشد، داخل بهتان خواهد بود.

و کلینی ﷺ از حضرت ابی الحسن ﷺ روایت کرده که فرمود: کسی که یاد کند مردی را غایبانه، به صفتی که در او باشد و مردم، آن را دانند، غیبت او نکرده؛ و کسی که او را یاد کند

۱. ب: - «او را، و هر گاه او را یاد کنی به چیزی که در او نباشد، بهتان زده خواهی بود او را».

۲. ب: «مؤمن».

۳. الأمالی، طوسی، ص ۵۳۷، ح ۱۱۶۲.

۴. الأمالی، صدوق، ص ۱۶۴، ح ۱۶۳.

غایبانه ، به صفتی که در او باشد و مردمْ ندانند ، او را غیبت کرده ؛ و کسی که او را یاد کند به صفتی که در او نباشد ، بهتان زده است او را.[۱]

و از حضرت امام جعفر صادق ﷺ روایت کرده که فرمود : غیبت ، آن است که در باب برادر خود ، بگویی چیزی راکه خدای تعالی بر او پوشانیده. و امّا چیزی ظاهر که در او باشد (مثل : تندی و تعجیل) ، پس آن غیبت نیست. و بهتان ، آن است که بگویی در باب او چیزی راکه در او نباشد.[۲]

[مصادیق غیبت]

و از بعضی احادیث ، ظاهر می‌شود که بهتان ، از جملهٔ افراد غیبت است[۳] و ممکن است که غیبت را بر دو معنی اطلاق کنند یا آن که جدا کردن بهتان ، بنا بر آن باشد که معصیتی دیگر در ضمن آن هست که آن ، کذب باشد. و بعضی از علما گفته‌اند که غیبت ، اعمّ از آن است که به زبان باشد یا به اشاره یا به حکایت ، مثل تقلید کردن شخصی که لَنگ باشد.

و از بعضی احادیث ، ظاهر می‌شود که غیبت ، منحصر در گفتن به زبان نیست ، چنانچه برقی ﷺ در کتاب محاسن روایت کرده از حضرت امام جعفر صادق ﷺ که شخصی به آن حضرت گفت که : به ما رسیده که حضرت پیغمبر ﷺ می‌فرموده که : خدای تعالی ، دشمن می‌دارد خانه‌ای راکه در آن جا گوشتِ بسیار خورند. فرمود که : آنچه خدای تعالی دشمن می‌دارد ، خانه‌ای است که در آن جا گوشتِ مردم خورند. و حضرت پیغمبر ﷺ گوشتْ بسیار می‌خورد و گوشت را دوست می‌داشت.

بعد از آن فرمود که : زنی به خدمت حضرت پیغمبر ﷺ آمد که چیزی از آن حضرت ، سؤال کند و عایشه ، پیش آن حضرت بود. چون آن زن برگشت ، عایشه به دست اشارت کرد که قد او کوتاه است ، و آن زن ، کوتاه بود. حضرت پیغمبر ﷺ به عایشه فرمود که : خلال کن ! گفت : یا رسول الله ! من چیزی نخورده‌ام. فرمود که : خلال کن ! بعد از آن که خلال کرد ، پارچهٔ گوشت از دهانش بیرون آمد.[۴]

و ممکن است که تخصیص دادن غیبت به قول ، چنانچه ظاهر بعضی اخبار است ، بنا بر آن باشد که فرد شایعِ متعارف غیبت ، آن است که به قول باشد ، نه از جهت انحصار ، و از این حدیثْ ظاهر می‌شود که ترک حیوانی که در شرعْ وارد شده ، نخوردن گوشت مؤمنان است ، نه حیواناتی که

۱ . الکافی ، ج ۲ ، ص ۳۵۸ ، ح ۶.
۲ . همان ، ح ۷.
۳ . همان ، ص ۳۵۷ ، ح ۳.
۴ . المحاسن ، ج ۲ ، ص ۴۵ و ۴۶ ، ح ۴۱۰.

خدای تعالی برای خوردن، خلق کرده. و به این مضمون، ابن بابویه ﷺ در فقیه و معانی الأخبار و عیون أخبار الرضا، و غیر او از محدّثین، چند حدیث روایت کرده‌اند.

[مذمّت غیبت]

و احادیث در مذمّت غیبت، بسیار است و از آن جمله، قلیلی مذکور می‌شود:

روایت نموده محمّد بن یعقوب کلینی ﷺ از حضرت امام جعفر صادق ﷺ که حضرت پیغمبر ﷺ فرمود که: غیبت، زودتر ضایع و باطل می‌کند دین مرد مسلمان را از مرض خوره که در جوفِ کسی به هم رسد.[۱] و فرمود که: نشستن در مسجد به جهت انتظار نماز، عبادت است، مادام که غیبت مسلمانی [را] نکند.[۲]

و از آن حضرت، روایت کرده که فرمود: کسی که در باب مؤمنی حکایتی بکند که غرضش ظاهر ساختن عیب او باشد از برای آن که او را از نظر مردم بیندازد، خدای تعالی، او را از ولایت خود، بیرون می‌کند و در ولایت شیطان، داخل می‌سازد و شیطان، او را قبول نمی‌کند.[۳]

و ابن بابویه ﷺ در کتاب امالی، از حضرت امام جعفر صادق ﷺ روایت کرده که فرمود: غیبت مردم مکن، که اگر کنی، مردم هم تو را غیبت خواهند کرد، و از برای برادر خود[۴] چاهی مَکَن، که اگر بکَنی، خود در آن چاه[۵] خواهی افتاد؛ زیرا که هرچه با مردم کنی، به همان می‌رسی.[۶]

و در امالی و فقیه، در حدیث مناهی نبی ﷺ، روایت کرده که آن حضرت، نهی فرموده از غیبت و فرمود که: کسی که[۷] غیبت کند مرد مسلمانی را، روزه‌اش باطل می‌شود و وضویش شکسته می‌شود و روز قیامت که حاضر می‌شود، از او بویی خواهد آمد بدتر از بوی حیوان مُرده و اهل محشر، از او متأذّی خواهند شد، و اگر بی‌توبه بمیرد، چنان خواهد بود که حرام الهی را حلال شمرده باشد.[۸] و فرمود: کسی که خشم خود را فرو خورَد، با وجود آن که قدرت داشته باشد بر آزار رسانیدن و حِلم بورزد، خدای تعالی، او را اجر شهیدی عطا می‌کند؛ و کسی که تفضّل کند بر برادر خود در آن که بشنود در مجلسی که شخصی او را غیبت می‌کند و آن غیبت را از او برگرداند و

۱. الکافی، ج ۲، ص ۳۵۷، ح ۱.
۲. همان‌جا.
۳. همان، ص ۳۵۸، ح ۱.
۴. ب: «دیگران».
۵. الف: آن‌جا.
۶. الأمالی، صدوق، ص ۵۰۵، ح ۶۹۷.
۷. ج: - «که».
۸. همان، ص ۵۱۵ و ۵۱۶، ح ۷۰۷؛ کتاب من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص ۱۵، ح ۴۹۶۸.

رد کند، خدای تعالی، هزار نوع بدی را در دنیا و آخرت، از او رد می‌کند، و اگر رد نکند و قدرت بر ردّش داشته باشد، مثل گناه کسی خواهد داشت که هفتاد مرتبه او را غیبت کرده باشد.[۱]

و مراد از بطلان روزه و نقض وضو، ممکن است که نقص کمال و کمیِ ثواب باشد؛ زیرا که نواقض وضو و مُفطرات روزه، به موجب احادیث و ادلّه، منحصر است در امور معیّنه.

وکلینی ﷺ در کافی و علی بن ابراهیم در تفسیر [خود]، از حضرت امام جعفر صادق ﷺ روایت کرده‌اند که حضرت پیغمبر ﷺ فرمود: کسی که به خدای تعالی و به روز قیامت، ایمان داشته باشد، باید که ننشیند در مجلسی که در آن مجلس[۲]، امامی را سب کنند یا مؤمنی را غیبت کنند.[۳]

و ابن بابویه ﷺ در امالی، از نوف بِکالی روایت کرده که گفت: حضرت امیر المؤمنین ﷺ فرمود: اجتناب کن از غیبت؛ زیرا که غیبت، نانْخورشِ سگان جهنّم است. بعد از آن فرمود که: ای نوف! دروغ می‌گوید کسی که دعوی می‌کند که حلال‌زاده است و گوشت مردم می‌خورد به غیبت کردن.[۴]

و ممکن است که مراد از غیبت مردم در این حدیث، بسیار کردنِ غیبت و از حد تجاوز نمودن باشد یا همه کس را غیبت کردن، چنانچه جمعی غیبت کردن را صفت کمال قرار می‌دهند و سخن هر کس مذکور شود، عیبی برای او پیدا می‌کنند. و ممکن است که مراد، غیبت کردن مؤمنان از راه دین باشد، اگرچه این احتمال، خالی از بُعدی نیست. و ممکن است که مراد، غیبت نمودن با وجود آن باشد که غیبت را حلال داند.

[اموری که در آنها غیبت جایز است]

و بدان که علما، بعضی از افراد غیبت را استثنا نموده‌اند. و شیخ زین الدین ﷺ در رسالهٔ غیبت، ده قِسم ذکر کرده که بعضی از آنها محلّ خلاف و دلیل بعضی محلّ تأمّل است.

و از جملهٔ آنچه استثنا شده است، شکایت کردن مظلوم است پیش کسی که امید رفع به وجهی از وجوه از او داشته باشد. دیگر، غیبت کردن در مقام نهی از منکر که خواهد آن کس[۵] شنود[۶] و ترک کند، و این قِسم، وقتی جایز است که شروط نهی از منکر، متحقّق باشد و افشا کردن عیب را

۱. همان‌جا.
۲. ج: - «مجلس».
۳. الکافی، ج ۲، ص ۳۷۷، ح ۹؛ تفسیر القمّی، ج ۱، ص ۲۰۴.
۴. الأمالی، صدوق، ص ۲۷۸، ح ۳۰۸.
۵. ج: «شخص».
۶. ب: «بشنود».

باعث ترک داند، و اگر چنین نباشد، باید که او را در خلوتْ نصیحت کند. دیگر، ذکر کردن عیب در مقام مشورت، مثل آن که کسی سؤال کند از حال کسی[۱] که خواهد با او معامله کند یا دختری به او دهد یا از او بگیرد و بر حقیقتِ حال آن کس[۲] اطّلاع نداشته باشد. در این صورت، ذکر کردن عیوبی را که در آن کس موجود باشد و خیرخواهی مشورت‌کننده بی‌آن به عمل نیاید، تجویز نموده‌اند. و از بعضی احادیث، ظاهر می‌شود، و از قدر ضرورت تجاوز نمودن، جایز نیست.

دیگر، غیبت دیگر کسی که مجاهر به فسق باشد و پروا نکند از آن که مردم، فسق او را بدانند. و بر این قِسم، دلالت می‌کند آنچه ابن بابویه ﷺ در امالی، از حضرت امام جعفر صادق ﷺ روایت کرده که فرمود: هر گاه فاسق، فسق خود را به علانیه کند، او را حرمتی نیست و غیبت نیست.[۳]

و حِمیَری ﷺ در کتاب قرب الإسناد، از حضرت امام جعفر صادق ﷺ روایت کرده که از پدر خود ﷺ روایت می‌فرمود که: سه کس هستند[۴] که ایشان را حرمتی نیست: کسی که به خواهش خود، بدعتی کرده باشد و کسی که به ناحق، دعوی امامت کند، و فاسقی که به ظاهر و علانیه، فسق کند.[۵]

و ابن بابویه ﷺ در امالی و عیون اخبار رضا ﷺ[۶]، از حضرت امام رضا ﷺ روایت کرده که از پدران خود ـ صلوات الله علیهم أجمعین ـ روایت فرموده که حضرت پیغمبر ﷺ فرمود: کسی که هرگاه معامله با مردم کند، بر ایشان ظلم نکند و سخنی که به[۷] ایشان گوید، دروغ نگوید و وعده‌ای که کند، خُلف ننماید، پس چنین کس، مروّتش کامل[۸] و عدالتش ظاهر[۹] و برادریِ او واجب است و غیبتش حرام است.[۱۰]

و ظاهر این احادیث، آن است که غیبت نمودن مجاهر به فسق و شخصی که صاحب بدعتی باشد، مطلقاً جایز است. و ممکن است که مراد، غیبت کردن او در خصوص همان فسق و بدعت باشد و غیبت کردن ایشان در غیر آن فسق و بدعت از فسوق و عیوبی که اخفا نمایند، جایز نباشد. والله تعالی یعلم!

۱. ج: «مردی».
۲. ب و ج: «مرد».
۳. همان، ص ۹۳، ح ۶۹.
۴. الف: «کس اند».
۵. قرب الإسناد، ص ۱۷۶، ح ۶۴۵.
۶. ج: - «رضا».
۷. ب: «با».
۸. ب و ج: + «است».
۹. ب و ج: + «است».
۱۰. عیون أخبار الرضا ﷺ، ج ۱، ص ۳۳، ح ۳۴؛ الخصال، ص ۲۰۸، ح ۲۸.

و آن که بعضی گفته‌اند که مراد از آن که فاسق را غیبت نیست، آن است که غیبت فاسق، جایز نیست، از لفظ بعید است و بعضی احادیث کالصّریح، بر[1] خلاف این معنی است.

دیگر، یاد کردن کسی است به عیبی ظاهر که در او باشد (مثل کوری یا لنگی)، از برای آن که مردم بدانند که مراد، کدام شخص است، و این تجویز، در صورتی است که آن شخص را به غیر از آن صفت نتوان شناسانید و ضرورتی شرعی در ذکر آن شخص بوده باشد و با وجود آن از روی تحقیر، ذکر نکنند.

و ظاهر آن است که ضرورت شرعی، وقتی حاصل می‌شود که مفسده‌ای در ذکر نکردن آن شخص، اعظم از غیبت باشد، و آن که مفسده در کدام صورت و چه مقام، اعظم است، محلّ تأمّل و اشکال است و اگر چنین غرضی متعلّق نباشد، از آن کلام، ساکت باید بود. و از حدیث سابق که در معنی غیبتْ مذکور شد، چنان ظاهر می‌شد که ذکر کردن کسی به امور ظاهره، مثل تندی و تعجیل، داخل غیبت نیست و بنا بر این، شاید که ذکر این قسمِ عیوب، غیبت نباشد، هرگاه از روی استحقار نبوده باشد؛ لیکن سند آن حدیث، موافق اصطلاح متأخّرین، صحیح نیست و حدیث دیگر موافق آن مضمون به نظر نرسیده و عمومات اخبار و ظاهر آیه، معارض آن حدیث است. و جمعی که به لقبی مشهور شده‌اند که متضمّن حقارتی باشد، ذکر ایشان به آن لقب، ظاهر آن است که داخل غیبت[2] باشد و از خصوص آن در آیه و حدیث، نهی وارد شده.

و ابن بابویه ﷺ در عیون اخبار رضا ﷺ، از حضرت امام رضا ﷺ روایت کرده که: آن حضرت، روزی شعری خواند. مردی گفت: خدای تعالی، تو را عزیز بدارد! این شعر از کیست؟ فرمود که: شعر یکی از عراقیانِ شماست. گفت: این شعر را ابو العتاهیهٔ شاعر، به اسم خود برای من خواند. حضرت فرمود که: اسم مادرش را بگذار و این قِسم یاد کردن را ترک کن؛ زیرا که خدای تعالی می‌فرماید که: ﴿وَلَا تَنَابَزُوا بِالْأَلْقَابِ﴾،[3] و شاید که آن مرد، راضی نباشد به آن که او را چنین یاد کنند.[4] و ترجمهٔ ظاهر لفظ الهی آن است که: مخوانید یکدیگر را به لقب‌ها.

و چند نوع دیگر از غیبت را استثنا کرده‌اند و دلیل بعضی از آنها، محلّ تأمّل است.

و از احادیث مذکوره، مذمّت گوش کردن غیبت و نشستن در مجلسی که در آن جا غیبت مؤمنی را[5] کنند و فضیلت رد کردن غیبت از مؤمنان، ظاهر شدند. و کفّارهٔ غیبت بعد از توبه و طلب

۱. ب: «در».
۲. ب: «عیب».
۳. سورهٔ حجرات، آیهٔ ۱۱.
۴. عیون أخبار الرضا ﷺ، ج ۱، ص ۱۹۰ و ۱۹۱، ح ۷.
۵. الف: - «را».

کردن إبراء ذمّه از آن کس که غیبتش کرده‌اند، اگر ممکن باشد، آن است که طلب آمرزش از برای او بکنند، چنان که شیخ المفید ـ قدّس الله روحه ـ در مجالس و شیخ طوسی ﷺ در امالی، از حضرت پیغمبر ﷺ روایت کرده‌اند که فرمود: کفّارهٔ غیبت کردن، آن است که طلب آمرزش بکنی از برای آن کسی که او را غیبت کرده باشی.[1]

[سی و چهارم: ادا نکردن حقّ دیگران]

سی و چهارم از جملهٔ کبائر ـ چنانچه از حدیث اعمش و حدیث «شرایع» ظاهر می‌شود ـ، حبس کردن حقوق است، بی عُسر؛ یعنی کسی حقّی بر ذمّهٔ کسی داشته باشد و طلب نماید و این شخص را مقدور باشد ادای آن حق و ادا ننماید. و چون حبسِ حق در اصل وصیّت حضرت صادق ﷺ خواهد آمد، بعضی اخبار که در آن باب وارد شده، در شرح آن کلام، مذکور می‌شود، إن شاء الله تعالی!

[سی و پنجم: کم‌فروشی]

سی و پنجم از جملهٔ کبائر ـ چنانچه از دو حدیث مذکورْ ظاهر می‌شود ـ، بخسِ مکیال و میزان است؛ یعنی کم کردن چیزی را از ترازو یا[2] پیمانه، هر گاه چیزی به کسی فروشند یا ادای دینی نمایند، و حق تعالی در کلام مجید فرموده که: ﴿وَيْلٌ لِّلْمُطَفِّفِينَ* اَلَّذِينَ إِذَا اكْتَالُواْ عَلَى النَّاسِ يَسْتَوْفُونَ* وَإِذَا كَالُوهُمْ أَو وَّزَنُوهُمْ يُخْسِرُونَ* أَلَايَظُنُّ أُوْلَئِكَ أَنَّهُم مَّبْعُوثُونَ* لِيَوْمٍ عَظِيمٍ* يَوْمَ يَقُومُ النَّاسُ لِرَبِّ الْعَلَمِينَ* كَلَّآ إِنَّ كِتَبَ الْفُجَّارِ لَفِى سِجِّينٍ* وَمَآ أَدْرَنكَ مَا سِجِّينٌ* كِتَبٌ مَّرْقُومٌ﴾[3]. و ترجمهٔ ظاهرش آن است که: وای بر مطفّفین (یا «وَیْل» که موضعی است از جهنّم، یا عبارت از عذاب شدید است)! مهیّا و آماده است از برای جمعی که تطفیف می‌کند و تطفیف‌کنندگان، آنهایند که هرگاه چیزی پیمانه کنند، وقتی که از مردم گیرند[4]، تمام با[5] زیاده گیرند و وقتی که پیمانه کنند یا به ترازو کِشند از برای آن که به مردم دهند، کم کنند. آیا گمان ندارند (یا: یقین نمی‌دانند) این جماعت که بعد از مُردن، برانگیخته خواهند شد از برای روزی عظیم در آن روزی که مردم، بر پا خواهند ایستاد و از برای امر پروردگار عالمیان، باید که منزجر شوند و

۱. الأمالی، مفید، ص ۱۷۲، ح ۷؛ الأمالی، طوسی، ص ۱۹۲، ح ۳۲۵.
۲. ب: «و».
۳. سورهٔ مطفّفین، آیهٔ ۱ ـ ۹.
۴. ب: «بگیرند».
۵. الف: «یا».

دست بدارند از کم کردن کِیل و وزن، و یاد نکردن قیامت و حساب؟ به درستی که نوشتهٔ فاجران در سِجّین است (یعنی جای ایشان به سبب اعمال بد، سجّین است، و آنْ چاهی است در جهنّم، یا آن که: اعمال ایشان، در سجّین نوشته می‌شود که آن، دفتر اعمال کفّار و فسّاق است) و سجّین، مکتوبی است رقم کرده شده، یا آن که: بودن اعمال ایشان در سجّین، حکمی است نوشته شده و مقرّر.

و محمّد بن یعقوب کلینی ﷺ از حضرت امام محمّد باقر ﷺ روایت کرده که حضرت پیغمبر ﷺ فرمود که: پنج چیز است که اگر به آنها برسید، به خدای تعالی پناه گیرید از آنها، ظاهر نمی‌شود هرگز فعل شنیع در میان جماعتی به علانیه، مگر آن که طاعون در میان ایشان پیدا می‌شود و دردهایی پیدا شود که در میان جمعی که سابق بر ایشان بوده‌اند، نبوده باشد؛ و از پیمانه و ترازو، چیزی کم نمی‌کنند، مگر آن که گرفتار می‌شوند به قحطی و مُردن‌های سخت و ستم حکّام؛ و زکات [را] ترک نمی‌کنند، مگر آن که خدای تعالی، باران را از ایشان، باز می‌گیرد و اگر حیواناتِ بی‌زبان نباشند، باران بر ایشان نخواهد بارید؛ و عهد خدا و رسول ﷺ [را] نمی‌شکنند، مگر آن که خدای تعالی، دشمنان را بر ایشان، تسلّط می‌دهد و بعضی از آنچه در دست ایشان است، از ایشان می‌گیرند؛ و حکم نمی‌کنند به غیر آنچه خدای تعالی فرستاده، مگر آن که به یکدیگر می‌افتند و خصومت و نزاع، میان ایشان به هم می‌رسد.[1]

و در حدیث دیگر، روایت کرده که: وقتی که زنا کردن شایع می‌شود، موت فجأة، بسیار می‌شود و وقتی که قطعِ رحِم می‌کنند، اموال به دست اشرار و مردم بد می‌افتد، و وقتی که امر به معروف و نهی از منکر را ترک می‌کنند و پیرویِ خوبان اهل بیت من نمی‌کنند، خدای تعالی، بدِ ایشان را بر ایشان، مسلّط می‌سازد و خوبان ایشان که دعا می‌کنند، دعای ایشان[2] مستجاب نمی‌شود.[3]

[سی و ششم: خیانت]

سی و ششم از جملهٔ کبائر ـ چنانچه از دو حدیث مذکورْ ظاهر می‌شود ـ، خیانت است. و مراد از خیانت، یا ادا ننمودن امانت است که به کسی سپرده باشند، یا شامل سرقت و غلول و امثال آنها نیز

۱. الکافی، ج ۲، ص ۳۷۳ و ۳۷۴، ح ۱.
۲. الف و ب: - «دعای ایشان».
۳. همان، ص ۳۷۴، ح ۲.

هست. و در باب سرقت، یعنی دزدی، و غلول، یعنی خیانت در مال غنیمت، بعضی احادیثْ مذکور شد و در مذمّت مطلق خیانت و عِقاب آن، احادیث وارد شده. از آن جمله، روایت کرده ابن بابویه ﷺ در امالی و خصال و ثواب الأعمال، و شیخ طوسی ﷺ در امالی، از حضرت امام جعفر صادق ﷺ که از پدران خود ﷺ روایت فرموده که حضرت پیغمبر ﷺ فرمود: چهار چیز است که یکی از آنها داخل خانه نمی‌شود، مگر آن که خانه خراب می‌شود و به برکت، معمور نمی‌شود: خیانت و دزدی و شراب خوردن و زنا کردن.[۱]

و ابن بابویه ﷺ در فقیه و امالی، در حدیث مناهی نبی ﷺ روایت کرده که فرمود: کسی که خیانت کند به همسایهٔ خود در یک شِبْر زمین، خدای تعالی، آن زمین را تا طبقهٔ هفتم، طوقی می‌سازد در گردن او تا در روز قیامت خدای ـ عزَّ و جلَّ ـ را ملاقات نماید طوق در گردن، مگر آن که توبه کند و رجوع نماید از آن خیانت. و فرمود: کسی که خیانت کند امانتی را در دنیا و به اهلش رد ننماید و بعد از آن بمیرد، بر غیر ملّت من، مُرده خواهد بود و خدای ـ عزَّ و جلَّ ـ را غضبناک، ملاقات خواهد نمود. و فرمود: کسی که [مال] خیانتی را بخرد و داند که مال خیانت است، مثل آن کسی است که اصل آن خیانت، از او سر زده.[۲]

و[۳] در فضل ترک خیانت، اخبار وارد شده. از آن جمله، ابن بابویه در امالی، از حضرت امام علی نقی ﷺ روایت کرده که فرمود: از جملهٔ مناجات‌ها که حضرت موسی ﷺ با خدای ـ عزَّ و جلَّ ـ کرد، آن بود که: خداوندا! کسی که خیانت را از جهت حیای از تو ترک نماید، عوضِ او چیست؟ فرمود که: یا موسی! جزای او آن است که او را امان می‌دهم در روز قیامت.[۴]

و در خصال، از حضرت امام جعفر صادق ﷺ روایت کرده که فرمود: سه چیز است که هر گاه در کسی یافت شود، خدای تعالی، از حوران بهشت به او عطا می‌کند به هر نحوی که خواهد: یکی، فرو خوردن خشم؛ و دیگر، صبر نمودن در زیر شمشیر از برای رضای الهی؛ و دیگر، آن که کسی تواند مال حرامی را تصرّف نماید و از برای رضای الهی، دست از آن بردارد.[۵]

و در باب امانت، بعضی احادیثْ قبل از این، مذکور شد.

۱. الأمالی، صدوق، ص ۴۸۲، ح ۶۵۲؛ الخصال، ص ۲۳۰ و ۲۳۱، ح ۷۳؛ ثواب الأعمال، ص ۲۴۲.
۲. کتاب من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص ۱۵، ح ۴۹۶۸؛ الأمالی، صدوق، ص ۵۱۶، ح ۷۰۷ (حدیث مناهی).
۳. ب: ـ «و».
۴. الأمالی، صدوق، ص ۲۷۷، ح ۳۰۷.
۵. الخصال، ص ۸۵، ح ۱۴.

[سی و هفتم : اصرار بر گناهان صغیره]

سی و هفتم از جملهٔ کبائر ـ چنانچه از دو حدیث مذکورْ ظاهر می‌شود ـ ، اصرار نمودن بر گناهان صغیره است و معنی اصرار ، آن است که گناهی معیّن را مکرّر کند ، بی‌توبه ، یا آن که معصیت از او مکرّر و بسیار سر زند ، هرچند از انواع متعددّه باشد ، و تکرار و کثرت ، به عرف برمی‌گردد .

و جمعی از علما گفته‌اند که اصرار بسیار کردن ، یک نوع معصیت است و بعضی گفته‌اند که عزم داشتن بر آن که فعل را بار دیگر بکند ، هر چند یک مرتبه کرده باشد ، اصرار است .

و ارتکاب صغیره ـ که منافی عدالت نیست ـ ، آن است که بعد از کردن آن فعل بر سبیل ندرت ، نه توبه به خاطرش رسد و نه عزم بر فعلْ مرتبهٔ دیگر ، و این قِسم ارتکاب صغیره ، به اجتنابِ کبائر ، بخشیده می‌شود ، چنانچه خدای تعالی می‌فرماید که : ﴿إِن تَجْتَنِبُواْ كَبَآئِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ نُكَفِّرْ عَنكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ﴾ ؛[1] یعنی : هر گاه پرهیز نمایید از گناهان بزرگ که نهی از آنها واقع شده ، می‌پوشانیم و می‌بخشیم بدی‌های شما را . و اگر بعد از کردن صغیره ، پیشمان باشد و عزم بر عود نداشته باشد ، شبهه‌ای نیست در آن که با عدالت ، منافات ندارد .

و عیّاشی ﷺ در تفسیر [خود] و کلینی ﷺ در کافی ، از حضرت امام محمّد باقر ﷺ روایت کرده‌اند که در تفسیر قول الهی که : ﴿وَلَمْ يُصِرُّواْ عَلَىٰ مَا فَعَلُواْ وَهُمْ يَعْلَمُونَ﴾ ،[2] فرمود که : اصرار ، آن است که بنده ، گناهی بکند و استغفار نکند و در خاطر نگذراند توبه را .[3]

پس چنین معنی‌ای اصرار است و ظاهر ، آن است که مراد از نگذرانیدن توبه در خاطر ، آن باشد که عازم باشد بر آن که بار دیگر که میسّر شود ، ارتکاب آن گناه نماید یا آن که با وجود گذشتن معصیت در خاطر ، پشیمان نباشد ، نه آن که از روی غفلت ، توبه در خاطرش نگذرد ، چنانچه مذکور شد .

و ابن بابویه ﷺ در فقیه و امالی ، در حدیث مناهی ، روایت کرده که حضرت پیغمبر ﷺ فرمود که : حقیر مشمارید هیچ چیز از اعمال بد را ، هر چند در نظر شما حقیر باشد ، و بسیار یا عظیم ندانید چیزی از اعمال خیر را ، هرچند در نظر شما بسیار یا عظیم باشد ؛ زیراکه کبیره نمی‌باشد با وجود استغفار ، و صغیره نمی‌باشد با وجود اصرار .[4]

و ظاهر[5] این حدیث ، مُشعر است بر آن که حقیر شمردن معصیت ، اصرار باشد و ممکن است که

۱ . سورهٔ نساء ، آیهٔ ۳۱.
۲ . سورهٔ آل عمران ، آیهٔ ۱۳۵.
۳ . تفسیر العیاشی ، ج ۱ ، ص ۱۹۸ ، ح ۱۴۴ ؛ الکافی ، ج ۲ ، ص ۲۸۸ ، ح ۲ .
۴ . کتاب من لا یحضره الفقیه ، ج ۴ ، ص ۱۸ ، ح ۴۹۶۸ ؛ الأمالی ، صدوق ، ص ۵۱۸ ، ۷۰۷ .
۵ . الف : - «ظاهر» .

مراد، آن باشد که استحقار، موجب اصرار می‌شود.

و کلینی ﷺ روایت کرده از حضرت امام جعفر صادق ﷺ که فرمود که: صغیره نمی‌باشد با وجود اصرار، و کبیره نمی‌باشد با وجود استغفار.[۱]

و از آن حضرت، روایت کرده که فرمود که: خدای تعالی، قبول نمی‌کند طاعتی را با وجود اصرار کردن بر معصیتی از معاصی.[۲]

[سی هشتم: سخن چینی]

سی و هشتم از جملهٔ کبائر ـ چنانچه از چند حدیث ظاهر می‌شود ـ، نَمیمه است، و نمّام، کسی است که شخصی را از دیگری به سخنان راست یا دروغ برنجاند. و احادیث در مذمّت و عِقاب نمیمه، بسیار است. از آن جمله، ابن بابویه ﷺ در امالی، از حضرت امام جعفر صادق ﷺ روایت کرده که فرمود: چهار کس هستند که داخل بهشت نمی‌شوند: کاهن و منافق و معتاد به خوردن شراب و قتّات، و آن، نمّام است.[۳]

و شیخ طوسی ﷺ در امالی، روایت کرده که حضرت پیغمبر ﷺ فرمود که: نمّام، داخل بهشت نمی‌شود.[۴] و این مضمون، از چندین حدیثْ ظاهر می‌شود[۵].

و کلینی ﷺ از حضرت امام جعفر صادق ﷺ روایت کرده که حضرت پیغمبر ﷺ فرمود که: آیا خبر ندهم شما را به جمعی که بدترینِ مردم‌اند؟ گفتند: خبر ده ما را، یا رسول الله! فرمود که: آنهایند که به سخن‌چینی در میان مردم، تردّد می‌کنند و میانهٔ دوستان، جدایی می‌اندازند و از برای مردم بی‌عیب، عیبی می‌جویند.[۶] و به این مضمون، از حضرت امیر المؤمنین ﷺ روایت کرده،[۷] و ابن بابویه ﷺ در خصال، از حضرت پیغمبر ﷺ روایت کرده.[۸]

[سی و نهم: بیرون رفتن از حق در وصیّت]

سی و نهم از جملهٔ کبائر ـ چنانچه از بعضی اخبار ظاهر می‌شود ـ، جَنَف در وصیّت است؛ یعنی بیرون رفتن از حق، در باب وصیّت است، و بیرون رفتن از حق ـ چنانچه بعضی از علما تصریح

۱. الکافی، ج ۲، ص ۲۸۸، ح ۱.
۲. همان، ص ۲۸۸، ح ۳.
۳. الأمالی، صدوق، ص ۴۸۹، ح ۶۶۳.
۴. الأمالی، طوسی، ص ۳۸۳، ح ۸۲۵.
۵. ب و ج: «وارد شده».
۶. الکافی، ج ۲، ص ۳۶۹، ح ۱.
۷. همان‌جا، ح ۳.
۸. الخصال، ص ۱۸۳، ح ۲۴۹.

نموده‌اند ـ، آن است که به زیاده از ثلث مال، وصیّت کند یا وصیّت کند به آن که مالی را در معصیت، صرف کنند. و از بعضی احادیثْ ظاهر می‌شود که وصیّت زیاده از ثلث، با رضای ورثه جایز است.

و کلینی ﷺ در کافی و شیخ طوسی ﷺ در تهذیب، از حضرت امام محمّد باقر ﷺ روایت کرده[اند] که حضرت امیر المؤمنین ﷺ حکم فرمود در باب مردی که بمیرد و تمام مال یا اکثر مال را وصیّت کند، آن که آن وصیّت را از وجه منکر به وجه معروف برگردانند. و فرمود که: کسی که ظلم بر خود کند و در وصیّتِ خود، مرتکب جنف و وصیّت منکر شود، او را به معروف، رد کنند و میراث [را] از برای اهلش بگذارند. و فرمود: کسی که سه‌یکِ مال را وصیّت کند، چیزی نگذاشته و به نهایتْ رسانیده. بعد از آن فرمود که: اگر من وصیّت کنم به پنج‌یکِ مال خود، پیش من بهتر است از آن که وصیّت کنم به چهارْیکِ مال خود.[1]

و در احادیث دیگر، وارد شده که: وصیّت به رُبع، بهتر است از وصیّت به ثلث.[2]

و از احادیث دیگر[3]، ظاهر می‌شود که جایز است در وصیّت از برای اولاد، تفاوت قرار دادن و از برای بعضی بیشتر وصیّت نمودن.[4]

و ابن بابویه ﷺ در فقیه، روایت کرده از حضرت امام جعفر صادق ﷺ که از پدر خود ـ صلوات الله علیهما ـ روایت می‌فرمود که: مردی از انصار به خدمت پیغمبر ﷺ آمد و گفت: یا رسول الله! می‌خواهم که شاهد باشی بر آن که من، نخلی را به پسر خود عطا کرده‌ام. فرمود که: آیا فرزندی به غیر از او نداری؟ گفت: دارم. فرمود که: آیا به ایشانْ عطا کرده‌ای مثل آنچه به این پسر داده و عطا کرده‌ای؟ گفت: نکرده‌ام. فرمود که: ما جماعت انبیا، بر جنفْ گواه نمی‌شویم.[5]

و این حدیث، اگرچه صریح در وصیّت نیست؛ امّا به حَسَب ظاهر، شامل وصیّت هست و ممکن است که شاهد نشدن بر چنین امری، از خواصّ انبیا ﷺ باشد یا آن که تفاوت قرار دادن در جایی که جهتی دینی منظور نباشد، چنانچه بعضی از علما ذکر کرده‌اند، مثل آن که بعضی از اولاد در علم و یا در صلاح، زیادتی بر بعضی نداشته باشند.

و عیّاشی در تفسیر [خود]، از حضرت امام جعفر صادق ﷺ روایت کرده از پدر خود که از

۱. الکافی، ج ۷، ص ۱۱، ح ۴؛ تهذیب الأحکام، ج ۹، ص ۱۹۲، ح ۷۷۳.
۲. تهذیب الأحکام، ج ۹، ص ۱۹۲، ح ۷۷۳.
۳. ج: - «دیگر».
۴. الکافی، ج ۷، ص ۹، باب الوصیة للوارث.
۵. کتاب من لا یحضره الفقیه، ج ۳، ص ۶۹، ح ۳۳۴۹.

حضرت امیر المؤمنین ﷺ روایت می‌فرمود که: مست شدن، از جملهٔ کبائر است و جنف در وصیّت، از جملهٔ کبائر است.[۱]

[چهلم: خطاکاری نمودن در مکّه]

چهلم از جملهٔ کبائر، ظلم در مکّه است، هرچند ظلم ضعیفی باشد، چنانچه حق تعالی فرموده: ﴿وَمَن يُرِدْ فِيهِ بِإِلْحَادٍ بِظُلْمٍ نُّذِقْهُ مِنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ﴾.[۲] و ترجمهٔ ظاهرش آن است که: کسی که در آن جا ارادهٔ بیرون رفتن از حق کند به ظلم کردن، می‌چشانیم به او از عذاب دردناک. و ضمیر، اگرچه راجع به مسجد الحرام است؛ امّا حکم، مخصوص به مسجد الحرام نیست، چنانچه از حدیث ظاهر می‌شود و ظلم در مکّه یا حرم، ظلم در مسجد الحرام است.

و ابن بابویه ﷺ در فقیه، از حضرت امام جعفر صادق ﷺ روایت کرده که: شخصی از تفسیر [این] آیه سؤال کرد. حضرت فرمود که: هر ظلمی، الحاد است و زدن خدمتکار، بی‌گناهی که از او سر زده باشد، از جملهٔ این الحاد است.[۳]

و به روایت دیگر، از آن حضرتْ روایت کرده که فرمود: هر ظلمی که آدمی بر نفس خود در مکّه کند، از دزدی یا ستم یا گرفتن چیزی و هر قِسم ظلمی، من آن را الحاد می‌دانم.[۴]

و لهذا، جمعی که دانایند، می‌ترسند و پرهیز می‌نمایند از ساکن شدن در مکّه، و بیرون آوردن کسی که به حرمْ پناه برده باشد ـ هرگاه خیانت در غیر حرم از او صادر شده باشد ـ، از جملهٔ ظلمی است که مذکور شد.

[چهل و یکم: گناهان کبیرهٔ دیگر]

و بدان که گناهان کبیره، منحصر نیست در چهل امری که مذکور شد، با آن که بعضی از این انواع، مشتمل بر چند نوع بود. و شیخ زین الدین ـ قدّس الله روحه ـ در شرح لمعه گفته که: کبائر، به هفتصد نزدیک‌تر است از هفت و هفتاد.[۵] و چون این اقسام از حادیث متعدّده و بعضی از آیاتْ ظاهر می‌شد که از کبائر است، به تفصیلْ ذکر کردیم و غیر این چهل امر، بسیاری از معاصی است که ظاهر اخباری که در باب وعید و عِقاب آنها وارد شده، آن است که از کبائر باشد و از بعضی آیات

۱. تفسیر العیّاشی، ج ۱، ص ۲۳۸، ح ۱۱۱. ۲. سورهٔ حج، آیهٔ ۲۵.
۳. کتاب من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۲۵۲، ح ۲۳۲۹. ۴. همان‌جا.
۵. شرح اللّمعة، ج ۳، ص ۱۲۹.

هم شاید کبیره بودن بعضی مستفاد شود. پس در ارتکاب آنها، از این معنی غافل نباید بود و آنچه مشخّص شود که از جملهٔ صغائر است، ارتکاب آن را سهل و حقیر نباید شمُرد؛ زیرا که همه در مخالفت امر خداوند جلیل، شریک‌اند و می‌تواند بود که گناهان عظیمه[۱]، به خوف و انکسارِ بنده، مغفور شود و گناهی صغیر[۲] که از روی جرئت و بی‌پروایی صادر شود، آمرزیده نگردد. و مؤیّد این معنی، احادیث بسیار هست.

[کوچک شمردن گناهان]

و کلینی ﷺ از حضرت امام جعفر صادق ﷺ روایت کرده که فرمود: پرهیز نمایید از محقّرات گناهان؛ زیرا که آنها آمرزیده نمی‌شود. راوی پرسید که: محقّرات، کدام‌اند؟ [فرمود:] آن که مردی گناهی بکند و گوید: خوشا حال من، اگر گناهی به غیر از این، نکرده بودم![۳]

و ابن بابویه ﷺ در معانی الأخبار و خصال، از حضرت امیر المؤمنین ﷺ روایت کرده که فرمود: به تحقیق که خدای ـ عزَّ و جلَّ ـ غضب خود را در معصیت، پنهان ساخته. پس کوچک مشمار هیچ معصیتی از معاصی الهی را؛ زیرا که بسیار باشد که غضب الهی در ضمن آن معصیت باشد و تو ندانی.[۴]

و شیخ طوسی ﷺ در کتاب غیبت، از ابی هاشم جعفری روایت کرده که گفت: از حضرت امام حسن عسکری ﷺ شنیدم که می‌فرمود: از جملهٔ گناهانی که آمرزیده نمی‌شود، آن است که کسی بگوید: «کاش مرا به گناهی غیر از این گناه[۵]، مؤاخذه نمی‌کردند!». پس من در دلِ خود گفتم: این، چیز دقیقی است که از آدمی سرمی‌زند و از آن، غافل است. می‌باید که آدمی در فکر خود باشد که چنین چیزها از او صادر نشود. پس آن حضرت، رو به من کرد و فرمود که: درست به خاطرت رسیده است. دست از آن، برمدار، زیرا که شرک در آدمی پنهان‌تر است از حرکت مورچهٔ کوچک بر سنگ صلبِ هموار، در شب تار[۶] و از حرکت او بر پلاس سیاه؛[۷] و این از معجزات آن حضرت ـ صلوات الله علیه ـ است.

۱. ب: «کبیره».
۲. ب: «صغیره».
۳. الکافی، ج ۲، ص ۲۸۷، ح ۱.
۴. معانی الأخبار، ص ۱۱۲، باب اخفاء...، ح ۱؛ الخصال، ص ۲۰۹، ح ۱.
۵. الف: «گناه».
۶. ب و ج: «تاریک».
۷. الغیبة، طوسی، ص ۲۰۷، ح ۱۷۶.

و برقی ﷺ در کتاب محاسن، از حضرت امام جعفر صادق ﷺ روایت کرده که فرمود: خدای تعالی، دوست می‌دارد از بندهٔ خود آن که طلبِ آمرزش نماید در گناهی عظیم کـه از او سـر زده باشد، و دشمن می‌دارد آن که سبُک گیرد و سهل شمارد گناه سهلی را که از او سر زده باشد.[۱]

و ابن بابویه ﷺ در امالی، از حضرت امام جعفر صـادق ﷺ روایت کـرده کـه از آبـای کِـرام خود ﷺ روایت فرموده که حضرت پیغمبر ﷺ فرمود که: جبرئیل ﷺ گفت که خدای ـ عزَّ و جلَّ ـ می‌فرماید که:

کسی که گناهی بکند، خواه صغیر و خواه کبیر، و نداند که مرا هست که اگر خواهم، او را عذاب کنم و اگر خواهم، عفو کنم آن گناه را، هرگز نخواهم آمرزید. و کسی که گناهی بکند، خواه صغیر و خواه کبیر، و داند که که مرا هست که او را عذاب کنم یا عفو کنم، از او عفو می‌نمایم.[۲]

[لزوم آشکار نکردن معصیت]

و بدان که از جملهٔ اسباب مغفرت الهی، پنهان ساختن گناه است و آن که بعضی از جهّال، معاصی خود را از مردم، اِخفا نمی‌کنند و می‌گویند: هر گاه خدای تعالی بر عمل بد ما مـطّلع بـاشد، اگـر دیگری هم بداند، کو دانسته باشد، خیالی است که از محضِ جهل، ناشی شده؛ زیرا که اظهار کردن مخالفت الهی و معصیت هتکِ حجاب حیا و تفاحش به ترک اعتنا به اطاعتِ امر الهی است و امری که مُستحسن است. پنهان کردن عبادات، سنّتی است که شیطان از راه ریا در آن جا اکثر نفوس را فریب می‌دهد.

و کلینی ﷺ از حضرت امام رضا ﷺ روایت کرده که حضرت پیغمبر ﷺ فرمود که: کسی کـه حسنه‌ای بکند و آن را پنهان سازد، آن حسنه برابری با هفتاد حسنه می‌کند. و کسی که سـیّئه‌ای بکند و آن را فاش کند، خدای تعالی، او را مخذول می‌سازد[۳]. و کسی که سیّئه‌ای را مستور سازد، آمرزیده می‌شود.[۴]

و بعضی اخبار در باب معاصی، بعد از این، بر سبیل اجمالْ مذکور می‌شود، إن شاء الله تعالی!

۱. المحاسن، ج ۱، ص ۲۹۳، ح ۴۵۱.
۲. الأمالی، صدوق، ص ۳۶۲، ح ۴۴۵.
۳. ب: ـ «و کسی که سیّئه‌ای بکند و آن را فاش کند، خدای تعالی، او را مخذول می‌سازد».
۴. الکافی، ج ۲، ص ۴۲۸، ح ۱.

[فضيلت خاموشي و موارد سخن گفتن]

وَعَلَيْكُمْ بِالصَّمْتِ إِلَّا فِيمَا يَنْفَعُكُمُ اللهُ بِهِ مِنْ أَمْرِ آخِرَتِكُمْ وَ يَأْجُرُكُمْ عَلَيْهِ.

يعني: بر شما باد سكوت و سخن نگفتن، مگر در چيزي كه از براي شما نافع باشد از امور آخرت. و خداي تعالي، شما را بر آن سخن گفتن، ثواب و اجر، عطا فرمايد.

و در اين كلام، امر به دو چيز واقع شده: يكي سكوت، و يكي سخن گفتن، امّا هر يک در محلّ خود؛ و محلّ سكوت را بيان فرمود كه آن جايي است كه فايده‌اي اُخروي بر سخن گفتن مترتّب نباشد.

و از اين جا محلّ كلام نيز ظاهر مي‌شود و ابتدا نمودن به امر به سكوت و امر به كلام را در سياق استثنا بيان نمودن مي‌تواند بود كه بنا بر اين[1] باشد كه اكثر طبايع، به تكلّم راغب‌تر مي‌باشند از سكوت، و مفاسد كلام، غالباً زياده بر مفاسد سكوت است، و مي‌تواند بود كه از جهت شدّت تقيّه و خوف از مخالفان يا از هر دو جهت باشد.

و از جملهٔ مواضع سكوت، جايي است كه محلّ تقيّه و خوف بوده باشد و در باب تقيّه، بعضي كلماتْ مذكور شد. و چون اكثر اوقات، اظهار تشيّع و مذهب حق در پيش مخالفان، از خوف ضررْ خالي نيست، در چند حديث، نهي از دعوت مردم به دين حق وارد شده، چنانچه محمّد بن يعقوب كليني ﷺ روايت كرده كه حضرت امام جعفر صادق ﷺ به بعضي از اصحاب خود مي‌فرمود كه: شما را با مردم، چه كار است؟ دست بداريد از مردم و كسي را به امر خود (يعني تشيّع) دعوت مكنيد، و والله كه اگر اهل آسمان و زمين جمع شوند بر آن كه اضلال نمايند بنده‌اي را كه خداي تعالي هدايت او را خواسته باشد، نمي‌توانند كرد! دست از مردم بداريد و مگوييد: «فلان كس، برادر من است» و «فلان، پسر عمّ من است» و «فلان، همسايهٔ من است»؛ زيراكه اگر[2] خداي، خير بنده را كه خواسته باشد، روح او را پاكيزه مي‌كند. پس هر خوبي‌اي را كه مي‌شنود، قبول مي‌كند و هر بدي‌اي [را] كه مي‌شنود، انكار مي‌كند و بعد از آن، خداي تعالي، كلمه‌اي در دل او مي‌اندازد كه جامع امر او باشد[3] و به اين مضمون، چند حديثْ روايت نموده.

و ظاهر قواعد و عمومات، آن است كه در جايي كه خوف ضرر نباشد و ممكن باشد كه آن شخص قبولِ حق نمايد، دعوت بايد نمود و ادلّهٔ حق و براهين، به جهت او ثابت[4] بايد كرد.

۱. ب و ج: «آن».
۲. الف: - «اگر».
۳. الكافي، ج ۱، ص ۱۶۵، ح ۱.
۴. ب و ج: «اقامت».

[فضیلت خاموشی و سکوت]

و در فضیلت صَمْت، در محلّ خود، احادیث بسیار[۱]، وارد شده. از آن جمله، کلینی ﷺ از حضرت امام جعفر صادق ﷺ روایت کرد که فرمود که: حضرت لقمان ﷺ پسر خود را وصیّت نمود که: یا بُنَیَّ! اگر گمان کنی که سخن گفتن، نقره است، پس به تحقیق که ساکت بودن، طلاست.[۲]

و از حضرت پیغمبر ﷺ روایت کرد که فرمود: زبان خود را نگاه دارید[۳] که نگاه داشتن زبان، تصدّقی است که به خود کرده‌اید[۴]. بعد از آن فرمود که: هیچ بنده‌ای حقیقت ایمان را نمی‌شناسد تا وقتی که زبان خود را محافظت کند.[۵]

و از حضرت امام جعفر صادق ﷺ روایت کرده که حضرت مسیح ﷺ می‌فرمود که: سخنْ بسیار مگویید به غیر از ذکر الهی؛ زیرا که جمعی که بسیار می‌گویند، دل‌های ایشان، صاحب قساوت است، امّا نمی‌دانند.[۶]

و از حضرت سیّد السّاجدین ﷺ روایت کرده که فرمود: زبان آدمی، هر صباحْ به سایر جوارح خطاب می‌کند که: چگونه صباح کرده‌اید؟ ایشان می‌گویند: صباح ما به خیر است، اگر تو ما را بگذاری. و می‌گویند: به جهت رضای الهی بر ما ترحّم کن. و او را به خدا قسم می‌دهند و می‌گویند: ثواب و عِقاب ما، تابعِ کرده‌های توست.[۷]

و از آن حضرت، روایت کرده که حضرت پیغمبر ﷺ فرمود که: خدای تعالی، زبان را عذابی می‌کند که هیچ یک از جوارح را نمی‌کند. پس زبان می‌گوید: خداوندا! مرا عذابی کردی که سایر جوارح را نکردی. خدای تعالی می‌فرماید که: از تو، یک کلمه‌ای سر زد که به مشارق و مغارب رسید و به سبب آن، خون مردم به حرام ریخته شد و مال مردم، به حرامی غارت شد.[۸]

و برقی ﷺ در کتاب محاسن و ابن بابویه ﷺ در امالی و ثواب الأعمال، از حضرت امام جعفر صادق ﷺ، از آبای کِرام خود، از حضرت امیر المؤمنین ـ سلام الله علیهم أجمعین ـ روایت کرده‌اند که فرمود: تمام خیر و خوبی، در سه چیزْ جمع است. نظر و سکوت و تکلّم. پس هر نظری که در او عبرت گرفتن نیست، سهو است، و هر سکوتی که در او فکری نیست، غفلت است، و هر سخن

۱. الف: - «بسیار».
۲. همان، ج ۲، ص ۱۱۴، ح ۶.
۳. ب و ج: «نگاه دارد».
۴. ب: «کرده‌ای».
۵. همان، ص ۱۱۴، ح ۷.
۶. همان جا، ح ۱۱.
۷. همان، ص ۱۱۵، ح ۱۳.
۸. همان جا، ح ۱۶.

گفتنی که در او ذکری[۱] نیست، لغو است. پس خوشا حال کسی که نظرش عبرت باشد و ساکت شدنش، فکرت باشد و سخنش، ذکر الهی باشد و بر گناه خود گِرید و مردم از شرّ او ایمن باشند.[۲]

و در امالی، از حضرت موسی جعفر، از آبای کِرام[خود] ﷺ، از حضرت امیر المؤمنین ﷺ روایت کرده که آن حضرت به مردی می‌گذشت که سخنان زیاد می‌گفت. پس بر سر او ایستاد و فرمود که: ای مرد! به تحقیق که تو املای نوشته به سوی خداوند خود بر حافظین می‌کنی؛ یعنی آنچه تو می‌گویی، ایشان می‌نویسند و بر جناب اقدس الهی عرض می‌نمایند. پس تکلّم به چیزی بکن که به کارت[۳] آید و بگذار آنچه را که به کارت[۴] نمی‌آید.[۵]

و در خصال، از حضرت امیر المؤمنین ﷺ روایت کرده که فرمود: هیچ چیز سزاوارتر از زبان نیست به آن که در زندان، بسیار بمانَد.[۶]

و در خصال و ثواب الأعمال، به سند مرفوع، روایت کرده که: زمانی خواهد آمد که عافیت در آن زمان، ده جزء باشد: نُه جزء در گوشه گرفتن از مردم و و یک جزء در سکوت.[۷]

و در خصال، از حضرت امام جعفر صادق ﷺ روایت کرده که از پدر خود ﷺ روایت فرمود که حضرت پیغمبر ﷺ فرمود که: سه چیز، موجب نجات است: یکی، آن که زبان خود را نگاه داری؛ دیگر، آن که بر گناه خود بگریی؛ دیگر آن که از خانهٔ خود بیرون نیایی.[۸]

و احادیث در فضیلت صَمْت، بسیار واقع شده و به آنچه مذکور شد، در این مقام، اکتفا می‌کنیم.

[فضیلت سخن گفتن در موضعِ سخن]

و امّا سخن گفتن و فضیلت آن در موضع خودش، پس اخبار در آن باب، وارد شده و از آن جمله، شیخ طبرسی ﷺ در کتاب احتجاج، از سیّد السّاجدین ﷺ روایت کرده که شخصی از آن حضرت پرسید که: سخن گفتن و سکوت، کدام افضل است؟ فرمود: هر یک از این دو چیز، آفتی چند دارد. پس هرگاه که از آفات[۹] سالم باشند، سخن گفتن، افضل است از سکوت. گفتند: چگونه افضل

۱. ب: «ذکر».
۲. الأمالی، صدوق، ص ۸۰، ح ۴۷؛ المحاسن، ج ۱، ص ۵، ح ۱۰؛ ثواب الأعمال، ص ۱۷۷ و ۱۷۸.
۳. الف: «کار».
۴. الف: «کار».
۵. الأمالی، صدوق، ص ۸۵، ح ۵۳.
۶. الخصال، ص ۱۴ و ۱۵، ح ۵۱.
۷. الخصال، ص ۴۳۷، ح ۲۴؛ ثواب الأعمال، ص ۱۷۸. ۸. الخصال، ص ۸۵، ح ۱۳.
۹. الف و ب: «آفت».

است، یابن رسول الله؟ فرمود: از برای آن که خدای ـ عزّ و جلّ ـ انبیا و اوصیا ﷺ را به سکوت، مبعوث نساخته؛ بلکه ایشان را به جهت کلام و تبلیغ احکام به خلق فرستاده و مردمان، مستحقّ جنّت به سکوت نشده‌اند و ولایت الهی، به سکوتْ حاصل نشده و خلاصی از جهنّم، به سکوت نشده؛ بلکه اینها همه به کلام حاصل شده و من، قمر را با شمس نسنجم. به درستی که تو وصف می‌کنی فضل و خوبی سکوت را به سخنی که در این باب می‌گویی و نمی‌توانی که فضل کلام را به سکوت، وصف کنی.[1]

و ظاهر، آن است که مراد حضرت ﷺ نه آن است که سکوت، مطلقاً مدخلیّتی[2] در رفتن بهشت و خلاصی از جهنّم ندارد، بلکه غرض آن است که[3] اصل و عمده در این معانی، کلام است؛ زیرا که اصل ایمان، تکلّم به کلمهٔ شهادت است. دیگر، اقامت صلوات و رسانیدن احکام الهی و هدایت نمودن جهّال و امر به معروف و نهی از منکر و ذکر الهی در جمیع احوال و امثال این امور، و به این معنی اشارت فرموده به آن که سکوت را قمر نامیده.

[مواردی که سخن گفتن بایسته است]

و از جملهٔ افراد کلامِ متضمّن فضائل و موجب وصول به مرتب عالیه، ذکر الهی است و بعضی اخبار در آن باب، عن‌قریب، مذکور می‌شود.

[امر به معروف و نهی از منکر]

دیگر، امر به معروف و نهی از منکر است در جایی که شرایط آن، موجود باشد و آن، موافق مشهور، چهار چیز است:

یکی آن که شخصی که امر به معروف و نهی از منکر می‌کند، داند که معروف، کدام است و منکر، چیست.

دیگر، آن که علامت ترک و پشیمانی از شخصی که ترک معروف و ارتکاب منکر می‌کند، ظاهر نباشد؛ بلکه بر فعل قبیح خود، اصرار داشته باشد.

دیگر، تجویز تأثیر است؛ یعنی احتمال آن رود که به امر و نهی، دست از فعل خود بدارد.

دیگر، آن که در این امر و نهی، ضرری به آن شخصی که امر و نهی می‌کند یا به دیگری از

۱. الاحتجاج، ج ۲، ص ۴۵.
۲. ج: «مدخلیت».
۳. ب: ـ «سکوت، مطلقاً مدخلیّتی در رفتن بهشت و خلاصی از جهنّم ندارد، بلکه غرض آن است که».

مسلمانان نرسد. در جایی که این شرایط متحقّق نباشد، انکار قلبی که عبارت از بغض فی الله است و اقلّ مراتب امر به معروف و نهی از منکر است، ساقط نمی‌شود. و بعضی احادیث در این باب، إن شاءالله تعالی، مذکور می‌شود.

و میانهٔ علما، خلاف است در آن که امر به معروف و نهی از منکر، واجب عینی است یا واجب کفایی؛ یعنی هر گاه جمعی ببینند که مردی مرتکب معصیتی است (مثل شُرب خمر) و بعضی از ایشانْ مشغول شوند به آن که او را از آن معصیت، باز دارند، به گفتهٔ هر یک از ایشان، آن مرد ترک نماید، آیا بر دیگران لازم است که با او در نهی، موافقت نمایند و تا مشخّص نشود که آن مرد، ترک آن معصیت کرده، به جایی نروند یا لازم نیست؟ و در آن خلاف[1] نیست که اگر به گفتهٔ یک کس ترک نکند، بر دیگران لازم است اعانت و موافقت نمودن، و همچنین شکّی نیست در آن که هرگاه همگی ترک نهی از آن معصیت نمایند، همه معاقب خواهند بود.

و احادیث در باب امر به معروف و نهی از منکر، بسیار است. از آن جمله، روایت کرده است محمّد بن یعقوب کلینی ﷺ از حضرت امام جعفر صادق ﷺ که حضرت پیغمبر ﷺ فرمود که: خدای، دشمن می‌دارد ضعیفی را که دین نداشته باشد. پس از آن حضرت پرسیدند که: کدام است مؤمنی که دین ندارد؟ فرمود: آن که نهی از منکر نمی‌کند.[2]

و از آن حضرت، روایت کرده که مردی از قبیلهٔ خثعم به خدمت حضرت پیغمبر ﷺ آمد و گفت: یا رسول الله! افضل اعمال اسلام، کدام است؟ فرمود: ایمان به خدای ـ عزَّ و جلَّ ـ. گفت: بعد از آن، چه چیز افضل است؟ فرمود: صِلهٔ رحِم. گفت: بعد از آن؟ فرمود: امر به معروف و نهی از منکر. گفت: کدام یک از اعمال، دشمن‌تر است نزد خدای تعالی؟ فرمود: شرک به خدای تعالی. گفت: بعد از آن؟ فرمود: قطع رحِم. گفت: بعد از آن؟ فرمود: امر به منکر و نهی از معروف.[3]

و از آن حضرت، روایت کرده که فرمود: خدای ـ عزَّ و جلَّ ـ دو فرشته را فرستاد از برای آن که شهری را سرنگون کنند. چون به آن شهر رسیدند، مردی را دیدند که دعا و تضرّع به جناب اقدس الهی می‌کند. یکی از آن دو مَلَک به آن دیگری گفت که: می‌بینی این مرد را که دعا می‌کند؟ آن مَلَک گفت که: خدای تعالی، امری مقرّر فرموده و من، آنچه فرموده، به جای می‌آورم. مَلَک اوّل گفت: من تا به سوی خدای ـ عزَّ و جلَّ ـ مراجعت نکنم، کاری نمی‌کنم. پس مراجعت نموده، گفت:

۱. ج: «خلافی».
۲. الکافی، ج ۵، ص ۵۹، ح ۱۵.
۳. همان، ص ۵۸، ح ۹.

خداوندا! به آن شهر که فرموده بودی، رفتیم و فلان بندهٔ تو را دیدیم که دعا و تضرّع به سوی تو می‌کرد. خطاب رسید که: برو و آنچه امر شده، به تقدیم رسان؛ زیرا که این بنده، مردی است که هرگز روی او به جهت غضب بر کسی که مخالفت من کند، سرخ نشده.[۱]

و از این حدیث، ظاهر می‌شود که یک بنده، اگر بندگی را چنانچه خواسته‌اند، به جا آورد، به دعای او شهر از عذاب، نجات می‌یابند.

و از حضرت امام محمّد باقر ﷺ روایت کرده که: خدای تعالی به حضرت شعیبِ پیغمبر ﷺ وحی فرمود که: من از قوم تو، صدهزار کس را عذاب می‌کنم؛ چهل هزار[۲] از بَدان ایشان را و شصت هزار از خوبان [را]. حضرت شعیب ﷺ گفت: خداوندا! بَدان به بدی خود، مستوجب عذاب هستند، خوبان را از چه جهتْ عذاب می‌کنی؟ خدای تعالی به او وحی فرمود که: از برای آن که ایشان، با اهل معاصی، مُداهنه و سازگاری می‌کنند و به جهت غضب من، بر بَدان غضب نمی‌کنند.[۳]

دیگر از جملهٔ افراد مذکورهٔ کلام، کلامی است که متضمّن نصرت مظلومی یا اعانت مؤمنی بوده باشد و احادیث در این باب، بعضی گذشت و بعضی می‌آید، إن شاء الله تعالی!

۱. همان، ج ۵، ص ۵۸، ح ۸.
۲. ب: + «نفر».
۳. الکافی، ج ۵، ص ۵۶، ح ۱.

[لزوم كثرت ياد الهى]

وَ أَكْثِرُوا مِنَ التَّهْلِيلِ وَ التَّقْدِيسِ وَ التَّسْبِيحِ وَ الثَّنَاءِ عَلَى اللهِ وَ التَّضَرُّعِ إِلَيْهِ وَ الرَّغْبَةِ فِيمَا عِنْدَهُ مِنَ الْخَيْرِ الَّذِي لَا يَقْدِرُ قَدْرَهُ وَ لَا يَبْلُغُ كُنْهَهُ أَحَدٌ ، فَاشْغَلُوا أَلْسِنَتَكُمْ بِذَلِكَ عَمَّا نَهَى اللهُ عَنْهُ مِنْ أَقَاوِيلِ الْبَاطِلِ الَّتِي تَعْقِبُ أَهْلَهَا خُلُوداً فِي النَّارِ مَنْ مَاتَ عَلَيْهَا وَ لَمْ يَتُبْ إِلَى اللهِ مِنْهَا وَ لَمْ يَنْزِعْ عَنْهَا.

يعنى : بسيار به جا آوريد تهليل و تقديس و تسبيح و ثناى بر خداى ـ عزَّ و جلَّ ـ را ، و تضرّع نمودن به جناب اقدس او ، و رغبت نمودن در آنچه در خزانهٔ كَرَم الهى است از احسان و نيكويى ، كه قدر مرتبهٔ آن راكسى نمى‌داند و به كُنه آن كسى نمى‌تواند رسيد. پس زبانِ خود را مشغول سازيد به آنچه مذكور شد از تهليل و تسبيح و غير ذلك تا باز مانيد از آنچه خداى تعالى نهى فرموده كه عبارت است از سخنان باطلى كه عاقبت آنها و ثمره‌اى كه بر آنها مترتّب مى‌شود ، خلود و هميشه در جهنّم بودن است از براى كسى كه به[1] ارتكاب آنها بميرد و از آنها توبه نكرده باشد و خود را باز نداشته باشد.

و در اين كلام شريف ، امر به چند چيز واقع شده : اوّل ، تهليل ، كه فاتحهٔ اسلام و رُكن اوّل ايمان است و آن ، گفتن «لا إله الّا الله» است ؛ يعنى : هيچ چيز و هيچ كس ، سزاوار پرستيدن و بندگى نيست ، به غير از خداى تعالى.

[اول: فضيلت تهليل «لا إله الّا الله»]

و احاديث در فضل و ثواب تهليل ، بسيار است. از آن جمله ، ابن بابويه در كتاب توحيد ، از حضرت امام محمّد باقر عليه السلام از آباى كِرام خود عليهم السلام روايت نموده كه حضرت پيغمبر صلى الله عليه و آله فرمود كه : بهترينِ عبادات ، گفتن «لا إله إلّا الله» است.[2]

و به اين مضمون ، در توحيد و ثواب الأعمال از حضرت امام جعفر صادق عليه السلام روايت كرده كه فرمود : «لا إله إلّا الله» گفتن ، قيمت بهشت است.[3]

و از حضرت پيغمبر صلى الله عليه و آله روايت كرده كه فرمود : هيچ كلمه‌اى دوست‌تر نيست پيش خداى تعالى از كلمهٔ «لا إله إلّا الله» . و هيچ بنده‌اى نيست كه كلمهٔ «لا إله إلّا الله» گويد و آواز خود را بكِشد ،

۱ . ب و ج : «باه» .
۲ . التوحيد ، ص ۱۸ ، ح ۲ .
۳ . التوحيد ، ص ۲۱ ، ح ۱۳ ؛ ثواب الأعمال ، ص ۳ .

مگر آن که گناهان او می‌ریزد به زیر قدم‌هایش، چنانچه برگ از درخت بریزد.[۱]

و از آن حضرت، روایت کرده که فرمود: خدای ـ عزّ و جلّ ـ به حضرت موسی ﷺ خطاب فرمود که: یا موسی! اگر آسمان‌ها را با جمعی که در آنهایند و اَرَضین سبع را در یک کفّهٔ میزان گذارند و «لا إله الاّ الله» را در کفّهٔ دیگر گذارند، «لا إله إلاّ الله» بر آنها زیادتی می‌کند.[۲]

و در ثواب الأعمال و معانی الأخبار و توحید، از آن حضرتْ روایت کرده که فرمود: کسی که «لا إله إلاّ الله»، را از روی اخلاص بگوید، داخل بهشت می‌شود و اخلاصش آن است که «لا إله إلاّ الله»، مانع شود او را از محرّمات الهی.[۳]

و در توحید، از آن حضرتْ روایت کرده که فرمود: کسی که بگوید: «لا إله إلاّ الله» در ساعتی از ساعات روز یا شب، آنچه در نامهٔ عملش نوشته شده باشد از سیّئات، محو می‌شود.[۴]

علی بن ابراهیم ﷺ در تفسیر [خود]، از حضرت علی بن الحسین ﷺ روایت کرده که فرمود: هرگاه یکی از شما بگوید: «لا إله إلاّ الله»، پس باید که بگوید: «الحمد لله ربّ العالمین»؛ زیرا که خدای تعالی می‌فرماید: ﴿لَآ إِلَـٰهَ إِلَّا هُوَ فَـادْعُوهُ مُخْلِصِينَ لَهُ ٱلدِّينَ ٱلْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ ٱلْعَـٰلَمِينَ﴾.[۵] و ترجمهٔ ظاهرش آن است که: سزاوار معبودیتی به غیر از او نیست. پس بخوانید او را در حالتی که دین خود را از برای او خالص سازید. حمد، مر خداوندی را که پروردگارِ عالمیان است.[۶]

و ابن بابویه ﷺ در امالی، از حضرت امام جعفر صادق ﷺ روایت کرده که از آبای کِرام [خود] ﷺ روایت فرموده که حضرت پیغمبر ﷺ فرمود: یاد بدهید اموات خود را در وقت مُردن که به کلمهٔ «لا إله إلاّ الله» متکلّم شوند؛ زیرا که کسی که سخن آخرش «لا إله إلاّ الله» باشد، داخل بهشت می‌شود.[۷]

و کلینی ﷺ از ابان بن تغلب روایت کرده که حضرت امام جعفر صادق ﷺ فرمود: ای ابان! وقتی که به کوفه روی، این حدیث را روایت کن که: کسی که شهادت دهد که «لا إله إلاّ الله» از روی اخلاص، بهشت از برای او واجب می‌شود. گفتم: پیش من، هر صنف از اصناف مردم می‌آیند، من،

۱. التوحید، ص ۲۲، ح ۱۴؛ ثواب الأعمال، ص ۶.
۲. التوحید، ص ۳۰، ح ۳۴.
۳. ثواب الأعمال؛ ص ۵. معانی الأخبار، ص ۳۷۰، باب معنی قول لا اله الا الله، ح ۱؛ التوحید، ص ۲۶ و ۲۸.
۴. التوحید، ص ۲۳، ح ۱۹.
۵. سورهٔ غافر، آیهٔ ۶۵.
۶. تفسیر القمّی، ج ۲، ص ۲۶۰.
۷. الأمالی، صدوق، ص ۶۳۳، ح ۸۴۸.

این حدیث را از برای همه روایت کنم؟ فرمود: ای ابان! وقتی که[1] روز قیامت می‌شود و خدای تعالی، اوّلین و آخرین را جمع می‌کند، «لا إله إلّا الله» از ایشانْ مسلوب می‌شود، مگر از کسانی که بر این امر باشند، یعنی از جملهٔ شیعیان باشند.

[دوم: تقدیس الهی]

دویّم، تقدیس الهی است و تقدیس در لغت، به معنی تطهیر و پاک شمردن است و مراد از تقدیس الهی، ممکن است که پاک دانستن از شریک و وَلَد و جمیع صفات نقص باشد؛ امّا ظاهر مفاد[2] تقدیس، قول[3] است نه عمل[4]، و تقدیس قولی[5]، نزدیک به معنی تسبیح است و ممکن است که تسبیح، عطف تفسیری تقدیس باشد یا مراد از تقدیس، ذکر الهی به لفظ «قدّوس» باشد و در بعضی ادعیه، این لفظ وارد شده: «يَا قُدُّوس الطَّاهِرُ مِنْ كُلِّ سُوءٍ وَ لَا شَيْءَ يَعْدِلُه»، یا مراد، نفی صفات نقص باشد به کلام‌های تفصیلی، و بنا بر این، لفظ مخصوص نخواهد داشت.

[سوم: تسبیح الهی]

سیّم، تسبیح است و مراد از تسبیح، گفتن «سبحان الله» است با آن که شامل تسبیحات اربع و تسبیح فاطمهٔ زهرا ﷺ و مثل آن هست و معنی «سبحان الله»، آن است که: منزّه و مبرّا می‌دانم خداوند خود را، چنان منزّه دانستنی که لایق و سزاوارِ او باشد.

و در معانی الأخبار، از هشام روایت کرده که گفت: پرسیدم از حضرت امام جعفر صادق ﷺ که معنی قول الهی که می‌گوید: «سبحان الله»، کدام است؟ فرمود که: تنزیه الهی است.[6]

و در توحید و معانی الأخبار، روایت کرده که: مردی از عمر بن الخطّاب پرسید که: تفسیر «سبحان الله» چه چیز است؟ گفت که: در اندرون این باغ، مردی هست که هرگاه از او سؤال کنند، خبر می‌دهد و وقتی که ساکت شوند[7]، ابتدا می‌کند به بیانِ احکام. و[8] چون آن مرد، داخل باغ شد، علی بن ابی طالب ﷺ را دید. گفت: یا ابا الحسن! «سبحان الله» چه معنی دارد؟ فرمود که: تعظیم جلال خدای ـ عزَّ و جلَّ ـ و منزّه دانستن اوست از آنچه هر مشرکی در باب او گفته، و وقتی که بنده،

۱. ب: ـ «که».
۲. ب و ج: «مقام».
۳. ج: «قولی».
۴. ج: «عملی».
۵. الف: ـ «قولی».
۶. معانی الأخبار، ص ۹، ح ۲.
۷. ب: «می‌شوند».
۸. ج: ـ «و».

«سبحان الله» می‌گوید، هر فرشته از برای او طلب رحمت می‌کند.[۱]

و در خصال، از حضرت امام جعفر صادق ﷺ روایت کرده که فرمود: شیطان می‌گوید: پنج چیز است که مرا در آنها چاره‌ای نیست و باقی مردم، در قبضهٔ اختیار می‌اند. یکی آن کس که از روی نیّت صادق، متوسّل به خدای ـ عزَّ و جلَّ ـ باشد و در همهٔ کارها، اعتماد بر خدای تعالی کند؛ و آن کسی که در روز و شب، تسبیح الهی بسیار[۲] بگوید؛ و آن کسی که پسندد به برادر مؤمن خود، آنچه به خود می‌پسندد؛ و آن کسی که بر مصیبتی که به او رسد، جَزَع نکند؛ و آن کسی که راضی به قسمت الهی بشود و غمِ روزی نخورد.[۳]

و در امالی، روایت کرده از آن حضرت که فرمود که: کسی که هر روز، سی مرتبه تسبیح الهی کند، خدای تعالی، هفتاد نوع از بلا را از او دفع می‌کند که کمترین آنها فقر است.[۴]

و برقی ﷺ در کتاب محاسن، از حضرت امام جعفر صادق ﷺ روایت کرده که حضرت پیغمبر ﷺ فرمود: کسی که «سبحان الله» بگوید نه از روی تعجّب، خدای تعالی از آن کلمه، مرغی سبز خلق می‌کند که در سایهٔ عرش، ساکن می‌شود و تسبیح الهی می‌کند و ثواب آن از برای آن شخص، نوشته می‌شود تا روز قیامت.[۵]

و در کشف الغمّة، از حضرت علی بن الحسین ﷺ روایت کرده که: کسی که بگوید «سُبْحانَ اللهِ الْعَظِیمِ و بِحَمْدِهِ» نه از روی تعجّب[۶]، خدای تعالی، از برای او می‌نویسد صد هزار حَسَنه، و محو می‌کند از او سه هزار سیّئه، و بلند می‌سازد از برای او سه هزار درجه.[۷]

و در ثواب الأعمال، از حضرت امام جعفر صادق ﷺ نقل کرده که فرمود: کسی که بگوید «سُبْحانَ اللهِ الْعَظِیمِ و بِحَمْدِهِ»، خدای تعالی، از برای او سه هزار حَسَنه می‌نویسد و از او سه هزار سیّئه محو می‌کند و سه هزار درجه از برای او بلند می‌کند و از آن، مرغی خلق می‌کند در بهشت که تسبیح الهی کند و ثواب آن تسبیح، از برای او نوشته می‌شود.[۸]

و در محاسن، از آن حضرت ﷺ روایت کرده که فرمود که: کسی که روزی صد بار تسبیح الهی کند، بهترینِ مردم خواهد بود در آن روز، مگر کسی که مثل او بگوید.[۹]

۱. التوحید، ص ۳۱۱ و ۳۱۲، باب ۴۵، ح ۱؛ معانی الاخبار، ص ۹، ح ۳.
۲. الف: - «بسیار».
۳. الخصال، ص ۲۸۵، ح ۳۷.
۴. الأمالی، صدوق، ص ۱۰۹، ح ۸۴.
۵. المحاسن، ج ۱، ص ۳۷ و ۳۸، ح ۴۰.
۶. ب: - «نه از روی تعجّب».
۷. کشف الغمّة، ج ۲، ص ۳۱۲.
۸. ثواب الأعمال، ص ۱۲.
۹. المحاسن، ج ۱، ص ۳۷، ح ۳۷.

[چهارم: فصلیت حمد و ثنای الهی]

چهارم، ثنای بر خدای تعالی است و ثنا، عبارت از وصف خوبی است و تحمید و تمجید و تکبیر و شکر و را شامل است، و احادیث در فضل تحمید، بسیار است.

از آن جمله، شیخ مفید ﷺ در مجالس و شیخ طوسی ﷺ در امالی، از حضرت پیغمبر ﷺ روایت کرده‌اند که: «لا إله إلاّ الله»، نصف ترازو است و «الحمد لله»، میزان را پُر می‌کند.[۱]

و ابن بابویه ﷺ در خصال، از حضرت امام جعفر صادق ﷺ روایت کرده که فرمود: شکر هر نعمتی، هر چند عظیم باشد، آن است که خدای ـ عزَّ و جلَّ ـ را حمد کنی.[۲] و به این مضمون، چند حدیثْ وارد شده.

و در ثواب الأعمال، از آن حضرتْ روایت کرده که فرمود: کسی که بگوید: «الْحَمْدُ لِلّهِ كَمَا هُوَ أَهْلُهُ»، نویسندگان آسمان را مشغول می‌سازد. مردی پرسید که: چگونه مشغول می‌سازد نویسندگان را؟ فرمود که: ایشان می‌گویند: خداوندا! ما غیب نمی‌دانیم، یعنی نمی‌دانیم[۳] که حمدی که خدای تعالی، اهل و سزاوار آن است، کدام است؟ پس خدای می‌فرماید که: شما بنویسید حمد بندهٔ مرا به نحوی که او گفته، و ثواب آن، بر من است.[۴]

و از آن حضرت، روایت کرده که فرمود: کسی که هر روز، هفت مرتبه بگوید: «الْحَمْدُ لِلّهِ عَلىٰ كُلِّ نِعْمَةٍ كَانَتْ أَوْ هِيَ كَائِنَةٌ»، پس به تحقیق که او کرده است شکر آنچه را که گذشته[۵] و آنچه [را که] می‌آید.[۶]

و کلینی ﷺ از حضرت امام جعفر صادق ﷺ روایت کرده که مردی پرسید که: کدام یک از افعال[۷]، دوست‌تر است نزد خدای تعالی؟ فرمود: آن که حمد الهی به جا آوری.[۸]

و از آن حضرت، روایت کرده که فرمود: و[۹] کسی که چهار مرتبه در صباح بگوید «الْحَمْدُ لِلّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ»، پس به تحقیق که ادا کرده است شکر آن روز را. و[۱۰] کسی که در شام، چهار مرتبه بگوید، ادا کرده است شکر آن شب را.[۱۱]

۱. الأمالی، مفید، ص ۲۴۶، ح ۱؛ الأمالی، طوسی، ص ۱۹، ح ۲۱.
۲. الخصال، ص ۲۱، ح ۷۳.
۳. الف و ب: - «یعنی نمی‌دانیم».
۴. ثواب الأعمال، ص ۱۳.
۵. ج: «گذشت».
۶. همان، ص ۹.
۷. ج: «اعمال».
۸. الکافی، ج ۲، ص ۵۰۳، ح ۲.
۹. ب: - «و».
۱۰. ب: - «و».
۱۱. الکافی، ج ۲، ص ۵۰۳، ح ۵.

و از آن حضرت، روایت کرده که فرمود: هر دعایی که قبل از آن تحمید نباشد، اَبْتر[۱] است. اوّل، تحمید است و بعد از آن، ثنا. مردی پرسید که: اقلّ آنچه از تحمید کافی است، کدام است؟ فرمود: آن که بگویی: «اَللّٰهُمَّ أَنْتَ الأَوَّلُ فَلَيْسَ قَبْلَكَ شَيْءٌ، وَ أَنْتَ الآخِرُ فَلَيْسَ بَعْدَكَ شَيْءٌ، وَ أَنْتَ الظَّاهِرُ فَلَيْسَ فَوْقَكَ شَيْءٌ، وَ أَنْتَ الْبَاطِنُ فَلَيْسَ دُونَكَ شَيْءٌ، و أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ». [۲]

و از آن حضرت، روایت کرده که فرمود: اقلّ آنچه از تحمید، مجزی است، آن است که بگویی: «الحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي عَلا فَقَهَرَ وَ الْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي مَلَكَ فَقَدَرَ، وَ الْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي بَطَنَ فَخَبَرَ[۳]، وَ الْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي يُحْيِي الْمَوْتَى وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ». [۴]

[فضیلت تمجید]

و تمجید، اظهار مجد و بزرگی و بیان صفات کمال الهی است.

و ابن بابویه ﷺ در ثواب الأعمال، از حضرت امام محمّد باقر ﷺ روایت کرده که فرمود: دوست‌ترین اعمال نزد خدای تعالی، آن است که او را به آن، تمجید می‌کنند. [۵]

و بهترین تمجیدها آن است که خدای تعالی، خود را به آن، تمجید می‌فرماید[۶]، چنانچه ابن بابویه در ثواب الأعمال و کلینی ﷺ از حضرت امام جعفر صادق ﷺ روایت کرده‌اند که فرمود: خدای تعالی، در هر شبانه‌روزی، سه[۷] مرتبه خود را تمجید می‌فرماید. پس کسی که خدای ـ عزّ و جلّ ـ را به آنچه خود تمجید می‌فرماید[۸]، تمجید کند در حال شقاوت، او را به سعادت، مبدّل سازد و آن تمجید این است که بگوید: «أَنْتَ اللهُ لا إِلٰهَ إِلَّا أَنْتَ رَبُّ الْعَالَمِينَ، أَنْتَ اللهُ لا إِلٰهَ إِلّا أَنْتَ الرَّحْمٰنُ الرَّحِيمُ، أَنْتَ اللهُ لا إِلٰهَ إِلَّا أَنْتَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ، أَنْتَ اللهُ لا إِلٰهَ إِلَّا أَنْتَ مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ، أَنْتَ اللهُ لا إِلٰهَ إِلَّا أَنْتَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ، أَنْتَ اللهُ لا إِلٰهَ إِلَّا أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ، أَنْتَ اللهُ لا إِلٰهَ إِلاَّ أَنْتَ مِنْكَ بَدَاءَ الْخَلْقُ وَإِلَيْكَ يَعُودُ، أَنْتَ اللهُ الَّذِي[۹] لا إِلٰهَ إِلَّا أَنْتَ لَمْ تَزَلْ وَ لا تَزَالُ، أَنْتَ اللهُ لا إِلٰهَ إِلَّا أَنْتَ خَالِقُ الْخَيْرِ وَالشَّرِّ،

۱. اَبتَر: ناقص، ناکامل.
۲. همان، ج ۲، ص ۵۰۳ و ۵۰۴، ح ۶.
۳. الف: ـ «و الحمد لله الّذی بطن فَخَبَر».
۴. الکافی، ج ۲، ص ۵۰۴، ح ۷؛ الرسائل العشر، ابن فد حلی، ص ۴۴۰.
۵. ثواب الاعمال، ص ۱۳.
۶. الف: ـ «و بهترین تمجیدها آن است که خدای تعالی، خود را به آن تمجید می‌فرماید».
۷. الف: ـ «سه».
۸. ب و ج: ـ «پس که خدای ـ عزّ و جلّ ـ را به آنچه خود تمجید می‌فرماید».
۹. ج: ـ «الّذی».

أَنْتَ اللهُ الَّذِی لَا إِلٰهَ إِلَّا أَنْتَ خَالِقُ الْجَنَّةِ وَالنَّارِ، أَنْتَ اللهُ لَا إِلٰهَ إِلَّا أَنْتَ الْأَحَدُ[۱] الصَّمَدُ لَمْ یَلِدْ وَلَمْ یُوْلَدْ وَلَمْ یَکُنْ لَهُ کُفُواً أَحَدٌ، أَنْتَ اللهُ لَا إِلٰهَ إِلَّا أَنْتَ[۲] الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ السَّلَامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَیْمِنُ الْعَزِیزُ الْجَبَّارُ الْمُتَکَبِّرُ، سُبْحَانَ اللهِ عَمَّا یُشْرِکُونَ، هُوَ اللهُ الْخَالِقُ الْبَارِئُ الْمُصَوِّرُ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنیٰ، یُسَبِّحُ لَهُ مَا فِی السَّمٰوٰاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِیزُ الْحَکِیمُ، أَنْتَ اللهُ لَا إِلٰهَ إِلَّا أَنْتَ الْکَبِیرُ وَالْکِبْرِیَاءِ رِدَاؤُکَ».[۳] و تمجید الهی را به روایت دیگر نیز روایت کرده.

[فضیلت تکبیر]

و تکبیر، بیان بزرگی خدای ـ عزَّ و جلَّ ـ است به لفظ «الله أکبر» یا هر چه دلالت بر آن کند. و معنی «الله أکبر»، آن است که: خدای تعالی، بزرگ‌تر از آن است که او را وصف توان کرد، چنانچه ابن بابویه ﷺ در توحید و معانی الأخبار، از امام جعفر صادق ﷺ روایت کرده،[۴] یا آن که بزرگ‌تر است از هر چیزی به عظمت معنوی، نه جسمانی. و این معنی از بعضی اخبار، ظاهر می‌شود.

و کلینی ﷺ و ابن بابویه ﷺ در ثواب الأعمال، در حدیث مُضمر، از حضرت امام محمّد باقر ﷺ یا حضرت امام جعفر صادق ﷺ روایت کرده‌اند که فرمود: تهلیل و تکبیر، بسیار بگویید؛ زیرا که هیچ چیز پیش خدای تعالی، دوست‌تر نیست از تهلیل و تکبیر.[۵]

و برقی ﷺ در محاسن، از حضرت امام جعفر صادق ﷺ روایت کرده که حضرت پیغمبر ﷺ فرمود: کسی که در وادی‌ای فرود آید و بگوید: «لَا إِلٰهَ إِلَّا اللهُ وَاللهُ أَکْبَرُ»، آن وادی را پُر از حَسَنات می‌کند، خواه بزرگ باشد آن وادی، و خواه کوچک.[۶]

[فضیلت شکر]

و شُکر، تعظیم نمودنِ مُنعِم است از جزای[۷] انعام.

و کلینی ﷺ از حضرت امام جعفر صادق ﷺ روایت کرده که فرمود: شُکر نعمت، اجتناب نمودن از محرّمات الهی است، و تمام شکر، آن است که آدمی بگوید: «الحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِینَ».[۸]

و در فضیلت شکر و امر به آن، اخبارْ بسیار است. از آن جمله، کلینی ﷺ از حضرت امام جعفر

۱. ب و ج: «أحدٌ».
۲. الف و ب: ـ «لا اله الّا أنت».
۳. ثواب الاعمال، ص ۱۳ و ۱۴؛ الکافی، ج ۲، ص ۵۱۶، ح ۲.
۴. التوحید، ص ۳۱۲ و ۳۱۳، ح ۱ و ۲؛ معانی الأخبار، ص ۱۱ و ۱۲، باب معنی الله اکبر، ح ۱ و ۲.
۵. الکافی، ج ۲، ص ۵۰۶، ح ۲؛ ثواب الأعمال، ص ۴. ۶. المحاسن، ج ۱، ص ۳۳، ح ۲۴.
۷. ب: «برای».
۸. الکافی، ج ۲، ص ۹۵، ح ۱۰.

صادق ﷺ روایت کرده که حضرت پیغمبر ﷺ فرمود که: کسی که روزی خورَد و شکر کند، ثواب او، مثل ثواب کسی است که روزه بدارد از برای رضای الهی. و کسی که خدای تعالی، او را به عافیت بدارد و شکرِ عافیت به جا آورد، ثواب او، مثل کسی است که به بلیّه مبتلا باشد و صبر کند. و کسی که به او عطایی کنند و شکر کند، ثواب او، مثل ثواب آن کسی است که به او چیزی ندهند و قناعت کند.[۱]

و از آن حضرت، روایت کرده که فرمود: در تورات نوشته است که: شکر کن کسی را که انعامی به تو کند، و انعام کن بر کسی که شکرِ تو را[۲] کند؛ زیرا که نعمت‌های الهی را زوالی نیست، هرگاه شکر به جا آوردی، و بقایی نیست مر آنها را، هرگاه کفران کنی. شکر، موجب زیادتیِ نعمت‌هاست و امان است از تغیّر و زوال.[۳]

و از آن حضرت، روایت کرده که فرمود: سه چیز است که با وجود آنها، چیزی ضرر نمی‌کند: دعا کردن در وقتی که کسی به بلیّه‌ای گرفتار[۴] شود، و استغفار کردن در وقت معصیت، و شکر کردن در وقت نعمت.[۵]

و از آن حضرت، روایت کرده که فرمود: مردی از شما باشد که یک شربت آب بخورد و بهشت، او را واجب شود. بعد از آن فرمود که: ظرف را بردارد و بر دهن گذارد و «بسم الله» بگوید و بخورد. بعد از آن، از دهن جدا کند با آن که میل داشته باشد[۶] و حمد به جا آورد و باز بیاشامد و از لب[۷] جدا سازد و حمد کند، و باز بیاشامد و جدا سازد و حمد کند[۸]. پس خدای تعالی، از این جهت، بهشت را از برای او واجب می‌سازد.[۹]

و از آن حضرت، روایت کرده که فرمود که: هرگاه نعمتی از نعمت‌های خدای ـ عزَّ و جلَّ ـ به یاد یکی از شما آید، باید که طرفِ روی خود را به جهت شکر الهی بر خاک بگذارد، و اگر سوار باشد، پایین آید و طرفِ رو را بر خاک گذارد، و اگر پایین نتواند آمد از ترس آن که به زبان مردم افتد، طرف رو را بر قربوس زین گذارد، و اگر نتواند، کفِ دست خود را برطرف رو گذارد و حمد الهی بر آنچه به او انعام فرموده، به جا آورد.[۱۰]

۱. همان، ص ۹۴، ح ۴.
۲. الف و ج: ـ «را».
۳. همان، ص ۹۴، ح ۳.
۴. ب: «مبتلا».
۵. همان، ص ۹۵، ح ۷.
۶. الف: ـ «با آن که میل داشته باشد».
۷. الف: ـ «از لب».
۸. الف: ـ «و باز بیاشامد و جدا سازد و حمد کند».
۹. همان، ص ۹۶ و ۹۷، ح ۱۶.
۱۰. همان، ص ۹۸، ح ۲۵.

و از حضرت علی بن الحسین ﷺ روایت کرده که فرمود: خدای تعالی، دوست می‌دارد هر دلی اندوهناک و هر بندهٔ شکرگزار را. و روز قیامت، خدای ـ عزَّ و جلَّ ـ به یکی از بندگان خود می‌گوید که: آیا فلان کس را تو شکر کردی؟ پس آن بنده می‌گوید که: خداوندا! او را شکر نکردم؛ بلکه شکر تو را به جا آوردم. خدای تعالی می‌فرماید که: شکر مرا به جا نیاورده‌ای، چون او را شکر نکرده‌ای. بعد از آن فرمود که: کسی از شما شکر خدای تعالی را بیشتر یا بهتر به جا می‌آورد که شکر مردم، بیشتر بکند یا بهتر[۱].[۲]

و از این حدیث، ظاهر می‌شود که همچنان که شکر الهی واجب است، شکر هر کس که انعامی به کسی کند، لازم است؛ بلکه از جملهٔ متمّمات شکر الهی است، و در باب شکر، قبل از اینْ بعضی احادیث، مذکور شد.

[پنجم: تضرّع به درگاه الهی]

پنجم، تضرّع به سوی خدای ـ عزَّ و جلَّ ـ است و تضرّع، در لغت، به معنی اظهار مذلّت و خضوع و طلب حاجت و امثال این معانی است. و آنچه از احادیثْ ظاهر می‌شود، آن است که دعا و خضوع، بر چند وجه می‌باشد:

یکی تضرّع است، و آن، عبارت است از برداشتن دست‌ها در حال دعا و اشاره نمودن به دو انگشتِ سبّابه و حرکت دادن آنها به یمین و شمال یا حرکت دادن سبّابهٔ راست به یمین و شمال، در وقتی که دست را به نزدیک روی خود آورده باشند؛ و این، در دعایی می‌باشد که از روی ترس و خوف و غضب و عذاب الهی باشد.

و دیگر، ابتهال است، و آن، دراز کردن دست‌هاست در برابر، رو به طرف قبله یا بلند کردن دست، چنانچه از برابرِ سر بگذارد. و ابتهال در وقت گریه و رقّت دل[۳]، ظهور اسباب گریستن است. و در بعضی احادیث، وارد شده که تا اشک چشم جاری نشود ابتهال نکند و دعا را بعد از ابتهال بکند.

دیگر، تبتُّل است، و آن، ایما با انگشت سبّابه است به طرف بالا و پایین.

دیگر، رغبت است، و آن، گشودن کف دست‌هاست به طرف آسمان، و این نوع دعا[۴]، در وقتِ

۱. ب: ـ «یا بهتر».
۲. همان، ص ۹۹، ح ۳۰.
۳. ب و ج: «قلب».
۴. الف و ب: ـ «دعا».

طلب حاجت است.

و[۱] دیگر، رَهبت است، و آن، پهن کردن کفّ است و پشت دست را به آسمان کردن، و این، در حالت خوف است.

دیگر، تعوّذ است، و آن، عبارت است از آن که کف دست‌ها را به طرف قبله کند و این نیز نوعی است از خوف. و مراد از تضرّع در این مقام، ممکن است که معنی مذکور باشد و ممکن است که مطلقِ خضوع باشد و سکوت از سایر اقسام، شاید که قرینهٔ[۲] این معنی باشد.

[ششم: رغبت به عنایات و ثواب الهی]

ششم، رغبت نمودن در ثواب و عطایای نامتناهی الهی است و مراد از آن، یا دعا و طلب جنّت و مراتب عالیه و سؤال حاجات دنیویه و رسیدن به سعادت است، یا سعی و اشتغال به اعمال خیر و اقامت مراسم عبادت و لوازم بندگی است؛ زیراکه رغبت در هر امری، عبارت است از تحصیل اسباب آن امر. و شاید که ذکر و دعا بعد از این، مؤیّد ارادهٔ این معنی بوده باشد و ظاهر کلام، بنا بر این، مُشعر است به این که عبادت، به قصد رسیدن به ثواب و خلاصی از عِقاب، مُستحسن باشد.

و از ظاهر بسیاری از آیات و احادیث، چنین مستفاد می‌شود و مشهور میان علما، آن است که عبادتی که منظور در آن، محض رسیدن به ثواب و خلاصی از عِقاب باشد، صحیح نیست. و از کلام شیخ مفید ـ علیه الرحمه ـ چنان ظاهر می‌شود که علمای شیعه ـ رضوان الله علیهم ـ در این مسئله اتّفاق دارند. و شاید که جمعی که قائل‌اند به فرق میانهٔ إجزا و قبول، چنین عبادتی را، مُجزی دانند و مقبول ندانند؛ یعنی فاعلش از عهدهٔ تکلیف، بیرون آمده و قضا بر او لازم نیست، امّا مستحقّ ثواب نمی‌شود.

و محمّد بن یعقوب کلینی ﷺ از حضرت امام جعفر صادق ﷺ روایت کرده که فرمود: عبادت‌کنندگان، سه قِسم می‌باشند: جمعی، عبادت الهی می‌کنند از خوف عِقاب، و آن، عبادت بنده‌هاست؛ و جمعی، عبادت الهی می‌کنند برای طلب ثواب، و این، عبادت آنهایی است که ایشان را به اجرت گرفته باشند و بر عمل خود، مزد گیرند؛ و جمعی، عبادت الهی می‌کنند از برای آن که خدای ـ عزَّ و جلَّ ـ را دوست می‌دارند، و این، عبادت آنهایی است که آزادند و بهترینِ عبادت‌هاست.[۳]

۱. ب: ـ «و».
۲. الف و ب: «مرتبهٔ».
۳. الکافی، ج ۲، ص ۸۴، ح ۵.

و ظاهر این حدیث، دلیل است بر آن که دو قِسم اوّل، صحیح، بلکه مقبول است، امّا قِسم سوم، افضل است. و ممکن است که مراد از عبادت به جهت محبّت، همان معنی‌ای باشد که حضرت امیر المؤمنین ﷺ فرموده که: خداوندا! بندگی نکرده‌ام تو را از ترس عذاب آتش جهنّم، و نه از برای طمع و آرزوی بهشت؛ بلکه تو را سزاوار بندگی و پرستیدن یافتم. پس عبادت تو به جای آوردم؛ زیرا که اهلیت عبادت از جمله اسباب محبّت است.

و می‌تواند بود[1] که حضرت امام جعفر صادق ﷺ مرتبه‌ای از کمال بندگی را ذکر فرموده باشد که در میان بندگان کامل الهی، بسیار می‌باشد و نادر الوقوع نیست، و مرتبه‌ای که حضرت امیر المؤمنین ﷺ به آن اشاره فرموده، اعلایِ مراتب کمال باشد.

و شیخ شهید ﷺ در قواعد، چند فرد دیگر از افراد نیّت [را] ذکر کرده که هر گاه غرض بنده در عبادت، یکی از آنها باشد، عبادتش صحیح خواهد بود: یکی، آن که عبادت الهی را از برای شکر نعمت‌هایی نامتناهی[2] ـ که هر یک از بندگان، از ابتدای فطرت تا وقت رحلت در آن مستغرق‌اند ـ به جا آورد[3] و باعث و داعیِ او بر عبادت، ملاحظهٔ نعمت و ادای شُکر احسان بوده[4] باشد. و از حضرت امیر المؤمنین ﷺ روایت نموده‌اند که: این نوع عبادت، عبادت اَحرار است.[5] دیگر آن که بندگی الهی را از برای حیای از مخالفت و شرم از معصیت، به جای آورد و باعث او بر عبادت، ملاحظهٔ قُبح معصیت وشناعت مخالفت باشد، وظاهر بعضی اخبار، به‌این معنیِ اشعار دارد.

دیگر آن که عبادت الهی را از برای تعظیم و مهابت به جا آورد، و این معنی نیز از بعضی احادیث، مفهوم می‌شود و باعث بر بندگی، ملاحظهٔ بزرگی و مشاهدهٔ عظمت الهی بوده باشد؛ و این معنی نیز از بعضی احادیث، مفهوم می‌شود.[6]

و دیگر آن که عبادت از برای اطاعتِ امر و انقیاد فرمان الهی باشد، و شاید که از معنی قریب بعضی الفاظ دیگر که مِن حیث المعنی، قرب به این الفاظ باشد، تعبیر توان نمود. و شکّی نیست در آن که این مراتب، اکمل‌اند از آن که ملاحظهٔ ثواب و عِقاب، به تنهایی یا به انضمام با بعضی از این معانی بر تقدیر صحّت، باعث بر عبادت بوده باشد؛ لیکن قصد وجوب و ندب را در عبادت معرّا ساختن از ملاحظهٔ ثواب و عِقاب، خالی از اشکال نیست. والله تعالی یعلم!

۱. الف و ب: - «بود».
۲. الف و ب: - «نامتناهی».
۳. القواعد و الفوائد، ج ۱، ص ۹۰.
۴. الف: - «بوده».
۵. نهج البلاغة، ج ۴، ص ۵۳، حکمت ۲۳۷.
۶. الف: - «و باعث بر بندگی، ملاحظهٔ بزرگی و مشاهدهٔ عظمت الهی بوده باشد؛ و این معنی نیز از بعضی احادیث، مفهوم می‌شود».

[هفتم: ذکر الهی]

هفتم، مشغول ساختن زبان است به ذکر الهی تا باز مانَد از اشتغال به اقوال باطله که صاحب آنها، مستحقّ خلود در نار می‌شود با عدم توبه. و مراد به اقاویل باطلهٔ مذکوره، قولی چند است که باعث خروج از اسلام یا خروج از ایمان شود یا آن که از این معنی باشد.

و مراد از آن که فرموده که: «اهل آنها، مخلّد در نار می‌باشند»، آن باشد که با وجود استحلال، مخلّد در نارند، و این صورتی است که حرمت آن قول باطل، معلوم بوده باشد، بالضّروره یا مطلقاً، و تأویل نمودن خلود نیز، ممکن است و خالی از بُعدی نیست.

و بدان که تهلیل و تسبیح و امثال آنها، به هر لفظ و هر[1] عدد که باشد، موجب ثواب و رفع درجات می‌شود، از آن جهت که امتثال امر الهی به ذکر مطلق یا ذکر کثیر در ضمن آنها به عمل می‌آید. اگر[2] چنانچه اذکار، موافق اعداد والفاظی باشد که از ائمّهٔ معصومین ـ صلوات الله علیهم أجمعین ـ منقول شده، افضل و اکمل و متضمّن امتثال امر مطلق و امر خاص خواهد بود و کسی غیر ایشان را راهی به معرفت فضل و مقدار ثواب هر یک از اذکار نیست، و خصوص اذکاری را که از ایشان روایت نشده، اگر کسی عبادت داند، بدعت و تشریع خواهد بود.

و اذکار منقوله، دو قسمت است: بعضی مخصوص است به وقتی خاص، مثل عقیب صلوات و امثال آن، چنانچه در کتاب‌های دعا و تعقیبات، مذکور است و این مختصر، گنجایش تفصیل آنها ندارد؛ و بعضی مخصوص به وقتی نیست. و در این مقام، قدری از آنها مذکور می‌شود.

از آن جمله، محمّد بن یعقوب کلینی ﷺ روایت کرده از حضرت امام جعفر صادق ﷺ که فرمود: کسی که هر روز، ده مرتبه بگوید: «أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلٰهَ إِلَّا اللهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ إِلٰهاً وَاحِداً أَحَداً صَمَداً لَمْ يَتَّخِذْ صَاحِبَةً وَ لَا وَلَداً»، خدای تعالی، از برای او چهل و پنج هزار حسنه می‌نویسد و چهل و پنج هزار سیّئه از او محو می‌کند[3] و چهل و پنج هزار درجه از برای او رفیع[4] می‌گرداند.[5]

و از آن حضرت، روایت نموده که فرمود: کسی هر روز بگوید: «لَا إِلٰهَ إِلَّا اللهُ حَقّاً حَقّاً لَا إِلٰهَ إِلَّا اللهُ عُبُودِيَّةً وَ رِقّاً لَا إِلٰهَ إِلَّا اللهُ إِيمَاناً وَ صِدْقاً»، خدای تعالی، متوجّه او می‌شود و رو از او نمی‌گرداند تا آن که به بهشت رود.[6]

۱. الف: - «هر».
۲. ج: «امّا اگر».
۳. الف: - «و چهل و پنج هزار سیّئه از او محو می‌کند».
۴. الف و ب: «رفع».
۵. الکافی، ج ۲، ص ۵۱۹، ح ۱.
۶. همان، ص ۵۱۹، ح ۱.

و از آن حضرت، روایت کرده که فرمود: کسی که ده مرتبه بگوید: «یا رَبِّ یا رَبِّ»، خدای ـ عزَّ و جلَّ ـ در جواب می‌فرماید که: «لَبَّیْکَ!». مطلب تو چیست؟[1]

و به همین مضمون، روایت نموده هر گاه کسی ده مرتبه «یا اَللّٰهُ» بگوید و همچنین، هر گاه بگوید: «یا رَبِّیَ اللهُ، یا رَبِّیَ اللهُ»، تا وقتی که نفس، قطع شود، و در بعضی نسخه‌ها «یا رَبِّ یا اللهُ» به جای یا «رَبِّی اللهِ» است[2].[3]

و از حضرت امام محمّد باقر ﷺ روایت کرده که فرمود: کسی که بگوید «أَشْهَدُ أَنْ لاٰ إِلٰهَ إِلَّا اللهُ وَحْدَهُ لاٰ شَرِیکَ لَهُ وَ أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ»، خدای تعالی، از برای او هزار حسنه می‌نویسد.[4]

و از حضرت امام جعفر صادق ﷺ روایت کرده که فرمود: جمعی از فقرا به خدمت حضرت پیغمبر ﷺ آمدند و گفتند: یا رسول الله! اغنیا، بنده‌ها دارند که آزاد کنند و ما نداریم، و چیزی دارند که حج به جا آورند و ما نداریم، و جهاد فی سبیل الله به جا آورند و ما نداریم. حضرت فرمود: کسی که صد مرتبه تکبیر بگوید، افضل است از آن که صد بنده آزاد کند، و کسی که صد مرتبه تسبیح بگوید، افضل است از آن که صد شتر به جهت حج، سیاق نماید، و کسی که صد مرتبه حمد الهی بکند، افضل است از آن که صد اسب را با زین و لجام و سوار، در راه خدای تعالی، بار کند، و کسی که صد مرتبه «لا إله إلّا الله» بگوید، عملش در آن روز از همهٔ مردم، افضل خواهد بود، مگر از کسی که زیاده بر او بگوید.

بعد از آن، این حدیث به اغنیا رسید و ایشان به آن عمل نمودند. پس فقرا به خدمت آن حضرت ﷺ آمدند و گفتند: یا رسول الله! اغنیا، این حدیث را شنیده‌اند و به آن، عمل می‌کنند. حضرت پیغمبر ﷺ فرمود که: ﴿ذٰلِكَ فَضْلُ اللّٰهِ يُؤْتِيهِ مَن يَشَآءُ﴾؛[5] یعنی: این، فضل الهی است که به هر که خواهد، عطا می‌کند.[6]

و ابن بابویه ﷺ در ثواب الأعمال، از حضرت امام جعفر صادق ﷺ روایت کرده که پدر آن حضرت، از آبای کرام خود ﷺ روایت می‌فرمود که: کسی که هر روز، سی مرتبه بگوید: «لاٰ إِلٰهَ إِلَّا اللهُ الْمَلِكُ الْحَقُّ الْمُبِينُ»، رو به توانگری و پشت به فقر و پریشانی می‌کند و درِ بهشت را می‌کوبد.[7]

۱. همان، ص ۵۲۰، ح ۱ و ۲.
۲. الف: - «است».
۳. همان‌جا، ح ۳.
۴. همان، ص ۵۱۸، ح ۱.
۵. سورهٔ مائده، آیهٔ ۵۴.
۶. الکافی، ج ۲، ص ۵۰۵، ح ۱.
۷. ثواب الأعمال، ص ۷.

و در کشف الغمّة، از آن حضرتْ روایت کرده که از آبای کرام خود روایت می‌فرمود که حضرت پیغمبر ﷺ فرمود که: کسی که هر روز، صد مرتبه بگوید: «لَا إِلٰهَ إِلَّا اللهُ الْمَلِكُ الْحَقُّ الْمُبِينُ»، از فقر، امان می‌یابد و ایمن می‌شود از وحشت قبر، و توانگری را به جانب خود می‌آورد و درهای بهشت، از برای او گشوده می‌شود.[۱]

و در ثواب الأعمال، از حضرت امام جعفر صادق ﷺ روایت کرده که فرمود: کسی که هر روز، صد مرتبه بگوید: «لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ»، خدای تعالی به سبب این گفتن، از او دفع می‌کند هفتاد نوع از بلا را که آسان‌ترین آنها، دلگیری است.[۲]

و ابن بابویه ﷺ در امالی، از حضرت امام جعفر صادق ﷺ روایت کرده که از آبای کِرام خود ﷺ روایت می‌فرمود که حضرت پیغمبر ﷺ فرمود که: کسی که نعمت الهی برای او پی در پی رسد، بگوید: «الحمد لله ربّ العالمین»، و کسی که پریشانی بر او زیادتی کند، بسیار بگوید: «لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ»؛ زیرا این کلمه، گنجی است از گنج‌های بهشت، یا [فرمود:] از گنج‌های عرش، و شفاست از هفتاد و دو نوع از دردها که آسان‌ترینِ آنها دلگیری است.[۳]

و از آن حضرت، روایت کرده که حضرت پیغمبر ﷺ فرمود که: حضرت آدم ﷺ شکایت کرد به خدای ـ عزَّ و جلَّ ـ از تشویشِ خاطر و اندوه. پس حضرت جبرئیل ﷺ بر او نازل شد و گفت: بگو: «لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ». پس این کلمه را گفت و وسوسهٔ خاطر و اندوه او زایل شد.[۴]

و معنی «لا حول و لا قوّة إلّا بالله»، چنانچه شیخ طبرسی ﷺ در کتاب احتجاج و ابن بابویه در توحید و معانی الأخبار روایت کرده‌اند، آن است که: گردیدن ما از معصیت و ترک نمودن، نیست، مگر به عون و مددکاریِ خدای ـ عزَّ و جلَّ ـ، و قوّت و توانایی نیست ما را بر طاعت خدای تعالی، مگر به توفیق او.[۵]

و ابن بابویه ﷺ در خصال و امالی، از حضرت امام جعفر صادق ﷺ روایت کرده که فرمود: عجب دارم از کسی که از چهار چیز ترسد، چرا پناه به چهار چیز نمی‌بَرَد: کسی که از دشمنی و غیر

۱. کشف الغمّة، ج ۲، ص ۳۷۷.
۲. ثواب الأعمال، ص ۷.
۳. الأمالی، صدوق، ص ۶۵۱، ح ۸۸۵.
۴. همان، ص ۶۳۷، ح ۸۵۵.
۵. الإحتجاج، ج ۲، ص ۲۵۶؛ التوحید، ص ۲۴۲، ح ۳؛ معانی الأخبار، ص ۲۱ و ۲۲، باب معنی لاحول و لاقوة الا بالله، ح ۱.

او[۱] خائف باشد، چرا پناه به این کلمه نمی‌برد که ﴿حَسْبُنَا اَللّٰهُ وَنِعْمَ اَلْوَكِيلُ﴾؛[۲] زیرا که حق تعالی، بعد از این کلمه می‌فرماید که: آن جماعتی که این کلمه را گفتند، برگشتند با نعمتی عظیم و فضلِ بسیار، و به ایشان، بدی نرسید. و عجب دارم از کسی که غمی او را عارض می‌شود، چرا پناه نمی‌برد به این کلمه که حضرت یونس در شکم ماهی گفت که: ﴿لَآ إِلَـٰهَ إِلَّآ أَنتَ سُبْحَـٰنَكَ إِنِّى كُنتُ مِنَ اَلظَّـٰلِمِينَ﴾؛[۳] زیرا که خدای تعالی، بعد از این می‌فرماید که: پس ما دعای او را مستجاب کردیم و نجات دادیم او را از غم، و همچنین نجات می‌دهیم مؤمنان را. و عجب دارم از کسی که دشمنان او در مقام مکر باشند، چرا پناه نمی‌برد به این کلمه که: ﴿أُفَوِّضُ أَمْرِىٓ إِلَى اَللّٰهِ إِنَّ اَللّٰهَ بَصِيرٌۢ بِـالْعِبَادِ﴾؛[۴] زیرا که حق تعالی، بعد از این می‌فرماید که: پس نگاه داشت خدای تعالی، مؤمن آل فرعون را ـ که گویندهٔ این کلمه بود ـ از بدیِ مکرها که نسبت به او کرده بودند. و عجب دارم از کسی که خواهش دنیا و زینت دنیا داشته باشد، چرا پناه نمی‌برد به این کلمه که: «مَا شَاءَ اللّٰهُ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللّٰهِ»؛ زیرا که خدای تعالی، بعد از این می‌فرماید که: مرد مؤمن به مرد کافر گفت که: اگر تو مرا چنین می‌بینی که مال و فرزند من از تو کمتر است، پس شاید که خداوند من، بهتر از بهشتِ تو به من عطا فرماید.[۵] و لفظ «عسی» در این مقام، به معنی جزم استعمال شده.

و برقی ﷺ در کتاب محاسن، از حضرت امام جعفر صادق ﷺ روایت کرده که فرمود: کسی که هزار مرتبه «ما شاء الله» بگوید بی‌فاصله، در آن سال حج، او را روزی می‌شود و اگر روزی نشود، خدای تعالی، اجل او را تأخیر می‌کند تا وقتی که حج، او را میسّر شود.[۶]

۱. ج: «یا غیر آن».
۲. سورهٔ آل عمران، آیهٔ ۱۷۳.
۳. سورهٔ انبیا، آیهٔ ۸۷.
۴. سورهٔ غافر، آیهٔ ۴۴.
۵. الخصال، ص ۲۱۸، ح ۴۳؛ الأمالی، صدوق، ص ۵۵، ح ۹.
۶. المحاسن، ج ۱، ص ۴۲، ح ۵۵.

[فضلیت دعا]

وَ عَلَيْكُمْ بِالدُّعَاءِ ؛ فَإِنَّ الْمُسْلِمِينَ لَمْ يُدْرِكُوا نَجَاحَ الْحَوَائِجِ عِنْدَ رَبِّهِمْ بِأَفْضَلَ مِنَ الدُّعَاءِ وَالرَّغْبَةِ إِلَيْهِ وَالتَّضَرُّعِ إِلَى اللهِ وَ الْمَسْأَلَةِ . لَهُ فَارْغَبُوا فِيمَا رَغَّبَكُمُ اللهُ فِيهِ ، وَ أَجِيبُوا اللهَ إِلَى مَا دَعَاكُمْ إِلَيْهِ لِتُفْلِحُوا وَ تَنْجُوا مِنْ عَذَابِ اللهِ .

یعنی : بر شما باد به دعا ؛ زیرا که مسلمانان در نمی‌یابند مطالب و برآمدن حاجاتی را که در درگاه الهی داشته باشند ، به وسیله‌ای که بهتر از دعا و رغبت به دعا یا رغبت به کرم الهی باشد ، و بهتر از تضرّع در درگاه الهی و سؤال مطالب از جناب اقدس او باشد. پس راغب باشید در آنچه خدای تعالی[1] شما را به آن ترغیب فرموده ، و اجابت کنید دعوت الهی را در آنچه شما را به آن ، دعوت فرموده تا آن که رستگار شوید و از عذاب الهی نجات یابید .

و ترغیب و دعوت خدای ـ عزَّ و جلَّ ـ اشاره است به آن که در کلام مجید فرموده که : ﴿وَقَالَ رَبُّكُمُ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ﴾ ؛[2] یعنی : گفت پروردگار شما که : بخوانید مرا در مطالب ، تا دعای شما را مستجاب سازم. به درستی که آن جماعت که سرکشی می‌کنند از عبادت[3] من ، زود باشد که داخل جهنّم شوند به خواری و مذلّت .

و از احادیث و دعای حضرت علی بن الحسین ﷺ ظاهر می‌شود که مراد الهی از عبادت که در این آیه فرموده ، دعاست. پس اوّلاً حق تعالی ، بندگان خود را به دعا امر فرموده و وعدهٔ استجابت فرموده و دعا را عبادت فرموده ، و ترک دعا را استکبار و سرکشی از طاعت و بندگی شمرده و از ترک دعا ، وعید رفتن به جهنّم به خواری و مذلّت فرموده. و در جایی دیگر از کلام مجید فرموده که : ﴿وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي وَلْيُؤْمِنُوا بِي لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ﴾ .[4] و ترجمهٔ ظاهرش آن است که : هر گاه از تو پرسند بندگان من که صفت من چیست ، یا آن که : من به ایشان دورم یا نزدیک ، یا آن که از من آهسته سؤال کنند یا به آواز بلند ، پس بگو به ایشان که : من ، نزدیکم به علم و احاطه یا به لطف و مرحمت ، و مستجاب می‌گردانم دعای کسی را که سؤال مطلب خود از من کند. پس باید که بندگان من ، استجابت کنند و قبول

۱ . ج : «خدای ـ عزَّ و جلَّ ـ» .
۲ . سورهٔ غافر ، آیهٔ ۶۰.
۳ . ب و ج : «بندگی» .
۴ . سورهٔ بقره ، آیهٔ ۱۸۶.

نمایند آنچه از ایشان طلبیده‌ام (که آن، دعاست، چنانچه من اجابت می‌کنم دعوت ایشان را یا قبول کنند جمیع تکالیف و اوامر و نواهی مرا)، شاید که راه راست یابند.

پس در این دو آیه، ترغیب و دعوت به دعا واقع شده و در آیات دیگر نیز امر به دعا واقع شده و احادیث در این باب، بسیار است.

از آن جمله، محمّد بن یعقوب کلینی ﷺ از میسر بن عبد العزیز روایت کرده که گفت: حضرت امام جعفر صادق ﷺ به من خطاب فرمود که: ای میسر! دعا کن و مگو که آنچه مقدّر است، خواهد شد؛ زیرا که نزد خدای تعالی، منزلتی هست که به آن نمی‌توان رسید، مگر به سؤال مطالب. و اگر بنده، دهان خود را ببندد و از خدای تعالی خیری نطلبد، چیزی به او عطا نمی‌فرماید. پس سؤال کن تا به تو عطا کند[1]. ای میسر! به درستی که هیچ دری نیست که آن را بکوبند[2]، مگر آن که امید باشد که گشوده گردد.[3]

و از سدیر روایت کرده که گفت: به حضرت امام محمّد باقر ﷺ گفتم که: کدام عبادت، افضل است؟ فرمود که: هیچ چیز پیش خدای تعالی افضل نیست از آن که چیزی از او سؤال کنند و از نعمت‌های او طلب نمایند. و هیچ چیز نزد خدای تعالی، بدتر از آن نیست که از بندگی او سرکشی کنند و از خزانهٔ کَرَم او چیزی سؤال ننمایند.[4]

و از حضرت امام جعفر صادق ﷺ روایت کرده که فرمود: دعا، برمی‌گرداند قضا را بعد از آن که محکم شده باشد. پس دعا بسیار بکن؛ زیرا که دعا، کلید هر رحمتی است و موجب رسیدن به هر حاجتی است، و به کَرَم و ثواب الهی نمی‌توان رسید، مگر به دعا، و هر دری را که بسیار بکوبند، امید هست که گشاده شود.[5]

و از آن حضرت، روایت کرده که فرمود: خدای تعالی، دفع می‌کند به دعا چیزی را که داند که از برای آن، دعا می‌کنند، و مستجاب می‌کند، و اگر نه آن بود که بنده توفیق دعا می‌یافت، هر آینه، از بلاها یا از غضب الهی[6] به او می‌رسید چیزی که او را از روی زمین بردارد، مانند درختی که از ریشه بکَنَند.[7]

۱. ب: «فرماید».
۲. الف و ب: «نکوبند».
۳. الکافی، ج ۲، ص ۴۶۶ و ۴۶۷، باب «فضل الدعاء و الحث علیه»، ح ۳.
۴. همان، ص ۴۶۶، ح ۲.
۵. همان، ص ۴۷۰.
۶. ب و ج: «خدای تعالی».
۷. همان، ص ۴۷۰، باب «الدعاء یردّ البلاء»، ح ۹.

و در چند حدیث، وارد شده که: دعا، سلاح انبیا ﷺ و سلاح مـؤمنین است، و شـفاست از جمیع دردها و مرض‌ها.[۱]

[شرایط دعا]

و بدان که دعا کردن، نه همین خواندن دعاهاست که لفظی چند بر زبان جاری شود و معانی آنها مطلقاً فهمیده نشود یا فهمیده شود؛ امّا دل، متوجّه فکرهای دیگر باشد، و اگرچه مستبعد نیست که بر محض خواندن دعاها [یی] که از ائمّهٔ معصومین ﷺ منقول است، ثوابْ مترتّب و به تفضّل الهی، حاجات برآورده شود، خصوصاً هر گاه مجملاً دانند که دعـا از بـرای کـدام مـطلب است و معانی بعضی را فهمند، و اگر چه جمیع را به تفصیل نفهمند.

و[۲] امّا دعای کامل که اخبار، دلالت بر رفعت مرتبهٔ[۳] آن دارد، دعایی است که با شرایط و آداب باشد و هر چند این مقام، گنجایش تفصیل آنها[۴] [را] چنانچه باید، ندارد؛ لیکن به بعضی از آنها اشاره می‌شود. و آن، چند امر است:

اوّل، اخلاص نیّت و قصد قربت که ریا و اغراض باطله به آن آمیخته نباشد؛ زیـرا کـه دعـا، عبادت الهی است ـ چنانچه مذکور[۵] شد ـ و اخلاص، از شرایط جمیع عبادات است.

دوم، حضور قلب و متوجّه شدن به دعا و توسّل تام به جناب اقدس الهی، چنانچه کلینی ﷺ از حضرت امام جعفر صادق ﷺ روایت کرده که فرمود: خدای ـ عزَّ و جلَّ ـ مسـتجاب نـمی‌سازد دعایی راکه از دل غافل و فراموشکار، سر زند. پس هر گاه دعا کنی، دل خود را متوجّه دعا ساز و بعد از آن، یقین کن که مستجاب می‌شود.[۶]

و از آن حضرت، روایت کرده که حضرت امیر المؤمنین ﷺ فرمود که: خدای تـعالی، قـبول نمی‌فرماید دعای دلی راکه بازی کند. و فرمود که: هر گاه از برای میّت دعا کنید، پس باید که دل شما از آن غافل نباشد، بلکه سعی کنید در آن که دعا برای او از روی توجّه تام بکنید.[۷]

سوم، رقّت قلب، یعنی خالی ساختن دل از سختی و قساوت، چنانچه کلینی ﷺ از حضرت امام جعفر صادق ﷺ روایت کرده که فرمود: خدای تعالی، مستجاب نـمی‌سازد دعـایی راکـه از دل

۱. همان، ص ۴۶۸، باب ان الدعاء سلاح المومن، ح ۱ تا ۷.
۲. ج: ـ «و».
۳. الف: ـ «مرتبهٔ».
۴. ب: ـ «آنها».
۵. ب و ج: «معلوم».
۶. الکافی، ج ۲، ص ۴۷۳، ح ۱.
۷. همان، ح ۲.

صاحبْ‌قساوت، صادر شود.[۱]

و از آن حضرت، روایت کرده که فرمود: هرگاه دل یکی از شما رقّت به هم رساند، باید که دعا بکنید؛ زیراکه دل تا خالص نشود، رقیق نمی‌شود.[۲]

چهارم، تضرّع و اظهار مذلّت و شکستگی و گریستن در حالت دعا، اگرچه به مقدار سرِ مگسی اشک از چشم بیرون آید، چنانچه کلینی ﷺ از حضرت امام جعفر صادق ﷺ روایت کرده که فرمود: هیچ چیز نیست که آن را پیمانه و وزنی نباشد، مگر اشک چشم که قطره‌ای از آن، دریاهای آتش را فرو می‌نشانَد، و هرگاه چشم در اشک خود غرق شود، آن رو؛ تیرگی و مذلّت نمی‌بیند، و هرگاه جاری شود، اشک آن بدن را بر آتش، حرام می‌سازد خدای ـ عزَّ و جلَّ ـ. و اگر یک کس در میان امّتی گریه کند، خدای تعالی، بر همه ترحّم کند.[۳]

و از حضرت امام محمّد باقر ﷺ روایت کرده که فرمود: هیچ قطره‌ای دوست‌تر نیست نزد خدای ـ عزَّ و جلَّ ـ از قطره‌های اشک که در شب تار از ترس خدای تعالی بچکد و مطلب از آنها غیر خدای تعالی نباشد.[۴]

و از حضرت امام جعفر صادق ﷺ روایت کرده که فرمود: همه چشمی گریان خواهد بود در روز قیامت، مگر سه چشم: یکی چشمی که پوشیده شده باشد از چیزهایی که خدای تعالی، حرام کرده؛ و چشمی که بیداری کشیده باشد در بندگی خدای تعالی؛ و چشمی که در میان شب، از ترس خدای تعالی، گریان شده باشد.[۵]

و ابن بابویه ﷺ در فقیه، روایت کرده که منصور بن یونس از حضرت امام جعفر صادق ﷺ سؤال کرد که: چگونه است مردی که در نماز واجبی خود را به گریه دارد تا وقتی که بگِرید؟ فرمود که: والله که موجب سرور و خوش‌حالی است! و فرمود که: در آن وقت، مرا به خاطر بگذران.[۶]

و کلینی ﷺ از سعید بن یسار روایت کرده که گفت: به حضرت ابی عبد الله ﷺ گفتم که: من در دعا، خود را به گریه می‌دارم و گریه نمی‌آید. فرمود که: آری. [گریه کن] هر چند به قدر سرِ مگسی باشد.[۷]

و از حضرت امام محمّد باقر ﷺ روایت کرده که فرمود: نزدیک‌ترین احوال بنده به خدای

۱. همان، ص ۴۷۴، ح ۴.
۲. همان، ص ۴۷۷، ح ۵.
۳. همان، ص ۴۸۱، ح ۱.
۴. همان، ص ۴۸۲، ح ۳.
۵. همان، ص ۸۰، ح ۲.
۶. کتاب من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۳۱۷، ح ۹۴۰.
۷. الکافی، ج ۲، ص ۴۸۳، ح ۹.

تعالی، وقتی است که در سجده باشد و گریان باشد.[۱]

پنجم، آن که قبل از نزول بلاها دعا کند، دعا را تأخیر نکند تا وقتی که کار، تنگ شود، چنانچه کلینی ﷺ از حضرت امام جعفر صادق ﷺ روایت کرده که فرمود: کسی که پیش از بلا دعا می‌کند، دعای او در وقت بلا مستجاب می‌شود، و [ملائکه] می‌گویند که: «این، آوازی است که می‌شناسیم»، و از آسمان‌ها ممنوع نمی‌شود. و کسی که پیش‌تر دعا نکند، دعایش در وقت بلا مستجاب نمی‌شود و ملائکه می‌گویند: «ما این آواز را نمی‌شناسیم».[۲] و در حدیث دیگر روایت کرده که می‌گویند: پیش از امروز، کجا بودی؟[۳]

ششم، آن که تمجید و ثنا بر خدای ـ عزَّ و جلَّ ـ و صلوات بر حضرت[۴] پیغمبر ﷺ و اقرار به گناهان بکند، پیش از دعا و بعد از آن، مطلب را سؤال کند و ثنای الهی، تحمید و تسبیح و تهلیل و تکبیر را شامل است. و احادیث که دلالت بر امور مذکوژ می‌کند، بسیار است و بعضی از تمجیدات، قبل از این مذکور شد.

و کلینی ﷺ از حضرت امام جعفر صادق ﷺ روایت کرده که در «کتاب حضرت امیر المؤمنین» ـ صلوات الله علیه ـ نوشته است که: ثنای الهی، قبل از دعاست. پس هر گاه خواهی که دعا کنی، تمجید الهی بکن.

و محمّد بن مسلم ـ که راوی حدیث است ـ می‌گوید که گفتم: چگونه تمجید کنم؟ فرمود که[۵]: بگو «یَا مَنْ هُوَ أَقْرَبُ إِلَیَّ مِنْ حَبْلِ الْوَرِیدِ، یَا فَعَّالاً لِمَا یُرِیدُ، یَا مَنْ یَحُولُ بَیْنَ الْمَرْءِ وَ قَلْبِهِ، یَا مَنْ هُوَ بِالْمَنْظَرِ الْأَعْلَی، یَا مَنْ لَیْسَ کَمِثْلِهِ شَیْءٌ!».[۶]

و تمجیدی طویل‌تر از این نیز در «کتاب دعا» روایت کرده. و بهتر آن است که ثنای الهی را به لفظ حمد و شکر و تسبیح و تهلیل و تکبیر، همه قبل از دعا به جا آورد؛ بلکه نعمت‌های الهی را که به او عطا فرموده، مجملاً و مفصّلاً، ذکر کند. بعد از آن، بر حضرت رسول ﷺ و بر اهل بیت آن حضرت ـ صلوات الله علیهم أجمعین ـ صلوات بفرستد و صلوات بر آل را ترک نکند؛ زیرا که صلواتی که می‌فرستد، ناقص خواهد بود و از جملهٔ ظلم بر اهل بیت ﷺ است، چنانچه در احادیث، وارد شده.[۷]

۱. همان، ص ۴۸۳، ح ۱۰.
۲. همان، ص ۴۷۲، ح ۱.
۳. همان، ح ۵.
۴. الف و ب: ـ «حضرت».
۵. ج: ـ «که».
۶. همان، ص ۴۸۴، ح ۲.
۷. همان، ص ۴۹۵، ح ۲۱.

و احادیثی که سنّیان در صحاح خود در کیفیت صلوات بر آن حضرت، روایت کرده‌اند، همه مشتمل است بر صلوات بر آل و با وجود آن[۱] ذکر، آل را همیشه ترک می‌نمایند و این معنی، دلیل عداوت با[۲] اهل البیت علیهم السلام است. و احادیث وارد شده در آن که هر گاه اسم حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله در جایی مذکور شود ـ خواه کسی خود مذکور سازد، و خواه دیگری ـ، صلوات بر آن حضرت بفرستد.[۳]

و ظاهر بعضی از احادیث، آن است که واجب است و جمعی از علما قائل به وجوب شده‌اند. و وارد شده که صلوات را بلند بفرستد، نه آهسته. و در وقت دعا قبل از سؤال مطلب، و در میان و بعد از سؤال[۴]، هم صلوات بفرستد و مخصوص به وقت فارغ شدن از دعا نسازد.

و احادیث در فضیلت صلوات بر آن حضرت صلی الله علیه و آله بسیار است. از آن جمله، کلینی رحمه الله از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود که: هر گاه حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله مذکور شود، صلوات بر او بسیار بفرستید؛ زیرا که کسی که بر آن حضرت یک بار صلوات بفرستد، خدای تعالی بر او هزار صلوات می‌فرستد در هزار صف از ملائکه، و هیچ چیز از آنچه خدای ـ عزَّ و جلَّ ـ خلق کرده، نمی‌ماند که بر آن بنده، صلوات نفرستد از برای این که خدای ـ عزَّ و جلَّ ـ بر او صلوات می‌فرستد و ملائکه، صلوات می‌فرستند. پس کسی که در چنین امری راغب نباشد، نادانی خواهد بود گول‌خورده، و خدای تعالی و رسول او و اهل بیتش از او بیزار خواهند بود.[۵]

و از آن حضرت، روایت کرده که فرمود: کسی که صد مرتبه بگوید: «یا رَبِّ صَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ»، صد حاجت او برآورده می‌شود که سی حاجت از آنها از برای دنیا باشد.[۶]

و از حضرت امام محمّد باقر یا حضرت امام جعفر صادق علیهما السلام روایت کرده که فرمود: هیچ چیز در میزان اعمال، سنگین‌تر نیست از صلوات بر محمّد و آل صلی الله علیه و آله. و به درستی که بعضی از مردم که عمل ایشان را در کفّهٔ میزان گذارند و سُبک آید، حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله صلواتی را که آن مرد فرستاده، بیرون می‌آرد و در کفّهٔ میزان می‌گذارد، پس سنگین می‌شود.[۷]

و در چند حدیث، روایت کرده که: دعا به آسمان نمی‌رود تا وقتی که بر آن حضرت و بر آل،

۱. الف: - «آن».
۲. الف: - «با».
۳. همان، ص ۴۹۲، ح ۶.
۴. ب: - «مطلب و در میان و بعد از سؤال».
۵. الکافی، ج ۲، ص ۴۹۲، ح ۶.
۶. همان، ص ۴۹۳، ح ۹.
۷. همان، ص ۴۹۴، ح ۱۵.

صلوات بفرستند.[۱]

هفتم، الحاح و مبالغهٔ در دعاست و تعجیل نکردن در برخاستن از مقام دعا، چنانچه کلینی ﷺ از حضرت امام جعفر صادق ﷺ روایت کرده که فرمود: خدای تعالی، دوست نمی‌دارد اِلحاح نمودن بندگان را در[۲] پیش یکدیگر، و اِلحاح را از برای خود، دوست می‌دارد. به درستی که دوست می‌دارد که از او سؤال کنند و طلب نمایند از آنچه در خزانهٔ کَرَم او هست.[۳]

و از آن حضرت، روایت کرده که فرمود: هر گاه بنده تعجیل می‌کند و زود از مقام دعا برخاسته، از پیِ کار خود می‌رود، خدای تعالی می‌فرماید که: آیا بندهٔ من نمی‌داند که من، خداوندی هستم که حاجات را برمی‌آورم؟[۴]

هشتم، نام بردن حاجت است در وقت دعا، چنانچه کلینی ﷺ از حضرت امام جعفر صادق ﷺ روایت کرده که فرمود: خدای ـ تبارک و تعالی ـ می‌داند که بنده، چه مطلب دارد؛ لیکن دوست می‌دارد که حاجت به درگاه او عرض شود. پس وقتی که دعا کنی، حاجت خود را نام ببر.[۵]

نهم، مخفی ساختن دعاست، چنانچه کلینی ﷺ از حضرت امام رضا ﷺ روایت کرده که فرمود:[۶] یک دعایی که بنده پنهان بکند، برابر است با هفتاد دعا که به علانیه و ظاهر بکند.[۷]

دهم، دعا کردن در اوقات استجابت دعاست. و وقت‌های برآمدن حاجات ـ چنانچه از احادیث، ظاهر می‌شود ـ، بسیار است. از آن جمله، وقت سحر است، و در حدیث وارد شده که حضرت یعقوب ﷺ طلب آمرزش را[۸] از برای فرزندان خود تأخیر نمود، از برای آن که در وقت سحر، دعا کند.[۹] و در بعضی روایات، ساعات آخرِ شب تا طلوع صبح، [برای استجابت] وارد شده[۱۰].[۱۱] دیگر، روز جمعه است. دیگر، نماز وَتر است و بعد از نماز صبح و بعد از نماز ظهر و بعد از نماز مغرب.[۱۲]

دیگر، در وقت زوال آفتاب که اوّل ظهر باشد.[۱۳] دیگر، وقت وزیدن باد و آمدن باران، و در بعضی روایات، اوّل باران وارد شده. دیگر، در وقتی که قطرهٔ اوّل از خون مؤمنی بر زمین چکد که

۱. همان، ص ۴۹۱، ح ۱ و ۲.
۲. ب و ج: - «در».
۳. همان، ص ۴۷۵، ح ۴.
۴. همان، ص ۴۷۴، ح ۲.
۵. همان، ص ۴۷۶، ح ۱.
۶. الف: - «یک».
۷. همان، ص ۴۷۶، باب اخفاء الدعاء، ح ۱.
۸. ب: - «را».
۹. همان، ص ۴۷۷، ح ۶.
۱۰. ب: - «وارد شده».
۱۱. همان، ص ۴۷۸، ح ۹ و ۱۰.
۱۲. همان، ص ۴۷۷، ح ۲.
۱۳. همان، ح ۴.

او را به ناحق کُشند. و در حدیث وارد شده که درهای آسمان در این چهار[۱] ساعت، گشوده می‌شود. دیگر، در وقت قرائت قرآن و وقت اذان و وقتی که صف مسلمانان و کفّار، در برابر یکدیگر بسته شود و مسلمانان، مهیّای شهادت باشند.[۲] دیگر، ساعت بعد از نصفِ شب تا وقتی که به قدر ششْ یکِ شب بگذرد.[۳] دیگر، وقت طلوع صبح،[۴] و در بعضی احادیث، وارد شده که از وقت سحر تا وقت طلوع آفتاب، درهای آسمان، گشاده می‌شود و روزی مردم، قسمت می‌شود و حاجت‌های بزرگ، برآورده می‌شود.[۵] دیگر، وقتی که در مقام دعا و تضرّع، پشت آدمی بلرزد و اشک در چشم به هم رسد. دیگر، وقتی که مظلومی دعا کند و وقتی که علامتی از علامات قدرت الهی که خارقِ عادت باشد، در زمین ظاهر شود.[۶]

یازدهم، اجتماع در دعاست، چنانچه کلینی ﷺ از حضرت امام جعفر صادق ﷺ روایت کرده که فرمود: هر گاه چهل کس جمع شوند و دعا کنند در برآمدن مطلبی، البته خدای تعالی، مستجاب می‌کند. اگر چهل کس نباشند و چهار کس، هر کدام چهل مرتبه دعا کنند، مستجاب می‌شود[۷]، و اگر چهار[۸] کس نباشند و یک کس، چهل مرتبه دعا کند، خداوندِ عزیز جبّار، مستجاب می‌کند.[۹]

و از آن حضرت، روایت کرده که فرمود: هر گاه چهار کس جمع شوند و در یک مطلب دعا کنند، وقتی که متفرّق می‌شوند، دعای ایشان مستجاب شده.[۱۰]

و از آن حضرت، روایت کرده که فرمود: پدرم ﷺ هر گاه امری او را روی می‌داد یا او را اندوهناک می‌ساخت، زنان و اطفال را جمع می‌فرمود. بعد از آن، دعا می‌کرد و ایشان، «آمین» می‌گفتند.[۱۱] و معنی آمین، بی‌تشدید میم، آن است که دعای ما رامستجاب گردان، خداوند عالمیان!

و از آن حضرت، روایت کرده که فرمود: دعاکننده و آمین‌گوینده، در ثواب شریک‌اند.[۱۲]

دوازدهم، مخصوص نساختن دعاست به خود؛ بلکه دیگران را شریک ساختن، چنانچه کلینی ﷺ از حضرت امام جعفر صادق ﷺ روایت نمود که حضرت پیغمبر ﷺ فرمود که: هر گاه یکی از شما دعا کند، باید که دعا را عام بکند؛ زیرا که دعا، بهتر مستجاب می‌شود.[۱۳]

۱. ب: «چند».
۲. همان، ص ۴۷۷، ح ۱ و ۳.
۳. همان، ص ۴۷۸، ح ۱۰.
۴. همان، ص ۴۷۷، ح ۲.
۵. همان، ص ۴۷۸، ح ۹.
۶. همان جا.
۷. الف و ب: - «اگر چهل کس نباشند و چهار کس، هر کدام چهل مرتبه دعا کنند، مستجاب می‌شود».
۸. الف و ب: «چهل».
۹. همان، ص ۴۸۷، ح ۱.
۱۰. همان، ح ۲.
۱۱. همان، ح ۳.
۱۲. همان، ح ۴.
۱۳. همان، باب العموم فی الدعاء، ح ۱.

سیزدهم، مأیوس نبودن از استجابت دعا، بلکه گمان کلّی داشتن به آن که دعا[۱] مستجاب می‌شود، چنان که کلینی ﷺ از حضرت امام جعفر صادق ﷺ روایت کرده که فرمود: وقتی که دعا کنی، چنین گمان داشته باش که حاجت، در پیش در ایستاده.[۲]

و از آن حضرت، روایت کرده که فرمود: همیشه امید خیر و رحمت الهی در باب بندهٔ مؤمن، موجود است، مادام که تعجیل ننماید و ناامید نشود و دعا را ترک نکند. راوی پرسید که: تعجیل نمودن، کدام است؟ فرمود که: بگوید: «مدّتی چنین و چنین، دعا کردم و ندیدم که مستجاب شود».[۳]

چهاردهم، تصدّق نمودن قبل از دعا و بوی خوش به کار بردن و با طهارت بودن و در مسجد یا یکی از مکان‌های مشرّف، دعا کردن و انگشتری عقیق و فیروزه در دست راست داشتن. و در بعضی از احادیث وارد شده: هیچ دستی به سوی خدای ـ عزَّ و جلَّ ـ بلند نمی‌شود که بهتر از دستی باشد که در آن، انگشتری عقیق بوده باشد.[۴] و وارد شده که چِرز است از بلاها، و امان است از فقر.[۵] و وارد شده که خدای ـ عزَّ و جلَّ ـ می‌فرماید که: مرا شرم می‌آید از آن که بنده‌ای که در دست او انگشتری فیروزه باشد، دستِ او را ناامید برگردانم.[۶]

پانزدهم، اطاعت نمودن الهی در اوامر و نواهی، و ظلم ننمودن بر بندگان، و حقوق ایشان را به ایشان رسانیدن، و کسب وجه معاش از ممرّ حلال کردن. و این معانی، از چند حدیثْ ظاهر می‌شود. و ظاهر است که هر بنده‌ای که بیشتر در مقام اطاعت و بندگی است، استدعای او به اجابت، نزدیک‌تر است از آن کس که در مقام مخالفت و عصیان است، و اگر نه وسعت کَرَم الهی نمی‌بود، می‌بایست که دعای هیچ یک از فسّاق، مستجاب نشود.

[دلیل مستجاب نشدن دعاها]

و بسیاری از دعاها که مستجاب نمی‌شود، از جهت کثرت معاصی بندگان است و گاه باشد که از جهت متحقّق نشدن یکی[۷] از شرایط باشد که سابقاً مذکور شد. و سبب مستجاب نشدن دعاها،

۱. ب: - «دعاء».
۲. همان، ص ۴۷۳، باب الیقین فی الدعاء، ح ۱.
۳. همان، ص ۴۹۰، ح ۸.
۴. ثواب الاعمال، ص ۱۷۴ و ۱۷۵.
۵. ثواب الاعمال، ص ۱۷۵، مکارم الأخلاق، ص ۸۸.
۶. عدة الداعی، ص ۱۱۷ و ۱۱۸.
۷. ب و ج: «بعضی».

ممکن است که از جهات[۱] دیگر باشد:

یکی آن که مصلحت آن بنده در برآمدن آن حاجت نباشد؛ بلکه متضمّن ضرری دینی یا دنیوی از برای او باشد و استدعای حصول آن مطلب، از قبیل طلبِ سمّ قاتل است از کریم، و خواستن غذای مضرّ از طبیب. و دعای بنده در چنین حالتی، بی‌فایده نیست؛ زیرا که دعا، مطلقاً عبادت الهی است و موجب ترتّب ثواب و رفعِ درجات می‌شود، هرچند حصول مطلب بر آن مترتّب نشود.

دیگر آن که گاه هست که خدای تعالی، تأخیر در استجابت دعای دوستان خود می‌فرماید، به جهت آن‌که نمی‌خواهد که آواز دعای ایشان از درگاه او قطع شود، ودعای دشمنان خود را زود مستجاب می‌کند، به جهت آن که آواز ایشان، قطع شود. و کلینی؛ به این مضمون، چند حدیثْ روایت کرده.[۲]

دیگر آن که گاه هست که دعای بعضی از دوستان خود را در مطلبی مستجاب نمی‌فرماید، از جهت آن که بهتر از آنچه طلبیده‌اند، در دنیا یا در آخرت، به ایشان عطا فرماید، چنانچه کلینی ﷺ از حضرت امام جعفر صادق ﷺ روایت کرده که فرمود: مؤمنی باشد که دعا کند به جهت برآمدن حاجت خود، و خدای تعالی، به ملائکه فرماید که: «حاجت او را دیرتر برآورید»، از برای آن که آواز و دعای او را دوست می‌دارد[۳]. و در روز قیامت می‌فرماید که: «ای بنده من! از من، حاجتی خواستی و برآوردن آن را تأخیر نمودم و ثوابی که در عوضِ آن به تو می‌دهم، چنین و چنین است. و در فلان مطلب، دعا کردی و اجابت آن را تأخیر کردم و ثوابی که به تو می‌دهم، چنین و چنین است». پس بندهٔ مؤمن، آرزو خواهد کرد که: «کاش، هرگز دعای من در دنیا[۴] مستجاب نمی‌شد!»؛ زیرا که می‌بیند که خدای تعالی، چه مقدار ثوابْ عطا می‌فرماید.[۵]

و از آنچه گذشت، معلوم شد که بندهٔ مؤمن، می‌باید که اگر حاجتش در درگاه الهی حاصل نشود، یا دیرتر به حصول رسد، یأس و ناامیدی در او راه نیابد و امیدش به کَرَم الهی ضعیف نشود و اگر مطلبش زود حاصل شود، مغرور نشود و جزم به خوبی و قرب خود در درگاه الهی نکند و تجویز آن کند که برآمدن حاجت، از راه استدراج و غضب باشد. و در باب خوف و رجا، مرتبهٔ وسط را محافظت نموده، فریب شیطان [را] نخورد و تا تواند، در مطالب عظیم و حقیر، دعا کند و یقین داند که اگر دعا مستجاب نشود، از کَرَم الهی، آن قدر به او می‌رسد که آرزوی برنیامدن جمیع حاجات دنیوی کند.

۱. ب: «جهت».
۲. الکافی، ج ۲، ص ۴۸۹ و ۴۹۰، ح ۳ و ۷.
۳. ب: «می‌دارم».
۴. ب و ج: «هرگز در دنیا دعای من».
۵. الکافی، ج ۲، ص ۴۹۰ و ۴۹۱، ح ۹.

[دعا نشانهٔ توفیق]

و بدان که توفیق یافتن دعا، علامت رفع بلاست، چنانچه کلینی ﷺ از حضرت امام موسی[کاظم]ﷺ روایت کرده که فرمود: هیچ بلایی نیست که نازل شود بر بندهٔ مؤمن و خدای تعالی، او را ملهم سازد به دعا، مگر آن که بر طرف شدن آن بلا، نزدیک خواهد بود. و هیچ بلایی نیست که نازل شود بر بنده‌ای مؤمن و او توفیق دعا نیابد، مگر آن که آن بلا، طویل خواهد بود. پس بر شما باد به دعا و تضرّع به سوی خدای ـ عزَّ و جلَّ ـ![1]

[کسانی که دعایشان پذیرفته است]

و در احادیث، وارد شده که: چند کس، دعای ایشان مستجاب می‌شود: یکی، دعای امام عادل[2]. دیگر، دعای مظلوم که ظالم را نفرین کند. و خدای ـ عزَّ و جلَّ ـ می‌فرماید که: من، انتقام از برای تو می‌کشم، هرچند بعد از مدّتی باشد.[3] دیگر، دعای فرزند صالح از برای پدر و مادر[4].[5] و [دیگر] دعای پدر صالح از برای فرزند[6]، و [دیگر] دعای برادر مؤمن که غایبانه برادر مؤمن خود را دعا کند.[7]

و در بعضی از احادیث، وارد شده که: از عرش، او را ندا می‌کنند که: خدای تعالی، به تو عطا کند صد هزار برابر آنچه به جهت برادر مؤمن خود، دعا کردی.[8]

دیگر، نفرین پدر بر فرزند.[9] دیگر، دعای کسی که به سفر حج یا عمره رفته باشد.[10] و [دیگر]، کسی که به جهاد فی سبیل الله رفته باشد.[11] دیگر، دعای بیمار[12]، و در حدیث، امر وارد شده به آن که بیمار را به خشم نیاورند و دل‌تنگ نسازند. دیگر، دعای روزه‌دار تا وقتی که روزه بگشاید.[13]

و در حدیثِ آمدن جمعی از صوفیه به خدمت حضرت امام جعفر صادق ﷺ که در باب اسراف گذشت، مذکور شد که کدام جماعت، دعای ایشان مستجاب نمی‌شود.

۱. همان، ج ۲، ص ۴۷۱، ح ۲.
۲. کنز العمّال، ج ۲، ص ۹۷، ح ۳۳۰۵.
۳. همان، ص ۱۰۰، ح ۳۳۲۵.
۴. ب: - «دعای فرزند صالح از برای پدر و مادر».
۵. همان، ص ۹۷، ح ۳۳۰۵.
۶. همان، ص ۹۸، ح ۳۳۱۳ و ۳۳۱۴.
۷. کنز العمّال، ج ۲، ص ۹۷، ح ۳۳۰۴.
۸. الکافی، ج ۲، ص ۵۰۸، ح ۶؛ تهذیب الأحکام، ج ۵، ص ۱۸۴، ح ۶۱۵؛ الأمالی، صدوق، ص ۵۴۰، ح ۷۲۳.
۹. کنز العمّال، ج ۲، ص ۹۹، ح ۳۳۲۲.
۱۰. همان، ص ۹۷، ح ۳۳۰۴.
۱۱. همان.
۱۲. همان؛ مکارم الأخلاق، ص ۳۶۱.
۱۳. همان، ص ۹۹، ح ۳۳۱۹ و ۳۳۲۰.

[بهترین دعاها]

و بدان که بهترین دعاها بعد از صلوات بر حضرت پیغمبر ﷺ و بر آل اطهار ﷺ استغفار است، و وارد شده که: کسی که روزی صد مرتبه استغفار کند، خدای تعالی، هفتصد گناه او را می‌آمرزد[۱] و موجب زیادتی مال و فرزندان می‌شود.[۲]

و کلینی ﷺ از حضرت امام جعفر صادق ﷺ روایت کرده که: حضرت پیغمبر ﷺ هر روز، هفتاد مرتبه استغفار و توبه می‌فرمود. راوی پرسید که: چه می‌گفت؟ فرمود که: می‌فرمود: «أَسْتَغْفِرُ اللهَ وَ أَتُوبُ إِلَيْهِ»؟ حضرت فرمود که: «أَسْتَغْفِرُ اللهَ»، «أَسْتَغْفِرُ اللهَ[۳]» را هفتاد مرتبه می‌فرمود.[۴]

دیگر، [گفتن] «أَتُوبُ إِلَى اللهِ»، «أَتُوبُ إِلَى[۵] اللهِ»، هفتاد مرتبه.

دیگر، از جملهٔ دعاها که امر به مداومت بر آن واقع شده، استخاره است؛ یعنی طلب خیر از خدای ـ عزَّ و جلَّ ـ در عافیت، و بهتر آن است که بگوید: «أَسْتَخِيرُ اللهَ بِرَحْمَتِهِ خِيَرَةً فِي عَافِيَةٍ».[۶]

دیگر از جملهٔ دعاها که فضل و ثواب بسیار دارد، طلب مغفرت از برای مؤمنین و مؤمنات است.

و ابن بابویه ﷺ در ثواب الأعمال، از حضرت امام جعفر صادق ﷺ روایت کرده که فرمود: کسی که هر روز، بیست و پنج مرتبه بگوید: «اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَالْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ»، خدای تعالی، به عدد هر مؤمنی که رفته و هر مؤمنی که می‌آید، حسنه‌ای در نامهٔ عمل او می‌نویسد و سیّئه‌ای محو می‌فرماید و درجه‌ای بلند می‌گرداند.[۷]

و چون این مختصر، گنجایش تفصیل ادعیه [را] ندارد، در این مقام به همین قدر، اختصار می‌شود و صحیفهٔ کامله، جامع مطالب دنیوی و اخروی، و موجب سعادت سرمدی است. مداومت بر آن را به قدر مقدور، ترک نباید نمود[۸] و توفیق این سعادت را [باید] از عطایای عظیمهٔ الهی دانست.

۱. الکافی، ج ۲، ص ۴۳۹، ح ۱۰.
۲. همان، ج ۶، ص ۸، ح ۲ تا ۵.
۳. ب: - «أستغفر الله».
۴. الکافی، ج ۲، ص ۵۰۴ و ۵۰۵، ح ۵.
۵. ب: - «أتوب إلى الله».
۶. الکافی، ج ۳، ص ۴۷۰ و ۴۷۱، ح ۳؛ المقنعة، مفید، ص ۲۱۹؛ مصباح المتهجّد، ص ۵۳۵، ح ۲۰.
۷. ثواب الأعمال، ص ۱۶۱.
۸. ب: «کرد».

[اجتناب از محارم الهی]

وَ إِيَّاكُمْ أَنْ تَشْرَهَ أَنْفُسُكُمْ إِلَى شَيْءٍ مِمَّا حَرَّمَ اللهُ عَلَيْكُمْ؛ فَإِنَّهُ مَنِ انْتَهَكَ مَا حَرَّمَ اللهُ عَلَيْهِ هٰهُنَا فِي الدُّنْيَا حَالَ اللهُ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ الْجَنَّةِ وَ نَعِيمِهَا وَ لَذَّتِهَا وَ كَرَامَتِهَا الْقَائِمَةِ الدَّائِمَةِ لِأَهْلِ الْجَنَّةِ أَبَدَ الْآبِدِينَ.

وَ اعْلَمُوا أَنَّهُ بِنُسَ الْحَظُّ الْخَطَرُ لِمَنْ خَاطَرَ اللهَ بِتَرْكِ طَاعَةِ اللهِ وَ رُكُوبِ مَعْصِيَتِهِ، فَاخْتَارَ أَنْ يَنْتَهِكَ مَحَارِمَ اللهِ فِي لَذَّاتِ دُنْيَا مُنْقَطِعَةٍ زَائِلَةٍ عَنْ أَهْلِهَا عَلَى خُلُودِ نَعِيمٍ فِي الْجَنَّةِ وَ لَذَّاتِهَا وَ كَرَامَةِ أَهْلِهَا؛ وَيْلٌ لِأُولَئِكَ، مَا أَخْيَبَ حَظَّهُمْ وَ أَخْسَرَ كَرَّتَهُمْ[1] وَ أَسْوَءَ حَالَهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ يَوْمَ الْقِيامَةِ؛ اسْتَجِيرُوا اللهَ أَنْ يُجِيرَكُمْ فِي مِثَالِهِمْ أَبَداً وَ أَنْ يَبْتَلِيَكُمْ بِمَا ابْتَلَاهُمْ بِهِ. وَ لَا قُوَّةَ لَنَا وَ لَكُمْ إِلَّا بِهِ.

و پرهیز نمایید و احتراز کنید از آن که غلبه کند حرص و خواهش شما به چیزی از آنها که خدای تعالی بر شما حرام کرده؛ زیرا کسی که می‌دَرَد پردهٔ نهی الهی را در مرتکب شدن آنچه خدای تعالی[2] بر او حرام کرده در این دنیا، خدای تعالی، بهشت را از او محجوب می‌سازد و او را محروم می‌گرداند از نعمت و لذّت و کرامت بهشت که از برای بهشتیان، همیشه برجا و دائمی است. و بدانید که بد نصیبی است آنچه به دست آورده آن کسی که در مقام بُردن و باختن، طاعت الهی را ترک کرده و مرتکبِ معصیت شده و اختیارِ این معنی کرده[3] که از برای لذّت دنیایی که منقطع و زایل می‌شود، از آنها که اهل اویند، دست داشته، از نعمت مخلّد بهشت و از لذّت و کرامت که از برای اهل بهشت، مهیّاست. وای بر این جماعت! چه محرومی است که نصیب ایشان شده، و چه زیان‌کاری و نقصان است که با آن از سفر تجارت خود، باز گشته‌اند یا رجوع ایشان به بدن‌ها یا صحرای قیامت یا آن زیان و خسران خواهد بود، و چه بسیار بد خواهد بود حال ایشان نزد پروردگار ایشان در روز قیامت. پناه گیرید به خدای ـ عزَّ و جلَّ ـ همیشه از آن که شما را بر طریقهٔ ایشان به راه بَرَد، و از آن که شما را مبتلا سازد به آنچه ایشان را به آن، مبتلا ساخته. و توانایی نیست ما را و شما را بر طاعت الهی یا بر هیچ امری، مگر به توفیق و مددکاری الهی.

۱. ب: «کَرّتهم».

۲. الف: ـ «بر شما حرام کرده؛ زیرا کسی که می‌دَرَد پردهٔ نهی الهی را در مرتکب شدن آنچه خدای تعالی».

۳. ج: ـ «کرده».

و در این کلام شریف، اشاره به سه چیز واقع شده: یکی، قبحِ معصیت و مخالفت الهی و بدیِ حال و زیان‌کاری اصحاب معاصی. دیگر، انقطاع و زوال دنیا و خواری و بی‌قدری آن در برابر لذّت‌ها و نعمت‌ها که خدای تعالی از برای بندگان خاصّ[1] و دوستان خود، مهیّا فرموده. دیگر، علوّ شأن و رفعت قدر جنّت که جلوه‌گاه عطایای الهی و مائدهٔ کرامت و لذّات نامتناهی است.

و در هر یک از این معانی، احادیث بسیار وارد[2] شده و در این مقام، به قلیلی اکتفا می‌شود.

[زشتی معصیت الهی]

امّا قبح معصیت، پس روایت کرده است محمّد بن یعقوب کلینی ﷺ از حضرت امام جعفر صادق ﷺ که فرمود: هر گاه بنده گناهی می‌کند، در دل او نقطهٔ سیاهی پیدا می‌شود. پس اگر توبه کرد، برطرف می‌شود و اگر معصیت را بیشتر کرد، بیشتر می‌شود تا وقتی که دل را فرو گرفت، دیگر هرگز رستگار نمی‌شود.[3]

و از آن حضرت، روایت کرده که فرمود: هیچ رگی در بدن آدمی نمی‌جهد و هیچ مصیبتی و مرضی و دردِ سری[4] عارض نمی‌شود، مگر به سبب معصیتی، چنانچه در کلام خود فرموده که: ﴿وَمَآ أَصَـٰبَكُم مِّن مُّصِيبَةٍ فَبِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ وَيَعْفُواْ عَن كَثِيرٍ﴾؛[5] یعنی: هر مصیبتی که به شما برسد، به سبب گناهانی است که به دست آورده‌اید و خدای تعالی، از بسیاری از آنها عفو می‌فرماید.[6]

و از حضرت امام رضا ﷺ روایت کرده که فرمود: خدای ـ عزَّ و جلَّ ـ به یکی از انبیا ﷺ وحی فرمود که: هر گاه بنده‌ای اطاعتِ من می‌کند، راضی می‌شوم و وقتی که راضی شدم، برکت می‌دهم و برکت مرا نهایتی نیست، و وقتی که عصیان من کند، غضب می‌کنم و وقتی که غضب کنم، لعنت می‌کنم و لعنت من تا به فرزند هفتمین می‌رسد.[7]

و ابن بابویه ﷺ در امالی، از حضرت امام جعفر صادق ﷺ روایت کرده که از آبای کرام [خود] ﷺ روایت می‌فرمود که حضرت پیغمبر ﷺ فرمود که: بنده، صد سال از برای یک گناه از گناهان خود[8] در صحرای قیامت یا غیر آن، محبوس می‌ماند و ارواحِ برادران خود را می‌بیند که در

۱. ب: «خواص».
۲. ب: «واقع».
۳. الکافی، ج ۲، ص ۲۷۳، ح ۲۰.
۴. الف: - «و درد سری».
۵. سورهٔ شوری، آیهٔ ۳۰.
۶. الکافی، ج ۲، ص ۲۶۹، ح ۳.
۷. همان، ص ۲۷۵، ح ۲۶.
۸. الف: - «خود».

بهشت، مشغول عشرت‌اند.[۱]

و از حضرت امام محمّد باقر ﷺ روایت کرده که فرمود: هیچ سالی بارانش از سال دیگر کمتر نیست؛ لیکن خدای تعالی به هر جا که خواهد[۲]، می‌فرستد. به درستی که هرگاه قومی مرتکب معاصی شوند، خدای تعالی، آن باران که از برای ایشان مقدّر فرموده، به قومی دیگر می‌فرستد یا به کوه‌ها و بیابان‌ها می‌فرستد. و به درستی که خدای تعالی، عذاب می‌کند جُعل را در مسکنش به سبب نفرستادن باران به زمینی که در آن جا ساکن شده از برای گناه‌کاری جمعی که در آن جا می‌باشند. و خدای تعالی، راهی از برای آن جُعل، مقرّر فرموده که از محلّهٔ اهل معاصی بیرون تواند رفت.[۳]

و در عیون، از حضرت امام رضا ﷺ روایت کرده که فرمود: گناهان صغیره، راه‌های گناهان کبیره‌اند و کسی که از خدای تعالی در چیز اندک نمی‌ترسد، در بسیاری نیز نمی‌ترسد و اگر خدای تعالی مردم را به بهشت و دوزخ، نترسانیده بود، هر آینه، بر ایشان واجب بود که او را اطاعت کنند و عصیان ننمایند از جهت تفضّل و احسان که به ایشان کرده و نعمت‌هایی که بی سابقهٔ بندگی و استحقاق، به ایشان عطا فرموده.[۴]

و شیخ طوسی ﷺ در امالی، از حضرت امام رضا ﷺ روایت کرده که فرمود: هرگاه بندگان الهی گناهی احداث کنند که پیش‌تر نکرده باشند، خدای تعالی، بلایی تازه به ایشان می‌فرستد که پیش‌تر ندیده باشند.[۵]

و از حضرت امام جعفر صادق ﷺ روایت کرده که فرمود: جمعی که به سبب ارتکاب معاصی می‌میرند، بیشترند از آنها که به سبب رسیدن اجل می‌میرند، و جمعی که به سبب احسان زندگی می‌کنند، بیشترند از آنها که به سبب طول عمر، زندگی می‌کنند.[۶]

و ابن بابویه ﷺ در ثواب الأعمال، از حضرت امام جعفر صادق ﷺ روایت کرده که از پدر خود ـ صلوات الله علیه ـ روایت فرمود که حضرت پیغمبر ﷺ فرمود: کسی که گناهی کند و خندان باشد، گریان به جهنّم خواهد رفت.[۷]

۱. الأمالی، صدوق، ص ۴۹۷، ح ۶۸۰.
۲. ب: «می‌خواهد».
۳. همان، ص ۳۸۴، ح ۴۹۳.
۴. عیون أخبار الرضا ﷺ، ج ۱، ص ۱۹۳، ح ۴.
۵. الأمالی، طوسی، ص ۲۲۸ و ۲۲۹، ح ۴۰۲.
۶. همان، ص ۳۰۵، ح ۶۱۱.
۷. ثواب الأعمال، ص ۲۲۳.

[زوال و بی‌قدری دنیا]

و امّا زوال و بی‌قدری دنیا؛ پس در اخبار، خصوصاً در کلام اعجازْ انتظامِ حضرت امیر المؤمنین ﷺ بسیار است. و از جملهٔ کلمات آن حضرت ـ صلوات الله علیه ـ که در بعضی از خطب می‌فرماید و در کتاب نهج البلاغة مذکور است، آن است که: به تحقیق که تو را کافی است رسول خدا ﷺ در اقتدا و پیروی. و بس است همین دلیل، مر تو را به جهت بدی دنیا و بسیاریِ فضایح و قبایح و عیوب دنیا؛ زیراکه اطرافِ دنیا را مسخّر او نساختند و از برای دیگران مهیّا کرده، به ایشان [وا] گذاشتند و نگذاشتند که از پستان دنیا شیر بخورد و زخارف و زینت دنیا به او ندادند. و اگر خواهی پیروی و اقتدا را، مثنّی کن به حضرت موسی ـ صلوات الله علیه ـ که خدای تعالی، او را به رتبهٔ کلام، مخصوص ساخته؛ زیراکه می‌گفت: ﴿رَبِّ إِنِّی لِمَآ أَنزَلْتَ إِلَیَّ مِنْ خَیْرٍ فَقِیرٌ﴾؛[1] یعنی: خداوندا! به درستی که من محتاجم به احسانی که به من کنی. والله که از خدای تعالی سؤال نمی‌کرد، مگر نانی که بخورد؛ زیراکه از گیاهی که می‌رویید از زمین، می‌خورد و از بس لاغر شده[2] و گوشت بدنش ریخته بود، سبزی گیاهی که می‌خورد، از زیر پوست شکم [او]، ظاهر بود.

و اگر خواهی پیروی را، سه مرتبه کن و نظر کن به حضرت داوود ﷺ که صاحب آواز خوب و قاریِ اهل بهشت است؛ زیراکه به دست خود، از برگ درخت خرما چیزهایی می‌بافت و به همنشینان خود می‌گفت که: کدام یک از شما آنچه من بافته‌ام، به جهت من می‌فروشد؟ و بعد از آن که می‌فروختند، از قیمت آن، نان جو به جهت خوردن[3] خود می‌خرید.

و اگر خواهی، نظر کن به حال عیسی بن مریم ﷺ؛ زیراکه در عوضِ بالش، سنگ در[4] زیر سر می‌گذاشت، و جامه‌های درشت می‌پوشید، و نانْ‌خورشش، گرسنگی بود، و چراغش در شب‌ها، روشنیِ ماه بود، و مسکن و مأوایش در زمستان، جایی بود که آفتاب در وقت طلوع و غروب، آن جا تابیده باشد، و میوه و اکلِ او به چیزی[5] بود که از زمین به جهت حیوانات، روییده باشد، و زنی[6] نداشت که باعث افتتان او باشد، و فرزندی نداشت که غم او بایدش خورد و برای او اندوهناک بایدش بود، و مالی نداشت که روی او را از جناب اقدس الهی بگرداند، و طمعی نداشت که او را خوار و ذلیل سازد. اسبش پاهای خودش بود و خدمتکارش، دست‌هایش. پس اقتدا و پیروی کن

۱. سورهٔ قصص، آیهٔ ۲۴.
۲. ب: ـ «شده».
۳. الف: ـ «خوردن».
۴. ب و ج: «به».
۵. ج: «آن چیزی».
۶. الف: «زن».

پیغمبر خود را ﷺ که پاک‌تر و پاکیزه‌تر از جمیع مخلوقات است؛ زیرا که سزاوار پیروی است از برای هر کس که پیروی خواهد و سزاوار است به آن که هر نسبتْ جوینده‌ای، خود را به او منسوب سازد. و دوست‌ترین بندگان پیشِ خدای تعالی، کسی است که پیروی پیغمبرِ او[1] با پیغمبر خود ﷺ کند و قدم بر قدم او گذارد. و طریقهٔ او ﷺ آن بود که از دنیا به گوشهٔ دندان، تناول می‌کرد؛ یعنی زیاده بر قدر ضرورت، از متاع دنیا برنمی داشت و یک چشم زدن را به عاریت به دنیا نمی‌داد؛ یعنی نگاه عاریه به دنیا نمی‌کرد، چه جای آن که از روی میل و خواهش، التفات به دنیا نماید. پهلویش از دنیا، تهی‌تر[2] از همه کس بود و شکمش از همه کس، خالی‌تر. دنیا را بر او عرض کردند، اِبا و امتناع نمود از آن که دنیا را قبول کند، و یقین دانست که خدای تعالی چیزی را دشمن داشته، پس او نیز دشمن داشت، و خدای تعالی چیزی را بی‌قدر دانسته، پس او نیز بی‌قدر داشت، و [چون چیزی را] کوچک شمرد[3]، او نیز کوچک و حقیر شمرد[4]. و اگر از بدی‌ها به غیر از همین معنی در ما نباشد که دوست می‌داریم چیزی را که خدای تعالی دشمن داشته، و تعظیم می‌کنیم چیزی را که خدای تعالی حقیر شمرده، هر آینه، این معنیْ کافی است در مخالفت الهی و منازعت و سرکشی از امر الهی.

و به تحقیق که حضرت پیغمبر ﷺ بر روی زمین، چیزی می‌خورد و به طریقِ غلامان و بندگان می‌نشست و نعلین خود را به دست خود می‌دوخت و جامه‌اش را به دست خود پینه می‌کرد و بر خرِ برهنه، سوار می‌شد و دیگری را در عقبِ خود، سوار می‌کرد. و پرده‌ای بر درِ خانهٔ آن حضرت بود که در آن پرده، صورتی چند نقش کرده بودند. پس به یکی از زنان خود می‌فرمود: ای فلانه! این پرده را از برابر من پنهان کن؛ زیرا که وقتی که نگاه به این پرده می‌کنم، دنیا و زینت‌های دنیا به خاطرم[5] می‌آید. پس روی دل خود را از دنیا گردانیده بود و یاد دنیا را بالکلّیه از خاطر خود، محو ساخته [بود] و دوست می‌داشت که زینت دنیا از چشم او غایب باشد تا آن که از دنیا، لباس فاخری یا مالی به دست نیاورد و دنیا را خانهٔ قرار و محلّ آرام خود نداند و امید اقامت در دنیا نداشته باشد. پس دنیا را از خاطر خود، به در کرد و از دل، بیرون کرد و از نظر، غایب ساخت.

و عادت چنین جاری شده که هر گاه کسی چیزی را دشمن دارد، نمی‌خواهد که نگاه به او کند و

۱. الف: - «و سزاوار است به آن که هر نسبتْ جوینده‌ای، خود را به او منسوب سازد. و دوست‌ترین بندگان پیش خدای تعالی، کسی است که پیروی پیغمبر او».
۲. الف: «تهی».
۳. ب: «شمرده».
۴. ج: «شمرده».
۵. الف و ب: «به خاطر».

نام آن چیز را پیش او ببرند[۱]. و به تحقیق که در باب آن حضرت ﷺ امری متحقّق است که دلیل می‌شود بر معایب دنیا و بدی‌های او؛ زیراکه در دنیا با وجود رتبهٔ خاص که در درگاه الهی داشت، گرسنه می‌بود و زخارف دنیا را با وجود قرب الهی، به او نداده بودند. پس باید کسی که صاحب فکر و بینا باشد، به عقل خود ملاحظه نماید که آیا خدای تعالی، حضرت پیغمبر را ﷺ به این معنی عزیز و گرامی داشته یا او را خوار و حقیر ساخته؟ پس اگر گوید که او را خوار ساخته، دروغ می‌گوید به حقّ خداوند عظیم، و اگر گوید که[۲] گرامی داشته، پس[۳] باید بداند که خدای تعالی، دیگران را خوار کرده، از این جهت که وسعتِ دنیا به ایشان داده، و[۴] از آن کس که از همه به او نزدیک‌تر و قربش بیشتر است، باز داشته و به او نداده.

پس باید که هر پیروی‌کننده، پیروِ پیغمبر خود ﷺ بکند و از عقبِ او برود و داخل شود در چیزی که او داخل شده، و اگر چنین نکند، از هلاک، ایمن نباشد؛ زیراکه خدای تعالی، دیگران را خوار کرده از این جهت که وسعت دنیا به ایشان داده و محمّد مصطفی ﷺ را علامتِ روز قیامت و بشارت‌دهندهٔ به بهشت و ترساننده از عقوبت خود[۵] ساخته.

و از دنیا گرسنه بیرون رفت و بی‌عیب و نقص[۶] به دار آخرت رفت و سنگی بر روی سنگی نگذاشت تا وقتی که از دنیا رحلت فرمود و دعوت خداوندِ خود را اجابت فرمود. پس چه عظیم[۷] است سنّت الهی بر ما از این جهت که چنین پیشرویی بر ما عطا فرموده که متابعتِ او کنیم، و چنین راهبری به ما داده که از عقبِ او برویم. و والله که بر این پیراهن خود، آن قدر پینه زده‌ام که از آن کس که پینه می‌زد، شرمنده شدم و کسی به من گفت که: آیا این پیراهن را نخواهی انداخت؟ گفتم: از من دور شو که وقتی که صبح می‌شود، مردم، آنهایی راکه شب رفته‌اند، تحسین خواهند کرد.[۸] یعنی بعد از آن که صبح قیامتْ طلوع خواهد کرد، جمعی که در خواب غفلت و مشغول ادراک لذّت دنیوی‌اند[۹]، خواهند دانست که خطا کرده‌اند و راه نجات،[۱۰] ترک دنیاست.

و در وصیّتی که به جهت امام حسین ﷺ یا به جهت محمّد بن الحنفیه نوشته و در نهج البلاغة و

۱. ب: «برند».
۲. ب و ج: - «که».
۳. الف: - «پس».
۴. ب: - «دیگران را خوار کرده، از این جهت که وسعتِ دنیا به‌ایشان داده، و».
۵. الف: - «خود».
۶. الف: - «و نقص».
۷. ج: «بسیار».
۸. نهج البلاغة، ج ۲، ص ۵۵ـ ۶۰، خطبهٔ ۱۶۰.
۹. الف: - «جمعی که در خواب غفلت و مشغول ادراک لذّت دنیوی‌اند».
۱۰. ج: + «راه».

غیر آن مسطور است، فرموده که: بدان که تو، از برای آخرتْ مخلوق شده‌ای، نه از برای دنیا، و از برای فنا تو را آفریده، نه از برای بقا، و از برای موت، نه از برای حیات. و بدان که تو در منزلی هستی که در آن جا به عاریت سُکنا نموده‌ای[۱] و از آن جا کَنْده خواهی شد، و در خانه‌ای هستی که در آن جا اکتفا به قلیلی می‌باید کرد، و در میان راهی هستی که آخرش آخرت است و تو، شکارِ موتی، و موت، چنان صیّادی است که چیزی که از او گریزد، از پیش او به در نمی‌رود و از عقبِ هر چه رود، به دست می‌آورد و ناچار، او را در می‌یابد. پس از او ترسان باش.

و حذر کن از آن که در حال بدی تو را دریابد که در آن حال با خود، فکر توبه و پشیمانی از آن حال کنی و موت، مانع شود و نگذارد که به آن مطلب رسی و در این صورت، خود را هلاک کرده خواهی بود.

ای فرزند! یاد مُردن، بسیار بکن و بسیار یاد کن آنچه را که بی‌خبر و ناگاه، وارد او خواهی شد و بعد از فوت به او خواهی رسید تا آن که وقتی که موت پیش تو آید، مهیّای او شده باشی و ناگاه، بر سرِ تو نیاید و تو را مغلوب خود نسازد.

و حذر کن از آن که مغرور شوی و فریب خوری به آن که می‌بینی که اهل دنیا، میل به دنیا می‌کنند و از روی حرص بر دنیا می‌جهند، زیرا که خدای تعالی، تو را از حال دنیا خبر داده و دنیا خود را برای تو وصف کرده و عیوب خود را از برای تو ظاهر ساخته. و نیستند اهل دنیا، مگر سگی چند فریادکننده و سَبُعی چند گیرنده که یکدیگر را دشمن می‌دارند، و آنها که دنیا ایشان را عزیز کرده، می‌خورند آنها را که ذلیل و خوارند و آنها که بزرگ‌ترند، مقهور و مغلوب می‌سازند جمعی را که کوچک‌تراند. و اهل دنیا حیوانی چندند که بعضی از ایشان را عِقال کرده‌اند و دست و پایشان بسته است و بعضی دست و پایشان گشوده. و عقل‌های خود را گم کرده‌اند و راهی پیش گرفته‌اند در بیابانی که نمی‌دانند از کجا بیرون می‌آید، و در میان آفت و بلا، چرا می‌کنند در بیابانی پُرریگِ روان که پایشان فرومی‌رود و به آسانی راه نمی‌توانند رفت. نه راعی‌ای دارند که ایشان را درست به راه بَرَد، و نه چراننده‌ای که ایشان را بچراند.

دنیا، ایشان را به راه کوری و گم‌راهی برده و چشم‌های ایشان را از دیدن علامت هدایت، گرفته. پس در حیرت دنیا سرگردان مانده‌اند و در نعمت دنیا، فرو رفته‌اند و دنیا را خداوند خود قرار داده‌اند. پس دنیا با ایشان، بازی و استهزا می‌کند و ایشان، با او بازی می‌کنند و فراموش

۱. الف: «نموده».

کرده‌اند آنچه را دنیا در عقب دارد و به اندکْ زمانی، تاریکی برطرف می‌شود و صبح حق، طلوع می‌کند و قافله‌ای که در راه‌اند، نزدیک است که برسند و کسی کـه بـه سـرعت راه مـی‌رود، زود می‌رسد؛ یعنی به اندکْ زمانی ظاهر خواهد شد که اهل دنیا در ظلمت جهالت‌اند و قوافل موت و بلاها بر[1] سرِ ایشان خواهند آمد.[2]

و در بعضی از خطبه‌ها که در کتاب نهج البلاغة مذکور است، می‌فرماید که: امّا بعد، پس بـه درستی که حذر و پرهیز می‌فرمایم شما را از دنیا؛ زیراکه به مذاق[3]، شیرین و در چشم ظاهر، با صفا و طراوت است و به او احاطه کرده است شهوت‌ها و خواهش‌ها. و خود را در چشم مـردم، شیرین کرده به آن که حاضر است مانند آخرت و بعد از مدّتی نیست و به اندک چیزی در نظرها خوش و عجیب[4] آمده، و زیورهای آرزو بر خود راست کرده و به فریب، خود را مزیّن سـاخته. سرور و خوش‌حالی او دائم و همیشه نیست و از معصیت او ایمن نمی‌توان بود[5].

کارش فریفتن مردم و ضرر رسانیدن است و به اندک‌زمانی، متغیّر و زایل و منتفی[6] می‌شود، و عادتش خوردن مردم و هلاک کردن ایشان است و بعد از آن که موافق منتهای آرزوی جمعی که به او راغب‌اند، برآید، زیاده نخواهد بود از آنچه حق تعالی، در کلام مـجید خـود فـرمود: ﴿كَمَآءٍ أَنزَلْنَـٰهُ مِنَ ٱلسَّمَآءِ فَٱخْتَلَطَ بِهِۦ نَبَاتُ ٱلْأَرْضِ فَأَصْبَحَ هَشِيمًا تَذْرُوهُ ٱلرِّيَـٰحُ وَكَانَ ٱللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَىْءٍ مُّقْتَدِرًا﴾.[7] و ترجمهٔ ظاهرش آن است که: حیات دنیا، مثل آبـی است کـه مـا از آسـمان می‌فرستیم، و آمیخته می‌شود به او آنچه از زمین می‌روید تا آن که به سبب آمدن آن[8] باران، نباتات به هم آمیخته می‌شود و در یکدیگر پیچیده می‌شوند و بعد از آن، گیاهی خشک[9] می‌شود کـه از بسیاریِ خشکی از هم می‌ریزد و بادها او را پراکنده می‌کنند و از جایی به جایی می‌برند؛ و خدای تعالی، بر همه چیز تواناست یا پیش از خلق چیزها. در ازل، بر همه چیزْ توانا بوده.[10]

بعد از آن، حضرت فرمود: هیچ مردی سُرور و خوش‌حالی از دنیا، روزیِ او نشده که در عقب آن، حزنی و گریستنی برای او مهیّا نساخته باشد. و کسی را شادی در دنیا روی ننمود که بعد از آن، دنیا به او پشت نکرده باشد و کدورتی به او نرسانیده باشد. و بر کسی در دنیا، باران وسعتِ حال و

۱. ب: - «بر».
۲. نهج البلاغة، ج ۱، ص ۴۹ و ۵۰، خطبهٔ ۳۱.
۳. ب و ج: + «ظاهر».
۴. الف: «عجب».
۵. الف: «شد».
۶. ب و ج: «منقضی».
۷. سورهٔ کهف، آیهٔ ۴۵.
۸. ب: - «آن».
۹. ب و ج: «عجیب».
۱۰. نهج البلاغة، ج ۱، ص ۲۱۶ و ۲۱۷، خطبهٔ ۱۱۱.

رفاهیتی نباریده که از پیِ آن از ابر بلا و مصیبتی، قطرات پی در پی بر او نریخته باشد[۱]. و لایق و مناسب حال دنیا آن است که اگر صباح، در مقام مددکاریِ کسی باشد، آخرِ روز متغیّر شود، و اگر یک‌طرفش گوارا و شیرین باشد، طرف دیگرش تلخ و کُشنده باشد. هیچ کس از لذّت دنیا به راحتی نمی‌رسد که از مشقّت بلاها بر دوش او باری نگذارد، و هیچ شامی در زیر بار امنیت و رفاهیتی به سر نمی‌برد که صاحبش بر سر ـ که محلّ افتادن و موضع ترس است ـ، جای نداشته باشد.

کار دنیا، گول و فریب مردم است و آنچه در دنیا هست، همه فریب است و سرنوشت دنیا، فناست و هر که در اوست، فانی است و خیر وخوبی در هیچ چیز از توشه‌های دنیا نیست به غیر از تقوا و پرهیز از مخالفت الهی. کسی که از دنیا کمتر بر می‌دارد، بسیار برداشته از چیزی که موجب امنیت و رفاهیت اوست، و کسی که از دنیا، بسیار بر می‌دارد، بسیار برداشته از چیزی که باعث هلاک اوست و به اندکْ‌زمانی از دستش بیرون می‌رود. چه بسیار کسی که اعتماد بر دنیا داشته و دنیا، او را به بلیّه مبتلا ساخته[۲]. چه بسیار کسی که خاطرش از دنیا جمع بوده، دنیا او را به سر در آورده؛ و چه بزرگان که دنیا، ایشان را حقیر ساخته و [چه بسیار] صاحبان نخوت که خوار و ذلیلشان کرده[۳].

سلطنت و پادشاهی دنیا، هر روز در دست کسی است و عیش دنیا، از کدورتْ خالی نیست و آب شیرین دنیا، شور است و طعام شیرینش تلخ است و خورش‌های دنیا، زَهری چند است کُشنده.

و اسباب دنیا، ریسمانی چند است پوسیده. زندهٔ دنیا، مهیّای مُردن است، و تنْ‌درست دنیا، آمادهٔ بیماری است. مُلک دنیا در معرض زوال، و عزیزش مغلوب، و صاحب جمعش منکوب است، و کسی که پناه به دنیا بَرَد، بی‌یار و مددکار است. آیا شما ساکن نیستید در خانه‌های جمعی که پیش از شما بودند و عمر ایشان، درازتر از عمرهای شما بود؟ و اثرها که از ایشان مانده، پاینده‌تر است، و اَمَل و آرزوهای ایشان، دورتر و عدد ایشان، بیشتر و لشکر ایشان، مجتمع‌تر بود. و بندگی دنیا را به چه نوع کردند و دنیا را بر آخرت، اختیار کردند، چه نوع اختیارکردنی. و بعد از

۱. الف: ـ «باشد».

۲. الف و ب: ـ «چه بسیار کسی که اعتماد بر دنیا داشته و دنیا، او را به بلیّه مبتلا ساخته».

۳. الف: «ساخته».

آن، از دنیا کوچ کردند، بی‌توشه‌ای که ایشان را به منزل رسانَد، و بی‌مَرکبی که قطعِ مسافت تواند نمود.

پس آیا هیچ شنیدید که دنیا از روی گذشتگی، عوضی که موجب نجات ایشان شود، داده باشد یا آن که ایشان را مدد و معاونتی کرده باشد یا همراهی ایشان را، چنانچه باید، به جا آورده باشد؟ و از اینها هیچ نکرده؛ بلکه بر دوش ایشان، بارهای سنگین گذاشته و به محنت‌ها ایشان را ضعیف و ناتوان ساخته، و بنای طاقت ایشان را به مصیبت‌ها خراب و منهدم گردانیده و بینیِ ایشان را بر خاک مالیده و لگدکوب حوادثِ دَهر ساخته و در ایذای ایشان، مددکار حوادث بوده.

و شما دیده‌اید که دنیا، متغیّر و متبدّل می‌شود نسبت به کسی که پیش دنیا، مذلّت و بندگی می‌کند و دنیا را بر آخرت، اختیار می‌کند و مایل به او می‌شود، و مشاهده نموده‌اید که چنین مردم، از دنیا به سفر مفارقت دنیای[1] دائمی کوچ کرده‌اند. پس آیا توشه‌ای به غیر از جوع و گرسنگی همراه ایشان کرده، یا به منزل غیر تنگی ایشان را فرود آورده، یا به غیر تاریکی، روشنی‌ای از برای ایشان مهیّا ساخته، یا عاقبتی سوای پشیمانی جهت ایشان آماده نموده؟ آیا چنین دنیایی را شما اختیار می‌کنید یا به او میل می‌کنید یا[2] بر او حریص می‌باشید؟! پس بدْ خانه‌ای است این خانه از برای کسی که به او بدگمان نباشد و تا در اوست، از او ترسان نباشد. پس بدانید ـ و نیست که ندانید ـ که دنیا را خواهید گذاشت.

و عبرت گیرید از حال جمعی که می‌گفتند: «کیست که قوّت و توانایی‌اش از ما بیشتر باشد؟» و ایشان را برداشته، به جانب قبرهایشان بردند و کسی ایشان را داخل سواران نمی‌دانست، و ایشان را فرود آوردند و کسی ایشان را مهمان نام نمی‌کرد، و از سنگ، جایی به جهت ایشان مهیّا کردند که در آن جا پنهان شوند و از خاک، سرمایه یا کفن برای ایشان آماده کردند و از استخوان‌های پوسیده، همسایه‌ها به جهت ایشان، مقرّر ساختند.

و ایشان، با یکدیگر همسایه‌ای چندند که اگر کسی ایشان را طلبد، اجابت نمی‌کنند و از کسی دفعِ ظلمی نمی‌کنند و از نوحهٔ کسی پروا ندارند. اگر باران بر ایشان بارد، خوش‌حال نمی‌شوند و اگر قحط و بی‌بارانی روی دهد، ناامید نمی‌گردند. همه، یک‌جا جمع‌اند؛ امّا همه تنهایند، و همسایهٔ یکدیگرند، امّا از هم دورند. خانه‌های ایشان، پهلوی یکدیگر است؛ امّا به دیدن هم نمی‌آیند، و نزدیک‌اند، امّا مثل دوستان، پیش یکدیگر نمی‌روند. عاقلی چند یا صاحبان

۱. ب ج: - «دنیای».

۲. الف: - «به او میل می‌کنید یا».

جِلم‌اند که کینه از سینهٔ ایشان بیرون رفته، و عاقلی چندند که حِقد و غضب، از ایشان زایل شده. نه از ایشان کسی را ترسی هست، و نه امید حمایت و دفع مضرّتی. پشت زمین را به زیر زمین بدل کرده‌اند، و فراخی را به تنگی، و اهلی را به غربت، و روشنی را به تاریکی و ظلمت معاوضه نموده‌اند، و[1] به نوعی که به دنیا آمده بودند، پای‌برهنه و عریان، بیرون رفتند و از دنیا کوچ کرده، با اعمال خود به خانه‌ای رفتند که همیشه باقی و زندگی‌اش دائمی است، چنانچه حق ـ سبحانه و تعالی ـ فرموده: ﴿كَمَا بَدَأْنَآ أَوَّلَ خَلْقٍ نُّعِيدُهُۥ وَعْدًا عَلَيْنَآ إِنَّا كُنَّا فَـٰعِلِينَ﴾[2].[3]

و امّا وصف بعضی از نعمت‌های جنّت؛ پس روایت کرده است محمّد بن یعقوب کلینی ﷺ از حضرت امام محمّد باقر ﷺ که فرمود: از حضرت پیغمبر ﷺ سؤال کردند از قول تعالی که فرموده: ﴿يَوْمَ نَحْشُرُ ٱلْمُتَّقِينَ إِلَى ٱلرَّحْمَـٰنِ وَفْدًا﴾.[4] و ترجمهٔ ظاهرش این است که: روزی که ما جمع می‌کنیم پرهیزگاران را در حالتی که متوجّه رحمت و کرامت الهی‌اند، مانند مهمانی که بر کسی وارد شود یا کسی که به جهت مطلبی پیش بزرگی آید.

حضرت پیغمبر ﷺ حضرت امیر المؤمنین ﷺ را مخاطب ساخته، فرمود که: یا علی! مراد از «وَفْد» که خدای تعالی فرموده، سواران‌اند و غیر سوار را وَفْد نمی‌گویند، و آنها جماعتی هستند که در دنیا از مخالفت الهی حذر می‌کرده‌اند. پس خدای تعالی، ایشان را دوست داشته و به کرامت خود، مخصوص ساخته و اعمال ایشان را پسندیده و ایشان را متّقی نام کرده.

بعد از آن فرمود: یا علی! به حقّ آن کس که دانه را شکافته و آدمی را خلق کرده که متّقیان از قبرهای خود بیرون می‌آیند و ملائکه، استقبالِ ایشان می‌کنند و با ناقه‌هایی که خدای تعالی برای جمعی که ایشان را عزیز ساخته، مقرّر فرموده و جهاز آن ناقه‌ها از طلاست که با یاقوت و مروارید، مزیّن و مرصّع کرده‌اند، و جُل‌های آن شتران، از إستَبْرَق و سُندُس است، و مهار آن شتران، بافتهٔ ارغوان است. پس به سرعت و زودی، ایشان را به صحرای محشر حاضر می‌سازند و با هر یک از متّقیان، هزار فرشته پیش رود و دست راست و دست چپ همراه‌اند که به اعزاز و احترام، ایشان را می‌آورند تا به درِ بزرگ بهشت می‌رسانند.

و بر در بهشت، درختی است که در[5] زیر سایهٔ یک برگ آن درخت، هزار کس جا می‌گیرند و در

۱. الف: ـ «و».
۲. سورهٔ انبیا، آیهٔ ۱۰۴.
۳. نهج البلاغة، ج ۱، ص ۲۱۶ ـ ۲۲۰، خطبهٔ ۱۱۱.
۴. سورهٔ مریم، آیهٔ ۸۵.
۵. ج: «بر».

طرف راست آن درخت، چشمهٔ پاکیزه و پاک‌کننده است و هر کدام، از آن چشمه جامی می‌خورند و خدای تعالی، به آن شربت، آب دل‌های ایشان را از حسد، پاک می‌کند و مویی که در بدن ایشان است، فرو می‌ریزد، و این، معنی قول خدای تعالی است که فرموده: ﴿وَسَقَـٰهُمْ رَبُّهُمْ شَرَابًا طَهُورًا﴾[1]؛ یعنی: به خوردِ ایشان می‌دهد پروردگار ایشان، آشامیدنی پاک‌کننده.

پس فرمود که: شراب طهور از این چشمهٔ پاکیزه، سازنده است. و بعد از آن، متوجّه چشمهٔ دیگر می‌شوند که در طرف چپ آن درخت، واقع شده و در آن چشمه، غسل می‌کنند، و آن چشمه، چشمهٔ زندگانی است و کسانی که در آن چشمه غسل می‌کنند[2]، دیگر هرگز نمی‌میرند. پس ایشان را در برابر عرش الهی بر پا می‌دارند و از همهٔ آفت‌ها و بیماری‌ها و آزار سرما و گرما، سلامتی ابدی یافته. پس خداوند جبّار ـ جلّ ذکره ـ به فرشتگان که به ایشان همراه‌اند، خطاب می‌فرماید که: جماعت دوستان مرا به بهشت برید و ایشان را با سایر خلایق، باز مدارید که رضا و خشنودی من در باب ایشان، پیشی گرفته، و رحمت من، از برای ایشان واجب و لازم شده. و چگونه من خواهم که ایشان را با جمعی که خوبی‌ها و بدی‌ها کرده‌اند، باز دارم؟ پس ملائکه، ایشان را پیش انداخته، به بهشت می‌برند و چون به درِ بزرگ بهشت می‌رسند، ملائکه حلقه بر درِ بهشت می‌زنند. پس آوازی از آن برمی‌آید که به هر حوری که خدای تعالی از برای دوستان خود در جنّات مهیّا فرموده، می‌رسد. پس حوریان، یکدیگر را به آمدن ایشان، بشارت می‌دهند. وقتی که آواز حلقه را می‌شنوند و بعضی به بعضی می‌گویند که دوستان الهی پیش ما می‌آیند، پس درِ بهشت برای ایشان گشوده می‌شود و حوران و زنانِ بنی آدم که به جهت ایشان مقرّر شده، از قصرها سرها بیرون کرده، مشاهدهٔ ایشان می‌کنند و ایشان را «مرحبا» گفته، می‌گویند: اشتیاق ما به دیدن شما، زیاده از اندازه بود. و ایشان نیز به حوران و زنان بنی آدم، چنین می‌گویند.

بعد از آن، حضرت امیر المؤمنین ﷺ فرمود که: یا رسول الله! خبر ده ما را از قول خدای تعالی که فرموده: ﴿غُرَفٌ مِّن فَوْقِهَا غُرَفٌ مَّبْنِيَّةٌ﴾،[3] به چه چیز آن غرفه‌ها را بنا کرده‌اند؟ حضرت فرمود که: یا علی! آن غرفه‌ها را که خدای تعالی فرموده، غرفه‌ای چند است که خدای ـ عزّ و جلّ ـ از برای دوستان خود بنا کرده به یاقوت و مروارید و زِبَرجَد، و سقف آن غرفه‌ها از نقره بافته

۱. سورهٔ انسان، آیهٔ ۲۱.

۲. الف: ـ «و آن چشمه، چشمهٔ زندگانی است و کسانی که در آن چشمه، غسل می‌کنند».

۳. سورهٔ زمر، آیهٔ ۲۰.

شده و هر غرفه، هزار درِ طلا دارد و بر هر دری، فرشته‌ای موکّل است و در آن جا فرش‌ها بر بالای یکدیگر از حریر و دیباج به رنگ‌های مختلف انداخته‌اند و در میان آنها، مُشک و کافور و عنبر برکرده، و این، معنی قول الهی است که فرموده: ﴿وَفُرُشٍ مَّرْفُوعَةٍ﴾؛[1] یعنی: فرش‌ها که بر روی یکدیگر انداخته‌اند.

و وقتی که بندهٔ مؤمن به منازلی که در بهشت برای او مقدّر شده، داخل می‌شود و بر سرِ او تاج پادشاهی و کرامت الهی می‌گذارند، او را حلّه‌های طلا و نقره می‌پوشانند و اَکلیل مرصّعی کـه از مروارید و یاقوت منظوم ساخته‌اند، در زیر تاج بر سر او می‌گذارند و هفتاد حلّهٔ حریر به رنگ‌های مختلف که به طلا و نقره و مروارید و یاقوت سرخ بافته‌اند، به ایشان می‌پوشانند، و این، معنی قول الهی است که فرموده: ﴿يُحَلَّوْنَ فِيهَا مِنْ أَسَاوِرَ مِن ذَهَبٍ وَلُؤْلُؤًا وَلِبَاسُهُمْ فِيهَا حَرِيرٌ﴾[2].

و چون[3] مؤمن بر روی تخت خود می‌نشیند، آن تخت از شادی به حرکت می‌آید. بعد از آن که در منازل خود قرار می‌گیرد، رخصت می‌طلبد. فرشته‌ای که به رخت‌های او موکّل است، از برای مبارکباد کرامت الهی که نزد او آید، پس خدمتکاران آن مؤمن از حور و غلمان می‌گویند که: «بر جای خود باش که دوست خدا بر تخت خود تکیه کرده، و حوری‌ای که زوجهٔ اوست، خود را از برای او مهیّا ساخته. پس صبر کن تا آن که وقت شود». بعد از آن، حوری از خیمهٔ خود، متوجّه او می‌شود و کنیزان، دور او را گرفته و هفتاد حلّه از مُشک و عنبر که به یاقوت و مروارید و زِبَرجَـد بافته‌اند، پوشیده، تاج کرامت الهی بر سر، و نعلینی از طلا که به یاقوت و مروارید مرصّع کرده‌اند، در پا، و بندهای نعلینش از یاقوت سرخ. و چون نزدیک به آن دوست خدا می‌رسد، اراده می‌کند از شوق که به استقبال او برخیزد. آن حوری می‌گوید که: ای دوست خدا! این، روز زحمت و تَعَب نیست. تو از جا برمخیز که من از برای تو مقدّر شده‌ام و تو از برای من. بعد از آن، دست در گردن یکدیگر می‌کنند و پانصد سال از سال‌های دنیا در معانقه به سر می‌برند که هیچ‌یک را ملال حاصل نمی‌شود. بعد از آن که او را اندک سستی‌ای حاصل می‌شود، بی‌آن که ملال حاصل شود، نگاه به گردن او می‌کند، می‌بیند که در گردن او قلّاده‌ای چند هست شبیه به قصبه‌ای از یاقوت سرخ، و در میان آنها لوحی است از مروارید، و بر آن جا نوشته است که: ای ولیّ خدا! تو دوست منی، و من، از جنس حورانم و دوست تو هستم و مشتاق تو بوده‌ام و تو مشتاق من بوده‌ای.

۱. سورهٔ واقعه، آیهٔ ۳۴.
۲. سورهٔ حج، آیهٔ ۲۳.
۳. الف و ب: - «چون».

بعد از آن، خدای تعالی، هزار فرشته می‌فرستد که او را تهنیتِ بهشت و مبارکباد بگویند و با حور، تزویج کنند. پس چون به در منزل او از جنّاتی که برای او مقرّر شده می‌رسند، به فرشته‌ای که دربان جنّت‌های اوست، می‌گویند که: از ولیّ خدا به جهت ما رخصت بگیر؛ زیراکه خدای تعالی، ما را فرستاده که او را مبارکباد بگوییم. آن فرشته به ایشان می‌گوید: صبر کنید تا من، حاجب را بگویم که او را خبر کند از آمدن شما. پس آن فرشته، پیش آن حاجب می‌رود که از او نزدیک‌تر است و میان آن فرشته و حاجب، سه بهشت فاصله است. و چون به درِ اوّل می‌رسد، به آن حاجب می‌گوید که: در بیرون، هزار فرشته ایستاده‌اند و خدای ـ عزَّ و جلَّ ـ ایشان را به جهت مبارکباد فرستاده، و از من درخواست کردند که به جهت ایشان رخصت بگیرم. پس آن حاجب می‌گوید: بر من دشوار است که در این وقت، رخصت بگیریم[1]؛ زیراکه او مشغول حوری‌ای است که زوجهٔ اوست.

و میان حاجب و ولیّ خدا، چند جنّت فاصِله است. پس حاجب، پیش قیّم می‌رود و قیّم، مقرّب‌تر از حاجب است و به او می‌گوید که: در بیرون در، هزار فرشته که از جانب ربّ العزّه به تهنیت آمده‌اند، ایستاده‌اند. از برای ایشان، رخصت بگیر. آن قیّم، نزد خدمتکاران که از او نزدیک‌ترند، می‌رود و می‌گوید[2] که: فرستادگان خدای جبّار، در بیرون ایستاده‌اند و ایشان، هزار ملک‌اند که خدای تعالی، به تهنیت ولیّ خود فرستاده. او را خبر کنید از آمدن ایشان. پس چون خبر می‌کنند و او رخصت می‌دهد، به اندرون می‌آیند. و غرفه‌ای که او در آن جا نشسته، هزار در دارد و بر هر دری مَلَکی موکّل است. و بعد از آن که رخصت یافتند، هر فرشته، آن دری راکه به او تعلّق دارد، می‌گشاید و قیّم[3] هر فرشته‌ای را از دری از درهای غرفه به اندرون می‌آرد و ایشان، پیغام خداوند جبّار را به او می‌رسانند، و این، معنی قول الهی است که فرموده که: ﴿وَٱلْمَلَـٰٓئِكَةُ يَدْخُلُونَ عَلَيْهِم مِّن كُلِّ بَابٍ﴾؛[4] یعنی: ملائکه، به اندرون از هر دری از درهای غرفه، نزد ایشان می‌آیند[5] و می‌گویند: ﴿سَلَـٰمٌ عَلَيْكُم بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى ٱلدَّارِ﴾؛[6] یعنی: سلام بر شما باد! این ثواب که یافتید، به سبب صبری است که در دنیا کرده‌اید، یا: سلام ما بر شما از جهت آن صبر است. پس نیکوعافیتی است بهشت که روزیِ شما شده از برای دار دنیا. بعد از آن فرمود که: این

۱. الف و ب: ـ «پس آن حاجب می‌گوید: بر من دشوار است که در این وقت، رخصت بگیرم».
۲. الف و ب: ـ «آن قیّم، نزد خدمتکاران که از او نزدیک‌ترند، می‌رود و می‌گوید».
۳. الف: ـ «قیّم».
۴. سورهٔ رعد، آیهٔ ۲۳.
۵. ج: ـ «نزد ایشان می‌آیند».
۶. سورهٔ رعد: آیهٔ ۲۴.

است معنی قول الهی که فرموده: ﴿وَإِذَا رَأَيْتَ ثَمَّ رَأَيْتَ نَعِيمًا وَمُلْكًا كَبِيرًا﴾.[۱] و این آیه، بیان حال ولیّ خداست و کرامت‌هایی[۲] که به او عطا فرموده. و مُلک عظیم کبیر، عبارت از آن است که ملائکه، فرستادگان خدای ـ عزَّ و جلَّ ـ اند. رخصتِ اندرون آمدن می‌طلبند و بی‌رخصت، داخل نمی‌شوند. پس این است پادشاهی عظیمِ کبیر.

و فرمود که: نهرها از زیر مواضعی که در آن جا ساکن‌اند، جاری می‌شود، و این، معنی قول الهی است که فرموده: ﴿تَجْرِي مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ﴾.[۳] و میوه‌ها به ایشان نزدیک‌اند، چنانچه خدای تعالی فرموده: ﴿وَدَانِيَةً عَلَيْهِمْ ظِلَالُهَا وَذُلِّلَتْ قُطُوفُهَا تَذْلِيلًا﴾.[۴] و از نزدیکی‌ای که میوه‌ها بر سرِ شاخه‌ها به ایشان دارد، از هر میوه‌ای که خواهد، به دهن، تناول می‌تواند نمود، چنانچه تکیه کرده. و انواع میوه‌ها، هر یک می‌گویند که: «یا ولیّ الله! از من[۵] بخور، پیش از دیگری».

و هیچ مؤمنی در بهشت نیست که او را چندین جنّت نباشد. در بعضی، درختانْ سایه انداخته و در بعضی نینداخته یا در بعضی ستون‌ها در زیر درختان بر پای کرده و در بعضی نکرده. و نهرها از شرابِ بهشت و نهرها از آب و نهرها از شیر و نهرها از عسل، و وقتی که ولیّ خدا خوردنی طلبد، هر چه خواهد، از برای او می‌آورند، بی آن که آن چیز را نام ببرد. بعد از آن، با دوستان [و] با برادران خود، خلوت می‌کند و یکدیگر را دیدن می‌کنند و در باغات و منازل خود، تنعّم می‌کنند در سایه‌ای که هوایش شبیه به مابین طلوع صبح تا وقت طلوعِ آفتاب است و بهتر از هوای آن وقت.

و هر مؤمنی را هفتاد زوجه از حور می‌دهند و چهار زن از زنان بنی آدم، و مؤمن، ساعتی با حور به سر می‌برد، و ساعتی با زنی که از بنی‌آدم است، و ساعتی خلوت می‌کند و بر تخت‌ها تکیه می‌کند و با مؤمنان، نظر به یکدیگر می‌کنند. و در وقتی از اوقات که بر تخت خود تکیه کرده، شعاع نوری بر او می‌تابد، پس به خدمتکاران خود می‌گوید که: این شعاع درخشان چیست؟ آیا خداوند جبّار، نظر[۶] لطف و اِکرامی به من فرموده و این نور، از قدرت الهی ظاهر شده؟ خدمتکاران می‌گویند: جلال الهی، منزّه است از آن که نور مرحمت او، شبیه به این نور باشد. این نور، از یکی از حوران است که از جملهٔ زنان توست و تو هنوز، نزدیک او نرفته‌ای و او از شوق دیدن تو، سر از خیمهٔ خود بیرون کرده و آرزوی دیدن تو کرده، و چون تو را دیده که بر تخت خود تکیه کرده‌ای، از

۱. سورهٔ انسان، آیهٔ ۲۰.
۲. ب: «و کرامت و نعمتی».
۳. سورهٔ بقره، آیهٔ ۲۵.
۴. سورهٔ انسان، آیهٔ ۱۴.
۵. ب: «ماء».
۶. الف: ـ «نظر».

شوق تو تبسّم کرده. و این شعاع که می‌بینی و این نور که تو را فروگرفته، از سفیدی و روشنی و صفا و پاکیزگیِ دندان اوست. آن ولیّ خدا می‌گوید که: او را رخصت بدهید تا از مکان خود پایین آمده، نزد من آید. پس هزار خدمتکار از کنیزان و هزار خادم از پسران، به سرعت تمام، پیش او می‌روند و او را به آن رخصت، بشارت می‌دهند و از خیمهٔ خود به زیر می‌آید. هفتاد حلّهٔ طلابافت و نقره‌بافت مکلّل به مروارید و یاقوت و زِبَرجَد پوشیده و آن جامه‌ها را از مُشک و عنبر به رنگ‌های مختلف، رنگ کرده‌اند و مغز قلم او از زیر هفتاد حلّه، نمایان است، و قدّ او هفتاد ذرع[1]، و عرض میان شانه‌هایش ده زرع است، و چون رخصت از ولیّ خدا می‌یابد، خدمتکاران، طَبَق‌های طلا و نقرهٔ پُر از مروارید و یاقوت و زِبَرجَد، نثار آن حور می‌کنند. بعد از آن، دست در گردن یکدیگر می‌کنند و هیچ یک را ملالی حاصل نمی‌شود.

بعد از آن، حضرت امام محمّد باقر ﷺ فرمود که: بهشت‌هایی که خدای تعالی در قرآن[2] یاد فرموده، جنّت عَدْن و جنّة الفردوس و جنّتِ نعیم و جنّت المأواست، و خدای ـ عزَّ و جلَّ ـ را جنّات دیگر هست که در میان جنّات مذکوره واقع شده. و مؤمن، از باغات و جنّات، آن قدر به او می‌دهند که خواهد و آرزو داشته باشد و در آنها به هر نوع که خواهد، تنعّم می‌نماید. و وقتی که چیزی را خواهد، طلبیدنش به غیر از آن نیست که بگوید: «سُبْحانَكَ اللَّهُمَّ!»، و همین که گفت، خدمتکاران، بر یکدیگر پیشی گرفته، هرچه در خاطرش گذشته باشد، بی آن که طلب کند یا بفرماید، حاضر می‌سازند، و این، معنی قول الهی است که می‌فرماید: ﴿دَعْوَىٰهُمْ فِيهَا سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ وَتَحِيَّتُهُمْ فِيهَا سَلَامٌ وَءَاخِرُ دَعْوَىٰهُمْ أَنِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾[3]؛ یعنی: طلبیدن ایشان، آن است که بگویند: «سُبْحانَكَ اللَّهُمَّ!»؛ یعنی: منزّه می‌دانم[4] تو را ـ ای خداوند ـ؛ چنان تنزیهی که لایق جلال و عظمت تو باشد. و تحیّتِ خدمتکاران، سلام است و گفتنِ آخر بهشتیان، آن است که می‌گویند: «الحَمْدُ لِلّهِ رَبِّ الْعالَمِينَ».

حضرت فرمود که: بعد از آن که خواهشِ ایشان از جماع و چیزی خوردن و آشامیدن به فعل می‌آید، حمد خدای ـ عزَّ و جلَّ ـ می‌کنند، بعد از آن که فارغ می‌شوند.

و امّا قول خدای ـ عزَّ و جلَّ ـ که می‌فرماید: ﴿أُولَٰئِكَ لَهُمْ رِزْقٌ مَّعْلُومٌ﴾،[5] پس مراد آن است

۱. الف: «ذراع».
۲. الف: ـ «در قرآن».
۳. یونس، آیهٔ ۱۰.
۴. ج: «می‌دانیم».
۵. سورهٔ صافّات، آیهٔ ۴۱.

که خدمتکاران می‌دانند روزیِ ایشان را و از برای ایشان، حاضر می‌سازند، پیش از آن که بطلبند.
و امّا آن که خدای ـ عزَّ و جلَّ ـ فرموده: ﴿فَوَكِهُ وَهُم مُّكْرَمُونَ﴾،[۱] مراد آن است که هر چیز که خواهند، از روی اِکرام به ایشان می‌دهند.[۲]

ابن بابویه ﷺ در فقیه، از عبد الله بن علی روایت کرده که: از بلالِ مؤذّن حضرت پیامبر پرسیدم[۳] که: حضرت پیغمبر ﷺ بهشت را از برای تو چگونه وصف فرمود؟ گفت: بنویس: بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیم. شنیدم از رسول خدا ﷺ که: حصار بهشت، خشتی از طلا و خشتی از نقره است و خشتی از یاقوت، و کلّ ملاطش مُشک اَذفَر است و کنگره‌ها [یش] از یاقوت سرخ و سبز و زرد. پرسید که: درهای بهشت، چگونه است؟ گفت: درهای بهشت، مختلف است. باب الرّحمه، از یاقوت سرخ است. و باب الصبر، دری است کوچک که یک تا دارد و از یاقوت سرخ [است] و حلقه ندارد. و باب الشکر، از یاقوت سفید است و دو تا دارد و فاصِلهٔ میان آنها پانصد ساله راه است[۴] و از آن در، آوازی برمی‌خیزد و می‌گوید: خداوندا! اهل مرا پیش من آور. گفتم که: آیا در، سخن می‌گوید؟ فرمود: آری. خدای ـ عزَّ و جلَّ ـ او را به سخن می‌آورد. و باب البلا، که از برای جمعی است که در دنیا مصیبت‌ها و بلاها کشیده‌اند. دری است یک تا از یاقوت زرد، و جمعی که از این در داخل می‌شوند، بسیار کم‌اند و دری که از همه بزرگ‌تر است. صلحا و اهل زهد و وَرَع و راغبان به ثواب الهی و جمعی که خدای ـ عزَّ و جلَّ ـ را مونس خود ساخته‌اند، داخل می‌شوند. پرسید که: وقتی که داخل بهشت می‌شوند، چه می‌کنند؟ گفت: سیر می‌کنند در او و نهر آب در کمال صافی، و کشتی‌ها از یاقوت، و آنچه کشتی را به آن می‌رانند، از مروارید است و در آنها، ملائکه از نور هستند و جامه‌های سبز در نهایت سبزی پوشیده‌اند. پرسید که: اسم آن نهر چیست؟ گفت: جنّة المأوی. پرسید که: در میان جنّة المأوی، جنّتی دیگر هست؟ گفت: آری؛ و حصار[۵] جنّت عدن، که در وسط جنّت‌هاست. جنّت عدن، از یاقوت سرخ است و سنگ‌ریزه‌هایش از مروارید. پرسید که: آیا جنّتی دیگر هست؟ گفت: آری! جنّة الفردوس. پرسید که: حصارش چگونه است؟ گفت: حصارش[۶] از نور ربّ العالمین است.[۷]

۱. سورهٔ صافّات، آیهٔ ۴۲.
۲. الکافی، ج ۸، ص ۹۵ ـ ۱۰۰، ح ۶۹.
۳. ج: «سؤال کرده».
۴. ب: ـ «راه است».
۵. الف و ب: ـ «و حصار».
۶. الف و ب: ـ «حصارش».
۷. کتاب من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۲۹۲ ـ ۲۹۶.

و حضرت پیغمبر ﷺ در وصیّت [به] ابو ذر فرموده که : ای ابو ذر ! اگر زنی از زنان بهشت ، از آسمان دنیا سر بیرون کند در شب تاریکی ، هر آینه ، زمین از نور او روشن می‌شود ، بهتر از آنچه ماه شب چهارده ، روشن می‌شود و بوی خوش او به مشام جمیع اهل زمین می‌رسد . و اگر جامه‌ای از جامه‌های اهل بهشت را امروز در دنیا بگشایند ، هر کس نگاه به آن کند ، مدهوش می‌شود و دیدهٔ او تاب دیدن او[1] نمی‌آورد .[2]

و در احادیث متفرّقه وارد شده که : بوی بهشت ، از هزار ساله راه می‌آید . و پست‌ترینِ اهل بهشت را آن قدر[3] می‌دهند که اگر جمیع انس و جن به منزل او وارد شوند و از طعام و شراب او بخورند ، همه را کافی باشد و از او چیزی کم نشود . و کمترین اهل بهشت ، چون داخل باغ[4] بهشت می‌شود ، سه باغ به نظر او می‌آید . چون داخل پست‌تر می‌شود ، در آن مشاهده می‌نماید از زنان و خدمتکاران و نهرها و میوه‌ها ، آن قدر که خدا خواهد . پس چون حمد و شکر الهی به جا می‌آورد ، به او می‌گویند که : به جانب بالا نظر کن . چون نظر می‌کند ، در آن جا نعمت و کرامتی چند مشاهده می‌نماید که در باغ اوّل ندیده . پس گوید که : پروردگارا ! این را نیز به من کرامت کن . خطاب رسد که : اگر این را بدهیم ، شاید که دیگری را بطلبی . گوید : نه . همین ، مرا کافی است و از این بهتر نمی‌باشد . چون به آن باغ در آید ، مسرّت و شادی عظیم ، او را روی دهد و شکر الهی به جای آورد . و پس خطاب رسد که درِ جنّة الخُلد را بر روی او بگشایند . چون بگشایند ، اضعافِ آنچه در بهشت دویّم دیده بود ، مشاهده نماید و فرح و سُرورش مضاعف شود و بگوید : خداوندا ! تو راست حمدی که إحصای آن نتوان کرد که منّت گذاشتی [بر] من به بهشت‌ها و نجات بخشیدی مرا از آتش .

و بهشت را هشت در است که از یکی ، انبیا و صدّیقان داخل می‌شوند ، و از دیگری ، شهدا و صلحا ، و از پنج در ، شیعیان و دوستان اهل البیت ﷺ .[5]

و از حضرت امیر المؤمنین ﷺ منقول است که فرمود : من[6] می‌ایستم بر صراط و دعا می‌کنم و می‌گویم : خداوندا ! به سلامت بگذران شیعیان و دوستان مرا ، و هر که مرا یاری کرده و به امامت من ، اعتقاد داشته در دار دنیا . پس ندا از منتهای عرش الهی در رسد که : دعای تو را مستجاب کردیم و تو را شفاعت دادیم دربارهٔ شیعیان تو . پس هریک از شیعیان و دوستان

۱ . ب : «آن» .
۲ . مکارم الأخلاق ، ص ۴۶۴ .
۳ . ب : «به قدری» .
۴ . الف : - «باغ» .
۵ . بحار الأنوار ، ج ۸ ، ص ۱۲۰ ـ ۱۲۱ ، ح ۱۱ و ۱۲ .
۶ . ب : - «من» .

و آنان که یاوری من کرده‌اند و با دشمنان، جهاد کرده‌اند به گفتار یا به کردار، شفاعت کند هفتاد هزار کس از همسایگان و دوستان و خویشان خود را. و از در هشتم، سایر مسلمانان، داخل می‌شوند از آن جماعتی که اقرار به شهادتین داشته باشند و در دل ایشان، به قدر ذرّه‌ای بغض اهل البیت علیهم السلام نباشد.[۱]

و طوبی ـ چنانچه در بعضی روایات وارد شده ـ در جنّت، درختی است که اصل آن در خانهٔ حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله است و هیچ مؤمنی نیست در بهشت که در خانه[اش]، شاخی از آن درخت نباشد و آنچه خواهد و در خاطرش گذرد، آن شاخ برای او حاضر می‌سازد، و اگر سوار تندروی در سایهٔ آن درخت، صد سال بتازد، به در نمی‌تواند رفت، و اگر کلاغی از پایین آن درخت پرواز کند آن قدر که پیر شود و از پیری بیفتد، به بالای آن درخت نرسد.

و در تفسیر آیهٔ ﴿فِيهِنَّ خَيْرَٰتٌ حِسَانٌ﴾[۲] وارد شده که ایشان، زنان مؤمن عارف شیعه‌اند که داخل بهشت می‌شوند و ایشان را به مؤمنان، تزویج می‌نمایند. و آن که خدای تعالی فرموده: ﴿حُورٌ مَّقْصُورَٰتٌ فِى ٱلْخِيَامِ﴾،[۳] مراد، حوران بهشت‌اند که در نهایتِ سفیدی‌اند و کمرهای ایشان، باریک است و در میان خیمه‌های مروارید و یاقوت و مرجان نشسته‌اند و هر خیمه‌ای، چهار در دارد و بر همه دری، هفتاد دختر باکرهٔ رسیده ایستاده‌اند که دربان ایشان‌اند و هر روز از خدای تعالی، کرامتی به ایشان می‌رسد.[۴]

و زنان بهشت، رَشک نمی‌دارند و حائض نمی‌شوند و بدخویی نمی‌دارند. و اهل بهشت را بول و غائط نمی‌باشد؛ بلکه عَرَقی از ایشان، دفع می‌شود از مُشک، خوش‌بوتر. و حُسن و جمال و صفا و طراوت اهل بهشت، روز به روز زیاده می‌شود، چنانچه اهل دنیا را هر روز، پیری و قباحتِ منظر، زیاده می‌گردد. و هر میوه‌ای که از درختان بهشت چیده شود، به جای آن به همان هیئت می‌روید؛ مانند شعلهٔ آتش که هر قدر چراغ از او افروزند، چیزی کم نمی‌شود[۵]. و حوران، همیشه با وصف بکارت‌اند و مغز ساق ایشان از زیر هفتاد[۶] حِلّه، نمایان است؛ مانند درهمی از نقره که در آبی در کمال صفا که یک نیزه عمق داشته باشد، پیداست.

و در روز جمعه، کرامت‌ها و نعمت‌های اهل بهشت، زیاده می‌شود و هفتاد برابرِ آنچه

۱. همان، ص ۳۹، ح ۱۹.
۲. سورهٔ الرحمان، آیهٔ ۷۰.
۳. سورهٔ الرحمن، آیهٔ ۷۲.
۴. الکافی، ج ۸، ص ۱۵۶ و ۱۵۷، ح ۱۴۷.
۵. ج: «نشود».
۶. ب: «هفت».

مؤمن دارد، به او عطا می‌شود. و وارد شده که در شب و روز جمعه، تنزیه الهی به گفتنِ «سبحان الله» و مثل آن، بسیار بکنید و به بزرگی یاد کنید به گفتن «الله أکبر» و گفتن «لا إله إلّا الله». و حمد و ثنای الهی بسیار بکنید به گفتن: «الحمد لله» و غیر آن از انواع ثنا، و صلوات بر محمّد و آل محمّد ﷺ بفرستید.

و در باب غنا مذکور شد که در بهشت، درختی است که خدای تعالی، ریاح را می‌فرماید که بر آن درخت بوزند و او را حرکت دهند، و از آن درخت، آوازی بر می‌خیزد که کسی چنان صوتی نشنیده. و کسی که در دنیا خود را از شنیدن خوانندگی محافظت نموده باشد، آن صوت را می‌شنود، و کسی که از غنا احتراز نکرده، نمی‌شنود.

[صبر بر آزمون‌های الهی]

فَاتَّقُوا اللهَ أَيُّهَا العِصَابَةُ النَّاجِيَةُ إِنْ أَتَمَّ اللهُ لَكُمْ مَا أَعْطَاكُمْ بِهِ ؛ فَإِنَّهُ لَا يَتِمُّ الْأَمْرُ حَتَّى يَدْخُلَ عَلَيْكُمْ مِثْلُ الَّذِي دَخَلَ عَلَى الصَّالِحِينَ قَبْلَكُمْ ، وَ حَتَّى تُبْتَلُوا فِي أَنْفُسِكُمْ وَ أَمْوالِكُمْ ، وَ حَتَّى تَسْمَعُوا مِنْ أَعْدَاءِ اللهِ أَذىً كَثِيرَةً فَتَصْبِرُوا وَ تَغْرُكُوا بِجُنُوبِكُمْ ، وَ حَتَّى يَسْتَذِلُّوكُمْ وَ يُبْغِضُوكُمْ وَ حَتَّى يَحْمِلُوا عَلَيْكُمُ الضَّيْمَ فَتَحَمَّلُوا مِنْهُمْ تَلْتَمِسُونَ بِذَلِكَ وَجْهَ اللهِ وَ الدَّارَ الآخِرَةَ ، وَ حَتَّى تَكْظِمُوا الغَيْظَ الشَّدِيدَ فِي الْأَذَى فِي اللهِ ـ جَلَّ وَ عَزَّ ـ يَجْتَرِمُونَهُ إِلَيْكُمْ ، وَ حَتَّى يُكَذِّبُوكُمْ بِالْحَقِّ وَ يُعَادُوكُمْ فِيهِ وَ يُبْغِضُوكُمْ عَلَيْهِ فَتَصْبِرُوا عَلَى ذَلِكَ مِنْهُمْ .

وَ مِصْدَاقُ ذَلِكَ كُلِّهِ فِي كِتَابِ اللهِ الَّذِي أَنْزَلَهُ جَبْرَئِيلُ عَلَى نَبِيِّكُمْ ﷺ ، سَمِعْتُمْ قَوْلَ اللهِ ـ عزَّ و جلَّ ـ لِنَبِيِّكُمْ ﷺ : ﴿فَاصْبِرْ كَمَا صَبَرَ أُوْلُواْ الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ وَلَاتَسْتَعْجِل لَّهُمْ﴾[1] ، ثُمَّ قَالَ : ﴿وَلَقَدْ كُذِّبَتْ رُسُلٌ مِّن قَبْلِكَ فَصَبَرُواْ عَلَىٰ مَا كُذِّبُواْ وَأُوذُواْ﴾[2] ؛ فَقَدْ كُذِّبَ نَبِيُّ اللهِ وَالرُّسُلُ مِنْ قَبْلِهِ ، وَ أُوذُوا مَعَ التَّكْذِيبِ بِالْحَقِّ .

پس ، از خدای تعالی حذر کنید و از مخالفت او بپرهیزید ، ای طایفه‌ای که نجات یافته‌اید از غضب الهی ! اگر خدای تعالی ، تمام کند نعمتی را که به شما عطا کرده ؛ زیرا که تمام نمی‌شود امر شما (یعنی تشیّع) ، و متابعت حق تا وقتی که بر سرِ شما بیاید آنچه بر سرِ صلحا که پیش از شما بوده‌اند ، آمده ، و تا وقتی که مبتلا شوید به بلاهای بدنی و مالی ، یا امتحان کرده شوید به تکالیف بدنی و مالی ، و تا آن که بسیار بشنوید از دشمنان الهی ، سخنان بد که از آنها متأذّی شوید و صبر کنید و تحمّل ایذا بکنید ، و تا آن که در مقام خواری شما باشند و شما را دشمن دارند ، و تا آن که بارِ ظلم بر دوش شما گذارند و شما تحمّل کنید ، و در این تحمّل و صبر بر ایذای دشمنان ، طلب کنید رضای الهی و ثواب آخرت را ، و تا آن که خشم عظیم را فرو خورید و در آزاری که به جهت رضای الهی می‌کشید از جانب دشمنان ، و تا آن که شما را از جهت آن که پیروی حق می‌کنید ، دروغ‌گو بنامند و با شما دشمنی کنند و کینه ورزند از برای متابعت حق ، و شما صبر کنید بر[3] ایذایی که از ایشان به شما رسد. و دلیل بر صدق همهٔ آنچه مذکور

۱ . سورهٔ احقاف ، آیهٔ ۳۵.
۲ . سورهٔ انعام ، آیهٔ ۳۴.
۳ . ج : + «آن».

شد در کتاب خدای ـ عزَّ و جلَّ ـ که جبرئیل بر پیغمبر شما ﷺ نازل ساخته، موجود است. شما شنیده‌اید قول خدای ـ عزَّ و جلَّ ـ را که به پیغمبر شما ﷺ می‌گوید که: «پس صبر کن، همچنان که صبر کرده‌اند آنها که صاحب عزم بودند از پیغمبران، و تعجیل مکن از جهت عذاب ایشان». بعد از آن فرمود خدای ـ عزَّ و جلَّ ـ که: «به تحقیق که دروغ‌گو نامیده شدند پیغمبران پیش از تو. پس صبر کردند بر آن که ایشان را دروغ‌گو خواندند و آزار به ایشان رسانیدند».

پس حضرت فرمود که: به تحقیق که حضرت پیغمبر ﷺ [را] تکذیب کردند و پیغمبرانِ پیش از او را، و به ایشان، ایذا رسانیدند با تکذیب حق.

[آزمون‌های الهی برای مؤمنان]

بدان که این کلام شریف، دلالت می‌کند بر آن که ایمان بندهٔ مؤمن، کامل نمی‌شود تا وقتی که به بلاها مبتلا شود و از دشمنان و مخالفان، آزار و ایذا به او رسد و صبر و تحمّل نماید و خشم خود را فرو خورَد و در این صبر و تحمّل، توقّع رضای الهی و مراتب عالیهٔ آخرت داشته باشد.

و در باب ابتلای مؤمن، احادیث بسیار وارد شده. از آن جمله، محمّد بن یعقوب کلینی ﷺ از حضرت امام جعفر صادق ﷺ روایت کرده که فرمود: از حضرت پیغمبر ﷺ سؤال کردند که: کیست که ابتلای او به بلاها در دنیا بیشتر باشد؟ فرمود: پیغمبران. دیگر، هر کس بهتر و به ایشان نزدیک‌تر باشد، و به این ترتیب. و مؤمن به قدر ایمانش مبتلا می‌شود و به قدر خوبیِ اعمالش. پس هر کس که ایمانش درست و عملش خوب است، بلای او شدید می‌باشد، و کسی که ایمانش سبُک است و عملش ضعیف است، بلای او کم می‌باشد.[1]

و از آن حضرت، روایت کرده که فرمود: مؤمن، به منزلهٔ کفّهٔ ترازو است. هر چند ایمانش زیاده می‌شود، ابتلایش زیاده می‌شود.[2]

و از آن حضرت، روایت کرده که فرمود: مردی حضرت[3] پیغمبر را به مهمانی طلبید، و چون داخل خانهٔ آن مرد شد، دید که مرغی خانگی[4] بر روی دیوار، تخم کرده و آن تخم، بر روی میخی که بر آن دیوار کوفته بودند، افتاده و بر آن میخ قرار گرفته، به زیر افتاد و نشکست. حضرت، از این

۱. الکافی، ج ۲، ص ۲۵۲، ح ۲.
۲. همان، ص ۲۵۴، ح ۱۰.
۳. ب: «رسول خدا».
۴. الف: «خانه‌ای».

معنی تعجّب فرمود. آن مرد گفت که: از حالِ این تخم، تعجّب فرمودی؟ به حقّ آن کسی که تو را به راستی به خلق فرستاده که به من، هرگز نقصانی نرسیده! پس آن حضرت، از جا برخاست و از طعام آن مرد، هیچ نخورد و فرمود که: بنده‌ای که به او نقصان نمی‌رسد، خدای تعالی، او را از نظر مرحمت، انداخته است.[۱]

و از حضرت امام محمّد باقر ﷺ روایت کرده که شخصی به آن حضرت گفت که: مغیره می‌گوید که مؤمن، مبتلا به جُذام و بَرَص و چنین و چنین مرض نمی‌شود. فرمود که: به تحقیق که غافل است از مؤمن آل فرعون که خدای تعالی در سورهٔ یس یاد کرده؛ زیرا که او مکنع بود؛ یعنی انگشتانش خشک شده بود. بعد از آن، حضرت، انگشتان خود را بر گردانید و فرمود که: گویا من می‌بینم انگشتان خشکیدهٔ او را. او نزد قوم خود آمد و ایشان را از عذاب الهی ترسانید و روز دیگر، معاودت نموده، ایشان را تخویف کرد. پس او را بکُشتند. بعد از آن فرمود که: مؤمن، به همه بلیّه‌ای مبتلا می‌شود و به هر قِسم مُردنی می‌میرد؛ امّا خود را نمی‌کُشد.[۲]

و از عبد الله بن ابی یعفور روایت کرده که گفت: به خدمت حضرت امام جعفر صادق ﷺ شکایت کردم از بیماری‌های بسیار که می‌کشیدم. فرمود: اگر مؤمن بداند که در مصیبت‌ها چه قدر اجر دارد، آرزو خواهد کرد که او را به مِقراض‌ها ریزه‌ریزه کنند.[۳]

و در باب صبر، قبل از این، بعضی احادیثْ مذکور شد. و از جملهٔ آنچه در این باب وارد شده، روایت کرده است محمّد بن یعقوب کلینی ﷺ از حضرت پیغمبر ﷺ که فرمود: صبر بر سه قِسم است: یکی، صبر در وقت مصیبت؛ و یکی، صبر بر طاعت؛ و یکی صبر، نگاه داشتن خود از معصیت. پس کسی که صبر بر مصیبتی بکند و آن مصیبت را به تسلّی دادن خود[۴] به وجهی نیکو از خود بگذراند، خدای تعالی، از برای او سیصد درجه مقرّر می‌فرماید که از درجه‌ای تا درجه‌ای، به قدر فاصِلهٔ آسمان و زمین باشد. و کسی که بر طاعت صبر کند و مشقّت عبادت را بر خود قرار دهد، خدای، ششصد درجه از برای او مقرّر می‌سازد که از درجه‌ای تا درجه‌ای، مثل فاصلهٔ قعر زمین تا منتهای[۵] عرش بوده باشد. و کسی که در معصیتی صبر کند، خدای تعالی، نهصد درجه از برای او مقرّر می‌فرماید که از درجه‌ای تا درجه‌ای، به قدر فاصلهٔ قعر زمین تا منتهای عرش

۱. همان، ص ۲۵۶، ح ۱۵.
۲. همان، ص ۲۵۴، ح ۱۲.
۳. همان، ج ۲، ص ۲۵۵، ح ۱۵.
۴. الف و ب: - «خود».
۵. ب: - «منتهای».

بوده باشد.[۱]

و از حضرت امام جعفر صادق ﷺ روایت کرده که فرمود: هر مؤمنی که به بلیّه‌ای مبتلا شود و صبر کند، خدای تعالی، مثل اجر هزار شهید به او عطا می‌فرماید.[۲]

[لزوم خویشتن داری در هنگام غضب]

و در باب فرو خوردن خشم، احادیث بسیار است. از آن جمله، روایت کرده است محمّد بن یعقوب کلینی ﷺ از حضرت امام جعفر صادق ﷺ که فرمود: هر بنده‌ای که خشم خود را فرو خورَد، خدای تعالی، عزّت او را در دنیا و آخرت، زیاده می‌کند. و خدای ـ عزَّ و جلَّ ـ فرمود که: ﴿وَٱلْكَـٰظِمِينَ ٱلْغَيْظَ وَٱلْعَافِينَ عَنِ ٱلنَّاسِ وَٱللَّهُ يُحِبُّ ٱلْمُحْسِنِينَ﴾؛[۳] یعنی: آنهایی که خشم خود را فرو می‌خورند و از مردم، عفو می‌کنند؛ و خدای ـ عزَّ و جلَّ ـ دوست می‌دارد احسان‌کنندگان را. بعد از آن فرمود که: خدای تعالی، به عوضِ خشم او دوستیِ خود را قرار داده.[۴]

و از حضرت امام محمّد باقر ﷺ روایت کرده که فرمود: کسی که خشمی را فرو خورَد و قدرت بر انتقام داشته باشد، خدای تعالی در روز قیامت، دل او را از امن و ایمان، مملو می‌سازد.[۵]

و ابن بابویه ﷺ در امالی و عیون أخبار الرضا ﷺ، از حضرت امام رضا ﷺ روایت کرده که فرمود: خدای تعالی، به یکی از انبیا وحی فرمود که: صباح که می‌شود، اوّلْ چیزی که در برابرت پیدا می‌شود، آن را بخور و چیز دویّم که ببینی، پنهان کن و چیز سوم را قبول کن و چهارم را ناامید مکن و از پنجم، بگریز. پس چون صباح شد، به راه افتاد. اوّلْ چیزی که به نظرش آمد، کوهی سیاه عظیم بود. بر جای خود ایستاد و گفت: خدای مرا امر کرده که این را بخورم، و متحیّر شد که چه کند. باز با خود گفت: خدای تعالی، امر به چیزی نمی‌فرماید که از عهدهٔ آن، بیرون نتوانم آمد. پس رو به آن کوه رفت که او را بخورد. هرچند نزدیک‌تر رفت، آن کوه، کوچک‌تر شد و چون به او رسید، دید که به قدر لقمه‌ای است. آن را بخورد. دید که بهترینِ چیزهایی است که خورده می‌شود.

بعد از آن به راه افتاد. طشتی از طلا به نظرش آمد. گفت: خدای تعالی فرموده که این را پنهان سازم. پس زمین راگود ساخته، آن را پنهان کرد و خاک بر بالای آن ریخت. چون به راه افتاد، نگاه

۱. همان، ص ۹۱، ح ۱۵.
۲. همان، ص ۹۲، ح ۱۷.
۳. سورهٔ آل عمران، آیهٔ ۱۳۴.
۴. الکافی، ج ۲، ص ۱۱۰، ح ۵.
۵. همان، ص ۱۱۰، ح ۷.

کرد، دید که طشت پیدا شده. گفت: آنچه خدای تعالی فرموده بود، کردم؛ و به راه افتاد. مرغی دید که بازی شکاری از عقبِ او می‌آید. آن مرغ بر دور او بگردیدن در آمد. گفت: خداوند، مرا امر کرده که این را قبول کنم. آستین خود را گشوده تا مرغ به اندرون رفت. باز، با او به سخن درآمده، گفت: شکار مرا گرفتی و من، چند روز است که از عقب او افتاده‌ام. با خود گفت[1]: خداوند من فرموده که این را ناامید نکنم. پس، از ران خود، پاره‌ای جدا کرد و به او داد و به راه افتاد. گوشت مُرده‌ای دید گندیده و کِرم در او افتاده. گفت: خداوند من، فرموده که از این بگریزم. پس از او گریخت و باز گشت.

در خواب دید که گویا کسی به او می‌گوید: به جا آوردی آنچه تو را به آن[2]، امر فرموده بودند. پس آیا می‌دانی که هر یک، چه چیز بود؟ گفت: نمی‌دانم. گفت[3]: آن کوه که دیدی، خشم و[4] غضب بود. به درستی که بنده، وقتی که او را خشم و غضب گرفت، خود را نمی‌بیند و مرتبهٔ خود را نمی‌شناسد از شدّت غضب، و وقتی که خود را محافظت کرد و قدر و اندازهٔ خود را دانست و خشم خود را فرو نشاند، آخرش مثل لقمه‌ای است خوش‌طعم که خوردی. و آن طشت طلا که دیدی، عمل صالح است که بنده، هرچند خوبی خود را پنهان کند و اظهار ننماید، خدای تعالی، آن عمل صالح را بر مردم، ظاهر می‌سازد تا باعث زینت او باشد و با وجود آن ثوابی که در خزانهٔ کَرَم برای او ذخیره ساخته، در آخرت به او عطا می‌کند. و آن مرغ که دیدی، مردی است که از راه نصیحت و خیرخواهی پیش تو می‌آید. نصیحت او را می‌باید قبول کنی. و آن بازِ شکاری، مردی است که از برای حاجتی نزد تو می‌آید. می‌باید که او را ناامید نسازی. و آن گوشتِ گندیده، غیبت و بدگوییِ مردم است. از او می‌باید بگریزی.[5]

۱. ب: + «که».
۲. ب: - «به آن».
۳. ب و ج: «گفتند».
۴. ب: - «خشم و».
۵. در الأمالی شیخ صدوق، یافت نشد؛ امّا در الخصال (ص ۲۶۷ و ۲۶۸، ح ۲) آمده است؛ عیون أخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، ص ۲۴۹ و ۲۵۰، ح ۱۲.

[آزمون‌های الهی برای کافران]

فَإِنْ سَرَّكُمْ أَمْرُ اللهُ فِيهِمُ الَّذِي خَلَقَهُمْ لَهُ فِي الأَصْلِ (أصل الخَلق) مِن الكُفْرِ الَّذي سَبَقَ فِي عِلْمِ اللهِ أَنْ يَخْلُقَهُمْ لَهُ فِي الْأَصْلِ وَ مِنَ الَّذِينَ سَمَّاهُمُ اللهُ فِي كِتَابِهِ فِي قَوْلِهِ : ﴿وَجَعَلْنَـهُمْ أَيِمَّةً يَدْعُونَ إِلَى ٱلنَّارِ﴾ [1] ، فَتَدَبَّرُوا هَذَا وَ اعْقِلُوهُ وَ لَا تَجْهَلُوهُ ، فَإِنَّهُ مَنْ جَهِلَ هَذَا وَ أَشْبَاهَهُ مِمَّا افْتَرَضَ اللهُ عَلَيْهِ فِي كِتَابِهِ مِمَّا أَمَرَ اللهُ بِهِ وَ نَهى عَنْهُ ، تَرَكَ دِيـنَ اللهِ ، وَ رَكِبَ مَـعَاصِيَهُ ، فَاسْتَوْجَبَ سَخَطَ اللهِ ، فَأَكَبَّهُ اللهُ عَلَى وَجْهِهِ فِي النَّارِ .

پس اگر شما را خوش می‌آید امر الهی که در باب ایشان مقرّر فرموده و ایشـان را در اصلِ خلقت برای آن مخلوق ساخته ، و آن امر ، عبارت است از کفری که عـلم اَزَلی الهی تعلّق گرفته بود به آن که ایشان را برای کفر ، خلق کند ؛ یعنی خدای ـ عزَّ و جلَّ ـ می‌دانست که ایشان به‌اختیار خود، کافر خواهندشد و با وجود آن‌که چنین می‌دانست، ایشان را برای حکمت و مصلحتی چند که در خلقِ بندگان از اشرار و اَخیار [2] و تکلیف نمودن ایشان در دنیا از روی اختیار بود ، خلق نمود ، بعد از آن که فرمود که : اگر شما را مسرور می‌سازد امر الهی دربارهٔ ایشان (یعنی مخالفان) و دربارهٔ آن جماعتی که خدای تعالی، ایشان را در کتاب خود نام برده، آن جا که فرموده کـه: «گـردانـیدیم از جـملهٔ ایشان، امام و پیشوایی چند که متابعان خود را به آتش جهنّم، دعـوت نـمایند» ، پس تفکّر و تدبرّ در این معنی بکنید و بفهمید و به آن جاهل مباشید ؛ زیرا که کسـی ایـن معنی و هر چه مثل آن باشد از آنچه خدای تعالی بر او واجب ساخته در کتاب خود و امر و نهی فرموده، نداند، دین خدای تعالی را از دست گذاشته و مرتکب معصیت‌های الهی شده، یا دین را ترک می‌کند و مرتکب معاصی می‌شود. پس مسـتوجب غـضب الهی می‌گردد و خدای تعالی ، او را بر رو ، به آتش جهنّم می‌اندازد .

و بدان که در نسخه‌های روضهٔ کتاب کلینی ، اختلاف هست و ترتیب اجزای این حـدیث در بعضی از نسخ صحیحه ، برخلاف ترتیبی است که در اکثر نسخه‌ها هست ، و تـرتیب نسـخه‌های مشهوره ، به نحوی است که مذکور شد و بنا بر این ، جزای شرط که فرموده : «فَإِنْ سَرَّكُمْ أَمْـرُ اللهِ فِيهِمْ» ، می‌تواند بود که امر به تدبّر در این معنی باشد ؛ یعنی : اگر شما از این معنی مسرور می‌شوید که ایشان از اهل کفر باشند و به عذاب الهی معذّب باشند ، در باب صبر و تحمّل کـه شـما را بـه آن وصیّت کردم ، تأمّل کنید [3] و کاری مکنید که مخالف صبر باشد تا خدای تعالی ، شما را نجات

۱ . سورهٔ قصص ، آیهٔ ۴۱ .

۲ . ب و ج : «اخیار و اشرار» .

۳ . ب و ج : «بکنید» .

بخشد و ایشان را به جهنّم برده، انتقام شما را از ایشان بکِشد. و می‌تواند بود که جزای شرط مقدّر باشد و مراد آن باشد که اگر کفر و مُعاقب شدن ایشان در برابر بدی‌ها و آزاری که به شما می‌رسانند، شما را مسرور می‌سازد، پس شکر الهی به جا آورید و از صبر و تحمّل خود، دل‌تنگ مباشید. یا آن که: اگر از کفر، شما را خوش می‌آید و طاقت الهی دارید، [از] آنچه گفتم، اطاعت مکنید. و بنا بر این، مراد از کلام، تهدید خواهد بود و بر این دو تقدیر، «فَتَدَبَّروا هـذا وَاعْـقِلوه»، ابتدای کلام خواهد بود.

و موافق آنچه در بعضی نسخه‌هاست که ذکر کردیم، پیش از لفظ «أمر الله»، کلامی است که در اواخر وصیّت، خواهد آمد به این نحو که فرموده: «يَـعْمَلُونَ فِـي دُولَـتِهِمْ بِـمَعْصِيَةِ اللهِ وَ مَـعْصِيَةِ رَسُولِهِ ﷺ لِيَحِقَّ عَلَيْهِمْ كَلِمَةُ الْعَذَابِ وَ لِيَتِمَّ أَمْرُ اللهِ فِيهِمُ الَّذِي خَلَقَهُمْ لَهُ فِي الْأَصْلِ (أَصْلِ الْخَلْقِ)» تا آخر آنچه مذکور شد. یعنی: آن جماعت که پیشوایان ضلالت‌اند و در دنیا بر اهل بیت ﷺ غالب شده‌اند، در دولت خود به معصیت خدای تعالی و معصیت رسول ﷺ عمل می‌کنند از برای آن که عذاب الهی بر ایشان، ثابت و لازم شود، و تمام شود[1] امر الهی که ایشان را برای آن خلق کرده، که آن کفر است؛ یعنی کفری که در علم الهی بود، ظاهر شود. و در این صورت، لفظ «هذا» در کلام گذشته، اشاره به شناختن ائمّهٔ معصومین ﷺ و بطلان ائمّهٔ جور خواهد بود.

و بعد از لفظ «فإن سَرَّكُم»، کلامی است که در آخر، مذکور می‌شود، به این نحو که فرموده: «أَنْ تَكونُوا مَعَ نَبِيِّ اللهِ مُحَمَّدٍ ﷺ وَالرُّسُلِ مِنْ قَبْلِهِ فَتَدَبَّروا ما قَصَّ اللهُ عَلَيْكُمْ فِي كِتَابِهِ الْكَرِيمِ مِمَّا ابْتَلَى بِهِ أَنْبِيَاءَ وَ أَتْبَاعَهُمْ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ، ثُمَّ سَلَوُا اللهَ تَعَالَى أَنْ يُعْطِيَكُمُ الصَّبْرَ عَلَى الْبَلَاءِ» تا آخر کلامی که در آخر، مذکور است؛ یعنی: اگر شما را این معنی مسرور می‌سازد که با حضرت پیغمبر ﷺ و انبیای سابق ﷺ باشید، فکر کنید در حکایاتی که خدای تعالی در قرآن مجید، ذکر[2] کرده از مبتلا شدن پیغمبران و اَتباع ایشان از مؤمنان. بعد از آن، از خدای تعالی سؤال کنید که شما را صبر بر بلا عطا کند.

و شکّی نیست که ترتیب کلام به این طریق، مناسب‌تر و معنی کلام، ظاهرتر است. و گمان این حقیر آن است که اوراق منتسخ[3]، از هم پاشیده بود[4] و در جمع کردن، اشتباهی شده. و در دو سه موضع دیگر که در ترتیبْ اختلاف هست، إن شاء الله تعالی، اشاره می‌کنیم و در زیاده و کم، میان نسخه‌ها اختلافی نیست و همه متّفق‌اند.

۱. ب: - «تمام شود».
۲. ب و ج: «یاد».
۳. منتسخ: یعنی نسخه‌ای که نسخه از روی آن استنساخ (نوشته) شده است.
۴. الف: - «بوده».

[ممنوعیت عمل به رأی و قیاس در احکام الهی]

وَ قَالَ: أَيَّتُهَا الْعِصَابَةُ الْمَرْحُومَةُ الْمُفْلِحَةُ، إِنَّ اللهَ أَتَمَّ لَكُمْ مَا آتَاكُمْ مِنَ الْخَيْرِ.

وَ اعْلَمُوا أَنَّهُ لَيْسَ مِنْ عِلْمِ اللهِ وَ لَا مِنْ أَمْرِهِ أَنْ يَأْخُذَ أَحَدٌ مِنْ خَلْقِ اللهِ فِي دِينِهِ بِهَوىً وَ لَا رَأْيٍ وَ لَا مَقَايِيسَ؛ قَدْ أَنْزَلَ اللهُ الْقُرْآنَ، وَ جَعَلَ فِيهِ تِبْيَانَ كُلِّ شَيْءٍ، وَ جَعَلَ لِلْقُرْآنِ وَ لِتَعَلُّمِ الْقُرْآنِ أَهْلاً لَا يَسَعُ أَهْلَ عِلْمِ الْقُرْآنِ الَّذِينَ آتَاهُمُ اللهُ عِلْمَهُ أَنْ يَأْخُذُوا فِيهِ بِهَوىً وَ لَا رَأْيٍ وَ لَا مَقَايِيسَ، أَغْنَاهُمُ اللهُ تَعَالَى عَنْ ذَلِكَ بِمَا آتَاهُمُ اللهُ مِنْ عِلْمِهِ وَ خَصَّهُمْ بِهِ وَ وَضَعَهُ عِنْدَهُمْ كَرَامَةً مِنَ اللهِ أَكْرَمَهُمْ بِهَا، وَ هُمْ أَهْلُ الذِّكْرِ الَّذِينَ أَمَرَ اللهُ هَذِهِ الْأُمَّةَ بِسُؤَالِهِمْ، وَ هُمُ الَّذِينَ مَنْ سَأَلَهُمْ - وَ قَدْ سَبَقَ فِي عِلْمِ اللهِ أَنْ يُصَدِّقَهُمْ وَ يَتَّبِعَ أَثَرَهُمْ - أَرْشَدُوهُ وَ أَعْطَوْهُ مِنْ عِلْمِ الْقُرْآنِ مَا يَهْتَدِي بِهِ إِلَى اللهِ بِإِذْنِهِ وَ إِلَى جَمِيعِ سُبُلِ الْحَقِّ، وَ هُمُ الَّذِينَ لَا يَرْغَبُ عَنْهُمْ وَ لَا عَنْ مَسْأَلَتِهِمْ وَ عَنْ عِلْمِهِمُ الَّذِي أَكْرَمَهُمُ اللهُ بِهِ وَ جَعَلَهُ عِنْدَهُمْ إِلَّا مَنْ سَبَقَ عَلَيْهِ فِي عِلْمِ اللهِ الشَّقَاءُ فِي أَصْلِ الْخَلْقِ تَحْتَ الْأَظِلَّةِ، فَأُولَئِكَ الَّذِينَ يَرْغَبُونَ عَنْ سُؤَالِ أَهْلِ الذِّكْرِ وَ الَّذِينَ آتَاهُمُ اللهُ عِلْمَ الْقُرْآنِ وَ وَضَعَهُ عِنْدَهُمْ وَ أَمَرَ بِسُؤَالِهِمْ، وَ أُولَئِكَ الَّذِينَ يَأْخُذُونَ بِأَهْوَائِهِمْ وَ آرَائِهِمْ وَ مَقَايِيسِهِمْ حَتَّى دَخَلَهُمُ الشَّيْطَانُ، لِأَنَّهُمْ جَعَلُوا أَهْلَ الْإِيمَانِ فِي عِلْمِ الْقُرْآنِ عِنْدَ اللهِ كَافِرِينَ، وَ جَعَلُوا أَهْلَ الضَّلَالَةِ فِي عِلْمِ الْقُرْآنِ عِنْدَ اللهِ مُؤْمِنِينَ، وَ حَتَّى جَعَلُوا مَا أَحَلَّ اللهُ فِي كَثِيرٍ مِنَ الْأَمْرِ حَرَاماً، وَ جَعَلُوا مَا حَرَّمَ اللهُ فِي كَثِيرٍ مِنَ الْأَمْرِ حَلَالاً، فَذَلِكَ أَصْلُ ثَمَرَةِ أَهْوَائِهِمْ.

و فرمود که: بدانید ای طایفه‌ای که رحمت الهی شامل حال شما شده و رستگاری از غضب و عِقاب الهی، شما را روزی شده. یعنی بدانید - ای شیعیان! - که خدای تعالی، تمام کرده و کامل ساخته احسانی [را] که به شما کرده و چیزی [را] که به شما عطا فرموده (که عبارت از مذهب تشیّع است که روزیِ شما کرده)، آن را ناقص نگذاشته و تمام کرده، و آنچه شما به آن محتاجید از معارف و احکام علم، آنها را به خازنان علوم[1] خود - که اهل البیت ﷺ هستند -، عطا کرده (و ممکن است که مراد، تمام شدن دین به ظهور قائم ﷺ باشد و تعبیر به لفظ ماضی، بنا بر آن باشد که اراده‌ای ازلی به اتمام آن، متعلّق شده و در علم الهی تمام شده).

۱. ب: «علم».

بعد از آن فرمود که: بدانید که در علم الهی و فرمودهٔ او نیست که کسی از خلایق، در امر دین، به خواهش و آنچه در نظرش خوب نماید یا به نوعی از انواع قیاس، عمل نماید. به تحقیق که خدای ـ عزَّ و جلَّ ـ قرآن را فرستاده و همه چیز را در قرآن، بیان کرده و جمعی را اهل قرآن کرده و ایشان را اهلیّت علم قرآن یا یادگرفتن قرآن داده. و آنها که اهل قرآن‌اند و خدای تعالی، علم قرآن را به ایشان داده، ایشان را نیست که در قرآن یا در دین، به خواهش خود یا برای خود یا به قیاس‌ها، عمل کنند. و خدای تعالی، ایشان را از این معنی، مستغنی ساخته به آنچه از علم خود به ایشان داده و ایشان را به آن علم، مخصوص ساخته و آن علم را نزد ایشان گذاشته. و این، کرامتی است از جانب خدای ـ عزَّ و جلَّ ـ که ایشان را به آن، گرامی داشته و ایشان‌اند اهل ذکر که خدای تعالی، امّت حضرت پیغمبر ﷺ را امر فرموده به آن که احکام را و آنچه ندانند، از ایشان سؤال کنند. و ایشان‌اند آن جماعتی که کسی که از ایشان سؤال کند و در علم سابق الهی بوده باشد که تصدیقِ ایشان بکند و پیرویِ ایشان بکند، او را به راه حق، راه‌نمایی می‌کنند و از علم قرآن به او آن قدر عطا می‌کنند که راه بندگی و قرب الهی را به اذن خدای تعالی بیابد و به همهٔ راه‌های حق، هدایت یابد[1]. و ایشان‌اند آن جماعتی که از ایشان و از سؤال از ایشان و از علمی که خدای تعالی ایشان را به آن گرامی داشته و آن علم را نزد ایشان گذاشته، کسی رو نمی‌گردانَد، مگر آنها که علم سابق الهی به شقاوت ایشان، در اصل آفرینش در عالم ارواح، تعلّق گرفته. پس این جماعت‌اند آنها که از اهل ذکر [ند] و جمعی که خدای تعالی، علم قرآن را[2] به ایشان عطا فرموده[3] و نزد ایشان گذاشته و مردم را به سؤال از ایشان امر کرده، سؤال نمی‌کنند و رو می‌گردانند. و این جماعت، آنهایند که به خواهش و رأی خود و به قیاس[4] عمل کرده‌اند تا آن که شیطان، در ایشان تصرّف کرده و اضلال نموده؛ زیرا که ایشان، جماعتی را که اهل ایمان‌اند، در علم قرآن، کافر می‌دانند و جماعتی را که اهل ضلالت و گمراهی هستند، در علم قرآن، مؤمن می‌شمارند، و تا آن که آنچه خدای تعالی حلال کرده، در بسیاری از امور، حرام کردند و آنچه خدای تعالی حرام کرده، در

۱. ب: «نماید».
۲. الف: - «را».
۳. ب: «فرموده».
۴. الف: «مقائیس».

بسیاری از مواضع، حلال کردند. پس این است اصل ثمره و فایدهٔ خواهش‌های ایشان. و منافع دنیوی و اغراض باطله که در ضمن عمل به رأی و قیاس، منظور ایشان است، فرعِ این ثمره است.

بدان که این کلامِ شریف، صریح است در آن که عمل به هوا و رأی و قیاس، جایز نیست. و هوا، عبارت از خواهش و میل نفس است؛ یعنی عمل کردن به آنچه طبع، مایل به آن باشد، بی آن که متابعتِ دلیلی شرعی کند[1]. و رأی، عبارت است از آنچه در نظر، مُستَحسَن باشد، بی دلیلی شرعی.

و قیاس، عبارت است از ادلّهٔ عقلیه که افادهٔ ظنّی کند، بی‌آن که مستند به دلیلی شرعی باشند.

و ظاهر اخبار، آن است که قیاس، منحصر نیست در الحاق حکم جزئی از جزئیات به جزئی دیگر؛ بلکه این معنی از جملهٔ جزئیات قیاس است. و ظاهر آن است که اختلاف علما در باب استنباط احکام از آیات و احادیث، و فهمیدن اخبار و جمع میانه ادلّه‌ای که به حَسَب ظاهر، معارضه و منافاتی میان ایشان باشد، خصوصاً در زمان غیبت و حرمان از ادراک خدمت و سؤال از اهل بیت عصمت و طهارت ـ صلوات الله علیهم أجمعین ـ، داخل در عمل به رأی و قیاس نباشد. و در زمان حضور، ظاهر آن است که عرصه، تنگ‌تر باشد، و در مواضع اشتباه، توقّف باید کرد تا امری صریح، ظاهر شود.

[حرمت عمل به رأی و قیاس]

و در ابطال عمل به آرا و مقائیس[2]، احادیثْ بسیار است. از آن جمله، روایت کرده ابن بابویه ﷺ در علل الشرائع، از ابن شبرمه که گفت: من و ابو حنیفه، نزد حضرت امام جعفر صادق ﷺ رفتیم. پس ابو حنیفه را مخاطب ساخته، فرمود که: از خدای تعالی بترس و در دین، به رأی خود، قیاس مکن؛ زیرا که اوّلْ کسی که قیاس کرد، شیطان بود. خدای ـ عزَّ و جلَّ ـ او را به سجدهٔ آدم ﷺ امر فرمود. پس گفت: من بهترم از او؛ زیرا که مرا از آتش آفریده‌ای و آدم را از گِل خلق کرده‌ای.

بعد از آن فرمود: خبر ده مرا که از برای چه چیز، خدای تعالی در چشم، شوری قرار داده و در گوش، تلخی، و رطوبت در دو سوراخ بینی، و عذوبت در آب دهن؟ گفت: نمی‌دانم. حضرت فرمود: از برای آن که چشم‌های آدمی، از پیه خلق[3] شده و شوری در آنها برای آن مقرّر فرموده تا

۱. ج: «کنند».
۲. ج: «رأی و مقائیس».
۳. ب و ج: «مخلوق».

تفضّل بر بنی آدم فرموده باشد. و اگر چنین نکرده بود، مزاج چشم، فاسد می‌شد. و در گوش، تلخی مقرّر فرموده؛ زیراکه اگر تلخ نمی‌بود، جانوران، ناگاه به اندرون [آن] می‌رفتند و مغز سرِ آدمی را می‌خوردند. و بینی را رطوبت داده از جهت آن که نَفَس، بالا و پایین تواند آمد و بوی خوب را از بد، تواند یافت.[۱]

و در روایتی دیگر فرموده که: از برای آن اَنف را سرد و جاری ساخته تا آن که هر درد و اَلَمی که در سر باشد، بیرون کند. و اگر چنین نمی‌بود، مغز سر، ثقیل می‌شد و کِرم در او می‌افتاد. و آب دهن را عذب ساخته تا آدمی، از خوردنی و آشامیدنی لذّت بیابد. بعد از آن فرمود که: آیا کُشتن کسی عظیم‌تر است یا زِنا؟ ابو حنیفه گفت: کُشتن. فرمود که: پس چرا خدای تعالی، در قتل نفس، دو شاهد قرار داده و در زِنا، کمتر از چهار شاهد قبول نکرده؟ دیگر، نماز آیا اعظم است یا روزه؟ ابو حنیفه گفت: نماز. فرمود: پس چرا حائض، روزه را قضا می‌کند و نماز را قضا نمی‌کند؟ پس چگونه قیاس به کار تو می‌آید؟ از خدای تعالی بترس و قیاس مکن![۲]

و محمّد بن یعقوب کلینی ﷺ از حضرت امام موسی[کاظم] ﷺ روایت کرده که سماعة بن مهران به آن حضرت گفت: ما با یکدیگر، اجتماع می‌کنیم و مسائلی که می‌دانیم، با یکدیگر مذاکره می‌کنیم. پس هر چه وارد می‌شود در آن باب[۳]، جوابی نوشته یا تألیف کرده می‌داریم، و این معنی، از اِنعامی است که خدای تعالی به[۴] ما کرده به سبب خدمت [به] شما. و گاه چیز سهلی[۵] بر ما وارد می‌شود که در آن باب، علمی نداریم و به یکدیگر نگاه می‌کنیم. و مسائلی دیگر هست که شبیه به این مسئله است. آن را بر آنچه بهتر است از آن مسائل، قیاس می‌کنیم. فرمود: شما را با قیاس چه کار است؟ به درستی که جماعتی که پیش از شما هلاک شده‌اند، به سبب قیاس هلاک شده‌اند. بعد از آن فرمود: هرگاه چیزی بر شما وارد شود که دانید، جواب بگویید و چیزی را که ندانید، ساکت باشید؛ و دست بر دهن مبارک خود گرفت. بعد از آن فرمود: خدای، ابو حنیفه را لعنت کناد! عادتش آن بود که می‌گفت: «علی (یعنی امیر المؤمنین ﷺ) چنین گفته و من، چنین می‌گویم» و «صحابه چنین گفته‌اند و من، چنین می‌گویم»[۶].

سماعه می‌گوید که: بعد از آن به من خطاب فرمود که: آیا تو پیش او می‌نشستی؟ گفتم: نمی‌نشستم؛ امّا آنچه فرمودی، سخن اوست. بعد از آن گفتم: خدای تعالی، احوال تو را بر نهجِ خیر

۱. علل الشرائع، ج ۱، ص ۸۶ و ۸۷، ح ۲.
۲. همان جا.
۳. الف: - «باب».
۴. ج: «بر».
۵. ب: «سهل».
۶. الف: - «و صحابه چنین گفته‌اند و من، چنین می‌گویم».

و صلاح، جاری سازد! آیا حضرت پیغمبر ﷺ جمیع آنچه مردم را کافی بود، در زمان خودش از احکام، برای خلایق آورده بود؟ فرمود: آری. آنچه ایشان را کافی بود و آنچه مردم محتاج‌اند به آن تا روز قیامت. گفتم که: آیا چیزی از آن علوم، فوت شده؟ فرمود: چیزی از آنها فوت نشده و در پیش آن کسانی که اهلش هستند، محفوظ است.[۱]

[توانایی ائمه علیهم السلام بر استنباط تمام علوم از قرآن کریم]

دیگر از جملهٔ آنچه از این کلام ظاهر می‌شود، آن است که جمیع علوم، در قرآن موجود است و ائمّه علیهم السلام ـ که اهل الذکر، عبارت از ایشان است ـ، به آنها عالم‌اند و دیگران، مأمورند به آن که به ایشان، رجوع کنند و از ایشان، سؤال کنند.

و از جملهٔ احادیث که در این باب وارد شده، روایت کرده است محمّد بن یعقوب کلینی رحمه الله از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود: هیچ امری نیست که دو کس در آن اختلاف نمایند و اصلی از برای آن، در کتاب الهی موجود نباشد؛ امّا عقول مردم به آن نمی‌رسد.[۲]

و از آن حضرت، روایت کرده که فرمود: من، فرزند رسول خدایم ﷺ و من، عالمم به کتاب خدای ـ عزَّ و جلَّ ـ، و در آن جاست ابتدای خلق و آنچه خواهد بود تا روز قیامت، و در آن جاست خبر آسمان و زمین، و خبر بهشت و دوزخ، و خبر آنچه بوده و خواهد بود و همهٔ آن را من می‌دانم، همچنان که این کفِ دست خود را می‌بینم. به درستی که خدای تعالی می‌فرماید که: «در قرآن است بیان هر چیزی[۳]».[۴]

و از حضرت امام محمّد باقر علیه السلام روایت کرده که در تفسیر قول الهی: ﴿فَسْئَلُوْا أَهْلَ الذِّكْرِ إِن كُنتُمْ لَاتَعْلَمُونَ﴾؛[۵] یعنی: «سؤال کنید از اهل ذکر، اگر شما ندانید»، که رسول خدا ﷺ فرموده که: ذکر، منم و ائمّه علیهم السلام، اهل ذکرند.[۶]

و در قول خدای تعالی که: ﴿وَإِنَّهُ لَذِكْرٌ لَّكَ وَلِقَوْمِكَ وَسَوْفَ تُسْئَلُونَ﴾؛[۷] یعنی: «به درستی که قرآن، ذکر است از برای تو و از برای قوم تو و بعد از این، از شما سؤال خواهند کرد»، فرمود که: قوم او ماییم و ماییم مسئولون.[۸]

۱. الکافی، ج ۱، ص ۵۷، ح ۱۳.
۲. همان، ص ۶۰، ح ۶.
۳. سورهٔ نحل، آیهٔ ۸۹.
۴. الکافی، ج ۱، ص ۲۲۹، ح ۳.
۵. سورهٔ نحل، آیهٔ ۴۳.
۶. الکافی، ج ۱، ص ۲۱۰، ح ۱.
۷. سورهٔ زخرف، آیهٔ ۴۴.
۸. الکافی، ج ۱، ص ۲۱۰، ح ۲.

[لزوم پیروی از پیامبر و ائمه ﷺ]

وَ قَدْ عَهِدَ إِلَيْهِمْ رَسُولُ اللهِ ﷺ قَبْلَ مَوْتِهِ ، فَقَالُوا : «نَحْنُ بَعْدَ مَا قَبَضَ اللهُ ـ عزَّ و جلَّ ـ رَسُولَهُ يَسَعُنَا أَنْ نَأْخُذَ بِمَا اجْتَمَعَ عَلَيْهِ رَأْيُ النَّاسِ بَعْدَ مَا قَبَضَ اللهُ رَسُولَهُ ﷺ وَ بَعْدَ عَهْدِهِ الَّذِي عَهِدَهُ إِلَيْنَا وَ أَمَرَنَا بِهِ» مُخَالِفاً لِلهِ وَ لِرَسُولِهِ ﷺ ، فَمَا أَحَدٌ أَجْرَأُ عَلَى اللهِ وَ لَا أَبْيَنَ ضَلَالَةً مِمَّنْ أَخَذَ بِذٰلِكَ وَ زَعَمَ أَنَّ ذٰلِكَ يَسَعُهُ . وَ اللهِ إِنَّ لِلهِ عَلَى خَلْقِهِ أَنْ يُطِيعُوهُ وَ يَتَّبِعُوا أَمْرَهُ فِي حَيَاةِ مُحَمَّدٍ ﷺ وَ بَعْدَ مَوْتِهِ ، هَلْ يَسْتَطِيعُ أُولٰئِكَ أَعْدَاءُ اللهِ أَنْ يَزْعُمُوا أَنَّ أَحَداً مِمَّنْ أَسْلَمَ مَعَ مُحَمَّدٍ ﷺ أَخَذَ بِقَوْلِهِ وَ رَأْيِهِ وَ مَقَايِيسِهِ مَعَ رَسُولِ اللهِ ﷺ مُخَالِفَةً لَهُ؟ فَإِنْ قَالَ : «نَعَمْ» ؛ فَقَدْ كَذَبَ عَلَى اللهِ وَ ضَلَّ ضَلَالاً بَعِيداً وَ إِنْ قَالَ : «لَا لَمْ يَكُنْ لِأَحَدٍ أَنْ يَأْخُذَ بِرَأْيِهِ وَ هَوَاهُ وَ مَقَايِيسِهِ ؛ فَقَدْ أَقَرَّ بِالْحُجَّةِ عَلَى نَفْسِهِ ، وَ هُوَ مِمَّنْ يَزْعُمُ أَنَّ اللهَ يُطَاعُ وَ يُتَّبَعُ أَمْرُهُ بَعْدَ قَبْضِ رَسُولِ اللهِ ﷺ وَ قَدْ قَالَ اللهُ وَ قَوْلُهُ الحقُّ: ﴿وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِن قَبْلِهِ ٱلرُّسُلُ أَفَإِيْن مَّاتَ أَوْ قُتِلَ ٱنقَلَبْتُمْ عَلَىٰٓ أَعْقَـٰبِكُمْ وَمَن يَنقَلِبْ عَلَىٰ عَقِبَيْهِ فَلَن يَضُرَّ ٱللَّـهَ شَـيْـًٔا وَسَيَجْزِى ٱللَّهُ ٱلشَّـٰكِرِينَ﴾ ،[1] وَ ذٰلِكَ لِتَعْلَمُوا أَنَّ اللهَ يُطَاعُ وَ يُتَّبَعُ أَمْرُهُ فِي حَيَاةِ مُحَمَّدٍ ﷺ وَ بَعْدَ قَبْضِ اللهِ محمّداً ﷺ . وَ كَمَا لَمْ يَكُنْ لِأَحَدٍ مِنَ النَّاسِ مَعَ مُحَمَّدٍ ﷺ أَنْ يَأْخُذَ بِهَوَاهُ وَ لَا رَأْيِهِ وَ لَا مَقَايِيسِهِ ، فَكَذٰلِكَ لَمْ يَكُنْ لِأَحَدٍ مِنَ النَّاسِ بَعْدَ مُحَمَّدٍ ﷺ أَنْ يَأْخُذَ بِهَوَاهُ وَ لَا رَأْيِهِ وَ لَا مَقَايِيسِهِ.

و به تحقیق که وصیّت نمود به ایشان ، حضرت پیغمبر ﷺ قبل از وفات خود (یعنی به امامت و وجوب متابعت حضرت امیر المؤمنین ﷺ در غدیر خم ، یا به وجوب تمسّک به قرآن و به اهل بیت ﷺ در حدیث ثقلین ، چنانچه مذکور می‌شود ، إن شاءالله تعالی !) . پس ایشان گفتند که : بعد از آن که خدای تعالی ، روح مطهّر رسول الله ﷺ را به جوار کرامت خود بُرد ، ما را هست که عمل کنیم به آنچه رأی مردم بر آن اجتماع کند بعد از رحلت آن حضرت و بعد از وصیّتی که به ما کرده (یعنی می‌توانیم برای خود ، امامی غیر از امیر المؤمنین ﷺ که حضرت پیغمبر ﷺ وصیّت به امامت او کرده ، تعیین کنیم) .

و این معنی را از راه مخالفت خدای ـ عزَّ و جلَّ ـ و رسول او ﷺ اختیار کردند (؛ زیرا که وصیّت رسول ﷺ به فرمودهٔ خدای ـ عزَّ و جلَّ ـ است. پس مخالفت آن حضرت ، مخالفتِ خدای تعالی خواهد بود) .

۱ . سورهٔ آل عمران ، آیهٔ ۱۴۴ .

پس هیچ کس جرئتش در مخالفت الهی، بیشتر و گم‌راهی‌اش ظاهرتر نیست از کسی که به چنین رأیی عمل کند و گمان کند که مخالفت وصیّت رسول خدا ﷺ می‌تواند کرد. و والله که اطاعت امر الهی و متابعتِ فرمان او بر خلایق لازم است، هم در حال حیات آن حضرت، و هم بعد از موت او! و آیا می‌توانند گفت یا اعتقاد کرد این جماعت که دشمنی با خدای تعالی می‌کنند ـ که کسی از جملهٔ آن جماعت که در زمان حضرت پیغمبر ﷺ اسلام آورده بودند، به قول و رأی خود و قیاس‌ها که به عقل خود می‌فهمیدند، عمل می‌کردند ـ، با وجود آن حضرت[1]، مخالفتِ امر او می‌نمودند؟ پس اگر بگوید:

«آری. به رأی خود عمل می‌کردند و ایشان را جایز بود[2]»، پس به تحقیق که دروغ بر خدای تعالی بسته و از راه حق[3]، بسیار دور افتاده.

و اگر گوید: «کسی را نمی‌رسید که با وجود آن حضرت، به رأی و خواهش و قیاس عمل نماید»، پس اقرار کرده باشد به آنچه بر خودش حجّت می‌شود؛ زیرا که اعتقاد دارد به آن که اطاعت امر الهی و متابعتِ فرمان او بعد از وفات حضرت پیغمبر ﷺ لازم است. و به تحقیق که حق تعالی، در کلام مجید فرموده که: «نیست محمّد، مگر فرستاده‌ای به رسالت از جانب ما که پیش از او پیغمبران دیگر گذشته‌اند. پس آیا اگر او به اجل از دنیا رحلت کند یا کشته شود، شما از دین بر خواهید گشت؟ و کسی که از دین برگردد، به خدای تعالی، هیچ ضرر نمی‌رساند و زود باشد که خدای تعالی، شکرکنندگان را که اطاعتِ فرمودهٔ او می‌کنند، جزای خیر می‌دهد.

و این فرمودهٔ الهی، از برای آن است که بدانید که خدای ـ عزَّ و جلَّ ـ را اطاعت می‌باید کرد و پیروی امر او می‌باید کرد، در حیات محمّد ﷺ و بعد از وفات آن حضرت. و همچنان که هیچ کس را نمی‌رسد که در حیات محمّد ﷺ به خواهش و رأی خود و قیاسی که موافق عقلش باشد، عمل کند، همچنین، کسی را نمی‌رسد که بعد از آن حضرت به خواهش و رأی خود به قیاس‌ها عمل نماید[4]».

۱. الف: + «و».

۲. الف: ـ «پس اگر بگوید: آری. به رأی خود عمل می‌کردند و ایشان را جایز بود».

۳. الف: ـ «حق».

۴. ب: ـ «و قیاسی که موافق ... به قیاس‌ها عمل نماید».

[نصوص دالّ بر امامت علی ﷺ]

و در این کلام شریف، اشاره شده به نصّ حضرت رسول ﷺ و وصیّت آن حضرت به وجوب متابعت امیر المؤمنین ﷺ و امامت آن حضرت و مخالفت نمودن اکثر امّت، بنا بر مطالب و غرض‌های باطل و بیعت نمودن به ابو بکر در سقیفهٔ بنی‌ساعده. و اگر چه نصوص امامت امیر المؤمنین ﷺ و فضائل آن حضرت، بیرون از حصر و إحصاست و این مختصر، گنجایش تفصیل ادلّهٔ امامت را ندارد؛ لیکن قلیلی از روایات حدیث غدیر خم و تسلیم به إمارت و وصیّت در باب ثقلین ـ که عبارت از قرآن و اهل بیت ﷺ است ـ، مذکور می‌شود.

از آن جمله، روایت نموده است محمّد بن یعقوب کلینی ﷺ، از حضرت امام محمّد باقر ﷺ که فرمود: خدای ـ عزَّ و جلَّ ـ امر کرد حضرت پیغمبر ﷺ را به ولایت علی بن ابی طالب ﷺ و این آیه [را] فرستاد که: ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَوٰةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَوٰةَ وَهُمْ رَٰكِعُونَ﴾.[1] و ترجمهٔ ظاهرش آن است که: نیست ولیّ شما، مگر خدای تعالی و پیغمبر و آنهایی که ایمان آورده‌اند؛ و ایشان، آن جماعت‌اند که اقامتِ صلات می‌کنند و زکات می‌دهند در حالت رکوع.

بعد از آن، فرمود که: خدای تعالی، واجب ساخت ولایتِ أُولی الأمر را، و مردم نداستند که أُولی الأمر کیستند. پس خدای تعالی امر فرمود حضرت پیغمبر ﷺ را به آن که ولایت را از برای ایشان بیان فرماید، همچنان که نماز و زکات[2] روزه و حج را بیان فرموده. بعد از آن که این حکم از جانب الهی صادر شد، حضرت پیغمبر ﷺ دل‌تنگ شد و ترسید که از دین برگردند و او را تکذیب نمایند در آن که این حکم از جانب الهی است. پس دل‌تنگ شد و بازگشت به خداوند خود کرده، سؤال کرد که: چه کند؟ پس خدای ـ عزَّ و جلَّ ـ وحی فرستاد که ﴿يَٰٓأَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَآ أُنزِلَ إِلَيْكَ مِن رَّبِّكَ وَإِن لَّمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُۥ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ﴾.[3] و ترجمهٔ ظاهرش آن است که: ای پیغمبر و فرستادهٔ به خلایق! برسان آن چیزی را که به سوی تو فرستاده شده است از جانب خداوند تو، و اگر چنین نکنی و آن حکم را نرسانی به مردم، پس تبلیغ رسالت الهی نکرده خواهی بود. و خدای تعالی، تو را نگاه می‌دارد از شرّ مردم.

۱. سورهٔ مائده، آیهٔ ۵۵.
۲. الف: ـ «زکات».
۳. سورهٔ مائده، آیهٔ ۶۷.

بعد از آن، حضرت فرمود که: چون این آیه نازل شد، حضرت ﷺ امر الهی را ظاهر ساخت و ولایت علی ﷺ را بر پای داشت و فرمود تا ندای صلاتِ جامعه در میان مردم کردند. و این، ندایی است که در وقتی که مطلبی عظیم روی می‌دهد، می‌کنند، تا همه کس حاضر شوند. و حضرت پیغمبر ﷺ مردم را امر کرد که آنها که در آن مقام حاضر بودند، این حکم را برسانند به هر کس که حاضر نباشد.

بعد از آن فرمود که: فرائض‌الهی، به ترتیب نازل می‌شد و ولایت، آخر فرائض بود. و چون ولایت نازل شد، خدای ـ عزَّ و جلَّ ـ این آیه [را] فرستاد که: ﴿اَلْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي﴾؛[1] یعنی: امروز، کامل ساختم برای شما، دین شما را، و تمام کردم بر شما، نعمت خود را.

بعد از آن فرمود که: خدای ـ عزَّ و جلَّ ـ می‌فرماید که: دیگر، بعد از این، فریضهٔ دیگری نمی‌فرستم و به تحقیق که فرائض را برای شما کامل ساختم.[2]

و علی ابن ابراهیم ﷺ در تفسیر آیهٔ ﴿يَـٰٓأَيُّهَا ٱلرَّسُولُ بَلِّغْ مَآ أُنزِلَ إِلَيْكَ مِن رَّبِّكَ وَإِن لَّمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُۥ وَٱللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ ٱلنَّاسِ﴾، روایت کرده که این آیه، در وقت برگشتن حضرت پیغمبر ﷺ در حجّة الوداع، نازل شد و حجّة الوداع، حجّ دهم بود که آن حضرت بعد از آمدن به مدینه به جا آورد.

و از جملهٔ کلام حضرت در مِنا، آن بود که[3] حمد و ثنای الهی به جا آورد و بعد از آن فرمود که: ای مردمان! سخن مرا بشنوید و از من یاد گیرید؛ زیرا که من نمی‌دانم تا کِی خواهم بود و شاید که بعد از این سال، شما را نبینم.

بعد از آن فرمود که: آیا می‌دانید کدام روز، حرمتش بیشتر است؟ مردم[4] گفتند: این روز. فرمود: کدام ماه، حرمتش بیشتر است؟ گفتند: این ماه[5]. فرمود: کدام بَلَد، حرمتش بیشتر است؟ گفتند: این بَلَد که ما در آن هستیم. فرمود که: به تحقیق که خون‌های شما و مال‌ها و عِرض‌های شما بر شما حرام است، همچنان که این روز در این ماه، در این بلده، حرام است، تا وقتی که خداوندِ خود را ملاقات کنید و از شما سؤال کنند[6] که هر یک چه کرده‌اید. پس خطاب به مردم

۱. سورهٔ مائده، آیهٔ ۳.
۲. الکافی، ج ۱، ص ۲۸۹، ح ۴.
۳. ب: ـ «که آن حضرت، بعد از آمدن به مدینه به جا آورد. و از جمله کلام حضرت در منا آن بود که».
۴. الف: ـ «مردم».
۵. الف: ـ «کدام ماه، حرمتش بیشتر است؟ گفتند: این ماه».
۶. ب: «کنند».

کرده، فرمود که: آیا رساندم به شما چیزی را که خدای تعالی فرموده بود؟ گفتند: بلی. فرمود که: خداوندا! تو گواه باش.

بعد از آن فرمود که: بدانید که هر مفاخرت که به پدران و غیر آن کنند، و هر بدعتی که در جاهلیت بوده، و هر خونی و مالی، در زیر این قدم‌های من است و هیچ کس از دیگری گرامی‌تر نیست، مگر به تقوا و ترس الهی.

بعد از آن فرمود که: آیا رسانیدم حکم الهی را؟ گفتند: بلی. فرمود: خداوندا! گواه باش.

بعد از آن فرمود: بدانید که هر رِبا، یعنی سودی که در جاهلیت بود، باطل و ساقط است. و اوّلْ آنچه ساقط است، ربای عبّاس بن عبد المطّلب است. و هر خونی که در جاهلیت [ریخته] شده، ساقط است و اوّل آن خون‌ها، خون ربیعه است.

پس فرمود که: آیا رسانیدم فرمودهٔ الهی را؟ گفتند: بلی. فرمود: خداوندا! تو[1] گواه باش.

بعد از آن فرمود که: شیطان، ناامید شده از آن که در این زمین شما، کسی او را بپرستد؛ لیکن راضی است به آن که اعمال خود را که سهل می‌گیرد، از برای او بکنید و وقتی که اطاعت شیطان کردید، او را پرستیده خواهید بود. ای مردمان! به تحقیق که مسلمانان، برادران واقعی یکدیگرند و خون مسلمان بر مسلمانان، حلال نیست و مالش حلال نیست، مگر چیزی که از روی دل‌خوشی بدهد. و خدای تعالی، مرا امر فرموده که با مردم، مقاتله کنم تا وقتی که بگویند: «لا إله إلّا الله» و وقتی که گفتند، خون و مال خود را از من نگاه داشته‌اند، مگر جایی که موافق حق باید گرفت و حساب ایشان، بر خدای تعالی است. ای مردمان! آیا رسانیدم فرمان الهی را؟ گفتند: بلی. فرمود: خداوندا! گواه باش.

بعد از آن فرمود: ای مردمان! سخن مرا یاد دارید تا بعد از من، به آن نفع یابید و بفهمید تا مرتبهٔ شما بلند شود. شما را آگاه می‌کنم که بعد از من، به کفر برمگردید، چنانچه از برای دنیا گردنِ یکدیگر را بزنید، و اگر چنانچه این کار [را] بکنید و خواهید کرد، مرا خواهید یافت در صف لشکری میان جبرئیل و میکائیل که شمشیر بر روی شما زنم.

بعد از آن، به طرف راست خود، التفات فرمود و ساعتی ساکت شد. بعد از آن فرمود که: اگر خدا خواهد، علی بن ابی طالب را در آن لشکر خواهید یافت.

بعد از آن فرمود که: آگاه باشید که در میان شما دو چیز می‌گذارم که اگر دست از آنها برندارید،

۱. الف: - «تو».

گم‌راه نمی‌شوید[۱]، و آن دو چیز، کتاب خدای تعالی و عترت من است که اهل بیت من باشند. به تحقیق که خداوند لطیف خبیر، مرا خبر داده است که این دو چیز، از هم جدا نمی‌شوند تا وقتی که بر سرِ حوض، نزد من آیند. بدانید که هر کس، دست از این دو برنمی‌دارد، نجات می‌یابد و کسی که مخالفتِ ایشان[۲] می‌کند، هلاک می‌شود. آیا رسانیدم حکم الهی را؟ گفتند: بلی. فرمود: خداوندا! گواه باش.

بعد از آن فرمود که: آگاه باشید که جمعی از شما بر سرِ حوض، بر من وارد خواهید شد و ایشان را از پیش من، دور خواهند کرد. پس من خواهم گفت: خداوندا! ایشان، اصحاب من هستند. پس می‌گویند: یا محمّد! ایشان بعد از تو، چیزها احداث کردند و طریقهٔ تو را تغییر دادند. من خواهم گفت: این چنین مردم، دور باشند[۳]!

و چون روز آخرِ ایّام تشریق شد، سورهٔ ﴿إِذَا جَآءَ نَصْرُ ٱللَّهِ وَٱلْفَتْحُ﴾[۴] نازل شد. حضرت پیغمبر ﷺ فرمود که: خبر موتِ من آمده. بعد از آن، در مسجد خَیف، ندای صلات جامعه فرمود و مردم، جمع شدند. پس، حمد و ثنای الهی به جای آورد. بعد از آن فرمود: خدای تعالی، در نعمت خود بدارد (یا: تازه‌رو بدارد) مردی را که سخن مرا گوش کند و حفظ کند و برساند به کسی که نشنیده باشد! پس بسا کسی که علمی را فرا می‌گیرد و عالم نیست، و بسا کسی که علمی را یاد می‌گیرد و می‌رساند[۵] که [آموزنده] بهتر از او یاد می‌گیرد.

بعد از آن فرمود: سه چیز است که هرگاه کسی از مسلمانان صاحب آن باشد، دل او خیانت نمی‌کند یا صاحب دشمنی و حِقد و انگیختن شر نمی‌باشد: یکی، خالص ساختن اعمال از برای خدای ـ عزَّ و جلَّ ـ که غیرِ رضای الهی در اعمال، مطلبی نداشته باشد. دیگر، خیرخواهی همه مسلمانان که بدی‌ای نسبت به ایشان در دل نداشته باشد. دیگر، از جماعت مسلمانان جدایی نکردن و با ایشان متّفق بودن؛ زیرا که دعوت مسلمانان، احاطه به ایشان نموده یا به جمعی که بعد از ایشان می‌آیند، احاطه کرده (مراد به دعوت مسلمانان، می‌تواند بود که تکلیف اسلام باشد یا دعای آن حضرت به جهت نجات و سعادت ایشان، و شفاعت او به جهت خلاصی ایشان از عذاب بوده باشد؛ یعنی چون در دعوت اسلام، همگی در حکم یک شخص‌اند و میانهٔ ایشان، تفاوتی

۱. الف: «نشوید».
۲. الف: «آنها».
۳. ج: «دور باشند!».
۴. سورهٔ نصر، آیهٔ ۱.
۵. ج: «یاد گرفته به کسی می‌رساند».

نیست. پس باید که با یکدیگر متفّق باشند).

بعد از آن فرمود که: مؤمنان، برادرانِ یکدیگرند و خون ایشان، مثل یکـدیگر است و اَدنـای ایشان، سعی می‌کند در امان ایشان (یعنی هرگاه امان دهد کافری را، ایشان قبول می‌کنند یا ایشان، سعی می‌کنند در باب امانی که ادنایِ ایشان بدهد). و ایشان به منزلهٔ یک دست‌اند در دفعِ دشمنان و مخالفان دین. ای مردمان! به درستی که من در میان شما می‌گذارم ثقلین را. گفتند: یا رسول الله! ثقلین کدام‌اند؟ فرمود: کتاب خدای تعالی و عترت من، که اهل بیت من‌اند؛ زیرا که خداوند لطیفِ خبیر، مرا خبر داده که ایشان، از هم جدا نمی‌شوند تا وقتی که بر سرِ حوض، نزد من آیند. و دو انگشت سبّابهٔ خود را نزدیک هم آورد و فرمود که: قرآن و اهل بیت مـن، ایـن‌چنین رفـیق‌انـد با یکدیگر.

بعد از آن، انگشت سبّابه و وسطی را نزدیک هم آورد و فرمود که: نمی‌گویم مثل این دو انگشت سبّابه و انگشت میان‌اند که یکی زیادتی بر دیگری داشته باشد.

پس چند کس از صحابهٔ آن حضرت، پیش یکدیگر آمدند و گفتند که: می‌خواهد امامت را در اهل بیت خود قرار دهد! و چهار کس از ایشان، به مکّه رفتند و داخل خانهٔ کعبه شدند و با یکدیگر بیعت کردند و عهد نمودند و نوشته بر طبق عهد و بیعتِ خود نوشتند که وقتی که حضرت پیغمبر ﷺ به اَجَل خود یا به قتل از دنیا برود، نگذارند که امامت، هرگز به اهل بیت او برگردد. پس خـدای تعالی، در این باب، این آیه فرستاد که: ﴿أَمْ أَبْرَمُوٓاْ أَمْرًا فَإِنَّا مُبْرِمُونَ * أَمْ يَحْسَبُونَ أَنَّا لَا نَسْمَعُ سِرَّهُمْ وَنَجْوَىٰهُم بَلَىٰ وَرُسُلُنَا لَدَيْهِمْ يَكْتُبُونَ﴾.[1] و ترجمهٔ ظاهرش آن است که: آیا ایشان محکم ساخته‌اند امری را؟ پس به درستی که ماییم محکم‌سازندهٔ امور. یا می‌پندارند که ما نـمی‌شنویم سخن پنهان و راز ایشان را که با یکدیگر در میان می‌گذارند؟ نه چنین است؛ بلکه فرستادگان ما که کاتبان اعمال‌اند، نزد ایشان‌اند و می‌نویسند آنچه ایشان می‌گویند و می‌کنند.

بعد از آن، حضرت پیغمبر ﷺ از مکّه، متوجّه مدینه شد و می‌آمد تا به منزلی فرود آمد که آن را غدیر خُم می‌گویند، و مناسک، تعلیمِ مردم فرمود و مردم را وصیّت فرمود. ناگاه این آیه نازل شد که: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلرَّسُولُ بَلِّغْ مَآ أُنزِلَ إِلَيْكَ مِن رَّبِّكَ وَإِن لَّمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُۥ وَٱللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ ٱلنَّاسِ﴾.[2] و ترجمه [ی آن] مذکور شد. پس حضرت پیغمبر ﷺ برخاست و فرمود کـه: تـهدید و وعید است که نازل شده. بعد از آن، حمد و ثنای الهی به جای آورد و گفت: ای مردمان! آیـا

۱. سورهٔ زخرف، آیهٔ ۷۹ و ۸۰.
۲. سورهٔ مائده، آیهٔ ۶۷.

می‌دانید که ولیّ شما کیست ؟ گفتند : بلی . خدا و رسول او ، ولیّ مایند . فرمود که : آیا نمی‌دانید که من ، اُولی هستم به شما از خود شما ؟ گفتند : بلی . فرمود : «اللّهُمَ أشْهِدَ ! » ؛ یعنی : خداوندا ! تو گواه باش . و این کلام را سه مرتبه اعاده فرمود و در هر مرتبه ، مردم به طریق اوّل ، جـواب مـی‌گفتند و می‌فرمود که : «اللّهُمَ أشْهِد ! » .

بعد از آن ، دست حضرت علی ابن ابی طالب ﷺ را گرفته ، بلند کرد تا به حدّی که سفیدیِ زیر بغل هر دو را مردم دیدند . بعد از آن فرمود که : «أَلا مَنْ كُنْتُ مَوْلاهُ فَهذَا عَلِيٌّ مَوْلاهُ . اللّهُمَّ والِ مَنْ والاهُ وَ عَادِ مَنْ عَادَاهُ وَ انْصُرْ مَنْ نَصَرَهُ وَاخْذُلْ مَنْ خَذَلَهُ وَ أحِبَّ مَنْ أحَبَّهُ ! » ؛ یعنی : آگاه می کنم شما راکه هر کس که من مولای او بودم ، پس مولای او ، این علی است . خداوندا ! دوستی کن با هر کس که با او دوستی کند ، و دشمنی کن با هر کس که با او دشمنی کند ، و یاری کن هر کس راکه او را یاری کند ، و یاری مکن کسی راکه ترکِ یاری او کند ، و دوست دار کسی راکه دوست دارد او را .

بعد از آن فرمود که : خداوندا ! تو گواه باش بر ایشان ، و من ، از جملهٔ گواهانم .

پس عمر بن الخطّاب ، در میان اصحاب که حاضر بودند ، گفت : یا رسول الله ! این امر از جانب خدای تعالی است یا از جانب رسولش ؟ حضرت فرمود که : بلی . از جانب خدا و رسول ، هر دو است . به درستی که او ، امیر مؤمنان و پیشوای متّقیان و قائدِ غرّ مُحَجّلین است .

و غرّ ، اسبان پیشانی سفید را می‌گویند ، و مُحَجّل ، اسبِ دست و پا سفید است ، و قائد آنـها ، کسی است که آنها را از عقب خود می‌بَرد . و چون این نوع[1] اسب در میان عرب به میمنتْ معروف است ، از اصحاب سعادت و نجات ـ که شیعیان و متابعان امیر المؤمنین ﷺ هستند ـ ، به این لفظ تعبیر فرموده .

بعد از آن فرمود که : خدای تعالی ، علی بن ابی طالب را بر کنار صراط می‌نشانَد در روز قیامت . پس دوستان خود را داخل بهشت می‌کند و دشمنان خود را به جهنّم می‌فرستد .

پس جمعی از اصحاب حضرت پیغمبر ﷺ که بعد از او مرتد شدند ، با یکـدیگر گـفتند کـه : محمّد ، در مسجد خَیف ، گفت ، آنچه شنیدید و در این جا می‌گوید ، آنچه می‌گوید و اگر به مدینه برسد ، از ما به جهتِ علی بن ابی‌طالب ، بیعت خواهد گرفت . پس ، چهارده کس از ایشان جـمع شدند و با یکدیگر ، مشورت کردند و بر قتل حضرت پیغمبر ﷺ اتّفاق نمودند و در عَقَبه از شعبی که در میانهٔ جُحْفه و اَبوا واقع شده ، کمین کردند و هفت کس در[2] طرف دست راست عَقَبه ، و هفت کس

۱ . الف : - «نوع» .

۲ . ج : «از ایشان در» .

در دست چپ نشستند، از برای آن که شتر حضرت پیغمبر ﷺ را رَم دهند.

پس چون شب تاریک شد، آن حضرت در پیشِ لشکر می‌آمد و بر روی شتر، او را خواب می‌بُرد. بعد از آن که نزدیک عَقَبه رسید، جبرئیل ﷺ آواز داد که: یا محمّد! فلان و فلان و فلان، بر سر راه، در کمین تو نشسته‌اند. پس حضرت، نگاه به عقب خود کرده، فرمود که: کیست در پیِ سر من؟ حُذَیفة الیمان گفت: منم حُذَیفة الیمان، یا رسول الله! حضرت فرمود: شنیدی آنچه من[1] شنیدم؟ گفت: بلی؛ شنیدم. فرمود: به کسی اظهار مکن. بعد از آن، حضرت پیغمبر ﷺ به ایشان نزدیک شد و هر یک را به نام، آواز کرد. بعد از آن که آواز آن حضرت را شنیدند، گریختند و خود را در میان مردم انداختند و شترانِ سواری خود را که عِقال کرده بودند، گذاشتند و مردم، از عقب سرِ آن حضرت رسیدند. و آن حضرت، به شتران ایشان رسید و آنها را شناخت و چون فرود آمد، فرمود: چه حال است جمعی را که در خانهٔ کعبه با یکدیگر هم‌قَسَم شده‌اند که وقتی که محمّد از دنیا برود به موت یا به قتل، نگذارند که امر خلافت، هرگز به اهل بیت او برگردد؟! پس ایشان، پیش آن حضرت آمدند و قَسَم یاد نمودند که از این سخنان، هیچ نگفته‌اند و چنین اراده نکرده‌اند و قصد بد[2] به حضرت پیغمبر ﷺ نکرده‌اند.

پس این آیه نازل شد که: ﴿یَحْلِفُونَ بِاللَّهِ مَا قَالُوا وَلَقَدْ قَالُوا كَلِمَةَ الْكُفْرِ وَكَفَرُوا بَعْدَ إِسْلَامِهِمْ وَهَمُّوا بِمَا لَمْ يَنَالُوا وَمَا نَقَمُوا إِلَّا أَنْ أَغْنَاهُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ مِن فَضْلِهِ فَإِن يَتُوبُوا يَكُ خَيْرًا لَّهُمْ وَإِن يَتَوَلَّوْا يُعَذِّبْهُمُ اللَّهُ عَذَابًا أَلِيمًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمَا لَهُمْ فِي الْأَرْضِ مِن وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ﴾.[3] و ترجمهٔ ظاهرش آن است که: قَسَم می‌خورند به خدای تعالی که نگفته‌اند، و به تحقیق که گفته‌اند کلمهٔ کفر را و کافر شده‌اند بعد از آن که اسلام آورده بودند، و قصد کردند چیزی را که به آن نرسیدند (که عبارت از قتل آن حضرت است یا غیر آن). و ایشان را به غضب نیاورده و دشمن نداشته‌اند، مگر امری را که موجب غضب نمی‌شود که عبارت از آن است که خدا و رسول ایشان را به فضل الهی، غنی و بی‌نیاز ساخته‌اند (یعنی از امری به غضب می‌آیند که موجب غضب نمی‌شود[4]). پس اگر توبه کنند، از برای ایشان، بهتر خواهد بود، و اگر رو بگردانند، خدای تعالی، ایشان را معذّب می‌سازد به عذابی دردناک در دنیا و آخرت. و ایشان را در زمین، دوستی و یاری‌کننده‌ای نخواهد بود.

۱. الف: - «من».
۲. ب: «بدی».
۳. سورهٔ توبه، آیهٔ ۷۴.
۴. ب: «نمی‌تواند شد».

بعد از آن، حضرت پیغمبر ﷺ به مدینه آمد و در مدینه، آن حضرت را در ماه محرّم و نیمهٔ ماه صفر، کوفتی و آلمی نبود. بعد از آن، بیماری‌ای عارض شد که از دنیا رحلت فرمود.[۱]

و به روایت دیگر، از حضرت امام جعفر صادق ﷺ روایت کرد که فرمود: وقتی که ولایت امیر المؤمنین ﷺ نازل شد و حضرت پیغمبر ﷺ در غدیر خُم، مردم را امر فرمود که به امارت بر آن حضرت، سلام کنند، یعنی بگویند: «السلام علیک یا أمیر المؤمنین!»، پس ابو بکر و عمر، به حضرت پیغمبر ﷺ گفتند که: این حکم، از جانب خدا و رسول است؟ فرمود: بلی! حکمی است ثابت از جانب خدا و رسول. به درستی که او، امیر مؤمنان و پیشوایِ متقیان و قائدِ غرّ المُحَجّلین است و خدای تعالی، او را روز قیامت، بر سرِ صراط می‌نشانَد. پس[۲] او دوستان خود را به بهشت می‌فرستد و دشمنان خود را به جهنّم. بعد از آن، خدای ـ عزَّ و جلَّ ـ این آیه [را] فرستاد که: ﴿وَلَا تَنقُضُواْ ٱلْأَيْمَـٰنَ بَعْدَ تَوْكِيدِهَا وَقَدْ جَعَلْتُمُ ٱللَّهَ عَلَيْكُمْ كَفِيلًا إِنَّ ٱللَّهَ يَعْلَمُ مَا تَفْعَلُونَ﴾.[۳] و ترجمهٔ ظاهرش آن است که: مشکنید قَسَم‌های خود را بعد از آن که آنها را محکم ساخته‌اید، و به تحقیق که خدای تعالی را بر خود، کفیل گردانیده‌اید. به درستی که خدای تعالی، می‌داند آنچه [را] شما می‌کنید.

بعد از آن، حضرت امام جعفر صادق ﷺ فرمود که: مراد از «یمین مؤکّد» یا «تأکید یمین»، خبری است که رسول ﷺ از جانب خدای تعالی و از جانب خود داده. بعد از آن، خدای تعالی[۴] از برای ایشان[۵]، مَثَلی زده به آن که فرموده: ﴿وَلَا تَكُونُواْ كَٱلَّتِى نَقَضَتْ غَزْلَهَا مِنۢ بَعْدِ قُوَّةٍ أَنكَـٰثًا تَتَّخِذُونَ أَيْمَـٰنَكُمْ دَخَلًۢا بَيْنَكُمْ﴾.[۶] و ترجمهٔ ظاهرش آن است که: مثل آن زنی مباشید که رشتهٔ خود را گسست و تاب آن را بیرون کرد، بعد از تابیدن. و خواهید که قَسَم‌های خود را مکر و حیله قرار دهید در میان خود.[۷]

یعنی به ظاهر، قَسَم یاد کنید که وفای به عهد و بیعت می‌کنیم از روی حیله و در دل داشته باشید که وفا نکنید.

بعضی از مفسّرین گفته‌اند که در مکّه، زنی بود از قریش که با کنیزان خود تا نصف روز، مشغول

۱. تفسیر القمّی، ج ۱، ص ۱۷۱.
۲. الف: - «پس».
۳. سورهٔ نحل، آیهٔ ۹۱.
۴. ب: - «و از جانب خود داده. بعد از آن، خدای تعالی».
۵. ج: «او».
۶. سورهٔ نحل، آیهٔ ۹۲.
۷. تفسیر القمّی، ج ۱، ص ۳۸۹؛ الیقین، ابن طاووس، ص ۱۰۵؛ بحار الأنوار، ج ۳۶، ص ۱۴۸، ح ۱۲۶.

رِشتن می‌بود و بعد از آن می‌گفت تا آنچه تابیده بودند، باز می‌کردند، و او را «خرقاء مکّه» می‌گفتند، و خرقاء، به معنی زن احمق است. و بعضی گفته‌اند کلام، بر سبیل تمثیل وارد شده و مراد آن نیست که زنی چنین، موجود بوده.

و بدان که احادیث در باب وصیّت و نصّ به امامت امیر المؤمنین علیه السلام و امر به تمسّک به عروة الوثقای ولایت اهل بیت علیهم السلام از طُرُق عامّه و خاصّه، بیرون از مرتبهٔ حصر و اِحصاست و اکثر عامّه، حدیث غدیر خُم را روایت نموده و صحیح می‌دانند؛ لیکن به جهت تصحیح مذهب خود، تأویلات فاسده می‌نمایند و ابطال تأویلات ایشان، در کتاب‌های امامت، خصوصاً در کتاب شافی سیّد اجلّ، سیّد مرتضی ـ قدّس الله روحه ـ مذکور است و این مختصر، گنجایش تفصیل آنها ندارد.

[حدیث غدیر]

و بسیاری از اسانید حدیث غدیر را ابن طاووس رحمه الله در کتاب طرائف، و محمّد بن شهرآشوب رحمه الله در کتاب مناقب، از روایات و کتب عامّه روایت کرده‌اند.

و از جملهٔ مشاهیر عامّه، ابن عبد البرّ در کتاب استیعاب گفته که: بُرَیده و ابو هُرَیره و جابر بن عبد الله و بَراء بن عازِب و زید بن ارقم، هر یک از ایشان از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت کرده‌اند که در روز غدیر خُم فرمود که: «مَنْ کُنْتُ مَوْلاهُ، فَعَلِیٌّ مَوْلاهُ، اللّهُمَّ والِ مَنْ وَالاهُ وَعادِ مَنْ عَادَاهُ!».

بعد از آن، گفته که بعضی از روات زیاده بر «کُنْتُ مَوْلاهُ فَعَلِیٌّ مَوْلاهُ» [را] روایت نکرده‌اند.[1]

و احمد حنبل ـ که از ائمّهٔ مخالفین است ـ، در مسند خود، چنانچه صاحب طرائف نقل کرده، به پانزده طریق، این حدیث را روایت کرده و ابن مغازلی شافعی، به دوازده طریق[2] و ابن عقده حافظ به صد و پنج طریق، ابن شیرویه الدیلمی و محمّد بن جریر طبری به هفتاد و پنج طریق و صاحب حلیة الأولیاء و فردوس الأخبار و ثعلبی و غیر ایشان به طرق متعدّده، روایت کرده‌اند.[3]

و صاحب مشکاة ـ که از مشاهیر ایشان است ـ، از احمد حنبل روایت نموده[4] و ابن ابی الحدید، در شرح نهج البلاغة، در جزء دوازدهم، روایت نموده که: امیر المؤمنین علیه السلام در رَحبهٔ کوفه در ایّام خلافتِ ظاهر، مردم را به شهادت طلبید و فرمود که: هر کس در وقت برگشتن از حجّة الوداع از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله شنیده باشد که فرمود: «مَنْ کُنْتُ مَوْلاهُ، فَعَلِیٌّ مَوْلاهُ. اللّهُمَّ والِ مَنْ

۱. الاستیعاب، ج ۳، ص ۱۰۹۹.
۲. المناقب، ابن مغازلی، ص ۱۹ و ۲۰.
۳. الطرائف، ص ۱۴۲.
۴. مشکاة المصابیح، ج ۳، ص ۳۳۰، ح ۶۰۹۴.

وَالاهُ وَعادِ مَنْ عَادَاهُ»، برخیزد و گواهی دهد. جمعی برخاستند و شهادت دادند و انس بن مالک، آن جا حاضر بود، [امّا] شهادت نداد. حضرت امیر المؤمنین به او خطاب فرمود که: تو آن جا حاضر بودی. چرا شهادت نمی‌دهی؟ اَنَس گفت: من، پیر شده‌ام و آنچه فراموش کرده‌ام، زیاده از آنهاست[1] که به خاطر دارم! فرمود که: اگر دروغ‌گویی، خدای تعالی، تو را به سفیدی‌ای مبتلا کند که عمّامه [هم] که بر سر می‌گذاری، آن را نپوشاند! و بعد از آن، خدای ـ عزَّ و جلَّ ـ او را به مرض بَرَص، مبتلا ساخت.[2]

بعد از آن گفته که: این قصّه را ابن قُتَیبه با آن که به بغض و انحراف از امیر المؤمنین ﷺ مشهور است، در کتاب معارف ذکر کرده.[3]

مسلم و تِرمِذی و ابو داوود ـ که از اصحاب صحاح عامّه‌اند ـ و حمیدی، صاحب جمع بین الصحیحین و ابن اثیر، صاحب جامع الاُصول، از زید بن ارقم، روایت کرده‌اند که گفت: رسول خدا ﷺ بر سرایی که آن را خُم می‌گویند، در میان مکّه و مدینه، خطبه‌ای در میان اصحاب فرمود و حمد و ثنا فرمود و مردم را موعظه کرد و آخرت و عذاب الهی را به یاد ایشان آورد. بعد از آن فرمود که: أیّها الناس! من از جملهٔ افراد انسانم و نزدیک است که فرستادهٔ خداوند، یعنی قابض ارواح، نزد من آید و من، او را اجابت کنم. و من در میان شما، ثقلین را می‌گذارم، و اوّل آن دو، کتاب الهی است که نور و هدایت در آن جاست. پس احکامِ او را اخذ کنید و دست به او زنید. و در باب قرآن، ترغیب و تحریص فرمود.

بعد از آن فرمود: دیگر، اهل بیت من است. خدا را به یاد شما می‌آورم در بابِ اهل بیت خود. و در روایت تِرمِذی هست که [نیز فرمود]: کتاب و عترت، از یکدیگر جدا نمی‌شوند تا وقتی که بر سرِ حوض به من رسند.[4]

و از این جا ظاهر می‌شود که انکار کردن بعضی از متعصّبان عامّه، اصل خطبهٔ غدیر را، از غایت جهل و تعصّب است. و از جملهٔ شواهد بطلان این انکار، آن که فخر رازی ـ که تعصّب، بلکه دشمنی او با امیر المؤمنین ﷺ در کمال ظهور است ـ، در تفسیر آیهٔ ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلرَّسُولُ بَلِّغْ مَآ أُنزِلَ

۱. الف و ب: «آنها نیست».
۲. شرح نهج البلاغة، ج ۴، ص ۷۴ و ج ۱۹، ص ۲۱۷.
۳. المعارف، ابن قتیبه، ص ۵۸۰؛ شرح نهج البلاغه، ج ۱۹، ص ۲۱۸.
۴. صحیح مسلم، ج ۷، ص ۱۲۳؛ سنن الترمذی، ج ۵، ص ۳۲۹، ص ۳۸۷۶.

﴿إِلَيْكَ﴾،[۱] روایت کرده که: چون این آیه نازل شد، حضرت پیغمبر ﷺ، دست علی بن ابی طالب را گرفت و گفت: «مَنْ كُنْتُ مَوْلاهُ، فَعَلِيٌّ مَوْلاهُ. اللّهُمَّ والِ مَنْ والاهُ وَعادِ مَنْ عَادَاهُ!». بعد از آن، عمر بن الخطّاب به او رسید و گفت: «هَنيئاً لَكَ يَابْنَ أبي طَالِبٍ! أَصْبَحْتَ مَوْلَايَ وَ مَوْلىٰ كُلِّ مُؤْمِنٍ وَ مُؤْمِنَةٍ»؛ یعنی: مبارک باد تو را ای پسر ابوطالب! مولای من و مولای هر مؤمن و مؤمنه گردیدی.[۲]

مجملاً حدیث غدیر، چنانچه محقّق طوسی نصیر الملّة والدّین ـ قدّس الله روحه ـ در تجرید تصریح نموده، از متواتراتِ اخبار است و بسیاری از متعصّبان عامّه، اعتراف به صحّت آن نموده‌اند.[۳]

و از آن جمله، ابن حجر عَسقَلانی در کتاب فتح الباری شرح صحیح بخاری، در مجلّد ششم گفته که: حدیث «مَنْ كُنْتُ مَوْلاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلاهُ» را تِرمِذی و نسایی روایت کرده‌اند و طُرُق آن، بسیار است. و گفته که ابن عقده، کتابی علی حده در اسانید و طُرُق این حدیث، تألیف نموده و بسیاری از اسانیدش صحیح و حَسَن است.[۴]

و ابن جزری شافعی، در رسالهٔ موسومه به أسنی المطالب فی مناقب علی بن أبی طالب، گفته که: این حدیث، متواتر است و انکار آن، از جهل و عصبیت ناشی می‌شود.[۵]

و چون این مختصر، گنجایش تعداد روات و صاحبان کتب [را] ندارد، در این مقام، به همین قدر اکتفا می‌شود. و الله ولیّ التوفیق!

۱. سورهٔ مائده، آیهٔ ۶۷.
۲. تفسیر الفخر الرازی، ج ۳، ص ۶۳۶.
۳. کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد، ص ۳۶۷.
۴. فتح الباری، ج ۷، ص ۶۱.
۵. أسنی المطالب فی مناقب علی بن أبی طالب، ص ۴۸.

[نهی از شهره شدن در میان دیگران]

وَ قَالَ ﷺ : دَعُوا رَفْعَ أَيْدِيكُمْ فِي الصَّلَاةِ إِلَّا مَرَّةً وَاحِدَةً حِينَ تُفْتَحُ الصَّلَاةُ ؛ فَإِنَّ النَّاسَ قَدْ شَهَرُوكُمْ بِذٰلِكَ ، وَ اللّٰهُ الْمُسْتَعَانُ ، وَ لا حَوْلَ وَ لا قُوَّةَ إِلَّا بِاللّٰهِ .

و فرمود آن حضرت ـ صلوات الله علیه ـ که :

دست‌ها را در نماز ، زیاده از یک نوبت ، وقتی که شروع در نماز می‌کنید (یعنی در تکبیرات غیرِ تکبیرة الإحرام) ، دست‌ها را برمدارید ؛ زیرا که مخالفان ، دست برداشتن در حالت تکبیر را علامت تشیّع می‌دانند و شما را به این معنی شهرت داده‌اند و به این علامت ، به یکدیگر می‌شناسانند و خدای تعالی ، محلّ طلبیدن معاونت و مددکاری است . پس از او مدد باید طلبید (در دفع شرّ ایشان یا در قیام به لوازم تقیّه که از اعظم عبادات است ، و گرویدن از حال معصیت و قوّت بر طاعت یا خلاصی از شرّ دشمنان) و قوّت بر دفع ایشان ، میسّر نیست ، مگر به استعانت به خدای ـ عزّ و جلّ ـ .

و بدان که خلافی نیست میانه عامّه و خاصّه در آن که دست برداشتن در تکبیرة الإحرام ، مأمورٌ بِه است و در وجوب و استحبابش خلاف است و مشهور میانهٔ علمای شیعه ، استحباب است و سیّد مرتضی ﷺ قائل شده به آن که در همه تکبیرات نماز ، دست برداشتن ، واجب است ،[1] و در باقی تکبیرات نماز ، مشهور میانه علمای شیعه ، استحباب است .

و از عامّه ، ابو حنیفه و ابراهیم نَخَعی و ثوری می‌گویند که : در غیر تکبیر احرام ، دست برداشتن ، جایز نیست و باقی عامّه ، سنّت می‌دانند . و چون در زمان حضرت امام جعفر صادق ﷺ ، سنیان در غیر تکبیرة الإحرام ، دست بر نمی‌داشته‌اند ، لهذا امر فرموده به آن که شیعیان از جهت تقیّه ، دست برندارند .

۱ . الإنتصار ، ص ۱۴۷ .

[مطلوب بودن کثرت دعا و سوال از درگاه الهی]

و قال ﷺ : أَكْثِرُوا مِنْ أَنْ تَدْعُوا اللهَ فَإِنَّ اللهَ ؛ يُحِبُّ مِنْ عِبَادِهِ الْمُؤْمِنِينَ أَنْ يَدْعُوهُ وَ قَدْ وَعَدَ اللهُ عِبَادَهُ الْمُؤْمِنِينَ بِالإِسْتِجَابَةِ وَ اللهُ مَصَيِّرٌ دَعَاءَ الْمُؤْمِنِينَ يَوْمَ القِيَامَةِ لَهُمْ عَمَلاً يَزِيدُهُمْ بِهِ فِي الجَنَّةِ .

فَأَكْثِرُوا ذِكْرَ اللهِ مَا اسْتَطَعْتُمْ فِي كُلِّ سَاعَةٍ مِنْ سَاعَاتِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ ؛ فَإِنَّ اللهَ أَمَرَ بِكَثْرَةِ الذِّكْرِ لَهُ وَ اللهُ ذَاكِرٌ لِمَنْ ذَكَرَهُ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ .

وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللهَ لَم يَذْكُرْهُ أَحَدٌ مِنْ عِبادِهِ الْمُؤمِنِينَ إِلّا ذَكَرَهُ بِخَيْرٍ . فَأَعْطُوا اللهَ مِنْ أَنْفُسِكُمُ الإِجْتِهادَ فِي طَاعَتِهِ ؛ فَإِنَّ اللهَ ـ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى ـ لاَ يُدْرَكُ شَيْءٌ مِنَ الْخَيْرِ عِنْدَهُ إِلَّا بِطَاعَتِهِ وَ اجْتِنَابِ مَحَارِمِهِ الَّتِي حَرَّمَ اللهُ فِي ظَاهِرِ القُرآنِ وَ بَاطِنِهِ ؛ فَإِنَّ اللهَ ـ تبارک و تعالَی ـ قَالَ فِي كِتَابِهِ وَ قَوْلُهُ الْحَقُّ : ﴿وذَرُوا ظَاهِرَ الإِثْمِ وَ باطِنَهُ﴾ .

وَ اعْلَمُوا أَنَّ مَا أَمَرَ اللهُ بِهِ أَنْ تَجْتَنِبُوهُ فَقَدْ حَرَّمَهُ ، وَ اتَّبِعُوا آثَارَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَ سُنَّتَهُ فَخُذُوا بِهَا ، وَ لاَ تَتَّبِعُوا أَهْوَاءَكُم وَ آرَاءَكُم فَتَضِلُّوا ؛ فَإِنَّ أَضَلَّ النَّاسِ عِنْدَ اللهِ مَنِ اتَّبَعَ هَوَاهُ وَ رَأْيَهُ بِغَيْرِ هُدىً مِنَ اللهِ .

و فرمود آن حضرت ـ صلوات الله علیه ـ که : دعا و سؤالِ مطالب از خدای تعالی ، بسیار بکنید ؛ زیرا که خدای تعالی ، دوست می‌دارد از بندگان مؤمن خود ، آن که او را بخوانند . و به تحقیق که وعده فرموده است خدای تعالی ، مؤمنان را به استجابت خدا و برآوردن حاجات . و خدای تعالی ، می‌گردانَد در روز قیامت ، دعای مؤمنین را عملی صالح که موجب زیادتیِ مراتب ایشان در بهشت شود . پس یاد خدای تعالی ، بسیار کنید [1] یا نام او بسیار بر زبان رانید در ضمن دعا و غیر دعا ، هر قدر که توانید در هر ساعت [2] از ساعت‌های شب و روز ؛ زیرا [3] که خدای تعالی ، امر کرده به آن که او را ذکر بسیار بکنید ، (چنانچه فرموده : ﴿اُذْكُرُواْ اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا* وَسَبِّحُوهُ بُكْرَةً وَأَصِيلاً﴾ ؛ [4] یعنی : ذکر خدا ، بسیار بکنید و تسبیح او به جای [5] آورید در اوّلِ روز و آخرِ روز) .

بعد از آن فرمود که : خدای تعالی ، به خوبی یاد می‌کند هر کس را از بندگان مؤمنش که

۱ . ب و ج : «بکنید» .
۲ . الف : «ساعتی» .
۳ . ب : - «زیرا» .
۴ . سورهٔ احزاب ، آیهٔ ۴۱ و ۴۲ .
۵ . الف : «جاه» .

ذکر الهی به جای[۱] آورد. پس در سعی کردن در بندگی الهی، امساک مورزید؛ زیراکه به هیچ چیز از احسان و ثواب الهی نمی‌توان رسید، مگر به اطاعت اوامر و اجتناب و پرهیز نمودن از چیزهایی که خدای تعالی حرام کرده (، خواه آنها (که به ظاهرِ قرآن حرام کرده ـ که حرمتش را سایر مردم می‌توانند فهمید ـ، و خواه آنهاکه حرمتش از باطنِ قرآن ظاهر می‌شود که به غیر از خازنان علوم ربّانی، که ائمّهٔ طاهرین ـ صلوات الله علیهم أجمعین‌اند ـ، کسی بعد از رسول ـ صلوات الله علیه و آله ـ عالِم بـه آنـها نیست)؛ زیراکه خدای تعالی، در کتاب خود فرموده ـ و قول الهـی، حـق و صـدق است ـ فرموده که: ترک کنید آنچه از گناهانْ ظاهر است و آنچه پنهان است. و بدانید که آنچه را خدای تعالی فرموده که از آن اجتناب کنید، آن را حـرام کـرده. و پـیروی مکنید خواهش‌ها و رأی‌های خود را، و اگر چنین کنید، گمراه مـی‌شوید؛ زیـراکـه گمراه‌ترینِ مردم نزد خدای تعالی، کسی است که پیرویِ خواهش و رأی خود کند، نه آن که خدای تعالی، او را هدایت کرده باشد.

[حد نداشتن یاد و ذکر الهی]

و در فضیلت دعا و ذکر، قبل از این مذکور شد.

و از جملهٔ اخبار که در باب ذکرِ کثیر واقع[۲] شده، روایت کرده است محمّد بن یعقوب کلینی ﷺ از حضرت امام جعفر صادق ﷺ که فرمود: هیچ چیز نیست که او را حدّی و آخری نباشد که به آن منتهی شود، مگر ذکر الهی که او را حدّی[۳] نیست که به آن حد، منتهی شود.

و خدای تعالی، نمازی چند را واجب ساخته. و کسی که آنها را به جا می‌آورد، حدّش همان است. و روزهٔ ماه رمضان را فرموده. پس کسی که آن را روزه می‌دارد، حدّش همان است. و حج را واجب ساخته، پس کسی که حج می‌کند، حدّش همان است. پس هر یک از اینها حدّی دارند به غیر از ذکر که خدای تعالی، به اندکِ آن راضی نشده و از برای آن، نهایتی مقرّر نساخته که به آن جا منتهی شود.

بعد از آن، این آیه را تلاوت فرمود که: ﴿يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱذْكُرُواْ ٱللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا﴾

۱. الف: «جاء».
۲. ج: «وارد».
۳. ج: «حد».

وَ سَبِّحُوهُ بُكْرَةً وَأَصِيلاً﴾[۱] ؛ یعنی : ای جماعتی که ایمان آورده‌اید ! ذکر خدای تعالی ، بسیار بکنید و تسبیح الهی به جای آورید ، در اوّلِ روز و آخرِ روز .

بعد از آن فرمود که : از برای آن ، حدّی مقرّر نساخته که به آن منتهی شود و پدرم ﷺ ذکر خدای تعالی ، بسیار می‌کرد و من با آن حضرت ، راه می‌رفتم و ذکر می‌کرد ، و با او چیزی می‌خوردم و ذکر می‌کرد ، و با مردم حدیث می‌کرد و این معنی ، او را از ذکر الهی باز نمی‌داشت . و من می‌دیدم زبان او را که به کام چسبیده[۲] و می‌گوید[۳] : «لا إله إلّا الله» . و ما را جمع می‌کرد و به ذکر ، امر می‌فرمود تا وقتی که آفتاب طلوع کند . و می‌فرمود هر کدام را که قرآن می‌توانستیم خواند که قرآن بخوانیم ، و هر کدام که نمی‌توانستیم ، می‌فرمود تا[۴] ذکر خدای تعالی بکنیم . و خانه‌ای که در آن جا قرآن می‌خوانند و ذکر خدای ـ عزَّ و جلَّ ـ می‌کنند ، برکت آن خانه ، بسیار می‌شود و ملائکه ، آن جا حاضر می‌شوند و شیاطین ، از آن جا دوری می‌کنند و در نظر اهل آسمان و زمین ، روشن و نورانی می‌نماید ، مانند ستاره که در نظر اهل زمین ، روشن می‌نماید . و خانه‌ای که در آن جا قرآن نمی‌خوانند و ذکر خدای تعالی نمی‌کنند ، برکتش کم می‌شود و ملائکه ، از آن جا دوری می‌کنند و شیاطین ، حاضر می‌شوند .

و حضرت پیغمبر ﷺ فرمود که : آیا خبر ندهم[۵] شما را به چیزی که بهترینِ اعمال شما و بیشتر از همهٔ اعمال ، موجب رفعت درجات شما باشد و پاکیزه‌ترین آنها باشد نزد خداوندِ شما و از برای شما ، بهتر از دینار و درهم باشد ، و بهتر از آن باشد[۶] که به دشمن برخورید و ایشان را بکُشید و شما را بکُشند ؟ گفتند : خبر ده ما را ، یا رسول الله ! فرمود که : ذکر الهی است که به جا آورید .

بعد از آن فرمود که : مردی به خدمت حضرت پیغمبر ﷺ آمده ، گفت که : بهترینِ اهل مسجد کیست ؟ فرمود که : آن کسی که ذکر خدای تعالی ، بیشتر می‌کند . و حضرت پیغمبر ﷺ فرمود : کسی را که به او خدای تعالی ، زبانِ ذاکر داده باشد ، به تحقیق که خیرِ دنیا و آخرت ، به او عطا فرموده .

و در تفسیر قول خدای تعالی که : ﴿وَلَا تَمْنُنْ تَسْتَكْثِرُ﴾[۷] . فرمود که : بسیار مشمار کار خیری را که از برای خدای بکنی . و از آن حضرت ، روایت کرده که فرمود : شیعهٔ ما ، آن جماعت‌اند که وقتی که تنها باشند ، ذکر خدای تعالی ، بسیار کنند .[۸]

۱ . سورهٔ احزاب ، آیهٔ ۴۱ و ۴۲ .
۲ . الف : «می چسبید» .
۳ . الف : «می‌گفت» .
۴ . ج : «که» .
۵ . ب : «بدهم» .
۶ . ـ «و بهتر از آن باشد» .
۷ . سورهٔ مدثر ، آیهٔ ۶ .
۸ . الکافی ، ج ۲ ، ص ۴۹۸ و ۴۹۹ ، ح ۱ .

و از حضرت امام محمّد باقر ﷺ روایت کرده که فرمود: در توراتی که تغییر نیافته، مکتوب است که حضرت موسی ﷺ از خداوند خود سؤال کرد که: خداوندا! آیا تو به من نزدیکی تا تو را آهسته بخوانم یا از من دوری تا تو را بلند[1] بخوانم؟ خدای تعالی، به او وحی کرد که: من، همنشینم[2] با کسی که ذکر من می‌کند. حضرت موسی گفت: خداوندا! کیست در سِتْر تو، روزی که پرده‌ای به غیر از پردهٔ تو نیست؟ خدای تعالی فرمود که: آنهایی که ذکر من می‌کنند و من، ایشان را یاد می‌کنم و با یکدیگر، به جهت رضای من، دوستی می‌کنند. پس من، ایشان را دوست می‌دارم و این جماعت، آنهایند که وقتی که من می‌خواهم که[3] بلایی بر اهل زمین بفرستم، ایشان را یاد می‌کنم و به سبب ایشان، آن بلا را از اهل زمین، رفع می‌کنم.[4]

و از حضرت امام جعفر صادق ﷺ روایت کرده که فرمود: خدای ـ عزَّ و جلَّ ـ می‌فرماید که: کسی که ذکر من کند در میان جماعتی از مردمان، من او را ذکر می‌کنم در میان جماعت ملائکه.[5]

و از آن حضرت، روایت کرده که فرمود که: هیچ طایفه‌ای جمع نمی‌شوند در مجلسی که در آن مجلس، ذکر الهی را ترک نمایند و صلوات بر حضرت پیغمبر ﷺ نفرستند، مگر آن که آن مجلس، موجب حسرت و وَبال ایشان خواهد بود در روز قیامت.[6]

و از آن حضرت، روایت کرده که فرمود: حضرت پیغمبر ﷺ فرموده: کسی که ذکر الهی بسیار می‌کند، خدای ـ عزَّ و جلَّ ـ او را دوست می‌دارد، و کسی که ذکر الهی بسیار می‌کند،[7] دو بَرات از برای او می‌نویسند: یکی، بَرات از نفاق، و یکی، از آتش جهنّم.[8]

و از آن حضرت، روایت کرده که فرمود: تسبیح فاطمهٔ زهرا ﷺ از جملهٔ ذکر کثیر است که خدای تعالی فرموده ﴿اُذْکُرُوا اللّٰهَ ذِکْرًا کَثِیرًا﴾[9].[10]

و از آن حضرت، روایت کرده که فرمود: صاعقه‌ای نمی‌رسد به کسی که ذکر الهی کند. شخصی پرسید که: ذاکر، کدام است؟ فرمود: کسی که صد آیه بخواند.[11]

۱. ح: + «به آواز».
۲. الف: «همیشه هستم».
۳. ب: - «که».
۴. همان، ص ۴۹۶، ح ۴.
۵. همان، ص ۴۹۶، ح ۱۳.
۶. همان، ص ۴۹۷، ۵.
۷. الف: - «خدای ـ عزَّ و جلَّ ـ او را دوست می‌دارد، و کسی که ذکر الهی بسیار می‌کند،».
۸. همان، ج ۲، ص ۴۹۹ و ۵۰۰، ح ۳.
۹. سورهٔ احزاب، آیهٔ ۴۱.
۱۰. الکافی، ج ۲، ص ۵۰۰، ح ۴.
۱۱. همان جا، باب ان الصاعقة لاتصیب ذاکراً، ح ۲.

[پرهیز از دشنام دادن مخالفان]

وَ أَحْسِنُوا إِلَى أَنْفُسِكُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ ؛ ﴿إِنْ أَحْسَنتُمْ أَحْسَنتُمْ لِأَنفُسِكُمْ وَإِنْ أَسَأْتُمْ فَلَهَا﴾[1] . وَ جامِلُوا النَّاسَ وَ لاٰ تَحْمِلُوهُمْ عَلَى رِقَابِكُمْ . تَجْمَعُوا مَعَ ذٰلِكَ طَاعَةَ اللهِ رَبِّكُمْ .

وَ إِيّاكُمْ وَ سَبَّ أَعْدَاءِ اللهِ حَيْثُ يَسْمَعونَكُمْ ؛ فَيَسُبُّوا اللهَ عَدْواً بِغَيْرِ عِلْمٍ ، وَ قَدْ يَنْبَغِي لَكُمْ أَنْ تَعْلَمُوا حَدَّ سَبِّهِمْ لِلهِ كَيْفَ هُوَ ؟ أَنَّهُ مَنْ سَبَّ أَوْلِيَاءَ اللهِ فَقَدِ انْتَهَكَ سَبَّ اللهِ ، وَ مَنْ أَظْلَمُ عِنْدَ اللهِ مِمَّنِ اسْتَسَبَّ لِلهِ وَ لأَوْلِيَائِهِ؟! فَمَهْلاً مَهْلاً فَاتَّبِعُوا أَمْرَ اللهِ ، وَ لا حَوْلَ وَ لاٰ قُوَّةَ إِلّا بِاللهِ .

و احسان و نیکویی به خود بکنید تا توانید (، یعنی با شیعیان دوستان و اقارب ، که لفظ «أنْفُس» ، عبارت از ایشان است ، نیکی کنید) ؛ زیرا که احسانی که به ایشان کنید ، به خود کرده‌اید از این جهت که از کَرَم الهی ، اِضعاف نیکی‌ای که کرده‌اید ، ثواب می‌یابید (و ممکن است که مراد از لفظ «أنْفُس» که در اوّلِ کلام واقع شده نیز ، معنی ظاهرش باشد و مراد از احسان خود ، اطاعت اوامر و نواهی الهی باشد ؛ یعنی : تا توانید ، اطاعت و بندگی به جا آورید ؛ زیرا که فایدهٔ خوبیِ شما و اعمال حَسَنه‌ای که به جا آورید ، به شما می‌رسد ، نه به دیگری) . و وبال و عذاب سیّئات و اعمال قبیحهٔ شما ، به شما راجع می‌شود ، نه به دیگری . (و شاید که معنی اوّل ، ظاهرتر باشد و مراد به لفظ «ناس» که فرموده : «وَ جامِلُوا النَّاس» ، مخالفان‌اند . و مجامله ، عبارت از مدارات و خوش‌سلوکیِ ظاهر است ، و احسان که نسبت به شیعیان امر شده ، نیکوییِ ظاهری و باطنی ؛ یعنی :) با شیعیان ، به ظاهر و باطن ، خوبی کنید و با مخالفان ، مراعاتِ ظاهر را ترک مکنید و ایشان را بر گردن خود ، سوار مکنید و امر الهی را هم در باب تقیّه ، اطاعت کرده خواهید بود[2] . (و احتراز و دوری کنید از دشنام دادن و طعن نمودن ایشان در جایی که ایشان بشنوند ، بلکه در میان خود پنهان کنید) ؛ زیرا که وقتی که شما ، ایشان را سبّ می‌کنید ، سبّ خدای ـ عزَّ و جلَّ ـ می‌کنند از روی ظلم ، به سبب جهل و نادانی . و سزاوار است شما را که بدانید معنی سبّ ایشان مر خدای ـ عزَّ و جلَّ ـ را که آن ، چگونه است ، به درستی که کسی که سَب می‌کند

۱ . سورهٔ اسراء ، آیهٔ ۷ .

۲ . ب و ج: «و اطاعت امر الهی در باب تقیه هم کرده خواهید بوده» .

دوستان و مقرّبان الهی را، هتکِ حرمت الهی کرده و به منزلهٔ آن است که خدای ـ عزَّ و جلَّ ـ را سَب کرده باشد.

و کدام ظلم از این ظاهرتر و قبیح‌تر است که کسی، باعث سبّ خدای ـ عزَّ و جلَّ ـ و دوستان او شود؟ پس البته ترک کنید یا تأخیر نمایید تا ظهور قائم ﷺ، و متابعت و پیروی کنید فرمان خدای ـ عزَّ و جلَّ ـ را (در نهی از سبّ دشمنان یا در جمیعِ اوامر و نواهی و گردیدن از حال معصیت). و قوّت بر طاعت نیست، مگر به معاونت و توفیق الهی.

[پیروی از سنت و پرهیز از بدعت]

وَ قَالَ : أَيَّتُهَا الْعِصَابَةُ الْحَافِظُ اللهُ لَهُمْ أَمْرَهُمْ ، عَلَيْكُمْ بِآثَارِ رَسُولِ اللهِ ﷺ وَ سُنَّتِهِ وَ آثَارِ الْأَئِمَّةِ الْهُدَاةِ مِنْ أَهْلِ بَيْتِ رَسُولِ اللهِ ﷺ مِنْ بَعْدِهِ وَ سُنَّتِهِمْ ؛ فَإِنَّ مَنْ أَخَذَ بِذَلِكَ فَقَدِ اهْتَدَى ، وَ مَنْ تَرَكَ ذَلِكَ وَ رَغِبَ عَنْهُ ضَلَّ ؛ لِأَنَّهُمُ الَّذِينَ أَمَرَ اللهُ بِطَاعَتِهِمْ وَ بِلِايَتِهِمْ ، وَ قَدْ قَالَ أَبُونَا رَسُولُ اللهِ ﷺ : الْمُدَاوِمَةُ عَلَى الْعَمَلِ فِي اتِّبَاعِ الآثَارِ وَ السُّنَنِ وَ إِنْ قَلَّ أَرْضَى للهِ وَ أَنْفَعُ عِنْدَهُ فِي الْعَاقِبَةِ مِنَ الِاجْتِهَادِ فِي الْبِدَعِ وَ اتِّبَاعِ الْأَهْوَاءِ .

أَلَا إِنَّ اتِّبَاعَ الْأَهْوَاءِ وَ اتِّبَاعِ الْبِدَعِ بِغَيْرِ هُدىً مِنَ اللهِ ضَلَالَةٌ ، وَ كُلُّ ضَلَالَةٍ بِدْعَةٌ ، وَ كُلُّ بِدْعَةٍ فِي النَّارِ .

و فرمود : ای طایفه‌ای که خدای تعالی ، امر ایشان را از برای ایشان حفظ می‌کند (به آن که نگاه می‌دارد ایشان را از آن که مخالفان و شیاطین ، به شُبَهات و وساوس باطله ، از دین حق برگردانند و به ضلالت اندازند یا آن که دین حق را از زوال به سبب مستولی شدن اهل ملّت‌های باطله و مخالفان طریق حق[1] تا ظهور قائم اهل بیت ﷺ مخافظت می‌نماید یا آن که شیعیان را از شرّ ایذا و اِضرار دشمنان ـ هر جا که حکمت و مصلحت اقتضا نماید ـ ، حفظ می‌کند)! بر شما باد به متابعت و پیروی آثار حضرت پیغمبر ﷺ و طریقهٔ آن حضرت و پیروی نمودن اخبارِ ائمّهٔ اهل بیتِ حضرت پیغمبر ﷺ که راه‌نمایندگانِ خلایق‌اند بعد از آن حضرت ، و عمل کردن به طریقهٔ ایشان ؛ زیرا که کسی که به این طریقه عمل می‌نماید[2] ، هدایت یافته ، و کسی که این طریقه را ترک می‌کند و به راه دیگر رغبت می‌کند ، گم‌راه شده ؛ زیرا که ایشان‌اند آن جماعت که خدای تعالی ، خلایق را امر فرموده به اطاعتِ فرمان و دوستی ایشان .

و به تحقیق که پدر ما[3] حضرت رسول ﷺ فرموده که : مداومت نمودن بر کاری از کارهای خیر و عبادت الهی موافقِ احادیث و طریقهٔ رسول و ائمّهٔ ـ طاهرین صلوات الله علیهم أجمعین ـ ، هر چند آن عبادت ، اندک و قلیل باشد ، خدای تعالی ، به آن راضی‌تر و به حَسَب عاقبت ، نافع‌تر است از سعیِ بسیار و کثرتِ عبادت که مطابق بدعت‌ها و خواهش‌ها بوده باشد (یعنی بر تقدیر آن که عبادت موافقِ بدعت ، نفعی و

۱ . الف : ـ «را از زوال به سبب مستولی شدن اهل ملّت‌های باطله و مخالفان طریق حق» .

۲ . الف : «پیروی این طریقه می‌نماید» .

۳ . ب : ـ «پدر ما» .

فایده‌ای داشته باشد، عبادت قلیلِ موافق سنّت، از بسیارِ آن، نافع‌تر و بهتر است؛ لیکن در عمل بدعت، مطلقا نفعی نیست و مطابق رضای الهی نیست. و از این قبیل است قول خدای ـ عزّ و جلّ ـ که فرموده: ﴿قُلْ أَذَٰلِكَ خَيْرٌ أَمْ جَنَّةُ ٱلْخُلْدِ ٱلَّتِى وُعِدَ ٱلْمُتَّقُونَ﴾[1] یعنی: «بگو که آیا جهنّم بهتر است یا بهشت جاودان که به متّقیان، وعده شده؟». زیرا که مفاد این کلام، آن است که بهشت، از جهنّم بهتر است، با وجود آن که هیچ نوع خوبی‌ای در جهنّم نیست).

بعد از آن فرموده که پیروی نمودنِ خواهش‌ها و متابعتِ بدعت که خدای تعالی به آن هدایت ننموده، گمراهی و ضلالت است و هر ضلالتی، از بدعتْ ناشی می‌شود (؛ زیرا که اگر در جمیع امور، پیروی سنّت نمایند، کسی به ضلالت نمی‌افتد) و هر بدعتی در آتش است (؛ یعنی عاقبت بدعت، رفتن به جهنّم است).

و از این کلام شریف، چند امر ظاهر می‌شود:

یکی، وجوب متابعتِ اخبار و آثار رسول و اهل بیت طاهرینِ آن حضرت ـ صلوات الله علیهم ـ؛ و چون متابعتِ اخبار و سنن، بی‌تتبّع و تعلیم و تعلّم[2] میسّر نیست، دلالت می‌کند بر فضلِ روایت و تعلّم و تعلیم احادیث. و در این معانی، احادیثِ بسیار وارد شده و در این مقام، به قلیلی اکتفا می‌شود.

از آن جمله، ابن بابویه ﷺ در عیون أخبار، از حضرت امام رضا ﷺ روایت کرده که از آبای کِرام خود ﷺ روایت می‌فرمود که حضرت پیغمبر ﷺ فرمود که: خداوندا! رحمت کن خلفای مرا! و این کلام را[3] تا سه مرتبه تکرار فرمود. کسی گفت: یا رسول الله! خلفای شما کدام‌اند؟ فرمود که: آن جماعتی که بعد از من می‌آیند و احادیث و سنّت مرا روایت می‌کنند و به مردم بعد از من، تعلیم می‌کنند.[4]

و به این مضمون، در امالی و معانی الأخبار، روایت نموده.[5]

و محمّد بن الحسن الصفّار ﷺ، در کتاب بصائر الدرّجات، از معاویة بن عمّار روایت کرده که گفت: از حضرت امام جعفر صادق ﷺ سؤال کردم که: مردی که روایتِ حدیث شما بسیار کند و در

۱. سورة فرقان، آیة ۱۵.
۲. ب: ـ «تعلّم».
۳. الف: ـ «را».
۴. عیون أخبار الرضا ﷺ، ج ۱، ص ۴۰، ح ۹۴.
۵. الأمالی. صدوق، ص ۲۴۷، ح ۲۶۶؛ معانی الأخبار، ص ۳۷۴ و ۳۷۵، ح ۱.

میان مردم، منتشر سازد و در دل‌های شیعیان محکم سازد، افضل است یا مردی عابد که از شیعیان شما باشد و آن قدر روایت نداشته باشد؟ فرمود: کسی که روایتِ حدیث ما بسیار می‌کند و حدیث ما را در میان مردم، منتشر می‌سازد و در دل‌های شیعیان ما محکم می‌سازد یا دل‌های ایشان را راست می‌دارد، افضل است از هزار عابد.[۱]

و برقی ﷺ در محاسن، از حضرت امام محمّد باقر ﷺ روایت کرده که به جابر خطاب فرمود که: ای جابر! والله که یک حدیث که به دست آید از راستگویی از حلال و حرام، بهتر است از برای تو از آنچه آفتاب بر او می‌تابد تا آنچه که غروب می‌کند.[۲]

و ابن بابویه ﷺ در خصال، از حضرت امام جعفر صادق ﷺ روایت کرده که از پدران خود ﷺ از حضرت امام حسین ﷺ روایت فرموده که حضرت پیغمبر ﷺ به حضرت امیر المؤمنین ﷺ وصیّت فرمود، و از جملهٔ وصایای آن حضرت، این بود که فرمود: یا علی! کسی که از امّت من، چهل حدیث حفظ کند و مطلبش در آن یادگرفتن، رضای الهی و تحصیل آخرت شود، خدای تعالی، او را در روز قیامت با پیغمبران و صدّیقان و شهیدان و صالحان، محشور می‌سازد. و خوبْ رفیقان‌اند این جماعت!

پس حضرت امیر المؤمنین علی ﷺ پرسید که: یا رسول الله! کدام است آن چهل حدیث؟ فرمود که: آن است که ایمان آوری به خداوندی که یگانه و بی‌شریک است و او را بندگی کنی و عبادتِ دیگری نکنی. و نماز را به جا آوری با وضوی کامل در وقت‌های نمازها و از وقت خود، نمازها را تأخیر نکنی؛ زیرا که دیر کردن نماز، بی‌علّتی، موجب غضب الهی می‌شود. و زکات بدهی. و ماه رمضان را روزه بداری. و حجّ خانهٔ کعبه بکنی، اگر مال داشته باشی و توانی به حج رفتن. و پدر و مادر را به خشم نیاوری. و مال یتیم را به ناحق نخوری. و سود نخوری. و چیزی از آشامیدنی‌های مست‌کننده نیاشامی. و زِنا و لواط نکنی. و در میان مردم، از برای سخن‌چینی راه نروی. و قسم دروغ به خدای نخوری. و دزدی نکنی. و گواهی دروغ از برای هیچ کس ندهی، خواه به تو نزدیک باشد، و خواه دور. و حق را قبول کنی، از هر کس که مُحِق باشد یا سخن حقّی بگوید، خواه بزرگ باشد و خواه کوچک.

و میل نکنی به هیچ ظالمی، اگرچه خویشِ نزدیک تو باشد. و به خواهش خود، عمل نکنی. و

۱. بصائر الدرجات، ص ۲۷، ح ۶.
۲. المحاسن، ج ۱، ص ۲۲۷، ح ۱۵۷.

زن مُحصِنه را[1] قَذْف نکنی. و عمل[2] را از برای ریا نکنی؛ زیراکه سهل‌ترین مراتب ریا، شرک باشد به خدای ـ عزَّ و جلَّ ـ است. و به مردی که کوتاه باشد، نگویی: «ای کوتاه!» و به کسی که بلند باشد، نگویی: «ای بلند!» و غرض تو از این گفتن، عیب او باشد. و استهزا نکنی به هیچ کس از خلایق. و بر بلا و مصیبت، صبر کنی. و شکر کنی نعمت‌های الهی که به تو اِنعام فرموده. و از عِقاب الهی ایمن نباشی، وقتی که مرتکب معصیتی شوی. و از رحمت الهی، ناامید نباشی. و از گناهان خود، توبه و بازگشت کنی به سوی خدای ـ عزَّ و جلَّ ـ؛ زیراکه کسی که توبه کرد، مثل کسی است که گناهی ندارد یا نکرده. و اصرار بر کردن گناهان نکنی، با [وجود] استغفار، و اگر چنین کنی، مثل کسی خواهی بود که استهزا کند به خدای تعالی به آیات و پیغمبران او.

و بدانی که آنچه به تو می‌رسد، نیست که از تو بگذرد، و آنچه از تو می‌گذرد، نیست که برسد. و طلب نکنی رضای مخلوقی را که موجب غضب خالق باشد. و دنیا را بر آخرت، اختیار نکنی؛ زیراکه دنیا، فانی و آخرت، باقی است. و بخل نکنی نسبت به برادران خود به آنچه مقدور تو باشد. و باطنت مثلِ ظاهرت باشد و چنان نباشی که ظاهرت خوب و باطنت بد باشد، و اگر چنین باشی، از جملهٔ منافقین خواهی بود. و دروغ نگویی و با دروغگویان، آمیزش نکنی. و به خشم نیایی وقتی که سخن حقّی بشنوی. و خود و اهل و فرزند و همسایگان خود را به قدرِ مقدور، به کارهای خوب و آداب پسندیده بداری. و به علم خود، عمل کنی. و با هیچ کس از خلقِ خدای ـ عزَّ و جلَّ ـ معامله نکنی، مگر به راستی. و با نزدیک و دور، به همواری سلوک کنی. و جبّار و کینه‌جو نباشی. و تسبیح و تهلیل و دعا و یاد مُردن و آنچه بعد از مُردن هست، از قیامت و بهشت و دوزخ، بسیار بکنی. و قرآن، بسیار بخوانی و به آنچه در قرآن است، عمل کنی. و غنیمت شماری نیکی و اِکرام به مؤمنین و مؤمنات [را]. و نظر کنی به هر چیزی که به خود نمی‌پسندی یا برای خود نمی‌کنی، پس به دیگری از مؤمنین، چنان نکنی. و از کار خیر، ملال و دل‌تنگی به هم نرسانی. و بر کسی، بار نباشی. و بر کسی، منّت نگذاری، هرگاه به او احسان کنی. و دنیا نزد تو، زندان باشد تا خدای تعالی، آن را از برای تو بهشت سازد.

پس این، چهل حدیث است که هر کس بر اینها مستقیم باشد و از من یاد گیرد، از جملهٔ امّتِ داخل بهشت می‌شود، به مرحمت الهی، و از جملهٔ بهترینِ مردم و دوست‌ترین ایشان خواهد بود نزد خدای ـ عزَّ و جلَّ ـ بعد از پیغمبران و صدّیقان، و خدای تعالی، او را حشر خواهد کرد روز

۱. الف: ـ «را».
۲. ج: «عملی».

قیامت با پیغمبران و صدّیقان و شهدا و صلحا. و خوب رفیقان‌اند این جماعت![1]

و فضیلت حفظ چهل حدیث، در اخبارِ بسیار وارد شده. و مراد از حفظ، یا آن است که در خاطر بگیرند ـ چنانچه در صدر اسلام، شایع بوده و نوشتن و تألیف نمودن، متعارف نبوده ـ، یا آن که شامل نوشتن و روایت نمودن و تصحیحِ الفاظ و تبیین معانی نیز بوده باشد. و در سیاق حدیث مذکور که چنین و چنین[2] بکنی، بعید نیست که مراد، عمل نمودن به احادیث مذکوره باشد.

دیگر آن که ترک متابعت اخبار، موجب ضلالت است. و از جملهٔ اخبار که در این باب وارد شده، روایت نموده محمّد بن یعقوب کلینی ﷺ، از حضرت امام محمّد باقر ﷺ که فرمود: نزد هیچ کس از مردم، حکمی مطابق حق و صواب نیست. و هیچ کس از مردم، قضایی به راستی نمی‌کند، مگر آنچه از ما اهل بیت، ظاهر شده باشد. و[3] وقتی که اختلاف میان ایشان به هم می‌رسد، آنچه غلط و خطاست، از ایشان است، و آنچه حق و صواب است، از علی بن ابی طالب ﷺ است.[4]

و از آن حضرت، روایت کرده که به سلمة بن کهیل و حکم بن عُیَیْنَه فرمود: خواهید به طرف مشرق روید و خواهید به طرف مغرب. پس علم صحیحی به دست شما نمی‌آید، مگر آنچه از ما اهل بیت به مردم رسیده باشد.[5]

و این مضمون، در چند روایتْ وارد شده. و از این جا ظاهر می‌شود که متابعتِ کلام حکما و صوفیه و غیر ایشان در چیزهایی که از احادیثْ ظاهر نشود، موجب ضلالت است. و آنچه مطابق احادیث باشد، از احادیث[6] فراگرفتن، اُولی است.

دیگر آن که متابعتِ بدعت، سبب ضلالت است و عاقبت ضلالت، آتش جهنّم است. و این مضمون را عامّه و خاصّه، به طُرُق متعدّده، روایت نموده‌اند. و کلینی ﷺ از حضرت پیغمبر ﷺ روایت کرده که فرمود: وقتی که بدعت‌ها در امّت من ظاهر شود، پس باید کسی که عالِم باشد، علم خود را ظاهر کند، و کسی که نکند، لعنت خدای تعالی بر او باد![7]

و به سند مرفوع، روایت کرده که: کسی که نزد صاحبْ‌بدعتی رود و او را تعظیم کند، پس به تحقیق که سعی نکرده است، مگر در خراب کردن اسلام.[8]

۱. الخصال، ص ۵۴۳ و ۵۴۴، ح ۱۹.
۲. ب: - «و چنین».
۳. ب: - «و».
۴. الکافی، ج ۱، ص ۳۹۹، ح ۱.
۵. همان، ح ۳.
۶. الف: - «از احادیث».
۷. همان، ج ۱، ص ۵۴، ح ۲.
۸. همان، ح ۳.

و این مضمون را ابن بابویه ﷺ در فقیه، از حضرت امیر المؤمنین ﷺ روایت کرده.[۱]

و از این جا ظاهر می‌شود که دیدن و تعظیم نمودنِ جمعی که در اعتقادات یا در اعمال، به بدعتی قائل باشند و طریقهٔ ایشان در امری از امور، مطابق احادیث نباشد، سعی نمودن در خرابیِ اسلام است.

و کلینی ﷺ از حضرت پیغمبر ﷺ روایت کرده که فرمود: صاحبِ‌بدعت، توفیق توبه نمی‌یابد. گفتند: چرا یا رسول الله؟ فرمود: از جهت آن که محبّت بدعت، در دلش جا می‌کند.[۲]

و تفصیل مبحث بدعت و بیان معنی آن، در کتاب حدائق الحقائق، بیان شده است.[۳]

۱. کتاب من لا یحضره الفقیه، ج ۳، ص ۵۷۲، ح ۴۹۵۷. ۲. الکافی، ج ۱، ص ۵۴، ح ۴.
۳. حدائق الحقائق (مخطوط).

[صبر و رضا به قضای الهی]

وَ لَنْ يُنَالَ شَيءٌ مِنَ الْخَيْرِ عِنْدَ اللهِ إلّا بِطَاعَتِهِ وَ الصَّبْرِ وَ الرِّضَا؛ لِأنَّ الصَّبْرَ وَ الرِّضَا مِنْ طَاعَةِ اللهِ.

وَ اعْلَمُوا أنَّهُ لَنْ يُؤْمِنَ عَبْدٌ مِنْ عَبيدِهِ حَتّىٰ يَرْضَى عَنِ اللهِ فِيمَا صَنَعَ اللهُ إلَيْهِ وَ صَنَعَ بِهِ عَلَى مَا أحَبَّ وَ كَرِهَ، وَ لَنْ يَصْنَعَ اللهُ بِمَنْ صَبَرَ وَ رَضِيَ عَنِ اللهِ إلّا مَا هُوَ أهْلُهُ وَ هُوَ خَيْرٌ مِمَّا أحَبَّ وَ كَرِهَ.

و نمی‌رسد کسی به مرتبه‌ای از مراتب خوبی یا ثواب الهی، مگر به طاعت و بندگی و صبر کردن و راضی بودن به آنچه خدای تعالی برای او خواسته (؛ زیرا که صبر و رضا، از شرایط بندگی الهی است یا آن که صبر و رضا، از افراد طاعت است و قبول بعضی از عبادات، مشروط است به اطاعت و پرهیزگاری. چنانچه ظاهر[1] کلام الهی است که فرموده: ﴿إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ﴾؛[2]

یعنی: قبول نمی‌کند خدای تعالی، مگر از متّقیان. و بدانید که صاحب ایمان نمی‌شود هیچ بنده‌ای از بندگان الهی تا وقتی که راضی شود از خدای تعالی در احسان که یاد کند و مکروهی که به او رسانَد، خواه آن بنده را خوش آید و خواه نیاید.

و خدای تعالی، نسبت به کسی که در مقام صبر و رضا از خدای ـ عزَّ و جلَّ ـ باشد، نمی‌کند، مگر آنچه را که خدای تعالی، سزاوار و لایق به آن است و آن بهتر است از برای بنده، از آنچه خودش خواهد و نخواهد[3].

و احادیث در باب صبر و رضا به قضای الهی، قبل از این مذکور شد. و آنچه در این کلام شریف واقع شده که تا کسی صاحب مرتبهٔ رضا نباشد، مؤمن نیست، می‌تواند بود که بر معنی حقیقی محمول باشد، و مراد آن باشد که کسی که به قضای الهی راضی نباشد، از این جهت که تجویز نماید که در قضای الهی، نسبت به او ظلمی و ستمی واقع شود و یقین نداند که فعلِ قبیح از خدای ـ عزَّ و جلَّ ـ صادر نمی‌تواند شد[4] و هر چه می‌کند، از روی عدل یا تفضّل است، از جملهٔ مؤمنین نخواهد بود. و می‌تواند بود که مراد از ایمان، کمال ایمان باشد و مراد از صبر و رضا، اطمینان و آرامِ نفس و مضطرب نشدن در وقت نزول مصائب، و شکر الهی را ترک ننمودن باشد. و این معنی، هر چند

۱. الف و ح: ـ «ظاهر».
۲. سورهٔ مائده، آیهٔ ۲۵.
۳. ب: ـ «و نخواهد».
۴. الف: «نمی‌شود».

تمام‌تر و بهتر باشد، ایمان، کامل‌تر خواهد بود.

و از جملهٔ آنچه در باب صبر وارد شده، روایت کرده[۱] محمّد بن یعقوب کلینی ﷺ از حضرت علی بن الحسین ﷺ که فرمود: سرّ طاعت، صبر و راضی بودن از خدای تعالی است. و هر بنده‌ای که صبر کند و از خداوند تعالی[۲] راضی شود در آنچه برای او مقدّر ساخته باشد، خدای تعالی، در آنچه آن بنده خواهد یا نخواهد، نمی‌کند، مگر آنچه خیر آن بنده در آن باشد.[۳]

و از آن حضرت، روایت کرده که فرمود: زُهد، ده درجه دارد و بالاترین مراتب زُهد، پایین‌ترِ مراتب وَرَع است و اعلایِ مراتب وَرَع، اَدْنایِ مراتب یقین است و اعلایِ مراتب یقین، اَدْنایِ مراتب رضاست.[۴]

و از حضرت امام جعفر صادق ﷺ روایت کرده که از آن حضرت سؤال کردند که: مؤمن، به چه چیز می‌داند که مؤمن است؟ فرمود: به تسلیم امر الهی و راضی بودن به آنچه بر سرِ او آید از شادی و اندوه.[۵]

و از آن حضرت، روایت کرده که فرمود: خدای تعالی، به حضرت موسی ﷺ خطاب کرد که: یا موسی بن عمران! هیچ چیز نیافریده‌ام که پیش من، دوست‌تر باشد از بنده‌ای که به من ایمان آورده باشد؛ زیرا که اگر او را مبتلا سازم، برای آن است که[۶] خیر او در آن است، و اگر به عافیت بدارم، برای آن است که خیرِ او در آن است، و اگر چیزی از متاعِ دنیا را از او نگاه دارم، جهت آن است که خیر او در آن است، و من داناترم به آنچه صلاحِ حال بندهٔ من در آن است. پس باید که بر بلای من، صبر کند و شکر نعمت من به جا آورد و به قضای من، راضی باشد تا من، او را پیش خود، از جملهٔ صدّیقین بنویسم، هرگاه به رضای من عمل کند و فرمودهٔ مرا اطاعت کند.

۱. ج: + «است».

۲. ب: - «بودن از خدای تعالی است. و هر بنده‌ای که صبر کند و از خداوند تعالی».

۳. الکافی، ج ۲، ص ۶۰، ح ۳.

۴. همان، ص ۶۲، ح ۱۰.

۵. المحاسن، ج ۲، ص ۳۲۸، ح ۸۵.

۶. الف: - «به من ایمان آورده باشد؛ زیرا که اگر او را مبتلا سازم، برای آن است که».

[محافظت بر نمازها]

وَ عَلَيْكُمْ بِالْمُحَافَظَةِ ﴿عَلَى الصَّلَوَاتِ وَالصَّلَوٰةِ الْوُسْطَىٰ وَقُومُوا لِلَّهِ قَانِتِينَ﴾[1]، كَمَا أَمَرَ اللهُ بِهِ الْمُؤْمِنِينَ فِي كِتابِهِ مِنْ قَبْلِكُمْ وَ إِيَّاكُمْ.

یعنی: بر شما باد به محافظت و نگهداریِ نمازها و نماز میانین! و بایستید در بندگی الهی در حال قنوت، همچنان که خدای ـ عزَّ و جلَّ ـ، امر فرموده در کتاب خود، مؤمنان پیش از شما را و شما را.

و مراد از محافظتِ نمازها، آن است که نماز را به آداب و شرایط و[2] در وقت‌های خود به جا آورند، و نگذارید[3] که قضا شود و به آخر وقت افتد.

و مراد از صلواتی که امر به محافظت آن واقع شده، ممکن است که جمیع نمازهای واجبی و سنّنی باشد، و می‌تواند بود که فرائض و نوافل یا فرائض یومیه باشد. و معنی صلات وسطی مذکور می‌شود.

و در[4] فضل و محافظت صلوات، احادیث بسیار است. از آن جمله، روایت کرده ابن بابویه ﷺ در فقیه، از حضرت پیغمبر ﷺ، و کلینی ﷺ از حضرت امام جعفر صادق ﷺ که حضرت پیغمبر ﷺ فرمود که: نماز، مثل ستون خیمه است که وقتی که بر جا ایستاده است، طناب‌ها و میخ‌ها و پرده، نفع دارد و وقتی که شکست، طناب و میخ و پرده، نفع نمی‌دهد.[5]

و از حضرت امام جعفر صادق ﷺ روایت کرده که فرمود: حضرت پیغمبر ﷺ فرموده که: نماز، مثل ترازوست. پس کسی که تمام و با شرایط به جا می‌آورد، اجر و ثوابِ تمام می‌گیرد.[6]

و ابن بابویه ﷺ از حضرت پیغمبر ﷺ روایت کرده که فرمود: نماز، مثل نهری است که بر درِ خانهٔ یکی از شما باشد و شبانه‌روزی، پنج مرتبه بیرون آید و در آن نهر، غسل کند. پس در بدن او بعد از پنج غسل، چرکی باقی نماند. همچنین با نمازِ پنج وقت، گناهی نمی‌ماند.[7]

و کلینی و ابن بابویه ﷺ از حضرت امام جعفر صادق ﷺ روایت کرده‌اند که فرمود[8]: یک نمازِ فریضه، بهتر است از بیست حج. و یک حج، بهتر است از خانه‌ای که پُر از طلا باشد و از آن تصدّق

۱. سورهٔ بقره، آیهٔ ۲۳۸.
۲. ج: - «و».
۳. الف و ب: «به جای آورید و نگذارید».
۴. ب: + «باب».
۵. کتاب من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۲۱۱، ح ۶۹۳؛ الکافی، ج ۳، ص ۲۶۶، ح ۹.
۶. الکافی، ج ۳، ص ۲۶۷، ح ۱۳.
۷. کتاب من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۲۱۱، ۶۴۰.
۸. ب: - «فرموده».

کنند تا چیزی نمانَد.[۱]

و کلینی ﷺ از آن حضرت، روایت کرده که فرمود: وقتی که کسی به نماز می‌ایستد، رحمت الهی از اطراف آسمان تا اطراف زمین، بر او نازل می‌شود و ملائکه، دور او را احاطه می‌کنند و فرشته او را آواز می‌دهد که: اگر این مرد که نماز می‌کند، بداند آنچه در نماز از فضیلت و ثواب هست، هرگز از نماز فارغ نخواهد شد.[۲]

و در حدیث دیگر، روایت کرده که: فرشته، بر بالای سر او ایستاده، به او می‌گوید که: ای شخصی که نماز می‌کنی! اگر بدانی که کیست آن کس که نظر مرحمت به تو می‌کند و با کی[۳] مناجات می‌کنی و راز خود به او می‌گویی، هرگز ملتفت چیزی نمی‌شدی و از آن جاکه ایستاده‌ای، به جای دیگر نمی‌رفتی.[۴]

و از ابان بن تغلب، روایت کرده که گفت: در مشعر الحرام، نماز شام را در عقبِ حضرت امام جعفر صادق ﷺ به جای آوردم و چون فارغ شد، اقامه گفت و نمازِ خفتن گزارد و در میان [نماز] شام و خفتن، نافله نکرد. و در سال دیگر با آن حضرت، نماز کردم. بعد از نماز شام، چهار رکعت نافله به جای آورد. بعد از آن، اقامه گفت و نمازِ خفتن کرد و بعد از نماز، به جانب من التفات نمود و فرمود: ای ابان! این نمازهای پنجگانهٔ واجبی را کسی که به جا آورد و وقت‌های آنها را محافظت نماید، روز قیامت که ملاقات الهی می‌کند، او را عهدی، یعنی پیمانی یا نوشته‌ای خواهد بود که به سبب آن[۵] عهد، او را داخل بهشت می‌کند. و کسی که این نمازها را به وقتِ خود نکند و محافظت آنها را[۶] به جای نیاورَد، کار او با خدای ـ عزَّ و جلَّ ـ است. اگر خواهد، او را می‌آمرزد و اگر خواهد، عذاب می‌کند.[۷]

و نکردن آن حضرت، نافلهٔ مغرب را در سال اوّل، می‌تواند بود که بنا بر آن باشد که وقت نافله، فوت شده بوده. پس بعد از نماز خفتن، قضا فرموده باشد و در سال دویّم، به جهت وسعت وقت، ادا فرموده باشد؛ لیکن باقی ماندن وقت نافله تا رسیدن به مشعر الحرام، خالی از بُعدی نیست و اگر نافله را بعد از ذهاب حُمرهٔ مغربی و پیش از نماز خفتن به جا آورده باشند، دلالت خواهد کرد بر آن

۱. الکافی، ج ۲، ص ۲۶۵ و ۲۶۶، ح ۷؛ کتاب من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۲۰۹، ح ۶۳۰.
۲. الکافی، ج ۳، ص ۲۶۵، ح ۴.
۳. ج: «که».
۴. همان، ح ۵.
۵. الف: «این».
۶. الف و ج: - «را».
۷. همان، ج ۳، ص ۲۶۷ و ۲۶۸، ح ۲.

که نافلهٔ مرتّبه را در وقت فریضه می‌توان کرد؛ و می‌توان بود[۱] که در سال اوّل، به جهت مانعی یا بیان جواز، ترک نموده باشد.

و کلینی ﷺ از آن حضرت، روایت کرده که فرمود: اوّلْ چیزی که حساب آن را از بنده می‌طلبند، نماز است. پس اگر نمازش را قبول کردند، سایر اعمال را قبول می‌کنند و وقتی که نماز در اوّلِ وقت بالا می‌رود، به صاحبش بر می‌گردد، سفید و نورانی، و می‌گوید که: مرا حفظ و نگاهداری کردی. پس خدای تعالی، تو را نگاهداری کند! و چون در غیر وقت خود، بی‌شرایط و[۲] آداب، بالا می‌رود، سیاه و تاریک به نزد صاحبش برمی‌گردد و می‌گوید: مرا ضایع کردی. خدای تعالی، تو را ضایع کند![۳]

و ابن بابویه ﷺ در فقیه، این مضمون را روایت نموده.[۴]

[چگونگی محافظت از نماز]

و بدان که محافظتِ نماز، به آن می‌شود که آداب و شرایط نماز را رعایت نمایند. و اگرچه این مقام، گنجایش تفصیل آنها ندارد، ولیکن چون اهتمام به بعضی از آنها بیشتر و ترک آنها در میان بسیاری از مردم، شایع است، بنا بر این، به ذکر بعضی اکتفا می‌شود:

از آن جمله، رعایت طهارت جامه و بدن است از نجاسات، به قدری که موافقِ ظاهر شرعِ طاهر باشد، نه آن که به مرتبهٔ وسواس منتهی شود؛ زیراکه وسواس[۵] به غیرِ متابعت شیطان، چیزی نیست و باعث آن می‌شود که عبادت الهی بر آدمی شاقّ و دشوار می‌شود، و موجب ترک و بطلان عبادات می‌شود.

دیگر، درست ساختن وضو و غسل و تیمّم است، و رسانیدن آب در وضو و غسل به جمیع اعضا، به نحوی که معنی شستن به عمل آید، و ابتدا نمودن در شستن رو به رُستنگاه موی سر در حالت وضو و در شستن دست‌ها به بالای مِرفَق[۶]، نه چنانچه بعضی از عوام، آب را در شستن رو و دست‌ها پایین‌تر می‌ریزند و بعضی از دست و رو، ناشسته می‌ماند. و علما، این چنین وضو را باطل می‌دانند.

۱. الف: - «و می‌توان بود».
۲. ب: «و».
۳. الکافی، ج ۳، ص ۲۶۸، ح ۴.
۴. کتاب من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۲۰۸ و ۲۰۹، ح ۶۲۶ و ۶۲۷.
۵. الف: - «منتهی شود؛ زیراکه وسواس».
۶. ب: «مرافق».

دیگر، به جا آوردن اذان و اقامه است. و جمعی از علما، اقامه را در همهٔ نمازهای پنجگانه، بر مردان، واجب می‌دانند و اذان و اقامه را بر مرد و زن در نماز صبح و مغرب، واجب می‌دانند. و بعضی، اذان را در نماز صبح و شام، و اقامه را در جمیع نمازهای پنجگانه، واجب می‌دانند، و احوط آن است که مطلقاً ترک نکنند.

دیگر، اخلاصِ نیّت است و عبادت را برای خدای تعالی به جا آوردن، نه برای دیدن و شنیدنِ مردم و سایر اغراض فاسده. و قبل از این مذکور شد که ریا، یکی از مراتب شرک به خداست و ظاهر است که عبادت از برای دیگری کردن، از قبیل بت پرستیدن است. و در باب نیّت و قصد قربت، بعضی کلمات، قبل از این مذکور شد.

و وسواس که جمعی در نیّت می‌کنند، محض متابعتِ شیطان است، و بسیار است که باعث گذشتن نماز از وقت فضیلت می‌شود. و بهتر آن است که نیّت را به لفظ در نیاورند؛ زیرا که امری است که شارع نفرموده. و ظاهر، آن است که بعد از اقامه، هر گاه نیّت را به لفظ در آورند، از قبیل حرف زدن باشد خارج از صلات. و در حدیث صحیح، وارد شده که: هر گاه بعد از اقامه، حرف زنی، اقامه را اعاده کن.

دیگر، در حال تکبیر بر جای خود ایستادن، و آن که بعضی از عوام، در وقت تکبیرة الإحرام، قدمی پیش می‌گذارند، بدعتی است باطل.

دیگر، درست خواندن حمد و سوره است در نماز و رعایت نمودن که هر حرفی از مخرج خود گفته شود، نه آن که ضاد را از مخرج زا، و غین را از مخرج قاف، و صاد را از مخرج سین ـ چنان که میان عوام شایع است ـ بگویند. و هر کس نداند باید که یاد گیرد و هر کس زبانش چنانچه باید، موافقت نکند و باید که به قدر مقدور سعی بکند، بعد از آن، معذور خواهد بود. و ندانستن مسئله در این امور ـ چنانچه علما تصریح نموده‌اند ـ فایده‌ای ندارد. و ظاهراً در میان علما خلافی نیست که هر گاه قرائت صحیح نباشد، خواه آن که عمداً غلط بخواند یا از روی جهل و نادانی به مسئله یا به طریقهٔ قرائت، با وجود آن که یاد گرفتن ممکن باشد، نمازْ درست نخواهد بود. بنا بر این، بسیاری از نمازها باطل خواهد بود و کمال بی‌دینی است که کسی حمد و سوره را که نماز واجب ـ که ستون دین است ـ به آن بر پاست، با آن که در شبانه‌روزی چندین مرتبه خوانده می‌شود، یاد نگیرد.

و وسواس در قرائت هم از فریب شیطان است و جمعی از آنها که در قرائتْ وسواس می‌کنند، بسیار است که بدتر از جمعی می‌خوانند که از قرائت، هیچ وقوف ندارند.

دیگر، به تأنّی گزاردن نماز و قرائت به همواری و ترتیل به جای آوردن، و ذکر رکوع و سجود را سه مرتبه گفتن، و شروع نکردن در ذکر رکوع تا وقتی که دست‌ها به زانو برسد، نه چنانچه جمعی بعضی از رکوع را در اثنای رفتن به رکوع و بعضی را در سر برداشتن می‌گویند، و همچنین در سجود، تا سر به زمین نرسد، شروع در ذکر نکردن، و تا تمام نشود، سر برنداشتن، و بعد از رکوع و سجود، راست شدن، و لَمحه‌ای قرار و آرام گرفتن. و طمأنینه، یعنی آرام گرفتن بعد از رکوع را بعضی از علما، رُکن نماز می‌دانند. پس اگر کسی از روی فراموشی هم ترک کند، نمازش باطل خواهد [شد]. و خلافی نیست در آن که آرام گرفتن بعد از رکوع و بعد از سجدهٔ اوّل، واجب است.

و هر یک از واجبات نماز را، اگر[1] کسی دانسته یا از جهت آن که مسئله [را] نداند[2]، ترک کند، علما گفته‌اند که نمازش باطل است. و اکثر عوام، بعد از رکوع و سجود، آرام نمی‌گیرند؛ بلکه راست نمی‌شوند و به قول همهٔ علما، نمازشان باطل است. و اگرچه از تفضّل الهی بعید نیست که جاهلِ مسئله را معذور دارد؛ ولیکن کسی که به آخرت ایمان داشته باشد و از غضب الهی ترسد، باید که راضی به آن نشود که مسائل و آداب عبادتی مثل نماز را ـ که رُکن ایمان است ـ، فرا نگیرد تا آن که نماز خود را به نحوی به جا آورد که به اتّفاق علما، باطل باشد.

و کلینی ﷺ از حضرت امام محمّد باقر ﷺ روایت کرده که فرمود: روزی حضرت پیغمبر ﷺ در مسجد نشسته بود که مردی داخل مسجد شد و نماز کرد و رکوع و سجود را تمام به جا نیاورد. حضرت فرمود که: این مرد، سری بر زمین زد، چنانچه کلاغ، منقار بر چیزی زند، و اگر این مرد بمیرد و نمازش این چنین باشد، بر غیر دین من خواهد مُرد.[3]

و از آن حضرت، روایت کرده که فرمود: نماز خود را سبُک مگیر؛ زیرا که حضرت پیغمبر ﷺ در وقت رحلت از دنیا فرمود که: از من نیست کسی که نمازش را سبُک می‌گیرد، و از من نیست کسی که چیزی مست‌کننده می‌خورد. والله که وارد بر حوض من نخواهد شد![4]

و از حضرت امام جعفر صادق ﷺ روایت کرده که فرمود: وقتی که بنده به نماز می‌ایستد و نماز را سبُک می‌کند، خدای تعالی به ملائکهٔ خود می‌فرماید: آیا نمی‌بینید این بنده مرا؟ گویا گمان می‌کند که برآوردن حاجت‌های او به دست دیگری است. آیا نمی‌داند که برآوردن حاجت او به دست من است؟![5]

۱. ج: «که».
۲. ب: «یا آن که مسئله نداند».
۳. الکافی، ج ۳، ص ۲۶۸، ح ۶.
۴. همان، ص ۲۶۹، ح ۷.
۵. همان، ح ۱۰.

و از حضرت امام موسی [کاظم] ﷺ روایت کرده که فرمود: وقتی که وفات پدرم ﷺ رسید، به من گفت: ای فرزند! به تحقیق که شفاعت ما نمی‌رسد به کسی که نماز را سبُک می‌گیرد.[۱]

دیگر، ترک نکردن قنوت در جمیع نمازها.

دیگر، رعایت کردن وقت‌های فضیلت در جمیع نمازها، چنانچه نماز صبح را تأخیر نکند تا وقتی که سرخیِ طرف مشرق، ظاهر شود؛ بلکه قبل از آن به جا آورد، و نماز ظهر را پیش از آن که سایه به قدر چهار قدم شود یا مثل شاخص شود. و قدم هفتْ یک شاحص است، چنانچه طول قدم آدمی، غالب به قدر هفتْ یکِ قامتش می‌باشد. و بعضی از علما گفته‌اند که هرگاه کسی نماز ظهر را تأخیر کند تا وقتی که سایه به قدر شاحص شود و در آن تأخیر، عذری نداشته باشد، نمازش قضا می‌شود. و همچنین گفته‌اند که کسی که مختار باشد اگر نماز عصر را تأخیر کند تا سایه دو مثل شود، قضا می‌شود، و نماز مغرب را تا وقتی که سرخیِ طرف مغرب برطرف شود، تأخیر نکند.

دیگر، نوافل شبانه‌روزی را ترک ننمودن، خصوصاً نماز شب که در آن، تأکید بسیار است. و نافلهٔ شب با نماز شَفْع و وَتْر، یازده رکعت است، و نافلهٔ صبح، دو رکعت، و نافلهٔ ظهر و عصر، هر کدام هشت رکعت، و نافله شام، چهار رکعت، و نافلهٔ خفتن، دو رکعت، نشسته یا ایستاده.

و در احادیث، وارد شده که نافله، تلافی نقصانِ فریضه می‌کند و تلافی می‌کند متوجّه شدن در اثنای نماز را به چیزهای دیگر و فکرها کردن و از نماز، غافل بودن [را]. و تأکید بسیار در باب قضا کردن نوافل، وارد شده. و در بعضی از احادیث، وارد شده که: کسی که [قضا] نکند، در روز قیامت، سبُک‌گیرنده و ضایع‌کنندهٔ سنّت رسول الله ﷺ محشور خواهد شد.

دیگر، متوجّه شدن به عبادت و دل را مشغول فکرها و خیال‌ها نساختن و در اثنای نماز، نگاه به طرف چپ و راست نکردن؛ بلکه تا ایستاده باشد، نگاه به موضعِ سجده کند و در وقت قنوت، به کفِ دست و در حال رکوع، به میان قدم‌ها و در سجود، به طرف بینی و در تشهّد، به کنار خود.

و در احادیث، وارد شده که از نماز، همان قدر قبول می‌شود که دلِ آدمی، متوجّه آن است. و کسی که نافله به جا آورد، تلافی آن نقصان، به نافله می‌شود ـ چنانچه مذکور شد ـ، و می‌تواند بود که با وجود آن که کسی در نماز فکرها کند، نمازش صحیح باشد، به این معنی که قضا بر او لازم نباشد و حکم تارک الصلاة نداشته باشد؛ امّا مقبول نباشد، یعنی استحقاق ثواب، نداشته باشد یا موجب رسیدن به مراتب عالیه نشود. و اگرچه کم واقع می‌شود که خیالات در اثنای نماز در ذهن

۱. همان، ص ۲۷۰، ۱۵.

آدمی نباشد؛ لیکن به قدرِ مقدور، سعی در توجّه و اقبالِ دل به جانب نماز باید کرد و متوجّه معانی آن چیزی[۱] شد که بر زبان، جاری می‌شود. و اکثر مردم، می‌توانند معنی ظاهری حمد و سوره و اذکار و ادعیهٔ نماز را یاد گرفت، و از جهت آن که چندان در فکر بندگی خدا نیستند، نه لفظ را درست یاد می‌گیرند و نه معنی را، و مثل طوطی، لفظی چند بر زبان جاری می‌سازند و اصلاً از معنی، خبر ندارند.

و بندگی الهی، این معنی ندارد و باید که در اثنای نماز، متوجّه کار دیگر نشوند، هرچند اندکی باشد؛ نه چنانچه بعضی در اثنای نماز، دست در آستین می‌کنند، و بعضی با ریش خود بازی می‌کنند. و [باید] با خضوع و خشوع باشند و به قدر مقدور، خود را از گریه معاف ندارند و ملاحظه نمایند که در مقام بندگیِ کدام خداوند ایستاده‌اند.

و در بعضی احادیث، وارد شده که نماز را مانند کسی بکن که وداعِ نماز کند و نمازی که می‌کند، نماز آخرین خود داند.[۲]

دیگر، بعد از نماز، به همان طریقی که به جهت تشهّد نشسته باشند، تعقیب به جای آوردن، و از ادعیه و اذکار و قرآن، به قدرِ مقدور خواندن؛ و بهترین تعقیبات، تسبیح فاطمهٔ زهرا ﷺ است[۳]. و حضرت امیر المؤمنین ﷺ در شبِ هریر که آتش حرب صِفّین در غایت اِشتعال بود، می‌فرمود که تسبیح فاطمهٔ زهرا ﷺ را ترک نکردم[۴].[۵] و باید که در اثنای تعقیب، با کسی سخن نگویند و متوجّه امری دیگر نشوند.

دیگر، بعد از تعقیب، سجدهٔ شکر به جا آوردن.

[مذمّت سبُک شمردن نماز]

مجملاً نماز، از ارکان ایمان و اعظمِ عبادات است و سهل انگاشتن نماز و اهتمام ننمودن در یاد گرفتن مسائل و قیام به مراسم و آداب چنین عبادتی، منافی طور ایمان است. و محمّد بن یعقوب

۱. ج: + «باید».

۲. الأمالی، طوسی، ص ۵۰۸، ح ۱۱۱۱؛ مکارم الأخلاق، ص ۳۰۰؛ الأربعون حدیثاً، شهید اوّل، ص ۴۴، ح ۱۵.

۳. ب: - «است».

۴. ب: - «در شب هَریر که آتش حرب صِفّین در غایت اشتعال بود، می‌فرمود که تسبیح فاطمهٔ زهرا ﷺ را ترک نکردم».

۵. المصنّف، عبد الرزاق صنعانی، ج ۱۱، ص ۳۳، ح ۱۹۸۲۸.

کلینی ﷺ از حضرت امام جعفر صادق ﷺ روایت کرده که فرمود که[۱]: والله که بر مردی پنجاه سال می‌گذرد و خدای تعالی، از او یک نماز را قبول نمی‌کند! پس چه چیز از این عظیم‌تر می‌باشد؟ والله که شما از همسایگان و اصحاب خود بعضی را می‌شناسید که اگر از برای شما بکنند نمازی را که می‌کنند، قبول نخواهید کرد، از برای آن که آن را سهل می‌گیرند و به درستی که خدای تعالی قبول نمی‌کند، مگر چیز خوب را. پس چگونه قبول می‌کند چیزی را که سبُک گیرند؟[۲]

[نماز عصر (وسطیٰ)]

و در نماز «وسطی» که در این حدیث شریف بر طبق آیهٔ کریمه، امر به محافظت آن واقع شده، اختلاف کرده‌اند. و روایات نیز خالی از اختلافی به حَسَب ظاهر نیست و در بعضی اخبار، به نماز ظهر تفسیر شده و گفته‌اند که ظهر، نماز میانین است، از این جهت که در میان روز، گزارده می‌شود. و چون اوّلْ نمازی که واجب شد، نماز ظهر بود، بنا بر این، به خصوصِ محافظتِ آن، امر واقع شده.[۳]

و در بعضی اخبار، به نماز عصر تفسیر شده و گفته‌اند: تسمیهٔ آن به «وسطی»، بنا بر آن است که در میان چهار نماز واقع شده که دو از آن چهار، در شب به جای[۴] آورده می‌شود، و آن، مغرب و عشاست، و دو در روز و آن، صبح و ظهر است، و چون وقت عصر، اکثر مردم مشغول کارها می‌باشند، امر به خصوص آن، وارد شده. و به وجوه دیگر نیز بعضی از مفسّرین، تفسیر کرده‌اند.

و قنوت، در لغت به معنی دعا و طاعت و سکوت آمده. و مشهور میانهٔ[۵] علما آن[۶] است که قنوت نماز، سنّت مؤکّد است، و از کلام بعضی ظاهر می‌شود که واجب می‌دانند.

۱. ج: - «که».
۲. الکافی، ج ۳، ص ۲۶۹، ح ۹.
۳. همان، ص ۲۷۱، ح ۱.
۴. ج: «جا».
۵. ج: «میان».
۶. ب: «این».

[لزوم دوستی با مسلمانان مستمند و پرهیز از تحقیر آنان]

وَ عَلَيْكُمْ بِحُبِّ الْمَسَاكِينِ[۱] الْمُسْلِمِينَ ؛ فَإِنَّهُ مَنْ حَقَّرَهُمْ وَ تَكَبَّرَ عَلَيْهِمْ فَقَدْ زَلَّ عَنْ دِينِ اللهِ ، و اللهُ لَهُ حَاقِرٌ وَ مَاقِتٌ ، وَ قَدْ قَالَ أَبُونَا رَسُولُ اللهِ ﷺ: أَمَرَنِي رَبِّي بِحُبِّ الْمَسَاكِينِ الْمُسْلِمِينَ .

وَ اعْلَمُوا أَنَّهُ مَنْ حَقَّرَ أَحَداً مِنَ الْمُسْلِمِينَ أَلْقَى اللهُ عَلَيهِ الْمَقْتَ مِنْهُ وَ الْمَحْقَرَةَ حَتَّى يَمْقُتَهُ النَّاسُ ، وَ اللهُ لَهُ أَشَدُّ مَقْتاً .

فَاتَّقُوا اللهَ فِي إِخْوَانِكُمُ الْمَساكِينِ الْمُسْلِمِينَ ؛ فَإِنَّ لَهُمْ عَلَيْكُمْ حَقّاً أَنْ تُحِبُّوهُمْ ؛ فَإِنَّ اللهَ أَمَرَ رَسُولَهُ ﷺ بِحُبِّهِمْ ، فَمَنْ لَمْ يُحِبَّ مَنْ أَمَرَ اللهُ بِحُبِّهِ فَقَدْ عَصَى اللهَ وَ رَسُولَهُ ، وَ مَنْ عَصَى اللهَ وَ رَسُولَهُ وَ مَاتَ عَلَى ذَلِكَ مَاتَ وَ هُوَ مِنَ الغَاوِينَ.

و بر شما باد به دوست داشتن فقرای مسلمانان ؛ زیرا که کسی که فقرای مسلمانان را حقیر و خُرد شمارد و بر ایشان ، تکبّر و بزرگی کند ، از دین الهی لغزیده است و خدای تعالی ، او را حقیر می‌شمارد و دشمن می‌دارد . و به تحقیق که پدر ما حضرت پیغمبر ﷺ فرموده که : خداوند من ، مرا امر کرده به دوستی مساکین مسلمانان . و بدانید که کسی که حقیر می‌شمارد یکی از مسلمانان را ، خدای تعالی بر او می‌اندازد غضب خود را و حقیر می‌سازد او را تا آن که مردم ، او را دشمن دارند . و غضب و دشمنی خدای تعالی ، مر او را سخت‌تر است از دشمنیِ مردم . پس ، از خدای تعالی حذر کنید در باب برادران مسلمان خود که فقیر باشند ؛ زیرا که ایشان بر شما حقّی دارند و آن ، دوست داشتن ایشان است ؛ زیرا که خدای تعالی ، رسول خود را ﷺ امر کرده به دوستیِ ایشان . پس کسی که دوست ندارد کسی را که خدای ـ عزَّ و جلَّ ـ امر به دوستیِ او فرموده باشد ، خدا و رسول را اطاعت نکرده ، و کسی که عصیانِ خدا و رسول کند و بر آن حال بمیرد ، از جملهٔ گم‌راهان خواهد بود .

بدان که در معنی فقیر و مسکین ، اختلاف کرده‌اند که آیا فقیر ، آن است که پریشانی او بیشتر باشد یا مسکین . و هر دو در این معنی شریک‌اند که قوتِ یک‌سالهٔ خود و عیال خود را نداشته باشند و کسی [را] نداشته باشند که قوتِ ایشان را کافی باشد .

۱ . ب : + «و» .

[فضیلت فقرا و مستمندان]

و ظاهر آن است که مسکین در این کلام شریف، هر پریشانی‌ای را شامل باشد. و احادیث در فضلِ فقرا و مساکین، بسیار است. از آن جمله، روایت کرده است محمّد بن یعقوب کلینی ﷺ از حضرت امام جعفر صادق ﷺ که فرمود: به درستی که خدای ـ عزَّ و جلَّ ـ روز قیامت، التفات می‌فرماید به فقرای مسلمانان، مثل کسی که از کسی عذرخواهی کند، و می‌گوید که[1]: به عزّت و جلال خودم قسم که شما را در دنیا، فقیر و محتاج نساخته بودم از برای آن که در پیش من، خوار باشید و خواهید دید که امروز به شما چه نوع، احسان خواهم کرد! پس هر کس[2] که در دنیا به شما نیکی کرده باشد، دست او را بگیرید و به بهشت برید. پس مردی از جملهٔ ایشان خواهد گفت که: خداوندا! اهل دنیا، لذّت‌ها در دنیا بُردند، زنان خوب داشتند و جامه‌های نرم پوشیدند و خوردنی‌ها خوردند و در خانه‌ها سُکنا نمودند و بر[3] چارپایانِ خوب، سوار شدند. پس[4] به من عطا کن مثل آنچه به ایشان عطا کرده بودی. پس خدای ـ تبارک و تعالی ـ می‌فرماید که: از برای تو و از برای هر یک از فقرا، هفتاد برابر آنچه به اهل دنیا داده‌ام از روزی که دنیا را آفریده‌ام تا وقتی که دنیا آخر شده، مقرّر ساختم.[5]

و از آن حضرت، روایت کرده که فرمود: فقرای مؤمنین، چهل خَریف، یعنی چهل سالِ دنیا یا چهل سالِ آخرت، پیش از اغنیا در روضه‌های بهشت خواهند گردید.

بعد از آن فرمود: از برای تو مَثَلی بزنم. به درستی که حال اغنیا و فقرا، مثل دو کشتی است که از پیشِ عشّاری بگذرانند. پس[6] چون نگاه به یکی کند و در او چیزی نبیند، گوید که: «ببرید!» و به دیگری نگاه کند و بیند[7] که پُر از متاع است، گوید که[8]: «نگاه دارید!».[9]

و از آن حضرت، روایت کرده که فرمود: از برای شیعیان خالص ما در زمان دولت باطل، به غیر از قوت، مقرّر نشده. پس خواهید به مشرق روید و خواهید به مغرب که به غیر از قوت، چیزی روزیِ شما نمی‌شود.[10]

۱. ب: ـ «که».
۲. ج: «کسی».
۳. الف: ـ «بر».
۴. الف: ـ «پس».
۵. الکافی، ج ۲، ص ۲۶۱ و ۲۶۲، ح ۹.
۶. ب: ـ «پس».
۷. ج: «ببیند».
۸. ب: ـ «که».
۹. همان، ص ۲۶۰، ح ۱.
۱۰. همان، ص ۲۶۱، ح ۷.

و از آن حضرت، روایت کرده که فرمود: خدای تعالی، به حضرت موسی ﷺ خطاب فرمود که: ای موسی! هرگاه بینی[۱] که پریشانی رو[۲] به تو کرده، بگو: «خوش آمد[۳]!»، چیزی که شعارِ صالحان است. و وقتی که توانگری را بینی که رو[۴] به تو آورده، بگو: «گناهی است که عقوبتش به زودی رسید».[۵]

و از آن حضرت، روایت کرده که فرمود: روز قیامت که می‌شود، جمعی به درِ بهشت خواهند آمد و در را خواهند زد. پس به ایشان می‌گویند که: شما کیستید؟ خواهند گفت[۶]: ما فقراییم. پس به ایشان می‌گویند که: آیا شما پیش از حساب می‌خواهید که داخل بهشت شوید؟ ایشان خواهند گفت: چیزی به ما نداده[۷] بودید که حساب آن را از ما خواهید[۸]. پس خدای ـ عزَّ و جلَّ ـ می‌فرماید که: راست می‌گویند. بروید به بهشت.[۹]

و از آن حضرت، روایت کرده که فرمود: اگر نه آن بود که شیعیان به خدای ـ عزَّ و جلَّ ـ اِلحاح می‌کنند، هر آینه، خدای ـ عزَّ و جلَّ ـ تنگیِ احوال ایشان را زیاده از آنچه هست، می‌کرد.[۱۰]

و از آن حضرت، روایت کرده که فرمود: هر چند ایمان بنده زیاده[۱۱] می‌شود، تنگیِ معیشتش بیشتر می‌شود.[۱۲]

و از آن حضرت، روایت کرده که فرمود: کسی که در مقام خوار کردن مؤمنی باشد یا او را حقیر شمارد از جهت آن که چیزی در دست او کم باشد و فقیر باشد، خدای تعالی، او را در روز قیامت در حضور خلایق، رسوا می‌کند.[۱۳]

و بدان که از جملهٔ لوازم دوست داشتن فقرا و مساکین، آن است که وقتی که اطعامی کنند ـ و مردم را به مهمانی دعوت کنند، چنانچه مردم توانگر را می‌طلبند ـ فقرا را نیز بطلبند و مهمانی را مخصوص اغنیا نسازند. و رفتن به چنین مهمانی‌ای را بعضی از فقها ذکر کرده‌اند که مکروه است.

و در مکتوبی که حضرت امیر المؤمنین ﷺ به عثمان بن حُنَیف انصاری ـ که از جانب آن

۱. ج: «ببینی».
۲. ب: «روی».
۳. ب: «خوش آمدی».
۴. ب: «روی».
۵. همان، ص ۲۶۳، ح ۱۲.
۶. الف: + «که».
۷. ب: «داده».
۸. ب: «آن را می‌خواهید».
۹. همان، ص ۲۶۴ و ۲۶۵، ح ۱۹.
۱۰. همان، ص ۲۶۴، ح ۱۶.
۱۱. ج: «زیاده».
۱۲. همان، ص ۲۶۱، ح ۴.
۱۳. همان، ج ۲، ص ۳۵۳، ح ۹.

حضرت، والی بصره بود ـ نوشته، می‌فرماید که: ای پسر حُنَیف! به من رسیده که مردی از جوانان اهل بصره، تو را به مهمانی‌ای طلبیده و تو به زودی آن جا حاضر شده و الوان طعام‌های خوب پیش تو آورده‌اند و کاسه‌ها نزد تو کشیده‌اند، و من گمان نداشتم که تو قبول کنی حاضر شدن به طعام جماعتی را که[1] فقرای خود را نمی‌طلبند و اغنیاشان را می‌طلبند. پس نظر کن به آنچه در این سفره می‌خوری و هر چیز که بر تو مُشتَبَه باشد، بینداز، و هر چه را یقین دانی که از راه‌های طیّب به دست[2] آمده، از آن بخور.[3]

و از این کلام شریف، ظاهر می‌شود که از طعام‌های شُبهه و از طعام[4] جمعی که تکلّف[5] در ضیافت‌ها می‌کنند و عرضشان[6]، شهرت و اعتبار دنیاست و اغنیا را که به حَسَب دنیا اعتباری دارند، می‌طلبند و مردم پریشان را طلب نمی‌کنند، احتراز می‌باید کرد.

۱. ب: ـ «را».
۲. ب: + «تو».
۳. نهج البلاغة، ج ۳، ص ۷۰، نامهٔ ۴۵.
۴. الف: «طعام‌های».
۵. ج: «تکلّفات».
۶. الف: «غرض ایشان».

[نهی از تکبّر]

وَ إِيَّاكُمْ وَ الْعَظَمَةَ وَ الْكِبْرَ ؛ فَإِنَّ الْكِبْرَ رِدَاءُ اللهُ ـ عزَّ و جلَّ ـ، فَمَنْ نَازَعَ اللهَ رِدَاءَهُ قَصَمَهُ اللهُ وَ أَذَلَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ.

و پرهیز نمایید از بزرگی و تکبّر ؛ زیرا که تکبّر، مخصوص خدای ـ عزَّ و جلَّ ـ است (، مانند ردای هر کس که مخصوص اوست). پس کسی که نزاع کند با خدای ـ عزَّ و جلَّ ـ و[1] در باب چیزی که مانند ردای شخص، مخصوص اوست، خدای تعالی، می‌شکند او را و ذلیل و خوار می‌سازد در روز قیامت.

بدان که تکبّر، از قبایح اوصاف ذمیمه است و در مبحث کبائر، مذکور شد که به کار بردن تکبّر، از جملهٔ گناهان کبیره است.

و تکبّر، در احادیث به چند معنی استعمال شده و بعضی از بعضی بدتر است. و بدترین انواع تکبّر، سرکشی از متابعت حقّ است و این، معنی مادّهٔ کفر و طغیان است.

دیگر، خود را بهتر دانستن و زیادتی کردن بر مؤمنان به سبب اصل و نَسَب یا اعتبار و منصب یا[2] توانگری و مثال این امور است. و مفاسد تکبّر، بسیار[3] و احادیث در مذمّت آن، بی‌شمار است[4]. و از جملهٔ آنها خطبهٔ قاصعهٔ حضرت امیر المؤمنین ﷺ است که اهل کوفه را به آن خطبه، موعظه و تحذیر فرمود، و سببش آن بود که چون قبایل مختلفه از عرب، در کوفه جمع شده بودند و از راه مفاخرتی که در میان قبایل می‌باشد، شایع شده بود که مردی از پیش قبیله‌ای می‌گذشت و به آواز بلند، سخنی می‌گفت که ایشان را به حرکت آورَد، و[5] یکی از اهل آن قبیله نیز فریادی می‌کرد و مردم از دو طرف جمع شده، فتنه و نزاع بر پای می‌کردند، چنانچه در بسیاری از بلاد، اهل محل‌ها با یکدیگر محاربه و منازعه می‌کنند، پس روزی آن حضرت، بر شتر سوار شده، در موضعی که جمعی از ایشان حاضر بودند، فرمود که: حمد، مر خداوندی را که عزّت و کبریا را لباس خود ساخته و این دو صفت را از برای خود، نه از برای خلق[6] اختیار نموده و بر دیگران، قُرُق فرموده و از برای جلال خود، برگزیده، و لعنت خود را مقرّر ساخته از برای کسی که از جملهٔ بندگان او در این دو چیز با او منازعه کند. و بعد از آن به این معنی، ملائکهٔ مقرّبین خود را آزمایش

۱. ب و ج: ـ «و».
۲. ب: «و».
۳. الف: ـ «بسیار است».
۴. الف: ـ «است».
۵. ب: ـ «و».
۶. الف: «خود».

فرمود[۱] تا ممتاز کند[۲] جمعی که از جملهٔ ایشان فروتنی اختیار کنند، از جمعی که سرکشی و تکبّر نمایند. پس خدای تعالی، با آن که دانا بود به آنچه در دل‌ها پنهان است و آنچه از نظرها غایب و محجوب است، فرمود که: من، بشری خلق خواهم کرد از گِل. پس چون خلقت او را تمام کنم و روح در او بدَمَم، شما بیفتید به سجدهٔ او. پس همهٔ ملائکه، سجده کردند، به غیر از ابلیس که حمیّت، او را عارض شد و به آفرینش خود، بر آدم افتخار کرد و از برای اصل خود بر او تعصّب ورزید. پس دشمن خدای تعالی، پیشوایِ متعصّبان و پیشوای متکبّران است که اساس تعصّب را بر زمین گذاشت و در باب ادای تجبّر، با خدای تعالی نزاع کرد و لباس عزّت‌طلبی را پیراهن خود کرد و قناع فروتنی را از سر خود برداشت. و آیا نمی‌بینند که چگونه خدای تعالی[۳]، او را به سبب تکبّرش حقیر ساخت و به بلندی‌ای که در نظر داشت، پستش گردانید و در دنیا، او را از درگاه خود، رانده و دور ساخت و در آخرت، آتش جهنّم [را] برای او مهیّا کرد؟ و اگر خدای تعالی می‌خواست که حضرت آدم را از نوری خلق کند که روشنی او چشم‌ها را خیره کند و حُسن او عقل‌ها را زیردست خود سازد و از بوی خوشی[۴] بیافریند که رایحهٔ او[۵]، دماغ‌ها را فرو گیرد، هر آینه می‌توانست کرد و اگر چنین کرده بود[۶]، همگی، اطاعت او را گردن می‌نهادند[۷] و بار امتحان و آزمایش در باب او بر ملائکه، سبُک می‌شد؛ ولیکن خدای تعالی، امتحان می‌کند آفریدگان خود را به بعضی از چیزها که اصل آن را ندانند، از جهت آن که ایشان را به این امتحان، از یکدیگر امتیاز دهد و تکبّر را از ایشان، زایل سازد و خودبینی را از ایشان دور گردانَد.

پس عبرت گیرید از آنچه خدای تعالی با شیطان کرد؛ زیرا که عمل طویل و سعیِ بسیار او را باطل کرد، و چنان بود که شیطان، شش هزار سال عبادتِ خدای تعالی کرده بود از سال‌های دنیا یا

۱. الف: «فرموده».
۲. الف: «شود».
۳. الف: - «با آن که دانا بود به آنچه در دل‌ها پنهان است و آنچه از نظرها غایب و محجوب است، فرمود که: من، بشری خلق خواهم کرد از گِل. پس چون خلقت او را تمام کنم و روح در او بدَمَم، شما بیفتید به سجدهٔ او. پس همهٔ ملائکه، سجده کردند، به غیر از ابلیس که حمیّت، او را عارض شد و به آفرینش خود، بر آدم افتخار کرد و از برای اصل خود بر او تعصّب ورزید. پس دشمن خدای تعالی، پیشوایِ متعصّبان و پیشوای متکبّران است که اساس تعصّب را بر زمین گذاشت و در باب ادای تجبّر، با خدای تعالی نزاع کرد و لباس عزّت‌طلبی را پیراهن خود کرد و قناع فروتنی را از سر خود برداشت. و آیا نمی‌بینند که چگونه خدای تعالی».
۴. الف: «بویی خوش».
۵. الف: «آن».
۶. ج: «بودی».
۷. الف: «همگی اطاعت می‌کردند».

آخرت. پس چنین عبادتی را خدای تعالی، باطل شمرد، به سبب تکبّر یک ساعت. پس کیست که بعد از آنچه با شیطان شد، در درگاه الهی، صاحب معصیتِ او باشد و سالم بماند؟! و چنان نیست که سالم بماند؛ زیراکه خدای تعالی، داخل بهشت نمی‌کند انسانی راکه صاحب خصلتی باشد که به سبب آن خصلتْ، مَلَکی را از آن جا بیرون کرد. به درستی که حکم الهی در بـاب اهـل آسـمان و زمین، یکی است و خدای تعالی، هیچ‌یک از خلق را رخصت نداده که چیزی را[1] کـه بـر هـمهٔ عالمیان قُرُق فرموده، بر خود مباح سازد. پس حذر کنید از دشمنیِ خدای تعالی، که شما را به درد خود گرفتار کند و به سوار و پیادهٔ خود، شما را از جا بر آرَد!

بعد از آن فرمود که: فرو نشانید آتش‌های عصبیّت و کینه‌های جاهلیت راکه در دل‌های شما پنهان است؛ زیراکه این حمّیت در اهل اسلام، از خیالاتی می‌باشد که شیطان، در خاطر می‌اندازد و از نخوت‌ها و فسادها و آنچه در آدمی می‌دَمَد، حاصل می‌شود. و قصد آن کنید که خاکساری را بر سرِ خود جای دهید و عزّت را پایْمال سازید و طوق تکبّر را از گردن خود بردارید و تواضع را سرحدّی قرار دهید که مایهٔ شما و دشمن شما ـ که عبارت از شیطان و لشکرهای اوست ـ، فاصِله باشد؛ زیراکه شیطان از هر طایفه، لشکرها و مددکاران و سواران و پیاده‌ها[2] دارد. و مثل آن کسی مباشید که با برادر خود که از یک مادر بودند (یعنی قابیل)، تکبّر ورزید، بی‌آن که خدای تعالی، او را زیادتی داده باشد. و تکبّرش سببی نداشت، سوای بزرگی‌ای که از جهت حسد، عارض او شده بود و حمیّت در دل او، آتشِ غضب افروخته بود و شیطان در دماغ او، رایحهٔ تکبّری دمیده بـود که عاقبتش پشیمانی بود و گناه جمعی راکه خون‌های ناحق تا روز قیامت مـی‌کنند، بـر گـردن او لازم گردانید.

بعد از آن فرمود که: اگر خدای تعالی، کسی را رخصت تکبّر می‌داد، هر آینه، پیغمبران خاصّ خود را مرخّص می‌ساخت و چنین نکرد؛ بلکه تکبّر را در نظر ایشان، قبیح ساخت و تـواضـع و فروتنی را به ایشان پسندید. پس ایشان، خدّ خود (یعنی طرفِ رو) را به زمین گذاشتند و روهای خود را بر خاک مالیدند و خَفضِ جناح و حُسن خُلق نسبت به مؤمنین به جای[3] آوردنـد. و در نظرها، جماعتی ضعیف می‌نمودند و خدای تعالی، ایشان را به گرسنگی آزمـایش فـرمود و بـه مشقّت، مبتلا ساخت و به ترس‌ها امتحان نمود و به آزارها[4]، ظاهر گردانید. پس رضا و غضب الهی

۱. ب: ـ «را».
۲. ب: «پیادگان».
۳. ج: «جاه».
۴. الف: «آزار».

را از راه داشتن و نداشتنِ مال و فرزند مدانید، از آن که جاهای امتحان و آزمایش الهی را در توانگری و پریشانی ندانید؛ زیرا که خدای ـ سبحانه و تعالی ـ، می‌فرماید که: آیا می‌پندارند که آنچه ما به ایشان داده‌ایم از مال و فرزندان، چیزهای خوب است که به زودی به ایشان رسانیده‌ایم؟! و چنین نیست، بلکه نفهمیده‌اند؛ زیرا که خدای تعالی، آزمایش می‌کند جمعی را از بندگانش که پیش خود، صاحب عظمت و بزرگی‌اند، به دوستان خود که در چشم ایشان، ضعیف و حقیرند.

و به تحقیق که موسی بن عمران و برادرش هارون علیهما السلام نزد فرعون آمدند جامه‌های پشم در بر و عصاها در دست، و با فرعون شرط کردند که اگر مسلمان شود، پادشاهی و عزّتش باقی بماند. پس فرعون به اصحاب خود گفت که: آیا شما را عجب نمی‌آید از این دو نفر که از برای من شرط می‌کنند دوام عزّت و بقای پادشاهی را، و خود از فقر و خواری، با این حال‌اند که می‌بینید؟!

پس چرا خدای تعالی، ایشان را به زیورهای طلا مزیّن نساخت تا دلالت بر قدر و منزلت طلا و جمع کردن آن کند و حقارت پشم و پوشیدن آن، ظاهر شود، و اگر خدای تعالی نسبت به انبیا علیهم السلام می‌خواست که گنج‌های طلا و معادن عقیان (که طلای خالص یا نوعی است که از زمین می‌روید) از برای ایشان بگشاید و درهای باغ‌ها و جنّات بر ایشان مفتوح سازد، و مرغان هوا[1] و وحشیانِ روی زمین را تابع ایشان سازد، هر آینه، می‌توانست کرد.

و اگر چنین کرده بود، امتحان خلایق، ساقط و جزا دادن ایشان، باطل می‌شد، و خبرهای وعد و وعید، فاسد می‌شد و جمعی که قبول و اطاعت فرمان[2] می‌کردند، از راه ابتلا، مستوجب اجر نمی‌شدند و مؤمنان، از راه احسان و اعمال خوب، مستحقّ ثواب نمی‌گردیدند و اسم مؤمن و کافر و محسن و مسیء و سایر اسما، از معانی خود جدا می‌شدند؛ ولیکن خدای ـ سبحانه و تعالی ـ پیغمبران خود را صاحب عزم‌های قوی گردانیده و در نظرهای مردم، از جهت احوال ظاهر که از ایشان دیده می‌شود، ضعیف و ناتوان ساخته، و قناعتی به ایشان داده که دل‌ها و چشم‌ها را از بی‌نیازی مملوّ می‌سازد، و فقری به ایشان داده که گوش‌ها و چشم‌ها از گزند آن پُر می‌شود و اگر انبیا صاحب قوّتی می‌بودند که کسی قصد ایشان نمی‌توانست کرد، و عزّتی می‌داشتند که کسی ظلمی بر ایشان نمی‌توانست کرد یا نقصی به آن راه نمی‌یافت، و صاحب مُلک و پادشاهی‌ای بودند که گردن‌های مردم از جهت رغبت و خواهش مطالب به جانب آن کشیده می‌شد[3] و از هر طرف

۱. الف: ـ «هوا».
۲. الف: ـ «فرمان».
۳. الف: «می‌شود».

بارها بسته متوجّه ایشان می‌شدند، هر آینه، اطاعت ایشان[۱] بر مردم، آسان‌تر بود و از سرکشی، دورتر می‌بودند[۲] و همه ایمان می‌آوردند از جهت ترسی که ایشان را مقهور و مغلوب می‌کرد یا از جهت رغبتی که باعث میل ایشان می‌شد.

پس نیّت‌ها مشترک می‌بود؛ یعنی همه کس، قصد عبادت و اطاعت می‌داشتند یا اطاعت را به قصد قربت و اغراض دیگر با هم می‌کردند و خالص نمی‌بود. و حسنات، منقسم می‌شد میانهٔ مردم یا خالص نبود؛ ولیکن خدای ـ عزَّ و جلَّ ـ می‌خواهد که پیروی خلایقْ مر انبیای او را، و تصدیق نمودن ایشانْ مر کتاب او را، و خشوع ایشان در درگاه او، و انقیاد اوامر و قبول اطاعت چند باشد مخصوص به[۳] او، و شایبه‌ای از چیزهای دیگر به آنها آمیخته نباشد. و هر چند ابتلا و آزمایش، عظیم‌تر است، ثواب و جزای نیک، جزیل‌تر و بهتر می‌باشد.

آیا نمی‌بینید که خدای تعالی، خلایقِ اوّلین را از زمان آدم ـ صلوات الله علیه ـ تا آخرین که در این عالم آفریده، امتحان فرموده به سنگی چند که نفعی و ضرری از ایشان ظاهر نیست و چشمی و گوشی ندارند؟ پس آن سنگ‌ها را که عبارت از خانهٔ کعبه است، بیت الحرامی قرار داده که مردم از سفر به سوی آن، از زیارت و تجارت، نفع‌ها یابند، یا آن که اگر ترکِ او کنند، عذاب الهی بر ایشان نازل شود. و آن خانه را در موضعی قرار داده که سنگش ناهموارترین مواضعِ روی زمین و کلوخش کمتر از اراضیِ حاصلخیز دنیاست و عرض زمین هموار آن در میان کوه‌ها از همهٔ وادی‌ها تنگ‌تر است، در میان کوهی چند ناهموار و درشت و ریگ‌های روان و نرم که گیاه از آن کم روید، و چشمه‌های کم‌آب و قریه‌های از یکدیگر دور افتاده که در آن مواضع، حیواناتِ مانند شتر و اسب و گاو و گوسفند، نموّ و ترقّی نکنند.

و بعد از آن که کعبه را در چنین موضعی قرار داد، امر فرمود آدم ﷺ و فرزندان او را به آن که متوجّه آن شوند و مایل به آن باشند. پس مرجع سفرهای ایشان شد که در آن سفرها، نفع می‌باشند و منتهای انداختن بارهای ایشان گردید و دل‌های ایشان، مشتاق و آرزومند آن گردیده، از بیابان‌های دور و[۴] بی‌آب و علف، و میان کوه‌های عمیق و جزایر دریاهای از هم دور افتاده، متوجّه آن می‌شوند از روی انقیاد، و آوازهای خود [را] در اطراف آن، به تَلْبیه، بلند می‌کنند و پیاده، سعی می‌نمایند با موهای پریشان یا پریشان‌حال و گردآلود.

۱. ج: ـ «ایشان».
۲. ج: «بودند».
۳. ب و ج: ـ «به».
۴. ب و ج: ـ «و».

جامه‌های خود را که به جهت احرام پوشیده‌اند، در پس پشت انداخته و صورت‌های خوب خود را به گذاشتن مو و نتراشیدن سر، قبیحْ‌منظر ساخته. و چنین امری فرموده، به جهت ابتلای عظیم و امتحان شدید و آزمایش ظاهر و تطهیر کامل، و این معنی را سبب رحمت خویش و موجب رسیدن به بهشت گردانید. و اگر خدای ـ سبحانه و تعالی ـ می‌خواست که بیت الحرام و مَشاعرِ عظام خود را در میان باغ‌ها و نهرها و زمین‌های هموار که محلّ قرار مردم باشد و درختانِ بسیار داشته باشد و میوه‌هایش نزدیک و عمارتش بر یکدیگر پیچیده و قریه‌هایش به یکدیگر متّصل [کند] و گندمزار و مرغزار سبز[1] و زمین‌های پُر نخل و زراعت، دور او را فرو گرفته و عرصه‌های پُر آب و زراعت‌های سبز و شاداب و راه‌های آبادان مقرّر سازد، هر آینه، قدر و منزلت ثواب را پست و حقیر ساخته بود، آن قدر که آزمایش و امتحان را ضعیف و سهل گردانیده بود.

و اگر اساسی که خانهٔ کعبه را بر آن بنا کرده‌اند و سنگ‌هایی که عمارت را به آن بر آورده‌اند از زُمرّد سبز و یاقوت سرخ و روشنی و ضیامی بود، هر آینه، به این سبب، راه یافتن شک در سینه‌ها کم می‌شد و مجاهدهٔ شیطان از دل‌ها زایل می‌شد و اضطرابی که از جهت شک حاصل می‌شود، از میان مردم برطرف می‌شد؛ ولیکن خدای ـ عزَّ و جلَّ ـ آزمایش می‌کند بندگان خود را به انواع سختی‌ها، و بندگی می‌فرماید ایشان را به اقسام مشقّت‌ها، و مبتلا می‌سازد به صنوف مکروهات، تا آن که تکبّر را از دل‌های ایشان، بیرون کند و فروتنی و شکستگی را در نفس‌های ایشان، جای دهد. و این معنی را دری چند گشوده به سوی تفضّل خود گرداند و سبب‌ها که، به آن به آسانی به عفو او توان رسید، سازد.

پس، از خدای تعالی حذر کنید، از مصیبت‌ها و بلاها که به زودی و بعد از فرصتی از پیِ ظلم و بَغی می‌آید و از عاقبت بد که لازمهٔ تکبّر است؛ زیرا که تکبّر، دام عظیم شیطان و مکر بزرگ اوست که در دل‌های مردان[2]، تأثیر زَهرهای کُشنده می‌کند و از او خلاصی و شفا نمی‌یابد هیچ کس: نه عالِم، به سبب علمی که دارد، و نه فقیر، به سبب جامهٔ کهنه‌ای که پوشیده؛ بلکه شیطان، همه را به تکبّر، فریب می‌دهد. و خدای تعالی، بندگان مؤمن خود را از این معنی، حراست و محافظت فرموده به تکلیف اقامت نمازها و ادای زکات و مشقّت‌های روزه در ایّامی که خدای تعالی واجب ساخته، تا آن که اعضای ایشان به سبب عبادات، ساکن شود از حرکاتی که مخالف رضای اوست، و چشم‌ها به صفت خشوع، موصوف شود و نفوس ایشان، شکستگی و فروتنی کسب کند

۱. الف: ـ «سبز».

۲. الف: «مردم».

و دل‌های ایشان، به افتادگی مایل شود و خُیَلا و بزرگی از سرِ ایشان به در رود؛ زیرا که بعضی از این عبادات، متضمّن آن است که روی‌هایی را که به آزادی موصوف‌اند، از روی تذلّل و خشوع بر خاک مالند و اعضای گرامی را از روی حقارت بر[۱] زمین چسبانند و شکم‌ها را به شکستگی در حال روزه، به پشت چسبانند یا[۲] با آن که در ضمن زکات، فواید هست، از آن که اهل احتیاج و پریشانی، از[۳] ثمرات و حاصل زمین و غیر آن، انتفاع یابند.

پس نظر و تأمّل کنید در فایده‌هایی که در ضمن این افعال است از مقهور و مغلوب ساختن آنچه از تفاخر، هویدا و ظاهر[۴] شود و از تکبّر، سر بر آورد.[۵]

این است ترجمهٔ بعضی از فقرات خطبهٔ قاصعهٔ امیر المؤمنین ﷺ.

و ظاهر آنچه در باب شیطان فرموده، مؤیّد قول جمعی است که از جملهٔ ملائکه‌اش می‌دانند و می‌گویند نوعی از مَلَک را «جن» می‌نامند.

و از بعضی احادیث، ظاهر می‌شود که جن، از جنس مَلَک نیست و شیطان، چون در [میان] ملائکه نشو و نما یافته بود و مقلّد طور ایشان و مُتشبّه به ایشان بود در افعال و عبادات، از راه اُلفت و وَلا، داخل ملائکه بود، نه از جهت جنسیّت.[۶] و کلام حضرت امیر المؤمنین ﷺ در این خطبه که می‌فرماید: حکم الهی در اهل آسمان و زمین، یکی است، به این معنی إشعار می‌دارد و تفصیل دلایل طرفین را و احادیثی که در این باب وارد شده، در کتاب حدائق الحقائق، ذکر کرده‌ایم.

[احادیث دیگر در مذمّت تکبّر]

و از جملهٔ احادیث که در باب تکبّر، وارد شده، روایت کرده است محمّد بن یعقوب کلینی ﷺ از حضرت امام جعفر صادق ﷺ که شخصی پرسید که: اَدنای مراتب اِلحاد، کدام است؟ فرمود که: تکبّر، اَدنای مراتب الحاد است.[۷]

و از آن حضرت، روایت کرده که فرمود: در جهنّم، وادی‌ای هست که جای متکبّران، آن

۱. ب: «به».

۲. الف: - «و شکم‌ها را به شکستگی در حال روزه، به پشت چسبانند یا».

۳. ب: + «آن».

۴. ج: «ظاهر و هویدا».

۵. نهج البلاغة، ج ۲، ص ۱۳۷ ـ ۱۴۹، خطبهٔ ۱۹۲.

۶. ر.ک: بحار الأنوار، ج ۶۰، ص ۴۲، باب حقیقة الجن و احوالهم.

۷. الکافی، ج ۲، ص ۳۰۹، ح ۱.

جاست و آن وادی را «سَقَر» می‌گویند و او از شدّت گرمی خود، به خدای تعالی شکایت کرد و رخصت طلبید که نفسی بکشد. و بعد از آن که نفس کشید، جهنّم از نفس او سوخت.[۱]

و از آن حضرت، روایت کرده که فرمود: روز قیامت، متکبّران را به صورت مورچه‌های کوچک، محشور می‌کنند و مردم، ایشان را پایْمال می‌کنند تا وقتی که خلایق از حساب، فارغ شوند.[۲]

و از حضرت امام محمّد باقر ﷺ روایت کرده که فرمود: عجب است از کسی که تکبّر و افتخار می‌کند، با آن که اوّل از نطفه مخلوق شده و آخرش مُرداری گندیده خواهد بود و نمی‌داند که در این، چه با او خواهند کرد![۳]

و ابن بابویه ﷺ در فقیه روایت کرده که حضرت پیغمبر ﷺ فرمود در وصیّتی که به امیر المؤمنین علی[۴] ﷺ فرموده که: یا علی! به درستی که خدای تعالی، به اسلام، باطل کرد تکبّر جاهلیت را و تفاخری [را] که اهل جاهلیت به پدران خود می‌کردند. به درستی که همهٔ مردم، از آدم مخلوق شده و آدم از خاک، مخلوق شده و گرامی‌ترینِ مردم، کسی است که تقوا و ترسش از خدای تعالی بیشتر باشد.[۵]

و کلینی ﷺ از حضرت امام محمّد باقر ﷺ روایت کرده که فرمود: عزّت، مخصوص اله است، مانند رَدا که مخصوص هر شخصی[۶] می‌باشد. و تکبّر، مخصوص اوست، مانند اِزار آدمی. پس کسی که دست به[۷] یکی از این دو چیز زند، خدای تعالی، او را سرنگون به جهنّم می‌اندازد.[۸] و قریب به این مضامین، احادیث، بسیار وارد شده.

و از اخبار مذکوره و غیر آنها، ظاهر می‌شود که تکبّر ورزیدن، به حَسَب معنی مخاصمه و مجادله با خداوند عالمیان، و موجب شقاوت و خسران است، و غرض از تکلیف بندگان در دنیا، تحصیل شکستگی و کسب فروتنی و ترک نخوت وکبر و طغیان است.

[۱. اسباب تکبّر]

و تکبّر، اسباب و علامات و علاج چند دارد.

۱. همان، ص ۳۱۰، ح ۱۰.
۲. همان، ص ۳۱۱، ح ۱۱.
۳. همان، ص ۳۲۹، ح ۴.
۴. ب و ج: - «علی».
۵. کتاب من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص ۳۶۳، ح ۵۷۶۲. ۶. ج: «کس».
۷. ب و ج: «بر».
۸. الکافی، ج ۲، ص ۳۰۹، ح ۳ و ۴ و ۵.

[الف. اصل و نسب]

و از جملهٔ اسباب که در میان بنی نوع انسان شایع می‌باشد، یکی اصل و نَسَب است. وتکبّری که از این سبب حاصل شود، شبیه‌ترینِ انواع است به تکبّر شیطان که موجب خِذلان و خسران ابدی او گردید، و با آن که در درگاه الهی، کسی را بر دیگری به اصل و نَسَب، زیادتی نمی‌باشد، بلکه امتیاز در آن درگاه، به تقوا و بندگی و انکسار و فروتنی است. و اگر کسی نیک تأمّل کند، می‌داند که اصل و نسب، موجب تکبّر نمی‌شود؛ زیراکه پدران و اَسلاف، اگر امتیاز ایشان در دنیا از جهت اعتبارات است، بی‌اعتبار دنیا، مثل منصب و مال حرام و قدرت بر ظلم و ستم و قتل نفوس به ناحق و شباهت به بدانِ مثل فرعون و هامان و امثال ایشان بوده. انتساب به چنین جماعت را انسب آن است[1] که موجب عیب و نقص و مورِث شکستگی دانند؛ زیراکه چنین کسی، به حسب معنی دشمن‌زادهٔ الهی است و اگر از این معنی شرمنده نباشد، باید که آن را موجب افتخار و امتیاز ندانند. و اگر امتیاز پدران از جهت فضل و کمال و علم و سیادت و اخلاق پسندیده بوده، پس انتساب به خوبان را موجب کسب نقص و عیب و دشمنی الهی ساختن، کمال سفاهت است؛ بلکه باید سعی در تشبّه [به] ایشان از جهت اوصاف و اخلاق پسندیده نمود و تأمّل نمود که ایشان، کسب نام نیک و ذکر جمیل را از راه تکبّر و ترفّع کرده‌اند و مردم، ایشان را به این صفت، مدح می‌کنند یا به فروتنی‌ای که از ایشان به ظهور آمده باشد با آن که افتخار مطلقاً، خصوصاً[2] افتخاری که به کمال دیگری باشد، از پستی و دنائت نفس، ناشی می‌شود و طبعی که علوّ و کمال واقعی داشته باشد، راضی به آن نمی‌شود که خود را ستایش کند و به کمال خود، مباهات نماید، چه جای آن که گوید: «پدر و اجداد من، چنین و چنان بود[3]». و معنی این سخن، آن است که: «من، از جمعی حاصل شده‌ام که به صفات کمال، آراسته بوده‌اند و از آنها به من اثری نرسیده».

و در کلام حضرت امیر المؤمنین ﷺ وارد شده که: «الشَّرَفُ بِالْهِمَمِ الْعَالِيَةِ لاٰ بِالرِّمَمِ الْبَالِيَةِ»؛[4] یعنی: شرف، به همّت‌های عالی می‌باشد، نه به استخوان‌های پوسیده.

و همّت عالی، مقتضی آن است که نام خود بر زبان، بی‌ضرورتی جاری نشود، خصوصاً در مقام مفاخرت و مباهات، و عادت جاری نشده که به گفتهٔ مدّعی حکم کنند و کسی را به گفتهٔ خود، خوب دانند؛ بلکه اگر کسی را کمالی هست، هر چند نگوید و در مقام اخفای آن بوده باشد، بیشتر

۱. ب: - «آن است».
۲. الف: - «افتخار مطلقاً، خصوصاً».
۳. ب: «بوده».
۴. عیون الحکم و المواعظ، ص ۶۰.

ظاهر می‌شود و به اظهار، باطل می‌شود، و رفعتِ قدر، به پَست دانستن خود و فروتنی می‌باشد و پستی، به ترفّع و بلندپروازی. و همه کس را این معنی مشاهد و محسوس شده که کسی که در مجلسی قصد مرتبه‌ای می‌کند که دونِ مرتبهٔ اوست، همهٔ طبایع، مایل به اِعزاز و احترام او می‌شود، و کسی که خود را بر صدر مجلس می‌اندازد، همگی سعی در تحقیر و اهانت او می‌کنند.

[ب. توانگری و ثروت]

دیگر از جملهٔ اسبابِ تکبّر، توانگری و ثروت و مال و فرزند و حصول اسباب جمعیّت است و در این امور، اگر کسی نیک تأمّل کند، می‌داند که موجب کبر نمی‌شود؛ زیرا که معنی جمعیّت، به غیر از آن نیست که خدای تعالی به بندهٔ خود عطایی[1] چند فرموده و به قدر آن، چیزی چند از او خواسته و به امتحان و آزمایش فرمود و در خور آنچه در دنیا به او رسیده، از ثواب فقر و عوض‌های مضاعفهٔ آخرت، محروم مانده. پس اگر چنانچه هریک را در مصرف خود صرف نماید و به لوازم آن، کما ینبغی قیام نماید، از عهدهٔ تکلیف بیرون آمده، به قدر آن، ثواب خواهد یافت و اگر در مصارف باطل صرف نماید یا بگذارد به کسانی که بعد از او صرف نمایند و از او ممنون نباشند و بر این معنی، او را مدح و ستایشی نکنند؛ بلکه گویند: «میراثی است که خدای تعالی، جهت ما مقرّر فرموده»، حاصل چنین جمعیّتی به غیر ندامت و پریشانی، امری نخواهد بود، خواه در مصارف خوب بعد از او صرف کنند و خواه در مصرف بد.

امّا در مصرف خوب؛ زیرا که مال خود را در ترازوی حَسَنات دیگری خواهد دید و حسرت خواهد برد که چرا خود از آن، ثواب و انتفاع نبردم.

و امّا در مصرف بد؛ زیرا که ندامت خواهد داشت که چرا معینِ ظالم و مددکار فاسق شدم و از مال خود، انتفاع نبردم.

و تفسیر آیه ﴿كَذَٰلِكَ يُرِيهِمُ ٱللَّهُ أَعْمَـٰلَهُمْ حَسَرَٰتٍ عَلَيْهِمْ﴾،[2] در این حدیث، بر این وجه مذکور شد.[3] پس صاحب جمعیّت، از دو حال بیرون نیست: یا به تکلیفی و مشقّتی مکلّف شده و از عهدهٔ بندگی بیرون آمده، یا آن که در دنیا از جهت مال و فرزند و خوف، تلف و جهات تفرقهٔ خاطر ـ که لازمهٔ متاع دنیاست ـ، غم‌ها خورده. و این معنی، سبب تکبّر بر کسی نمی‌شود، خصوصاً بر

۱. الف: «عطای».
۲. سورهٔ بقره، آیهٔ ۱۶۷.
۳. الکافی، ج ۴، ص ۴۲، ح ۲؛ کتاب من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۶۲، ح ۱۷۱۳؛ وسائل الشیعة (اسلامیه)، ج ۶، ص ۲۱، ح ۱۱۴۶۵.

جمعی که به صفت آزادی، موصوف و مکلّف به مشقّت، تکلیف نشده و از ثواب صبر بر[۱] فقر و پریشانی ـ چنانچه از احادیث که در باب فقر گذشت، ظاهر شد ـ، بهره‌مند گردیده و[۲] از زحمت حساب آخرت، فارغ البال باشند. پس اگر در این مقام، گنجایش تکبّر بوده باشد، فقرا را تکبّر می‌رسد، نه اغنیا را. و حق تعالی در کلام مجید می‌فرماید که: ﴿أَنَّمَآ أَمْوَٰلُكُمْ وَأَوْلَٰدُكُمْ فِتْنَةٌ وَأَنَّ ٱللَّهَ عِندَهُۥٓ أَجْرٌ عَظِيمٌ﴾.[۳] و ترجمهٔ ظاهرش آن است که: به درستی که نیست اموال و فرزندان شما، مگر آزمایش و امتحانی چند، یا بلا و محنتی چند است که شما را به مصیبت و معصیت می‌اندازد؛ و نزد خدای تعالی است ثواب عظیم.

و شکّی نیست در آن که از عهدهٔ تکالیفی که اغنیا به آن مکلّف‌اند، چنانچه باید بیرون آمدن، امری است نادر الوقوع و بر تقدیر وقوع[۴]، از کجا علم حاصل می‌شود، که به آن تکالیف قیام نموده تا بر دیگران به این سبب، تکبّر توان کرد با آن که قیام به مراسم بندگی، مطلقاً موجب تکبّر نمی‌شود. و اگر چنانچه صاحب جمعیّت، مال خود را در مصارف غیر مشروع و معاصی الهی صرف کرده، پس مال داشتن او، فی الحقیقه، مصیبتی است عظیم و غضبی است از غضب‌های الهی، مانند کسی که زهر[۵] قاتل به دستش آید و به آن، مسرور باشد و گمان کند که غذایی است لذیذ و چون بخورد، قاتل او باشد.

و چنین مال داشتن، موجب عار است، نه منشأ افتخار. و حق تعالی در کلام مجید فرموده که: ﴿أَيَحْسَبُونَ أَنَّمَا نُمِدُّهُم بِهِۦ مِن مَّالٍ وَبَنِينَ* نُسَارِعُ لَهُمْ فِى ٱلْخَيْرَٰتِ﴾.[۶] و ترجمهٔ ظاهرش آن است که: «آیا می‌پندارند که آنچه ما به ایشان عطا کرده‌ایم[۷] و به آن اعانت نموده‌ایم از مال و فرزندان، خیری چند است که به زودی به ایشان رسانیده‌ایم؟! بلکه نمی‌فهمند؛ زیراکه عطای مال و فرزند، هرگاه موجب اکتساب سعادت نباشد، از قبیل استدراج و غضب است، نه از مقولهٔ لطف و مرحمت. و این همه[۸] که مذکور شد، در صورتی است که مال از راه‌های حلال کسب شده باشد؛ زیراکه اگر چنین نباشد، صاحب آن مال، حکم دزد و راهزن و خائن خواهد داشت و مصرف حلالِ چنین مالی، آن است که به صاحبانش رسانند.

۱. ب: - «صبر بر».
۲. الف: - «و».
۳. سورهٔ انفال، آیهٔ ۲۸.
۴. ب: - «و بر تقدیر وقوع».
۵. ب: «زهری».
۶. سورهٔ مؤمنون، آیهٔ ۵۵ و ۵۶.
۷. ج: «کرده».
۸. الف: - «همه».

و آن که بعضی از اغنیا، مال حرام را در مصارف خیر صرف می‌نمایند، معصیتی دیگر است و لایق به[1] چنین توانگری‌ای، مذلّت و ندامت است، نه تکبّر و تفاخر.

[ج. منصب، سلطنت و قدرت]

دیگر از اسباب تکبّر ـ که اعظم اسباب است ـ، منصب و اعتبار و تسلّط بر مردم و قدرت بر گرفتن اموال و قتل نفوس و مرجع خلایق بودن است، و چون آثاری که بر تکبّر این طایفه مترتّب می‌شود و مفاسد تکبّر ایشان، بیشتر از دیگران است از آن جهت که رجوع مردم به ایشان، بیشتر و قدرتشان بر اهانت [به] خلایق، زیاده از باقیِ اصناف متکبّران است و مردم [را] چاره‌ای نیست در تحمّل تکبّر و استحقار از ایشان، از این جهت، شیطان در فریب و اغوای ایشان، بیشتر سعی می‌نماید و نشأ غروری که لازمهٔ تسلّط و اعتبارات است، مانند مستی که از لوازم خوردن شراب است، مؤیّد نفس امّاره و شیطان گردیده، تکبّر، بعضی از ایشان را که عقلشان در مرتبهٔ کمال نباشد و به صفت تواضع و فروتنی ذاتی موصوف نباشند، به حدّی می‌رساند که سایر ناس در نظر ایشان، از قبیل وحوش و حشرات می‌شوند و از تکرار ظلم و اعمال قبیحه و پرورش یافتن به لقمه‌های حرام[2] که غالباً مَناصب دنیا خالی از آنها نمی‌باشد، دل‌های ایشان را قساوتی عظیم، فرو می‌گیرد که کُشتن نفوس محترمه پیش ایشان، از کشتن گوسفند، امتیازی ندارد، و چون غالب اوقات، ارباب اعتبارات، غنی و توانگر می‌باشند و بعضی از ایشان، اصل و نَسَبی هم می‌دارند، دو نوع تکبّر [ی] که مذکور شد با تکبّر اعتبار، مُنضم گردیده، مانند ﴿ظُلُمَاتٌ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ﴾،[3] قساوت ایشان در غایتِ شدّت می‌شود و همیشه طالب آن می‌باشند که هر چه کنند، مردم، ایشان را تحسین کنند، و بر افعالی که قُبحش در کمال ظهور باشد، هر گاه مرتکب آنها شوند، چشمداشتِ ستایش می‌دارند، و اگر کسی موافق حق سخن گوید یا تحسین ننماید، از نظر می‌اندازند و در دل با او دشمن می‌شوند، و جمعی که مخالف حق و موافق مقصود ایشان گویند و قبائح اعمال ایشان را به صورت‌های خوب، جلوه دهند و تحسین‌های بیجا می‌نمایند، در دل ایشان، جا می‌کنند و از خواصّ خود می‌دانند و به این معنی متفطّن نمی‌شوند که چنین مردم که افعال و اقوالشان تابع حق و راستی نباشد، بر ایشان اعتمادی نیست و اگر لباسِ مستعار منصب و اعتبار که در بَر ایشان است،

۱. الف: - «به».
۲. الف: - «حرام».
۳. سورهٔ نور، آیهٔ ۴۰.

به دیگری پوشانیده شود، روی به او می‌کنند و هر چه از اطوار او مخالف طور ایشان باشد، تحسین می‌نمایند و اطوار سابق را تقبیح می‌کنند و حقوق آشنایی سابق را[۱] مراعات نمی‌نمایند. و این معانی، اکثر مردم را محسوس و مشاهد شده و این نوع تکبّر که موجب انکار حق[۲] و حقیر دانستن اهل حق و طعن بر ایشان شود، بدترین انواع تکبر است.

و از جملهٔ احادیث که در این باب وارد شده، روایت کرده است محمّد بن یعقوب کلینی ﷺ از حضرت امام محمّد باقر یا حضرت امام جعفر صادق ﷺ که فرمود[۳]: داخل بهشت نمی‌شود کسی که در دلش به قدر دانهٔ خَردلی از کبر باشد. راوی می‌گوید که من گفتم: «إِنَّا لِلّٰهِ وَ إِنَّا إِلَیْهِ رَاجِعُونَ». حضرت فرمود که: از برای چه چنین گفتی؟ گفتم: از برای آنچه از شما شنیدم. فرمود که: به راه دیگر افتادی! مقصود من، انکار است. به درستی که آن کبر، غیرِ انکار نیست.[۴]

و از حضرت امام جعفر صادق ﷺ روایت کرده که فرمود که: کبر، آن است که مردم را حقیر پنداری و حق را سفاهت شماری.[۵]

و از آن حضرت، روایت کرده که حضرت پیغمبر ﷺ فرمود که: عظیم‌ترین انواع[۶] کبر، حقیر پنداشتن خلایق و سفاهت شمردن حقّ است. راوی پرسید که: حقیر پنداشتن خلایق و سفاهت شمردن حق، کدام است؟ فرمود: آن که حق راندانی و بر اهل حق، طعن کنی. پس هر کسی[۷] چنین کند با خدای ـ عزَّ و جلَّ ـ در امری که مانند رَدای هر شخص[۸]، مخصوص اوست، منازعه نموده.[۹]

و از جملهٔ مفاسد که به تکبّر ارباب تسلّط، فی الجمله اختصاص دارد، ایذا و اهانت و تحقیر اصناف مردم است که در میان ایشان، دوستان الهی و شیعیان خالص از[۱۰] سادات و علما و ریش‌سفیدان هستند و از سایر متکبّران، چندان تحمّل تکبّر نمی‌کنند و از ارباب تسلّط، به غیر از[۱۱] تحمّل، چاره‌ای ندارند و اکثر اوقات، هر یک از این[۱۲] طوایف که به جهت ضرورتی یا غیر آن بر ایشان وارد شوند، بی نوعی از اهانت، باز نمی‌گردند.

و بسیار است که در جواب سلام ایشان که خدای تعالی واجب ساخته، مضایقه می‌نمایند، و اگر

۱. ب: - «تقبیح می‌کنند و حقوق آشنایی سابق را».
۲. ب: - «حق».
۳. ج: + «که».
۴. الکافی، ج ۲، ص ۳۱۰، ح ۷.
۵. همان، ج ۲، ص ۳۱۰، ح ۸.
۶. الف: - «انواع».
۷. الف: «که».
۸. ب: «شخصی».
۹. الکافی، ج ۲، ص ۳۱۰، ح ۹.
۱۰. الف: «و».
۱۱. ب: - «از».
۱۲. الف: - «این».

وقتی وارد شوند که ایشان را خوش نیاید یا مطلبی که داشته باشند، به نوعی تقریر نمایند که ایشان نپسندند یا آن که از جهت عاری بودن از طریقهٔ عرف و عادت ایشان در آن مجلس، حرکتی کنند که ملایمِ طبع ایشان نباشد، البتّه اهانتی زبانی یا غیر آن به ایشان می‌رسانند و قبل از رسیدن به مجلسِ حضور، از حاجب و دربان و سایر ملازمان، سخنان درشت می‌شنوند. و اگر به ایشان برسد از جهت حقارتی که خلایق، خصوصاً فقرا و مردمی که جهتی از جهات اعتبار دنیا نداشته باشند، در نظر ایشان دارند، تدارکی نمی‌کنند؛ بلکه تحسینِ ملازمان می‌نمایند.

و در مذمّت تحقیر و ایذا و اهانت هریک از جماعتی که مذکور شد، و امر به توقیر و احترام و احسان و فضل ایشان، احادیث وارد شده. از آن جمله، روایت نموده است محمّد بن یعقوب کلینی ﷺ در باب ذمّ اهانت شیعیان، از حضرت امام جعفر صادق ﷺ که حضرت پیغمبر ﷺ فرمود که: خدای ـ عزَّ و جلَّ ـ بی‌واسطه در معراج به من وحی فرمود که: یا[1] محمّد! کسی که دوستی از دوستان مرا خوار کند، مهیّای جنگ با من شده، و کسی که با من محاربه کند، من با او محاربه می‌کنم. من سؤال کردم که: خداوندا! آن جماعت، کدام‌اند؟ و من می‌دانم که هر کس با تو محاربه کند، با او محاربه می‌کنی. فرمود که: دوست من، کسی است که من از او پیمان گرفته‌ام به اقرار به نبوّتِ تو و ولایتِ وصیّ تو و ذرّیت شما.[2] و بعضی احادیث در باب تحقیر و ایذای مؤمنین، قبل از این مذکور شد.

[فضیلت نیکی به سادات]

و در باب احسان و اکرام سادات، احادیث وارد شده. از آن جمله ابن بابویه ﷺ در فقیه، از حضرت پیغمبر ﷺ روایت کرده که فرمود: به درستی که من در روز قیامت، چهار صنف از مردم را شفاعت می‌کنم، هر چند که با گناهان اهل دنیا به صحرای قیامت آمده باشند: مردی که یاری کرده باشد ذرّیهٔ مرا؛ و مردی که مال خود را به ذرّیه من داده باشد در وقتِ تنگی؛ و مردی که ذرّیهٔ مرا به دل و زبان، دوست داشته باشد؛ و مردی که سعی در کارهای ذرّیهٔ من کرده باشد وقتی که ایشان را دور کرده یا متفرّق ساخته باشند.[3]

و از حضرت امام جعفر صادق ﷺ روایت کرده که فرمود: روز قیامت که می‌شود، منادی ندا

۱. ب: «ای».
۲. الکافی، ج ۲، ص ۳۵۳، ح ۱۰.
۳. کتاب من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۶۵، ح ۱۷۲۶.

خواهد کرد که: ای گروه خلایق! خاموش شوید که محمّد ﷺ با شما سخن می‌گوید. پس همهٔ خلایق، خاموش می‌شوند و حضرت پیغمبر ﷺ بر می‌خیزد و می‌گوید: ای گروه خلایق! هرکس از شما را که نزد من، نعمتی یا منّتی یا احسانی بوده باشد، برخیز [د] تا من تلافی او به جای[1] آورم. پس مردم خواهند گفت[2]: پدران و مادران ما فدای تو باشند! چه نعمت یا کدام منّت و چه احسان هست که ما کرده باشیم؟ و هر نعمت و منّت و احسانی که هست، از خدای[3] و رسول اوست بر جمیع خلایق. پس حضرت پیغمبر ﷺ به ایشان می‌گوید که: بلی. هر کس که جای داده باشد یکی از اهل بیتِ مرا یا به ایشان نیکی کرده باشد یا برهنهٔ ایشان را پوشانیده باشد یا گرسنهٔ ایشان را سیر کرده باشد، برخیزد تا من، تلافی او را[4] به جای[5] آورم. پس جمعی از مردم که این کارها کرده باشند، برخیزند و از جانب خدای تعالی، ندا رسد که: ای محمّد و ای حبیب من! تلافی ایشان را به تو گذاشتم. پس در هر جای از بهشت که خواهی، ایشان را جای بده[6]. پس حضرت پیغمبر ﷺ ایشان را در «وسیله» جای خواهد داد؛ در موضعی که از آن حضرت و اهل بیت او ـ صلوات الله علیهم أجمعین ـ محجوب نباشند.[7]

و از لفظ «اهل بیت»، اگر چه مراد، حضرت امیر المؤمنین و فاطمه و حسنین[8] و ائمّهٔ معصومین ﷺ می‌باشند؛ امّا ظاهر این مقام، آن است که همهٔ سادات را شامل باشد و شأن ائمّهٔ طاهرین ﷺ از آن اَرفع است که از ایشان به این نوع تعبیر شود که برهنهٔ ایشان را پوشیده و گرسنهٔ ایشان را سیر کرده باشند، و علما نیز حدیث را چنین حمل کرده‌اند.

و ابن بابویه ﷺ هر دو حدیث را در باب احسان به علویه ذکر کرده و علّامهٔ حلّی ﷺ در وصایا که در آخر کتاب قواعد الأحکام به جهت شیخ فخر الدین، پسر خود نوشته، ذکر کرده که: تو را وصیّت می‌کنم به احسان به ذریّت علویّه؛ زیرا که خدای تعالی، وصیّت در باب ایشان را مؤکّد ساخته و دوستیِ ایشان را اجر پیغمبری و ارشاد حضرت پیغمبر ﷺ قرار داده و فرموده که: ﴿قُل لَّآ أَسْـَٔلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا ٱلْمَوَدَّةَ فِى ٱلْقُرْبَىٰ﴾.[9] و بعد از آن، دو حدیث مذکور را ذکر کرده.[10]

۱. ج: «جاء».
۲. ج: + «که».
۳. ج: «خدا».
۴. ب: - «او را».
۵. ج: «به جاء».
۶. ب: «ده».
۷. همان جا.
۸. ب: «حسن و حسین».
۹. سورهٔ شورا، آیهٔ ۲۳.
۱۰. ر.ک: قواعد الأحکام، ج ۲، ص ۷۱۵ و ۷۱۶ و ج ۱، ص ۱۵۲ و ۱۵۳.

و محمّد بن یعقوب کلینی ﷺ در روضهٔ کافی، از عبد الملک بن اَعیَن، روایت کرده که گفت: میانهٔ حضرت امام محمّد باقر ﷺ و اولاد حضرت امام حسن ﷺ گفتگوی واقع شد و من بر آن، اطّلاع یافتم. پس به خدمت آن حضرت رفتم و خواستم که در آن باب، سخن گویم. حضرت، مرا منع فرمود و گفت: خود را در میان ما داخل مکن؛ زیرا که حکایت ما و بنی عمّ ما، مثل حکایت مردی است که در بنی اسرائیل بود و دو دختر داشت، یکی را به مردی داد که کسبش زراعت بود و دیگری را به مردی فخّار داد که کوزه و سبو و امثال آن می‌ساخت. پس وقتی به دیدن ایشان رفت و اوّل زن مرد زارع را دید و پرسید که: «حال شما چون است؟»، آن زن گفت: شوهر من، زراعت بسیاری کرده و اگر خدای تعالی باران بدهد، حال ما از سایر بنی اسرائیل، بهتر خواهد بود. بعد از آن به دیدن زن فخّار رفت و پرسید که: حال شما چون است؟ گفت: شوهر من از آنچه می‌سازد، بسیار ساخته و اگر خدای تعالی، باران را نگاه دارد، حال ما از سایر بنی اسرائیل، بهتر خواهد بود. پس، از آن جا بیرون آمد و می‌گفت: خداوندا! تو متکفّل حالِ ایشان باش. و حکایت ما نیز مثل حکایت ایشان است.[1]

و از این حدیث، نهایت اهتمام در باب استرضا و احتراز از رنجیدن سادات، ظاهر می‌شود؛ زیرا که با وجود آن که معارضه با ائمّهٔ معصومین ـ صلوات الله علیهم أجمعین ـ در مرتبهٔ کفر است، هرگاه تجویز نفرمایند که دیگری در باب ایشان سخنی بگوید، البتّه اهانت ایشان، خصوصاً جمعی که به خلوص عقیدت و صلاح ظاهر موصوف باشند، جایز نخواهد بود.

و عیّاشی ﷺ در تفسیر [خود]، از حضرت امام جعفر صادق ﷺ روایت کرده که فرمود: هیچ مردی از اولاد فاطمه ﷺ نیست که بمیرد و از دنیا برود، مگر آن که اقرار به امامتِ امام کند، همچنان که فرزندان یعقوب به حضرت یوسف، اقرار کردند و در آن وقت که گفتند: ﴿تَاللَّهِ لَقَدْ ءَاثَرَكَ ٱللَّهُ﴾؛[2] یعنی[3] به خدا قسم که تو را خدای تعالی اختیار کرده![4]

و کشّی ﷺ از سلیمان بن جعفر روایت کرده که گفت: علی بن عبید الله بن الحسین بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب ﷺ به من گفت: به خدمت حضرت امام رضا ﷺ می‌خواهم بروم. گفتم: چه چیز مانع است؟ گفت: اجلال و هیبت آن حضرت، و آن که می‌ترسم که به سبب رفتن

۱. الکافی، ج ۸، ص ۸۴ و ۸۵، ح ۴۵.
۲. سورهٔ یوسف، آیهٔ ۹۱.
۳. الف و ب: - «یعنی».
۴. تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۲۸۳ و ۲۸۴ و ج ۲، ص ۱۹۳، ح ۶۹.

من، از مخالفان ضرری به آن حضرت رسد.

و بعد از آن، بیماری‌ای سبُک، عارض آن حضرت شد و مردم، او را عیادت کردند. من به علی بن عبید الله گفتم که: الحال، وقت رفتن به خدمت آن حضرت است. پس او به خدمت آن حضرت آمد و حضرت، او را تکریمِ بسیار فرمود و او بسیار خشنود شد. بعد از آن، او را بیماری عارض شد و حضرت، او را عیادت فرمود و من در خدمت او بود. پس نشست تا وقتی که همه کس بیرون رفتند و بعد از آن، کنیزی که آزاد کردهٔ ما و در آن خانه بود، مرا خبر داد که امّ سلمه، زن علی بن عبید الله، در پسِ پرده، مشاهدهٔ آن حضرت می‌کرد. و چون بیرون رفت، امّ سلمه، از پسِ پرده بیرون آمده، خود را بر روی زمینی که آن حضرت نشسته بود، انداخت و آن موضع را می‌بوسید و اعضای خود را از روی تبرّک بر آن جا می‌مالید. و بعد از آن، من به نزد علی بن عبید الله آمدم و او نیز این صورت را حکایت کرد. پس من به خدمت آن حضرت آمدم و این معنی را عرض نمودم. فرمود که: ای سلیمان! فرزندان علی و فاطمه ﷺ را هرگاه خدای تعالی توفیقِ تشیّع بدهد، مثل سایر مردم نیستند.[۱]

و از این دو حدیث، ظاهر می‌شود که سادات را نوع امتیازی در درگاه الهی هست و به قدر آن امتیاز، رعایت ایشان لازم است، خصوصاً بر جمعی که از جملهٔ سادات نباشند.

[احترام به دانشمندان]

و در فضل علما، اخبارِ بسیار است. از آن جمله، روایت نموده محمّد بن یعقوب ﷺ از حضرت امام محمّد باقر ﷺ که فرمود: عالمی که مردم به علم او مُنتفع شوند، بهتر است از هفتاد هزار عابد.[۲]

و از حضرت امام جعفر صادق ﷺ روایت کرده که حضرت پیغمبر ﷺ فرمود که: کسی که راهی [را] برود به جهت طلب علمی، خدای تعالی، او را به راهی می‌برد که به بهشت، منتهی شود. و به درستی که ملائکه، پرهای خود را از برای طالب می‌گسترانند از روی رضا یا از جهت خشنودی به علم و از برای او طلبِ مغفرت می‌کنند آنها که در آسمان و آنها که در زمین‌اند، حتّی ماهی دریا. و زیادتیِ عالم بر عابد، مثل زیادتیِ قمر است بر سایر ستارگان در شب چهارده. و به درستی که علما، ورثهٔ پیغمبران‌اند و از پیغمبران، دینار و درهم، میراث نمانده؛ ولیکن میراث علم از ایشان مانده. پس کسی که از علم، چیزی اخذ نموده، میراثی کامل برده است.[۳]

۱. رجال الکشّی، ج ۲، ص ۸۵۷، ش ۱۱۰۹.
۲. الکافی، ج ۱، ص ۳۳، ح ۸.
۳. همان، ص ۳۴، ح ۱.

و شیخ طوسی ﷺ در امالی، از حضرت امام جعفر صادق ﷺ روایت کرده که حضرت پیغمبر ﷺ فرمود که: مردم عالم در میان جهّال، مثل زنده است در میان اموات. و به درستی که استغفار می‌کند از برای طالب علم، همه اشیا، حتّی ماهیان و جانوران دریا و سباع و حیوانات صحرا. پس کسب علم بکنید؛ زیرا که علم، وسیله است میان شما و میان خدای ـ عزَّ و جلَّ ـ، و طلب علم، واجب است بر هر مسلمانی.[1]

و ابن بابویه ﷺ در خصال، از حضرت امام زین العابدین ﷺ روایت کرده که وقتی که طالب علمی به خدمت آن حضرت می‌آمد، می‌فرمود: «مرحباً بوصیة رسول الله ﷺ!». بعد از آن می‌فرمود که: وقتی که طالب علم از منزل خود بیرون می‌آید، پا بر هیچ تَر و خشکی از زمین نمی‌گذارد، مگر آن که از برای او تسبیح می‌گوید تا زمین‌های هفتمین.[2] و این موضع، گنجایش تفصیل اخبار فضل علم و علما [را] ندارد.

[احترام گذاشتن به سالخوردگان]

و در باب احترام پیران، روایت نموده است محمّد بن یعقوب کلینی ﷺ از حضرت امام جعفر صادق ﷺ که حضرت پیغمبر ﷺ فرمود: از جملهٔ تعظیم الهی، تعظیم کردن صاحب موی سفیدی است که مسلمان باشد.[3]

و از آن حضرت، روایت کرده که فرمود: از ما نیست کسی که احترام نمی‌کند بزرگ‌تران ما را، و رحم نمی‌کند کوچک‌ترانِ ما را[4].[5]

و از آن حضرت، روایت کرده که فرمود: تعظیم کنید بزرگ‌ترهای خود را، و صِله کنید ذوی ارحام خود را. و هیچ چیز ایشان را صِله نمی‌کند که بهتر باشد از آن که نگذارید که آزاری به ایشان برسد یا آزاری به ایشان نرسانید.[6]

۱. الأمالی، طوسی، ص ۵۲۱، ح ۱۱۴۸.
۲. الخصال، شیخ صدوق، ص ۵۱۸، ح ۴.
۳. الکافی، ج ۲، ص ۱۶۵، باب اجلال الکبیر، ح ۱.
۴. ب: - «و از آن حضرت، روایت کرده است که فرمود: از ما نیست کسی که احترام نمی‌کند بزرگ‌تران ما را، و رحم نمی‌کند کوچک‌تران ما را».
۵. همان، ج ۲، ص ۱۶۵، ح ۲.
۶. همان، ص ۱۶۵، ح ۳.

[مذمت تحقیر دیگران]

و از احادیث مذکوره و غیر آنها ظاهر می‌شود که استحقار شیعیان، عموماً، و استحقار جمعی که در میان ایشان به کمالی دیگر مثل علم و صلاح و سیادت و پیری آراسته باشند، خصوصاً، در درگاه الهی، بسیار عظیم است و اگر این صفات یا بعضی از آنها با هم جمع شوند، عظیم‌تر خواهد بود. و بسیار است که متکبّران، رعایت این امور، مطلقاً نمی‌نمایند و هر یک از آن جماعت تا جهتی دنیوی در ایشان نباشد، توقیری و احترامی نمی‌کنند.

و عمدهٔ راه‌ها که شیطان، ایشان را فریب می‌دهد، آن است که اگر مردم را به قدر حال خود تعظیم و تکریم نمایند، موجب جرئت ایشان می‌شود در استدعای مطالب، و توقّعات بی موقع می‌شود، و سبب آن می‌شود که شغل ایشان از جهت عدم مهابت در نظر خلایق، چنانچه باید، منتشی نشود، و از این معنی غافل‌اند که هر چند ایشان در مقام ترفُّع در می‌آیند، خدای تعالی، ایشان را در نظرها حقیر و بی قدر می‌سازد، و به قدری که فروتنی و ترکِ تکبّر می‌کنند، در نظرها صاحب وَقْر و رفعتِ قدر می‌شوند و دل‌های مردم، مایل به ایشان می‌شود، و در مقام اِضرار و دفع و استیصالِ ایشان در نمی‌آیند و اگر بعضی به ایشان گویند و از راه مکر و حیله[1] ایشان باشند جمعی که به توقیر و احترام و انواع مهربانی از ایشان راضی باشند، با معاندان ایشان معارضه می‌نمایند. و اگر وقتی صاحب آن تسلّط و اعتبار نباشند، ایذا و اهانت از خلایق، کمتر می‌کِشند.

و کلینی ﷺ از حضرت امام جعفر ﷺ روایت کرده که فرمود: هیچ بنده‌ای نیست که در سر او لِجامی نباشد و فرشته‌ای آن را در دست نداشته باشد. پس هرگاه او تکبّر می‌کند، آن مَلَک به او می‌گوید: پَست شو که خدای تعالی، تو را پَست کند! پس همیشه آن کس در پیش خود، از همه کس، بزرگ‌تر است و در نظر مردم، از همه کس حقیرتر است. و وقتی که تواضع و فروتنی می‌کند، خدای تعالی، آن لجام را بالا می‌برد. بعد از آن، آن مَلَک یا خدای ـ عزَّ و جلَّ ـ به او می‌گوید: بلند مرتبه شو که خدای تعالی، مرتبهٔ تو را بلند سازد! پس دیگر او همیشه در پیش خود، از همه کس حقیرتر و در نظر مردم، از همه کس بلند مرتبه‌تر است.[2]

و از این حدیث، ظاهر می‌شود که فایده‌ای که در ضمن تکبّر، مقصود ایشان است، تکبّر نقیض

۱. ب و الف: ـ«و استیصالِ ایشان در نمی‌آیند و اگر بعضی به ایشان گویند و از راه مکر و حیله».

۲. همان، ج ۲، ص ۳۱۲، ح ۱۶.

آن را نتیجه می‌دهد و مهابت ایشان، به سبب تکبّر از دل‌ها زایل می‌شود و اگر نظر در صحیفهٔ روزگار کنند و تأمّل در احوال جمعی نمایند که پیش از هریک از ایشان، صاحب نوبت این دولت بوده‌اند، ظاهر می‌شود که هر کدام از اسلاف ایشان که تکبّر ورزیده‌اند، به غیر آن که خلایق در حیات و ممات به بدی یادشان کنند، ثمره‌ای تحصیل نکرده‌اند و هر یک که بالنّسبه تواضع و فروتنی پیشهٔ خود ساخته بوده‌اند، در نظر خالق و زبان خلایق، بهتر و به خوبی مذکورترند.

و ترحّم و دعای خیر بعضی برای ایشان، ممکن است که جبرِ (جبران) بعضی از معاصی ایشان کند، و هرگز کسی متکبّری را در حیات، به تکبّر محمود ندانسته و در ممات، به ذکر جمیل و دعای خیر، یاد نکرده.

و از جملهٔ مفاسد تکبّر ایشان، آن است که دست بعضی از مظلومان که وسیله‌ای نداشته باشند و به حیا آراسته باشند، از دامن ایشان، کوتاه می‌باشد و به غیر از تحمّل ظلم و رفع حاجت و عرض شکایت به درگاه خداوندی که کبریای او مانع التفات به حال شکستگان و بیچارگان نمی‌شود و درگاه او از حاجب و دربانْ خالی است، چاره‌ای ندارند و در میان این طایفه که از حقارت و بی‌قدری، راه تظلّم و عرضِ حاجت به مخلوقین نمی‌یابند، جمعی هستند که ملائکهٔ مقرّبین، منتظر رفع دعای ایشان به عرش الهی می‌باشند و پادشاه صاحب عظمت و کبریا، مطالب ایشان را موافق حال، به سمع قبول، اصغا می‌نماید. چنانچه به طرق متعدّده، از سیّد کائنات ﷺ روایت شده که: «رُبَّ أَشْعَثَ شعراً أَغْبَرَ ذِی طِمْرَیْنِ لاٰ یُؤْبَهُ لَهُ لَوْ أقسم عَلَی اللهِ لا بَرّه!»؛[1] یعنی: بسا موپریشان یا پریشان‌حال گردآلودی صاحب دو جامهٔ کهنه، که کسی را پروای او نباشد و اگر قَسَمی خورَد در باب واقع شدن امری، از روی اعتماد بر خدای ـ عزَّ و جلَّ ـ، البتّه قَسَم او را راست می‌کند و آن امر، واقع می‌شود، به اذن الهی، یا آن که [یعنی:] اگر خدای ـ عزَّ و جلَّ ـ را قَسَم دهد و بگوید: «خداوندا! به حقّ خود که چنین کن»، البته خدای تعالی، قَسَم او را راست می‌کند و آنچه طلبیده باشد، حاصل می‌شود».

و معنی اوّل، از کلام جمعی از اهل لغت، و معنی دویّم از کلام صاحب مغرب، ظاهر می‌شود و گاه باشد که به یک آه سحر و نالهٔ نیمه‌شبِ یک[2] مظلومی چنین، اساس دولتی که در نظر اهل

۱. مکارم الأخلاق، طبرسی، ص ۴۷۱. همچنین با اختلاف‌هایی، در دیگر منابع آمده است، از جمله: الأمالی، صدوق، ص ۴۷۰، ح ۶۲۷؛ التوحید، صدوق، ص ۴۰۰؛ الأمالی، طوسی، ص ۴۲۹، ح ۹۵۹ و ص ۵۳۹، ح ۱۱۶۲؛ بحار الأنوار، ح ۶۹، ص ۳۶ و ۳۷، ح ۲۹.

۲. ب: - «یک».

دولت[۱] ظاهری از سدّ اسکندر محکم‌تر باشد، متزلزل و منهدم گردد. و ارباب استیلا، هر چند بر باطل باشند، بر تمکین ظلم، مؤاخذ می‌شوند و موجب سرعت انقضای مدّت ایشان می‌گردد؛ و اگر در مقام دفع[۲] ظلم باشند، مدّت دولت ایشان، امتداد می‌یابد.

و محمّد بن یعقوب کلینی ﷺ از حضرت امام جعفر صادق ﷺ روایت کرده که فرمود خدای ـ عزَّ و جلَّ ـ به پیغمبری از پیغمبران خود که در مملکت جبّاری بود، وحی فرمود که: نزد این جبّار برو و بگو به او که: من، تو را مسلّط نساخته‌ام بر ریختن خون‌ها و گرفتن مال‌ها. و از برای آن تو را این تسلّط داده‌ام که آوازهای مظلومان را از من، باز داری. و من، حقّ ایشان را که به ظلم گیرند، وا نمی‌گذارم، هر چند [از] کفّار باشند.[۳]

و از جملهٔ مفاسد که بر تکبّر اصحاب تسلّط مترتّب می‌شود، آن است که جمعی که از جهت متابعت حق یا دوستی ایشان خواهند که ایشان را از ارتکاب امری باطل یا از آنچه ضرر دنیایِ ایشان در آن باشد، باز دارند، حجاب تکبّر، مانع ایشان می‌شود و سکوت، اختیار می‌نمایند، و چون اکثر متکبّران، از جهت غروری که لازمهٔ خودبینی است، مشورت در امورْ کمتر می‌کنند، از طُرُق مصلحت و راه‌های خیر دنیا و آخرت خود، غافل می‌باشند. و شک نیست در آن که هر کس در سلوک طُرُق دنیا یا آخرت، عقل خود را کافی داند، غیر ضلالت، امری او را روی نمی‌نماید و وقتی از کردهٔ خود پشیمان می‌شود که فرصت تدارک، فوت شده باشد و ندامت، سودی نداشته باشد.

و چون از جملهٔ استدراج‌های الهی آن است که اهل معاصی را مدّتی متمادی مهلت می‌دهد و مطالب ایشان، مطابق خواهش در مدّتی که حکمت الهی اقتضا نموده، به حصول می‌پیوندد، گمان ایشان چنان می‌شود که آنچه می‌شود، نتیجهٔ فکرهای صائب و تدبیرات درست است که به محض عقل خود به آن راه یافته‌اند و بعضی را جزم حاصل می‌شود به آن که مِن عند الله، مؤیّدند به تدابیر صحیحه، و آنچه در ذهن ایشان خطور می‌کند، محضِ الهام و عینِ صواب است و این معنی را اقبال می‌نامند. و اگر نیک تأمّل کنند، می‌دانند که رو کردن دنیا به ایشان و برآمدن مطالبی که متوجّه آن می‌شوند مخالف شرع است و عین غضب الهی است و اگر آن مطالب، میسّر نشود، فِی الجمله، از معصیتْ دورتر خواهند بود.

۱. ب: - «دولت».
۲. ب: «رفع».
۳. الکافی، ج ۲، ص ۳۳۳، ح ۱۴.

و همین نوع برآمدن مطالب در ایّام مهلت الهی، دربارهٔ ارباب دولتی که در سلک کفّار منتظم‌اند هم می‌باشد. و اگر این معنی، دلالت بر تأیید الهی کند. پس آن جماعت هم مؤیّد من عند الله خواهند بود، و چون دنیا نزد خدای ـ عزّ و جلّ ـ قدر پَرِ پشه ندارد و غرض از خلق دنیا و تکلیف عباد، امتیاز اخیار از اشرار است و ثواب دوستان و بندگان خاصّ الهی. مقرّر نیست که در این دار فانی که لذّتش به انواع مکاره و آلمها آمیخته است. به ایشان رسد، در غالب اوقات. مطالب ایشان، هر چند از راهی در مقام تحصیل آن در آیند که حَسَب عقل و عادت، نزدیک‌ترین راهها باشد. حاصل نمی‌شود و فتّاق و بَدان. از بیراهه پی به مقصود خود می‌برند و فکرهای ایشان. هرچند مطابق عقل نباشد. نتیجهٔ صحیح می‌دهد تا آن جماعت. از ثواب صبر بانصیب باشند و دل به دنیا نبندند و این طایفه. بهرهٔ خود را در دنیا ببرند و حجّت بر ایشان. تمام‌تر بُود.

و در بعضی روایات. وارد شده که وقتی دو مَلَک به امر الهی از آسمان به زمین می‌آمدند. در میان راه [با هم] ملاقات نموده. از مقصد یکدیگر سؤال کردند. یکی گفت: فلان جبّار عاصی. ارادهٔ شکار نوعی از انواع ماهی کرده و در آن موضع. حاضر نیست. مرا به تعجیل فرستاده‌اند که از آن نوع. در صیدگاه او حاضر سازم تا دام او خالی بیرون نیاید. دیگری گفت: مرا مأمور ساخته‌اند به آن که عابدی روزه‌دار که مشغول نماز است و به جهت افطار خود. خوردنی مهیّا ساخته که بعد از نماز به آن افطار کند. طعام او را بریزم تا چیزی نداشته باشد که به آن افطار نماید. پس هر یک متوجّه شغل خود گردیدند.[1]

و اگر کسی به چشم عبرت. مطالعه صحیفهٔ عمل روزگار کند. امثال این امر بسیار در نظرش می‌آید.

و از جملهٔ استدراج‌های الهی در باب بسیاری از متکبّران و ظَلَمه آن است که در عرض مدّت دولت و ایّام مهلت. بیمارها و اَسقام و کدورات و آلام. به ایشان کمتر می‌رسد و خدای تعالی. به ایشان مزاج‌های قوی می‌دهد. چنانچه از سرماها و گرماها متأثّر نمی‌شوند و ادراک آلم. کمتر می‌کنند و به این سبب. ایشان را تنبّهی حاصل نمی‌شود و از عذاب الهی غافل می‌باشند و غرور و غفلتشان. زیاده می‌شود و به کسب اعمال قبیحه و ظلم‌های گوناگون. خود را در معرض عذابی درمی‌آورند که سماوات و ارض. طاقت تحمّل لُمحه‌ای[2] از آن [را] ندارند و کوهها. تاب شمّه‌ای از آن [را] ندارند و تمام عمر. در مقام انهدام اساس طاقت خود می‌باشند. و گویا به خاطر

۱. علل الشرائع، ج ۲، ص ۴۶۵، ح ۱۶.

۲. لُمحه مدّت زمانی به هم خوردن دو پلک چشم.

می‌رسانند که در آن دنیا نیز صاحب تسلّط و اعتبار و توانایی و اقتدار خواهند بود و صحّت مزاج ایشان، اَبَد الدهر، بلکه در دار القرار نیز خواهد بود. و از آن غافل‌اند که بیماری و پیری، اساس صحّت را خراب می‌کند و مُردن، اثری از آثار آن بر جای نمی‌گذارد، و عزّت و اعتبار، لباسی است مستعار و هر روز، در برِ دیگری است.

و ارباب اعتبار را دو موت مـی‌باشد: یکـی مـوت طـبیعی افـراد انسـان، و دیگـری، عـزل و بی‌اعتباری. و اگر ایشان، پردهٔ غفلت از نظر بصیرت خود بردارند، می‌دانند که از همه کس به فروتنی و شکستگی و تواضع و افتادگی سزاوارترند و بیشتر از سایر ناس، محلّ تـرحّـم‌انـد کـه خدای ـ عزَّ و جلَّ ـ، ایشان را بی‌آن که بر بنی نوع خود زیادتی داشته باشند، زیادتی داده، و بـر بسیاری از مردم که به جهات کمال از ایشان ممتازند، امتیاز بخشیده و تسلّط داده، و اصناف ناس [را] مقهور و محکوم حکم ایشان ساخته، و ایشان را مکلّف ساخته به آن که بر کسی ظلم نکنند و تمکینِ ظلم ننمایند. و در روز قیامت، از جمیع جزئیات آنچه با هر کس کرده‌اند، حتّی با خدمه و بندگان زرخریده که در نظر ایشان، مقدار مگس و مورچه‌ای ندارند و به خیالات ضعیف، انواع ایذا و تعذیب به ایشان روا می‌دارند، سؤال می‌کنند و موافق میزان عدل، حکم کـرده، ظـلم‌ها را تلافی و تدارک می‌نمایند و از سبب بی‌اعتنایی و بی‌پروایی که دربارهٔ خلق خدا می‌دارند ـ چنانچه گاه باشد که به خیال شکار وحوش و صید طیور، چندین بندهٔ بی‌گناه را بـه کشـتن مـی‌دهند ـ، سؤال می‌نمایند و از اموال مسلمانان که به غـیر حـق مـی‌گیرند و در مـصارف بـاطل مـی‌کنند، بازخواست می‌کنند.

و کسی را که چنین شداید و اهوال در پیش باشد، می‌باید که شکستگی و افتادگی، در غایت مرتبه کمال باشد و پنبهٔ غفلت از گوش هوش بردارد و باد نخوت از دماغ خود، بیرون کند و گاهی در عاقبت و مآل خود، تأمّلی بکند و دشمنی با خود را به منتهای کمال نرساند.

و در کلام حضرت امام المتّقین و امیر المؤمنین علی بن ابی‌طالب ﷺ وارد شده که: دوستی را با دوست خود، به منتهای مراتب مرسان (یعنی او را بر جمیع اسرار خود، مطّلع مساز و در دوسـتی میانه‌رو باش)؛ زیرا که شاید روزی با تو دشمن شود. و با دشمن خود دشمنی را به غایت مرسان، شاید که وقتی دوست تو شود.[1]

پس آدمی هرگاه به عصیان و قبایح اعمال در معرض آن در آید که خداوند خود را که از ابتدای

۱. تحف العقول، ص ۳۱۲.

فطرت تا وقت رحلت، مستغرق الطاف و نعمت‌های بی‌منتهای او بوده، از خود برنجانَد و با نفس ضعیف خود که در دنیا به اصناف لذّت‌ها پرورش داده، در مقام دشمنی در آید، باید که راه صلحی بگذارد و عداوت را به حدّ کمال نرساند تا شاید که وقتی که او را به آن درگاه رجوع شود و از آنچه با خود می‌کند، ندامتی حاصل شود، حسرتش را چاره‌ای باشد و ندامتش نهایتی داشته باشد، و چون در درگاه الهی، افتادگی را مرتبهٔ رفیع داده‌اند و به اندکی از حسنات، بسیاری از سیّئات را[1] از نامهٔ اعمال محو می‌نمایند، باید که به شکستگی و انکسار و تفقّد احوال و تلطّف به فقرا و مساکین، و ترک عُجب و خودبینی و اظهار ضعف و ناتوانی، آتش غضب الهی را که به تکبّرات و ظلم‌ها افروخته و مشتعل ساخته، فرو نشانَد و مضرّت سموم قاتلهٔ معاصی را به قدری از خود، رفع نماید. و من الله التأیید والعصمة فی جمیع الأحوال!

[د. آراستگی به کمالات و اوصاف نیکو]

و از جملهٔ اسباب تکبّر، آراستگی به کمالات و استعدادات و اوصاف حمیده است، چنانچه بعضی علما، دیگران را که در مرتبهٔ خود نمی‌دانند، به نظر حقارت، منظور می‌سازند و ارباب مهارت و حذاقت در هر فنّی، دیگری را که در آن مرتبه نباشد، بی‌قدر می‌دانند.

و تکبّر، هر چند از همه کس قبیح است؛ امّا از علما ـ که قُبح قبایح، نزد ایشان ظاهرتر است ـ، قبیح‌تر و شنیع‌تر. و شک نیست که صفات کمال را منشأ اکتساب قبایح ساختن، دلیل سفاهت است.

و همچنان که تکبّر در اغنیا و اصحاب جاه و اعتبار می‌باشد، در فقرا و مردم بی اعتبار نیز می‌باشد و تکبّر فقرا، بدترینِ انواع تکبّر است، چنانچه محمّد بن یعقوب رحمه‌الله از حضرت امام محمّد باقر علیه‌السلام روایت کرده که حضرت پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرموده که: سه کس‌اند که خدای تعالی با ایشان سخن نمی‌گوید و نظر مرحمت به ایشان نمی‌کند در روز قیامت، ایشان را مطهّر از معاصی نمی‌سازد یا به خوبی یاد نمی‌فرماید، و مر ایشان راست عذابی دردناک: مردی[2] پیر زِناکار، و پادشاهی قهّار، و فقیر متکبّر.[3]

و ظاهر آن است که چون فقر به حَسَب واقع، از اسباب شکستگی است، پس تکبّر مرد فقیر، از غایتِ شرارت او ناشی می‌شود، چنانچه زنای مرد پیر با کمیِ شهوت، دلالت بر نهایت شقاوت می‌کند و ترحّم ننمودن پادشاه با کمال تسلّط بر[4] رعایا نیز از این قبیل است.

۱. الف: ـ «را».
۲. ب: «مرد».
۳. الکافی، ج ۲، ص ۳۱۱، ح ۱۴.
۴. ب: «با».

و در کلام حضرت امیر المؤمنین ﷺ، چنانچه در نهج البلاغة روایت کرده، واقع شده که بسیار خوب است تواضع اغنیا نسبت به فقرا از برای طلب رضای الهی، و بهتر از آن، تکبّر کردن فقراست بر اغنیا از راه اعتماد بر خدای تعالی.[۱]

و ظاهر آن است که مراد از تکبّر کردن فقرا بر اغنیا، ترک تملّقات گدایانه و افتادگی‌های خسیسانه باشد، چنانچه آخر کلام، إشعار به آن دارد. و آن که تکبّر فقرا نسبت به اغنیا مستثنا باشد، بعید است. و تواضع فقرا پیش اغنیا، از جهت طمع و ملاحظهٔ جهت غنا و توانگری ایشان، بسیار مذموم است. و در نهج البلاغة، از آن حضرت، روایت کرده که فرمود: کسی که نزد یکی از اغنیا رود و از جهت غنا، فروتنی پیش او کند، دو ثلثِ دینش می‌رود.[۲]

[۲. نشانه‌های متکبّران]

و از جملهٔ اوصاف ذمیمهٔ متکبّران و علامات تکبّر، راه رفتن از روی خَیلا و حرکت دادن دست‌ها و سایر اعضاست، و بر خود بالیدن و به چپ و راست خود از روی خودبینی نظر کردن. و حق تعالی در کلام مجید فرموده: ﴿وَلَا تَمْشِ فِی ٱلْأَرْضِ مَرَحًا إِنَّكَ لَن تَخْرِقَ ٱلْأَرْضَ وَلَن تَبْلُغَ ٱلْجِبَالَ طُولًا﴾.[۳] و ترجمهٔ ظاهرش این است که: راه مرو در روی زمین از روی تکبّر به درستی که تو زمین را نمی‌دری و در بلندی به کوه‌ها نمی‌رسی.

و از حضرت علی بن الحسین ﷺ روایت کرده‌اند که در وقت راه رفتن، دست‌های مبارک آن حضرت، از برابر بدن نمی‌گذشت.[۴]

و از حضرت پیغمبر ﷺ روایت کرده‌اند که روزی بر جماعتی گذشت که یک جا جمع شده بودند. پرسید که: از برای چه این جا جمع شده‌اید؟ گفتند: دیوانه‌ای در این جا هست که از او حرکات سر می‌زند. فرمود: این، مجنون نیست؛ بلکه شخصی است که به بلایی مبتلا شده و مجنونی که سزاوار است به آن که او را مجنون گویند، آن کسی است که در راه رفتن، تَبَختُر می‌کند و از روی عُجْب به راست و چپ خود نظر می‌کند و بر خود می‌بالد و دوش‌ها و پهلوهای خود را[۵] متکبّرانه حرکت می‌دهد و آرزوی بهشت از خدای ـ عزَّ و جلَّ ـ می‌کند، با آن که مشغول

۱. نهج البلاغة، ج ۴، ص ۹۵، حکمت ۴۰۶.
۲. نهج البلاغة، ج ۴، ص ۵۰، حکمت ۲۲۸.
۳. سورهٔ اسراء، آیهٔ ۳۷.
۴. الطبقات الکبری، ج ۵، ص ۲۱۶؛ تاریخ مدینة دمشق، ج ۴۱، ص ۳۷۸؛ تهذیب الکمال، ج ۲۰، ص ۳۹۰؛ سیر أعلام النبلاء، ج ۴، ص ۳۹۲؛ کشف الغمّة، ج ۲، ص ۲۸۶.
۵. الف: ـ وراء.

معصیتِ اوست و مردم، از شرّ او ایمن نیستند.[۱]

و از آن حضرت، روایت کرده که فرمود: وقتی که امّت من از روی تبختر راه روند و دست‌ها را در راه رفتن دراز کِشند و غلامان فارسی و رومی، خدمتِ ایشان کنند، جنگ و نزاع در میان ایشان به هم خواهد رسید و به دفع یکدیگر، مشغول خواهند شد.

و ابن بابویه ﷺ در فقیه، در حدیث مناهی نبی ﷺ روایت کرده که نهی فرمود از آن که کسی از روی تکبّر، راه رود و فرمود که: کسی که جامه‌ای بپوشد و به سبب پوشیدن آن، تکبّر کند، خدای تعالی، او را در کنار جهنّم به زمین فرو می‌بَرد و در جهنّم، قرین قارون خواهد بود؛ زیرا که اوّل کسی که خَیلا و تکبّر ورزید و خدای تعالی، او را با خانه‌اش به زمین فرو بُرد، قارون بود. و کسی که خَیلا و کبر می‌ورزد، در جبروت با خدای تعالی منازعه کرده.[۲]

و از جملهٔ افعال و علامات ایشان، باز داشتن خدمه وصف زدن ملازمان است در برابر و دوست داشتن که از روی خضوع و انقیاد، با ایشان سلوک نمایند. و به طُرُق متعدّده روایت شده که: کسی که خواهد که مردم در برابر او بِایستند، باید که جای خود را در جهنّم، مهیّا سازد.[۳]

و دیگر، ترک انصاف نمودن و از مردم توقّع داشتن که سخن درشت از ایشان تحمّل نمایند و در مقام جواب از ایشان تحمّل نمایند و در مقام جواب در نیایند؛ بلکه نگاه درشت بر روی ایشان نکنند و آواز خود را بلند نسازند. و این معانی در عرف ایشان، به آداب‌دانی و حُسن سلوک، موسوم است.

دیگر، طالب صدرِ مجلس بودن و با مردم بر سرِ نشستن، نزاع کردن، و مهربانی نمودن و دوست داشتن کسی که احترام و اِعزاز ایشان، زیاده به جا آورد، هر چند که از اشرار باشد، و مذمّت نمودن و دشمن داشتن کسی که در این امور، کوتاهی کند، هر چند که از صلحا و اخیار باشد.

و از جملهٔ افعال متکبّران که وعید بر آن وارد شده، ساختن عمارت‌های رفیع است از برای زیادتی و ترفُّع بر ابنای جنس خود، چنانچه ابن بابویه ﷺ در حدیث مذکور روایت کرده که [پیامبر ﷺ] فرمود: کسی که عمارتی از جهت ریا و سُمعه بنا کند، یعنی برای آن که مردم ببینند و بشنوند، خدای تعالی در روز قیامت، آن عمارت را تا طبقهٔ هفتم زمین، بارِ او می‌کند و آن عمارت، آتشی خواهد بود افروخته. بعد از آن، آن را در گردنش طوقی خواهند کرد و به جهنّم

۱. الخصال، ص ۳۳۲، ح ۳۱؛ بحار الأنوار، ج ۷۰، ص ۲۳۳، ح ۳۲.

۲. کتاب من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص ۱۳، ح ۴۹۶۸.

۳. الأمالی، طوسی، ص ۵۳۸، مجلس ۱۹، ضمن ح ۱؛ مکارم الأخلاق، ص ۴۷۱؛ عوالی اللآلی، ج ۱، ص ۴۳۴.

خواهند انداخت و هیچ چیز، او را نگاه نمی‌دارد تا وقتی که به قعر جهنّم رود. گفتند: یا رسول الله! چگونه است بنا کردن از برای ریا و سُمعه؟ فرمود: آن است که زیاده بر قدری که او را کافی باشد، بنایی گذارد، از برای آن که بر همسایگان، ترفّع و زیادتی کند و بر برادران خود، مباهات کند.[۱]

[۳. علاج تکبّر]

و از جملهٔ معالجات تکبّر، تفکّر در بدی و سوء عاقبت کبر و خودبینی است ـ چنانچه از احادیث، ظاهر شد ـ و دانستن این معنی که تکبّر، نقیضِ مطلب آدمی نتیجه می‌دهد و مُورِث مذلّت و خواری است؛ زیرا که کسی که منازعه با خداوند عالمیان می‌کند، خدای تعالی، او را خوار و بی‌مقدار می‌کند و از عهدهٔ عذاب سَقَر که از یک نفسش جهنّم می‌سوزد، بیرون نمی‌تواند آمد و از محشور شدن به قدر مورچه و پامال شدن در صحرای محشر، آزار بسیار می‌کِشد.

دیگر، فکر کردن در اصل و حالات خود که از نطفهٔ نجس، مخلوق شده و از راه بول به دنیا آمده و در دنیا، همیشه حامل نجاسات و قاذورات بوده و آخرش جیفهٔ گندیده و استخوانی پوسیده خواهد بود و در مدّت حیات، هرگز از انواع احتیاج و تفرّق احوال، خالی نیست. و چنان که در متکبّران غالب و شایع است، که از کمالات و قابلیّات خالی و عاری می‌باشند، تکبّر ایشان از قبیل عشوهٔ عروسِ قبیح المنظر و نازیباست. و تدبّر کردن در این معنی که آنچه خود می‌کنند وقتی که از دیگری[۲] ببینند، یا خود را از دور مطالعه نمایند و رفتار و حرکات را به نظر انصاف ملاحظه نمایند، آیا خوش‌آینده و گواراست، یا در نظر عقل صحیح، کریه و قبیح است؟

دیگر، متوسّل شدن به جناب اقدس الهی و مرتکب اموری شدن که نخوت را از دِماغ بیرون می‌کند، مانند: پایین نشستن در مجالس، و همنشینی کردن با فقرا، و دوری از صحبت اغنیا، و با خادم خود چیزی خوردن، و پینه بر جامه زدن، و بر خر سوار شدن و کسی را ردیف خود ساختن، و توشه و متاع خود را خود برداشتن. و این معانی، در احادیث متعدّده وارد شده.

امید که خدای ـ عزَّ و جلَّ ـ، همگی بندگان خود را بر جادهٔ بندگی و طریقهٔ شکستگی، مستقیم بدارد و از متابعتِ نفس امّاره و پیروی شیطان دور داشته، از مستی غفلت و خواب غرور، هشیار و بیدار سازد.

۱. کتاب من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص ۱۱، ح ۴۹۶۸. ۲. الف: «دیگر».

[مذمت ظلم و تعدّی]

وَ اِيّاكُمْ أنْ يَبْغِيَ بَعْضُكُمْ عَلَى بَعضٍ ، فَإنَّها لَيْسَتْ مِنْ خِصَالِ الصَّالِحِينَ ، فَإنَّهُ مَنْ بَغَى صَيَّرَ اللهُ بَغْيَهُ عَلَى نَفْسِهِ ، وَ صَارَتْ نُصْرَةُ اللهِ لِمَنْ بُغِيَ عَلَيهِ ، وَ مَنْ نَصَرَهُ اللهُ غَلَبَ وَ أصَابَ الظَّفَرَ مِنَ اللهِ .

و احتراز کنید از آن که بر دیگران ، تعدّی و زیادتی نمایید ؛ زیرا که بغی ، از خصلت‌های اهل صلاح و خوبان نیست ، از این جهت که کسی که بغی و تعدّی می‌کند ، خدای تعالی ، بغیِ او را به خودش برمی‌گرداند . و نصرت و مدد الهی به کسی می‌رسد که تعدّی و زیادتی بر او واقع شده . و هر کس که خدای تعالی او را یاری کند ، بر خصم ، غالب و از جانب الهی ظفر می‌یابد .

و کلینی ﷺ از حضرت امام جعفر صادق ﷺ روایت کرده که : حضرت پیغمبر ﷺ فرمود که[1] : از بدی‌ها ، چیزی که عقوبتش زودتر به صاحبش می‌رسد ، بغی است .[2]

و از آن حضرت ، روایت کرده که فرمود : شیطان ، به لشکر خود می‌گوید که : در میان بنی‌آدم ، بغی و حسد بیندازید ؛ زیرا که این دو صفت ، پیش خدای تعالی ، عدیل شرک‌اند .[1]

و معنی بغی ، در اصل لغت ، از حد بیرون رفتن است و این معنی ، در ضمن تکبّر و ظلم و بعضی دیگر از صفات ذمیمه ، متحقّق می‌شود . و بعضی احادیث در باب بغی ، قبل از این مذکور شد .

۱ . ب : - «که» .

۲ . الکافی ، ج ۲ ، ص ۴۶۰ ، ح ۱ .

۱ . همان ، ص ۳۲۷ ، ح ۲ .

[نکوهش حسد]

وَ إِيَّاكُمْ أَنْ يَحْسُدَ بَعْضُكُمْ بَعْضاً، فَإِنَّ الكُفْرَ أَصْلُهُ الْحَسَدُ.

و پرهیز نمایید از آن که بر یکدیگر حسد بورزید؛ زیرا که اصل کفر، حسد است.

و حسد، عبارت از آن است که کسی آرزو کند زایل شدن نعمتی را از دیگری از برای آن که به دست او آید یا هیچ نداشته باشند. و غِبطه، آن است که آرزو کند حاصل شدن آن نعمت را از برای خود، بی آن که زوال نعمت دیگری را خواهد. و غبطه از صفات حمیده، و حسد از کبائرِ صفات ذمیمه است.

و محمّد بن یعقوب کلینی ﷺ از حضرت امام صادق ﷺ روایت کرده که فرمود: مؤمن، صاحب غبطه می‌باشد و حسد نمی‌ورزد و منافق، حسد می‌ورزد و صاحبِ غبطه نمی‌باشد.[۱]

و از جملهٔ آنچه در باب حسد وارد شده، از آن حضرت روایت نموده که حضرت پیغمبر ﷺ فرمود که: خدای ـ عزَّ و جلَّ ـ به موسی بن عمران ﷺ خطاب فرمود که: یابن عمران! حسد مبر بر مردم در آنچه من از فضل خود به ایشان عطا می‌کنم، و چشم بر آن مینداز و دل بر آن مبند؛ زیرا که حسود، راضی به نعمت من نیست و منع می‌کند قسمتی را که من در میان بندگان خود کرده‌ام، و کسی که چنین باشد، من از او نیستم و او از من نیست.[۲]

و از آن حضرت، روایت کرده فرمود: آفت دین، حسد است و عُجْب، یعنی خودبینی و افتخار[۳].[۴] و از آن حضرت، روایت کرده که فرمود: حسد، ایمان را می‌خورَد، همچنان که آتش، هیمه را می‌خورَد.[۵]

و ابن بابویه ﷺ در خصال، از حضرت امام جعفر صادق ﷺ روایت کرده که فرمود: حضرت لقمان به پسر خود گفت که: حسد [کننده] سه علامت دارد: وقتی که از برابر می‌رود، غیبت می‌کند؛ و وقتی که حاضر می‌شود، تملّق می‌کند؛ و وقتی که مصیبتی روی می‌دهد، شماتت می‌کند.[۶]

و از حضرت امیر المؤمنین ﷺ روایت کرده که فرمود: خدای ـ عزَّ و جلَّ ـ شش طایفه را به

۱. همان، ص ۳۰۷، ح ۷.
۲. همان، ص ۳۰۷، ح ۶.
۳. الف: ـ «و از آن حضرت، روایت کرده که فرمود: آفت دین، حسد است و عُجْب، یعنی خودبینی و افتخار».
۴. همان، ح ۵.
۵. همان، ص ۳۰۶، ح ۱ و ۲ و ج ۴، ص ۸۹، ح ۹.
۶. الخصال، ص ۱۲۱، ح ۱۱۳.

شش خصلت، عذاب می‌کند: عرب[1] را[2] به عصبیّت، و دهقانان را (یعنی رؤسا و کلانتران عجم را) به تکبّر، و اُمَرا را به جور و ستم، و فقها را به حسد، و تجّار را به خیانت، و اهل رُستاق را به نادانی.[3]

و از حضرت امام جعفر صادق ﷺ روایت کرده که: حضرت پیغمبر ﷺ هر روز، از شش چیز استعاذه می‌فرمود: از شکّ و شرک و حمیّت و غضب و بَغی و حسد.[4]

و از حضرت امیر المؤمنین ﷺ منقول است که فرمود: خدای تعالی، حسد را خیر دهد که بسیار با عدل و انصاف است؛ زیرا که اوّل‌مرتبه، صاحب خودش را می‌کُشد.[5]

۱. ب: «اعراب».
۲. الف: - «را».
۳. همان، ص ۳۲۵، ح ۱۴.
۴. همان، ص ۳۲۹، ح ۲۴.
۵. عیون الحکم والمواعظ، ص ۵۰۳؛ بحار الأنوار، ج ۷۰، ص ۲۴۱، ذیل ح ۱.

[مذمت آزار مظلوم]

وَ إيّاكُمْ أنْ تُعِينُوا عَلَى مُسْلِمٍ مَظْلُومٍ ، فَيَدْعُو اللهَ عَلَيْكُمْ ، فَيُستَجابَ لَهُ فِيكُم ؛ فَإنّ أبانَا رَسُولَ اللهِ ﷺ كانَ يَقُولُ : إنَّ دَعْوَةَ الْمُسْلِمِ الْمَظْلُومِ مُسْتَجابَةٌ .

و پرهیز کنید از آن که ضرر رسانید به مسلمانِ مظلومی ، و او شما را نفرین کند و دعای او در باب شما مستجاب شود ؛ زیرا که پدر ما رسول خدا ﷺ می‌فرمود که : دعای مظلوم ، مستجاب می‌شود .

و قبل از این ، بعضی احادیث در باب ظلم و استجابت دعای مظلوم ، مذکور شد .

[فضليت ياری مؤمنان و نيكی و احسان به آنها]

وَ لْيُعِنْ بَعْضُكُمْ بَعْضاً ؛ فَإِنَّ أَبَانَا رَسُولَ اللهِ ﷺ كَانَ يَقُولُ : إِنَّ مَعُونَةَ الْمُسْلِمِ خَيْرٌ وَ أَعْظَمُ أَجْراً مِنْ صِيامِ شَهْرٍ وَ اعْتِكَافِهِ فِي الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ .

و بايد يكديگر را معاونت كنيد ؛ زيرا كه پدر ما رسول خدا ﷺ می‌فرمود كه : مددكاریِ مسلمانی ، بهتر و اجرش عظيم‌تر است از آن كه كسی يک ماه روزه بگيرد و در مسجد الحرام ، اعتكاف بدارد .

و احاديث در باب معاونتِ مؤمنين و سعی در حوائج ايشان ، بسيار است . از آن جمله ، روايت كرده است محمّد بن يعقوب كلينی ﷺ از حضرت امام جعفر صادق ﷺ كه فرمود : كسی كه هفت نوبت بر دورِ خانهٔ كعبه بگردد ، خدای تعالی ، برای او شش هزار حسنه می‌نويسد و شش هزار سيّئه از او محو می‌كند و شش هزار درجه از برای او بلند می‌كند و وقتی كه پيش مُستجار [1] می‌آيد ، هفت در از درهای بهشت برای او می‌گشايد . راوی گفت : فدای تو شوم ! اين فضيلت ، همه در طواف است ؟ فرمود : آری ؛ و تو را خبر دهم به چيزی كه افضل از اين باشد . به درستی كه برآوردن حاجت مؤمنی ، افضل است از ده حج [2] . [3]

و از حضرت امام محمّد باقر ﷺ روايت كرده كه فرمود : والله كه يک حج نزد من ، دوست‌تر است از آن كه بنده آزاد كنم تا به ده و هفتاد برسد . و اگر اهل يک خانه را از مسلمانان متكفّل شوم به آن كه گرسنهٔ ايشان را سير كنم و برهنهٔ ايشان را بپوشانم و نگذارم كه رو به مردم بيندازند ، نزد من دوست‌تر است از آن كه حج بكنم تا به ده و هفتاد برسد . [4]

و از حضرت امام جعفر صادق ﷺ روايت كرده كه فرمود : كسی كه در حاجتِ برادر مسلم خود سعی كند از برای طلب رضای الهی ، خدای تعالی ، برای او هزار هزار حسنه می‌نويسد و از جملهٔ آنها ، خويشان و همسايگان و برادران و آشنايان او را و هر كس كه به او نيكی در دنيا كرده باشد ، می‌آمرزد . و چون روز قيامت می‌شود ، به او می‌گويند كه : داخل جهنّم شو و هر كس را ببينی كه در دنيا به تو نيكی كرده باشد ، از جهنّم به اذن الهی بيرون بيار ، مگر آن كه دشمن اهل البيت ﷺ باشد . [5]

۱ . مستجار : قسمتی از كعبه است كه فاطمه بنت اسد جهت وضع حمل خود به آنجا پناه آورد.

۲ . ج : «طواف» .

۳ . الكافی ، ج ۲ ، ص ۱۹۴ ، ح ۸.

۴ . همان ، ص ۱۹۵ ، ح ۱۱ .

۵ . همان ، ص ۱۹۷ و ۱۹۸ ، ح ۶.

و از آن حضرت، روایت کرده که فرمود: کسی که در حاجتِ برادر مسلم خود سعی کند و جهد نماید و خدای تعالی، برآمدن آن حاجت را بر دست او جاری سازد، از برای او حجّی و عمره‌ای و اعتکاف دو ماه در مسجد الحرام و روزهٔ دو ماه می‌نویسد، و اگر جهد کند و بر آمدن آن[1] حاجت را خدای تعالی بر دست او جاری نسازد، از برای او حجّی و عمره‌ای می‌نویسد.[2]

و ابن بابویه ﷺ در فقیه، از میمون بن مهران روایت کرده کـه گـفت: در پـیش حـضرت امـام حسن ﷺ نشسته بودم که مردی آمد و گـفت: یـابن رسـول الله! فـلان کس، از مـن طـلبی دارد و می‌خواهد که مرا حبس کند. حضرت فرمود که: مالی حاضر ندارم که از جانب تو، وجه طلب آن مرد را بدهم. گفت: با او سخنی بگویید، شاید که مرا محبوس نسازد. حضرت، نعلین خود را در پای کرد. من گفتم: یابن رسول الله! مگر فراموش کرده‌اید که شما اعتکاف داریـد؟ فـرمود کـه: فراموش نکرده‌ام؛ لیکن از پدرم شنیده‌ام که از جدّم رسول خدا ﷺ روایت می‌فرمود که: کسی که در برآوردن حاجت برادر مسلمان خود سعی کند، چنان است که خدای ـ عزَّ و جلَّ ـ را نُه هـزار سال عبادت کرده باشد که روز را به روزه و شب را به قیام به سر برده باشد.[3]

و کلینی ﷺ از حضرت امام جعفر صادق ﷺ روایت کرده که حضرت پیغمبر ﷺ فرمود: کسی که اعانت کند مؤمنی را، خدای تعالی، هفتاد و سه غم از او رفع می‌نماید که یکی از آنها در دنـیا باشد و هفتاد و دو غم را در آخرت، دفع می‌نماید در وقتی که مردم، همه به خود گرفتار باشند.[4]

و از آن حضرت، روایت کرده که فرمود: کسی که غمی را[5] از مؤمنی رفع کند، خدای ـ عزَّ و جلَّ ـ غم آخرت را[6]، از او رفع می‌کند و از قبر، خوش‌دل بیرون می‌آید. و کسی که مؤمنی گرسنه را سیر کند، خدای تعالی، از میوه‌های بهشت، روزیِ او می‌کند. و کسی که دمِ آبـی بـه او دهـد، خدای تعالی از شراب سر به مُهر بهشت به او می‌دهد.[7]

و از آن حضرت، روایت کرده که فرمود: کسی که برادرِ ایمانی خود را اطعام کند یا برادر خود را از جهت رضای الهی اطعام کند، ثواب او مثل ثواب کسی است که صد هزار کس از مردمان را اطعام کند.[8]

۱. الف: ـ «آن».
۲. همان، ص ۱۹۸، ح ۷.
۳. کتاب من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۱۸۹ و ۱۹۰، ح ۲۱۰۸.
۴. الکافی، ج ۲، ص ۱۹۹، ح ۲.
۵. الف و ب: ـ «را».
۶. الف و ب: ـ «را».
۷. همان، ص ۲۰۱، ح ۵.
۸. همان، ص ۲۰۲، ح ۱۱.

و از سَدیر صیرفی روایت کرده که گفت: حضرت امام جعفر صادق ﷺ به من فرمود که: چه چیز مانع است تو را که هر روز، بنده‌ای آزاد کنی؟ گفتم: مال من، وسعت این معنی ندارد. فرمود که: هر روز مسلمانی را اطعام کن. گفتم: مالداری را یا پریشانی را؟ فرمود که: مالدار، گاه هست که خواهش طعام دارد.[۱]

و از آن حضرت، روایت کرده که فرمود: کسی که مؤمن مالداری را اطعام کند، مثل آن است که بنده‌ای از اولاد اسماعیل را از کُشتن، نجات دهد، و کسی که مؤمن محتاجی را اطعام کند، مثل آن است که صد بنده از اولاد اسماعیل را از کُشتن، نجات دهد.[۲]

و از آن حضرت، روایت کرده که فرمود: کسی که یکی از فقرای مسلمان را از برهنگی جامه بپوشانَد یا اعانت کند او را به چیزی که باعث تقویت او شود در معیشتش، خدای تعالی، هفتاد هزار مَلَک از ملائکه [را] بر او موکّل می‌سازد که از برای هر گناهی که او کرده باشد، طلب آمرزش کنند تا وقتی که نفخِ صور بشود.[۳]

و از آن حضرت، روایت کرده که فرمود: کسی که برادر مسلمانِ او[۴] نزد او بیاید و او را اکرام کند، پس به درستی که خدای ـ عزَّ و جلَّ ـ را اکرام کرده.[۵]

و از حضرت امام محمّد باقر ﷺ روایت کرده که فرمود: واجب است مؤمن بر مؤمن آن که هفتاد کبیرهٔ او را بپوشانَد.[۶]

و از آن حضرت، روایت کرده که فرمود: از جملهٔ آنچه خدای تعالی به حضرت موسی ﷺ در مناجات وحی فرمود، آن بود که: مرا بندگان هستند که جنّت خود را برای ایشان، مباح می‌سازم و ایشان را در جنّت، اختیار و حکم می‌دهم. گفت: کیستند آن جماعت؟ فرمود: کسی که مؤمنی را خوش‌حال کند.

بعد از آن، حضرت امام محمّد باقر ﷺ فرمود که: مؤمنی در مملکت جبّاری بود و خواستند که به او آزار برسانند. پس گریخت و به میان کفّار رفت و در خانهٔ کافری فرود آمد. او را پناه داد و مهربانی نمود و ضیافت کرد. پس چون وقت مُردن آن کافر شد، خدای تعالی به او خطاب فرمود که: به عزّت و جلال خودم قسم که اگر جا می‌داشت که تو را به بهشت برّم، می‌بردم؛ ولیکن بهشت، حرام است بر کسی که با شرک بمیرد. بعد از آن به آتش جهنّم می‌فرماید که: او را بترسان

۱. همان، ح ۱۲.
۲. همان، ص ۲۰۳، ح ۱۹.
۳. همان، ص ۲۰۴ و ۲۰۵، ح ۲ و ۳.
۴. الف: «مسلمانی».
۵. همان، ص ۲۰۶، ح ۳.
۶. همان، ص ۲۰۷، ح ۸.

و مضطرب کن؛ امّا آزار به او مرسان. و در طرفین روز، روزی برای او می‌آورند. راوی پرسید که: از بهشت می‌آورند؟ فرمود: از هر جا که خدای تعالی خواهد، می‌آورند.[۱]

و از حضرت امام صادق ﷺ روایت کرده که فرمود: خدای تعالی، به حضرت داوود ﷺ وحی فرمود که: بنده‌ای از بندگان من، یک حسنه می‌کند و من، بهشت را برای او مباح می‌سازم. حضرت داوود ﷺ گفت: خداوندا! آن حسنه کدام است؟ فرمود: آن که بندهٔ مؤمن، مرا خوش‌حال کند، هر چند که به یک خرما باشد. حضرت داوود ﷺ گفت: سزاوار است مر کسی را که تو را بشناسد و آن که از تو ناامید نگردد.[۲]

و از آن حضرت، روایت کرده که مردی از جملهٔ رعایای نجاشی که عامل فارس و اهواز بود، به خدمت آن حضرت آمده، گفت: مرا خراجی به نجاشی می‌باید داد و او از جملهٔ شیعیان شماست. اگر چنانچه شما در باب من به او چیزی بنویسید، اطاعت می‌نماید. پس حضرت به او نوشت که: «بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیمِ. سُرَّ أخاک یَسُرَّک اللهُ»؛ یعنی: برادر خود را خوش‌حال کن تا خدای تعالی، تو را خوش‌حال کند.

پس آن مرد[۳]، نوشته را گرفته، نزد نجاشی رفت و چون مجلس، از مردم خالی شد، نوشته را به او داد و گفت: این، نوشتهٔ حضرت امام جعفر صادق ﷺ است[۴]. نجاشی، نوشته را بوسید و بر چشم‌های خود گذاشت و گفت: حاجت تو کدام است؟ آن مرد گفت: مرا خراجی به دیوان شما می‌باید داد. پرسید که: چه قدر است؟ گفت: ده هزار درهم؟ پس نویسندهٔ خود را طلبیده، گفت: این خراج را از او برطرف کن و نام او را از دفتر، بیرون کن و از سال آینده نیز برطرف کن. بعد از آن به او گفت: آیا تو را خوش‌حال کردم؟ گفت: آری، فدای تو شوم! پس فرمود تا اسبی و کنیزی و غلامی و یک دست جامهٔ پوشیدنی به او دادند، و هر مرتبه می‌گفت: آیا تو را مسرور ساختم؟ آن مرد می‌گفت: آری؛ و دیگر چیزی می‌داد. و در آخر گفت: فرش این خانه که من [روی آن] نشسته بودم و تو نوشتهٔ مولای مرا به من دادی، بردار و هر وقت حاجتی و مطلبی داشته باشی، پیش من بیا. پس او فرش را برداشته، بیرون آمد.

و بعد از آن، به خدمت آن حضرت آمده، صورتِ حال را عرض نمود و آن حضرت، از شنیدن آن، خوش‌حال می‌شد. پس آن مرد گفت: یابن رسول الله! گویا که از آنچه او نسبت به من کرد،

۱. همان، ص ۱۸۸ و ۱۸۹، ح ۳.
۲. همان، ص ۱۸۹، ح ۵.
۳. الف: - «مرده».
۴. ب: «این نوشته را حضرت امام جعفر صادق ﷺ داده».

شما مسرور شدید؟ فرمود: آری. والله که خدا و رسولش را مسرور ساخت![1]

و شیخ مفید ﷺ در مجالس و شیخ طوسی ﷺ در امالی و ابن بابویه ﷺ در ثواب الأعمال، از حضرت امام جعفر صادق ﷺ روایت کرده‌اند که فرمود: وقتی که بندهٔ مؤمن از قبر بیرون می‌آید، شخصی پیش روی او می‌افتد و آن مؤمن، به هر یک از هول‌های قیامت که می‌رسد، آن شخص به او می‌گوید: مترس و دلگیر مباش که کرامت و سُرور الهی به تو می‌رسد. و همیشه او را به سُرور و کرامت الهی بشارت می‌دهد تا وقتی که در برابر عرش الهی حاضر می‌شود و حساب او به آسانی می‌گذرد و خدای تعالی می‌فرماید که او را به بهشت برَند و آن شخص، همه جا پیش روی او می‌رود. پس آن مؤمن به او می‌گوید: رحمت خدای ـ عزَّ و جلَّ ـ بر تو باد که تو خوب رفیقی بودی از برای من، و از وقتی که از قبر بیرون آمدم تا حال، مرا به سُرور و کرامت الهی بشارت دادی! تو کیستی؟ آن شخص می‌گوید: من، آن خوش‌حالی‌ام که از تو به برادر مؤمنت در دنیا رسید و خدای تعالی، مرا از آن خوش‌حالی خلق کرده، از برای آن که تو را بشارت دهم.[2] و کلینی ﷺ این مضمون را به چند طریق، روایت کرده.[3]

و شیخ طوسی ﷺ در امالی، از حضرت امام جعفر صادق ﷺ روایت کرده که سَدیر صیرفی به خدمت آن حضرت آمد. فرمود: ای سدیر! مال هیچ کس بسیار نمی‌شود، مگر آن که حجّت الهی بر او عظیم می‌شود. پس اگر توانید که آن حجّت را از خود دفع کنید، بکنید. سدیر گفت: یابن رسول الله! به چه چیز دفع کنیم؟ فرمود: به آن که از مال خود، کارسازیِ برادران بکنید.[4]

و ابن بابویه ﷺ در عیون، روایت کرده که حضرت امام جعفر صادق ﷺ به شخصی نوشت که: اگر خواهی که خاتمهٔ عملت به خیر باشد و از دنیا با بهترین اعمال بروی، حقّ الهی را عظیم بدان. و احتراز کن از آن که نعمت‌های او را در معاصی صرف کنی و فریب خوری به حِلمی که می‌کند و بدی‌ها را بر تو نمی‌گیرد. و إکرام کن همه[5] کس را که بیایی که یادِ ما می‌کند به دل یا زبان یا دعویِ دوستی ما کند. و بر تو چیزی نیست، خواه راست گوید و خواه دروغ. آنچه به تو می‌رسد، نیّت توست و دروغ او برای او ضرر دارد.[6]

و در ثواب الأعمال، از حضرت امام زین العابدین ﷺ روایت کرده که فرمود: کسی که یک

۱. همان، ص ۱۹۰، ح ۹.
۲. الامالی (مجالس)، مفید، ص ۱۷۷ و ۱۷۸، ح ۸؛ الأمالی، طوسی؛ ص ۱۹۵ و ۱۹۶، ح ۳۳۳؛ ثواب الأعمال، ص ۱۵۰.
۳. الکافی، ج ۲، ص ۱۹۰ ـ ۱۹۲، ح ۸ و ۱۰ و ۱۲.
۴. الأمالی، طوسی، ص ۳۰۲ و ۳۰۳، ح ۶۰۰.
۵. ج: «هر».
۶. عیون الأخبار، ج ۱، ص ۷، ح ۸.

حاجت برادر خود را بر می‌آورد، ابتدا به حاجت الهی کرده و[۱] به آن سبب، خدای تعالی، صد حاجت او را بر می‌آورد که بهشت، در یکی از آنهاست. و کسی که غمی از او دفع کند، خدای تعالی، غمِ قیامت را از او دفع می‌کند، هرقدر که باشد. و کسی که اِعانت کند او را تا بر ظالمی ظفر یابد، خدای تعالی، او را در گذشتن از صراط، مدد می‌کند در وقتی که قدم‌ها می‌لغزد. و کسی که در حاجت او سعی کند تا آن که برآورده شود و باعث خوش‌حالی او شود، مثل آن است که رسول خدا ﷺ را مسرور کرده باشد. و کسی که او را از تشنگی سیراب کند، خدای تعالی از شراب سر به مُهر به او می‌دهد. و کسی که او را از گرسنگی سیر کند، خدای تعالی، از میوه‌های بهشت به او می‌دهد. و کسی که بدن او را از برهنگی بپوشانَد، خدای تعالی، از اِسْتَبرَق و حریر به او می‌پوشاند. و کسی که او را بپوشاند بی آن که برهنه باشد، همیشه در حفظ الهی است تا از آن جامه، رشته بر او هست. و کسی که کفایتِ او کند در امری که باعث سبُکی او شود و روی او را نگاه دارد و دست به زیر بار او برَد، خدای تعالی، «ولدان مخلّدون[۲]» ـ که خادمان اهل بهشت‌اند ـ، به جهت خدمت او مقرّر می‌فرماید. و کسی که او را سوار کند، خدای تعالی، او را بر ناقه‌ای از ناقه‌های بهشت سوار کرده، به صحرای قیامت، حاضر می‌سازد و ملائکه به او مباهات می‌کنند. و کسی که در وقت موت، او راکفن کند، چنان است که از روز ولادت تا وقت موت، او را پوشانیده باشد، و کسی که زنی به او دهد که به آن زن، اُنس بگیرد و مایل به او باشد، خدای تعالی، صورتی را در قبر، مونس او سازد که دوست‌ترینِ اهل او باشد و کسی که در بیماری عیادتِ او کند، ملائکه دور او را می‌گیرند و از برای او دعا می‌کنند تا وقتی که برگردد، و می‌گویند که: خوش‌حال باشی و بهشت برای تو خوش باشد! و الله که قضای حاجت او پیش خدای تعالی، دوست‌تر است از آن که دو ماه پی در پی را روزه بدارد با اعتکاف در ماه‌های حرام.[۳]

و از حضرت امام جعفر صادق ﷺ روایت کرده که فرمود که: مؤمنی از شما، مردی در روز قیامت از پیش او خواهد گذشت که آن مرد را شناسد و امر شده باشد که او را به جهنّم برند و فرشته‌ای او را به سوی جهنّم برَد. پس آن مرد گوید که: ای فلان! به فریاد من برس که من در دنیا به تو نیکی می‌کردم و در مطلبی که نزد من داشتی، کارسازیِ تو می‌کردم. آیا امروز می‌توانی که در عوضِ آن، مرا مددی بکنی؟ پس آن مؤمن به فرشته‌ای که آن مرد را می‌برد، گوید که: او را بگذار.

۱. ب: - «و».
۲. سورهٔ واقعه، آیهٔ ۱۷.
۳. ثواب الأعمال، ص ۱۴۶.

و خدای تعالی، کلام آن مؤمن را شنیده، آن فرشته را امر می‌فرماید که: سخن این مؤمن را بشنو و دست از آن مرد بدار.[۱]

[فضیلت دیدار برادران مؤمن]

و کلینی ﷺ در باب زیارت، یعنی دیدن برادران مؤمن، روایت کرده از حضرت امام جعفر صادق ﷺ که فرمود: کسی که برادر خود را برای رضای الهی دیدن کند، خدای تعالی می‌فرماید که: تو زیارت من کردای و ثواب تو بر من است و من به کمتر از بهشت به جهت تو راضی نمی‌شوم.[۲]

و از خثیمه روایت کرده که گفت: به وداع حضرت امام محمّد باقر ﷺ رفتم. فرمود که: ای خثیمه! هر کس از شیعیان ما را ببینی، سلام به ایشان برسان و وصیّت کن ایشان را به تقوای خداوند عظیم، و آن که اغنیای ایشان، نفع به فقرا رسانند و اقویا، مددِ ضعفا کنند و زنده‌ها بر جنازهٔ اموات، حاضر شوند و در خانه‌های یکدیگر، [با هم] ملاقات نمایند؛ زیرا که دیدن ایشان یکدیگر را، زنده داشتن امر ماست. و خدای تعالی، رحمت کند بنده‌ای را که امر ما را زنده دارد!

ای خثیمه! به شیعیان ما برسان که ما بی‌عمل، فایده‌ای پیش خدای تعالی به ایشان نمی‌رسانیم، و ایشان به ولایت ما نمی‌رسند، مگر به وَرَع. و بیشتر از همه کس در روز قیامت، کسی حسرت خواهد داشت که حقّی را بگوید و خود به آن عمل نکند.[۳]

۱. همان، ص ۱۷۲.
۲. الکافی، ج ۲، ص ۱۷۶، ح ۴.
۳. همان، ص ۱۷۵ و ۱۷۶، ح ۱.

[مذمت سخت‌گیری بر مسلمان تنگ‌دست]

وَ إِيّاكُمْ وَ إِعْسَارَ أَحَدٍ مِنْ إِخْوَانِكُمُ الْمُسْلِمِينَ أَنْ تُعْسِرُوهُ بِالشَّيءِ يَكُونُ لَكُمْ قِبَلَهُ وَ هُوَ مُعْسِرٌ ؛ فَإِنَّ أَبَانَا رَسُولَ اللهِ ﷺ كَانَ يَقولُ : لَيْسَ لِمُسْلِمٍ أَنْ يُعْسِرَ مُسْلِماً ، وَ مَنْ أَنْظَرَ مُعسِراً أَظَلَّهُ اللهُ بِظِلِّهِ يَوْمَ لا ظِلَّ إِلَّا ظِلُّهُ .

و احتراز کنید از آن که تنگ گیرید بر یکی از برادران مسلم خود ، به آن که حقّی از او طلب داشته باشید و او پریشان باشد و بر او تنگ گیرید و مطالبهٔ حقّ خود کنید ؛ زیرا که پدر ما رسول خدا ﷺ می‌فرمود که : «جایز نیست هیچ مسلمانی را که بر مسلمانی تنگ بگیرد . و کسی که مهلت دهد مسلمانی را ، خدای تعالی ، او را در سایهٔ خود جای دهد روزی که به غیرِ سایهٔ الهی ، سایه‌ای نباشد» . یعنی در سایهٔ عرش خود جای دهد یا لطف و مرحمت خود را شامل حال او گردانَد .

و از جملهٔ احادیث که در مهلت دادن مُعسر وارد شده ، روایت نموده محمّد بن یعقوب کلینی ﷺ از حضرت امام جعفر صادق ﷺ که حضرت پیغمبر ﷺ روزی بر منبر رفته ، حمد و ثنای الهی به جای آورد و بر پیغمبران ، صلوات فرستاد . بعد از آن فرمود : ای مردمان ! باید که حاضران ، به جمعی که حاضر نیستند ، این کلام را برسانند که : کسی که مهلت دهد مرد پریشانی را ، بر خدای تعالی است که هر روز ، ثواب تصدّق به آن مال را در نامهٔ عمل او بنویسد تا وقتی که مال خود را بازیافت کند .

بعد از آن ، حضرت امام جعفر صادق ﷺ ، این آیه را تلاوت فرمود که : ﴿وَإِن كَانَ ذُو عُسْرَةٍ فَنَظِرَةٌ إِلَىٰ مَيْسَرَةٍ وَأَن تَصَدَّقُواْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنتُمْ تَعْلَمُونَ﴾ .[1] و ترجمهٔ ظاهرش آن است که : اگر غَریم[2] شما ، صاحب عُسرت و پریشانی باشد ، پس حکم الهی ، مهلت دادن است تا وقتی که توانگری او را حاصل شود . و آن که تصدّق کنید ، بهتر است از برای شما ، اگر شما دانید .

پس حضرت فرمود که : اگر دانید که او پریشان است بر او تصدّق کنید به آنچه بر ذمّهٔ او دارید ، بهتر است از برای شما .[3]

و از آن حضرت ، روایت کرده که محمّد بن بشر وشّاء به خدمت آن حضرت آمده ، استدعا کرد که با شهاب ـ که از جملهٔ اصحاب آن حضرت بود ـ در باب طلبی که از محمّد بن بشر داشت ،

۱ . سورهٔ بقره ، آیهٔ ۲۸۰ .

۲ . غریم : بدهکار .

۳ . الکافی ، ج ۴ ، ص ۳۵ و ۳۶ ، ح ۴ .

سخن بفرماید و مقرّر سازد که با او سازگاری کند تا وقتی کـه مـوسم بگـذرد، و طـلب او هـزار دینار بود.

حضرت، شهاب را طلبید و فرمود که: تو می‌دانی حال محمّد را و آن که از موالیـان مـاست، و می‌گوید که تو هزار دینار از او طلب داری و آن مبلغ، خرج بَطْن و فَرْج نشده[1] و دِینی چند از او پیش مردم مانده و نقصانی چند کرده، و من می‌خواهم که تو او را حلال کنی.

بعد از آن فرمود که: شاید تو را گمان چنان باشد که در عوض طلب تو، حَسَنات او را به تـو خواهند داد؟ شهاب گفت: ما پیش خود، چنین می‌دانیم. فـرمود کـه: خـدای تـعالی، کـریم‌تر و عادل‌تر از آن است که بنده به او تقرّب جوید و در شبِ سرما برخیزد و روزِ گرما روزه بدارد یا طواف خانه به جا آورد و بعد از آن، خدای تعالی، آن حسنات را بگیرد و به تو دهد؛ ولیکن فضل الهی بسیار است و از فضل خود، عوض به مؤمن می‌دهد. پس شهاب گـفت: مـن، آن را بـه او[2] حلال کردم.[3]

۱. خرج بَطْن و فَرْج نشده: یعنی صرف خوراک و خوش‌گذرانی نشده است.

۲. ب: - «به او».

۳. همان، ص ۳۶، ح ۲.

[مذمت درنگ در ادای حقوق الهی]

وَ إِيّاكُمْ أَيَّتُهَا الْعِصَابَةُ الْمَرْحُومَةُ الْمُفَضَّلَةُ عَلَى مَنْ سِوَاهَا وَ حَبْسَ حُقُوقِ اللهِ قِبَلَكُمْ يَوماً بَعْدَ يَوْمٍ وَ سَاعَةً بَعْدَ سَاعَةٍ ؛ فَإِنَّهُ مَنْ عَجَّلَ حُقُوقَ اللهِ قِبَلَهُ كَانَ اللهُ أَقْدَرُ عَلَى التَّعْجِيلِ لَـهُ إِلَـى مُضَاعَفَةِ الْخَيْرِ فِي الْعَاجِلِ وَ الْآجِلِ ، وَ إِنَّهُ مَنْ أَخَّرَ حُقُوقَ اللهِ قِبَلَهُ كَانَ اللهُ أَقْدَرُ عَلَى تَأْخِيرِ رِزْقِهِ ، وَ مَنْ حَبَسَ اللهُ رِزْقَهِ لَمْ يَقْدِرْ أَنْ يَرْزُقَ نَفْسَهُ ، فَادُّوا إِلَى اللهِ حَقَّ مَا رَزَقَكُمْ يُطَيِّبِ اللهُ لَكُمْ بَقِيَّتَهُ وَ يُنْجِزْ لَكُمْ مَا وَعَدَكُمْ مِنْ مُضَاعَفَتِهِ لَكُمُ الْأَضْعَافَ الْكَثِيرَةَ الَّتِي لاَ يَعْلَمُ عَدَدَهَا وَ لاَ كُنْهَ فَضْلِهَا إِلَّا اللهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ .

و حذر کنید ای طایفه‌ای که رحمت خدا[1] شامل حال[2] شما شده و بر دیگران ، تفضیل و زیادتی یافته‌اید ، از آن که حق‌های خدای ـ عزَّ و جلَّ ـ را پیش خود نگاه دارید و از این روز به روز دیگر و از این ساعت به ساعت دیگر اندازید (، مثل آن که نماز را از اوّل وقت ، تأخیر کنید و روزه را بگذارید تا قضا شود و زکات را در وقت وجوب ندهید و حج را تأخیر نمایید ، و همچنین در سایر اعمال ، خواه چیزی باشد که حقّ الناس هم به آن متعلّق باشد و خواه نباشد ؛ زیرا که همه در عموم حقوق الهی داخل است .

بعد از آن فرمود : زیرا که هر کس حقوق الهی را زود به جای آورد ، خدای ـ عزَّ و جلَّ ـ قادر و تواناتر است بر آن که احسان‌هایی که چندین برابر حسنات او باشد ، به او بکند در دنیا و آخرت ، یا به زودی و بعد از گذشتن مدّتی که مصلحت الهی اقتضا[3] نماید . و کسی که حقوق الهی را که بر ذمّت او ثابت است ، تأخیر می‌کند و پس می‌اندازد ، خدای تعالی ، تواناتر است بر آن که روزی دادنِ او را تأخیر کند . و کسی که خدای ـ عزَّ و جلَّ ـ روزیِ او را حبس کند ، قادر بر آن نیست که روزی به خود رساند . پس حقّ آنچه خدای تعالی روزیِ شما کرده ، به جا آورید تا خدای تعالی ، احسان و ثواب خود را برای شما ، طیّب و گوارا سازد (؛ یعنی به شما احسان و ثواب برساند) و وعده‌های خود را به جا آورد که آن وعده‌ها ، عبارت است از : ثواب‌های مضاعف

۱ . ج : «الهی» .
۲ . الف و ب : ـ «حال» .
۳ . ج : «اقتضای آن» .

بسیاری که عدد و حقیقت فضل و زیادتیِ آنها را غیر خدای تعالی ـ که پروردگار عالمیان است ـ نداند.

و از این کلام شریف، ظاهر می‌شود که عبادات، موجب زیادتیِ روزی می‌شود و ترک آنها، باعث کمیِ رزق می‌شود. و رزق، عبارت از چیز حلالی[1] است که خدای تعالی، به جهت انتفاع بندگان، مقرّر فرموده. و حرام، داخل رزق نیست، چنانچه مذهب جمعی از علماست. پس آنچه به دست فسّاق و ظَلَمه از راه‌های حرام، با وجود حبس حقوق الهی می‌آید، رزق نخواهد بود و توسعهٔ حال ایشان، منافات با مضمون این کلام شریف نخواهد داشت.

و اگر رزق، شامل حرام باشد ـ چنانچه بعضی گفته‌اند ـ، می‌تواند بود که مراد، زیاد شدن روزی به سبب عبادات و سِعَت حالی باشد که نه از راه اِستِدراج باشد؛ زیرا که استدراج، از جمله غضب‌های خدای ـ عزَّ و جلَّم ـ است و ادای حقوق الهی، باعث غضب نمی‌شود.

و کلینی ﷺ از حضرت امام محمّد باقر ﷺ روایت کرده که حضرت پیغمبر ﷺ در حجّة الوداع فرمود که: روح الأمین، در دل من، این معنی را دمید که هیچ کس نمی‌میرد تا وقتی که روزیِ او تمام به او برسد. پس، از خدای تعالی حذر کنید و جهد زیاد[2] در تحصیل روزی مکنید. و باید که به سبب آن که دیر شود رسیدنِ روزی شما، موافق خواهش و توقّعی که دارید، طلب روزی الهی را از راه معصیت نکنید؛ زیرا که خدای تعالی، ارزاق خلایق را که میان ایشان قسمت نموده، از ممرّ حلالْ مقرّر فرموده، از حرامْ قسمت نفرموده. پس هر که تقوا و صبر را پیشهٔ خود سازد و روزی او از راه حلال نزد او می‌آید، و کسی که حجاب نهی الهی را بدَرَد و از ممرّ حرام، آن را به دست آرد، به عوضِ آنچه از حرام به دست آورده، از روزی حلالش کم می‌شود و بر آن در روز قیامت، از او حساب می‌طلبند.[3]

و به این حدیث، استدلال کرده‌اند بر آن که روزی، غیر حلال نمی‌باشد و دلالتش، فی الجمله، محلّ تأمّل است.

۱. الف: حلال.
۲. ب: «زیادتی».
۳. الکافی، ج ۵، ص ۸۰، ح ۱.

[نکوهش مضطر ساختن امام برای بیزاری از تابعان]

وَ قَالَ: اتَّقُوا اللهَ أَيَّتُهَا الْعِصَابَةُ، وَ إِنِ اسْتَطَعْتُمْ أَنْ لاٰ يَكُونَ مِنْكُمْ مُحْرِجُ الْإِمَامِ فَإِنَّ مُحْرِجَ الْإِمَامِ هُوَ الَّذِي يَسْعَى بِأَهْلِ الصَّلاَحِ مِنْ أَتْبَاعِ الْإِمَامِ الْمُسْلِمِينَ لِفَضْلِهِ الصَّابِرِينَ عَلَى أَدَاءِ حَقِّهِ الْعَارِفِينَ لِحُرْمَتِهِ.

وَ اعْلَمُوا أَنَّهُ مَنْ نَزَلَ بِذَلِكَ الْمَنْزِلِ عِنْدَ الْإِمَامِ، فَهُوَ مُحْرِجُ الْإِمَامِ فَإِذَا فَعَلَ ذَلِكَ عِنْدَ الْإِمَامِ أَحْرَجَ الْإِمَامَ إِلَى أَنْ يَلْعَنَ أَهْلَ الصَّلاَحِ مِنْ أَتْبَاعِهِ الْمُسَلِّمِينَ لِفَضْلِهِ الصَّابِرِينَ عَلَى أَدَاءِ حَقِّهِ الْعَارِفِينَ بِحُرْمَتِهِ، فَإِذَا لَعَنَهُمْ لِإِحْرَاجِ أَعْدَاءِ اللهِ الْإِمَامَ صَارَتْ لَعْنَتُهُ رَحْمَةً مِنَ اللهِ عَلَيْهِمْ، وَ صَارَتِ اللَّعْنَةُ مِنَ اللهِ وَ مِنْ مَلاَئِكَتِهِ وَ رُسُلِهِ عَلَى أُولَئِكَ.

و فرمود که: از خدای تعالی حذر کنید ـ ای جماعت شیعه، و اگر توانید ـ، چنان کنید که کسی از شما، امام را مَلجَأ و مُضطر نسازد. پس به درستی که ملجأ سازنده و دشوار کنندهٔ کار بر امام، آن کسی است که بدگویی می‌کند اهل صلاح را که از متابعان امام‌اند، و فضل و شرفِ او را تصدیق می‌نمایند، و بر ادای حقّ او صبر می‌کنند، و حرمت او را می‌دانند (؛ یعنی بدگوییِ ایشان نزد امام می‌کند در حضور مخالفان ـ که امام از ایشان، تقیّه می‌کند و نمی‌خواهد که ایشان بدانند که آن جماعتِ اهل صلاح، از شیعیان و موالیان امام‌اند ـ، پس آن جماعت، بدگویان شده‌اند. و می‌تواند بود که مراد، آن باشد که بدگویان، بدی آن جماعت را از روی تقیّه، لعنت می‌کند و از آنها تبرّی می‌کند و سبب ملجأشدن امام به لعن آن جماعت را پیش حکّام جور، مثل بنی‌امیّه و غیر ایشان می‌کنند و ایشان، آن جماعت را به بدی می‌شناسند. پس امام، مضطر می‌شود به آن که آن جماعت را لعن کند تا حکّام ندانند که این جماعت، از شیعیان و دوستان امام‌اند. و شاید که مراد، آن باشد که هر گاه بدگویان، پیش امام، شهادت به بدیِ این جماعت دادند، هر چند امام به حسب علم باطن داند که آن شهادت در حقّ آن جماعت، دروغ است، امّا به حسب ظاهر، چون ایشان مقبولُ الشهاده‌اند، امام، ملجأ می‌شود به آن که آن جماعت را لعنت کند. و این معنی خالی از بُعدی نیست.

بعد از آن فرمود که: بدانید که کسی که در این منزل فرود می‌آید، نزد امام، یعنی چنین کاری می‌کند. پس او، مُضطر سازندهٔ امام است، و وقتی که چنین کاری کند نزد امام

پس او را مُضطر می‌سازد به آن که جمعی از متابعان خود را که اهل صلاح و تصدیق‌کنندگان فضل او [و] صبرکنندگان بر ادای حقّ او و عارفان به حرمت اویند، لعنت کند. و هر گاه ایشان را لعنت کند از برای آن که دشمنان الهی امام را مضطر سازند، لعنتی که بر آن جماعت اهل صلاح می‌کند، رحمت الهی می‌شود بر ایشان، و لعنت از جانب خدای تعالی و ملائکهٔ او و پیغمبران او، بر آن دشمنانِ خدای تعالی خواهد شد.

و مراد از دشمنان خدای تعالی که فرموده، بنا بر معنی اوّل، جماعت مخالفان خواهند بود که نزد امام حاضر باشند در وقتی که بعضی از شیعیان، از روی نادانی، سخنان بد دربارهٔ اهل صلاح از اتباعِ او گویند، و بنا بر معنی دویّم، حکّام جور، مثل بنی امیّه و غیر ایشان خواهند بود، و بنا بر معنی سیّم، بدگویان خواهند بود. و ممکن است که بنا بر هر سه معنی، ایشان باشند؛ امّا بعید است و لعن از راه تقیّه و تبرّی از جمعی از خواصّ اصحاب، مثل زُراره و غیر او واقع شده و در کتب رجال، مذکور است.

[فضیلت تولّا به ولایت الهی و دوری از ولایتِ غیر خدا]

وَ أعلَمُوا أيَّتُهَا الْعِصَابَةُ أنَّ السُّنَّةَ مِنَ اللهِ قَدْ جَرَتْ فِی الصَّالِحِينَ قَبْلُ. وَ قَالَ: مَنْ سَرَّهُ أنْ يَلْقَى اللهَ وَ هُوَ مُؤمِنٌ حَقّاً حَقّاً فَلْيَتَوَلَّ اللهَ وَ رَسُولَهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا، وَ لْيَبْرَأْ إلَى اللهِ مِنْ عَدُوِّهِمْ، وَ يُسَلِّمْ لِمَا انْتَهَى إلَيْهِ مِنْ فَضْلِهِمْ؛ لِأنَّ فَضْلَهُمْ لاَ يَبْلُغُهُ مَلَكٌ مُقَرَّبٌ وَ لاَ نَبِيٌّ مُرْسَلٌ وَ لاَ مَنْ دُونَ ذَلِكَ؛ أَلَمْ تَسْمَعُوا مَا ذَكَرَ اللهُ مِنْ فَضْلِ أتْبَاعِ الْأئِمَّةِ الْهُدَاةِ وَ هُمُ الْمُؤمِنُونَ؟ قَالَ: ﴿أُولَـٰئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِم مِّنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَـٰئِكَ رَفِيقًا﴾[1] فَهٰذَا وَجْهٌ مِنْ وُجُوهِ فَضْلِ أتْبَاعِ الْأئِمَّةِ فَكَيْفَ بِهِم وَ فَضْلِهِمْ؟

و بدانید ـ ای طایفهٔ شیعه ـ که سنّت و طریقهٔ الهی جاری شده در خوبان که پیش از شما بوده‌اند (؛ یعنی شما دل‌تنگ مباشید از آن که از مخالفان، آزار و ایذا به شما می‌رسد و از جهت تشیّع و متابعتِ ائمّه علیهم‌السلام به تقیّه و خوف، مبتلا هستید و در دنیا، مصیبت‌ها و تَعَب‌ها به شما می‌رسد؛ زیرا که صالحان و خوبان که پیش از شما بوده‌اند، چنین بوده[2] و از این راه به مراتب عالیه رسیده‌اند. و ممکن است که مراد، آن باشد که همچنان که صالحانِ امّت‌های سابقه به تولّا و تبرّا و قبول فضائل انبیا و ائمّه، در سِلک صالحان مُنتظم شده‌اند، شما نیز بدونِ این امور، از جملهٔ صالحان نخواهید بود. و شاید که آخر کلام، قرینهٔ این معنی باشد، و معنی اوّل، اَظهر است.

بعد از آن فرموده که: کسی که خواهد که لقای الهی را باایمان دریابد، پس باید که خدای ـ عزَّ و جلَّ ـ و رسول او صلی‌الله‌علیه‌وآله و ائمّه علیهم‌السلام را دوست دارد و از دشمنان ایشان، بیزار باشد و از فضائل ایشان، آنچه به او برسد، قبول کند و در مقام انکار و استبعاد در نیاید؛ زیرا که به مرتبهٔ فضل و شرف ایشان نمی‌رسد، نه فرشتهٔ مقرّب، و نه پیغمبر مُرسَل، و نه کسی دیگر که از این مرتبه، پایین‌تر باشد. آیا نشنیده‌اید شما آنچه خدای از فضل اَتباع[3] ائمّه ـ که راه‌نمای خلایق‌اند ـ یاد کرده و مؤمنان ایشان‌اند، فرموده که: «این جماعت با آنها خواهند بود که خدای ـ عزَّ و جلَّ ـ دربارهٔ ایشان، اِنعام و احسان فرموده از انبیا و صدّیقان و شهدا و صلحا. و ایشان، خوبْ رفیقان‌اند!»؟

۱. سورهٔ نساء، آیهٔ ۶۹.

۲. ج: «بوده‌اند».

۳. الف و ب: ـ «اتباع».

پس این معنی که عبارت از بودن با انبیا و صدّیقان و شهدا و صلحا باشد، یک راه از جملهٔ راه‌های فضل، متابعان ائمّه است. پس چگونه ادراک مرتبهٔ ائمّه و فضل ایشان توان نمود که یک راه از فضائل اتباع ایشان، این معنی بوده باشد؟

و در این کلام شریف، اشاره به فضل ائمّهٔ طاهرین ﷺ و فضل کسانی که از جملهٔ متابعان و شیعیان ایشان باشند، واقع شده.

و از جملهٔ اخبار که در فضل ائمّه ﷺ و بیان مرتبهٔ امامت وارد شده، روایت کرده است محمّد بن یعقوب [کلینی] ﷺ از عبد العزیز بن مسلم که گفت: در خدمت حضرت امام رضا ﷺ در مرو بودیم. پس روز جمعه، در مسجد جامع، اجتماع کردیم و سخنان در باب امامت و اختلاف مردم در آن باب، مذکور شد. من به خدمت آن حضرت ﷺ آمدم و حکایت گفتگوهای مردم را در باب امامت، عرض نمودم. تبسّمی فرمود و گفت: ای عبد العزیز! این جماعت به راه جهالت افتاده‌اند و در رأی‌هایی که دارند، فریب خورده‌اند. به درستی که خدای ـ عزَّ و جلَّ ـ رسول ﷺ خود را از دنیا نبُرد تا وقتی که دین را برای او کامل گردانید و قرآن را بر او نازل ساخت. و بیان همه چیز در قرآن است و خدای تعالی، در قرآن، حلال و حرام، و حدود و احکام، و جمیع آنچه مردم به آن احتیاج دارند، تمام را[1] بیان کرده و فرموده که: «هیچ چیز را در کتاب خود، فروگذاشت نکرده‌ایم».[2] و در حجّة الوداع که آخر عمر آن حضرت ﷺ بود، این آیه نازل شد که: ﴿اَلْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا﴾؛[3] یعنی: امروز، دین شما را برای شما کامل ساختم و نعمت خود را بر شما تمام کردم و اسلام را برای آن که دین شما باشد، پسندیدم.

بعد از آن فرمود که: امر امامت، از آن چیزی است که دین به او تمام می‌شود، و حضرت پیغمبر ﷺ از دنیا نرفت تا آن که از برای امّت خود، مَعالم[4] دین ایشان را بیان فرمود و راه‌های هدایت [را] به ایشان نمود و ایشان را بر جادّهٔ راه حق، باز داشت و علی بن ابی طالب ﷺ را امام و راه‌نمای ایشان گردانید و هیچ چیز از آنچه امّتْ محتاج به آن باشند، بیان‌ناکرده نگذاشت. پس کسی که گمان کند که خدای ـ عزَّ و جلَّ ـ دین خود را کامل نساخته، کتاب الهی را رد کرده، و کسی که کتاب الهی [را] رد کند، کافر است به خدای ـ عزَّ و جلَّ ـ. آیا شما قدر و منزلت امامت و

۱. ج: ـ «را».
۲. سورهٔ انعام، آیهٔ ۳۸.
۳. سورهٔ مائده، آیهٔ ۳.
۴. مَعالم: نشانه‌ها، علامت‌ها.

مرتبه‌ای [را] که در میان امّت دارد، می‌دانید که اختیار امّت را در آن راه می‌دهد؟! به درستی که امامت، قدرش از آن جلیل‌تر و شأنش عظیم‌تر و مکانش رفیع‌تر و عمقش دورتر از آن است که مردم به عقل‌های خود، به او توانند رسید یا به رأی خود، ادراکِ او توانند کرد یا امامی به اختیار خود، نصب توانند نمود.

به درستی که خدای ـ عزَّ و جلَّ ـ، ابراهیم خلیل ﷺ را به مرتبهٔ امامت، بعد از نبوّت و خُلّت،[1] مخصوص ساخت و امامت را مرتبهٔ سیّم آن دو فضیلت گردانید و او را به آن فضیلت، تشریف داد و نام او را بلند ساخت. پس فرمود: ﴿إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا﴾؛[2] یعنی: من، تو را امام مردم می‌کنم. پس حضرت خلیل ﷺ از روی سُرور و شادی[3] گفت: ﴿وَمِن ذُرِّيَّتِي﴾؛[4] یعنی: مرا امام کن و از فرزندان من، بعضی را امام. خدای تعالی فرمود: ﴿لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ﴾؛[5] یعنی: نمی‌رسد عهد من به ظلم‌کنندگان و ظالم، صاحب مرتبهٔ امامت نمی‌شود. پس این آیه، باطل کرد امامت هر ظالمی را تا روز قیامت، و از برای برگزیدگان الهی، مقرّر شد.

بعد از آن، خدای تعالی، حضرت ابراهیم ﷺ را اکرام فرمود به آن که امامت را در جمعی از ذرّیت او که صاحب صفوت و طهارت بودند، قرار داد و فرمود: ﴿وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ نَافِلَةً وَكُلًّا جَعَلْنَا صَالِحِينَ * وَجَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَإِقَامَ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءَ الزَّكَاةِ وَكَانُوا لَنَا عَابِدِينَ﴾؛[6] یعنی: بخشیدیم به او اسحاق و یعقوب را از روی تفضّل یا زیاده بر نعمت‌های سابقه یا زیاده بر آنچه او استدعا نموده بود و همهٔ ایشان را صالح گردانیدیم، و گردانیدیم[7] ایشان را امامان که به امر ما هدایتِ مردم کنند. و وحی کردیم به سوی ایشان، کردنِ افعال خیر را و اقامت نمودن نماز و دادن زکات را؛ و ایشان، عبادت‌کنندگان ما بودند.

بعد از آن فرمود که: امامت، همیشه در ذرّیت حضرت ابراهیم ﷺ بود و از بعضی به بعضی به ارث می‌رسد در قرن‌های پی در پی تا آن که به حضرت پیغمبر ﷺ رسید. پس خدای ـ عزَّ و جلَّ ـ فرمود: ﴿إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَهَذَا النَّبِيُّ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاللَّهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ﴾؛[8] یعنی: به درستی که سزاوارترین مردمانِ به ابراهیم، آن جماعت‌اند که پیروی او

۱. خُلّت: خلیلی، دوستی.
۲. سورهٔ بقره، آیهٔ ۱۲۴.
۳. ج: «شادی و سرور».
۴. سورهٔ بقره، آیهٔ ۳.
۵. سورهٔ بقره، آیهٔ ۳.
۶. سورهٔ انبیاء، آیهٔ ۷۲ و ۷۳.
۷. الف و ب: ـ «و گردانیدیم».
۸. سورهٔ آل عمران، آیهٔ ۶۸.

کردند و این پیغمبر و آنها که ایمان آورده‌اند. و خدای تعالی، ولیّ مؤمنان است.

بعد از آن فرمود: پس امامت، مخصوص حضرت پیغمبر ﷺ بود تا آن که به نحوی که مقرّر فرموده، علی بن ابی طالب ﷺ را امام کرد و[1] پس از او[2]، امامت در ذرّیّت اصفیای او ـ که خدای تعالی، علم و ایمان به ایشان عطا کرده بود ـ قرار یافت، به فرمودهٔ الهی که: ﴿وَقَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَالْإِيمَانَ لَقَدْ لَبِثْتُمْ فِي كِتَابِ اللَّهِ إِلَىٰ يَوْمِ الْبَعْثِ﴾؛[3] یعنی: و گفتند به مجرمان آنها: علم و ایمان به ایشان عطا شده که به تحقیق، شما ماندید در کتاب الهی تا روزی که از خاک بر انگیخته‌اند.

بعد از آن فرمود: پس امامت، در اولاد علی بن ابی طالب ﷺ است تا روز قیامت؛ زیرا که بعد از محمّد ﷺ پیغمبری دیگر نیست. پس از کجا اختیار می‌کنند این طایفهٔ جهّال، هر کسی را که خود، قابل امامت دانند؟ به درستی که امامت، منزلتی از منازل انبیا و میراث اوصیاست. به درستی که امامت، عبارت از خلافت خدا و خلافت رسول ﷺ است، و مرتبهٔ حضرت امیر المؤمنین ﷺ و میراث حضرت امام حسن و امام حسین ﷺ است. و به درستی که امامت، زمام دین و نظام مسلمین، و صلاح دنیا و عزّت مؤمنین است. به درستی که امامت، اساس رفیع و شاخ برومند اسلام است و کامل شدن نماز و روزه و حجّ و جهاد، و توفیر غنیمت‌ها و صدقات، و جاری ساختن حدود و احکام، و محافظتِ سرحدها و اطراف، به وجود امام می‌شود و امام، حلال الهی را حلال می‌سازد و حرام را حرام می‌کند و اقامتِ حدود می‌نماید و اَعدای دین الهی را دفع می‌کند و مردم را به راه خداوند خود، به حکمت و موعظهٔ خوب و[4] حجّت بالغه می‌خواند.

و امام، مانند آفتابِ طلوع‌کننده است که عالم را به نور خود، فرو می‌گیرد و خود در افق قرار گرفته، در جایی که دست‌های مردم به او نمی‌رسد و دیده‌ها تاب دیدن او [را] ندارد.

و امام، بدرِ منیر و چراغ روشن و نور درخشان و ستارهٔ راه‌نماینده است در ظلمت‌های شب و میان بَلَدهای خالی و لُجّه‌های[5] دریاها.

و امام، آب گواراست در حالت تشنگی، و دلیل راه راست و نجات‌دهندهٔ از هلاکت است.

و امام، آتشی است که بر بلندی افروخته شده باشد و هر که سرما او را دریافته، به آن گرم شود، و در مهلکه‌ها، دلیل خلایق است و کسی که از او جدا می‌شود، هلاک می‌گردد.

و امام، ابر بارنده، و بارانِ بزرگْ‌قطره، و آفتاب درخشان، و آسمان سایه‌دار، و زمین وسیع، و

۱. ج: - «و».
۲. ب و ج: - «از او».
۳. سورهٔ روم، آیهٔ ۵۵.
۴. ب: - «خوب و».
۵. ب: «موج‌های».

چشمهٔ پُرآب، و غدیرِ باصفا، و چمن باطراوت است.

و امام، اَنیس رفاقت‌کننده، و پدر مهربان، و برادر مشفق، و مانند مادر غم‌خوار است نسبت به طفل صغیر، و پناه بندگان است در بلا و مصیبت.

و امام، امین خدای تعالی است در میان خلایق، و حجّت الهی است بر بندگانش، و خلیفهٔ اوست در بلادش، و دعوت‌کنندهٔ خلق است به سوی خدای تعالی، و دفع‌کنندهٔ مخاصمان است از حرام الهی.

و امام، پاکیزه و مطهّر است از گناهان، و مبرّا و منزّه است از عیب‌ها، و مخصوص است به علم، و موسوم است به حِلم، و موجب انتظام دین و عزّت مسلمین، و خشم منافقان، و هلاک کافران است.

و امام، متوحّد و یگانهٔ دهر خود است و هیچ کس نزدیک به مرتبهٔ او نمی‌شود، و هیچ دانایی با او برابری نمی‌کند، و کسی عوضِ او نمی‌شود، و شبیه و نظیر ندارد، و به همهٔ فضائل، مخصوص است، بی‌آن که طلب و کسبی کرده باشد؛ بلکه اختصاصی است که تفضیل‌دهندهٔ بخشاینده، عطا فرموده. پس کیست که امام را تواند شناخت و به کُنْه مرتبهٔ برگزیدگیِ او تواند رسید؟ هیهات، هیهات! عقل‌ها در این جا گم شده، و فکرها حیران شده، و ذهن‌ها والِه شده، و چشم‌ها خیره شده، و بزرگان حقیر شده[1]، و حکما متحیّر مانده[2]، و عقلا[3] به کوتاهی معترف شده، و خطبا گُنگ مانده، و علما جاهل مانده، و شعرا بی‌زبان مانده، و اُدبا عاجز شده، و بُلغا از وصف حالی از حالات او و فضیلتی از فضائل او کوتاهی کرده و اقرار به عجز و قصور نموده‌اند.

و چگونه چنانچه باید، وصف می‌توان کرد یا به کُنه نعت او توان رسید یا امری از امور و حالی از حالات او را توان فهمید و مقامی از مقامات او را ادراک توان نمود یا جای او را توان گرفت؟! نه چنین است و چگونه باشد؟ و کجاست ادراک منزلت او؟ در مرتبهٔ ستاره است نسبت به آنها که می‌خواهند که دست به او رسانند و او را وصف نمایند. پس چگونه چنین کسی را مردم به عقل خود، بی‌تعیین الهی، اختیار می‌توانند کرد؟ و عقل‌ها چون به او می‌رسد یا کجا به دست می‌آید؟ یا شما گمان می‌کنید که این اوصاف، در غیر آل محمّد که رسول الهی است ـ صلوات الله علیه و علیهم السلام ـ یافت می‌شود؟ والله که خود را به دروغ، فریب داده‌اند و خیالات باطل، ایشان را به آرزوها انداخته و به جایی[4] بلند خواسته‌اند که بالا روند که از صُعوبت و بلندی آن، قدم‌ها می‌لغزد

۱. الف: «شده‌اند».
۲. الف و ب: ـ «مانده».
۳. الف: «علما».
۴. الف و ب: «جای».

و به زیر می‌افتند.

خواسته‌اند که امام را به عقل‌های حیرانِ بائر[۱] ناقص، و رأی‌های گم‌راه، تعیین نمایند و روز به روز از خدای تعالی، دورتر[۲] می‌شوند. خدا بکُشد ایشان را، به چه راه باطلی افتاده‌اند! به تحقیق که قصد جایی صعب کرده‌اند و دروغی[۳] عظیم گفته‌اند و به گم‌راهیِ دور و حیرت افتاده‌اند؛ زیراکه دانسته، دست از امام برداشته‌اند و شیطان، کارهای ایشان را در نظر ایشان، زینت داده و ایشان را از راه حق، منع کرده با آن که خدای تعالی، بینایی به ایشان داده، و از برگزیدهٔ خدا و رسول او ﷺ و اهل بیت او عدل کرده‌اند به آنچه خود اختیار کرده‌اند، و قرآن به آواز بلند به ایشان می‌گوید که: ﴿وَرَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَآءُ وَيَخْتَارُ مَا كَانَ لَهُمُ ٱلْخِيَرَةُ سُبْحَـٰنَ ٱللَّهِ وَتَعَـٰلَىٰ عَمَّا يُشْرِكُونَ﴾؛[۴] یعنی: خدای تو، خلق می‌کند آنچه را می‌خواهد و برمی‌گزیند، و ایشان را نیست برگزیدنِ چیزی. و منزّه است خدای تعالی به تنزیهی که لایق او باشد، و مرتبهٔ او بلند است از آنچه ایشان، شریک خدای تعالی می‌سازند.

و بعد از آن فرمود که: خدای ـ عزَّ و جلَّ ـ فرموده: ﴿وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى ٱللَّهُ وَرَسُولُهُۥٓ أَمْرًا أَن يَكُونَ لَهُمُ ٱلْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ وَمَن يَعْصِ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَـٰلًا مُّبِينًا﴾؛[۵] یعنی: هیچ مرد و زنی را که ایمان آورده باشند، نمی‌رسد که هر گاه خدا و رسول او حکمی بفرمایند، چیز دیگر را اختیار کرده، از حکم خدا و رسول، بیرون روند. و کسی که نافرمانیِ خدا و رسول کند، پس به تحقیق که گم‌راه شده؛ گم‌راه شدنی ظاهر.

بعد از آن، در ابطال اختیار [امام به وسیلهٔ مردم]، به آیات دیگر استدلال فرمود.[۶]

و از حضرت امام جعفر صادق ﷺ روایت کرده که فرمود که عبد الله بن الکوّاء از حضرت امیر المؤمنین ﷺ از تفسیر این آیه سؤال کرد که: ﴿وَعَلَى ٱلْأَعْرَافِ رِجَالٌ يَعْرِفُونَ كُلًّۢا بِسِيمَـٰهُمْ﴾.[۷] فرمود: ماییم بر اعراف که مددکاران خود را به علامات ایشان می‌شناسیم. و ماییم اعراف که خدای تعالی را نمی‌توان شناخت، مگر از راه شناختن ما. و ماییم اعراف که خدای ـ عزَّ و جلَّ ـ، ما را شناخته، بر صراط، باز می‌دارد. پس داخل بهشت نمی‌شود، مگر کسی که ما را بشناسد و ما او

۱. ب: ـ «بائر».
۲. الف: «دور».
۳. الف: «دروغ».
۴. سورهٔ قصص، آیهٔ ۶۸.
۵. سورهٔ احزاب، آیهٔ ۳۶.
۶. الکافی، ج ۱، ص ۲۰۳، باب نادر جامع فی فضل الامام و صفاته، ح ۱.
۷. سورهٔ اعراف، آیهٔ ۴۶.

را بشناسیم، و داخل جهنّم نمی‌شود، مگر کسی که ما را نشناسد و ما او را نشناسیم. به درستی که خدای تعالی، اگر می‌خواست، خود را به همهٔ بندگان می‌شناسانید؛ ولیکن ما را درهای معرفت و راه و طریق شناختن خود گردانید، و ما را جهتی قرار داد[۱] که از آن جهت به بارگاه قرب او راه می‌توان یافت. پس کسی که دست از ولایت ما بردارد یا دیگری را زیاده بر ما داند، از راه حق به در رفته. پس مساوی نیستند آنهایی که مردم به ایشان، اعتصام می‌نمایند با اهل بیت ﷺ. و مانند یکدیگر نیستند؛ زیرا که مردم به سوی چشمه‌های گِل‌آلود که بعضی به بعضی می‌ریزد، رفته‌اند، و هر کس به سوی ما آمده، متوجّه چشمه‌های باصفا شده که به امر الهی جاری شده و انقطاع و آخر شدن ندارد.[۲]

و مشهور در تفسیر اعراف، آن است که عبارت از حصاری است که فاصله است میانهٔ بهشت و دوزخ یا تلّی چند است بلند در میان بهشت و دوزخ که انبیا و ائمّه ﷺ با گناه‌کاران اهل زمان، بر آن جا می‌ایستند و چون نیکوکاران هر امّت را به بهشت می‌برند، انبیا و ائمّه ﷺ به ایشان می‌گویند که: نظر کنید به اخوان نیکوکار خود که به سبب اعمال خوب، به زودی به بهشت رفتند. پس گناه‌کاران، بر آن جماعت سلام می‌کنند و طمع آن دارند که به شفاعت پیغمبر و امام خود، به بهشت روند. و اهل جهنّم را که می‌بینند، استعاذه از شرّ جهنّم می‌کنند.[۳]

و از این حدیث، ظاهر می‌شود که «اعراف»، اسم موضعی باشد یا عبارت از انصار ائمّه باشد از جهت معرفت ائمّه ﷺ و ائمّهٔ معصومین ﷺ را نیز اعراف می‌نامند، از دو جهت که از حدیثْ ظاهر شد.

و از این حدیث و احادیث دیگر ظاهر می‌شود که هر کس از مخالفان که به امامت ائمّهٔ اهل بیت ﷺ قائل نباشند و متمسّک به عُروة الوثقی، مودّت ایشان نباشد، از اهل جهنّم خواهد بود. و احادیث در باب آن که قسمت جنّت و نار، مفوّض به حضرت امیر المؤمنین است، بسیار است.[۴] و سایر فضائل ائمّه ﷺ بی‌شمار است و چون آفتاب تابان را حاجت به توصیف نور و بیان ضیا نیست، در این مقام به آنچه گذشت، اکتفا شد.

۱. ح: «داده».
۲. همان، ص ۱۸۴، ح ۹.
۳. تفسیر القمّی، ج ۱، ص ۲۳۱؛ التبیان، ج ۴، ص ۴۱۰؛ مجمع البیان، ج ۴، ص ۲۶۰.
۴. نور الثقلین، ج ۲، ص ۳۳، ح ۱۳۰؛ مسند زید بن علی، ص ۴۵۵؛ بصائر الدرجات، ص ۲۱۱ و ۲۱۲ و ۴۳۶، ح ۳ و ۵ و ۷ تا ۱۰؛ الأمالی، صدوق، ص ۸۳، ۴۴۲ و ۷۶۸، ح ۴۹ و ۵۹۰ و پ ۴۰، مناقب أمیر المؤمنین ﷺ، ج ۲، ص ۵۲۷-۵۳۰، باب ما ذکر ان علیاً قسیم النار.

[فضیلت شیعیان]

و امّا فضل اتباع و شیعیان ائمّهٔ طاهرین ﷺ، پس از جملهٔ روایات که در آن باب وارد شده، روایت کرده است محمّد بن یعقوب کلینی ﷺ از حضرت امام محمّد باقر ﷺ که حضرت پیغمبر ﷺ فرمود: کسی که خواهد که زندگی او شبیه به زندگی انبیا ﷺ باشد و موت او شبیه به موت شهدا باشد و در جنّت‌ها که خداوند بخشاینده، به یدِ قدرت خود، درخت‌های آن را نشانیده، ساکن شود، پس باید که علی بن ابی طالب را دوست دارد و با دوستِ او دوست باشد، و متابعت و پیروی کند ائمّه را که بعد از او امام خلایق‌اند؛ زیرا که ایشان، عترت من‌اند و از طینت من، مخلوق شده‌اند. خداوندا! علم و فهم مرا روزیِ ایشان کن. و ویْل یا عذاب، مهیّاست برای جمعی از امّت من که مخالفتِ ایشان کنند. خداوندا! شفاعت مرا به ایشان مرسان.[1]

و از سلیمان روایت کرده که گفت: نزد حضرت امام جعفر صادق ﷺ بودم که ابو بصیر، نفس‌زنان به خدمت آن حضرت آمد، و بعد از آن که بر جای خود قرار گرفت، حضرت فرمود: ای[2] ابا محمّد! این نَفس تند، برای چیست؟ گفت: فدای تو شوم، یابن رسول الله! پیر شده‌ام و استخوان من، باریک شده و اَجَلم نزدیک شده و نمی‌دانم که عاقبت من در آخرت، چه خواهد بود. حضرت فرمود که: ای محمّد! تو این سخن می‌گویی؟ گفت: فدای تو شوم! چون نگویم[3]؟ فرمود: ای ابا محمّد! نمی‌دانی که خدای تعالی، جوانانِ شما را اکرام می‌کند و از مردم دو مو (میان سال)، شرم می‌کند؟ ابو بصیر گفت: چگونه چنین می‌کند؟ فرمود: جوانان را اکرام می‌کند و ایشان را عذاب نمی‌کند و از مردم دو مو، شرم می‌کند که از ایشان، حساب بجوید.

ابو بصیر گفت: فدای تو شوم! این که فرمودی، مخصوص ماست یا از برای همهٔ اهل توحید است؟ فرمود که: نه. والله که مخصوص شما، یعنی شیعیان است و از برای سایر ناس نیست! گفت: فدای تو شوم! لقبی بد برای ما شهرت کرده که پشتِ ما از آن، شکسته و دل ما مُرده، و حکّام، خون ما را حلال کرده‌اند به سبب حدیثی که علمای ایشان، روایت کرده‌اند. حضرت فرمود: آن لقب، این است که شما را فرقهٔ رافضه می‌گویند؟ گفت: آری. فرمود که: نه. والله که ایشان، این نام را برای شما نگذاشته‌اند؛ بلکه خدای تعالی، شما را به این لقب، نامیده! مگر نمی‌دانی ـ ای ابا

۱. الکافی، ج ۱، ص ۲۰۸، ح ۳.
۲. ب: «یا».
۳. الف: ـ «حضرت فرمود که: یا محمّد! تو این سخن می‌گویی؟ گفت: فدای تو شوم! چون نگویم؟».

محمّد ـ که هفتاد کس از بنی اسرائیل، ترک کردند فرعون و قوم او را وقتی که برایشان ظاهر شد که آنها بر ضلالت‌اند. پس ملحق به حضرت موسی ﷺ شدند، چون دانستند که او بر حقّ است و در لشکر موسی، به «رافضه» مشهور شدند. از جهت آن که فرعون را ترک کرده بودند و عبادت ایشان، بیشتر از اهل آن لشکر بود و حضرت موسی و هارون و ذریّت ایشان را بیشتر دوست می‌داشتند. پس خدای تعالی به حضرت موسی، وحی فرمود که: این نام را برای ایشان در تورات، ثبت کن. و حضرت موسی، ثبت کرد. بعد از آن، خدای ـ عزَّ و جلَّ ـ، این نام را برای شما ذخیره ساخت تا آن که به شما عطا فرمود.

ای[1] ابا محمّد! مخالفان، خیر و خوبی را ترک کردند، و شما، شرّ و بدی را ترک کردید، و مردم، فِرَق‌ها و شُعبه‌های مختلف شدند و شما با اهل بیت پیغمبر خود، موافقت کردید و هر راه[2] که ایشان رفتند، رفتید و هر که را خدای برگزیده بود، اختیار کردید و هر که را اراده کرده، اراده کردید[3].

پس شما را بشارت‌های پی در پی باد؛ زیرا که شمایید آن جماعت که رحمت الهی، شامل حال شما شده، و اعمال خیر از خوبان شما، مقبول درگاه الهی است، و عفو الهی، شامل حال گناه‌کارانِ شماست. و هر کس روز قیامت، نزد خدای ـ عزَّ و جلَّ ـ آید و بر طریقهٔ شما نباشد، خدای تعالی هیچ حسنهٔ اورا قبول نمی‌کند و از سیّئهٔ او درنمی‌گذرد. ای ابا محمّد! آیا خوش‌حال شدی به آنچه شنیدی؟ ابو بصیر گفت: فدای تو شوم! دیگر فرما.

فرمود: ای[4] ابا محمّد! به درستی که خدای تعالی، فرشته‌ای چند دارد که معاصی را از پشت شیعیان ما می‌ریزند، همچنان که باد، برگ را در فصل برگ‌ریزان از درخت می‌ریزد. و این، معنی کلام الهی است که فرموده: ﴿اَلَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ وَمَنْ حَوْلَهُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَيُؤْمِنُونَ بِهِ وَيَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِينَ آمَنُوا﴾[5]؛ یعنی: آنها که حاملین عرش‌اند و آنها که در اطراف عرش‌اند، تسبیح می‌کنند، به حمد خداوند خود، و استغفار می‌کنند از برای آن جماعتی که ایمان آورده‌اند.

بعد از آن فرمود که: استغفار ایشان، برای شماست، نه از برای این خلق، یعنی مخالفان. ای ابا محمّد! آیا مسرور ساختم تو را؟ گفت: فدای تو شوم! دیگر بفرما.

فرمود: ای ابا محمّد! به تحقیق که خدای تعالی، شما را در کتاب خود یاد کرده، آن جا که

۱. ب: «یا».
۲. ب: «و به هر راهی».
۳. الف: ـ «و هر که را اراده کرده، اراده کردید».
۴. ب: «یا».
۵. سورهٔ غافر، آیهٔ ۷.

فرموده: ﴿مِّنَ ٱلْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُواْ مَا عَـٰهَدُواْ ٱللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُم مَّن قَضَىٰ نَحْبَهُۥ وَمِنْهُم مَّن يَنتَظِرُ وَمَا بَدَّلُواْ تَبْدِيلًا﴾؛[1] یعنی: از جملهٔ مؤمنان، مردانی هستند که راست داشته‌اند آنچه را با خدای تعالی عهد بسته‌اند. پس از جملهٔ ایشان، بعضی آنهایند که مدّت حیات خود راگذرانیده یا وفا به نذر خود کرده‌اند، و بعضی آنهایند که انتظار می‌کشند و هیچ‌یک، عهد خود را تغییر نداده‌اند، به هیچ نوع تغییر دادنی.

بعد از آن فرمود که: به درستی که شما وفا نموده‌اید به پیمانی که خدای ـ عزَّ و جلَّ ـ از شما گرفته، و آن پیمان، ولایت ماست و شما، غیر ما را به عوضِ ما اختیار نکرده‌اید. و اگر چنین نکرده بودید، خدای تعالی، شما را سرزنش می‌کرد، چنان که ایشان راکرده در آن جا که فرموده: ﴿وَمَا وَجَدْنَا لِأَكْثَرِهِم مِّنْ عَهْدٍ وَإِن وَجَدْنَآ أَكْثَرَهُمْ لَفَـٰسِقِينَ﴾؛[2] یعنی: نیافتیم پیمانی از برای بیشتر ایشان به آن که وفا به پیمان خود کنند. و به تحقیق که اکثر ایشان را فاسق یافتیم. ای ابا محمّد! آیا تو را مسرور ساختم؟ گفت: فدای تو شوم! دیگر بفرما.

فرمود: ای ابا محمّد! به تحقیق که خدای تعالی، شما را در کتاب خود یاد کرده، آن جا که فرموده: ﴿إِخْوَٰنًا عَلَىٰ سُرُرٍ مُّتَقَـٰبِلِينَ﴾؛[3] یعنی: برادرانی که بر تخت‌ها، برابر یکدیگر نشسته‌اند.

بعد از آن فرمود که: والله که خدای تعالی، غیر شما را به این کلام، اراده نکرده! ای ابا محمّد! پس آیا تو را مسرور ساختم؟ گفت: فدای تو شوم! دیگر بفرما.

فرمود: ای ابا محمّد! (﴿ٱلْأَخِلَّآءُ يَوْمَئِذٍۭ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ إِلَّا ٱلْمُتَّقِينَ﴾؛[4] یعنی: دوستان، همه در آن روز، دشمنِ یکدیگر می‌باشند به غیر متّقیان. و الله که مراد الهی از متّقیان، غیرِ شما نیست! یا ابا محمّد! آیا تو را مسرور ساختم؟ گفت: فدای تو شوم! دیگر بفرما.

فرمود: یا ابا محمّد![5] به تحقیق که خدای ـ عزَّ و جلَّ ـ، ما را و شیعیان ما را و دشمنان ما را در یک آیه از کتاب خود ذکر کرده، آن جا که فرموده: ﴿هَلْ يَسْتَوِى ٱلَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَٱلَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُوْلُواْ ٱلْأَلْبَـٰبِ﴾؛[6] یعنی: آیا مساوی‌اند آنها که می‌دانند و آنها که نمی‌دانند؟ به درستی

۱. سورهٔ احزاب، آیهٔ ۲۳.
۲. سورهٔ اعراف، آیهٔ ۱۰۲.
۳. سورهٔ حجر، آیهٔ ۴۷.
۴. سورهٔ زخرف، آیهٔ ۶۷.
۵. ج: ـ ﴿ٱلْأَخِلَّآءُ يَوْمَئِذٍۭ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ إِلَّا ٱلْمُتَّقِينَ﴾؛ یعنی: دوستان، همه در آن روز، دشمن یکدیگر می‌باشند، به غیر متّقیان. والله که مراد الهی از متّقیان، غیر شما نیست! یا ابا محمّد! آیا تو را مسرور ساختم؟ گفت: فدای تو شوم! دیگر بفرما. فرمود: یا ابا محمّد!».
۶. سورهٔ زمر، آیهٔ ۹.

که می‌فهمند و به یاد می‌دارند صاحبان عقل‌ها.

بعد از آن فرمود که: مراد از جماعتی که می‌دانند، ماییم، و دشمنان ما، آن جماعت‌اند که نمی‌دانند، و شیعیان، صاحبان عقل‌اند. ای ابا محمّد! آیا تو را مسرور ساختم؟ گفت: فدای تو شوم! دیگر بفرما. فرمود:

ای ابا محمّد! والله که خدای تعالی، غیر امیر المؤمنین ﷺ و شیعیان او را از اوصیای انبیا ﷺ و اتباع ایشان در کلام خود، استثنا نکرده، آن جا که فرموده ـ و آنچه فرماید، حق و صدق است ـ: ﴿يَوْمَ لَا يُغْنِي مَوْلًى عَن مَّوْلًى شَيْئًا وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ * إِلَّا مَن رَّحِمَ اللَّهُ﴾؛[1] یعنی: روزی که نفع نمی‌رساند هیچ ناصر یا صاحب یا قریب یا غیر اینها به دیگری، هیچ گونه نفعی. و کسی ایشان را یاری نمی‌کند، مگر آن کسی را که خدای تعالی رحِم کند.

بعد از آن فرمود که: مراد از آن کسانی که رحمت الهی شامل حال ایشان می‌شود، علی بن ابی‌طالب [ﷺ] و شیعیان اوست. ای ابا محمّد! آیا تو را مسرور ساختم؟ گفت: فدای تو شوم! دیگر بفرما.

فرمود: به تحقیق که خدای تعالی، شما را در کتاب خود یاد کرده، آن جا که می‌فرماید: ﴿يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ﴾؛[2] یعنی: ای بندگان من که بر نفس خود، تعدّی کرده‌اید! از رحمت الهی ناامید مشوید؛ زیرا که خدای تعالی، همهٔ گناهان را می‌آمرزد؛ زیرا که اوست آمرزندهٔ مهربان.

بعد از آن فرمود: والله که به این کلام، غیرِ شما را اراده نکرده. پس آیا تو را مسرور ساختم، ای ابا محمّد!

گفت فدای: تو شوم! دیگر بفرما.

فرمود: ای ابا محمّد! به تحقیق که خدای ـ عزَّ و جلَّ ـ، شما را در کتاب خود یاد کرده، آن جا که فرموده: ﴿إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ﴾؛[3] یعنی: به درستی که تو را ـ ای ابلیس ـ بر بندگان من، سلطنتی نیست.

بعد از آن فرمود: مراد الهی به این کلام، غیر ائمّه ﷺ و شیعیان ایشان نیست. آیا تو را مسرور ساختم، ای ابا محمّد؟ گفت: فدای تو شوم! دیگر بفرما.

۱. سورهٔ دخان، آیهٔ ۴۰ و ۴۱.
۲. سورهٔ زمر، آیهٔ ۵۳.
۳. سورهٔ حجر، آیهٔ ۴۲.

فرمود: ای ابا محمّد! به تحقیق که خدای تعالی، در کتاب خود شما را یاد کرده، آن جا که فرموده: ﴿فَأُولَٰئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِم مِّنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَٰئِكَ رَفِيقًا﴾؛[1] یعنی: آن جماعت، با آنها خواهند بود که خدای تعالی، بر ایشان اِنعام کرده از پیغمبران و صدّیقان و شهدا و صالحان[2]. و خوبْ رفیقان‌اند این جماعت!

بعد از آن فرمود که: مراد از پیغمبران، حضرت پیغمبر ﷺ است، و صدّیقان و شهدا در این موضع، عبارت از ماست، و صالحان، شمایید. پس صلاح را شیوه و نام خود سازید، همچنان که خدای تعالی، شما را به این نام خوانده. ای ابا محمّد! آیا تو را مسرور ساختم؟ گفت: فدای تو شوم! دیگر بفرما.

فرمود: ای ابا محمّد! به تحقیق که خدای تعالی، شما را در کتاب خود یاد کرده، آن جا که از دشمنان شما که در جهنّم جا خواهند داشت، حکایت فرموده که: ﴿وَقَالُوا مَا لَنَا لَا نَرَىٰ رِجَالًا كُنَّا نَعُدُّهُم مِّنَ الْأَشْرَارِ * أَتَّخَذْنَاهُمْ سِخْرِيًّا أَمْ زَاغَتْ عَنْهُمُ الْأَبْصَارُ﴾.[3] و ترجمهٔ ظاهرش بنا بر قرائت «أتّخذناهم» به وصل همزه و کسر سین «سِخْرِیّاً» آن است که: گفتند اهل جهنّم ـ که قبل از این مذکور شده ـ: چیست ما را که نمی‌بینیم مردانی را که ایشان را از جملهٔ اشرار می‌شمردیم و به ایشان استهزا می‌کردیم؟ یا: ایشان را مسخّر و ذلیل خود ساخته بودیم (بنا بر ضمّ سین)؟ بلکه از حقارت، به نظر ما[4] در نمی‌آمدند در دنیا. یا آن که «أم» در کلمهٔ «أم زاغت»، معنای استفهام «ما لنا» باشد؛ یعنی: آیا ایشان در جهنّم نیستند یا هستند و ما نمی‌بینیم؟ و بنا بر قرائت «اتّخذناهم» به فتح همزه، صفت «رجالاً» نخواهد بود؛ بلکه استفهام خواهد بود از روی تعجّب و سرزنش که ایشان، نسبت به خود می‌کنند و «أم» در کلمهٔ «أم زاغت»، معادل همزهٔ «اتّخذتاهم» خواهد بود؛ یعنی: آیا ما به ایشان، استهزا می‌کردیم یا ذلیلِ خود می‌دانستیم یا از حقارت، به نظر در نمی‌آوردیم یا آن که از اهل جهنّم نیستند؟

بعد از آن فرمود[5]: والله که خدای تعالی، غیر شما را از این کلام، اراده نفرموده! شما نزد اهل این عالم، مردم بد هستید. والله که در بهشت، در کرامت و در نعمت خواهید بود! و ایشان در جهنّم،

۱. سورهٔ نساء، آیهٔ ۶۹.
۲. ج: «صلحا».
۳. سورهٔ ص، آیهٔ ۶۱ و ۶۲.
۴. ب: - «ما».
۵. الف: + «که».

شما را طلب خواهند کرد. پس آیا تو را مسرور ساختم، ای[۱] ابامحمّد؟ گفت: فدای تو شوم! دیگر بفرما.

فرمود: ای[۲] ابا محمّد! هیچ آیه‌ای نازل نشده که [به] بهشت کِشاند و اهلش را به خوبی یاد کند که در شأن ما و شیعیان ما نازل نشده باشد، و هیچ آیه‌ای نازل نشده که اهلش را به بدی یاد کند و به جهنّم رانَد که در باب دشمنان و مخالفان ما نباشد. پس آیا تو را مسرور ساختم، ای ابا محمّد! گفت: فدای تو شوم! دیگر بفرما.

فرمود: ای ابا محمّد! هیچ کس بر ملّت حضرت ابراهیم ﷺ نیست، مگر شیعیان ما، و باقی مردم، از این معنی، بری و بیزارند. ای ابا محمّد! پس آیا تو را مسرور ساختم؟[۳]

و در روایت دیگر، چنین است که: ابو بصیر گفت: مرا بس است.

و از حکم بن عُیَیْنَه روایت کرده که گفت[۴]: روزی در مجلس حضرت امام محمّد باقر ﷺ بودم و خانه از مردم، پُر بود. ناگاه، پیری پیدا شد که می‌آمد و بر عصای خود، تکیه می‌کرد تا بر در ایستاد و گفت: السّلام علیك یابن رسول الله و رحمة الله و برکاته! بعد از آن، ساکت شد. حضرت فرمود: و علیک السّلام و رحمة الله و برکاته! بعد از آن، رو به اهل مجلس کرد و گفت: السّلام علیکم! و ساکت شد تا همه، او را جواب گفتند. بعد از آن، رو به حضرت کرد و گفت: ای فرزند رسول خدا! مرا نزدیک خود جای ده که خدای تعالی، مرا فدای تو گرداند! والله که من، شما را دوست می‌دارم! و هرکس که شما را دوست دارد، دوست می‌دارم، و والله که محبّت شما و دوستان شما، برای طمع دنیا نیست! دشمنِ شما را دشمن می‌دارم و از او بیزارم، و والله که عداوت و بیزاری من از دشمن شما، برای جنایت یا خونی نیست که میانهٔ من و او واقع شده باشد! و والله که حلال شما را حلال می‌دانم و حرام شما را حرام می‌دانم و منتظر امر شمایم! پس آیا امیدی برای من داری که خدای تعالی، مرا فدای تو گرداند؟

حضرت فرمود: «نزدیک من بیا، نزدیک من بیا!»، تا آن که او را در پهلوی خود نشانید. بعد از آن فرمود: ای شیخ! به درستی که مردی نزد پدرم علی بن الحسین ﷺ آمد و از او مثل این سؤال که تو کردی، کرد. پدرم ﷺ به او گفت: اگر بمیری، وارد خواهی شد بر حضرت پیغمبر ﷺ و بر علی بن ابی طالب و حسنین و علی بن الحسین ﷺ و دلت خوش خواهد شد و جگرت خُنَک و دیده‌ات گریهٔ شادی خواهد کرد و کرام الکاتبین، با روح و ریحان، تو را استقبال خواهند کرد، اگرچه جانت

۱. ب: «یا».
۲. ب: «یا».
۳. الکافی، ج ۸، ص ۳۳ـ۳۶، ح ۶.
۴. ب و ج: - «گفت».

به این جا رسیده باشد (و اشاره به گلوی مبارک خود فرمود) و اگر زنده بمانی تا زمان قائم ﷺ، خواهی دید آن چیزی را که موجب سُرور و شادی تو گردد و در مرتبهٔ رفیع، با ما خواهی بود.

مرد پیر گفت: چگونه فرمودی؟ حضرت، کلام خود را اِعاده فرمود. مرد پیر گفت: الله اکبر! اگر بمیرم، چنین، و اگر زنده بمانم، چنان خواهد بود. و مضمون کلام حضرت را اِعاده کرده، به های‌های بگریست تا آن که آن قدر منحنی شد که بر زمین چسبید و اهل مجلس، همگی به گریه افتادند از آنچه از حال او مشاهده نمودند. و حضرت، به دست مبارک، اشک از پلک‌های چشم او پاک می‌کرد و می‌افشاند.

بعد از آن، سر برداشت و گفت: ای فرزند رسول خدا![1] خدای تعالی، مرا فدای تو گردانَد! دست خود را به من ده. حضرت، دست مبارک خود به او داد. پس بوسید و بر چشم‌ها و روی خود مالید. بعد از آن، سینهٔ مبارک آن حضرت را گشوده، دست بر صدر و بطن مطهّر او مالید. بعد از آن، برخاست و گفت: السلام علیکم! و چون به راه افتاد، آن حضرت ﷺ از عقبِ او نگاه می‌کرد و بعد از آن، متوجّه اهل مجلس شده، فرمود: کسی که خواهد مردی از اهل بهشت را ببیند، نظر به این مرد کند.

حکم بن عُیَینَه می‌گوید که: من، هرگز مانند و شبیه به این مجلس، ندیده بودم.[2]

و از بشیر کُناسی روایت کرده که گفت: شنیدم از حضرت امام جعفر صادق ﷺ که می‌فرمود: شما صِله کردید و مردم، قطع کردند. و شما دوست داشتید و مردم، دشمن داشتند. و شما شناختید و مردم، انکار کردند، با آن که حق بود. به درستی که خدای تعالی، محمّد ﷺ را بندهٔ خود ساخته بود، پیش از آن که او را پیغمبر کند و علی بن ابی طالب ﷺ، بندهٔ خیرخواه خدای ـ عزَّ و جلَّ ـ بود. پس خدای ـ عزَّ و جلَّ ـ، خیر او را خواست و خدای ـ عـزَّ و جـلَّ ـ را دوست مـی‌داشت. پس خدای ـ عزَّ و جلَّ ـ، او را دوست داشت. به درستی که حقّ ما در کتاب الهی بیان شده. صـافی و خالصِ اموال، مخصوص ماست و انفال، به ما اختصاص دارد و ما جماعتی هستیم که خـدای تعالی، طاعت ما را مفروض ساخته و شما پیروِی کسی می‌کنید که مردم، در نشناختن[3] او معذور نیستند. و حضرت پیغمبر ﷺ فرمود که: «کسی که بمیرد و امامی نداشته باشد، بر طـریقهٔ اهـل جاهلیت مُرده خواهد بود». و بر شما باد به طاعت الهی یا اطاعت امر امام! پس بـه تـحقیق کـه

۱. الف: ـ «خدا».

۲. الکافی، ج ۸، ص ۷۶ـ۷۷، ح ۳۰.

۳. ب: «شناختن».

دیده‌اید شما اصحاب، علی بن ابی طالب ﷺ را. بعد از آن فرمود که: حضرت پیغمبر ﷺ در مرض موت فرمود که: «دوستِ مرا از برای من، طلب کنید». پس آن دو زن (یعنی عایشه دختر ابو بکر و حفصه دختر عمر بن الخطّاب)، کس[1] فرستادند و پدرهای خود را حاضر کردند. چون حضرت را نظر بر ایشان افتاد، روی مبارک خود را از ایشان گردانید. و فرمود که: «دوست مرا برای من، طلب کنید». پس باز، ایشان آمدند و حضرت، رو گردانید.

دیگر فرمود: «دوست مرا از برای من، طلب کنید». ایشان گفتند: ما را دید و اگر می‌خواست، با ما سخن می‌گفت. پس عایشه و حفصه فرستادند و علی بن ابی طالب ﷺ را طلب نمودند. پس چون آن حضرت، حاضر شد، رو به او کرد و بر او چسبید و مشغول سخن شد تا مدّتی. و بعد از فراغ ایشان، حضرت علی بن ابی طالب ﷺ را دیدند و پرسیدند که: با تو چه می‌گفت؟ حضرت فرمود که: هزار باب از علم، تعلیمِ من کرد که هر دری، به هزار در، مفتوح می‌شود.[2]

و از عمرو بن ابی المقدام روایت کرده که گفت: از حضرت ابا جعفر صادق ﷺ شنیدم که فرمود: من و پدرم بیرون آمدیم تا آن که به مابین قبر و منبر آمدیم. پدرم جمعی از شیعیان را دید و بر ایشان، سلام کرد. بعد از آن فرمود: و الله که من، ریاح و ارواح شما را دوست می‌دارم! پس مرا مددکاری کنید به وَرَع و سعی در عبادت. و بدانید که به ولایت ما نمی‌توان رسید، مگر به وَرَع و سعی در عبادت. و کسی از شما که یکی از بندگان الهی را امام خود داند، باید که آنچه او می‌کند، به جای آورد. شمایید شیعهٔ الهی و مددکار الهی، و شمایید سابقونِ اوّلون و سابقونِ آخرون، و سابقونِ در دنیا و سابقونِ در آخرت به سوی بهشت. و ما ضامنیم از برای شما بهشت را به ضمان خدای ـ عزَّ و جلَّ ـ و ضمان رسول ﷺ، و والله که بر درجهٔ جنّت، پیش از شما طایفه‌ای[3] نخواهد بود. پس بر یکدیگر، پیشی گیرید در رغبت به درجات عالیه. شمایید مردان پاکیزه، و زنان شمایند زنان پاکیزه که عبارت است از زنان مؤمنه وحوریان خوش‌چشم، و شمایید مؤمنان صدّیق.

و به تحقیق که حضرت امیر المؤمنین ﷺ به قنبر فرمود که: خوش‌حال باش و بشارت ده دیگران را و مسرور باش. والله که حضرت پیغمبر ﷺ وقت رحلت، بر امّت خود غضبناک بود، به غیرِ شیعیان! به تحقیق که هر چیزی را عزّتی هست و عزّت اسلام، شیعیان‌اند، و هر چیزی را رُکنی هست و رکن اسلام، شیعیان‌اند، و هر چیزی را رفعتی هست و رفعت اسلام، شیعیان‌اند، و هر چیز را شَرَفی هست و شرف اسلام، شیعیان‌اند، و هر چیز را سیّدی هست و سیّدِ مجالس، مجالس

۱. ب: «کسی راه».
۲. همان، ص ۱۴۶ و ۱۴۷، ح ۱۲۳.
۳. الف: «کسی».

شیعیان است، و هر چیز را پیشوایی هست و پیشوای زمین، زمینی است که شیعیان در آن جا ساکنند. و والله که اگر کسی از شیعه بر روی زمین نمی‌بود، هرگز گیاهی بر روی زمین پیدا نمی‌شد و نمی‌رویید! و والله که اگر شما نمی‌بودید، خدای تعالی، بر مخالفان شما اِنعام نمی‌فرمود و به چیزهای خوب نمی‌رسیدند! ایشان را در دنیا و آخرت، نصیبی نیست، یا: مباد. و ناصب ـ که عبارت از دشمن اهل بیت است ـ، هرچند بندگی کند و سعی در عبادت الهی نماید، از اهل این آیه است که: ﴿عَامِلَةٌ نَّاصِبَةٌ* تَصْلَىٰ نَارًا حَامِيَةً﴾.[1] و ترجمه‌اش موافق ظاهر این حدیث، آن است که: طایفهٔ عمل‌کننده که در دنیا به ظاهر عبادات کرده‌اند و دشمنی‌کننده‌اند با اهل بیت ﷺ یا تَعَب‌کِشنده در عبادت، خواهند چشید شد آزار آتشی را که در نهایت حرارت است.

بعد از آن فرمود که: هر ناصبیِ سعی‌کننده در عبادت، عملش مانند غبار یا دود است که به زودی نابود می‌شود و شیعیان ما، به نور یا به امر الهی سخن می‌گویند و مخالفان ما، بی‌فکر و نه از روی عقل، سخن می‌گویند. والله که هیچ بنده‌ای از شیعیان ما نیست که به خواب برود، مگر آن که خدای ـ عزَّ و جلَّ ـ روح او را به آسمان برَد و برکت خود را به سوی او فرستد! پس اگر اجل او رسیده باشد، او را در کنوز (یعنی در گنج‌های رحمت خود) و در جِنان‌های[2] بهشت، در سایهٔ عرش خود، جای می‌دهد، و اگر اجلش نرسیده باشد، او را با جمعی از ملائکه ـ که امین الهی‌اند ـ می‌فرستد تا در بدنی که از آن جا بیرون آمده، ساکن شود. و والله که حج‌کنندگان و عمره‌گزارندگانِ شما، خواصّ الهی‌اند و فقرای شما، اهل بی‌نیازی، و اغنیای شما، اهل قناعت‌اند و همهٔ شما، اهل دعوت و اهل اجابت خداوندید؛ یعنی شما را به راه حق خوانده و شما، اجابت دعوت او نموده‌اید.[3]

و از حضرت امام جعفر صادق ﷺ روایت کرده که فرمود: کسی که دوست دارد شما را از جهت طریقهٔ تشیّع که شما دارید، داخل بهشت می‌شود، هر چند نگوید آنچه شما می‌گویید (یعنی به دلیل نداند، بلکه از روی تقلید، اعتقاد کرده باشد) یا آن که از جملهٔ مستضعفین باشد.[4]

و از آن حضرت، روایت کرده که فرمود: مردی باشد که شما را دوست دارد و نداند آنچه شما به آن قائلید. پس خدای تعالی، او را دوست دارد و به بهشت برَد. و مردی باشد که شما را دشمن دارد و نداند آنچه شما به آن قائلید. پس خدای تعالی، او را به جهنّم برَد. و مردی باشد که صحیفهٔ عمل او پُر شود، بی آن که کاری بکند. راوی پرسید که: چگونه می‌شود؟ فرمود که: به جمعی گذرد که

۱. سورهٔ غاشیه، آیهٔ ۳ و ۴.
۲. ب: «چشمه‌های».
۳. همان، ج ۸، ص ۲۱۲ ـ ۲۱۴، ح ۲۵۹.
۴. همان، ص ۲۵۶، ح ۳۶۷.

در باب ما، سخنان بد گویند و وقتی که او را ببینند، ایشان به یکدیگر گویند: ساکت باشید که این مرد، از شیعیان ایشان است. و مردی باشد از شیعیان ما که از پیش مخالفان بگذرد، پس ایشان، اشاره به او کنند و به بدی یاد کنند[۱]. پس خدای تعالی، به این سبب، در نامهٔ عمل او نویسد حسنات، تا آن که صحیفهٔ او[۲] پُر شود بی آن که عملی به جای آورده باشد.[۳]

و از آن حضرت، روایت کرده که فرمود: جمعی از ملائکه، از آسمان دنیا نظر می‌کنند به یک نفر و دو نفر و سه نفر که فضل آل محمّد ﷺ را ذکر می‌کنند. پس ایشان می‌گویند: آیا نمی‌بینید این جماعت را که با وجود کمیِ عدد و بسیاری دشمنان، فضل آل محمّد را ﷺ ذکر می‌کنند؟ جماعت[۴] دیگر از ملائکه می‌گویند: ﴿ذَٰلِكَ فَضْلُ ٱللَّهِ يُؤْتِيهِ مَن يَشَآءُ وَٱللَّهُ ذُو ٱلْفَضْلِ ٱلْعَظِيمِ﴾؛ یعنی: این، فضل خدای تعالی است که به هر کس که می‌خواهد، می‌دهد؛ و خدای تعالی، صاحب فضل عظیم است.[۵]

و از عمربن یزید، روایت کرده که گفت: به حضرت امام جعفر صادق ﷺ گفتم که: من از شما شنیدم که فرمودید: شیعیان ما، همه در بهشت‌اند[۶]، با هر کاری که کرده باشند. فرمود: به تو راست گفته‌ام. والله که همه در بهشت‌اند! گفتم: فدای تو شوم! به درستی که گناهان، بسیار است. فرمود که: روز قیامت، همهٔ شما را به بهشت می‌برند به شفاعت پیغمبر ﷺ که مُطاع عالمیان است، یا شما او را اطاعت کرده‌اید یا به شفاعت وصیّ نبیّ؛ لیکن، و الله که من در باب شما می‌ترسم از عالم برزخ! گفتم: برزخ، کدام است؟ فرمود: قبر، از روز مُردن آدمی تا روز قیامت.[۷]

[صفات شیعیان]

و بدان که اخبار قریب به این مضامین که مذکور شد، در باب فضل شیعیان و نجات ایشان با وجود معاصی، بسیار است و اگر چه بسیاری از این احادیث، از جهت سند، مجهول و ضعیف است؛ لیکن از کثرت اخبار که در این باب وارد شده، امید بسیار است، با وجود اینها، از غضب الهی ایمن نباید بود؛ زیرا که معصیت به حدّی می‌رسد که دل را بالکلّیه، سیاه می‌کند و محبّت اهل بیت، زایل می‌شود. و در اکثر مردم، این معنی مشاهده شده که بعد از آن که مرتکب معاصی بسیار شدند،

۱. ب: - «و به بدی یاد کنند».
۲. الف و ب: - «تا آن که صحیفهٔ او».
۳. همان، ص ۳۱۵، ح ۴۹۵.
۴. الف و ب: «آن جماعت».
۵. همان، ج ۲، ۱۸۷، ح ۴.
۶. ب: «بهشتی‌اند».
۷. همان، ج ۳، ص ۲۴۲، ح ۳.

محبّت ایشان، از سابق کمتر می‌شود و گاه باشد که شیطان در حوالی وقت مُردن، بقیّهٔ محبّت را از دل به در بَرَد و در سِلک شیعیان، محشور نشود. و بر تقدیر آن که باقی مانَد، عذاب عالم برزخ هم چیز سهلی نیست و کیست که طاقت یک لَمْحه غضب و عذاب الهی را داشته باشد، چه جای مدّتی که معلوم نیست که چند هزار سال باشد؟ و فوت مراتب عالیه و درجات رفیعه که ارتکاب معاصی موجب آن می‌شود هم، امری عظیم است.

و دیگر، در بعضی احادیث ـ چنانچه در اوایل این کتاب، در باب وَرَع، مذکور شد ـ وارد شده که: شیعهٔ ما، کسی است که متابعتِ ما و اطاعت امر الهی به جای آورد.[1]

و کلینی ﷺ از حضرت امام جعفر صادق ﷺ روایت کرده که فرمود: اصلِ هر خیر و خوبی‌ای ماییم و هر نیکویی‌ای از فروع ماست. و از جملهٔ نیکویی‌ها: توحید الهی است، و نماز، و روزه، و فرو خوردن خشم، و عفو نمودن از کسی که بدی به او کرده باشد، و رحم کردن بر فقرا، و رعایت کردن حقّ همسایه یا کسی که به خانهٔ کسی آید و به او پناه آورد، و اقرار کردن به فضل کسی که صاحب نوعی از فضل بوده باشد.

و دشمن ما، اصل هر گونه شر و بدی است و هر فعل قبیح و رسوایی‌ای از فروع ایشان است. پس، از ایشان است: دروغ گفتن، و بخل، و سخن‌چینی، و قطعِ رَحِم و غیر آن، و خوردن سود و مال یتیم به‌ناحق. و از حدود الهی که امر به آن فرموده، تجاوز کردن و مرتکب کارهای رسوا شدن، خواه رسوایی ظاهر و خواه پنهان، و زِنا کردن، و دزدی و هرچه شبیه به اینها باشد از افعال قبیحه. پس دروغ می‌گوید کسی که گمان می‌کند که با ماست و دست به فروع غیر ما می‌زند.[2]

و به این مضمون، احادیث بسیار است. مجملاً ـ چنانچه قبل از این در باب خوف و رجا مذکور شد ـ از معصیت خدای ـ عزَّ و جلَّ ـ قهّار[3] ترسان و هراسان، و بـه کَـرَم کـریم غـفّار و شـفاعت رسول ﷺ و ائمّهٔ اطهار، امیدوار باید بود و به فریب شیطان و هوای نفس امّاره، ترک اطـاعت و بندگی نباید کرد. و من الله العصمة والتأیید!

۱. همان، ج ۲، ص ۷۷ـ۷۹، ح ۶ و ۹ تا ۱۵.
۲. همان، ص ۸، ص ۲۴۲ و ۲۴۳، ح ۳۳۶.
۳. الف: ـ «قهّار».

[ویژگی‌های ایمان کامل]

وَ مَنْ سَرَّهُ أَنْ يُتِمَّ اللهُ لَهُ إِيمَانَهُ حَتّىٰ يَكُونَ مُؤْمِناً حَقّاً حَقّاً، فَلْيَفِ لِلّٰهِ بِشُرُوطِهِ الَّتِي اشْتَرَطَهَا عَلَى الْمُؤْمِنِينَ؛ فَإِنَّهُ قَدِ اشْتَرَطَ مَعَ وَلاَيَتِهِ وَ وَلاَيَةِ رَسُولِهِ وَ وَلاَيَةِ أَئِمَّةِ الْمُؤْمِنِينَ إِقَامَ الصَّلاَةِ وَ إِيتَاءَ الزَّكَاةِ وَ إِقْرَاضَ اللهِ قَرْضاً حَسَناً وَ اجْتِنَابَ الْفَوَاحِشِ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَ مَا بَطَنَ، فَلَمْ يَبْقَ شَيْءٌ مِمَّا فُسِّرَ مِمَّا حَرَّمَ اللهُ تَعَالَى إِلّا وَ قَدْ دَخَلَ فِي جُمْلَةِ قَوْلِهِ. فَمَنْ دَانَ اللهَ فِيمَا بَيْنَهُ وَ بَيْنَ اللهِ مُخْلِصاً لِلّٰهِ، وَ لَمْ يُرَخِّصْ لِنَفْسِهِ فِي تَرْكِ شَيءٍ مِنْ هَذَا، فَهُوَ عِنْدَ اللهِ مِنْ حِزْبِهِ الْغَالِبِينَ، وَ هُوَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ حَقّاً.

و هر کس او را خوش آید از آن که خدای تعالی، ایمان او را برای او تمام کند تا آن که مؤمن حقیقیِ حقیقی باشد، پس باید که وفا کند به شرط‌هایی که خدای تعالی، بر مؤمنان کرده؛ زیرا که خدای تعالی، با ولایت خود و ولایت رسول ﷺ و ولایت ائمّهٔ مؤمنان ﷺ شرط نموده به جا آوردن نماز را، و رسانیدن زکات به مستحقّین و قرض حسنه دادن به خدای ـ عزَّ و جلَّ ـ به تصدّقات و خیرات، و دوری کردن از کارهای رسوا، خواه آنچه ظاهر باشد و خواه آنچه پنهان باشد (و مراد از فواحشِ ظاهره و باطنه، می‌تواند بود که کارهای علانیه و پنهانی باشد یا آن که فواحش ظاهرهٔ آنها باشد که به جوارح و اعضا کنند[1]، و باطنه، آنچه در دل باشد از عقاید فاسده و نیّت‌های بد و حسد و امثال آنها).

بعد از آن فرمود: پس باقی نماند چیزی از آنچه بیان شده از محرّمات الهی در سنّت نبوّی که نزد حافظان شرع است که داخل در تحت فرمودهٔ الهی نبوده باشد. پس کسی که بندگی الهی را میانهٔ خود و خدای تعالی، از روی اخلاص به جا آورد و خود را رخصت ندهد در ترک هیچ چیز از آنچه خدای تعالی بر او شرط کرده، از جملهٔ طایفه و لشکر الهی خواهد بود که بر خصم (یعنی شیطان و نفس امّاره یا هر دشمنی)، غالب می‌شوند، و او از جملهٔ مؤمنانِ حقیقی خواهد بود.

و مراد از شرط الهی که در این کلام شریف واقع شده، می‌تواند بود که شرطی باشد که قبل از خلق اَبدان بنی آدم، در عالَم ذَرّ و اَشباح و روز اَلَست ـ چنانچه در اخبار وارد شده ـ، واقع شده

۱. ج: «باشند».

باشد. و ممکن است که عبارت از اوامر قرآنی و وصایای سبحانی باشد که در کلام مجید، در باب اقامتِ صلوات و ادای زکوات و تصدّقات و خیرات و اجتناب از معاصی ظاهره و باطنه، وارد شده بوده[1] باشد. و شک نیست که ایمان کامل، عبارت از اطاعت تامّ خدا و رسول ﷺ و ائمّهٔ طاهرین ﷺ است و هر چند دوستی ایشان در دل بیشتر ظاهر می‌شود و جای می‌کند، آثار بندگی و انقیاد، ظاهرتر و نمایان‌تر می‌شود و به قدر تقصیر در عبادت و بندگی، در ایمان، نقص و قصور راه می‌یابد.

۱. ب: - «بوده».

[فضلیت ترک گناه و توبه از آن]

وَ إِيّاكُمْ وَ الْإِصْرَارَ عَلَى شَيءٍ مِمَّا حَرَّمَ اللهُ فِي ظَهْرِ الْقُرآنِ وَ بَطْنِهِ، وَ قَدْ قَالَ اللهُ تَعالَى: ﴿وَلَمْ يُصِرُّواْ عَلَىٰ مَا فَعَلُواْ وَهُمْ يَعْلَمُونَ﴾[1] إِلَى هٰهُنَا رِوَايَةُ الْقَاسِمِ بْنِ الرَّبِيعِ.

و حذر کنید از اصرار نمودن بر چیزی از آنچه خدای تعالی، حرام نموده، خواه در ظاهر قرآن حرام شده باشد (به آیات ظاهرة الدّلاله که بسیاری از مردم، توانند فهمید)، و خواه در باطن قرآن حرام شده باشد (به آیاتی که تأویل آن را به غیر راسخون در علم ـ که عبارت از ائمّهٔ معصومین علیهم السلام است ـ، دیگری نتواند فهمید و حرمت آنها بر مردم، از احادیث اهل بیت علیهم السلام ظاهر می‌شود). و به تحقیق که حق تعالی، (در وصف جمعی از اهل ایمان) فرمود: ﴿وَٱلَّذِينَ إِذَا فَعَلُواْ فَٰحِشَةً أَوْ ظَلَمُوٓاْ أَنفُسَهُمْ ذَكَرُواْ ٱللَّهَ فَٱسْتَغْفَرُواْ لِذُنُوبِهِمْ وَمَن يَغْفِرُ ٱلذُّنُوبَ إِلَّا ٱللَّهُ وَلَمْ يُصِرُّواْ عَلَىٰ مَا فَعَلُواْ وَهُمْ يَعْلَمُونَ﴾. و ترجمهٔ ظاهرش آن است که: «آن جماعتی که هر گاه، معصیتی رسوا از ایشان سر زند یا ظلمی بر نفس خود کنند، خدا را یاد کنند و از برای گناهان خود، استغفار کنند. و کیست که بیامرزد گناهان را، به غیر خدای تعالی؟ و اصرار نکنند بر آنچه کرده‌اند، در حالتی که عالم شدند به آن که آنچه کرده‌اند»، مخالفِ رضای الهی و از جملهٔ معاصی است.

تا این جا، روایت قاسم بن ربیع است و تتمّه‌ای که بعد از این مذکور می‌شود، از روایت اسماعیل بن جابر است.

يَعْنِي الْمُؤْمِنِينَ قَبْلَكُمْ إِذَا نَسُوا شَيْئاً مِمَّا اشْتَرَطَ اللهُ فِي كِتَابِهِ، عَرَفُوا أَنَّهُمْ قَدْ عَصَوُا اللهَ فِي تَرْكِهِمْ ذٰلِكَ الشَّيْءَ، فَاسْتَغْفَرُوا وَ لَمْ يَعُودُوا إِلَى تَرْكِهِ، فَذٰلِكَ مَعْنَى قَوْلِ اللهِ تَعَالَى: ﴿وَلَمْ يُصِرُّواْ عَلَىٰ مَا فَعَلُواْ وَهُمْ يَعْلَمُونَ﴾.

یعنی جمعی از مؤمنان[2] پیش از شما، هر گاه فراموش می‌کردند چیزی را از آنچه خدای تعالی در کتاب خود شرط کرده، می‌دانستند که ایشان، عصیان الهی کرده‌اند در آن که آن چیز را ترک کرده‌اند. پس استغفار می‌کردند و دیگر، ترکِ آن کار نمی‌کردند. پس این است معنی قول الهی که فرموده: ایشان، اصرار نمی‌کردند بر آنچه کرده بودند، در حالتی که عالم می‌شدند به آن که عصیان کرده‌اند.

۱. سورهٔ آل عمران، آیهٔ ۱۳۵.

۲. الف: «مؤمنین».

و ظاهر آن است که لفظ «نسیان» در این[1] حدیث شریف، کنایه از ترک باشد و چون غـالب اوقات، شیطان و هوای نفسانی در وقت معصیت، آدمی را از یاد الهی و ملاحظهٔ عظمت و جلال او غافل می‌سازند، از این جهت، از ترک اطاعت، به لفظ «نسیان» تعبیر شده باشد و «علم»، عبارت از باز آمدن از حالت غفلت و نادانی باشد. و این کلام، متضمّن نهی از اصرار و تحریص بر تـوبه است و معنی اصرار، قبل از این در مبحث «کبائر»، مذکور شد.

[حقیقت توبه]

و «توبه»، در لغت به معنی بازگشت است و در عرف شرع ـ موافق آنچه از بعضی احادیث ظاهر می‌شود ـ، پشیمانی از معصیت است از جهت آن که معصیت است.[2] پس ترک نمودن شـراب از جهت آن که ضرر به بدن رساند، توبه نخواهد بود. و گاه هست که توبه را بر مجموعِ پشیمانی و عزم داشتن بر عدم ارتکاب معصیت در زمان آینده، اطلاق می‌کنند. و می‌تواند بود که امور دیگر ـ که از بعضی اخبار ظاهر می‌شود ـ، از شرایط کمال توبه باشد و شاید که از لوازم او بوده باشد.

و در نهج البلاغة، از حضرت امیر المؤمنین ﷺ روایت کرده که: مردی، در خدمت آن حضرت گفت که: «استغفر الله!». حضرت فرمود: مادرت بر تو نوحه کند! آیا می‌دانی که استغفار، چه چیز است؟ به درستی که استغفار، مرتبهٔ علّیین است، و استغفار، اسمی است که بر شش چیز، صادق می‌آید: **اوّل**، ندامت و پشیمانی بر[3] آنچه گذشته. **دویّم**، عزم داشتن بر آن که هـرگز مـرتکب آن معاصی که از تو سر زده، نگردی. **سیّم**، آن که حقوق مردم را به ایشان رسانی تا آن که در وقتی که خدای ـ عزَّ و جلَّ ـ را ملاقات کنی، ساده و صاف باشی و حقّ کـسی در گردن تو نباشد. **چهارم**، آن که فریضه‌ای از فرائض الهی که از تو فوت شده باشد، به جای آوری. **پنجم**، آن که گوشتی که از حرام بر بدنت روییده باشد[4]، آن را به غم و اندوه بگُدازی تا آن که پوست به استخوان چسبد و در میان آنها گوشت تازه بروید. **ششم**، آن که اَلَم و مشقّت طاعت و بندگی را به بدن خود بـچشانی، همچنان که حلاوت و لذّت معصیت را به او چشانیده‌ای. و بعد از آن که آنها را به جا آورده باشی، می‌توانی گفت «استغفرالله!».[5]

۱. الف: - «این».

۲. أوائل المقالات، مفید، ص ۸۵ و ۱۹۲؛ کنز الفوائد، ص ۱۱۳؛ شرح کلمات أمیر المؤمنین، عبد الوهاب، ص ۲۶.

۳. الف: «از».

۴. ج: - «باشد».

۵. نهج البلاغة، ج ۴، ص ۹۷، حکمت ۴۱۷.

و[۱] ظاهر آن است که مراد از استغفار در این کلام شریف، توبه باشد؛ امّا توبهٔ کامل. و مجرّد پشیمانی ـ چنان که از بعضی احادیث، ظاهر می‌شود ـ یا پشیمانی با عزم بر آن که دیگر مرتکب معصیت نشود نیز، توبه باشد. و ممکن است که توبه، دو نوع باشد: یکی توبه‌ای که البته خدای تعالی قبول می‌کند، و آن، عبارت از توبه‌ای باشد که شش امر مذکور در آن متحقّق باشد؛ و دیگری، توبه‌ای باشد که مشتمل بر امور مذکوره نباشد و قبول آن، موقوف بر کَرَم و تفضّل الهی باشد.

و از کلام حضرت سیّد السّاجدین ﷺ در بعضی از ادعیهٔ صحیفهٔ کامله، ظاهر می‌شود که قبول توبه، مطلقاً از راه تفضّل باشد، نه از جهت استحقاق.[۲] و با وجود این معنی، ممکن است که بعضی از مراتب توبه، به مقتضای تفضّل و وفای به وعده، البتّه مقبول باشد و بعضی دیگر، در معرض احتمال باشد.

[چگونگی توبه و شرایط آن]

و معاصی‌ای که توبه از آنها کنند ـ چنانچه بعضی از علما ذکر کرده‌اند ـ، چند نوع است:

یکی، آن که بعد از آن، کفّاره یا تدارکی لازم نشود، مثل پوشیدن جامهٔ حریر. و توبهٔ از این نوع، غیر پشیمانی و عزم بر عدم، امری دیگر نیست.

دویّم، معصیتی که بعد از آن، امری دیگر لازم شود، مثل روزه خوردن، عمداً در ماه رمضان که موجب قضا و کفّاره می‌شود، و ترک نماز که موجب قضا می‌شود، و مثل بردن حقوق مالیه از مردم که ادای آن مال به ایشان لازم می‌شود، و مثل اِضلال کردن شخصی که هدایت و ارشاد او لازم می‌شود. پس در چنین معاصی‌ای، به غیر توبه، لازم است به جا آوردن امری که تابع معصیت است.

سیّم، معصیتی که امری دیگر، تابع آن معصیت هست؛ امّا لازم نیست به جای آوردن آن امر، مثل آن که کسی معصیتی بکند که مستحقّ حدّ شرعی شود و کسی بر آن شاهد نباشد. پس او مخیّر است میانهٔ آن که پیش حاکم شرع، اقرار کند و اقامتِ حدّ شرعی بر او بکنند، و آن که معصیت خود را پنهان دارد و در درگاه الهی توبه کند، و شاید که این شق، بهتر باشد. و اگر حقّ غیر مالی از حقوق مردم بر ذمّهٔ او لازم شود و آن صاحب حق، عالِم نباشد، مثل آن که کسی را دشنام داده باشد یا غیبت کرده باشد، بعضی گفته‌اند که توبهٔ تنها، کافی نیست و بعضی گفته‌اند: او را اِعلام می‌باید کرد و تحصیل برائت ذمّه نمود. و اگر عالِم باشد، می‌باید تحصیل برائت ذمّه نمود و اگر پدر کسی را،

۱. الف و ب: ـ «و».

۲. صحیفهٔ سجّادیه (ابطحی)، دعای ۱۶، ص ۴۸، و دعای ۸۰، ص ۱۵۳، و دعای ۱۱۷، ص ۲۳۳.

مثلاً، کشته باشد، گفته‌اند که می‌باید وارث او را اعلام نمود که: من، پدر تو راکُشته‌ام. اگر خواهی، مرا در عوض بکُش یا دیه بگیر. و اگر عفو کنی، اختیار داری.

و علما، در توبهٔ مُبعّضه (یعنی آن که از بعضی معاصی توبه کند)، اختلاف نموده‌اند و شاید که صحیح بودنش ظاهرتر باشد. و همچنین در توبهٔ مُجمله که معاصی را به تفصیل، ذکر نکند و دلیلی بر آن که تفصیل معاصی شرط باشد، ظاهر نیست. و غسل توبه در توبهٔ کفر و کبائر و صغائر، موافق مشهور میان علما، سنّت است.

و توبه، واجب فوری است؛ یعنی بعد از معصیت، بی فاصله، واجب می‌شود؛ امّا اگر کسی تأخیر کند، در هر وقت که به جا آورد، قبول می‌شود، مادام که احوال آخرت را یا حضرت پیغمبر ﷺ و امیر المؤمنین ﷺ را در وقت مُردن نبیند، و بعد از معاینه، توبه قبول نیست.

[آخرین فرصت برای توبه]

و کلینی ﷺ از حضرت امام جعفر صادق ﷺ روایت کرده‌اند که حضرت پیغمبر ﷺ فرمود: کسی که توبه کند پیش از مُردنش به یک سال، خدای تعالی، توبهٔ او را قبول می‌کند. بعد از آن فرمود: به درستی که یک سال، بسیار است. کسی‌که توبه کند[1] پیش از مُردنش به یک ماه، خدای تعالی، توبهٔ او را قبول می‌کند[2]. بعد از آن فرمود که: یک ماه، بسیار است. کسی که توبه کند پیش از مُردنش به یک هفته، خدای تعالی، توبهٔ او را قبول می‌کند. بعد از آن فرمود که: یک هفته، بسیار است. کسی که توبه کند پیش از مُردنش به یک روز، خدای تعالی، توبهٔ او را قبول می‌کند. بعد از آن فرمود که: یک روز، بسیار است. کسی که توبه کند قبل از معاینه، خدای تعالی، توبهٔ او را قبول می‌کند.[3] و معنی معاینه، قبل از این مذکور شد، و ابن‌بابویه ﷺ در فقیه، این حدیث را با اندک تغییری روایت کرده.[4]

[فضیلت توبه]

و از جملهٔ احادیث که در باب توبه وارد شده، روایت کرده است محمّد بن یعقوب کلینی ﷺ از حضرت امام جعفر صادق ﷺ فرمود که: خدای تعالی، دوست می‌دارد بنده‌ای را به آن که طلب

۱. ب: «می‌کند».

۲. ب: - «بعد از آن فرمود: به درستی که یک سال، بسیار است. کسی که توبه کند پیش از مُردنش به یک ماه، خدای تعالی، توبهٔ او را قبول می‌کند».

۳. الکافی، ج ۲، ص ۴۴۰، ح ۲.

۴. کتاب من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۱۳۳، ۳۵۱.

مغفرت و بازگشت به سوی او کند در گناه عظیم، و دشمن می‌دارد بنده‌ای را به آن که سهل شمارد گناه اندک را.[۱]

و از آن حضرت، روایت کرده که فرمود: هیچ بنده‌ای نیست که گناهی بکند و پشیمان شود از آنچه کرده، مگر آن که خدای تعالی او را می‌آمرزد، پیش از آن که استغفار کند. و هیچ بنده‌ای نیست که خدای تعالی، نعمتی به او عطا کند و بداند که آن نعمت از جانب الهی است، مگر آن که خدای تعالی، او را می‌آمرزد، پیش از آن که حمد الهی به جای آورد.[۲]

و از آن حضرت، روایت کرده که حضرت پیغمبر ﷺ فرمود: چهار چیز است که با وجود آنها، کسی هلاک نمی‌شود در درگاه الهی، مگر آن که مستوجب هلاک باشد. بعد از آن فرمود که: بنده‌ای که قصد حَسَنه می‌کند و آن را به جای می‌آورد، خدای تعالی، برای او ده حَسَنه می‌نویسد، و اگر نکند، برای نیّت خوبی که داشته، یک حسنه می‌نویسد[۳]، و اگر قصد سیّئه کند و آن سیّئه را نکند، بر او چیزی نمی‌نویسد، و اگر بکند، هفت ساعت مهلتش می‌دهند. نویسندهٔ حسنات، می‌گوید به نویسندهٔ سیّئات ـ که در طرف چپ جای دارد ـ که: تعجیل مکن در نوشتن. شاید که بعد از این، حسنه‌ای به جا آورد که موجب محو شدن این سیّه گردد؛ زیرا که خدای ـ عزَّ و جلَّ ـ[۴] می‌فرماید که: به درستی که حسنات، سیّئات را می‌برَد، یا آن که شاید استغفار بکند. پس اگر چنانچه آن بنده، بعد از آن سیّئه گفت که: «أَسْتَغْفِرُ اللهَ الَّذِی لاٰ إِلٰهَ إِلّا هُوَ عَالِمُ الْغَیْبِ وَالشَّهَادَةِ الْعَزِیزُ الْحَکِیمِ الْغَفُورُ الرَّحِیمَ ذَا الْجَلاَلِ وَالْإِکْرَامِ وَأَتوبُ إِلَیْه»، چیزی بر او نمی‌نویسد. و اگر هفت ساعت گذشت و حسنه و استغفاری بعد از آن نکرد، فرشته‌ای که نویسندهٔ حسنات است، به نویسندهٔ سیّئات می‌گوید که: بنویس بر این شقیِ محروم، این معصیتی را[۵] که کرده.[۶]

و از آن حضرت، روایت کرده که فرمود: وقتی که بنده، توبهٔ نصوح می‌کند، خدای تعالی، او را دوست می‌دارد و در دنیا و آخرت، آن گناه را بر او می‌پوشانَد. راوی پرسید که: چگونه می‌پوشاند؟ فرمود که: از خاطر فرشته‌ها می‌بَرد گناهان او را که نوشته‌اند. و به اعضا و جوارح او می‌فرماید که: بپوشانید گناهان او را و گواهی مدهید. و به آن مواضعی از زمین که در آن جا

۱. الکافی، ج ۲، ص ۴۲۷، ح ۶.
۲. همان، ص ۴۲۷، ح ۸.
۳. ب: ـ «و اگر نکند، برای نیّت خوبی که داشته، یک حسنه می‌نویسد».
۴. الف: «تعالی».
۵. الف: ـ «را».
۶. همان، ص ۴۲۹ و ۴۳۰، ح ۴.

معصیت کرده، می‌فرماید که: گناهان او را پنهان کنید.[۱]

و از آن حضرت، روایت کرده که در تفسیر قول الهی که: ﴿يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ تُوبُوٓاْ إِلَى ٱللَّهِ تَوْبَةً نَّصُوحًا﴾؛[۲] یعنی: «ای جماعتی که ایمان آورده‌اید! توبه و بازگشت کنید به سوی خدای تعالی، توبهٔ نصوح»، فرمود: توبهٔ نصوح، آن است که بنده، توبه کند از گناه خود و دیگر آن گناه را نکند.[۳]

و در حدیث دیگر، روایت کرده که بعد از تفسیر فرمودن حضرت، راوی پرسید که: کدام‌یک از ماست که بار دیگر، گناه را نکند؟! حضرت فرمود که: خدای تعالی، از بندگان خود دوست می‌دارد کسی را که فریب خورَد و بسیار توبه کند.[۴] و در حدیث دیگر، روایت کرده که: کسی از او این معنی سر نزند، افضل است.[۵]

و از حضرت امام محمّد باقر ﷺ روایت کرده که به محمّد بن مسلم، خطاب فرمود که: گناهان مُسلم، وقتی که از آنها توبه کند، آمرزیده است. پس باید که عمل کند مؤمن از برای آنچه بعد از این می‌آید، بعد از توبه و آمرزش. بعد از آن فرمود: و الله که این معنی، مخصوص اهل ایمان است؛ یعنی شیعیان! محمّد بن مسلم پرسید که: اگر باز گناه بکند و توبه بکند، چون است؟ فرمود: ای محمّد بن مسلم! گمان می‌کنی که بندهٔ مؤمن، از گناه خود پشیمان می‌شود و استغفار و توبه می‌کند و خدای تعالی، توبهٔ او را قبول نمی‌کند؟ پرسید که: اگر چند مرتبه گناه کند و باز توبه و استغفار کند، چگونه است؟ فرمود: هر چند مؤمن بر می‌گردد و استغفار و توبه می‌کند، خدای تعالی نیز معاودت به آمرزش می‌نماید، و به درستی که خدای تعالی، آمرزنده و مهربان است به بندگان خود و توبه را قبول می‌کند و از بدی‌ها در می‌گذرد. پس حذر کن از آن که مؤمنان را از رحمت الهی ناامید گردانی![۶]

و از آن حضرت، روایت کرده که فرمود: خدای تعالی، به توبه کردن بندهٔ خود، خوش‌حال‌تر می‌شود از مردی که در شبی تاریک، چهارپا و توشهٔ خود را گُم کرده باشد و بعد از آن بیابد. پس فرح الهی به توبهٔ بنده‌اش بیشتر از فرحِ آن مرد است به یافتن راحلهٔ خود.[۷]

و از آن حضرت، روایت کرده که فرمود: کسی که از گناه توبه می‌کند، مثل کسی است که گناه از

۱. همان، ص ۴۳۰ و ۴۳۱، ح ۱.
۲. سورهٔ تحریم، آیهٔ ۸.
۳. همان، ص ۴۳۲، ح ۳.
۴. همان، ح ۴.
۵. همان، ص ۴۳۵، ح ۹.
۶. همان، ص ۴۳۴، ح ۶.
۷. همان، ص ۴۳۵، ح ۸.

او سر نزده باشد و کسی که بر گناه خود مقیم است و از آن استغفار می‌کند، مثل کسی است که استهزا و تمسخر کند.[۱]

و ظاهر، آن است که مراد از اقامت بر گناه، آن باشد که پشیمانی کامل از فعل خود نداشته باشد یا عزم بر ترک معصیت، بعد از این نداشته باشد. و غالب اوقات، پشیمانی و عزم بر ترک، از یکدیگر جدا نمی‌شوند؛ بلکه عزم، لازمِ پشیمانی حقیقی است.

۱. همان، ح ۱۰.

[فلسفهٔ امر و نهی‌های الهی]

وَ اعْلَمُوا أَنَّهُ إِنَّمَا أَمَرَ وَ نَهَى لِيُطَاعَ فِيمَا أَمَرَ بِهِ وَ لِيُنْتَهَى عَمَّا نَهَى عَنْهُ ، فَمَنِ اتَّبَعَ أَمْرَهُ فَقَدْ أَطَاعَهُ ، وَ قَدْ أَدْرَكَ كُلَّ شَيْءٍ مِنَ الْخَيْرِ عِنْدَهُ ، وَ مَنْ لَمْ يَنْتَهِ عَمَّا نَهَى اللهُ عَنْهُ فَقَدْ عَصَاهُ ، فَإِنْ مَاتَ عَلَى مَعْصِيَتِهِ أَكَبَّهُ اللهُ عَلَى وَجْهِهِ فِي النَّارِ .

وَ اعْلَمُوا أَنَّهُ لَيْسَ بَيْنَ اللهِ وَ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ خَلْقِهِ مَلَكٌ مُقَرَّبٌ وَ لا نَبِيٌّ مُرْسَلٌ وَ لا مَنْ دُونَ ذَلِكَ مِنْ خَلْقِهِ كُلِّهِمْ إِلّا طَاعَتُهُمْ[1] لَهُ ، فَاجْتَهِدُوا فِي طَاعَةِ اللهِ إِنْ سَرَّكُمْ أَنْ تَكُونُوا مُؤْمِنِينَ حَقّاً حَقّاً وَ لا قُوَّةَ إِلّا بِاللهِ .

و بدانید که خدای ـ عزَّ و جلَّ ـ امر و نهی که فرموده ، برای همین فرموده که اوامر او را اطاعت کنند و نواهی او را ترک کنند . پس کسی که پیرویِ امر او کند ، اطاعت او به جای آورده ، و به تحقیق که به همهٔ مراتب خوبی‌ها نزد خدای ـ عزَّ و جلَّ ـ رسیده . و کسی که ترک نکند آنچه را[2] خدای ـ عزَّ و جلَّ ـ نهی فرموده ، خدای تعالی ، او را بر رو به جهنّم خواهد برد . و بدانید که میان خدای ـ عزَّ و جلَّ ـ و خلق او ، واسطه‌ای نیست ، نه فرشتهٔ مقرّب ، و نه پیغمبر مُرسل ، و نه کسی که پایین‌تر از مرتبهٔ ایشان باشد ، به غیر آن که اطاعتِ او به جای آرند . پس سعی کنید در اطاعت الهی ، اگر چنانچه شما را خوش می‌آید آن که مؤمنان حقیقیِ حقیقی باشید . و توانایی بر اطاعت الهی یا امری نیست ، مگر به عون و مددکاری الهی .

۱ . ب : «بطاعتهم» .

۲ . الف : ـ «را» .

[آثار پایبندی به اوامر و نواهی الهی]

وَ قَالَ: وَ عَلَيْكُمْ بِطَاعَةِ رَبِّكُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ، فَإِنَّ اللهَ رَبُّكُمْ. وَ أَعْلَمُوا أَنَّ الإِسْلاَمَ هُوَ التَّسْلِيمُ، وَ التَّسْلِيمَ هُوَ الإِسْلاَمُ. فَمَنْ سَلَّمَ فَقَدْ أَسْلَمَ، وَ مَنْ لَمْ يُسَلِّمْ فَلاَ إِسْلاَمَ لَهُ.

وَ مَنْ سَرَّهُ أَنْ يُبْلِغَ إِلَى نَفْسِهِ فِي الْإِحْسَانِ فَلْيُطِعِ اللهَ، فَإِنَّ مَنْ أَطَاعَ اللهَ فَقَدْ أَبْلَغَ إِلَى نَفْسِهِ فِي الْإِحْسَانِ.

وَ إِيَّاكُمْ وَ مَعَاصِيَ اللهِ أَنْ تَرْكَبُوهَا؛ فَإِنَّهُ مِنِ انْتَهَكَ مَعَاصِيَ اللهِ فَرَكِبَهَا فَقَدْ أَبْلَغَ فِي الْإِسَاءَةِ إِلَى نَفْسِهِ، وَ لَيْسَ بَيْنَ الْإِحْسَانِ وَ الْإِسَاءَةِ مَنْزِلَةٌ؛ فَلِأَهْلِ الْإِحْسَانِ عِنْدَ رَبِّهِمُ الْجَنَّةُ، وَ لِأَهْلِ الْإِسَاءَةِ عِنْدَ رَبِّهِمُ النَّارُ، فَاعْمَلُوا بِطَاعَةِ اللهِ، وَ اجْتَنِبُوا مَعَاصِيَهُ.

وَ اعْلَمُوا أَنَّهُ لَيْسَ يُغْنِي عَنْكُمْ مِنَ اللهِ أَحَدٌ مِنْ خَلْقِهِ شَيْئاً، لاَ مَلَكٌ مُقَرَّبٌ، وَ لاَ نَبِيٌّ مُرْسَلٌ، وَ لاَ مَنْ دُونَ ذَلِكَ. فَمَنْ سَرَّهُ أَنْ تَنْفَعَهُ شَفَاعَةُ الشَّافِعِينَ عِنْدَ اللهِ فَلْيَطْلُبْ إِلَى اللهِ أَنْ يَرْضَى عَنْهُ.

و فرمود که: بر شما باد به اطاعت کردنِ پروردگار خود، هر قدر که توانید؛ زیرا که خدای تعالی، شما را آفریده (و اقسام نعمت‌های ظاهری و باطنی، عطا فرموده. و شکر مُنعم و اطاعت امر آفریدگار، عقلاً و شرعاً واجب است). و بدانید که اسلام، عبارت از تسلیم [است] و انقیاد است، و تسلیم، عین اسلام است. پس هر کس که تسلیم و انقیاد به جا می‌آورد، اسلام آورده. و کسی که تسلیم نمی‌نماید، اسلام ندارد، و کسی که خواهد که نسبت به خود، کمال نیکی به جای آورد، پس باید که اطاعتِ الهی کند؛ زیرا که هر کس اطاعت خدای ـ عزَّ و جلَّ ـ می‌کند، نهایتِ احسان نسبت به خود کرده. و حذر کنید از مرتکب شدن معاصی الهی؛ زیرا که کسی که پردهٔ نهی را می‌دَرَد و مرتکب معاصی می‌شود، نهایتِ بدی [را] به خود کرده. و میان[1] بدی و خوبی، واسطه و مرتبه‌ای نیست. و از برای جمعی که اهل احسان و نیکوکاری باشند، بهشت، مقرّر است، و از برای اهل بدی و عصیان، آتش جهنّم مهیاست. پس طاعت الهی به جای آورید و از معاصی خدای ـ عزَّ و جلَّ ـ دوری کنید. و بدانید که هیچ کس از آنها که خدای ـ عزَّ و جلَّ ـ آفریده، هیچ چیز از عذاب و غضب الهی را از شما دفع نمی‌تواند کرد؛ نه فرشتهٔ مقرّب، و نه پیغمبر مُرسَل، و نه کسی که مرتبه‌اش

۱. ج: «میانه».

پایین‌تر از این باشد. و کسی که خواهد که شفاعتِ شفاعت‌کنندگان به او نفع رساند، پس باید که طلب رضای الهی کند؛ زیرا که تا خدای تعالی از بنده‌ای راضی نشود، کسی شفاعت او [را] نمی‌کند.

وَ اعْلَمُوا أَنَّ أَحَداً مِنْ خَلْقِ اللهِ لَمْ يُصِبْ رِضَا اللهِ إِلّا بِطَاعَتِهِ وَ طَاعَةِ رَسُولِهِ وَ طَاعَةِ وُلَاةِ أَمْرِهِ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ ﷺ، وَ مَعْصِيَتُهُمْ مِنْ مَعْصِيَةِ اللهِ، وَ لَمْ يُنْكِرْ لَهُمْ فَضْلاً عَظُمَ أَوْ صَغُرَ.

و بدانید که هیچ کس از خلق خدای تعالی نمی‌رسد به رضای او، مگر به آن که اطاعت کند خدای ـ عزَّ و جلَّ ـ را و رسول او را و آن جماعت را که صاحب امر گردانیده از اهل بیت حضرت پیغمبر ﷺ. و معصیت و مخالفت ایشان، از جملهٔ معصیت خدای است ـ عزَّ و جلَّ ـ و هیچ بزرگی و کوچکی، انکار فضل ایشان نکرده (یعنی نه بزرگ و نه کوچک، انکار فضل ایشان می‌توانند کرد).

[فضیلت حفظ اسرار شیعیان]

وَ اعْلَمُوا أَنَّ الْمُنْكِرِينَ هُمُ الْمُكَذِّبُونَ ، وَ أَنَّ الْمُكَذِّبِينَ هُمُ الْمُنَافِقُونَ ، وَ أَنَّ اللهَ قَالَ لِلْمُنَافِقِينَ وَ قَوْلُهُ الْحَقُّ : ﴿إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرْكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ وَلَن تَجِدَ لَهُمْ نَصِيرًا﴾[1] ، وَ لاٰ يُعْرَفَنَّ أَحَدٌ مِنْكُمْ أَلْزَمَ اللهُ قَلْبَهُ طَاعَتَهُ وَ خَشْيَتَهُ مِنْ أَحَدٍ مِنَ النَّاسِ مِمَّن أَخْرَجَهُ اللهُ مِنْ صِفَةِ الْحَقِّ وَ لَمْ يَجْعَلْهُ مِنْ أَهْلِهَا ، فَإِنَّ مَنْ لَمْ يَجْعَلْهُ اللهُ مِنْ أَهْلِ صِفَةِ الْحَقِّ فَأُولئِكَ هُمْ شَيَاطِينُ الْإِنْسِ وَ الْجِنِّ ؛ فَإِنَّ لِشَيَاطِينِ الْإِنْسِ حِيلَةً وَ مَكْراً وَ خَدَائِعَ وَ وَسْوَسَةً بَعْضِهِمْ إِلىٰ بَعْضٍ ، يُرِيدُونَ إِنِ اسْتَطَاعُوا أَنْ يَرُدُّوا أَهْلَ الْحَقِّ مِمَّا أَلْزَمَهُمْ بِهِ عَمَّا أَكْرَمَهُمُ اللهُ بِهِ مِنَ النَّظَرِ فِي دِينِ اللهِ الَّذِي لَمْ يَجْعَلِ اللهُ شَيَاطِينَ الْإِنْسِ مِنْ أَهْلِهِ ؛ إِرَادَةَ أَنْ يَسْتَوِيَ أَعْدَاءُ اللهِ وَ أَهْلُ الْحَقِّ فِي الشَّكِّ وَ الْإِنْكَارِ وَ التَّكْذِيبِ فَيَكُونُوا سَوَاءً كَمَا وَصَفَ اللهُ تَعالىٰ فِي كِتَابِهِ مِنْ قَوْلِهِ : ﴿وَدُّوا لَوْ تَكْفُرُونَ كَمَا كَفَرُوا فَتَكُونُونَ سَوَآءً﴾[2] ، ثُمَّ نَهَى اللهُ أَهْلَ النَّصْرِ بِالْحَقِّ أَنْ يَتَّخِذُوا مِنْ أَعْدَاءِ اللهِ وَلِيّاً وَ لاٰ نَصِيراً ، فَلاَ يُهَوِّلَنَّكُمْ وَ لاٰ يَرُدَّنَّكُمْ عَنِ النَّصْرِ بِالْحَقِّ الَّذِي خَصَّكُمُ اللهُ بِهِ مِنْ حِيلَةِ شَيَاطِينِ الْإِنْسِ وَ مَكْرِهِم مِنْ أُمُورِكُمْ .

و بدانید که منکران فضل[3] آل محمّد ﷺ ، خواه عظیم و خواه صغیر یا منکران حق ، مطلقاً تکذیب کنندگان‌اند (که خدای تعالی ، در باب ایشان فرموده : ﴿فَوَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِّلْمُكَذِّبِينَ﴾ ؛[4] یعنی : وَیْل در روز قیامت ، از برای تکذیب‌کنندگان است . و ممکن است که مراد از انکار ، عدم شناختن و عدم معرفت باشد ؛ یعنی : آن کسانی که فضل ایشان را یا مطلقِ حق را ندانند ، در حکم آن جماعت‌اند که تکذیب حق می‌کنند) . و مکذّبان ، منافقان‌اند و خدای تعالی ، در باب منافقان فرموده و آنچه خدای تعالی فرموده ، حق و راست است که : ﴿إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرْكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ وَلَن تَجِدَ لَهُمْ نَصِيرًا﴾ ؛[5] یعنی : به درستی که منافقان ، در طبقهٔ پایین‌تر از جهنّم‌اند ، و نخواهی یافت از برای ایشان یاری‌کننده‌ای . و باید که هیچ یک از شما که خدای تعالی ، طاعت و ترس خود را در دل او جای داده باشد ، نترسد از اَحَدی از مردم ، که خدای تعالی ، او را از صفت حق ، عاری ساخت و او را از اهل حق نگردانیده ؛ زیرا که ایشان مثل

۱ . سورهٔ نساء ، آیهٔ ۱۴۵ .
۲ . سورهٔ نساء ، آیهٔ ۸۹ .
۳ . الف : - «فضل» .
۴ . سورهٔ طور ، آیهٔ ۱۱ .
۵ . سورهٔ نساء ، آیهٔ ۱۴۵ .

شیاطین، حیله‌ها و مکرها دارند (و حق تعالی، در باب شیطان فرموده: ﴿إِنَّ كَيْدَ الشَّيْطَانِ كَانَ ضَعِيفًا﴾؛[1] یعنی: به کَرَم الهی متوسّل باشید و از حیله و مکری که سنّیان در باب اِضرار یا اِضلال شما کنند، بسیار مترسید؛ زیرا که خدای تعالی، شما را از حیله و مکر ایشان، هر گاه مصلحت اقتضا کند، محافظت می‌نماید. و این کلام، منافات با وجوب منافات با وجوب تقیّه ندارد و غرض، امر به اعتماد بر فضل الهی است و از ایشان، بسیار[2] نترسیدن. و ضررهای قلیل که رسانند، خدای تعالی بر وجه اکمل، در دنیا یا در آخرت، تلافی و تدارک می‌فرماید. و در بسیاری از نسخه‌های صحیحه، «لا یعرفنّ» به عین بی نقطه و فاء است. و ممکن است که به تخفیف «راء» باشد؛ یعنی: باید که شیعیان، چیزی از سنّیان یاد نگیرند؛ زیرا که به حیله و مکر، باعث ضلالت ایشان می‌شود و ضرر می‌رسانند. و شاید که مراد، نهی از دوستی و آشنایی با سنّیان باشد؛ یعنی: هیچ یک از ایشان را مشناسید، چه جای آن که با ایشان، دوستی و آشنایی کنید، و این نهی، در حالی است که تقیّه در اختلاط با ایشان نباشد، و اگر مقام[3] تقیّه باشد، به قدر ضرورت، اظهار مودّت باید کرد و در باطن، از ایشان گریزان و بر حذر باید بود. و ممکن است که به تشدید «راء» باشد؛ یعنی: خود را به ایشان مشناسانید به عنوان تشیّع و اظهارِ مذهب حق و بحث در مسائل متعلّقه به مذهب یا آن که مطلقاً تا مقدور باشد، خود را به ایشان مشناسانید[4] و از آشنایی ایشان، گریزان باشید، یا آن که مراد آن باشد که در مقام هدایت ایشان در میایید و اظهار مذهب حق، پیش ایشان مکنید؛ زیرا که ایشان، گاه باشد که از راه حیله، خود را چنان باز نمایند که طالب حقّ‌اند و بعد از آن که اظهارِ مذهب خود پیش ایشان کردید، در مقام اِضلال یا رسانیدن ضرری که مقدورشان باشد. به در می‌آیند و قبولِ حق نمی‌کنند. و قبل از این، بعضی از احادیث درباب تقیّه و ترک دعوت ایشان، مذکور شد.

۱. سورهٔ نساء، آیهٔ ۷۶.

۲. ب: - «بسیار».

۳. الف: + «ضرورت».

۴. الف: - «به عنوان تشیّع و اظهارِ مذهب حق و بحث در مسائل متعلّقه به مذهب یا آن که مطلقاً تا مقدور باشد، خود را به ایشان مشناسانید».

بعد از آن فرمود که: آن جماعت که خدای تعالی، ایشان را از اهل صفت حق نگردانیده از جنّ و اِنس[۱]، ایشان، شیاطین اِنس و شیاطین جنّ‌اند. و دلیل بر آن که این جماعت از جملهٔ شیاطین‌اند، آن که ایشان را حیله و مکر و خدعه‌ها و وسوسه‌ها که بعضی با بعضی می‌کنند، می‌باشد و اگر از دست ایشان آید، می‌خواهند که اهل حق را برگردانند و محروم سازند از آنچه خدای تعالی به ایشان کرامت فرموده که عبارت از تفکّر یا بنیانی در دین الهی است که شیاطین اِنس را از اهل آن نگردانیده. و ایشان، اهل حق را از طریقهٔ حق، می‌خواهند برگردانند تا دشمنان خدای تعالی و اهل حق، در شکّ و انکار و تکذیب، شریک باشند و با یکدیگر، مساوی شوند، چنانچه خدای تعالی، در کتاب خود وصف فرموده: ﴿وَدُّواْ لَوْ تَكْفُرُونَ كَمَا كَفَرُواْ فَتَكُونُونَ سَوَاءً﴾؛ یعنی: به طریق آرزو، می‌خواهند که شاید شما کافر شوید، همچنان که خود کافر شده‌اند، تا شما و ایشان، با یکدیگر مساوی باشید. و بعد از آن، خدای تعالی، آن جماعت را که مددکاری فرموده و به حق هدایت کرده، نهی فرموده از آن که از دشمنان الهی، دوستی و مددکاری بگیرند، و فرموده که: ﴿وَلَا تَتَّخِذُواْ مِنْهُمْ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا﴾[۲]. پس باید که نترسید و بر نگردید از آنچه خدای تعالی، شما را به آن، مخصوص ساخته که عبارت از مددکاری به دین حق و توفیق متابعتِ اهل بیت علیهم‌السلام است، به سبب حیلهٔ شیاطین اِنس و مکری که ایشان به سبب ملاحظهٔ امور و احوال شما می‌کنند یا مکری به جهت بر گرداندن شما از اموری که لازم مذهب شماست می‌کنند.

و این وجوه، همه خالی از تکلّف نیست و بنا بر آن است که لفظ: «مِنْ اُمُورِكُمْ»، متّصل به آخر کلام سابق باشد ـ چنانچه گذشت ـ و موافق آنچه در بعضی از نسخه‌های صحیحه است، چنانچه قبل از این مذکور شد، ترتیب کلام، بر این وجه نیست و لفظ: «من اُمُورِكُم» تا آخر، متّصل است به آنچه در اوّل رساله مذکور شد به این عنوان که: «وُهُمْ لاَ مُجَامَلَةٌ لَهُم وَ لاَ صَبْرَ لَهُمْ عَلَى شَيْءٍ مِنْ اُمُورِه». و بعد از کلام سابق، آن چیزی است که باز در اوّل رساله مذکور شد، به این نحو که[۳]: «فَلاَ

۱. ج: ـ «از جن و انس».
۲. سورهٔ نساء، آیهٔ ۶۹.
۳. ج: ـ «وُهُمْ لاَ مُجَامَلَةٌ لَهُم وَ لاَ صَبْرَ لَهُمْ عَلَى شَيْءٍ مِنْ اُمُورِه». و بعد از کلام سابق، آن چیزی است که باز در اوّل رساله مذکور شد، به این نحو که».

يُهَوِّلَنَّكُمْ وَ لاٰ يَرُدَّنَّكُمْ عَنِ النَّصْرِ بِالْحَقِّ الَّذِی خَصَّكُمُ اللهُ بِهِ مِنْ حِيلَةِ شَيَاطِينَ الْإِنسِ وَ مَكْرِهِمْ وَ حِيلَهِمْ وَسَاوِسِ بَعْضِهِم إِلَى بَعْضٍ» تا آخر آنچه گذشت. و بنا بر این معنی، هر دو کلام، ظاهر است و احتیاج به تکلّفی نیست. و ظاهر، آن است که اوراق منتسخ، از هم ریخته بوده و در ترتیب او بعضی را اشتباهی عارض شده، چنانچه قبل از این مذکور شد. والله تعالی یعلم!

[فضیلت نیکی در برابر بدی ها]

تَدْفَعُونَ أَنْتُمُ السَّيِّئَةَ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ فِيمَا بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَهُمْ تَلْتَمِسُونَ بِذٰلِكَ وَجْهَ رَبِّكُمْ بِطَاعَتِهِ وَ هُمْ لاَ خَيْرَ عِنْدَهُمْ لاَ يَحِلُّ لَكُمْ أَنْ تُظْهِرُوهُمْ عَلَى أُصُولِ دِينِ اللهِ ؛ فَإِنَّهُمْ إِنْ سَمِعُوا مِنْكُمْ فِيهِ شَيْئاً عَادُوكُمْ وَ رَفَعُوهُ عَلَيْكُمْ وَ جَهَدُوا عَلَى إِهْلاَكِكُمْ وَ اسْتَقْبَلُوكُمْ بِمَا تَكْرَهُونَ وَ لَمْ يَكُنْ لَكُمُ النَّصَفَةُ مِنْهُمْ فِي دُوَلِ الْفُجَّارِ ، فَاعْرِفُوا مَنْزِلَتَكُمْ فِيمَا بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَ أَهْلِ الْبَاطِلِ ؛ فَإِنَّهُ لاَ يَنْبَغِي لأَهْلِ الْحَقِّ أَنْ يُنَزِّلُوا أَنْفُسَهُمْ مَنْزِلَةَ أَهْلِ الْبَاطِلِ ؛ لأَنَّ اللهَ لَمْ يَجْعَلْ أَهْلَ الْحَقِّ عِنْدَهُ بِمَنْزِلَةِ أَهْلِ الْبَاطِلِ . أَلَمْ يَعْرِفُوا وَجْهَ قَوْلِ اللهِ فِي كِتَابِهِ إِذْ يَقُولُ : ﴿أَمْ نَجْعَلُ الَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ الصَّـٰلِحَـٰتِ كَالْمُفْسِدِينَ فِي الْأَرْضِ أَمْ نَجْعَلُ الْمُتَّقِينَ كَالْفُجَّارِ﴾ ؟[1] أَكْرِمُوا أَنْفُسَكُمْ عَنْ أَهْلِ الْبَاطِلِ ، وَ لاَ تَجْعَلُوا اللهَ ـ تبارک و تعالَى وَ لَهُ الْمَثَلُ الأَعْلَى ـ وَ إِمَامَكُمْ وَ دِينَكُمُ الَّذِي تَدِينُونَ بِهِ عُرْضَةً لِأَهْلِ الْبَاطِلِ فَتُغْضِبُوا اللهَ عَلَيْكُمْ فَتَهْلِكُوا ، فَمُهلاً مُهْلاً يَا أَهْلَ الصَّلاَحِ ، وَ لاَ تَتْرُكُوا أَمْرَ اللهِ وَ أَمْرَ مَنْ أَمَرَكُمْ بِطَاعَتِهِ ، فَيُغَيِّرَ اللهُ مَا بِكُمْ مِنْ نِعْمَةٍ . أَجِبُّوا فِي اللهِ مَنْ وُصِفَ بِصِفَتِكُمْ ، وَ أَبْغِضُوا فِي اللهِ مَنْ خَالَفَكُمْ ، وَ ابْذُلُوا مَوَدَّتَكُمْ وَ نَصِيحَتَكُمْ لِمَنْ وَصَفَ صِفَتَكُمْ ، وَ لاَ تَبْذُلُوهَا لِمَنْ رَغِبَ عَنْ صِفَتِكُمْ وَ عَادَاكُمْ عَلَيْهَا وَ بَغَى لَكُمُ الْغَوَائِلَ . هٰذَا أَدَبُنَا أَدَّبَ اللهُ فَخُذُوا بِهِ وَ تَفَهَّمُوهُ وَ اعْقِلُوهُ وَ لاَ تَنْبِذُوهُ وَرَاءَ ظُهُورِكُم ؛ مَا وَافَقَ هَوَاكُمْ أَخَذْتُمْ بِهِ ، وَ مَا خَالَفَ هَوَاكُمْ طَرَحْتُمُوهُ وَ لَمْ تَأْخُذُوا بِهِ .

یعنی : رفع می‌کنید و از خود می‌گذرانید بدی‌ها که مخالفان با شما کنند ، به آن چیزی که آن بهتر است (یعنی به تقیّه و مدارات ، با ایشان سلوک می‌کنید) و در این ضمن ، طلب می‌کنید که خدای تعالی ، از شما راضی شود ، به سبب اطاعت و بندگی او که در تقیّه و صبر بر ایذای مخالفان ، و متابعت ائمّهٔ معصومین ﷺ به جای می آورید . و این کلام ، اشاره است به قول الهی که فرموده : ﴿وَلَا تَسْتَوِي الْحَسَنَةُ وَلَا السَّيِّئَةُ ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ * وَمَا يُلَقَّاهَا إِلَّا الَّذِينَ صَبَرُوا وَمَا يُلَقَّاهَا إِلَّا ذُو حَظٍّ عَظِيمٍ﴾ .[2] و ترجمه ظاهرش آن است که : مساوی نیست خوبی و بدی ؛ یعنی هرگاه توانی[3] خوبی و بدی کرد ، خوبی را اختیار کن ؛ زیرا که مساوی نیستند .

۱ . سورهٔ ص ، آیهٔ ۲۸ .

۲ . سورهٔ فصّلت ، آیهٔ ۳۵ .

۳ . ب : «توان» .

بعد از آن فرمود که: دفع کن و از خود بگذران عداوت و ایذای دشمنان را به خصلتی که بهتر است (یعنی در برابر دشمنی او، درشتی مکن و بهر نحوی که به احسان، اقرب باشد، با او سلوک کن. مثلاً در مقابل بدی‌ای که از دشمن به کسی رسد، ممکن است تلافی به زیاده از آنچه او کرده و به مثل آن کمتر. و ممکن است عفو و با وجود عفو، احسان کردن. و هر مرتبه، بهتر و بالاتر از دیگری است).

بعد از آن فرمود که: هر گاه به وجه بهتر از خود بگذرانی، ناگاه، کس که میانهٔ تو و او عداوت است، چنان می‌شود که گویا دوستی است که قرابت نسبی با تو دارد و قبول این خصلت حمیده که عبارت از احسان کردن در مقابل بدی باشد، نمی‌کند و به آن راضی نمی‌شود، مگر آنها که صاحب صبر باشند. و قابل و صاحب این خصلت نمی‌باشد، مگر کسی که صاحب بهرهٔ عظیم از خوبی و محاسن اخلاق بوده باشد.

بعد از آن حضرت فرمود که: نزد مخالفان، خیر و خوبی نیست و جایز نیست شما را که مطّلع و عالم سازید ایشان را بر اصول و قواعد دین الهی؛ زیراکه اگر ایشان، از این قبیل چیزی از شما بشنوند، با شما دشمنی می‌کنند و آن معنی راکه از شما شنوند، شهادت می‌دهند و به سلاطین و اهل جور می‌رسانند یا بر شما حجّت می‌سازند و بر دوش شما بار می‌کنند و در هلاک شما سعی می‌کنند و رو به روی شما می‌گویند و می‌کنند آنچه شما را بد آید، و شما تلافیِ موافق حق، از ایشان نمی‌توانید جست در ایّام دولت فجّار و ظَلَمه. پس مرتبهٔ خود را در میان خود و اهل باطل بشناسید؛ زیراکه سزاوار نیست اهل حق راکه خود را در مرتبهٔ اهل باطل قرار دهند؛ زیراکه خدای تعالی، اهل حق را پیش خود، مرتبهٔ اهل باطل قرار نداده[1]. آیا ندانسته‌اید وجه قول الهی راکه در کتاب خود فرموده، آن جاکه می‌فرماید: ﴿أَمْ نَجْعَلُ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّـٰلِحَـٰتِ كَٱلْمُفْسِدِينَ فِى ٱلْأَرْضِ أَمْ نَجْعَلُ ٱلْمُتَّقِينَ كَٱلْفُجَّارِ؟﴾، یعنی: آیا می‌گردانیم ما آن جماعتی راکه ایمان آورده و اعمال صالحه کرده‌اند، مثل آنها که در روی زمین فساد کنند؟ یا آن که: می‌گردانیم صاحب تقوا را مثل فجّار و ارباب معاصی؟

۱. الف: - «زیراکه خدای تعالی، اهل حق را پیش خود، مرتبهٔ اهل باطل قرار نداده».

بعد از آن فرمود که: گرامی دارید خود را از مرتبهٔ اهل باطل یا اختلاط با ایشان، و خدای ـ تبارک و تعالی ـ راکه صاحب بهترین صفات و مدایح است و امام خود را و دینی [را] که به آن، عبادت پروردگار خود می‌کنید، در دست و زبان اهل باطل میندازید، و اگر چنین کنید، باعث آن می‌شود که خدای تعالی، بر شما غضب کند و هلاک شوید. پس با تأنّی و هموارى باشید، ای اهل صلاح و امر خدای ـ عزَّ و جلَّ ـ. و فرموده: کسی راکه خدای تعالی، شما را به متابعت او امر فرموده (یعنی امام وقت یا رسول الله وائمّه ﷺ) را ترک مکنید، و اگر ترک کنید، تغییر خواهد فرمود خدای تعالی، آنچه از نعمت خود [راکه] به شما عطا فرموده. و دوست دارید کسی راکه به صفت شما (یعنی تشیّع و دوستی اهل بیت ﷺ) موصوف باشد، و از برای خدا دشمن دارید کسی راکه مخالفِ شما باشد، و دوستی و خیرخواهی خود را بذل کنید و مضایقه مکنید [نسبت] به کسی که به صفت شما موصوف باشد، و بذل مکنید به کسی که از صفت شما عدول نموده به طریقهٔ دیگر راغب باشد و به سبب مذهب، با شما دشمنی کند و خواهد که شما را به مَهالک اندازد.

و بعد از آن فرمود که: این طریقهٔ سلوک و آداب ما، ادب و طریقهٔ خدای ـ عزَّ و جلَّ ـ است. پس آن را اخذ کنید و بفهمید و یاد گیرید و در پس سر خود میندازید که آنچه با خواهش شما موافق باشد، اخذ کنید و به آن عمل نمایید، و آنچه مخالف خواهش شما باشد، دور اندازید و عمل به آن نکنید.

[مذمت و زشتی تکبر در پیشگاه الهی]

وَ إيّاكُمْ وَ التَّجَبُّرَ عَلَى اللهِ ، وَ اعْلَمُوا أنَّ عَبْداً لَمْ يُبْتَلَ بِالتَّجَبُّرِ عَلَى اللهِ إلَّا تَجَبَّرَ عَلَى دِينِ اللهِ ، فَاسْتَقيمُوا للهِ ، ﴿وَلَاتَرْتَدُّواْ عَلَىٰٓ أَدْبَارِكُمْ فَتَنقَلِبُواْ خَٰسِرِينَ﴾[1]. أجارَنَا اللهُ وَ إيّاكُمْ مِنَ التَّجَبُّرِ عَلَى اللهِ ، وَ لاٰ قُوَّةَ لَنَا وَلَكُم إلّا بِاللهِ .

و حذر کنید از تکبّر کردن بر خدای ـ عزَّ و جلَّ ـ؛ یعنی سرکشی کردن از اطاعت و انقیاد اوامر و نواهی الهی . و بدانید که هیچ بنده‌ای مبتلا نشده به تجبّر بر خدای ـ عزَّ و جلَّ ـ و ترک انقیاد ، مگر آن که تجبّر می‌کند بر دین الهی و انکار دین می‌نماید . پس بر جادّهٔ اطاعت امر الهی ، مستقیم باشید و به عقب بر مگردید ، و بعد از ایمان و اطاعت ، مرتد مشوید و طریقهٔ مخالفت پیش مگیرید ، و اگر چنین کنید ، حال شما به خسران و زیان‌کاری منقلب خواهد شد . خدای تعالی ، ما را و شما[2] را پناه دهد از تجبّر بر خدای ـ عزَّ و جلَّ ـ . و قوّت و توانایی نیست ما را و شما را بر ترک تجبّر یا بر هیچ امری ، مگر به عون و مددکاری خدای ـ عزَّ و جلَّ ـ .

۱ . سورهٔ مائده ، آیهٔ ۲۱ .

۲ . ب : ـ «و شما را» .

[سرشت انسانها]

وَ قَالَ : إنَّ الْعَبْدَ إذَا كَانَ خَلَقَهُ اللهُ فِی الْأَصْلِ أَصْلِ الْخِلْقَةِ مُؤْمِناً لَمْ يَمُتْ حَتّٰى يُكَرِّهَ اللهُ تَعَالٰى إلَيْهِ الشَّرَّ وَ يُبَاعِدَهُ عِنْهُ ، وَ مَنْ كَرَّهَ اللهُ إلَيْهِ الشَّرَّ وَ بَاعَدَهُ عَنْهُ عَافَاهُ مِنَ الْكِبْرِ أَنْ يَدْخُلَهُ وَ الْجَبْرِيَّةِ ، فَلانَت عَرِيكَتُهُ ، وَ حَسُنَ خُلُقُهُ ، وَ طَلُقَ وَجْهُهُ ، وَ صَارَ عَلَيْهِ وَقَارُ الإِسْلامِ وَ سَكِينَتُهُ وَ تَخَشُّعُهُ ، وَ وَرِعَ عَنْ مَحَارِمِ اللهِ ، وَ اجْتَنَبَ مَسَاخِطَهُ ، وَ رَزَقَهُ اللهُ مَوَدَّةَ النَّاسِ وَ مُجَامَلَتَهُمْ وَ تَرْكَ مُقَاطَعَةِ النَّاسِ وَ الْخُصُومَاتِ ، وَ لَمْ يَكُنْ مِنْهَا وَ لا مِنْ أَهْلِهَا فِی شَیْءٍ .

وَ إنَّ الْعَبْدَ إنْ كَانَ اللهُ خَلَقَهُ فِی الْأَصْلِ (أَصْلِ الْخَلْقِ) كافِراً لَمْ يَمُتْ حَتّٰى يُحَبِّبَ إلَيْهِ الشَّرَّ وَ يُقَرِّبَهُ مِنْهُ ، فَإذَا أَحَبَّ إلَيْهِ الشَّرَّ وَ قَرَّبَهُ مِنْهُ ابْتُلِیَ بِالْكُفْرِ وَ الْجَبْرِيَّةِ ، فَقَسَا قَلْبُهُ ، وَ سَاءَ خُلُقُهُ وَ غَلُظَ وَجْهُهُ ، وَ ظَهَرَ فُحْشُهُ ، وَ قَلَّ حَيَاؤُهُ ، وَ كَشَفَ اللهُ سَتْرَهُ ، وَ رَكِبَ الْمَحَارِمَ فَلَمْ يَنْزِعْ عَنْهَا ، وَ رَكِبَ مَعَاصِیَ اللهِ ، وَ أَبْغَضَ طَاعَتَهُ وَ أَهْلَهَا ، فَبُعْدٌ مَا بَيْنَ حَالِ الْمُؤْمِنِ وَ حَالِ الْكَافِرِ . سَلُوا اللهَ الْعَافِيَةَ وَ اطْلُبُوهَا إلَيْهِ ، وَ لا حَوْلَ وَ لا قُوَّةَ إلّا بِاللهِ .

و فرمود : به درستی که بنده را هر گاه خدای تعالی ، در اصل آفرینش ، مؤمن آفریده باشد (یعنی در علم اَزَلی چنین مُثبت شده باشد که آن بنده ، بعد از تکلیف ، از روی قدرت و اختیار ایمان خواهد آورد و از زمرهٔ مؤمنان خواهد بود) ، نمی‌میرد تا وقتی که خدای تعالی ، شر و بدی را مکروه طبع او سازد و او را از شر ، دور سازد به توفیق و تفضّل الهی که آن بنده به اعمال صالحه و نیّت خیر ، خود را در معرض آن در آورده . و کسی که خدای تعالی ، شر را مکروه او می‌سازد و از آن دور می‌گردانَد ، عافیت می‌دهد ، او را از آن که آفتِ تکبّر و تجبُّر در او راه یابد و نفس او هموار و نرم می‌شود و اخلاقش خوب می‌شود و گشاده‌رو می‌شود و وقار و سکینه و فروتنی ـ که از توابع اسلام است ـ ، در او ظاهر می‌شود و از چیزها که خدای تعالی حرام کرده ، وَرَع می‌ورزد و پاک‌دامن می‌شود[1] و از اموری که محلّ غضب الهی می‌شود ، اجتناب می‌کند ، و خدای تعالی ، دوستی مردم و خوش‌سلوکی ایشان را روزیِ او می‌گردانَد ، و منازعه و دشمنی‌ها و جدایی از مردم را ترک می‌کند ، و مطلقاً از اهل و مقاطعه نمی‌باشد . و به درستی که بنده را هر گاه خدای تعالی ، در اصل آفرینش ، کافر خلق

۱ . الف : «می‌باشده» .

کرده باشد (یعنی علم اَزَلی[1] تعلّق گرفته باشد به آن که او کافر خواهد شد، از روی قدرت و اختیار)، نمی‌میرد تا وقتی که دوست او سازد شر و بدی را و او را به شر، نزدیک گرداند به آن که به سبب افعال قبیحه که آن بنده کرده، سلبِ توفیق از او بکند و او را به خودش باز گذارد، و یا به مقتضای هوای نفس و شیطان، مرتکب بدی شود. پس هر گاه خدای تعالی، شر را محبوب و مرغوبِ طبع او ساخت و او را به شر نزدیک گردانید، مبتلا می‌شود به کفر و سرکشی، و دلش صاحب قساوت و سختی می‌شود، و خُلقش بد می‌شود، و رویش غلیظ و سخت می‌شود و درشت‌گویی او در جواب مردم، ظاهر می‌شود، و حیایش کم می‌شود و خدای تعالی، پرده از روی کار او بر می‌دارد تا باطن بد او ظاهر شود، و مرتکب محرّمات الهی می‌شود و ترک آنها نمی‌کند و معاصی الهی را ارتکاب می‌نماید، و طاعت الهی و جمعی را که اهل طاعت‌اند، دشمن می‌دارد. پس دوریِ عظیم است میانهٔ حال مؤمن و حال کافر از خدای تعالی. سؤال کنید عافیت را، و راغب و متوجّه به جناب اقدس او شده، عافیت را از کَرَم او طلب کنید، و گردیدن از حال شقاوت و معصیت [را]. و توانایی بر طاعت و تحصیل سعادت نیست، مگر به فضل و عون خدای ـ عزَّ و جلَّ ـ.

۱. ب: «علم او».

[فضیلت صبر در بلاها و دشواری‌های راه خدا]

صَبِّرُوا النَّفْسَ عَلَى الْبَلاَءِ فِي الدُّنْيَا ؛ فَإِنَّ تَتَابُعَ الْبَلاَءِ فِيهَا و الشِّدَّةَ فِي طَاعَةِ اللهِ وَ وَلاَيَتِه وَ وَلاَيَةِ مَنْ أَمَرَ بِوَلاَيَتِهِ خَيْرٌ عَاقِبَةً عِنْدَ اللهِ فِي الآخِرَةِ مِنْ مُلْكِ الدُّنْيَا وَ إِنْ طَالَ تَتَابُعُ نَعِيمِهَا وَ زَهْرَتِهَا وَ غَضَارَةُ عَيْشِهَا فِي مَعْصِيَةِ اللهِ وَ وَلاَيَةِ مَنْ نَهَى اللهُ عَنْ وَلاَيَتِهِ وَ طَاعَتِهِ ؛ فَإِنَّ اللهَ تَعَالَى أَمَرَ بِوَلاَيَةِ الأَئِمَّةِ الَّذِينَ سَمَّاهُمُ اللهُ فِي كِتَابِهِ فِي قَوْلِهِ : ﴿وَجَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا﴾[1] ، وَ هُمُ الَّذِينَ أَمَرَ اللهُ بِوَلاَيَتِهِمْ وَ طَاعَتِهِمْ ، وَ الَّذِينَ نَهَى اللهُ عَنْ وَلاَيَتِهِمْ وَ طَاعَتِهِمْ وَ هُمْ أَئِمَّةُ الضَّلاَلَةِ الَّذِينَ قَضَى اللهُ تَعَالَى أَنْ يَكُونَ لَهُم دُوَلٌ فِي الدُّنْيَا عَلَى أَوْلِيَاءِ اللهِ الأَئِمَّةِ مِن آلِ مُحَمَّدٍ ـ صَلَوَاتُ اللهِ وَ سَلاَمُهُ عَلَيْهِ وَ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ ـ يَعْمَلُونَ فِي دَوْلَتِهِمْ بِمَعْصِيَتِهِ وَ مَعْصِيَةِ رَسُولِهِ ﷺ لِيَحِقَّ عَلَيْهِمْ كَلِمَةُ الْعَذَابِ ، وَ لِيَتِمَّ أَنْ تَكُونُوا مَعَ نَبِيِّ اللهِ مُحَمَّدٍ ﷺ وَ الرُّسُلِ مِنْ قَبْلِهِ .

صابر گردانید نفس خود را بر تحمّل بلا در دنیا ؛ زیراکه پی در پی شدن بلا در دنیا و کشیدن سختی در طاعت خدای ـ عزَّ و جلَّ ـ و در دوستی او و دوستی کسی که خدای‌تعالی ، خلایق را به دوستی او امر نموده ، عاقبتش نزد خدای تعالی در آخرت ، بهتر است از پادشاهی دنیا یا صاحب اختیار بودن در دنیا ، هر چند مدّت[2] پیاپی شدن نعمت و رفاهیتش و بَهجت و تازگی و وسعت عیشش در معصیت الهی و اطاعت کسی که خدای ـ عزَّ و جلَّ ـ از پیروی او نهی فرموده ، ممتد و طویل باشد ؛ زیراکه خدای ـ عزَّ و جلَّ ـ امر فرموده به ولایت ائمّه که ایشان را در کتاب خود یاد کرده در کلام خود که فرموده : ﴿وَجَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا﴾ ؛ یعنی : گردانیدیم ایشان را پیشوایان که به فرمودهٔ ما ، خلایق را راه‌نمایی کنند . و ایشان‌اند آن جماعت که خدای تعالی ، به ولایت و طاعت ایشان امر فرموده و آن جماعتی که خدای تعالی ، از ولایت و طاعت ایشان ، نهی کرده ، ایشان ، پیشوایان‌اند که خلق را به ضلالت می‌اندازند و خدای تعالی ، مقدّر ساخته که ایشان را در دنیا ، غلبه بر اولیای الهی ، که عبارت از ائمّهٔ آل محمّد ـ صلوات الله علیه و علیهم أجمعین ـ بوده باشند ، میسّر گردد . و ایشان در ایّام دولت خود به معصیت الهی و معصیت رسول الله ﷺ عمل کنند تا آن‌که مستحق و

۱ . سورهٔ انبیاء ، آیهٔ ۷۳.

۲ . ب : «مدّتی».

مستوجب عذاب شوند، و تا آن که تمام و کامل شود این معنی که عبارت از بودن ائمّهٔ حق ﷺ یا پیغمبر خدای محمّد ﷺ و پیغمبران پیش از او بوده باشند (یعنی به سبب آن که ائمّهٔ ضلالت، حقّ ایشان را غصب کرده‌اند و ایشان را مغلوب خود ساخته‌اند، به درجات عالیه، فائز گردند).

و در بعضی از نسخ ـ که قبل از این ذکر کردیم ـ، تتمّهٔ این کلام بر این وجه است که: «وَ لِيَتِمَّ أَمْرَ اللهِ فيهِم الَّذِی خَلَقَهُمْ لَهُ فِی الْأَصْلِ أَصْلِ الْخَلْقِ مِنَ[1] الْكُفْرِ الَّذِی سَبَقَ فِی عِلْمِ اللهِ أَنْ يَخْلَقَهُمْ لَهُ فِی الْأَصْلِ» تا آخر کلامی که در اوایل رساله مذکور شد؛ یعنی: غالب شدن ائمّهٔ ضلالت، برای آن است که مستحقّ عذاب شوند، و تمام شود امر الهی در باب ایشان که ایشان را در اصل خلقت، برای آن خلق کرده که عبارت از کفری است که در علم سابق الهی مقرّر شده که ایشان را برای آن خلق کند؛ یعنی تا کفر ایشان از روی قدرت و اختیار که خدای تعالی در اَزَل به آن عالم بود، و مطابق حکمت و مصلحت که سرّ آن نزد خدای ـ عزَّ و جلَّ ـ ظاهر و هویداست، تحقّق یابد.

و قبل از کلمهٔ «أَنْ يَكُونُوا»، کلامی است که قبل از کلمهٔ «أَمَر اللهَ»، پیش از این مذکور شد.

۱. ب: «عن».

[ویژگیهای انسانهای با تقوا]

فَتَدَبَّرُوا مَا قَصَّ اللهُ عَلَيْكُمْ فِي كِتَابِهِ الْكَرِيمِ مِمَّا ابْتَلَى بِهِ أَنْبِيَاءَهُ وَ أَثْنَاعَهُمُ الْمُؤْمِنِينَ ، ثُمَّ سَلُوا اللهَ تَعَالَى أَنْ يُعْطِيَكُمُ الصَّبْرَ عَلَى الْبَلَاءِ فِي السَّرَّاءِ وَ الضَّرَّاءِ وَ الشِّدَّةِ وَ الرَّخَاءِ مِثْلَ الَّذِي أَعْطَاهُمْ ، وَ إِيَّاكُمْ وَ مُمَاظَّةَ أَهْلِ الْبَاطِلِ ، وَ عَلَيْكُمْ بِهُدَى الصَّالِحِينَ وَ وَقَارِهِمْ وَ سَكِينَتِهِمْ وَ حِلْمِهِمْ وَ تَخَشُّعِهِمْ وَ وَرَعِهِمْ عَنْ مَحَارِمِ اللهِ وَ صِدْقِهِمْ وَ وَفَائِهِمْ وَاجْتِهَادِهِمْ لِلهِ فِي الْعَمَلِ بِطَاعَتِهِ ؛ فَإِنَّكُمْ إِنْ لَمْ تَفْعَلُوا ذَلِكَ لَمْ تُنْزَلُوا عِنْدَ رَبِّكُمْ مَنْزِلَةَ الصَّالِحِينَ قَبْلَكُمْ .

پس تفکّر کنید در آنچه خدای تعالی ، در کتاب کریم خود برای شما حکایت کرده از آنچه پیغمبران خود را به آن مبتلا ساخته و مؤمنانی راکه متابعتِ ایشان نموده‌اند . بعد از آن ، از خدای تعالی سؤال کنید که عطا کند به شما صبر بر بلا [را] و آنچه خدای تعالی ، شما را به آن امتحان فرماید در خوش‌حالی و تنگی و سختی و وسعت حال ، مثل آنچه به ایشان عطا فرموده . و حذر کنید از انگیختن شر و منازعه نمودن با اهل باطل . و بر شما باد به طریقه صالحین ، و وقار و سکینه و حِلم و فروتنی ایشان ، و پرهیزگاری از محارم الهی ، و راست گفتن و وفا نمودن به وعده و غیر آن ، و سعی کردن در طاعت الهی ، چنانچه طریقهٔ ایشان است ؛ زیراکه اگر چنین نکنید ، نزد خدای ـ عزَّ و جلَّ ـ منزلت و مرتبت ایشان را نخواهید یافت .

و در باب صفات[1] صالحان و متّقیان ، احادیث بسیار است . از آن جمله ، سیّد رضی ﷺ در نهج البلاغة روایت کرده که یکی از اصحاب حضرت امیر المؤمنین ﷺ ـ که او را همّام می‌گفتند و مردی عابد بود ـ ، از آن حضرت استدعا نمود که : یا امیر المؤمنین ! وصف کن برای من[2] متّقیان را به نوعی که محسوس من شوند . حضرت ، اندک صبری فرمود . بعد از آن فرمود : ای همّام ! از خدای تعالی ، حذر کن و اعمال خوب به جای آور ؛ زیراکه خدای تعالی ، با آن جماعت است که صاحب تقوا و احسان‌اند .

پس همّام ، به همین قدر راضی نشد و در سؤال خود ، مبالغه نمود . پس آن حضرت ، حمد و ثنای الهی به جای آورد و صلوات بر حضرت پیغمبر ﷺ و بر آل اطهار او فرستاد . بعد از آن فرمود : به درستی که خدای تعالی ، خلایق را آفرید ، در حالتی که بی‌نیاز بود از طاعت ایشان و نمی‌ترسید

۱ . الف و ب : ـ «صفات» .

۲ . الف و ب : «ما» .

از معصیت ایشان ؛ زیرا که معصیت گناه کاران ، به او ضرری نمی‌رساند و اطاعت[۱] مطیعان به او نفعی نمی‌دهد . پس قسمت فرمود میانهٔ ایشان ، معیشت‌های ایشان را . و هریک را در مرتبهٔ خود جای داد . پس جمعی که صاحب تقوایند ، در دنیا ایشان ، صاحبان فضائل‌اند . سخن ایشان ، حق و صواب است ، و لباس ایشان ، میانه‌روی است ، و راه رفتن ایشان ، فروتنی است . چشم خود را از آنچه خدای تعالی بر ایشان حرام کرده ، پوشیده‌اند و گوش خود را وقف شنیدن علمی ساخته‌اند که به ایشان ، نفع دهد . و نفوس ایشان در حالت بلا ، در همان مقام است که در حالت وسعت و رفاهیّت است ؛ و اگر نه آن بود که خدای از برای حیات ایشان ، نهایتی مقرّر[۲] ساخته ، یک چشم [بر هم] زدن ، ارواح ایشان در بدن‌ها قرار نمی‌گرفت از جهت شوقی که به ثواب الهی و خوفی که از عذاب او دارند . عظمت خالق ، در نفوس ایشان چنان جای کرده که هر چه غیر اوست ، در نظر ایشان ، حقیر و بی‌قدر شده . پس حال ایشان نسبت به بهشت ، مثل کسی است که بهشت را دیده باشد . پس گویا که در بهشت ، مشغول تنعّم‌اند . و نسبت به جهنّم ، مثل کسی است که جهنّم را دیده باشد ، پس گویا که در جهنّم به عذاب گرفتارند .

دل‌های ایشان ، اندوهناک است و مردم ، از شرّ ایشان ایمن‌اند و بدن‌های ایشان ، لاغر و نحیف ، و مطالب ایشان ، سبُک و خفیف ، و نفوس ایشان ، پرهیزگار و عفیف است . اندک مدّتی را به صبر گذرانیده‌اند تا در عقبش ، راحتیِ طویل یافته‌اند . و این ، تجارتی پُر نفع است که خداوند ، ایشان برای ایشان ، میسّر ساخته . دنیا ، ایشان را خواسته و ایشان ، او را نخواسته‌اند ، و دنیا ، ایشان را اسیر کرده . پس عوضی داده ، خود را خلاص کرده‌اند .

شب‌ها قدم‌های خود را راستِ یکدیگر گذاشته ، اجزای قرآن را به ترتیل ، تلاوت می‌نمایند و نفوس خود را به آن ، محزون و اندوهناک می‌گردانند و دوای درد خود را بر می‌انگیزند . پس هر گاه به آیه‌ای گذرند که باعث شوق به ثواب الهی شود ، میل به او می‌کنند از جهت رغبت در ثواب . و نفوس ایشان ، متوجّه او می‌شود از روی اشتیاق ، و چنان گمان می‌کنند که جنّت و ثواب الهی در برابر ایشان است[۳] . و هر گاه به آیه‌ای از قرآن رسند که مشتمل بر ترسیدن[۴] از عذاب و غضب الهی باشد ، گوش‌های دل خود را به جانب آن می‌اندازند و گمان می‌کنند که او از زبانه کشیدن جهنّم

۱ . الف و ب : «طاعات» .
۲ . الف : «مقدّر» .
۳ . الف و ب : - «و چنان گمان می‌کنند که جنّت و ثواب الهی در برابر نظر ایشان است» .
۴ . ج : «ترسانیدن» .

و صوت هولناک او در بیخ گوش ایشان است. پس ایشان، منحنی شده‌اند در حال رکوع، و پیشانی و کفها و زانوها و اطراف قدمهای خود را برای سجود، فرش کرده‌اند و رو به خدای ـ عزَّ و جلَّ ـ کرده، استدعا می‌کنند آزادی خود را از عذاب جهنّم. و در روز، مردمان‌اند صاحب حِلم و علم و نکوکاری و تقوا. و ایشان را خوف الهی تراشیده، چنانچه چوب را به جهت تیر تراشند و کسی که ایشان را می‌بیند، چنان[1] می‌پندارد که بیمارند، و حال آن که ایشان را مرضی عارض نشده.

و می‌گویند[2] که خیالات، جنون و وساوس شیطان در عقل ایشان، راه یافته. و به تحقیق که در عقل ایشان، امری عظیم راه یافته که عبارت از خوف الهی است. راضی نمی‌شوند از اعمال حسنهٔ خود به قدری قلیل، و بسیار نمی‌شمارند عبادات بسیار را. پس همیشه نفس خود را در محلّ تهمت دارند و از شرّ نفس امّاره، ایمن نمی‌باشند و از اعمال خود، ترسان و هراسان‌اند. اگر کسی یکی از ایشان را به خوبی وصف کند، می‌ترسد از آنچه در باب او گفته‌اند و می‌گوید من، خود را بهتر از دیگران می‌شناسم و خداوند من، مرا بهتر از من می‌شناسد. خداوندا! بر من مگیر آنچه ایشان می‌گویند، و مرا بهتر از آن کن که ایشان، گمان می‌برند، و بیامرز از برای من، آنچه ایشان نمی‌دانند.

پس، از جملهٔ علاماتِ کسی که از آن جماعت باشد، آن است که صاحب قوّت است در دین، و صاحب حَزم و دوراندیشی است با نرمی، و صاحب ایمان است با یقین، و صاحب حرص است در علم، و صاحب علم است با حِلم، و میانه‌رو است در حالت توانگری، و باخشوع است در عبادت، و با تحمّل و زینت است در پریشانی، و باصبر است در شدّت و سختی، و صاحب رغبت است در طلب حلال، و صاحب نشاط است در هدایت، و متنفّر است از طمع.

اعمال صالحه به جا می‌آورد و از آنها ترسان است. شام می‌کند و مراد عمده‌اش خدای ـ عزَّ و جلَّ ـ است، و صبح می‌کند و مطلب عظیمش شکر الهی است. شب را با حذر و خوف، به روز می‌کند و روز را با فرح و شادی، شب می‌کند. حذرش از آن چیزی است که از آن حذرش فرموده‌اند که عبارت از غفلت است از یاد الهی، و فرحش از فضل و مرحمت الهی است که به او عطا شده یا امید دارد. اگر نفسش سرکشی کند در چیزی که او نخواهد، مطلب نفس را به فعل نمی‌آورد در آنچه خواهد، تا دیگر سرکشی نکند. رغبت تام در چیزی دارد که زایل شدن ندارد که

۱. الف: ـ «چنان».

۲. الف و ب: «می‌گوید».

آن، نسیم آخرت است، و بی‌رغبتی‌اش در چیزی است که باقی نمی‌ماند که عبارت از لذّت دنیاست.

حِلم را با علم، و گفتن را با کردن آمیخته می‌سازد. هر گاه ملاحظه کنی، حلال او را می‌بینی که آرزویش نزدیک است و طول اَمَل ندارد، و لغزشش اندک است، و دلش صاحب خشوع و فروتنی است، و نفسش صاحب قناعت و سازگاری است، و خورشش اندک است، و در کار خود، سهل‌انگاری می‌کند و بسیار تنگ نمی‌گیرد، و کار دین خود را محکم می‌کند، و شهوتش مُرده است، و خشم و غضبش فرو خورده است. مردم، از او امید خوبی دارند و از شرّش ایمن‌اند. اگر در میان جمعی باشد که از یاد خدای تعالی غافل‌اند، او را از جملهٔ ذکرکنندگان می‌نویسند و اگر در میان جمعی باشد که یاد الهی می‌کنند، از جملهٔ غافلانش نمی‌نویسند. عفو می‌کند از کسی که بر او ظلم کند، و عطا می‌کند به کسی که او را محروم ساخته باشد، و صِله و مهربانی می‌کند با کسی که از او قطع کند.

فحش و درشت‌گویی، از او دور است و سخن گفتنش نرم و از روی همواری است. کار بد، از او غایب است و کار خوب، پیش او حاضر است. خیرش رو کننده است و شرّش رو گردانـنده. در بلاها، صاحب وقار است و در مکاره، صاحب صبر و در وسعت حال، صاحب شکر. ظلم نمی‌کند بر دشمن خود، و مرتکب معصیت نمی‌شود برای دوست خود. اگر کسی بر او دعوی کند، پیش از آن که بر او گواهی دهند، اعتراف می‌کند به حق، و اگر کسی چیزی به او سپارد، نمی‌گذارد که ضایع شود و فراموش نمی‌کند چیزی را که به یاد او آورده باشند[1]؛ یعنی عقوبات ومثوبات و عِبَر و اوامر الهی را که خدای ـ عزَّ و جلَّ ـ به یاد او آورده، از کثرت تذکّر و تدبّر، فراموش نمی‌کند یا آن که هر گاه در امری او را گواه گیرند، اهتمام در حفظ آن می‌کند تا فراموش نشود. و مراد، ترک نسیانْ بی‌اختیار نیست.

بعد از آن فرمود که: مردم را به لقب‌های[2] بد نمی‌خواند، و به همسایه یا کسی که به او پناه آورد، ضرر نمی‌رساند، و به مصیبت‌ها که به مردم رسد، شماتت و شادی نمی‌کند، و در امور باطل، خود را داخل نمی‌کند، و از حق بیرون نمی‌رود، و اگر ساکت شود، سکوتش موجب غـم و انـدوه او نمی‌شود، و اگر بخندد، آوازش بلند نمی‌شود، و اگر کسی بر او تعدّی کند، صبر می‌کند تا خدای تعالی برای او انتقام بکشد. نفسش همیشه از دست او در تَعَب است و مردم از او در راحت‌اند. نفس

۱. ب: «آورده باشد».
۲. ب: «لغت‌های».

خود را برای آخرتش به تَعَب انداخته و مردم را از شرّ نفس خود، در راحت گذاشته. دوری‌اش از هر چه[۱] از او دوری کند، از روی زهد و تنزّه[۲] است، و نزدیکی‌اش به هر چه به آن نزدیک شود، از راه نرمی و ترحّم است. دوری‌اش تکبّر و بزرگی نیست، و نزدیکی‌اش مکر و فریب نیست.

پس چون کلام آن حضرت به این جا رسید، همّام فریاد[۳] زد و جان بـه حـق، تسـلیم کـرد. حضرت فرمود که: والله که من، از این معنی بر او خائف بودم! بعد از آن فرمود: چـنین مـی‌کند موعظه‌های کامل با کسی که اهلیّت آنها [را] داشته باشد. پس یکی از اشقیا که آن جا حاضر بود، گفت: چرا با تو چنین نکرد، یا امیر المؤمنین؟ حضرت فرمود: به درستی که هر مدّت حـیاتی را نهایتی است که از آن نمی‌گذرد، و سببی هست که از او تجاوز نمی‌کند. پس به تأنّی باش و دیگر چنین سخن مگو؛ زیرا که این سخن را شیطان بر زبانت جاری ساخت.[۴]

۱. الف: - «از هر چه».
۲. ب: «ترهّب».
۳. ب: «فریادی».
۴. نهج البلاغة، ج ۲، ص ۱۶۰ و ۱۶۵، خطبهٔ ۱۹۳.

[نشانهٔ ایمان حقیقی]

وَاعْلَمُوا أَنَّ اللهَ تَعَالىٰ إِذَا أَرَادَ بِعَبْدٍ خَيْراً شَرَحَ صَدْرَهُ لِلْإِسْلامِ ، فَإِذَا أَعْطَاهُ ذٰلِكَ أَنْطَقَ لِسَانَهُ بِالْحَقِّ ، وَ عَقَدَ قَلْبَهُ عَلَيْهِ فَعَمِلَ بِهِ ، فَإِذا جَمَعَ اللهُ تَعَالىٰ لَهُ ذٰلِكَ تَمَّ لَهُ إِسْلامُهُ ، وَكَانَ عِنْدَ اللهِ إِنْ مَاتَ ـ عزَّ و جلَّ ـ عَلَى ذٰلِكَ الْحَالِ مِنَ الْمُسْلِمِينَ حَقّاً ، وَ إِذَا لَمْ يُرِدِ اللهُ تَعَالىٰ بِعَبْدٍ خَيْراً وَ كَلَّهُ إِلىٰ نَفْسِهِ فَكَانَ صَدْرُهُ ضَيِّقاً حَرَجاً ، فَإِنْ جَرَى عَلَى لِسَانِهِ حَقٌّ لَمْ يُعْقَدْ قَلْبُهُ عَلَيْهِ ، وَ إِذَا لَمْ يُعْقَدْ قَلْبُهُ عَلَيْهِ لَمْ يُعْطِهِ اللهُ الْعَمَلَ بِهِ ، فَإِذَا اجْتَمَعَ ذٰلِكَ عَلَيْهِ حَتّىٰ يَمُوتَ وَ هُوَ عَلَى تِلْكَ الْحَالِ كَانَ عِنْدَ اللهِ مِنَ الْمُنَافِقِينَ ، وَ صَارَ مَا جَرَى عَلى لِسَانِهِ مِنَ الْحَقِّ الَّذِي لَمْ يُعْطِهِ اللهُ أَنْ يُعْقَدَ قَلْبُهُ عَلَيْهِ وَ لَمْ يُعْطِهِ الْعَمَلَ بِهِ حُجَّةً عَلَيْهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ، فَاتَّقُوا اللهَ وَ اسْأَلُوهُ أَنْ يَشْرَحَ صُدُورَكُمْ لِلْإِسْلامِ ، وَ أَنْ يَجْعَلَ أَلْسِنَتَكُمْ تَنْطِقُ بِالْحَقِّ حَتّىٰ يَتَوَفَّاكُمْ وَ أَنْتُمْ عَلَى ذٰلِكَ ، وَ أَنْ يَجْعَلَ مُنْقَلَبَكُمْ مُنْقَلَبَ الصَّالِحِينَ قَبْلَكُمْ ، وَ لا حَوْلَ وَ لا قُوَّةَ إِلَّا بِاللهِ ، وَ الْحَمْدُ للهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ .

و بدانید که خدای تعالی هر گاه، خیر بنده را خواهد به سبب سعادتی که اکتساب نموده، سینهٔ او را از برای اسلام، وسیع می‌سازد، و چون این معنی را به او عطا کرد، زبانش به حق، گویا می‌شود و دلش را به حق می‌بندد و به حق، عمل می‌کند. و هر گاه این معانی را برای او جمع کرد، اسلام او را تمام و کامل می‌سازد. و اگر بر این حال بمیرد، نزد خدای ـ عزَّ و جلَّ ـ از مسلمینِ حقیقی خواهد بود.

و هرگاه خدای تعالی، خیر بنده را نخواهد به سبب شقاوتی که کسب کرده، او را به خودش باز می‌گذارد. پس سینهٔ او تنگ و بی‌وسعت می‌شود و اگر حقّی بر زبانش جاری شود، دلش را بر او نمی‌بندد و وقتی که دل را بر او نبست، خدای تعالی، عمل کردن به حق را روزیِ او نمی‌کند. و هرگاه این امور بر او جمع شد تا آن که بر این حال مُرد، نزد خدای ـ عزَّ و جلَّ ـ از جملهٔ منافقین خواهد بود و آن حقّی که بر زبانش جاری شده و روزیِ او نکرده، خدای تعالی که در دلش جای[1] کند و عمل به آن حق را روزیِ او نساخته، بر او حجّت خواهد بود. پس، از خدای تعالی، حذر کنید و از جناب اقدس او سؤال کنید که سینه‌های شما را وسعت دهد تا اسلام، در آنها جای گیرد و زبان‌های شما را به حق، گویا سازد تا آن که وقتی که قبضِ روح شما کند، بر این حال بوده باشید، و عاقبت کارِ شما را مانند عاقبت صالحین پیش از شما گردانَد. و توانایی بر این امور و سایر مراتب عالیه میسّر نیست، مگر به عون و تأیید الهی. و حمد، مَر خداوندی راست که پروردگارِ عالمیان است.

۱. الف: «جاه»؛ ب: «جاری».

[راه محبوب الهی شدن]

وَ مَنْ سَرَّهُ أَنْ يَعْلَمَ أَنَّ اللهَ ـ عزَّ و جلَّ ـ يُحِبُّهُ فَلْيَعْمَلْ بِطَاعَةِ اللهِ وَلْيَتَّبِعْنَا ؛ أَلَمْ تَسْمَعْ قَوْلَ اللهِ ـ عزَّ و جلَّ ـ لِنَبِيِّهِ ﷺ : ﴿قُلْ إِن كُنتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ﴾[1] ؟ وَ اللهِ لَا يُطِيعُ اللهَ عَبْدٌ أَبَداً إِلَّا أَدْخَلَ اللهُ عَلَيْهِ فِي طَاعَتِهِ اتِّبَاعَنَا ، وَ لَا وَ اللهِ لَا يَتَّبِعُنَا عَبْدٌ أَبَداً إِلَّا أَحَبَّهُ اللهُ ، وَ لَا وَاللهِ لَا وَ اللهِ لَا يَدَعُ أَحَدٌ اتِّبَاعَنَا أَبَداً إِلَّا أَبْغَضَنَا ، وَ لَا وَ اللهِ لَا يُبْغِضُنَا أَحَدٌ أَبَداً إِلَّا عَصَى اللهَ ، وَ مَنْ مَاتَ عَاصِياً للهِ أَخْزَاهُ اللهُ وَ أَكَبَّهُ اللهُ عَلَى وَجْهِهِ فِي النَّارِ ، وَ الْحَمْدُ للهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ .

و کسی که او را مسرور سازد این معنی که بداند خدای ـ عزَّ و جلَّ ـ او را دوست می‌دارد ، پس باید که به طاعت الهی عمل کند و ما را (یعنی اهل البیت : را) متابعت کند . آیا نشنیده‌ای قول خدای ـ عزَّ و جلَّ ـ راکه به پیغمبر خود ۹ می‌فرماید که : «بگو که اگر شما خدا را دوست می‌دارید ، پس پیرویِ من کنید تا خدای تعالی ، شما را دوست دارد و گناهان شما را بیامرزد» . والله که هیچ بنده‌ای هرگز اطاعت خدای ـ عزَّ و جلَّ ـ به جای نیاورده که خدای ـ عزَّ و جلَّ ـ در طاعتش پیروی ما را داخل نکرده باشد ! و نه والله که هیچ کس پیرویِ ما هرگز نمی‌کند که خدای ـ عزَّ و جلَّ ـ او را دوست ندارد ! و نه والله که هیچ بنده‌ای پیرویِ ما را ترک نمی‌کند که ما را دشمن ندارد ! و نه والله که هیچ کس ما را دشمن نمی‌دارد که عصیان الهی نکرده باشد ! و کسی که با عصیان الهی بمیرد ، خدای تعالی ، او را رسوا می‌کند و بر رو ، در آتش جهنّم می‌اندازد . و حمد ، مر خداوندی راست که پروردگارِ عالمیان است .

و از این کلام شریف ـ چنانچه قبل از این ظاهر شد ـ ، معلوم می‌شود که عبادت الهی بدون متابعت اهل بیت طاهرین ﷺ فایده نمی‌دهد ، و عاقبتِ کسی که مخالفتِ ایشان کند ، جهنّم است . و سرمایهٔ محبّت الهی و تقرّب به جناب اقدس او ، تمسّک به عروة الوثقای متابعت و محبّت اهل عصمت و طهارت است . و متابعتِ ایشان بر وجه کمال ، به سعی و اهتمام در عبادت و بندگی الهی به عمل می‌آید ، و محبّت ، مقتضی اطاعت و فرمان‌برداری است . امید که همگی دوستان را توفیق عبادت و بندگی ، روزی گردد . بالنّبیّ و آله الأماجد الکرام ـ صلوات الله علیهم ـ . ما تعاقبت اللّیالی والأیّام .

۱ . سورهٔ آل عمران ، آیهٔ ۱۳۱ .

[خاتمهٔ کتاب]

این است آخر ترجمهٔ وصیّتِ کشّاف معضلات حقایق، جعفر بن محمّد الصادق ـ صلوات الله و سلامه علیه ـ که این خاکسار قلیل البضاعة، به معاونت تأیید و مساعدت توفیق الهی، با کثرت تشویش بال و تشتّت حال[1]، به سبب اسقام و مکاره که حیات مستعار دنیا از آن خالی نمی‌باشد، به تحریر آن مؤیّد گردید. امید که به دعای جمعی از مقرّبان درگاه سبحانی که از مضامین احادیث که در این اوراق اندراج یافته، بهره‌مند گرداند. این مُذنب روسیاه را خلاصی از عذاب الهی که به قبایح اعمال، کسب استحقاق آن نموده، و رسیدن به درجات عالیه که از استعداد آنها عاطل و عاری است، روزی گردد و در سِلک محبّان و هواخواهان[2] ائمّهٔ معصومین علیهم السلام و در سایهٔ لِواء امیر المؤمنین و قائد الغرّ المُحَجّلین ـ صلوات الله و سلامه[3] علیه و آله إلی یوم الدین ـ محشور گردد.[4]

[انجامهٔ مؤلف][5]

و فراغ از تسطیر این کلمات، در خامس عشرین شهر شوّال سنهٔ احدی و ثمانین بعد الف، اتّفاق افتاد. و الحمد لله و سلامه علی عباده الّذین اصطفاهم[6]، حمداً کثیراً دائماً و سلاماً متتابعاً متوالیاً علی ید مؤلّفه، الفقیر إلی عفو ربّه الغنیّ، علاء الدین محمّد بن أبی تراب الحسینی ـ عفی الله عنهما و صفح عن جرائمهما ـ.

[ترقیمهٔ نسخه‌ها]

ترقیمهٔ نسخهٔ الف:

«قد فرغ من تسوید هذا الکتاب المستطاب الّذی اشتمل علی غُرر فوائد الدّارین و دُرَر عوائد النشأتین، وفّقنا الله تعالی و سائر محبّی آل الرّسول و ذرّیة البتول للعمل بفحاویه والمواظبة علی مطاویه، بحقّ عظمته وحرمةِ نبیّه و آله الأماجد العظام والأکابر الکرام،

۱. الف: - «تشتّت حال».
۲. ب: - «هواخواهان».
۳. ب: - «و سلامه».
۴. ب: + «و الحمد لله علی کلّ حال فی المبدأ و المآل و صلّی الله علی سیّدنا محمّد و آله و أصحابه الّذین جاهدوا علی أمره فی کلّ بکورٍ و آصال و صار الفراغ من تسطیر و ذلک الکتاب فی المنتصف شهر الصفر سنة ألف و ثلاثمئة و ثلاث».
۵. این انجامه در نسخهٔ «ح» وجود ندارد.
۶. ب: «اصطفی».

ـ صلوات الله و سلامه علیه و علیهم ـإلی یوم القیامة ، أقل الخلیقة بل اللآشئ فی الحقیقة محمّد سلمان بن عبد الباقی الگلپایگانی ـ عفی عنهما غیّهما بالنّبی والوصی وآلهما ـ فی غرّة شهر ذی القعدة الحرام السبعه ثلاثٍ و ثمانین وألفٍ ۱۰۸۳» .

نسخهٔ ب با انجامهٔ مؤلف پایان می‌یابد و نام کاتب و تاریخ کتابت و ترقیمهٔ کاتب ندارد.

ترقیمهٔ کاتبِ نسخهٔ ج :

«و الحمد لله علی کلّ حال فی المبدأ و المآل و صلّی الله علی سیّدنا محمّد و آله و أصحابه الّذین جاهدوا علی أمره فی کلّ بکورٍ و آصال و صار الفراغ من تسطیر ذلک الکتاب فی المنتصف شهر الصفر سنة ألف و ثلثمئة و ثلاث»[۱].[۲]

۱ . بعد از آن ناشر چاپ سنگی در هند ، در دو صفحه خاتمه نشری ، نگاشته ، که متاسفانه ، در نسخهٔ چاپ سنگی در اختیار ما این برگ نصفش از بین رفته و بر نسخهٔ دیگری دسترسی امکان‌پذیر نبود .

۲ . شکر و سپاس خدای متعال راکه تصحیح و تحقیق این کتاب در ماه رمضان المبارک سال ۱۴۲۹ به انجام رسید .

فهرست‌ها

۱ـ فهرست آیات
۲ـ فهرست روایات
۳ـ فهرست اعلام
۴ـ فهرست کتب
۵ـ فهرست اماکن
۶ـ فهرست منابع و مآخذ
۷ - فهرست مطالب

فهرست آیات

آیه	شماره	صفحه
بقره		
﴿صُمٌّ بُكْمٌ عُمْىٌ فَهُمْ لَا يَرْجِعُونَ﴾	۱۸	۸۴
﴿تَجْرِى مِن تَحْتِهَا ٱلْأَنْهَـٰرُ﴾	۲۵	۳۱۱
﴿مَآ أَمَرَ ٱللَّهُ بِهِۦٓ أَن يُوصَلَ﴾	۲۷	۲۰۵
﴿ٱلَّذِينَ يَنقُضُونَ عَهْدَ ٱللَّهِ مِنۢ بَعْدِ مِيثَـٰقِهِۦ وَ يَقْطَعُونَ مَآ أَمَرَ ...﴾	۲۷	۲۰۶
﴿وَ لَقَدْ عَلِمُواْ لَمَنِ ٱشْتَرَاهُ مَا لَهُۥ فِى ٱلْـَٔاخِرَةِ مِنْ خَلَـٰقٍ﴾	۱۰۲	۱۳۶
﴿إِنِّى جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا﴾	۱۲۴	۴۱۵
﴿وَ مِن ذُرِّيَّتِى﴾	۱۲۴	۴۱۵
﴿لَا يَنَالُ عَهْدِى ٱلظَّـٰلِمِينَ﴾	۱۲۴	۴۱۵
﴿كَذَٰلِكَ يُرِيهِمُ ٱللَّهُ أَعْمَـٰلَهُمْ حَسَرَٰتٍ عَلَيْهِمْ﴾	۱۶۷	۳۷۸،۲۳۱
﴿فَمَنِ ٱضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَ لَا عَادٍ فَلَآ إِثْمَ عَلَيْهِ﴾	۱۷۳	۷۵
﴿وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِى عَنِّى فَإِنِّى قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ ٱلدَّاعِ ...﴾	۱۸۶	۲۸۵
﴿وَ لَا تُلْقُواْ بِأَيْدِيكُمْ إِلَى ٱلتَّهْلُكَةِ﴾	۱۹۵	۷۵
﴿وَ لَا تُلْقُواْ بِأَيْدِيكُمْ إِلَى ٱلتَّهْلُكَةِ وَأَحْسِنُوٓا ...﴾	۱۹۵	۲۲۴
﴿وَٱللَّهُ يَهْدِى مَن يَشَآءُ إِلَىٰ صِرَٰطٍ مُّسْتَقِيمٍ﴾	۲۱۳	۱۷۰
﴿لَا تَجْعَلُواْ ٱللَّهَ عُرْضَةً لِّأَيْمَـٰنِكُمْ﴾	۲۲۴	۱۳۹
﴿عَلَى ٱلصَّلَوَٰتِ وَٱلصَّلَوٰةِ ٱلْوُسْطَىٰ ...﴾	۲۳۸	۳۵۷

﴿يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تُبْطِلُواْ صَدَقَـٰتِكُم بِٱلْمَنِّ وَٱلْأَذَىٰ﴾	۲۶۴	۲۳۳
﴿يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱتَّقُواْ ٱللَّهَ وَذَرُواْ مَا بَقِىَ مِنَ ٱلرِّبَوٰٓاْ ...﴾	۲۷۸	۱۲۹
﴿وَإِن كَانَ ذُو عُسْرَةٍ فَنَظِرَةٌ إِلَىٰ مَيْسَرَةٍ ...﴾	۲۸۰	۴۰۷
﴿وَلَا يَأْبَ ٱلشُّهَدَآءُ إِذَا مَا دُعُواْ﴾	۲۸۲	۱۴۱
﴿وَمَن يَكْتُمْهَا فَإِنَّهُۥٓ ءَاثِمٌ قَلْبُهُۥ﴾	۲۸۳	۱۴۱

آل عمران

﴿لَّا يَتَّخِذِ ٱلْمُؤْمِنُونَ ٱلْكَـٰفِرِينَ أَوْلِيَآءَ مِن دُونِ ٱلْمُؤْمِنِينَ ...﴾	۲۸	۷۳
﴿قُلْ إِن كُنتُمْ تُحِبُّونَ ٱللَّهَ فَٱتَّبِعُونِى يُحْبِبْكُمُ ٱللَّهُ ...﴾	۳۱	۴۶۱
﴿إِنَّ أَوْلَى ٱلنَّاسِ بِإِبْرَٰهِيمَ لَلَّذِينَ ٱتَّبَعُوهُ وَهَـٰذَا ٱلنَّبِىُّ ...﴾	۶۸	۴۱۵
﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ يَشْتَرُونَ بِعَهْدِ ٱللَّهِ وَأَيْمَـٰنِهِمْ ثَمَنًا قَلِيلًا أُوْلَـٰٓئِكَ ...﴾	۷۷	۱۳۸
﴿لَن تَنَالُواْ ٱلْبِرَّ حَتَّىٰ تُنفِقُواْ مِمَّا تُحِبُّونَ﴾	۹۲	۱۱۹
﴿وَلِلَّهِ عَلَى ٱلنَّاسِ حِجُّ ٱلْبَيْتِ مَنِ ٱسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا ...﴾	۹۷	۱۴۶
﴿وَيَقْتُلُونَ ٱلْأَنۢبِيَآءَ بِغَيْرِ حَقٍّ﴾	۱۱۲	۷۸
﴿وَٱلْكَـٰظِمِينَ ٱلْغَيْظَ وَٱلْعَافِينَ عَنِ ٱلنَّاسِ ...﴾	۱۳۴	۳۲۰
﴿وَلَمْ يُصِرُّواْ عَلَىٰ مَا فَعَلُواْ وَهُمْ يَعْلَمُونَ﴾	۱۳۵	۲۵۸، ۴۳۳
﴿وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِن قَبْلِهِ ...﴾	۱۴۴	۳۲۹
﴿وَمَن يَغْلُلْ يَأْتِ بِمَا غَلَّ يَوْمَ ٱلْقِيَـٰمَةِ﴾	۱۶۱	۱۳۵
﴿حَسْبُنَا ٱللَّهُ وَنِعْمَ ٱلْوَكِيلُ﴾	۱۷۳	۲۸۴
﴿سَيُطَوَّقُونَ مَا بَخِلُواْ بِهِۦ يَوْمَ ٱلْقِيَـٰمَةِ﴾	۱۸۰	۱۴۲ و ۱۴۳
﴿يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱصْبِرُواْ وَصَابِرُواْ وَرَابِطُواْ﴾	۲۰۰	۷۷
﴿وَٱتَّقُواْ ٱللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ﴾	۲۰۰	۷۸

نسا

﴿وَٱتَّقُواْ ٱللَّهَ ٱلَّذِى تَسَآءَلُونَ بِهِۦ وَٱلْأَرْحَامَ﴾	۱	۲۱۱

﴿وَلْيَخْشَ الَّذِينَ لَوْ تَرَكُوا مِنْ خَلْفِهِمْ ذُرِّيَّةً ضِعَافًا خَافُوا عَلَيْهِمْ ...﴾	۹	۹۹
﴿وَلْيَخْشَ الَّذِينَ لَوْ تَرَكُوا مِنْ خَلْفِهِمْ ذُرِّيَّةً ضِعَافًا خَافُوا﴾	۹	۱۲۵
﴿إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَى ظُلْمًا إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ ...﴾	۱۰	۱۲۵
﴿إِن تَجْتَنِبُوا كَبَائِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ نُكَفِّرْ عَنكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ﴾	۳۱	۲۵۸، ۱۰۲، ۹۷
﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَن يُشْرَكَ بِهِ﴾	۴۸	۹۷
﴿فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ ...﴾	۶۵	۱۰۵، ۶۸
﴿أُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِم مِّنَ النَّبِيِّينَ ...﴾	۶۹	۴۱۳
﴿فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِم مِّنَ النَّبِيِّينَ ...﴾	۶۹	۴۲۴
﴿إِنَّ كَيْدَ الشَّيْطَانِ كَانَ ضَعِيفًا﴾	۷۶	۴۴۴
﴿وَدُّوا لَوْ تَكْفُرُونَ كَمَا كَفَرُوا فَتَكُونُونَ سَوَاءً﴾	۸۹	۴۴۳
﴿وَلَا تَتَّخِذُوا مِنْهُمْ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا﴾	۸۹	۴۴۵
﴿وَمَن يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا فَجَزَآؤُهُ جَهَنَّمُ خَالِدًا ...﴾	۹۳	۱۱۵
﴿إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرْكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ﴾	۱۴۵	۴۴۳

مائدة

﴿فَمَنِ اضْطُرَّ فِي مَخْمَصَةٍ﴾	۳	۱۵۶
﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي﴾	۳	۴۱۴، ۳۳۲
﴿وَلَا تَرْتَدُّوا عَلَىٰ أَدْبَارِكُمْ فَتَنقَلِبُوا خَاسِرِينَ﴾	۲۱	۴۵۰
﴿إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ﴾	۲۷	۳۵۵
﴿وَمَن لَّمْ يَحْكُم بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ﴾	۴۴	۲۱۵
﴿ذَٰلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَن يَشَاءُ﴾	۵۴	۲۸۲
﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ﴾	۵۵	۳۷
﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ ...﴾	۵۵	۳۳۱
﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِن رَّبِّكَ ...﴾	۶۷	۳۴۱، ۳۳۵، ۳۳۲، ۳۳۱

﴿إِنَّهُ مَن يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ﴾	۷۲	۱۰۵
﴿يَـٰأَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالْأَنصَابُ﴾	۹۰	۱۴۸
﴿إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالْأَنصَابُ وَالْأَزْلَـٰمُ ...﴾	۹۰	۱۶۶

انعام

﴿وَلَقَدْ كُذِّبَتْ رُسُلٌ مِّن قَبْلِكَ فَصَبَرُوا ...﴾	۳۴	۳۱۷
﴿وَءَاتُواْ حَقَّهُ يَوْمَ حَصَادِهِ وَلَا تُسْرِفُوٓاْ ...﴾	۱۴۱	۲۲۳
﴿إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ﴾	۱۴۱	۲۴۳

اعراف

﴿كُلُواْ وَاشْرَبُواْ وَلَا تُسْرِفُوٓاْ إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ﴾	۳۱	۲۲۱
﴿وَعَلَى الْأَعْرَافِ رِجَالٌ يَعْرِفُونَ كُلًّا بِسِيمَـٰهُمْ﴾	۴۶	۴۱۸
﴿فَلَا يَأْمَنُ مَكْرَ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْخَـٰسِرُونَ﴾	۹۹	۱۰۸
﴿وَمَا وَجَدْنَا لِأَكْثَرِهِم مِّنْ عَهْدٍ وَإِن وَجَدْنَآ أَكْثَرَهُمْ لَفَـٰسِقِينَ﴾	۱۰۲	۴۲۲

انفال

﴿يَـٰٓأَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ إِذَا لَقِيتُمُ الَّذِينَ كَفَرُواْ زَحْفًا فَلَا تُوَلُّوهُمُ ...﴾	۱۵ و ۱۶	۱۳۰
﴿أَنَّمَآ أَمْوَ لُكُمْ وَأَوْلَـٰدُكُمْ فِتْنَةٌ وَأَنَّ اللَّهَ ...﴾	۲۸	۳۷۹
﴿وَيَمْكُرُونَ وَيَمْكُرُ اللَّهُ وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَـٰكِرِينَ﴾	۳۰	۱۰۸
﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْخَآئِنِينَ﴾	۵۸	۸۵

توبه

﴿الَّذِينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلَا يُنفِقُونَهَا فِى سَبِيلِ اللَّهِ ...﴾	۳۴ و ۳۵	۱۴۲
﴿يَحْلِفُونَ بِاللَّهِ مَا قَالُواْ وَلَقَدْ قَالُواْ كَلِمَةَ ...﴾	۷۴	۳۳۷

یونس

﴿دَعْوَىٰهُمْ فِيهَا سُبْحَـٰنَكَ اَللَّهُمَّ وَ تَحِيَّتُهُمْ فِيهَا ... ﴾	۱۰	۳۱۲
﴿كَمَآءٍ أَنزَلْنَـٰهُ مِنَ اَلسَّمَآءِ فَاخْتَلَطَ بِهِۦ نَبَاتُ اَلْأَرْضِ ... ﴾	۲۴	۳۰۴

هود

﴿وَ لَا تَرْكَنُوٓاْ إِلَى اَلَّذِينَ ظَـلَمُواْ فَتَمَسَّكُمُ اَلنَّارُ ﴾	۱۱۳	۲۱۵

یوسف

﴿قَالَ اَجْعَلْنِى عَلَىٰ خَزَآئِنِ اَلْأَرْضِ إِنِّى حَفِيظٌ عَلِيمٌ ﴾	۵۵	۲۴۵
﴿أَيَّتُهَا اَلْعِيرُ إِنَّكُمْ لَسَـٰرِقُونَ ﴾	۷۰	۸۷
﴿وَ فَوْقَ كُلِّ ذِى عِلْمٍ عَلِيمٌ ﴾	۷۶	۲۴۶
﴿إِنَّهُۥ لَا يَايْـَٔسُ مِن رَّوْحِ اَللَّهِ إِلَّا اَلْقَوْمُ اَلْكَـٰفِرُونَ ﴾	۸۷	۱۰۷
﴿تَاللَّهِ لَقَدْ ءَاثَرَكَ اَللَّهُ ﴾	۹۱	۳۸۴

رعد

﴿وَاَلَّذِينَ يَصِلُونَ مَآ أَمَرَ اَللَّهُ بِهِۦ أَن يُوصَلَ وَ يَخْشَوْنَ ... ﴾	۲۱	۲۱۰
﴿وَاَلْمَلَـٰٓئِكَةُ يَدْخُلُونَ عَلَيْهِم مِّن كُلِّ بَابٍ ﴾	۲۳	۳۱۰
﴿سَلَـٰمٌ عَلَيْكُم بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى اَلدَّارِ ﴾	۲۴	۳۱۰
﴿وَ اَلَّذِينَ يَنقُضُونَ عَهْدَ اَللَّهِ مِن بَعْدِ مِيثَـٰقِهِۦ وَ يَقْطَعُونَ مَآ أَمَرَ ... ﴾	۲۵	۲۰۳
﴿وَ اَلَّذِينَ يَنقُضُونَ عَهْدَ اَللَّهِ مِن بَعْدِ مِيثَـٰقِهِۦ وَ يَقْطَعُونَ ... ﴾	۲۵	۲۰۶

ابراهیم

﴿لَـئِن شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَلَـئِن كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِى لَشَدِيدٌ ﴾	۷	۵۶
﴿وَ إِن تَعُدُّواْ نِعْمَتَ اَللَّهِ لَا تُحْصُوهَآ ﴾	۳۴	۵۴

حجر

﴿وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِن رُّوحِي﴾	۲۹	۳۶
﴿إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَـٰنٌ﴾	۴۲	۴۲۳
﴿إِخْوَ ٰنًا عَلَىٰ سُرُرٍ مُّتَقَـٰبِلِينَ﴾	۴۷	۴۲۲

نحل

﴿فَسْـَٔلُوٓاْ أَهْلَ ٱلذِّكْرِ إِن كُنتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾	۴۳	۳۲۸
﴿وَ لَا تَنقُضُواْ ٱلْأَيْمَـٰنَ بَعْدَ تَوْكِيدِهَا ...﴾	۹۱	۳۳۸
﴿وَ لَا تَكُونُواْ كَٱلَّتِى نَقَضَتْ غَزْلَهَا مِن بَعْدِ ...﴾	۹۲	۳۳۸
﴿مَن كَفَرَ بِاللَّهِ مِن بَعْدِ إِيمَـٰنِهِۦٓ إِلَّا مَنْ أُكْرِهَ وَ قَلْبُهُۥ ...﴾	۱۰۶	۷۲
﴿إِلَّا مَنْ أُكْرِهَ وَ قَلْبُهُۥ مُطْمَـٔنٌّۢ بِٱلْإِيمَـٰنِ﴾	۱۰۶	۷۶

اسرا

﴿إِنْ أَحْسَنتُمْ أَحْسَنتُمْ لِأَنفُسِكُمْ ...﴾	۷	۳۴۷
﴿يَبْلُغَنَّ عِندَكَ ٱلْكِبَرَ أَحَدُهُمَآ أَوْ كِلَاهُمَا ...﴾	۲۳	۱۱۹
﴿وَ قُل لَّهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا﴾	۲۳	۱۲۰
﴿وَ ٱخْفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ ٱلذُّلِّ مِنَ ٱلرَّحْمَةِ﴾	۲۴	۱۲۰
﴿وَ لَا تُبَذِّرْ تَبْذِيرًا إِنَّ ٱلْمُبَذِّرِينَ كَانُوٓاْ إِخْوَ ٰنَ ٱلشَّيَـٰطِينِ ...﴾	۲۶ و ۲۷	۲۲۱، ۲۲۲
﴿وَ لَا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً إِلَىٰ عُنُقِكَ وَ لَا تَبْسُطْهَا كُلَّ ٱلْبَسْطِ﴾	۲۹	۲۲۲، ۲۲۳، ۲۴۴
﴿إِنَّ ٱلسَّمْعَ وَ ٱلْبَصَرَ وَ ٱلْفُؤَادَ كُلُّ أُوْلَـٰٓئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْـُٔولًا﴾	۳۶	۱۸۴
﴿وَ لَا تَمْشِ فِى ٱلْأَرْضِ مَرَحًا إِنَّكَ لَن تَخْرِقَ ٱلْأَرْضَ ...﴾	۳۷	۳۹۳
﴿وَ شَارِكْهُمْ فِى ٱلْأَمْوَٰلِ وَ ٱلْأَوْلَـٰدِ﴾	۶۴	۹۱
﴿وَ مَن كَانَ فِى هَـٰذِهِۦٓ أَعْمَىٰ فَهُوَ فِى ٱلْأَخِرَةِ أَعْمَىٰ ...﴾	۷۲	۱۴۶

کهف

﴿وَ أَمَّا اَلْجِدَارُ فَكَانَ لِغُلَـٰمَيْنِ يَتِيمَيْنِ فِى اَلْمَدِينَةِ وَ كَانَ تَحْتَهُ كَنزٌ﴾ ۸۲ ۱۲۶

﴿فَمَن كَانَ يَرْجُواْ لِقَآءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلاً صَـٰلِحًا وَ لَا يُشْرِكْ ...﴾ ۱۱۰ ۱۰۷

مریم

﴿وَ اُذْكُرْ فِى اَلْكِتَـٰبِ إِسْمَـٰعِيلَ إِنَّهُ كَانَ صَادِقَ اَلْوَعْدِ﴾ ۵۴ ۸۶

﴿وَ بَرًّا بِوَ لِدَتِى وَ لَمْ يَجْعَلْنِى جَبَّارًا شَقِيًّا﴾ ۳۲ ۱۱۹

﴿يَوْمَ نَحْشُرُ اَلْمُتَّقِينَ إِلَى اَلرَّحْمَـٰنِ وَفْدًا﴾ ۸۵ ۳۰۷

طه

﴿اَذْهَبَآ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَىٰ * فَقُولَا لَهُ قَوْلًا لَّيِّنًا ...﴾ ۴۳ و ۴۴ ۷۹

﴿وَ نَحْشُرُهُ يَوْمَ اَلْقِيَـٰمَةِ أَعْمَىٰ﴾ ۱۲۴ ۱۴۶

انبیا

﴿وَ مَا خَلَقْنَا اَلسَّمَآءَ وَ اَلْأَرْضَ وَ مَا بَيْنَهُمَا لَـٰعِبِينَ﴾ ۱۶ ـ ۱۸ ۲۰۲

﴿بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ هَـٰذَا فَسْـَٔلُوهُمْ إِن كَانُواْ يَنطِقُونَ﴾ ۶۳ ۸۸

﴿وَ وَهَبْنَا لَهُ إِسْحَـٰقَ وَ يَعْقُوبَ نَافِلَةً وَ كُلًّا جَعَلْنَا﴾ ۷۲ و ۷۳ ۴۱۵

﴿وَ جَعَلْنَـٰهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا﴾ ۷۳ ۴۵۳

﴿لَّآ إِلَـٰهَ إِلَّآ أَنتَ سُبْحَـٰنَكَ إِنِّى كُنتُ مِنَ اَلظَّـٰلِمِينَ﴾ ۸۷ ۲۸۴

﴿كَمَا بَدَأْنَآ أَوَّلَ خَلْقٍ نُّعِيدُهُ وَعْدًا عَلَيْنَآ إِنَّا كُنَّا فَـٰعِلِينَ﴾ ۱۰۴ ۳۰۷

﴿وَ مَآ أَرْسَلْنَـٰكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَـٰلَمِينَ﴾ ۱۰۷ ۳۷

حج

﴿ذَٰلِكَ هُوَ اَلْخُسْرَانُ اَلْمُبِينُ﴾ ۱۱ ۴۲

﴿وَ مِنَ اَلنَّاسِ مَن يَعْبُدُ اَللَّهَ عَلَى حَرْفٍ فَإِنْ أَصَابَهُ ...﴾	۱۱	۴۷
﴿يُحَلَّوْنَ فِيهَا مِنْ أَسَاوِرَ مِن ذَهَبٍ وَ لُؤْلُؤاً ...﴾	۲۳	۳۰۹
﴿وَ مَن يُرِدْ فِيهِ بِإِلْحَادِم بِظُلْمٍ نُّذِقْهُ مِنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ﴾	۲۵	۲۶۱
﴿وَ اَجْتَنِبُواْ قَوْلَ اَلزُّورِ﴾	۳۰	۸۴
﴿فَاجْتَنِبُواْ اَلرِّجْسَ مِنَ اَلْأَوْثَـنِ وَ اَجْتَنِبُواْ قَوْلَ اَلزُّورِ﴾	۳۰	۱۶۸، ۱۸۱
﴿وَ مَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِى اَلدِّينِ مِنْ حَرَجٍ﴾	۷۸	۷۴

مؤمنون

﴿وَ اَلَّذِينَ هُمْ عَنِ اَللَّغْوِ مُعْرِضُونَ﴾	۳	۱۸۲
﴿أَيَحْسَبُونَ أَنَّمَا نُمِدُّهُم بِهِ ى مِن مَّالٍ وَ بَنِينَ ...﴾	۵۵ و ۵۶	۳۷۹
﴿حَتَّىَ إِذَا جَاءَ أَحَدَهُمُ اَلْمَوْتُ قَالَ رَبِّ اَرْجِعُونِ * لَعَلِّى ...﴾	۹۹ و ۱۰۰	۱۴۳
﴿أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَـكُمْ عَبَثًا وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ﴾	۱۱۵	۶۰

نور

﴿وَ اَلَّذِينَ يَرْمُونَ اَلْمُحْصَنَـتِ ثُمَّ لَمْ يَأْتُواْ بِأَرْبَعَةِ ...﴾	۴ و ۵	۱۲۷
﴿أَنَّ لَعْنَتَ اَللَّهِ عَلَيْهِ إِن كَانَ مِنَ اَلْكَـذِبِينَ﴾	۷	۸۶
﴿إِنَّ اَلَّذِينَ يُحِبُّونَ أَن تَشِيعَ اَلْفَـحِشَةُ فِى اَلَّذِينَ ءَامَنُواْ ...﴾	۱۹	۲۴۸
﴿إِنَّ اَلَّذِينَ يَرْمُونَ اَلْمُحْصَنَـتِ اَلْغَـفِلَـتِ اَلْمُؤْمِنَـتِ لُعِنُواْ ...﴾	۲۳ و ۲۴	۱۲۷
﴿ظُلُمَـتُ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ﴾	۴۰	۳۸۰
﴿وَ اَللَّهُ يَهْدِى مَن يَشَآءُ إِلَىَ صِرَ طٍ مُّسْتَقِيمٍ﴾	۴۶	۱۱۵

فرقان

﴿قُلْ أَذَلِكَ خَيْرٌ أَمْ جَنَّةُ اَلْخُلْدِ اَلَّتِى وُعِدَ اَلْمُتَّقُونَ﴾	۱۵	۳۵۰
﴿وَ اَلَّذِينَ إِذَآ أَنفَقُواْ لَمْ يُسْرِفُواْ وَ لَمْ يَقْتُرُوا ...﴾	۶۷	۲۲۳

﴿وَ اَلَّذِينَ إِذَآ أَنفَقُواْ لَمْ يُسْرِفُواْ وَ لَمْ يَقْتُرُواْ وَ كَانَ بَيْنَ ذَٰلِكَ قَوَامًا﴾ ۶۷ ۲۴۲
﴿وَ لَا يَزْنُونَ وَمَن يَفْعَلْ ذَٰلِكَ يَلْقَ أَثَامًا * يُضَـٰعَفْ لَهُ﴾ ۶۸ و ۶۹ ۱۳۲
﴿وَ اَلَّذِينَ لَا يَشْهَدُونَ اَلزُّورَ﴾ ۷۲ ۱۸۱
﴿وَ اَلَّذِينَ لَا يَشْهَدُونَ اَلزُّورَ﴾ ۷۲ ۱۸۲
﴿وَ إِذَا مَرُّواْ بِاللَّغْوِ مَرُّواْ كِرَامًا﴾ ۷۲ ۱۸۵

قصص

﴿رَبِّ إِنِّى لِمَآ أَنزَلْتَ إِلَىَّ مِنْ خَيْرٍ فَقِيرٌ﴾ ۲۴ ۳۰۰
﴿وَ جَعَلْنَـٰهُمْ أَئِمَّةً يَدْعُونَ إِلَى اَلنَّارِ﴾ ۴۱ ۳۲۲
﴿أُوْلَـٰٓئِكَ يُؤْتَوْنَ أَجْرَهُم مَّرَّتَيْنِ بِمَا صَبَرُواْ وَ يَدْرَءُونَ بِالْحَسَنَةِ ...﴾ ۵۴ ۷۶
﴿وَ إِذَا سَمِعُواْ اَللَّغْوَ أَعْرَضُواْ عَنْهُ﴾ ۵۶ ۱۸۲
﴿وَ رَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَآءُ وَ يَخْتَارُ مَا كَانَ لَهُمُ ...﴾ ۶۸ ۴۱۸

روم

﴿وَ قَالَ اَلَّذِينَ أُوتُواْ اَلْعِلْمَ وَ اَلْإِيمَـٰنَ ...﴾ ۵۵ ۴۱۶

لقمان

﴿وَ وَصَّيْنَا اَلْإِنسَـٰنَ بِوَ لِدَيْهِ حَمَلَتْهُ أُمُّهُو وَهْنًا عَلَىٰ وَهْنٍ ...﴾ ۱۴ ۱۱۸
﴿وَ مِنَ اَلنَّاسِ مَن يَشْتَرِى لَهْوَ اَلْحَدِيثِ لِيُضِلَّ عَن سَبِيلِ اَللَّهِ ...﴾ ۶ ۱۸۱، ۱۸۲

احزاب

﴿مِّنَ اَلْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُواْ مَا عَـٰهَدُواْ اَللَّهَ ...﴾ ۲۳ ۴۲۱
﴿وَ مَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَ لَا مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اَللَّهُ ...﴾ ۳۶ ۴۱۸

﴿يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱذْكُرُواْ ٱللَّهَ ذِكْرًا * وَ سَبِّحُوهُ ... ﴾	۴۱ و ۴۲	۳۴۳، ۳۴۴، ۳۴۶
﴿مَّلْعُونِينَ أَيْنَمَا ثُقِفُوٓاْ أُخِذُواْ وَ قُتِّلُواْ تَقْتِيلاً﴾	۶۱	۱۵۲

صافات

﴿أُوْلَـٰٓئِكَ لَهُمْ رِزْقٌ مَّعْلُومٌ﴾	۴۱	۳۱۲
﴿فَوَ كِهُ وَ هُم مُّكْرَمُونَ﴾	۴۲	۳۱۳

ص

﴿أَمْ نَجْعَلُ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَ عَمِلُواْ ٱلصَّـٰلِحَـٰتِ كَٱلْمُفْسِدِينَ ... ﴾	۲۸	۴۴۷، ۴۴۸
﴿وَ قَالُواْ مَا لَنَا لَا نَرَىٰ رِجَالًا كُنَّا نَعُدُّهُم ... ﴾	۶۲	۴۲۴

زمر

﴿قُلْ هَلْ يَسْتَوِى ٱلَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَ ٱلَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ ... ﴾	۹	۴۲۲
﴿ٱلَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ ٱلْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُوْلَـٰٓئِكَ ٱلَّذِينَ ... ﴾	۱۸	۲۰۳
﴿غُرَفٌ مِّن فَوْقِهَا غُرَفٌ مَّبْنِيَّةٌ﴾	۲۰	۳۰۸
﴿قُلْ يَـٰعِبَادِىَ ٱلَّذِينَ أَسْرَفُواْ عَلَىٰٓ أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُواْ ... ﴾	۵۳	۴۲۳

غافر

﴿ٱلَّذِينَ يَحْمِلُونَ ٱلْعَرْشَ وَ مَنْ حَوْلَهُ يُسَبِّحُونَ ... ﴾	۷	۴۲۱
﴿أُفَوِّضُ أَمْرِىٓ إِلَى ٱللَّهِ إِنَّ ٱللَّهَ بَصِيرُ بِالْعِبَادِ﴾	۴۴	۲۸۴
﴿وَ قَالَ رَبُّكُمُ ٱدْعُونِىٓ أَسْتَجِبْ لَكُمْ إِنَّ ٱلَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ ... ﴾	۶۰	۲۸۵
﴿لَآ إِلَـٰهَ إِلَّا هُوَ فَـٱدْعُوهُ مُخْلِصِينَ لَهُ ٱلدِّينَ ... ﴾	۶۵	۲۷۱

فصّلت

﴿اِدْفَعْ بِالَّتِی هِیَ أَحْسَنُ فَإِذَا الَّذِی بَیْنَكَ وَ بَیْنَهُ ...﴾	۳۴	۸۰
﴿وَ لَا تَسْتَوِی الْحَسَنَةُ وَ لَا السَّیِّئَةُ اِدْفَعْ بِالَّتِی هِیَ أَحْسَنُ ...﴾	۳۴	۴۴۷
﴿سَنُرِیهِمْ ءَایَـٰتِنَا فِی الْآفَاقِ وَ فِیٓ أَنفُسِهِمْ ...﴾	۵۳	۳۶

شوری

﴿قُل لَّآ أَسْـَٔلُكُمْ عَلَیْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِی الْقُرْبَىٰ﴾	۲۳	۳۸۳
﴿وَ مَآ أَصَـٰبَكُم مِّن مُّصِیبَةٍ فَبِمَا كَسَبَتْ أَیْدِیكُمْ وَ یَعْفُواْ عَن كَثِیرٍ﴾	۳۰	۲۹۸
﴿مَا كُنتَ تَدْرِی مَا الْكِتَـٰبُ وَ لَا الْإِیمَـٰنُ وَ لَـٰكِن جَعَلْنَـٰهُ نُورًا نَّهْدِی ...﴾	۵۲	۱۲۰

زخرف

﴿وَ إِنَّهُ لَذِكْرٌ لَّكَ وَ لِقَوْمِكَ وَ سَوْفَ تُسْـَٔلُونَ﴾	۴۴	۳۲۸
﴿اَلْأَخِلَّآءُ یَوْمَـٍٔذِ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ إِلَّا الْمُتَّقِینَ﴾	۶۷	۴۲۲
﴿أَمْ أَبْرَمُوٓاْ أَمْرًا فَإِنَّا مُبْرِمُونَ أم یحسبون ...﴾	۷۹ و ۸۰	۳۳۵

احقاف

﴿فَاصْبِرْ كَمَا صَبَرَ أُوْلُواْ الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ ...﴾	۳۵	۳۱۷

محمّد

﴿فَهَلْ عَسَیْتُمْ إِن تَوَلَّیْتُمْ أَن تُفْسِدُواْ فِی الْأَرْضِ ...﴾	۲۲	۲۰۸
﴿فَهَلْ عَسَیْتُمْ إِن تَوَلَّیْتُمْ أَن تُفْسِدُواْ فِی الْأَرْضِ ...﴾	۲۲ و ۲۳	۲۰۶

فتح

﴿سِیمَاهُمْ فِی وُجُوهِهِم مِّنْ أَثَرِ السُّجُودِ﴾	۲۶	۳۷

حجرات

﴿وَ لَا تَنَابَزُوا بِالْأَلْقَابِ﴾	۱۱	۲۵۴
﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ﴾	۱۲	۲۴۸
﴿إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِندَ اللَّهِ أَتْقَىكُمْ﴾	۱۳	۵۹

طور

﴿فَوَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِّلْمُكَذِّبِينَ﴾	۱۱	۴۴۳

نجم

﴿وَ مَا يَنطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ * إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ﴾	۳ و ۴	۶۷

رحمان

﴿فِيهِنَّ خَيْرَاتٌ حِسَانٌ﴾	۷۰	۳۱۵
﴿حُورٌ مَّقْصُورَاتٌ فِي الْخِيَامِ﴾	۷۲	۳۱۵

واقعه

﴿وَ فُرُشٍ مَّرْفُوعَةٍ﴾	۳۴	۳۰۹

حدید

﴿ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَن يَشَاءُ وَ اللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ﴾	۲۱	۴۲۹

حشر

﴿وَ يُؤْثِرُونَ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ﴾	۹	۲۳۴، ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۴۱

صف

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ﴾	۲	۸۹

طلاق

﴿وَ أَقِيمُواْ ٱلشَّهَـٰدَةَ﴾ ۲ ۱۴۱

تحریم

﴿يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ تُوبُوٓاْ إِلَى ٱللَّهِ ...﴾ ۸ ۴۳۸

مدّثر

﴿وَ لَا تَمْنُن تَسْتَكْثِرُ﴾ ۶ ۳۴۵

قیامت

﴿أَيَحْسَبُ ٱلْإِنسَـٰنُ أَن يُتْرَكَ سُدًى﴾ ۳۶ ۶۱

انسان

﴿وَ يُطْعِمُونَ ٱلطَّعَامَ عَلَىٰ حُبِّهِ مِسْكِينًا وَ يَتِيمًا وَ أَسِيرًا﴾ ۸ ۲۴۱، ۲۴۷
﴿وَ دَانِيَةً عَلَيْهِمْ ظِلَـٰلُهَا وَ ذُلِّلَتْ قُطُوفُهَا تَذْلِيلاً﴾ ۱۴ ۳۱۱
﴿وَ إِذَا رَأَيْتَ ثَمَّ رَأَيْتَ نَعِيمًا وَ مُلْكًا كَبِيرًا﴾ ۲۰ ۳۱۱
﴿وَ سَقَـٰهُمْ رَبُّهُمْ شَرَابًا طَهُورًا﴾ ۲۱ ۳۰۸

مطفّفین

﴿وَيْلٌ لِّلْمُطَفِّفِينَ * ٱلَّذِينَ إِذَا ...﴾ ۱ـ۹ ۲۵۵

غاشیة

﴿عَامِلَةٌ نَّاصِبَةٌ * تَصْلَىٰ نَارًا حَامِيَةً﴾ ۳ و ۴ ۴۲۸

فجر

﴿إِنَّ رَبَّكَ لَبِالْمِرْصَادِ﴾	١٤	١٠١

قدر

﴿تَنَزَّلُ الْمَلَـٰٓئِكَةُ وَ الرُّوحُ﴾	٤	٣٧

نصر

﴿إِذَا جَآءَ نَصْرُ اللَّهِ وَ الْفَتْحُ﴾	١	٣٣٤

(۲)

فهرست روایات

حدیث	صفحه
آیِسٌ مِنْ رَحْمَتی	۹۷
أتُوبُ إلَی اللهِ	۲۹۶
إذا لَمْ تَسْتَحی فَاصْنَعْ ما شِئْتَ	۵۳
أسْتَخِیرُ اللهَ بِرَحْمَتِهِ خِیَرَةً فِی عافِیَةٍ	۲۹۶
أسْتَغْفِرُ اللهَ الَّذِی لا إلَهَ إلّا هُوَ عَالِمُ الْغَیْبِ وَالشَّهَادَةِ الْعَزِیزَ الْحَکِیم ...	۴۳۷
أسْتَغْفِرُ اللهَ وَ أتُوبُ إلَیْهِ	۲۹۶
أشْهَدُ أنْ لا إلَهَ إلّا اللهُ وَحْدَهُ لا شَرِیکَ لَهُ إلهاً واحِداً ...	۲۸۱
أشْهَدُ أنْ لا إلَهَ إلّا اللهُ وَحْدَهُ لا شَرِیکَ لَهُ وَ أشْهَدُ أنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ	۲۸۲
ألا مَنْ کُنْتُ مَوْلاهُ فَهذا عَلِیٌّ مَوْلاهُ	۳۳۶
اَلْحِلمُ غِطاءٌ ساتِرٌ ، وَ الْعَقْلُ حِسامٌ قاطِع ، فاسْتُرْ خَلَلَ خُلْقِکَ ...	۵۰
الحَمْدُ لِلّهِ الَّذِی عَلا فَقَهَرَ وَ الْحَمْدُ لِلّهِ الَّذی مَلَکَ فَقَدَرَ ، وَ الْحَمْدُ لِلّهِ الَّذی بَطَنَ فَخَبَرَ ...	۲۷۵
اَلْحَمْدُ لِلّهِ ربِّ العالَمینَ	۵۵
الْحَمْدُ لِلّهِ عَلَی کُلِّ نِعْمَةٍ کانَتْ أوْ هِیَ کائِنَةٌ	۲۷۴
الْحَمْدُ لِلّهِ کَما هُوَ أهْلُهُ	۲۷۴

الشَّرَفُ بِالْهِمَمِ الْعَالِيَةِ لا بِالرِّمَمِ الْبَالِيَةِ	۳۷۷
اللّٰهُمَّ اغْفِرْ لِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَالْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ	۲۹۶
اَللّٰهُمَّ إِنَّ أحداً لا يَبْلُغُ مِنْ شُكْرِكَ غَايَةً إِلّا حَصَلَ عَلَيْهِ مِن إحسانِكَ ما يُلْزِمُهُ شُكراً	۵۴
اَللّٰهُمَّ إِنّى أَسئَلُكَ الْأَمْنَ والإيمانَ بِكَ وَ التَّصْدِيقَ بِنَبِيِّكَ ...	۴۶
اللّٰهمَّ اهْدِهِ!	۱۲۰
اللّٰهُمَّ أشْهِدْ	۳۳۶
اَللّٰهُمَّ أَنْتَ الأَوَّلُ فَلَيْسَ قَبْلَكَ شَيْءٌ ، وَ أَنْتَ الآخِرُ فَلَيْسَ بَعْدَكَ شَيْءٌ ، وَ أَنْتَ الظَّاهِرُ ...	۲۷۵
اَللّٰهُمَّ وَالِ مَنْ وَالاهُ	۳۷
اللّٰهُمَّ والِ مَنْ والاهُ وَ عَادِ مَنْ عَادَاهُ وَ انْصُرْ مَنْ نَصَرَهُ وَاخْذُلْ مَنْ خَذَلَهُ وَ أحِبَّ مَنْ أحَبَّهُ	۳۳۶
إِنَّا لِلّٰهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ	۳۸۱
أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَ عَلِىٌّ بَابُهَا	۳۷
أَنْتَ اللّٰهُ لا إِلٰهَ إِلّا أَنْتَ رَبُّ الْعَالَمِينَ ، أَنْتَ اللّٰهُ لا إِلٰهَ إِلّا أَنْتَ الرَّحْمٰنُ الرَّحِيمُ ...	۲۷۵
أَنْ تَكونُوا مَعَ نَبِيِّ اللّٰهِ مُحَمَّدٍ ﷺ وَالرُّسُلِ مِنْ قَبْلِهِ فَتَدَبَّروا ...	۳۲۳
أَيُّها النّاسُ اتَّقُوا اللّٰهَ فَما خُلِقَ امْرؤٌ عَبَثاً فَيَلْهُو	۶۰
بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ . سُرَّ أخاك يَسُرَّك اللّٰهُ	۴۰۳
بِسْمِ اللّٰهِ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ كَثِيراً طَيِّباً وَ هٰذَا مِنْ رِزْقِ اللّٰهِ	۲۳۸
بما أوعد الله عليه النار	۱۰۳
تَاللّٰهِ ثُبْ	۱۸۳
حَرِّكْ بِالْقَوْمِ	۱۸۷
ربَّ أشْعَثَ أغْبَرَ ذِى طَمْرَيْنِ لا يُؤْبَهُ لَهُ لَوْ أقسم عَلَى اللّٰهِ لا بَرَّه	۳۸۸
رِفْقاً بِالْقَوارِيرِ	۱۸۷
سُبْحَانَ اللّٰهِ الْعَظِيمِ و بِحَمْدِهِ	۲۷۳
فَإِنْ سَرَّكُمْ أَمْرُ اللّٰهِ فِيهِمْ	۳۲۲
فَتَدَبَّروا هذا وَاعْقِلوه	۳۲۳

فَلاَ يُهَوِّلَنَّكُمْ وَ لاَ يَرُدَّنَّكُمْ عَنِ النَّصْرِ بِالْحَقِّ الَّذِى خَصَّكُمُ اللهُ بِهِ مِنْ حِيلَةِ ...	۴۴۶
كَالمِيل فِى المُكْحلَة	۱۲۸
كُنْتُمْ جُنْدَ الْمَرْأَةِ وَأَتْبَاعَ الْبَهِيمَةِ رَغَا فَأَجَبْتُمْ وَعُقِرَ فَهَرَبْتُمْ	۲۰۴
لا إلَهَ إلَّا اللهُ الْمَلِكُ الْحَقُّ الْمُبِينُ	۲۸۲،۲۸۳
لاَ إلَهَ إلَّا اللهُ حَقّاً حَقّاً لاَ إلَهَ إلَّا اللهُ عُبُودِيَّةً وَ رِقّاً ...	۲۸۱
لاَ إلَهَ إلَّا اللهُ وَاللهُ أكْبَرُ	۲۷۶
لاَ إلَهَ إلاّ أنْتَ الْحَىُّ القَيُّوم	۹۶
لا حول و لا قوّة إلّا بالله	۲۸۳
لاَ حَوْلَ وَ لاَ قُوَّةَ إلَّا بِاللهِ الْعَلِىِّ الْعَظِيمِ	۲۸۳
لا طاعة لِمَخْلُوقٍ فِى مَعصِيَتِهِ الْخَالِق	۱۲۴
بِكَ أنْتَ	۱۸۳
لَوْ لاكَ لَما خلقت الأفلاك	۳۷
لَهُ اَلعُلُوّ اَلْأَعْلَى فَوْقَ كُلِّ عَالٍ والْجَلاَلُ الْأَمْجَدُ فَوقَ كُلِّ جلالٍ	۳۶
مَا الْمَغْرُورُ الَّذِى ظَفَرَ مِنَ الدُّنْيَا بِأعْلَى هِمَّتِهِ كَالآخِرِ الَّذِى ظَفَرَ ...	۶۱
مَا شَاءَ اللهُ لاَ قُوَّةَ إلَّا بِاللهِ	۲۸۴
مَثَلُ أهْلِ بَيْتِى كَمَثَلِ سَفِينَةِ نُوحٍ	۳۷
مرحباً بوصية رسول الله	۳۸۶
مَنْ بِتُّهُ فِى بَيْتِهِ	۸۳
مَنْ كُنْتُ مَوْلاهُ فَعَلَىٌّ مَوْلاهُ	۳۴۱
مَنْ كُنْتُ مَوْلاهُ، فَعَلَىٌّ مَوْلاهُ، اللّهُمَّ والِ مَنْ وَالاهُ وَعادِ مَنْ عَادَاهُ	۳۳۹، ۳۴۰، ۳۴۱
مَنْ كُنْتُ مَوْلاهُ، فَعَلَىٌّ مَوْلاهُ. اللّهُمَّ والِ مَنْ وَالاهُ وَعادِ مَنْ عَادَاهُ	۳۴۰
مَنْ كُنْتُ مَوْلاهُ، فَعَلَىٌّ مَوْلاهُ. اللّهُمَّ و الِ مَنْ والاهُ وَعادِ مَنْ عَادَاهُ	۳۴۱
وَالْغِنى عَنْ شِرارِ النّاسِ	۴۶
وَ الغِنى عَنْ شِرارِ خَلْقِكَ	۴۶

وَلاٰ تَرَكَ سُدىً فَيَلْغُوْا ٦٠
وَما دُنْياه الَّتي تَحُسَّنَتْ لَهُ بِخَلْفٍ مِنَ الآخِرَةِ الّتي قبّحها سُوءُ النَّظَرِ عِنْدَهُ ٦١
وَهُمْ لاٰ مُجامَلَةً لَهُم وَ لاٰ صَبْرَ لَهُمْ عَلَى ... ٤٤٥
هَنيئاً لَكَ يَابْنَ أبى طالِبٍ أصْبَحْتَ مَوْلاىَ ... ٣٤١
يا رَبِّ صَلِّ عَلى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ ٢٩٠
يَا رَبِّىَ اللهُ ، يا رَبِّىَ اللهُ ٢٨٢
يَا صَاحِبَ البَيْتِ ! البَيْتُ بَيْتُكَ وَالضَّيْفُ ضَيْفُكَ وَلِكُلِّ ضَيْفٍ مِنْ مُضيفِهِ قِرىً ... ٢٣٥
يَا عَزِيزاً فِى عِزِّكَ فَلاٰ أعَزَّ مِنْكَ فِى عِزِّكَ ! أعِزَّنِى بِعِزِّ عِزِّكَ فِى عِزٍّ ... ٢٣٥
يَا قُدُّوس الطَّاهِرُ مِنْ كُلِّ سُوءٍ وَ لاٰ شَىْءَ يَعْدِلُهِ ٢٧٢
يَا مَنْ لاٰ يَحْوِيهِ مَكَانٌ وَ لاٰ يَخْلُوا مِنْهُ مَكَانٌ بِلاٰ كَيْفِيَّةٍ ... ٢٣٥
يَا مَنْ هُوَ أقْرَبُ إلَىَّ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ يَا فَعّالاً لِمَا يُرِيدُ ، يَا مَنْ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ ... ٢٨٩
يَعْمَلُونَ فِى دُولَتِهِمْ بِمَعْصِيَةِ اللهِ وَ مَعْصِيَةِ رَسُولِهِ ﷺ لِيَحِقَّ عَلَيْهِمْ ... ٣٢٣

(۳)

فهرست اعلام

نام صفحه

آدم ﷺ، ۵۸، ۹۱، ۹۸، ۱۱۷، ۱۷۱، ۲۳۳، ۲۸۳، ۳۰۸، ۳۱۱، ۳۲۷، ۳۷۰، ۳۷۳

آذر تفضّلی، ۱۳

آزاد خان، ۲۰

آقا بزرگ تهرانی، ۷، ۱۳، ۲۵

آقا نجفی اصفهانی، ۱۹

آل اطهار ﷺ، ۴۲، ۲۹۶، ۴۵۵

آل بنی کاکُله، ۸۱، ۸۲

آل گلستانه، ۱۳

آل محمّد ﷺ، ۲۳۵، ۲۹۰، ۳۱۶، ۴۱۷، ۴۲۹، ۴۴۲، ۴۴۳

ائمّه ﷺ، ۴۲، ۵۶، ۵۷، ۶۴، ۶۵، ۷۰، ۷۱، ۸۰، ۸۱، ۸۲، ۸۳، ۸۸، ۱۰۲، ۱۲۹، ۱۳۱، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۵۶، ۱۶۸، ۱۷۸، ۱۹۲، ۱۹۵، ۱۹۶، ۱۹۷، ۲۰۱، ۲۰۳، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۸۱، ۲۸۷، ۳۲۳، ۳۲۸، ۳۴۴، ۳۴۹، ۳۸۳، ۳۸۴، ۴۱۳، ۴۱۴، ۴۱۹، ۴۲۰، ۴۲۳، ۴۳۰، ۴۳۱، ۴۳۲، ۴۴۹، ۴۶۲

ابان بن تغلب، ۲۷۱، ۳۵۸

[میرزا] ابراهیم، ۹

ابراهیم بن ابی البلاد، ۱۳۳، ۱۸۳

ابراهیم خلیل ﷺ، ۶۶، ۶۸، ۷۰، ۷۹، ۸۸، ۴۱۵، ۴۲۵

ابراهیم نَخَعی، ۳۴۲

ابلیس، ۴۲۳

ابن ابی الحدید، ۱۹، ۶۸، ۲۰۱، ۳۳۹

ابن اثیر، ۶۶، ۱۹۶، ۱۹۷، ۲۰۰، ۳۴۰

ابن ادریس، ۱۷۱، ۱۷۷، ۱۸۰

ابن اعرابی، ۱۹۷
ابن امّ مکتوم، ۱۷۸
ابن بابویه، ۴۶، ۷۷، ۷۹، ۸۷، ۹۱، ۹۶، ۱۰۳، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۸، ۱۳۰، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۲، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۳، ۱۶۱، ۱۶۴، ۱۶۹، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۸۳، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۷، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۱۳، ۲۱۵، ۲۱۹، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۲۹، ۲۳۴، ۲۴۰، ۲۴۷، ۲۵۱، ۲۵۲، ۲۵۳، ۲۵۴، ۲۵۷، ۲۵۸، ۲۵۹، ۲۶۰، ۲۶۱، ۲۶۲، ۲۶۳، ۲۶۵، ۲۷۰، ۲۷۱، ۲۷۴، ۲۷۵، ۲۷۶، ۲۸۲، ۲۸۳، ۲۸۸، ۲۹۶، ۲۹۸، ۲۹۹، ۳۱۳، ۳۲۰، ۳۲۶، ۳۵۰، ۳۵۱، ۳۵۴، ۳۵۷، ۳۵۹، ۳۷۶، ۳۸۲، ۳۸۳، ۳۸۶، ۳۹۴، ۳۹۷، ۴۰۱، ۴۰۴، ۴۳۶
ابن برّاج، ۱۵۶
ابن جزری، ۳۴۱
ابن حجر عَسقَلانی، ۳۴۱
ابن شبرمه، ۳۲۶
ابن شیرویه الدیلمی، ۳۳۹
ابن طاووس، ۲۴، ۳۳۹
ابن عبّاس، ۶۷، ۱۰۲، ۱۹۰
ابن عبد البرّ، ۳۳۹
ابن عقده حافظ، ۳۳۹، ۳۴۱
ابن عمران = موسی بن عمران ﷺ
ابن فضّال، ۲۲، ۴۰
ابن قُتَیبه، ۳۴۰
ابن مجاهد، ۲۰۱
ابن مغازلی شافعی، ۳۳۹
ابو ایّوب، ۲۱۶
ابو بصیر، ۷۷، ۹۴، ۱۴۰، ۱۴۶، ۱۵۸، ۱۸۱، ۱۸۸، ۴۲۰، ۴۲۱، ۴۲۵
ابو بکر، ۸۲، ۸۳، ۱۵۷، ۲۴۴، ۲۴۸، ۳۳۱، ۳۳۸، ۴۲۷
ابو بکر، ۴۸
ابو تراب بن میر مرتضی، ۵
[شاه] ابو تراب گلستانه، ۱۱، ۱۵
[شاه] ابو تراب محمّد علی، ۵
ابو حامد اسفراینی، ۲۰۱
ابو الحسن، ۲۱
ابو الحسن، ۱۳۴
ابو الحسن اوّل، ۵۷
ابو الحسن حَذّاء، ۱۲۸
ابو حسین علی، ۶
ابو حنیفه، ۸۲، ۳۲۶، ۳۲۷، ۳۴۲
ابو حنیفه، ۳۲۷
ابو داوود، ۳۴۰
ابو ذر غفاری، ۴۵، ۴۷، ۴۸، ۵۶، ۲۱۲، ۲۴۴، ۲۴۸، ۲۴۹، ۳۱۴

ابو الصباح کنانی، ۵۸
ابو طالب مکّی، ۲۰۰
ابو عبید، ۱۷۵
ابو عبیده، ۱۹۷
ابو العتاهیه، ۲۵۴
ابو الفتوح محمّد بن ابو الفضل حسین، ۶
[سیّد] ابو الفضل حسین، ۶
ابو الفضل عرب‌زاده، ۲۹
[میر] ابو الفضل گلستانه، ۵
ابو القاسم گلستانه، ۸
ابو کهمش، ۸۵
ابـو مـحمّد، ۱۵۹، ۱۸۸، ۲۱۰، ۴۲۰، ۴۲۱، ۴۲۲، ۴۲۳، ۴۲۴، ۴۲۵
ابو مروان قاضی، ۲۰۰
ابو مروان قاضی، ۲۰۰
ابو مُصعَب، ۸۰
ابو ولّاد حنّاط، ۱۱۹
ابو هُرَیره، ۳۳۹
احتشام السادات، ۹
احمد بن محمّد بن خالد برقی، ۷۵
احمد بن محمّد بن عیسی، ۱۹۳
[آقا] احمد بن محمّد علی بهبهانی، ۱۲، ۱۳
احمد بن محمّد مؤمن، ۲۳
احمد حسینی، ۱۲
احمد حنبل، ۳۳۹
اخباریان، ۱۹۷
اخباریّن، ۱۹۸
اُدبا، ۴۱۷
اسامه، ۲۴۸
اسحاق، ۴۱۵
اسحاق بن عمّار، ۱۴۷، ۱۶۸
اسحاق بن عمر، ۱۸۳
اسکندر، ۳۸۹
اسماعیل ﷺ، ۶۶، ۸۶، ۸۹، ۴۰۲
اسماعیل بن جابر، ۲۲، ۴۰
اسماعیل بن جعفر الصادق ﷺ، ۱۲۱
اسماعیل بن عماد الدین علی، ۵
اسماعیل بن مُخلّد السّراج، ۲۲، ۴۰، ۴۱
اسماعیل بن میر شرف الدین حیدر، ۵
[ملّا] اسماعیل خواجویی، ۲۰
اسیران فارس، ۶۹
اصحاب جعفر، ۵۸
اصحاب هدایت، ۲۰۳
اعجاز حسین کنتوری، ۱۳، ۲۵
اعمش، ۱۴۸، ۱۶۶، ۱۷۱، ۲۱۳، ۲۱۹، ۲۲۱، ۲۵۵
امامان ﷺ، ۴۱۵
امّ خالد عبدیّه، ۱۵۸
امّ سلمه، ۳۸۵

امیر محمّد اسماعیل، ۲۰
امیر محمّد تقی گلستانه، ۲۰
امیر محمّدحسین، ۱۴
امیر المؤمنین ﷺ، ۴۷، ۴۸، ۴۹، ۵۰، ۵۳، ۵۶، ۶۰، ۶۷، ۶۸، ۷۶، ۷۷، ۸۱، ۸۲، ۸۶، ۸۸، ۹۱، ۹۲، ۹۴، ۹۷، ۱۰۰، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۴۴، ۱۴۶، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۸۵، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۱۳، ۲۱۸، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۳۲، ۲۳۴، ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۴۶، ۲۵۲، ۲۵۹، ۲۶۰، ۲۶۱، ۲۶۲، ۲۶۵، ۲۶۶، ۲۸۰، ۲۸۷، ۲۸۹، ۳۰۰، ۳۰۷، ۳۰۸، ۳۱۴، ۳۲۷، ۳۲۹، ۳۳۱، ۳۳۶، ۳۳۸، ۳۳۹، ۳۴۰، ۳۵۱، ۳۵۴، ۳۶۳، ۳۶۷، ۳۶۹، ۳۷۵، ۳۷۶، ۳۷۷، ۳۸۳، ۳۹۱، ۳۹۳، ۳۹۷، ۳۹۸، ۴۱۶، ۴۱۸، ۴۱۹، ۴۲۳، ۴۲۷، ۴۳۴، ۴۳۶، ۴۵۵، ۴۵۹
انبیا ﷺ، ۵۷، ۷۸، ۲۶۰، ۲۸۷، ۲۹۸، ۳۱۴، ۳۲۰، ۳۷۲، ۴۱۳، ۴۱۶، ۴۱۹، ۴۲۳
انتظام السادات ثابت گلستانهٔ کرمانی، ۸۰
انس بن مالک، ۳۴۰
اهل بیت ﷺ، ۲۴، ۳۸، ۵۹، ۶۳، ۶۴، ۶۶، ۷۰، ۷۱، ۷۵، ۷۷، ۷۸، ۸۱، ۸۲، ۸۳، ۱۴۳، ۱۴۷، ۱۷۸، ۲۰۷، ۲۱۲، ۲۳۴، ۲۵۶، ۲۸۹، ۲۹۰، ۳۱۴، ۳۱۵، ۳۲۳، ۳۲۴، ۳۲۶، ۳۲۹، ۳۳۱، ۳۳۴، ۳۳۵، ۳۳۷، ۳۳۹، ۳۴۰، ۳۴۹، ۳۵۰، ۳۵۳، ۳۸۳، ۴۰۰، ۴۱۸، ۴۱۹، ۴۲۱، ۴۲۸، ۴۲۹، ۴۳۳، ۴۴۲، ۴۴۵، ۴۴۹، ۴۶۱
[آقا] باقر مازندرانی، ۲۰
[علّامهٔ] بحر العلوم، ۲۰
بخاری، ۶۶
بَراء بن عازِب، ۳۳۹
برقی، ۷۸، ۱۸۶، ۲۱۹، ۲۶۳، ۲۶۵، ۲۷۳، ۲۷۶، ۲۸۴، ۳۵۱
بُرَیده، ۳۳۹
بشر بن مروان، ۲۲۴
بشیر کُناسی، ۴۲۶
بلال حبشی، ۷۲، ۱۷۸، ۳۱۳
بلال مؤذّن = بلال حبشی
بنی اسرائیل، ۱۱۲، ۳۸۴، ۴۲۱
بنی امیّه، ۶۳، ۷۱، ۱۹۵، ۲۰۸، ۲۱۶، ۲۱۷، ۴۱۲
بنی تَغلِب، ۶۸
بنی حنفیه، ۷۳
بنی العبّاس، ۱۹۵
بنی عبّاس، ۶۳
بنی نخع، ۹۸
پیغمبر (پیامبر) = محمّد بن عبد الله ﷺ
تاج الدین گلستانه، ۷
تُبَّع، ۲۲۸
ترمذی، ۳۴۰، ۳۴۱

ثعلبی، ۳۳۹
ثقة الإسلام تبریزی، ۲۵
ثوری، ۳۴۲
جابر، ۵۹، ۳۵۱
جابر بن عبد الله انصاری، ۵۹، ۶۰، ۳۳۹، ۳۵۱
جبرئیل ﷺ، ۴۵، ۱۲۶، ۲۳۷، ۲۳۹، ۲۶۳، ۲۸۳، ۳۱۸، ۳۳۳، ۳۳۷
جُرَیح، ۱۲۳
جعفر بن محمّد بن مالک الکوفی، ۲۲، ۴۰
جعفر بن محمّد الصادق ﷺ، ۵، ۲۲، ۲۳، ۲۵، ۲۸، ۳۸، ۴۰، ۴۱، ۴۴، ۴۵، ۴۷، ۴۸، ۴۹، ۵۰، ۵۱، ۵۴، ۵۷، ۵۸، ۶۲، ۷۵، ۷۶، ۷۷، ۷۸، ۷۹، ۸۱، ۸۲، ۸۵، ۸۶، ۸۷، ۸۸، ۸۹، ۹۰، ۹۱، ۹۲، ۹۳، ۹۴، ۹۵، ۹۶، ۹۷، ۹۸، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۷، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۵، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۲، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۸، ۱۳۰، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۵، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۹۰، ۱۹۲، ۱۹۳، ۲۰۳، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۰۸، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۱۹، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۳۰، ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۳۳، ۲۳۴، ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۴۷، ۲۴۸، ۲۵۰، ۲۵۱، ۲۵۲، ۲۵۳، ۲۵۵، ۲۵۷، ۲۵۹، ۲۶۰، ۲۶۱، ۲۶۲، ۲۶۳، ۲۶۴، ۲۶۵، ۲۶۶، ۲۶۸، ۲۷۰، ۲۷۱، ۲۷۲، ۲۷۳، ۲۷۴، ۲۷۵، ۲۷۶، ۲۷۷، ۲۷۹، ۲۸۰، ۲۸۱، ۲۸۲، ۲۸۳، ۲۸۴، ۲۸۶، ۲۸۷، ۲۸۸، ۲۸۹، ۲۹۰، ۲۹۱، ۲۹۲، ۲۹۳، ۲۹۴، ۲۹۵، ۲۹۶، ۲۹۸، ۲۹۹، ۳۱۸، ۳۱۹، ۳۲۰، ۳۲۶، ۳۲۸، ۳۳۸، ۳۴۲، ۳۴۴، ۳۴۶، ۳۵۰، ۳۵۱، ۳۵۶، ۳۵۷، ۳۵۸، ۳۶۱، ۳۶۴، ۳۶۶، ۳۷۵، ۳۸۱، ۳۸۲، ۳۸۴، ۳۸۵، ۳۸۶، ۳۸۷، ۳۸۹، ۳۹۶، ۳۹۷، ۳۹۸، ۴۰۰، ۴۰۱، ۴۰۲، ۴۰۳، ۴۰۴، ۴۰۵، ۴۰۶، ۴۰۷، ۴۱۸، ۴۲۰، ۴۲۶، ۴۲۷، ۴۲۸، ۴۲۹، ۴۳۰، ۴۳۶، ۴۶۲
جعفر قاضی، ۱۰
[آقا] جمال خوانساری، ۱۰
جنید، ۲۰۰
جَهْم بن حمید، ۲۰۹
حباب، ۷۲
حذیفة الیمان، ۳۳۷
حزین لاهیجی، ۱۱، ۱۶
حسن بن ابی عدنان، ۱۷
حسن بن حسین انباری، ۲۱۹
الحسن بن زید، ۶

حسن بن علی عسکری ﷺ، ۲۶۲
حسن بن علی مجتبی ﷺ، ۶، ۴۴، ۲۳۸، ۳۸۴، ۳۹۷، ۴۰۱، ۴۱۶
حسن بن علی یزدی، ۹
حسن بن محمّد، ۲۲
حسن شرف‌شاه بن عماد الدین، ۵
حسن صیقل، ۸۷
حسنین ﷺ، ۳۸۳، ۴۲۵
حسین بن خالد، ۱۵۱
حسین بن علی ﷺ، ۲۲، ۶۰، ۷۰، ۷۱، ۹۸، ۱۷۰، ۱۸۸، ۲۳۶، ۳۰۲، ۳۵۱، ۳۸۴، ۴۱۶
حسین بن یزید نوفلی، ۱۸۷
حسین درایتی، ۲۹
حسین رئیس، ۶
حسین گلستانه، ۶
[میرزا] حسین محدّث نوری، ۱۳
حسین نخجوانی، ۱۳
حفص المؤذّن، ۲۲، ۴۰
حفصه، ۴۲۷
حکم بن عیینه، ۳۵۳، ۴۲۵، ۴۲۶
حلبی، ۱۵۹، ۱۶۰
علّامه (حلی)، ۶، ۱۴، ۱۵۶، ۱۶۵، ۱۷۱، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۸۰، ۳۸۳
حمّاد بن عثمان، ۱۳۳
حمیدی، ۳۴۰
حمیر، ۲۲۸
حمیری، ۷۶، ۹۲، ۲۰۲، ۲۲۰، ۲۵۳
حُنَیف انصاری، ۳۶۸
حیدر بن محمّد بن شرف‌شاه، ۶
خان‌بابا مشار، ۱۳، ۲۴، ۲۵
خثیمه، ۴۰۶
خدیجهٔ بنت خویلد، ۲۳۶
خضر ﷺ، ۱۲۶
خواجه میر حسن، ۱۷
[آیة الله] خویی، ۱۰، ۱۳
داوود ﷺ، ۱۳۳، ۱۷۳، ۲۲۰، ۲۴۵، ۳۰۰، ۴۰۳
درویش عبد المجید، ۹
ذو القرنین، ۲۴۵
ذو النّون، ۲۰۰
ربیع، ۲۱۶
ربیع اردستانی، ۲۱
رسول الله ﷺ = محمّد بن عبد الله ﷺ
[سیّد] رضی، ۵۰، ۲۰۵، ۲۲۷، ۲۲۹، ۴۵۵
رضی الدین محمّد خوانساری، ۱۰
روح الأمین = جبرئیل ﷺ، ۴۱۰
[آیة الله] روضاتی، ۸
ریّان بن الصلت، ۲۰۱، ۲۰۲
زبیر، ۲۰۴

زُراره، ۴۱۲
زکریا بن آدم، ۱۲۰
زمخشری، ۱۷۵
زید، ۶
زید بن ارقم، ۳۳۹، ۳۴۰
زین العابدین ﷺ، ۷۱، ۲۲۷، ۳۸۶، ۴۰۴
سالم، ۷۲
سدیر، ۲۸۶
سدیر صیرفی، ۴۰۲، ۴۰۴
سریّ سقطی، ۲۰۰
[ملّا] سعد الدین تفتازانی، ۸۱
سعید بن یسار، ۲۸۸
سعید علّاف اباضی، ۲۰۰
سفیان بن سعید، ۷۹، ۸۰
سفیان ثوری، ۲۴۰، ۲۴۱، ۲۴۷
سفیانی، ۱۹۱
سلطان محمّد الجایتو، ۶
سلمان فارسی، ۴۷، ۴۸، ۵۶، ۱۹۰، ۲۳۶، ۲۴۴، ۲۴۸
سلمة بن کهیل، ۳۵۳
سلیمان، ۴۲۰
سلیمان بن جعفر، ۳۸۴، ۳۸۵
سلیمان بن داوود ﷺ، ۲۴۵
[شاه] سلیمان صفوی، ۱۰
سماعة بن مهران، ۲۳۹، ۳۲۷
سُمَیّه، ۷۲
سنگلاخ خراسانی، ۱۲، ۱۹
سهل بن زیاد، ۱۹۳، ۱۹۵
[شاه] سیّد ابو تراب محمّد علی قاضی، ۵، ۹
سیّد الساجدین، ۴۸، ۵۴، ۱۲۴، ۲۶۵، ۲۶۶، ۴۳۵
[میر] سیّد محمّد خان، ۱۶، ۲۱
شافعی، ۳۴۱
شاکر تهرانی، ۲۴
شرف‌شاه گلستانه، ۶، ۸
شُرَیح بن الحارث، ۲۲۷
شعبان نصرتی، ۲۹
شعیب ﷺ، ۲۶۹
شهاب، ۴۰۷، ۴۰۸
شیخ زین الدّین، ۱۳۶، ۱۴۵، ۲۵۲
شیخ طوسی، ۵۶، ۹۲، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۱۶، ۱۳۳، ۱۳۷، ۱۳۹، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۳، ۱۵۵، ۱۵۸، ۱۶۱، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۶، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۵، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۵۵، ۲۵۷، ۲۵۹، ۲۶۰، ۲۶۲، ۲۷۴، ۲۹۹، ۳۸۶، ۴۰۴
شیخ صدوق، ۱۹
شیخ شهید، ۶۴، ۱۲۲، ۱۲۴، ۲۸۰
شیخ مفید، ۶۵، ۲۵۵، ۲۷۴، ۲۷۹، ۴۰۴

شیطان، ۴۹، ۵۳، ۵۸، ۹۰، ۹۱، ۹۸، ۱۱۵، ۱۴۸، ۱۷۱، ۱۷۳، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۸۸، ۲۰۰، ۲۰۳، ۲۰۹، ۲۲۱، ۲۲۸، ۲۵۱، ۲۶۳، ۲۷۳، ۲۹۴، ۳۲۴، ۳۲۶، ۳۳۳، ۳۵۹، ۳۶۰، ۳۷۰، ۳۷۱، ۳۷۴، ۳۷۵، ۳۷۷، ۳۸۰، ۳۸۷، ۳۹۵، ۳۹۶، ۴۱۸، ۴۲۹، ۴۳۰، ۴۳۴، ۴۴۴، ۴۵۷، ۴۵۹
[میر] صالح خاتون‌آبادی، ۱۵
صدر الدین الرضوی، ۱۴
صفوان بن مهران الجمّال، ۱۰۰، ۲۱۰
صُهَیب، ۷۲
صیقل، ۸۸
[شیخ] طبرسی، ۷۷، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۹۸، ۲۴۸، ۲۶۶، ۲۸۳
طلحه، ۲۰۴
عاصم بن حمید، ۱۸۴
عایشه، ۶۶، ۸۳، ۲۰۰، ۲۰۴، ۲۵۰، ۴۲۷
عبّاد بصری، ۱۰۷
عباد بن احمد گلستانه، ۷
عبّاس بن عبد المطّلب، ۳۳۳
عبّاس قمّی، ۱۳، ۱۴
عبد الأعلی، ۹۹، ۲۰۲
عبد الله، ۶۶، ۱۷۸
عبد الله ابن اُبَی، ۷۳
[میرزا] عبد الله افندی، ۱۳، ۱۴
عبد الله بن ابی یعفور، ۸۵، ۹۰، ۳۱۹
عبد الله بن جعفر، ۴۴
عبد الله بن الحسن، ۲۱۰
عبد الله بن رواحه، ۱۸۷
عبد الله بن عطا، ۷۹
عبد الله بن علی، ۳۱۳
عبد الله بن عمر بن الخطّاب، ۶۶، ۲۰۰
عبد الله بن القاسم، ۱۹۳، ۱۹۵
عبد الله بن الکوّاء، ۲۰۷، ۴۱۸
عبد الله بن محمّد بن ابی بکر، ۶۶
عبد الله زبیر، ۲۰۰
[میر] عبد الباقی خاتون‌آبادی، ۱۶
عبد الحسین حسینی خاتون‌آبادی، ۱۱، ۱۳، ۱۵
عبد الحسین نوایی، ۱۲
عبد الرّحمان بن الحجّاج، ۸۷، ۲۲۲، ۲۲۵
عبد الرحمان بن کثیر، ۱۴۷
عبد العزیز بن مسلم، ۴۱۴
عبد العزیز بن میر نظام الدین، ۵
عبد العظیم الحسنی، ۱۰۳، ۱۱۹، ۱۳۲، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۴۲، ۱۴۵، ۱۴۸، ۲۰۳، ۲۰۵
[ملّا] عبد الکریم جزی، ۱۲
عبد الملک بن اَعیَن، ۳۸۴
عبید الله بن ابی بکر، ۲۰۰
عبید الله بن الحسین ﷺ، ۳۸۴

عبید الله بن عمر، ۲۰۰
عثمان بن حُنیف انصاری، ۲۲۶، ۳۶۷
عثمان بن عفان، ۴۸
عِجلان، ۲۲۳
[ملّا] عزیز الله مجلسی، ۱۵۰
عصری (شاعر)، ۶
عطا، ۲۰۰
عطیّه، ۱۵۱
علاء الدین محمّد گلستانه، ۵، ۶، ۷، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۱۴، ۱۵، ۱۶، ۱۷، ۱۸، ۱۹، ۲۰، ۲۱، ۲۳، ۲۴، ۲۶
[شیخ] علی، ۱۷۷، ۱۸۸
علی ابن ابراهیم، ۱۸۴، ۳۳۲
علی ابن حمزه، ۲۱۷
علی اکبر حسنی حسینی خطّاط، ۹
علی اکبر دهخدا، ۱۳
علی اکبر غفّاری، ۱۸
علی بن ابراهیم، ۲۲، ۴۰، ۱۲۶، ۱۵۷، ۱۹۰، ۲۰۸، ۲۵۲، ۲۷۱
علی بن ابی حمزه، ۱۹۱، ۲۱۸
علی بن ابی طالب ﷺ، ۳۷، ۵۹، ۷۹، ۸۱، ۸۳، ۸۵، ۱۱۰، ۱۱۴، ۱۲۵، ۱۵۰، ۱۸۳، ۱۹۲، ۲۱۳، ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۴۷، ۲۴۹، ۲۷۲، ۳۰۷، ۳۰۸، ۳۲۷، ۳۳۱، ۳۳۲، ۳۳۳، ۳۳۶، ۳۴۱، ۳۵۱، ۳۵۳، ۳۷۶، ۳۸۴، ۳۸۵، ۳۹۱، ۴۱۴، ۴۱۶، ۴۲۰، ۴۲۳، ۴۲۵، ۴۲۶، ۴۲۷
علی بن اسباط، ۱۵۹
علی بن اسماعیل میثمی، ۱۹۵
علی بن الحسن بن فضّال، ۱۹۱
علی بن الحسین ﷺ، ۴۸، ۵۰، ۸۶، ۹۸، ۱۱۲، ۱۹۲، ۱۹۴، ۲۰۵، ۲۱۲، ۲۷۱، ۲۷۳، ۲۷۸، ۲۸۵، ۳۵۶، ۳۸۴، ۳۹۳، ۴۲۵
علی بن حسین بن حسن البصری، ۶
علی بن حمزه، ۲۱۸
علی بن عبید الله، ۳۸۴، ۳۸۵
علی بن محمّد نوفلی، ۱۹۳
علی بن معبد، ۱۹۳، ۱۹۵
علی بن موسی الرضا ﷺ، ۷۷، ۸۱، ۱۱۴، ۱۲۷، ۱۳۵، ۱۴۷، ۱۵۱، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۸۱، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۹۱، ۲۰۱، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۹، ۲۵۳، ۲۵۴، ۲۶۳، ۲۹۱، ۲۹۸، ۲۹۹، ۳۲۰، ۳۵۰، ۳۸۴، ۴۱۴
علی دوانی، ۱۳
علیرضا مجتهدزاده، ۸
علی گلستانه، ۸
علی النقی ﷺ، ۲۵۷
علی نمازی، ۱۳
علی الهادی ﷺ، ۱۸۱

عمّار، ۷۲
عمّار بن حيّان، ۱۲۱
عمّار ساباطی، ۱۶۴
عمّار یاسر، ۴۷، ۷۲، ۷۵، ۷۶
عمر بن اُذَینَه، ۱۵۹
عمر بن حنظله، ۱۹۸
عمر بن الخطّاب، ۴۸، ۶۷، ۶۹، ۸۱، ۸۲، ۱۳۴، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۴۸، ۲۷۲، ۳۳۶، ۳۳۸، ۳۴۱، ۴۲۷
عمر رضا کحّاله، ۱۳
عمرو بن ابی المقدام، ۸۵، ۴۲۷
عمرو بن سعید ثقفی، ۶۰
عمرو بن نعمان جُعفی، ۱۲۸
عیّاشی، ۷۶، ۹۲، ۱۶۰، ۱۶۹، ۱۸۶، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۵۸، ۲۶۰، ۳۸۴
عیسی بن مریم ﷺ، ۱۱۹، ۳۰۰
عیسی بن موسی عبّاسی، ۱۹۱
[میرزا] عیسی صالح اصفهانی، ۱۴
غزّالی، ۲۰۰
غیاث الدین منصور رکن الدین، ۵
فاطمهٔ زهرا ﷺ، ۶۸، ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۷۲، ۳۴۶، ۳۶۳، ۳۸۳، ۳۸۵
[شیخ] فخر الدین، ۳۸۳
فخر رازی، ۶۵، ۷۳، ۳۴۰
فرعون، ۲۱۷، ۳۷۲، ۳۷۷، ۴۲۱
قائم (عج)، ۴۲۵
قابیل، ۱۱۷، ۱۷۱، ۳۷۱
قارون، ۳۹۴
القاسم بن الرّبیع الصّحّاف، ۲۲، ۴۰
قاسم الرئیس، ۶
قنبر، ۴۲۷
قوام الدین محمّد حسینی بن محمّدباقر شهشهانی، ۲۷
قیصر، ۲۲۸
کریمخان زند، ۲۰
کشّی، ۴۵، ۱۰۰، ۲۰۲، ۳۸۴
کمال الدین اسحاق، ۲۱
کمال الدین محمّد، ۲۰، ۲۱
[آیة الله] گلپایگانی، ۲۹
لقمان ﷺ، ۲۶۵، ۳۹۷
مالک، ۶۶، ۲۰۱
مأمون، ۷۷، ۸۱، ۸۲
مجد الدین عباد بن احمد حسنی گلستانه، ۶
مجد الدین عباد بن یحیی حسنی گلستانه، ۷
محدّث نوری، ۱۲
محسن امین عاملی، ۱۲
محسن تأثیر تبریزی، ۱۵
محقّق حلّی، ۱۹
محقّق طوسی، ۳۴۱

میرزا محمّد اردبیلی، ۹
محمّد امین، ۲۱
محمّد باقر ﷺ، ۴۳، ۴۵، ۴۷، ۴۹، ۵۰، ۵۴، ۵۸، ۵۹، ۶۰، ۶۲، ۷۶، ۷۹، ۸۰، ۸۵، ۸۶، ۸۷، ۹۲، ۹۴، ۹۷، ۹۸، ۱۰۶، ۱۱۴، ۱۱۷، ۱۲۱، ۱۳۲، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۶، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۲، ۱۵۴، ۱۵۷، ۱۶۶، ۱۸۰، ۱۸۶، ۱۸۸، ۱۹۲، ۱۹۹، ۲۰۲، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۳۲، ۲۳۹، ۲۵۶، ۲۵۸، ۲۶۰، ۲۶۹، ۲۷۰، ۲۷۵، ۲۷۶، ۲۸۲، ۲۸۶، ۲۸۸، ۲۹۰، ۲۹۹، ۳۰۷، ۳۱۲، ۳۱۹، ۳۲۰، ۳۲۸، ۳۳۱، ۳۴۶، ۳۵۱، ۳۵۳، ۳۶۱، ۳۷۶، ۳۸۱، ۳۸۴، ۳۸۵، ۳۹۲، ۴۰۰، ۴۰۲، ۴۰۶، ۴۱۰، ۴۲۰، ۴۲۵، ۴۳۸
محمّدباقر علاء الدین گلستانه، ۲۰
محمّدباقر کتابی، ۱۳
[علّامه] محمّدباقر مجلسی، ۹، ۱۰، ۱۲، ۱۴، ۱۵، ۱۶، ۲۰
محمّد بطحایی، ۶
محمّد بن ابی عماد، ۱۸۵
محمّد بن اسماعیل بن بزیع، ۲۲، ۴۰
محمّد بن بشر وشّاء، ۴۰۷، ۴۰۸
محمّد بن جریر طبری، ۳۳۹
محمّد بن الحسن بن شمّون، ۱۹۳
محمّد بن الحسن الصفّار، ۳۵۰
محمّد بن الحنفیه، ۳۰۲
محمّد بن زادبه، ۱۵۰
محمّد بن سنان، ۲۲، ۴۰
محمّد بن شهرآشوب، ۳۳۹
محمّد بن عبدالله ﷺ (پیغمبر، پیامبر)، ۵، ۷۳، ۱۵۵، ۱۶۱، ۲۳۵، ۲۳۷، ۲۹۰، ۳۱۶، ۳۲۹، ۳۳۰، ۳۳۴، ۳۳۷، ۳۸۲، ۳۸۳، ۴۱۶، ۴۱۷، ۴۲۶، ۴۲۹، ۴۴۳، ۴۶۳، ۴۳، ۴۵، ۵۰، ۵۱، ۵۳، ۵۴، ۶۵، ۶۶، ۶۷، ۶۸، ۷۰، ۷۳، ۷۴، ۷۶، ۸۳، ۸۵، ۸۹، ۹۱، ۹۴، ۹۶، ۹۹، ۱۰۱، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۷، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۶، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۴، ۱۳۷، ۱۴۰، ۱۴۴، ۱۴۷، ۱۴۹، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۶۴، ۱۶۶، ۱۶۹، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۸، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۹۰، ۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۵، ۱۹۷، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۰۸، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۳، ۲۲۷، ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۴۱، ۲۴۲، ۲۴۳، ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۴۶، ۲۴۸، ۲۴۹، ۲۵۰، ۲۵۱، ۲۵۲، ۲۵۳، ۲۵۵، ۲۵۶، ۲۵۷، ۲۵۸، ۲۵۹، ۲۶۰، ۲۶۳، ۲۶۵، ۲۶۶، ۲۶۸، ۲۷۰، ۲۷۱، ۲۷۳، ۲۷۴، ۲۷۶، ۲۷۷، ۲۸۲، ۲۸۳، ۲۸۹، ۲۹۰، ۲۹۲، ۲۹۶، ۲۹۸، ۲۹۹، ۳۰۱، ۳۰۲، ۳۰۷، ۳۱۳، ۳۱۴، ۳۱۵، ۳۱۸، ۳۱۹، ۳۲۳، ۳۲۵، ۳۲۸، ۳۲۹، ۳۳۰، ۳۳۱، ۳۳۲، ۳۳۴، ۳۳۵، ۳۳۶، ۳۳۷، ۳۳۸، ۳۳۹، ۳۴۱، ۳۴۵، ۳۴۶، ۳۴۹، ۳۵۰، ۳۵۱، ۳۵۳،

۳۵۴، ۳۵۷، ۳۶۱، ۳۶۵، ۳۷۶، ۳۸۱، ۳۸۲،
۳۸۳، ۳۸۵، ۳۸۶، ۳۹۲، ۳۹۳، ۳۹۴، ۳۹۶،
۳۹۷، ۳۹۸، ۴۰۱، ۴۰۷، ۴۱۰، ۴۱۳، ۴۱۴،
۴۱۵، ۴۱۶، ۴۲۰، ۴۲۱، ۴۲۴، ۴۲۵، ۴۲۶،
۴۲۷، ۴۲۹، ۴۳۶، ۴۳۷، ۴۴۲، ۴۵۵
(رسول ﷺ)، ۵، ۴۲، ۵۲، ۵۹، ۶۲، ۶۷، ۶۹، ۷۳،
۸۰، ۸۱، ۸۶، ۸۸، ۹۳، ۹۴، ۹۵، ۱۰۲، ۱۰۴،
۱۲۹، ۱۳۴، ۱۴۰، ۱۵۴، ۱۵۹، ۲۵۶، ۲۸۹،
۲۹۰، ۳۲۳، ۳۲۹، ۳۳۱، ۳۳۶، ۳۳۸، ۳۴۴،
۳۴۹، ۳۵۰، ۳۶۵، ۳۸۳، ۴۱۳، ۴۱۴، ۴۱۶،
۴۱۷، ۴۱۸، ۴۲۷، ۴۳۰، ۴۳۱، ۴۳۲
(رسول الله ﷺ)، ۴۵، ۴۶، ۵۹، ۶۶، ۶۸، ۷۲، ۷۳،
۹۱، ۹۶، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۳۷، ۱۶۶، ۱۸۵، ۱۹۰،
۲۱۲، ۲۲۷، ۲۳۱، ۲۴۸، ۲۴۹، ۲۵۰، ۲۵۹،
۲۶۰، ۲۶۷، ۲۶۸، ۲۸۲، ۳۰۸، ۳۲۹، ۳۳۵،
۳۳۶، ۳۳۷، ۳۴۵، ۳۴۹، ۳۵۰، ۳۵۱، ۳۵۴،
۳۶۲، ۳۶۵، ۳۸۶، ۳۹۵، ۳۹۹، ۴۰۰، ۴۰۱،
۴۰۳، ۴۰۴، ۴۰۷، ۴۲۰، ۴۲۵، ۴۴۹، ۴۵۳
(رسول خدا ﷺ)، ۴۷، ۴۹، ۵۹، ۶۲، ۷۱، ۸۰، ۸۶،
۱۲۱، ۱۴۰، ۲۱۲، ۲۱۴، ۲۳۵، ۲۳۶، ۳۰۰،
۳۱۳، ۳۲۸، ۳۳۰، ۳۴۰، ۳۹۹، ۴۰۰، ۴۰۱،
۴۰۵، ۴۰۷، ۴۲۵، ۴۲۶
(نبیّ)، ۲۵۱، ۲۵۷، ۳۹۴، ۴۲۹، ۴۴۰
محمّد بن عبد الفتاح السراب التنكابنی، ۱۰، ۲۰
محمّد بن عذافر، ۲۱۶
محمّد بن محمّد زمان الكاشانی، ۲۰
محمّد بن محمود كاكيانی خورانی، ۷
محمّد بن مسلم، ۲۸۹، ۴۳۸
محمّد بن يعقوب الكلينی، ۵، ۲۲، ۲۹، ۴۰، ۴۳،
۴۴، ۴۶، ۴۸، ۵۰، ۵۳، ۵۴، ۵۷، ۵۹، ۶۲، ۶۸،
۷۵، ۷۶، ۷۷، ۷۸، ۸۰، ۸۵، ۸۷، ۹۰، ۹۱، ۹۲،
۹۳، ۹۴، ۹۵، ۹۶، ۹۷، ۹۸، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۳،
۱۰۴، ۱۰۵، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۴، ۱۱۷، ۱۱۹،
۱۲۵، ۱۲۸، ۱۳۳، ۱۳۷، ۱۴۰، ۱۴۲، ۱۴۴،
۱۴۶، ۱۴۷، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۳،
۱۵۸، ۱۶۰، ۱۶۴، ۱۶۶، ۱۶۸، ۱۷۱، ۱۸۰،
۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۸، ۱۹۰، ۱۹۲،
۱۹۳، ۱۹۷، ۱۹۹، ۲۰۲، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۰۸،
۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۳، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۱۹،
۲۲۳، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۳۰، ۲۳۱، ۲۳۳،
۲۳۹، ۲۴۰، ۲۴۷، ۲۴۸، ۲۴۹، ۲۵۱، ۲۵۲،
۲۵۶، ۲۵۸، ۲۵۹، ۲۶۰، ۲۶۲، ۲۶۳، ۲۶۴،
۲۶۵، ۲۶۸، ۲۷۱، ۲۷۴، ۲۷۵، ۲۷۶، ۲۷۹،
۲۸۱، ۲۸۶، ۲۸۷، ۲۸۸، ۲۸۹، ۲۹۰، ۲۹۱،
۲۹۲، ۲۹۳، ۲۹۴، ۲۹۵، ۲۹۶، ۲۹۸، ۳۰۷،
۳۱۸، ۳۱۹، ۳۲۰، ۳۲۲، ۳۲۷، ۳۲۸، ۳۳۱،
۳۴۴، ۳۵۳، ۳۵۴، ۳۵۶، ۳۵۷، ۳۵۸، ۳۵۹،
۳۶۱، ۳۶۳، ۳۶۶، ۳۷۵، ۳۷۶، ۳۸۱، ۳۸۲،
۳۸۴، ۳۸۵، ۳۸۶، ۳۸۷، ۳۸۹، ۳۹۲، ۳۹۶،
۳۹۷، ۴۰۰، ۴۰۱، ۴۰۴، ۴۰۶، ۴۰۷، ۴۱۰،
۴۱۴، ۴۲۰، ۴۳۰، ۴۳۶
میر محمّد تقی، ۲۰، ۲۱

[ملّا] محمّد تقی مجلسی، ۷
محمّدجعفر، ۲۱
میر محمّد جعفر، ۲۱
محمّد حسن زنوزی، ۱۱، ۱۳
محمّد حسین بن اسماعیل گلستانهٔ اصفهانی، ۹
محمّدخان، ۲۱
محمّد دلّال موسوی، ۲۹
محمّد رحیم عقیلی، ۱۰
محمّد رضا بن محمّد هاشم، ۲۵
محمّد رضا بن محمّدهاشم، ۲۶
محمّدرضا بن ملّا رجبعلی معلّم، ۸
محمّد سلمان بن عبد الباقی گلپایگانی، ۲۶، ۲۸
محمّدشفیع لواسانی، ۲۵، ۲۶
محمّد صادق، ۲۱
[میرزا] محمّد صادق، ۱۴
محمّد صادق بن محمّدشفیع، ۲۶
محمّد صادق بن محمد کاظم، ۲۱
محمّد صادق کرباسی اصفهانی، ۱۴
[میر] محمّد صالح خاتون‌آبادی، ۱۵
[سیّد] محمّد علی، ۷
[میرزا] محمّد علی اردبیلی، ۱۲
[میرزا] محمّد علی حزین لاهیجی، ۱۲
[میرزا] محمّد علی کشمیری، ۱۳
محمّد علی گلستانهٔ موسوی اصفهانی، ۷
[میرزا] محمّد علی مدرّس تبریزی، ۱۳
محمّد کاشانی اصفهانی، ۲۰
[میرزا] محمّدکاظم، ۱۵
محمّد محسن بن عین علی، ۲۳
محمّد مصطفی ﷺ، ۳۰۲
[میرزا] محمّد ملک الکتاب شیرازی، ۲۴، ۲۸
سیّد محمّدمهدی، ۲۱
محمّد مهدی بن محمّدجعفر گلستانه، ۲۱
محمّد هاشم بن ابی طالب حسینی، ۲۲
محمّد هاشمی کرمانی، ۸
محمود بن محمّد بن علی الطبری، ۶
محمود گلستانه، ۷
[سیّد] مرتضی، ۱۹۷، ۳۳۹، ۳۴۲
مرتضی بن محمّد یوسف افشار، ۱۰
مروک بن عبید، ۱۶۰
مریم بنت عمران ﷺ، ۳۰۰
مسعدة بن صدقه، ۲۴۰
مسلم، ۶۶، ۳۴۰
مَسمَع بن عبد الملک، ۲۳۳
مسیح ﷺ، ۱۷۳، ۲۶۵
مسیلمهٔ کذّاب، ۷۳، ۷۵
مصلح الدین مهدوی، ۱۳، ۱۵، ۱۶، ۲۱
معاویه، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۴
معاویة بن عمّار، ۱۶۰، ۳۵۰
معاویة بن وهب، ۱۵۸
معلّی بن خُنَیس، ۷۹
مغیره، ۳۱۹
مغیرة بن شعبه، ۲۰۰

مقداد، ۴۷، ۴۸، ۵۶
منصور، ۱۶۴
موسی بن جعفر ﷺ، ۱۰۰، ۱۴۴، ۱۵۸، ۱۶۸، ۱۷۲، ۱۹۱، ۲۶۶، ۲۹۵، ۳۲۷، ۳۶۲
موسی بن عمران ﷺ، ۵۴، ۵۵، ۷۹، ۱۳۲، ۲۱۷، ۲۵۷، ۲۷۱، ۳۰۰، ۳۴۶، ۳۵۶، ۳۶۷، ۳۷۲، ۳۹۷، ۴۰۲، ۴۲۱
موسی بن عمر صیقل، ۱۹۵
مهدوی، ۱۶، ۱۷
مهدی خوش‌رفتار، ۲۹
مهدی عبّاسی، ۱۹۱
مهدی گلستانه، ۲۰
مهدی مهریزی، ۱۴، ۲۹
مهین فضائلی جوان، ۱۳
میثم تمّار، ۷۷
میسر بن عبد العزیز، ۲۸۶
میکائیل ﷺ، ۲۳۹، ۳۳۳
میمون بن مهران، ۴۰۱
نادر شاه افشار، ۲۰
نجاشی، ۴۰۳
نزاری گلستانه، ۸
نسایی، ۳۴۱
نظام الدین ابو الفتح، ۷
نظام الدین عرب‌شاه حسینی، ۷
ن. گلستانه، ۸
نوف بکالی، ۱۷۳، ۲۵۲
واعظ چرندابی، ۲۶
هابیل، ۱۱۷
هادی ربّانی، ۱۴
هارون ﷺ، ۷۹، ۳۷۲، ۴۲۱
هارون بن الجهم، ۱۶۴
هارون الرشید، ۱۰۰
هامان، ۳۷۷
هشام، ۲۷۲
هشام بن ابراهیم عبّاسی، ۲۰۱
همدانی، ۱۴
یاسر، ۷۲
یحیی بن ابی القاسم، ۱۹۱
یزید، ۷۰، ۷۱، ۱۷۰
یعقوب، ۴۱۵
یعقوب ﷺ، ۲۹۱
یوسف ﷺ، ۸۷، ۸۸، ۲۴۵، ۳۸۴
یونس، ۱۵۲، ۲۰۲
یونس ﷺ، ۲۸۴
یونس بن ظبیان، ۱۵۱
یونس بن یعقوب، ۲۱۶

(۴)

فهرست کتب

نام	صفحه	نام	صفحه
احتجاج طبرسی، ۷۷، ۱۹۸، ۲۶۶، ۲۸۳		۲۳۴، ۲۵۱، ۲۵۲، ۲۵۳، ۲۵۵، ۲۵۷، ۲۵۸، ۲۵۹،	
إحیاء العلوم، ۲۰۰		۲۶۳، ۲۶۵، ۲۶۶، ۲۷۱، ۲۷۳، ۲۷۴، ۲۸۳، ۲۹۸،	
أربعون حدیثاً، ۱۹		۲۹۹، ۳۲۰، ۳۵۰، ۳۸۶، ۴۰۴	
اربعین حدیث، ۱۷		امتحان الفضلاء، ۱۲، ۱۹	
ارشاد، ۱۷۷		أنیس الوحدة و جلیس الخلوة، ۷	
اساس اللغة، ۱۷۵		بحار الأنوار، ۱۳، ۱۸	
استیعاب، ۷۲، ۳۳۹		بشارات الشیعة، ۲۰	
أسنی المطالب فی مناقب علی بن أبی طالب ﷺ، ۳۴۱		بصائر الدّرجات، ۳۵۰	
أعیان الشیعة، ۱۲		بهجة الحدائق، ۱۰، ۱۸	
إکمال الدین، ۷۷		تاریخ و سفرنامهٔ حزین، ۱۲	
الأربعین آیةً فی فضائل أمیر المؤمنین ﷺ، ۸		تبیان، ۱۰۲	
الاستبصار، ۷		تجرید، ۳۴۱	
الأهوازیة، ۲۵		تحریر، ۱۷۶	
امالی، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۷۲، ۱۸۱، ۱۸۵، ۲۱۹، ۲۲۰،		تحفة الامامیة، ۸	
		تذکرة القبور و یا دانشمندان و بزرگان اصفهان، ۱۲، ۱۶	

تراجم الرجال، ۷
ترتيب مشيخة من لا يحضره الفقيه، ۱۹، ۲۲
تفسير على بن ابراهيم، ۱۲۶، ۱۸۲، ۱۸۴، ۱۹۰، ۲۵۲، ۲۷۱
تفسير العيّاشى، ۷۶، ۹۲، ۱۶۰، ۱۶۹، ۱۸۶، ۲۲۴، ۲۵۸، ۲۶۰، ۳۸۴
تفسير فخر رازى، ۶۵
تفسير كبير، ۷۳
تلامذة العلّامة المجلسى و المجازون منه، ۱۲، ۲۰
توحيد، ۲۷۰، ۲۷۱، ۲۷۲، ۲۷۶، ۲۸۳
تورات، ۲۷۷، ۴۲۱
توضيح الأصول فى «شرح تهذيب الوصول»، ۶
تهذيب، ۹۲، ۱۳۳، ۱۴۹، ۱۵۱، ۱۵۸، ۱۶۱، ۱۸۶، ۲۱۵
تهذيب الأحكام، ۵۶، ۱۳۷، ۱۳۹، ۲۶۰
ثواب الأعمال، ۱۲۵، ۱۳۹، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۸۶، ۲۲۰، ۲۵۷، ۲۶۵، ۲۶۶، ۲۷۰، ۲۷۱، ۲۷۳، ۲۷۴، ۲۷۵، ۲۷۶، ۲۸۲، ۲۸۳، ۲۹۶، ۲۹۹، ۴۰۴
جامع الأخبار، ۱۷۰، ۱۷۲
جامع الأصول، ۱۹، ۶۶، ۶۷، ۳۴۰
جامع الجوامع، ۲۴۸
جامع الرواة، ۹، ۱۰، ۱۲
جمع بين الصحيحين، ۳۴۰
حدائق الحقائق، ۱۱، ۱۷، ۱۸، ۶۵، ۶۷، ۸۲، ۱۰۳، ۳۵۴، ۳۷۵
حدائق الحقائق فى شرح نهج البلاغة، ۱۰
حلية الأولياء، ۳۳۹
خصال، ۷۷، ۹۱، ۹۶، ۱۳۹، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۶۴، ۱۷۲، ۱۸۵، ۲۵۷، ۲۵۹، ۲۶۲، ۲۶۶، ۲۷۳، ۲۷۴، ۲۸۳، ۳۵۱، ۳۸۶، ۳۹۷
خلاف، ۱۵۵، ۱۸۰
دائرة المعارف تشيّع، ۱۳
دُرَر الكلم، ۱۹۷
دروس، ۱۷۶
الذريعة إلى تصانيف الشيعة، ۲۵
رجال اصفهان در علم وعرفان وادب و هنر، ۱۳
رجال السيّد علاء الدين گلستانه، ۱۹
رجال كشّى، ۱۰۰، ۲۰۲
رساله غيبت، ۲۵۲
الرواشح السماوية، ۲۱
روزنامهٔ «طوفان»، ۸
روضهٔ كافى، ۴۰، ۶۸، ۳۸۴
روضة الشهداء، ۱۰، ۱۹
روضة العرفا و دوحة العلماء فى شرح الأسماء الحسنى، ۸، ۱۷، ۱۸
رياض الجنّة، ۱۱، ۱۳
رياض العلماء، ۱۳، ۱۴
ريحانة الأدب، ۱۳
سرائر، ۱۷۷
سنن ترمذى، ۶۶
سنن نسايى، ۶۶
الشاطبية، ۷

شافی، ۳۳۹
شرائع، ۱۷۶
شرح التهذیب، ۱۵
شرح خطبهٔ همّام، ۱۸
شرح الخطبة الشقشقیة، ۱۸
شرح قواعد، ۱۷۷
شرح لمعه، ۲۶۱
شرح مقاصد، ۸۱
شرح نهج البلاغة، ۱۱، ۱۵، ۱۷، ۱۸، ۱۹، ۶۵، ۶۸، ۲۰۱، ۳۳۹
صحاح، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۹
صحیح البخاری، ۱۹، ۶۵، ۶۷
صحیح مسلم، ۱۹، ۶۵، ۶۷
صحیفهٔ سجادیّه، ۴۵، ۱۰۹، ۲۹۶، ۴۳۵
صحیفة الرّضا، ۱۶۹
طب الأئمّة، ۱۶۰
طبقات أعلام الشیعة، ۱۳
طرائف، ۳۳۹
علّامه مجلسی بزرگ‌مرد دین، ۱۳
علل الشرائع، ۸۷، ۱۲۸، ۱۵۱، ۱۵۳، ۱۶۱، ۱۷۲، ۱۸۶، ۲۲۰، ۳۲۶
عمدة الطالب، ۶، ۷
عیون، ۱۴۵، ۱۷۲، ۲۲۰، ۲۹۹، ۴۰۴
عیون أخبار الرّضا، ۷۷، ۱۶۱، ۲۰۱، ۲۵۱، ۳۲۰
غُرر الحکم، ۱۹۷
غیبت، ۲۶۲
فتح الباری فی شرح صحیح بخاری، ۳۴۱
فردوس الأخبار، ۳۳۹
فرهنگ بزرگان اسلام و ایران، ۱۳
فرهنگ فرانسه به فارسی، ۸
فضائل السادات، ۲۵
فوائد رضویه، ۱۳
فهرست چهار کتاب اهل سنّت، ۱۹
فهرست «شرائع الإسلام»، ۱۹
فهرست کتاب‌های چاپی فارسی، ۲۵
فهرستگان نسخه‌های خطّی حدیث و علوم حدیث شیعه، ۲۵
فهرست نسخه‌های خطّی کتابخانهٔ آستان قدس رضوی، ۲۵
فیض قدسی، ۱۲، ۱۳، ۱۴، ۲۵
قاموس، ۸۲، ۱۷۵، ۱۸۷
قرب الإسناد، ۷۶، ۹۲، ۱۲۶، ۲۰۲، ۲۲۰، ۲۵۳
قواعد، ۶۴، ۱۲۲، ۱۷۷، ۲۸۰
قواعد الأحکام، ۱۴، ۳۸۳
قوت القلوب، ۲۰۰
کاشف الأسماء، ۱۸
کاشف المعانی فی شرح «حرز الأمانی»، ۷
الکافی، ۵، ۱۵، ۲۴، ۲۵، ۷۵، ۷۶، ۱۰۳، ۱۱۷، ۱۳۳، ۱۳۷، ۱۴۲، ۱۴۹، ۱۵۱، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۸، ۱۸۳، ۱۸۶، ۱۹۸، ۲۴۷، ۲۵۲، ۲۵۸، ۲۶۰
کتاب من لا یحضره الفقیه، ۱۹، ۲۷، ۱۱۵، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۲۴، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۲، ۱۳۵، ۱۳۸، ۱۳۹،

۱۴۲، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۶۹، ۱۷۳، ۱۸۳، ۱۸۷، ۱۹۴،
۱۹۸، ۲۱۳، ۲۱۵، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۴۰، ۲۴۷، ۲۵۱،
۲۵۷، ۲۵۸، ۲۶۰، ۲۶۱، ۲۸۸، ۳۱۳، ۳۵۴، ۳۵۷،
۳۵۹، ۳۷۶، ۳۸۲، ۳۹۴، ۴۰۱، ۴۳۶
کشف الحجب و الأستار عن أحوال الکتب و
الأسفار، ۱۳، ۲۵
کشف الغمّة، ۲۷۳، ۲۸۳
کنز العرفان، ۱۲۷، ۱۳۰
الکنی و الألقاب، ۱۳
لغت‌نامهٔ دهخدا، ۱۳
مجالس مفید، ۲۵۵، ۲۷۴، ۴۰۴
مجمع البیان، ۱۰۲
مجمل التواریخ، ۲۱
مجمل اللّغة، ۱۷۵
محاسن، ۷۵، ۷۸، ۱۸۶، ۲۱۹، ۲۵۰، ۲۶۳، ۲۶۵،
۲۷۳، ۲۷۶، ۲۸۴، ۳۵۱
مرآت احوال جهان‌نما، ۱۲، ۱۳، ۱۴
مرآت الکتب، ۲۵
مزارات اصفهان، ۱۳، ۱۷
مستدرک سفینة البحار، ۱۳
مسند احمد بن حنبل، ۳۳۹
مشکاة، ۳۳۹
معارف، ۳۴۰
معانی الأخبار، ۷۷، ۷۹، ۲۲۰، ۲۵۱، ۲۶۲، ۲۷۱،
۲۷۲، ۲۷۶، ۲۸۳، ۳۵۰
معجم رجال الحدیث، ۱۰، ۱۳
معجم المؤلّفین، ۱۳
مغرب، ۳۸۸
مغنی، ۸۱
مقاصد، ۸۱
مناقب ابن شهر آشوب، ۳۳۹
منهج الیقین، ۵، ۱۰، ۱۷، ۱۸، ۲۳، ۲۵، ۲۶، ۲۷، ۳۸
مواد التواریخ، ۱۳
موطّأ، ۶۶
مهیج الأحزان، ۹
مؤلّفین کتب چاپی فارسی و عربی، ۱۳
نجوم السماء فی تراجم العلماء، ۱۳
نور القدسی، ۱۶
نهایه، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۹۶، ۲۰۰
نهج البلاغة، ۱۲، ۱۴، ۱۷، ۱۸، ۲۱، ۲۴، ۵۰، ۶۰، ۸۸،
۹۷، ۱۳۱، ۱۷۳، ۲۰۵، ۲۱۸، ۲۲۷، ۳۰۰، ۳۰۲،
۳۰۴، ۳۹۳، ۴۳۴، ۴۵۵
نهج الیقین، ۲۵
وامق و عذرا (مثنوی)، ۱۹
وجیز شافعی، ۲۰۰
الوسائل فی إثبات الحق و إزهاق الباطل، ۸
وقایع السنین و الأعوام، ۱۱، ۱۳، ۱۵
هدایة الإمامیة، ۸
هدیة الأحباب، ۱۴
یادنامهٔ علّامه مجلسی، ۱۴

(۵)
فهرست اماکن

نام	صفحه
ابوا، ۳۳۶	
اصفهان، ۵، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۶، ۲۱، ۲۴	
ایوان طلای حرم مطهّر امام رضا، ۷	
باب البلا، ۳۱۳	
باب الرّحمه، ۳۱۳	
باب الشکر، ۳۱۳	
باب الصبر، ۳۱۳	
بصره، ۱۶۸، ۳۶۸	
بمبئی، ۲۴، ۲۵، ۲۸	
بیت الحرام، ۳۷۳، ۳۷۴	
تبریز، ۲۶	
تهران، ۸، ۲۶، ۲۷	
جحفه، ۳۳۶	
جنّة الخُلد، ۳۱۴	
جنّة الفردوس، ۳۱۳	
جنّة المأوی، ۳۱۳	
حجاز، ۲۰۰	
حجر اسماعیل ﷺ، ۶۶	
حصار بهشت، ۳۱۳	
حصار جنّت عدن، ۳۱۳	
خراسان، ۲۰۱	
رَحبهٔ کوفه، ۳۳۹	
روم، ۲۲۸	
سجّین، ۲۵۶	
سدّ اسکندر، ۳۸۹	
سقیفهٔ بنی‌ساعده، ۳۳۱	
شام، ۱۷۰	
صحرای محشر، ۳۰۷	
صِفّین، ۳۶۳	
طهران، ۲۵	
عراق، ۲۰، ۸۱، ۸۳	
عقبه، ۳۳۶، ۳۳۷	

غدیر خم، ۶۷، ۳۳۱، ۳۳۵، ۳۳۸، ۳۳۹
قبر سیّد علاء الدین گلستانه، ۱۶
قبر مرحوم علاء الدین محمّد گلستانه، ۱۷
قم، ۲۷، ۲۸، ۱۹۳
کاشان، ۷
کتاب‌خانه آیة الله گلپایگانی، ۲۳
کتاب‌خانه مرحوم واعظ چرندابی، ۲۶
کتاب‌خانهٔ آستان قدس رضوی، ۲۶، ۲۷
کتاب‌خانهٔ آیة الله روضاتی، ۸
کتاب‌خانهٔ آیة الله گلپایگانی، ۸، ۱۹، ۲۷، ۲۸، ۲۹، ۳۲، ۳۳
کتاب‌خانهٔ آیة الله مرعشی، ۲۶، ۲۷
کتاب‌خانهٔ دانشگاه تهران، ۲۶
کتاب‌خانهٔ مجلس شورای اسلامی، ۲۶، ۲۷
کتاب‌خانهٔ مسجد اعظم قم، ۲۶، ۲۸، ۳۰، ۳۱
کتاب‌خانهٔ مسجد گوهر شاد، ۲۷
کربلا، ۷۰
کرمان، ۸
کرمانشاه، ۲۰
کسرا، ۲۲۸
کعبه، ۶۶، ۶۷، ۷۰، ۱۳۲، ۱۴۶، ۲۳۴، ۲۷۹، ۳۳۵، ۳۳۷، ۳۵۱، ۳۷۳، ۳۷۴، ۴۰۰
کوچهٔ امام جمعه، ۱۵
کوچهٔ مسجد مصری، ۱۷
کوفه، ۷۱، ۷۶، ۷۹، ۲۱۸، ۲۷۱، ۳۳۹، ۳۶۹
مدرسهٔ بروجردی، ۷
مدرسهٔ شرفیهٔ سبزوار، ۷
مدینه، ۶۷، ۱۴۷، ۱۵۷، ۲۰۰، ۲۳۶، ۲۳۷، ۳۳۶، ۳۳۸، ۳۴۰
مرشدآباد، ۲۱
مسجد الحرام، ۱۵۴، ۲۲۱، ۲۶۱، ۴۰۱
مسجد جامع، ۱۵، ۴۱۴
مسجد خیف، ۳۳۴، ۳۳۶
مسجد رسول ﷺ، ۶۹
مسجد فضیخ، ۱۵۸
مشعر الحرام، ۳۵۸
مشهد، ۷، ۲۶، ۲۷
مصر، ۲۴۵
مقبرهٔ خواجه میر حسن، ۱۷
مقبرهٔ علّامهٔ مجلسی، ۱۵، ۱۶
مقبرهٔ مقابل مسجد مصری، ۱۷
مکّه، ۶۵، ۷۲، ۷۶، ۱۴۷، ۲۰۰، ۲۲۵، ۲۳۴، ۲۳۶، ۲۶۱، ۳۳۵، ۳۳۸، ۳۳۹، ۳۴۰
مِنا، ۲۳۳، ۳۳۲
منزل سیّد حسنعلی، ۱۵
نجران، ۶۹
نجف، ۷
نهروان، ۲۰۵
هند، ۲۱، ۲۴
یمن، ۲۲۸

(۶)

فهرست منابع و مآخذ

۱. إحیاء علوم الدین، ابو حامد محمد بن محمد غزالی (م ۵۰۵ ق)، بیروت، دار الهادی، چاپ اول، ۱۴۱۲ ق.

۲. اختیار معرفة الرجال (رجال الکشّی)، ابو جعفر محمّد بن حسن معروف به شیخ طوسی (م ۴۶۰ ق)، تحقیق سیّد مهدی رجائی، قم، مؤسسة آل البیت، چاپ اول، ۱۴۰۴ ق.

۳. أساس البلاغة، أبو القاسم محمود بن عمر زمخشری (م ۵۳۸ ق)، تحقیق عبدالرحیم محمود، بیروت، دار صادر، ۱۳۸۵ ق.

۴. أُسد الغابة فی معرفة الصحابة، أبو الحسن عزّالدین علیّ بن أبي الکرم محمّد بن محمّد بن عبدالکریم شیبانی معروف به ابن اثیر جزری (م ۶۳۰ ق)، تحقیق علی محمّد معوّض، وعادل أحمد، بیروت، دارالکتب العلمیة، چاپ اول، ۱۴۱۵ ق.

۵. الاحتجاج علی أهل اللجاج، أحمد بن علی طَبَرسی (م ۶۲۰ ق)، تحقیق إبراهیم بهادری ومحمّد هادی، تهران، دار الأُسوة، ۱۴۱۳ ق، چاپ اوّل.

۶. الاختصاص، منسوب به محمّد بن محمّد بغدادی معروف به شیخ مفید (م ۴۱۳ ق)، تحقیق علی أکبر غفاری، قم، مؤسسهٔ نشر اسلامی، ۱۴۱۴ ق، چهارم.

۷. الأربعون حدیثاً؛ لمحمّد بن بن مکیّ المعروف بالشهید الاول. تحقیق ونشر: مؤسّسة الامام المهدي ﷺ، قم، ۱۴۰۷ ق.

۸. الأربعون حدیثاً عن أربعین شیخاً من أربعین صحابیّاً، منتجب الدین الرازی (م ۵۸۵ ق)، قم، مدرسهٔ امام مهدی ﷺ، ۱۴۰۸ ق، چاپ اوّل.

۹. الاستیعاب فی معرفة الأصحاب، یوسف بن عبدالله قُرطُبی مالکی (م ۳۶۳ ق)، تحقیق علی محمّد معوّض وعادل أحمد عبدالموجود، بیروت، دار الکتب العلمیّة، ۱۴۱۵ ق، چاپ اوّل.

۱۰. الإصابة في تمييز الصحابة، أحمد بن علی عسقلانی (ابن حجر) (م ۸۵۲ ق)، تحقيق عادل أحمد عبد الموجود وعلی محمّد معوّض، بيروت، دار الكتب العلميّة، ۱۴۱۵ ق، چاپ اوّل.

۱۱. الأمّ، محمّد بن إدريس شافعی (م ۲۰۴ ق)، بيروت، دار المعرفة.

۱۲. الأمالی، محمّد بن الحسن طوسی (شيخ طوسی) (م ۴۶۰ ق)، تحقيق مؤسسهٔ بعثت، قم، دار الثقافة، ۱۴۱۴ ق، چاپ اوّل.

۱۳. الأمالی، محمّد بن علی ابن بابويه قمّی (شيخ صدوق) (م ۳۸۱ ق)، تحقيق مؤسسة البعثة، قم، مؤسسهٔ بعثت، ۱۴۰۷ ق، چاپ اوّل.

۱۴. الأمالی، محمّد بن محمّد بن نعمان بغدادی (شيخ مفيد) (م ۴۱۳ ق)، تحقيق حسين أُستاد ولی وعلی أكبر الغفّاری، قم، مؤسسهٔ نشر اسلامی، ۱۴۰۴ ق، دوم.

۱۵. الإنتصار، شريف مرتضی علم الهدی، قم، مؤسسهٔ نشر اسلامی، ۱۴۱۵ ق.

۱۶. التبيان، أبو جعفر محمّد بن الحسن معروف به شيخ طوسی (م ۴۶۰ ق)، تحقيق أحمد حبيب قصير العاملی، نجف اشرف، مكتبهٔ امين.

۱۷. الجامع لأحكام القرآن، أبو عبدالله محمّد بن أحمد انصاریّ القرطبیّ (م ۶۷۱ ق)، تحقيق محمّد عبدالرحمٰن مرعشلی، بيروت، دار إحياء تراث عربیّ، چاپ دوم، ۱۴۰۵ ق.

۱۸. أوائل المقالات، محمّد بن محمّد بن نعمان بغدادی (شيخ مفيد) (م ۴۱۳ ق)، تحقيق إبراهيم انصاری، قم، كنگرهٔ شيخ مفيد، ۱۴۱۳ ق.

۱۹. أسنی المطالب في مناقب علی بن أبی طالب، ابن جزری محمد بن محمد، تحقيق محمدهادی امينی، اصفهان، مكتبهٔ امام اميرالمومنين عليه السلام، بی تا.

۲۰. بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمّة الأطهار عليهم السلام، محمّد باقر بن محمّد تقی مجلسی (م ۱۱۱۰ ق)، دار إحياء تراث، چاپ اول، ۱۴۱۲ ق.

۲۱. بصائر الدرجات، أبو جعفر محمّد بن الحسن صفار قمی معروف به ابن فروخ (م ۲۹۰ ق)، قم، كتابخانهٔ آيت الله مرعشی، چاپ اول، ۱۴۰۴ ق.

۲۲ . تاج العروس من جواهر القاموس، محمّد بن محمّد مرتضی زبیدی(م ۱۲۰۵ ق)، تحقیق علیّ شیری، بیروت، دار الفکر.
۲۳ . تاریخ مدینة دمشق، علیّ بن الحسن ابن عساکر دمشقی، تحقیق علیّ شیری، بیروت، دار الفکر، ۱۴۱۵ ق.
۲۴ . تأویل الآیات فی فضائل العترة الطاهرة، سید شرف الدین علی حسینی استرآبادی نجفی، قم، مدرسهٔ امام مهدی ﷺ، ۲ ج، ۱۴۰۷ ق.
۲۵ . تحریر الأحکام، للحسن بن یوسف بن مطهر المعروف بالعلامة حلی، قم، مؤسسهٔ امام صادق ﷺ، ۳ ج، ۱۴۲۰ ق.
۲۶ . تحف العقول عن آل الرسول ﷺ، أبو محمّد الحسن بن علیّ حراني معروف به ابن شعبة (م ۳۸۱ ق)، تحقیق علی أکبر الغفّاری، قم، مؤسّسهٔ نشر اسلامی، چاپ دوم ۱۴۰۴ ق.
۲۷ . تصحیح إعتقادات الإمامیة، للشیخ مفید، تصحیح حسین درگاهی، بیروت، دارالمفید، ۱۴۱۴ ق.
* تفسیر الطبریّ = جامع البیان في تفسیر القرآن.
۲۸ . تفسیر العیّاشی، لأبي النضر محمّدبن مسعود سمرقندی معروف به عیّاشی (م ۳۲۰ ق)، تحقیق هاشم رسولی محلاتی، طهران، کتابخانهٔ علمیة، چاپ اول، ۱۳۸۰ ق
* تفسیر الفخر الرازی = مفاتیح الغیب.
* تفسیر القرطبیّ = الجامع لأحکام القرآن.
۲۹ . تفسیر القمّی، لعلیّ بن إبراهیم القمي، تصحیح سید طیب موسوی جزائری، نجف، مطبعهٔ نجف.
۳۰ . التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری ﷺ، تحقیق مؤسّسة الإمام المهدی ﷺ، قم، مؤسّسهٔ امام مهدی ﷺ، چاپ اول، ۱۴۰۹ ق.
۳۱ . تفصیل وسائل الشیعة (آل بیت)؛ شیخ محمد بن الحسن الحر العاملي (۱۱۰۴ ق)، مؤسسة آل البیت لاحیاء التراث، قم، الطبعة الثانیة، ۱۴۱۴ ق، ثلاثین مجلدات.
۳۲ . التوحید، أبو جعفر محمّد بن علیّ بن الحسین بن بابویه قمّی معروف به شیخ صدوق (م ۳۸۱ ق)، تحقیق هاشم حسینی طهرانی، قم، مؤسّسهٔ نشر اسلامی، چاپ اول، ۱۳۹۸ ق.

۳۳ . التهذيب (تهذيب الأحكام فى شرح المقنعة) ، أبو جعفر محمّد بن حسن معروف به شيخ طوسىّ (م ۴۶۰ ق . ق)، بيروت ، دارالتعارف ، چاپ اول ۱۴۰۱ ق .

۳۴ . ثواب الأعمال و عقاب الأعمال ، أبو جعفر محمّد بن علىّ بن الحسين بن بابويه القمّى معروف به شيخ صدوق (م ۳۸۱ ق)، تحقيق على أكبر غفارى ، طهران ، مكتبهٔ صدوق .

۳۵ . جامع الأخبار أو معارج اليقين فى أُصول الدين ، محمّد بن محمّد شعيرى سبزوارى (ق ۷ ق) قم ، مؤسّسهٔ آل البيت عليهم السلام ، چاپ اول ، ۱۴۱۴ ق .

۳۶ . جامع الأُصول فى أحاديث الرسول ، أبو السعادات مجد الدين المبارك بن محمّد بن محمّد معروف به ابن اثير جزرىّ (م ۶۰۶ ق)، تحقيق : عبدالقادر ارنؤوط ، بيروت ، مكتبهٔ حلوانىّ .

۳۷ . جامع البيان في تفسير القرآن ،لأبي جعفر محمّد بن جرير الطبرىّ (۳۱۰ ق)، بيروت ، دار الفكر .

۳۸ . جامع الجوامع ، شيخ ابوعلى فضل بن حسن طبرسى ، قم ، مؤسسهٔ نشر اسلامى ، ۲ ج ، ۱۴۱۸ ق.

۳۹ . جامع المقاصد ، محقق كركى على بن عبدالعالى ، قم ، مؤسسهٔ اهل البيت ،، ۱۳ ج ، ۱۴۰۸ ق.

۴۰ . حقائق التأويل فى متشابه التنزيل، شريف محمّد بن حسين رضى ، تحقيق محمّد رضا آل كاشف الغطاء ، بيروت ، دار المهاجر .

۴۱ . حلية الأولياء وطبقات الأصفياء ، أبو نُعيم أحمد بن عبدالله اصبهانى(م ۴۳۰ ق)، بيروت ، دارالكتاب عربى ، چاپ دوم ، ۱۳۸۷ ق .

۴۲ . الخصال ، محمّد بن على ابن بابويه القمّى معروف به شيخ صدوق (م ۳۸۱ ق)، قم ، مؤسسهٔ نشر اسلامى ، ۱۴۱۴ ق ، چهارم .

۴۳ . خلاصة الأقوال فى معرفة الرجال ، علامه حسن بن يوسف بن مطهر حلّى (۷۲۶ ق)، قم ، منشورات شريف رضى .

۴۴ . الخلاف ، ابو جعفر محمّد بن حسن معروف به شيخ طوسى (م ۴۶۰ ق)، تحقيق سيد على خراسانى و سيد جواد شهرستانى و شيخ محمد مهدى نجف ، قم ، مؤسسهٔ نشر اسلامى ، ۶ ج ، ۱۴۱۷ ق.

۴۵. الدُرّ المنثور فی التفسیر المأثور، جلال الدین عبدالرحمٰن بن أبی بکر سیوطی(م ۹۱۱ ق)، بیروت، دارالفکر، چاپ اول، ۱۴۱۴ ق.

۴۶. الدروس الشرعیة فی فقه الإمامیة، شهید اول محمّد بن مکّی عاملی (م ۷۸۶ ق)، تحقیق مؤسسهٔ نشر اسلامی، قم، مؤسسهٔ نشر اسلامی.

* رجال العلّامة الحلّی = خلاصة الأقوال فی معرفة الرجال.

۴۷. رجال النجاشیّ (فهرس أسماء مصنّفي الشیعة)، أبو العبّاس أحمد بن علیّ نجاشیّ (م ۴۵۰ ق)، بیروت، دار الأضواء، چاپ اول ۱۴۰۸ ق.

۴۸. الرسائل العشر، ابو جعفر محمّد بن حسن معروف به شیخ طوسی (م ۴۶۰ ق)، قم، مؤسسهٔ نشر اسلامی، ۱۴۱۴ ق.

۴۹. الروضة البهیة في شرح اللمعة الدمشقیة (شرح اللمعة)؛ لزین الدین بن علی العاملي المعروف بالشهید الثاني (م ۹۶۶ ق)، مطبعة امیر، قم، ۱۴۱۰ ق.

۵۰. السرائر الحاوی لتحریر الفتاوی، محمّد بن منصور بن ادریس حلی (م ۵۹۸ ق)، قم، مؤسسهٔ نشر اسلامی، ۱۴۱۰ ق، چاپ دوم.

۵۱. سنن الترمذی (الجامع الصحیح). أبو عیسی محمّد بن عیسی بن سورة ترمذی (م ۲۷۹)، تحقیق أحمد محمّد شاکر، بیروت، دار احیاء التراث.

۵۲. السنن الکبری؛ لأبي بکر أحمد بن الحسین بن علیّ البیهقي (م ۴۵۸ ق)، منشورات دار الفکر، بیروت.

۵۳. السنن الکبری، أبو بکر عبد الرحمٰن أحمد بن شعیب نسائی (م ۳۰۳ ق)، تحقیق عبد الغفّار سلیمان بنداری، بیروت، دار الکتب علمیة، چاپ اول، ۱۴۱۱ ه.

۵۴. سنن النسائي (سنن الکبری)، أبو بکر عبدالرحمٰن أحمد بن شعیب نسائی (م ۳۰۳ ق)، بیروت، دارالمعرفة، چاپ سوم، ۱۴۱۴ ق.

۵۵. سیر أعلام النبلاء، أبو عبدالله محمّد بن أحمد ذهبیّ (م ۷۴۸ ق)، تحقیق شُعیب ارنؤوط، بیروت، مؤسّسهٔ رساله، چاپ دهم، ۱۴۱۴ ق.

۵۶. شرائع الإسلام فی مسائل الحلال و الحرام، محقق حلی جعفر بن حسن، تحقیق سید صادق شیرازی، تهران، انتشارات استقلال، ۴ج، ۱۴۰۹ ق.

۵۷. شرح أصول الکافی، صدر الدین محمّد بن إبراهیم شیرازی معروف به ملّاصدرا (م ۱۰۵۰ ق)، تحقیق محمّد خواجوی، طهران، مؤسسة مطالعات وتحقیقات فرهنگی، چاپ اول، ۱۳۶۶ ق. ش.

* شرح اللمعة = الروضة البهيّة في شرح اللمعة الدمشقيّة

۵۸. شرح کلمات أمیر المؤمنین، کمال الدین میثم بن علی میثم بحرانی، تحقیق سید جلال الدین محدث ارموی، ۱۳۹۰ ق، بی جا.

۵۹. شرح نهج البلاغة، عزّ الدین عبدالحمید بن محمّد بن أبی الحدید معتزلی معروف به ابن أبی الحدید (م ۶۵۶ ق)، تحقیق محمّد أبوالفضل إبراهیم، بیروت، دار إحیاء تراث، چاپ دوم، ۱۳۸۷ ق.

۶۰. شواهد التنزیل لقواعد التفضیل، أبو القاسم عبیدالله بن عبدالله نیسابوریّ معروف به حاکم حسکانیّ (ق ۵)، تحقیق: محمّد باقر محمودیّ، طهران، انتشارات وزارت ارشاد و فرهنگ اسلامیّ، چاپ اول ۱۴۱۱ ق.

۶۱. الصحاح تاج اللغة وصحاح العربیة، أبو نصر إسماعیل بن حمّاد الجوهری (م ۳۹۸ ق)، تحقیق أحمد بن عبد الغفور عطّار، بیروت، دار العلم للملایین، چاپ چهارم، ۱۴۱۰ ق.

۶۲. صحیح البخاری، أبو عبدالله محمّد بن إسماعیل بخاری (م ۲۵۶ ق)، تحقیق مصطفی دیب البغا، بیروت، دار ابن کثیر، چاپ چهارم، ۱۴۱۰ ق.

۶۳. صحیح مسلم، أبو الحسین مسلم بن الحجّاج قشیری نیسابوری (م ۲۶۱ ق)، تحقیق محمّد فؤاد عبدالباقی، القاهرة، دارالحدیث، چاپ اول، ۱۴۱۲ ق.

۶۴. الصحیفة السجّادیة، الإمام زین العابدین ﷺ، قم، موسسهٔ انتشارات اسلامی.

۶۵. طبّ الأئمة ﷺ، ابنا بسطام النیسابوریان، تحقیق محسن عقیل، بیروت، دارالمحجّة البیضاء، چاپ اول، ۱۴۱۴ ق.

۶۶. الطبقات الكبرى، محمّد بن سعد كاتب واقدى (م ۲۳۰ ق)، بيروت، دار صادر.

۶۷. الطرائف فى معرفة مذاهب الطوائف، أبو القاسم رضى الدين علىّ بن موسى بن طاووس حسنى (م ۶۶۴ ق)، قم، مطبعهٔ خيام، چاپ اول، ۱۴۰۰ ق.

۶۸. علل الشرائع، أبو جعفر محمّد بن علىّ بن الحسين بن بابويه قمّىّ معروف بـه شـيخ صـدوق (م ۳۸۱ ق)، بيروت، دار إحياء تراث، چاپ اول ۱۴۰۸ ق.

۶۹. عوالى اللآلى العزيزيّة فى الأحاديث الدينيّة، محمّد بن علىّ بن إبراهيم الأحسائى معروف به ابن أبى جمهور (م ۹۴۰ ق)، تحقيق مجتبى عراقى، قـم، مـطبعة سـيّد الشـهداء عليه السلام، چـاپ اول، ۱۴۰۳ ق.

۷۰. عيون الحكم و المواعظ، لشيخ أبي الحسن على بن محمد الليثي الواسطى (القرن السـادس)، تحقيق: حسين الحسني البيرجندي، دارالحديث، قم، ۱۳۷۶ ش.

۷۱. عيون أخبار الرضا عليه السلام، شيخ صدوق ابن بابويه، محمد بن على قمى، بيروت، موسسه اعلمى، ۲ ج، ۱۴۰۴ ق.

۷۲. الغارات، أبو إسحاق إبراهيم بن محمّد بن سعيد معروف به ابن هلال ثقفى (م ۲۸۳ ق)، تحقيق سيّد جلال الدين محدّث ارموى، طهران، أنجمن آثار ملّى، چاپ اول، ۱۳۹۵ ق.

۷۳. الغيبة، أبو جعفر محمّد بن الحسن بن علىّ بن الحسن الطوسي (م ۴۶۰ ق)، تحقيق عـباد الله الطهرانى، وعلى أحمد ناصح، قم، مؤسّسة معارف اسلامى، چاپ اول، ۱۴۱۱ ق.

۷۴. الفائق فى غريب الحديث، محمود بن عمر الزمـخشرى (م ۵۸۳ ق)، تـحقيق عـلى مـحمّد بجاوى، بيروت، دار الفكر، ۱۴۱۴ ق.

۷۵. فتح البارى شرح صحيح البخارى، أحمد بن على العسقلانى (ابن حجر) (م ۸۵۲ ق)، تحقيق عبد العزيز بن عبد الله بن باز، بيروت، دار الفكر، ۱۳۷۹ ق، اوّل.

۷۶. فردوس الأخبار بمأثور الخطاب، شيروية بن شهردار بن شيروية ديلمى، فواز أحمد زمرلى، بيروت، دارالكتاب عربى.

۷۴. الفردوس بمأثور الخطاب. أبو شجاع شيرويه بن شهردار ديلمي همداني (م ۵۰۹ق). تحقيق سعيد بن بسيوني زغلول. بيروت. دارالكتب علمية. چاپ اول. ۱۴۰۶ق.

۷۵. الفصول المهمة في معرفة أحوال الأئمة عليهم السلام. علي بن محمد بن أحمد مالكي مكي معروف بابن صباغ (م ۸۵۵ق). بيروت. مؤسسة اعلمي.

۷۶. في رحاب القرآن المنسوب إلى الإمام الرضا عليه السلام. تحقيق مؤسسة آل البيت عليهم السلام. مشهد. كنگرة جهاني امام رضا عليه السلام. چاپ اول. ۱۴۰۶ق.

۷۷. الفقيه = كتاب من لايحضره الفقيه. أبو جعفر محمد بن علي بن الحسين بن بابويه قمي معروف به شيخ صدوق (م ۳۸۱ق). تحقيق علي أكبر غفاري. قم. مؤسسة نشر اسلامي.

۷۸. القاموس المحيط. أبو طاهر مجدالدين محمد بن يعقوب فيروزآبادي (م ۸۱۷ق). بيروت. دارالفكر. چاپ اول. ۱۴۰۳ق.

۷۹. قرب الإسناد. أبو العباس عبدالله بن جعفر حميري قمي (م بعد ۳۰۴ق). تحقيق مؤسسة آل البيت عليهم السلام. قم. مؤسسة آل البيت عليهم السلام. چاپ اول. ۱۴۱۳ق.

۸۰. قواعد الاحكام. حسن بن يوسف بن مطهر معروف بعلامة حلي (م ۷۲۶ق). مؤسسة نشر اسلامي. قم. ۱۴۱۳ق.

۸۱. القواعد والفوائد. شهيد اول. تحقيق سيد عبدالهادي حكيم. قم. مكتبة مفيد. [بي تا].

۸۲. الكافي. أبو جعفر ثقة الإسلام محمد بن يعقوب بن إسحاق كليني رازي (م ۳۲۹ق). تحقيق علي أكبر غفاري. طهران. دارالكتب اسلامية. چاپ دوم. ۱۳۸۹ق.

۸۳. كشف الغمة في معرفة الأئمة. علي بن عيسى اربلي (م ۶۸۷ق). تصحيح هاشم رسولي محلاتي. بيروت. دارالكتاب اسلامي. چاپ اول. ۱۴۰۱ق.

۸۴. كشف الفوائد في شرح خريدة العقائد علامه حسن بن يوسف بن مطهر حلي. طهران. بي نا.

۸۵. كمال الدين وتمام النعمة. أبو جعفر محمد بن علي بن حسين بن بابويه قمي معروف به شيخ صدوق (م ۳۸۱ق). تحقيق علي أكبر غفاري. قم. مؤسسة نشر اسلامي. چاپ اول. ۱۴۰۵ق.

۸۹. کنز العرفان فی فقه القرآن؛ فاضل مقداد، مقداد بن عبدالله السیوری، تحقیق محمد باقر شریف زاده، المکتبة المرتضویة، تهران، ۱۳۸۴ق.

۹۰. کنزالعمّال فی سنن الأقوال والأفعال، علاء الدین علیّ المتّقی بن حسام الدین هندی (م ۹۷۵ ق)، تصحیح صفوة السقا، بیروت، مکتبهٔ تراث اسلامی، چاپ اول، ۱۳۹۷ ق.

۹۱. کنز الفوائد، أبو الفتح الشیخ محمّد بن علیّ بن عثمان الکراجکي الطرابلسي (م ۴۴۹ ق)، به کوشش عبدالله نعمة، قم، دار الذخائر، چاپ اول، ۱۴۱۰ ق.

۹۲. لسان العرب، أبو الفضل جمال الدین محمّد بن مکرم بن منظور مصری (م ۷۱۱ق)، بیروت، دار صادر، چاپ اول، ۱۴۱۰ ق.

۹۳. مجمع البحرین، فخر الدین الطریحیّ (م ۱۰۸۵ ق)، تحقیق: السیّد أحمد حسینیّ، طهران، مکتبة نشر الثقافة الإسلامیّة، الطبعة الثانیة ۱۴۰۸ ق.

۹۴. مجمع البیان فی تفسیر القرآن، أبو علیّ الفضل بن الحسن الطبرسیّ (م ۵۴۸ ق.)، تحقیق هاشم رسولیّ محلّاتیّ و فضل الله یزدیّ طباطبائیّ، بیروت، دار المعرفة، چاپ دوم، ۱۴۰۸ ق.

۹۵. مجمع الزوائد ومنبع الفوائد، نور الدین علیّ بن أبي بکر هیثمی (م ۸۰۷ ق)، تحقیق عبدالله محمّد درویش، بیروت، دار الفکر، چاپ اول، ۱۴۱۲ ق.

۹۶. المجموع فی شرح المهذب، محی الدین یحیی بن شرف نووی، بیروت، دار الفکر، بی تا.

۹۷. المحاسن، أبو جعفر أحمد بن محمّد بن خالد برقی (م ۲۸۰ ق)، تحقیق سیّد مهدی رجائی، قم، مجمع جهانی اهل البیت علیهم السلام، چاپ اول، ۱۴۱۳ ق.

۹۸. مختلف الشیعة فی احکام الشریعه، علامه حسن بن یوسف بن مطهر حلی، تهران، مکتبهٔ نینوی، ۱۳۲۳ ق.

۹۹. مسالک الأفهام فی شرح شرائع الاسلام، شهید ثانی، قم، مؤسسه معارف اسلامی، ۱۵ج، ۱۴۱۳ ق.

۱۰۰. مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل؛ المیرزا حسین النوري الطبرسي (م ۱۳۲۰ ق)، مؤسّسة آل البیت، قم، الطبعة الأُولی ۱۴۰۷ ق.

١٠١ . المسند لأحمد بن حنبل؛ لأحمد بن محمّد بن حنبل الشيباني (م ٢٤١ ق)، منشورات دار صادر ، بيروت.

١٠٢ . مشكاة المصابيح، ابن خطيب محمد بن عبدالله ، پاكستان ، مكتبهٔ حبيبيه ، بى تا.

١٠٣ . المصنّف في الأحاديث والآثار ،أبو بكر عبدالله بن محمّد بن أبى شيبة عبسى كوفى (م ٢٣٥ ق)، تحقيق سعيد محمّد لّحام ، بيروت ، دار الفكر .

١٠٤ . المعارف، عبد الله بن مسلم الدينورى (ابن قتيبه) (م ٢٧٦ ق)، تحقيق ثروت عكاشة ، دار المعارف .

١٠٥ . معاني الأخبار؛ لأبي جعفر محمّد بن عليّ بن الحسين بن بابويه القمّي المعروف بالشيخ الصدوق (م ٣٨١ ق)، تحقيق: عليّ أكبر الغفّاري، مؤسّسة النشر الإسلامي التابعة لجماعة المدرّسين ، قم، الطبعة الأُولى ١٣٦١ ق ش.

١٠٦ . المعجم الكبير ، أبو القاسم سليمان بن أحمد اللخمى الطبرانى (م ٣٦٠ ق)، تحقيق حمدى عبدالمجيد سلفى ، بيروت ، دار إحياء تراث عربى ، چاپ دوم ، ١٤٠٤ ق .

١٠٧ . مفاتيح الغيب (تفسير الفخر الرازى)، أبو عبد الله محمّد بن عمر معروف به فخر رازى (م ٦٠٤ ق)، بيروت ، دار الفكر ، چاپ اول ، ١٤١٠ ق .

١٠٨ . المقنعة، أبو عبدالله محمّد بن محمّد بن نعمان بغدادى معروف به شيخ مفيد (م ٤١٣ ق)، قم، مؤسّسهٔ نشر اسلامى ، چاپ دوم ، ١٤١٠ ق .

١٠٩ . مكارم الاخلاق؛ حسن بن فضل الطبرسي (٥٤٨ ق)، منشورات الرضي، قم، ١٣٩٢ ق.

١١٠ . مناقب آل أبى طالب = مناقب ابن شهر آشوب ، أبو جعفر رشيد الدين محمّد بن عليّ بن شهر آشوب مازندرانى (م ٥٨٨ ق)، قم ، مطبعهٔ علميه .

١١١ . المناقب (المناقب للخوارزمى)؛ موفّق بن أحمد بكرى مكّى حنفى خوارزمى (٥٦٨ ق)، تحقيق مالك محمودى ، قم ، مؤسسهٔ نشر اسلامى ، چاپ دوم ، ١٤١٤ ق .

١١٢ . مناقب امير المؤمنين عليه السلام؛ لمحمد بن سليمان الكوفى (القرن و الثالث)، مكتبة إحياء الثقافة الاسلامية، ١٤١٢ ق.

۱۱۳ . مناقب علیّ بن أبي طالب؈ (مناقب ابن مغازليّ)، أبو الحسن عليّ بن محمّد بن محمّد واسطيّ شافعيّ معروف به ابن المغازليّ (م۴۸۳ ق)، به كوشش محمّد باقر بهبوديّ، طهران، دار الكتب اسلاميّة، چاپ دوم، ۱۴۰۲ ق.

۱۱۴ . الموطّأ، أبو عبدالله مالك بن أنس اصبحى (م ۱۷۹ ق)، تحقيق محمّد فؤاد عبدالباقى، بيروت، دار احياء تراث عربى.

۱۱۵ . النهاية فى غريب الحديث والأثر، أبو السعادات مبارك بن مبارك جزرى معروف به ابن اثير (م ۶۰۶ ق)، تحقيق طاهر أحمد زاوى، قم، مؤسسهٔ إسماعيليان، چاپ چهارم، ۱۳۶۷ ق. ش.

۱۱۶ . النهاية فى مجرد الفقه والفتاوى، محمّد بن حسن طوسى شيخ طوسى (م ۴۶۰ ق)، بيروت، دار الكتاب عربى، ۱۳۹۰ ق.

۱۱۷ . نهج البلاغة؛ ما اختاره أبو الحسن الشريف الرضي محمّد بن الحسين بن موسى الموسوي من كلام الإمام أمير المؤمنين۷ (م ۴۰۶ ق)، تحقيق: شيخ محمد عبده، دارالمعرفة، بيروت.

* وسائل الشيعة (آل البيت) = تفصيل وسائل الشيعة

۱۱۸ . وسائل الشيعة (الاسلامية)؛ شيخ محمد بن الحسن الحر العاملي (۱۱۰۴ ق)، تحقيق: الشيخ عبدالرحيم الرباني، داراحياء التراث العربي، بيروت، عشرين مجلدات.

۱۱۹ . اليقين باختصاص مولانا علىّ؈ بامرة المسلمين، أبو القاسم عليّ بن موسى حلّى معروف به ابن طاووس (م ۶۶۴ ق)، تحقيق محمّد باقر أنصارى، قم، مؤسسهٔ دار الكتاب، چاپ اول، ۱۴۱۳ ق.

فهرست مطالب

مقدمهٔ تصحیح

درآمد ۵
نام و نسب گلستانه ۵
بزرگان خاندان گلستانه ۶
سیّد علاء الدین گلستانه ۹
گلستانه، از دیدگاه معاصران و تراجم‌نگاران ۹
گلستانه و علّامه مجلسی ۱۴
منزل مسکونی ۱۵
وفات ۱۵
مدفن ۱۶
آثار ۱۷
فرزندان و بازماندگان ۱۹
شاگردان ۲۱
نامهٔ امام صادق ﷺ به شیعیان ۲۲
شروح نامهٔ امام صادق ﷺ ۲۳
منهج الیقین ۲۳
نسخ خطی منهج الیقین ۲۶
نسخه‌های مورد استفاده ۲۷

روش تحقیق و تصحیح ۲۸
تقدیر و سپاس ۲۹
نمونه تصاویر و نسخه‌های خطی ۳۰

متن کتاب

مقدّمهٔ مؤلّف ۳۶
سند حدیث ۴۰
طلب عافیت و رضا به قضا ۴۲
دعوت به شکیبایی، بردباری و آرامش ۴۶
فضلیت صبر ۴۸
فضلیت حلم و وقار ۵۰
فضیلت حیا و الگو گرفتن از نیکان ۵۲
نسبت حیاء و شکر ۵۵
ویژگی‌های نیکان ۵۷
الف. وَرَع ۵۷
ب. تقوا ۵۹
ج. عفّت ۶۱
سفارش شیعیان به تعامل با دیگران ۶۳
تقیّه و آثار و شرایط آن ۶۴
۱. تعریف تقیّه و اقسام آن ۶۴
۲. تقیّهٔ در منابع اهل سنّت ۶۵
۳. ادلّهٔ جواز تقیّه ۷۲
الف. آیات ۷۲

ب. احادیث ۷۵
طعنه‌های بی اساس بر شیعه ۸۱
پاسخ طعنه‌های بی اساس ۸۱
۴. کیفیت تقیّه ۸۳
لزوم کنترل زبان ازگفتارهای ناروا ۸۴
پرهیز از دروغ ۸۵
مذمت بهتان ۹۰
مذمت سخنان گناه آلود ۹۰
پرهیز از سخنی که متضمن ظلم بر کسی باشد ۹۷
گناهان کبیره و صغیره ۱۰۲
اول. شرک ۱۰۴
ریا ۱۰۵
دوم. ناامید شدن از رحمت الهی ۱۰۷
سوم. امن از مکر الهی ۱۰۷
فرق میان خوف از خدا و یاس از رحمت الهی ۱۰۹
لزوم تساوی خوف و رجا ۱۱۱
خوف از خدا ۱۱۲
نکوهش بد گمانی به خدا ۱۱۴
لزوم اعتدال در خوف و رجا ۱۱۵
چهارم: قتل مؤمن ۱۱۵
پنجم: عاقّ والدین ۱۱۸
ششم: خوردن مال یتیم ۱۲۵
هفتم: متهم کردن زنان و مردان پاکدامن ۱۲۷

هشتم : رباخواری ۱۲۹
آیات و روایات در نهی از ربا ۱۲۹
نهم : گریختن از میدان جنگ ۱۳۰
دهم : بازگشت به عقائد جاهلیت بعد از مسلمان شدن ۱۳۱
یازدهم : زِنا ۱۳۱
دوازدهم : لواط ۱۳۳
سیزدهم : خیانت در غنیمت ۱۳۵
چهاردهم : سِحر ۱۳۶
پانزدهم : قسم دروغ خوردن ۱۳۸
شانزدهم : دروغ ۱۳۹
هفدهم : ترک زکات ۱۴۲
مقدار و نصاب زکات ۱۴۴
هجدهم : سبُک شمردن حج ۱۴۵
نوزدهم : انکار حقّ اهل بیت ﷺ ۱۴۷
بیستم : تکبّر ۱۴۸
بیست و یکم : شُربِ خَمر ۱۴۸
حرام بودن درمان بیماریها با خمر ۱۵۵
حرام بودن نوشیدن تمام مست کننده‌ها ۱۵۶
نکوهش نشستن بر سرِ سفره‌ای که شراب در آن خورند ۱۶۴
فُقّاع ۱۶۵
بیست و دوم : خوردن خوراکی‌های حرام ۱۶۶
بیست و سوم : قمار ۱۶۶
حکم شطرنج و نَرد ۱۶۸

بیست و چهارم: مَلاهی ۱۷۰
بیست و پنجم: غنا ۱۷۴
مقدّمهٔ اوّل، در تفسیر غنا و بیان معنی آن ۱۷۴
الف. معنای لغوی ۱۷۴
ب: معنای اصطلاحی ۱۷۶
مقدّمهٔ دوم، در بیان حرمت غنا و آن که غنا از جملهٔ کبائر است... ۱۸۰
مواردی که غنا جایز است ۱۸۶
اخباری که در جواز غنا وارد شده ۱۸۸
الف: روایات دالّ بر جواز غنا در قرائت قرآن ۱۸۸
ب: روایات دالّ بر جواز غنا و توجیه آنها ۱۹۳
ج: احادیث دیگری که در جواز غنا وارد شده ۱۹۵
ردّ احادیث جواز غنا به روش اخباریان ۱۹۷
جمع میان اخبار ۱۹۷
نظر اهل سنّت دربارهٔ غنا ۲۰۰
ردّ نسبت دادن اباحهٔ غنا به پیامبر ﷺ یا ائمّه ﷺ ۲۰۱
بیست و ششم: پیمان شکنی ۲۰۳
کفّارهٔ شکستن پیمان و نذر و قَسَم ۲۰۴
پیمان شکنی با امام ۲۰۴
شکستن پیمان دیگران ۲۰۵
بیست و هفتم: قطع رحم ۲۰۵
معنا و مصادیق صله و قطع رحِم ۲۰۸
صلهٔ رحِم و مراتب آن ۲۰۹

آثار صِله رحِم و قطع رحِم ۲۱۰
بیست و هشتم : خوردن مالِ حرام ۲۱۳
بیست و نهم : حکم ناحق نمودن ۲۱۵
سی‌ام : یاری کردن ظالمان ۲۱۵
سی و یکم : یاری نکردن مظلوم ۲۱۹
عِقاب ترک یاری مؤمن ۲۱۹
ثواب نیکی به مؤمن ۲۲۰
سی و دوم : اسراف و تبذیر ۲۲۱
حد و اندازهٔ اقدام به امور خیریه ۲۲۲
انواع اسراف ۲۲۴
اسراف در خوراک و پوشاک و مسکن ۲۲۶
حکم کشیدن تنباکو ۲۲۹
مذمّت بخل ۲۳۱
سخنان امام صادق ﷺ به صوفیان ۲۴۰
جمع بین روایات ۲۴۶
سی و سوم : غیبت ۲۴۸
معنای غیبت ۲۴۹
مصادیق غیبت ۲۵۰
مذمّت غیبت ۲۵۱
اموری که در آنها غیبت جایز است ۲۵۲
سی و چهارم : ادا نکردن حقّ دیگران ۲۵۵
سی و پنجم : کم‌فروشی ۲۵۵
سی و ششم : خیانت ۲۵۶
سی و هفتم : اصرار بر گناهان صغیره ۲۵۸

سی و هشتم: سخن چینی ۲۵۹
سی و نهم: بیرون رفتن از حق در وصیّت ۲۵۹
چهلم: خطاکاری نمودن در مکّه ۲۶۱
چهل و یکم: گناهان کبیرهٔ دیگر ۲۶۱
کوچک شمردن گناهان ۲۶۲
لزوم آشکار نکردن معصیت ۲۶۳
فضیلت خاموشی و موارد سخن گفتن ۲۶۴
فضیلت خاموشی و سکوت ۲۶۵
فضیلت سخن گفتن در موضعِ سخن ۲۶۶
مواردی که سخن گفتن بایسته است ۲۶۷
امر به معروف و نهی از منکر ۲۶۷
لزوم کثرت یاد الهی ۲۷۰
اول: فضیلت تهلیل «لا إله الّا الله» ۲۷۰
دوم: تقدیس الهی ۲۷۲
سوم: تسبیح الهی ۲۷۲
چهارم: فضیلت حمد و ثنای الهی ۲۷۴
فضیلت تمجید ۲۷۵
فضیلت تکبیر ۲۷۶
فضیلت شکر ۲۷۶
پنجم: تضرّع به درگاه الهی ۲۷۸
ششم: رغبت به عنایات و ثواب الهی ۲۷۹
هفتم: ذکر الهی ۲۸۱
فضیلت دعا ۲۸۵

شرایط دعا ۲۸۷
دلیل مستجاب نشدن دعاها ۲۹۳
دعا نشانهٔ توفیق ۲۹۴
کسانی که دعایشان پذیرفته است ۲۹۵
بهترین دعاها ۲۹۶
اجتناب از محارم الهی ۲۹۷
زشتی معصیت الهی ۲۹۸
زوال و بی‌قدری دنیا ۳۰۰
صبر بر آزمون‌های الهی ۳۱۷
آزمون‌های الهی برای مؤمنان ۳۱۸
لزوم خویشتن داری در هنگام غضب ۳۲۰
آزمون‌های الهی برای کافران ۳۲۲
ممنوعیت عمل به رأی و قیاس در احکام الهی ۳۲۴
حرمت عمل به رأی و قیاس ۳۲۶
توانایی ائمه: بر استنباط تمام علوم از قرآن کریم ۳۲۸
لزوم پیروی از پیامبر و ائمه ﷺ ۳۲۹
نصوص دالّ بر امامت علی ﷺ ۳۳۱
حدیث غدیر ۳۳۹
نهی از شهره شدن به تشیع در میان دیگران ۳۴۲
مطلوب بودن کثرت دعا و سوال از درگاه الهی ۳۴۳
حد نداشتن یاد و ذکر الهی ۳۴۴
پرهیز از دشنام دادن مخالفان ۳۴۷

پیروی از سنت و پرهیز از بدعت ۳۴۹
صبر و رضا به قضای الهی ۳۵۵
محافظت بر نمازها ۳۵۷
چگونگی محافظت از نماز ۳۵۹
مذمّت سبُک شمردن نماز ۳۶۳
نماز عصر (وسطیٰ) ۳۶۴
لزوم دوستی با مسلمانان مستمند و پرهیز از تحقیر آنان ۳۶۵
فضیلت فقرا و مستمندان ۳۶۶
نهی از تکبّر ۳۶۹
احادیث دیگر در مذمّت تکبّر ۳۷۵
۱. اسباب تکبّر ۳۷۶
الف. اصل و نسب ۳۷۷
ب. توانگری و ثروت ۳۷۸
ج. منصب، سلطنت و قدرت ۳۸۰
فضیلت نیکی به سادات ۳۸۲
احترام به دانشمندان ۳۸۵
احترام گذاشتن به سالخوردگان ۳۸۶
مذمت تحقیر دیگران ۳۸۷
د. آراستگی به کمالات و اوصاف نیکو ۳۹۲
۲. نشانه‌های متکبّران ۳۹۳
۳. علاج تکبّر ۳۹۵
مذمت ظلم و تعدّی ۳۹۶

نکوهش حسد ۳۹۷
مذمت آزار مظلوم ۳۹۹
فضلیت یاری مؤمنان و نیکی و احسان به آنها ۴۰۰
فضیلت دیدار برادران مؤمن ۴۰۶
مذمت سخت‌گیری بر مسلمان تنگ‌دست ۴۰۷
مذمت درنگ در ادای حقوق الهی ۴۰۹
نکوهش مضطر ساختن امام برای بیزاری از تابعان ۴۱۱
فضیلت تولّا به ولایت الهی و دوری از ولایتِ غیر خدا ۴۱۳
فضیلت شیعیان ۴۲۰
صفات شیعیان ۴۲۹
ویژگی‌های ایمان کامل ۴۳۱
فضلیت ترک گناه و توبه از آن ۴۳۳
حقیقت توبه ۴۳۴
چگونگی توبه و شرایط آن ۴۳۵
آخرین فرصت برای توبه ۴۳۶
فضیلت توبه ۴۳۶
فلسفهٔ امر و نهی‌های الهی ۴۴۰
آثار پایبندی به اوامر و نواهی الهی ۴۴۱
فضیلت حفظ اسرار شیعیان ۴۴۳
فضیلت نیکی در برابر بدی‌ها ۴۴۷
مذمت و زشتی تکبر در پیشگاه الهی ۴۵۰
سرشت انسانها ۴۵۱

فضیلت صبر در بلاها و دشواری‌های راه خدا ۴۵۳
ویژگیهای انسانهای با تقوا ۴۵۵
نشانهٔ ایمان حقیقی ۴۶۰
راه محبوب الهی شدن ۴۶۱
خاتمهٔ کتاب ۴۶۲
انجامهٔ مؤلف ۴۶۲
ترقیمهٔ نسخه‌ها ۴۶۲

فهارس

فهرست آیات ۴۶۷
فهرست روایات ۴۸۱
فهرست اعلام ۴۸۵
فهرست کتب ۴۹۹
فهرست اماکن ۵۰۳
فهرست منابع و مآخذ ۵۰۵
فهرست مطالب ۵۱۷